Title *Made in America.*

Author *Kouwenhoven, J. A.*

Accession No. 4485

Call No. 973 K 849 M

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
207	Replace		
	27		
		1297	
37			

چاپ اول این کتاب در بنیاد فرهنگ ایران
(مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی)
چاپ شده است.

فلسفه و عرفان ایران

نامه‌های عین‌القضات همدانی

به اهتمام

علینقی منزوی ـ عفیف عسیران

بخش دوّم

این کتاب بسرمایهٔ کتابفروشی منوچهری وکتابفروشی زوار با موافقت آقایان
عفیف عسیران و علینقی منزوی
با نظارت و اصلاح آقای حسین خدیو جم
در سال ۱۳۶۲ تجدید چاپ
شد
چاپ دوم ۱۳۶۲
تیراژ ۲۰۰۰
چاپ افست گلشن

پیش گفتار

پس از آنکه در سال ۱۹۶۹ موفق به‌نشر بخش‌یکم از نامـــه‌های عین‌القضات شدیم، پیش آمدهای گوناگون، کسالتِ پدرم و مرگ آن مرحوم و مادرم در سال بعد، مرا مجبور ساخت مدتی در نجف بمانم وامید توفیق چاپِ بخشِ دوم را از دست بدهم. ولیکن تشویقهای برادرِ بزرگوار و ترسای خودم دکتر عفیف عسیران دو باره مرا أمید وار ساخت، وبه‌صومعهٔ پر مهرو محبتِ خود در فنارِ بیروت کشانید وبه‌کار واداشت.

در این هنگام، یافت‌شدن نسخهٔ مجموعهٔ نهم از این نامه‌ها، نسخهٔ بریتیش موزیوم، که درزیر معرفی خواهدشد وتهیهٔ عکس‌از آن بوسیلهٔ دوست عزیزم آقای أحمد قاسم زاده، رونقی تازه‌به‌کارما‌بخشود، وموجباتِ تصحیح غلطهای فراوان وخوانا کردن برخی واژه‌هایِ ناخوانارا فراهم کرد.

أما با این‌همه، به‌سبب ناسازگاریِ روزگار، إمکان‌و وقتِ کافی برای تکمیل مقدمهٔ عمومی که شاملِ چکیدهٔ أفکار نویسندهٔ آنها، این صوفي بزرگ‌و شهیدِ راهِ فکرو اندیشه، ونیز تحقیق در خواصِ دستوریِ این نامه هاو چگونگیِ إنشاوبیان او دست نداد. وبه‌ویژه، چون چاپِ همهٔ نامه‌ها در این جلد نیز پایان نیافت، ومن مجبور شدم که مقداری از

نامه‌های ِ تك نسخه‌را به‌امید یافتنِ نسخهٔ دیگر از آنها ، برای تصحیح‌و چاپ در بخشِ سوم بجاگذارم ، نا چار چاپِ مقدمهٔ نامبرده رانیز برای جلدِ سوم گذاشتیم تا فرصتی بیشتر برای بررسی وجود داشته باشد .

در بارهٔ عین‌القضات ، اضافه بر مقالاتی که در مقدمهٔ بخش یکم بدانها اشارت کردم ، أخیراً مقالهٔ پرفسور برتلس نیز به‌وسیلهٔ دخترم دکتر پروین منزوی به‌فارسی ترجمه شد و در مجلهٔ وحید شمارهٔ ۱۱ (خرداد ۱۳۴۸ = مه ۱۹۶۹) صفحات ۵۱٤ — ۵۲۹ در تهران منتشر گردید .

إینك شناسای نسخهٔ تازه به‌دست آمده‌ایکه أز صفحهٔ 33 إین بخش موردِ استفاده قرار گرفته است :

نسخهٔ L :

این نسخه به‌شمارهٔ Add 16 - 823 در کتابخانهٔ بریتیش موزیوم لندن نگاهداری می‌شود ، وداری 92 سرنامه است . تاریخ ندارد ، وتا آنجا که أز روی عکس حدس می‌زنم شاید در سدهٔ نهم هجری نوشته شده باشد ، خطش نسخ است‌و 367 برگ وهر صفحه 17 سطر دارد . نسخه کامل است ولیکن نامه‌شمار ندارد ومن برای آن شماره نهادم .

این نسخه برادرِ نسخه‌های I و P می‌باشد که در پیش‌گفتارِ بخش یکم معرفی شده‌اند ، وگویا از روی نسخه‌ای نوشته شده است که نسخهٔ I نیز از رویِ آن نوشته شده بود، وبدین سبب در ترتیبِ نامه هاو حق در رسمِ خط و در کاهش‌و فزونی‌ها با آن برابراست . چنانکه :

آ — نیمِ دوم نامهٔ (31 چ) که در I و P جدا شده‌و نامهٔ (P 27) را ساخته است ، در L نیز جدا گردیده‌و شمارهٔ (L 30) دارد .

ب – نامه‌های (83 و 74 چ) که در I و P به‌یکدیگر پیوند شده‌و به‌صورت نامهٔ (28 a و 28b) در آمده، در L نیز یکی شده‌و شمارهٔ (31 a و 31 b) دارد .

ج – نامه های (107 و 34 چ) که در I و P یك نامه شده وشمارهٔ (29 a و 29 b) دارد ، در L نیز متحد شده،شمارهٔ (32a و 32b) دارد .
د – نامه‌های (114 و 113 چ) که در I و P یك نامه شده وشمارهٔ (P 76) دارد ، در L نیز یکی شده وشمارهٔ (L 70) دارد .

هـ – نیمهٔ دوم نامهٔ غزالی (M 5) که در I و P به دنبالِ نامهٔ (P 94) پیوند شده است ، در L نیز به‌دنبـــالِ (L 88) چسبانیده شده است . حاشیهٔ ج 2 ص 85 دیده شود .

و – نامهٔ (M 6b) که در I و P به‌پایانِ نامهٔ (P 47) پیوست شده ، در نسخهٔ L نیز به دنبـالِ نامهٔ (L 50) چسبیده‌و (L 50b) را تشکیل داده است .

أما مجموعهٔ L تنهـــا 92 سرنامه در بر دارد ، درصورتیکه نسخهٔ I ، 86 سرنامه‌و نسخهٔ P دارای 98 ،سرنامه است . سببِ اختلاف میان دو نسخهٔ I و P در پیش گفتارِ جلدیکم گفته‌شد، ودر اینجا تنها سببِ إختلاف نسخهٔ L را با آن دونسخه یاد می‌نمایم :

آ – نامه‌های (14 و 15 و 16 چ) که أز دونسخهٔ I و P أفتاده است در برادرِشان (نسخهٔ L) به‌جامانده است .

ب – نامهٔ (17 چ) که در I و P دو بخش شده و 14 و 15 نام گرفته، در L یك نامه است وهمان شمارهٔ 17را دارد .

ج – تهِ نامهٔ (21 چ) وسرِ نامهٔ (22 چ) که در نسخه‌های I و P أز جای

خود جداشده ومیان آنها ، با افزودن چند سطر ، به هم چسبانیده شده ، وبه‌صورتِ یك نامه در آمده وشمارهٔ 19 دارد ، در نسخهٔ L به‌صورتِ اصلی است ، یعنی در پایانِ 21 وآغازِ 22 جادارد. وچند سطر افزایش را ندارد. (ج 1 ص 183 دیده شود).

د – نامه‌های (63 و 108 چ) که در P به‌غلط یکی شده و شمارهٔ (37 a و 37 b) دارد ، در نسخهٔ L به‌درستی به‌صورتِ دو نامهٔ 40 و 41 دیده می‌شود.

هـ – نامهٔ (65 چ) که در P به چهار بخش شده‌و شماره‌های (39 و 40 و 41 و 42 P) دارد ، در نسخهٔ L به سه بخش در آمده و شماره‌های (43 و 44 و 45 L) دارد.

و – ازمیان نامهٔ52 P (=127 چ=رسالهٔ جمالی) تا میان نامهٔ 61 P (=87چ) 9 نامه ، از نسخهٔ L أفتاده است. پس به‌دو نیم‌نامهٔ باقی‌مانده شمارهٔ (55 a و 55 b L) داده شد. واین کاستی در I و P دیده نمی‌شود.

ز – همچنانکه در پیش‌گفتارِ بخشِ نخست گفتم: أزمیان نامهٔ 33 P تا میان نامهٔ 46 P دوازده نامه أز نسخهٔ I أفتاده است ، ودونیم نامهٔ باقی مانده به صورت یك نامه در آمده که شمارهٔ (I 33 a و I 33 b) گرفته و موجبِ اختلاف شماره‌ها در دو نسخهٔ I و P گردیده است. أما إین نقص در نسخهٔ L رخ نداده ، و L مانند P سالم است.

بنا بر آنچه گذشت ، شمارهٔ نامه ها در مجموعهٔ L: أز شمارهٔ 18 به‌بالادو شماره بیشتر از I و P نشان داده می‌شود. وأز شمارهٔ 20 P به‌بالا ، سه شماره. وأز شمارهٔ 38 P به بالا ، چهارشماره بیشتر از P دارد. واز شمارهٔ 43 P به‌بالا ، سه‌شماره بیشتر از P دارد. واز شمارهٔ 62 P تا پایان نسخهٔ P ، شماره های نسخهٔ L شش عدد کمتر از نسخهٔ P نشان می‌دهد.

گروه بندی نسخه ها :

با به‌دست آمدن نسخهٔ L آشکار شد که مادرِ گروهِ P L I یعنی نسخه‌ای که این سه نسخه أز آن گرفته شده است دارای 101 نامه می بوده است ، أگرچه أکنون نسخهٔ I فقط 86 سر نامه و L تنها 92 سر نامه و P 98 سر نامه در بر دارد . زیرا که بزرگترینِ این سه مجموعه که نسخهٔ P می باشد دارای 98 نامه است وسه نامه میان 13 a و 13 b از آن وأز نسخهٔ I افتاده است ، در صورتی که در L باقی می‌باشد . و 12 نامه أزمیان 33 a و 33 b از نسخهٔ I افتاده است که در L و p بجا است .

بنا براین ، گروهِ مجموعه‌های P L I پس از مجموعهٔ M بزرگرین مجموعه های نه‌گانه می باشند . اما مجموعهٔ M ، هم بزرگترین‌و هم منظم ترینِ همهٔ مجموعه‌ها است ، وبد ترتیبیِ مجموعه های P L I را می توان به‌وسیلهٔ تطبیق با مجموعهٔ M چنانکه در جدولِ شمارهٔ 1 انجام شده است ، بر طرف کرد . با این همه ، نسخهٔ M نیز خالی از عیب نیست ، وبی‌نظمی‌هاای در نامه هایِ M 43 = 97چ. و M 102 = 36چ. دیده می شود .

من‌شمارهٔ M 43 را به‌دو بخش تقسیم کردم. اما چون گروهِ P L I نیز در اینجا ما نند M بودند ناچار هردوبخش را شمارهٔ 97 چ . نامیدم و دنبال هم چاپ کردم .

شمـــارهٔ M 102 را نیز به‌دوبخش تقسیم کردم ، بخش M 102 a با شمارهٔ 36 چاپ شد، و بخش M 102 b در میانِ تك نسخه ها جا گذارده شد ، تا نسخه‌ای دیگر أز ان یافت گردد و در جلد سوم چاپ شود .

بنا بر آنچه یاد شدودر تکمیلِ آن باید گفت که مجموعه‌های نه‌گانه از نظرِ تعدادِ نامه ها که در بردارند به ترتیب زیر می باشند :

۱ ـ مجموعهٔ M که ۱۳۳ نامه دارد ، ویك پاره نامه بی سروته نیز در دنبال شمارهٔ 102 آن است .

2 ـ گروه مجموعه های P L I که ما در آنها 101 نامه در برمی داشته ، أما اکنون I تنها 86 نامهو L 92 نامهو P 98 نامه در برادر .

3 ـ مجموعهٔ K که 67 نامه دارد .

4 ـ مجموعه‌های T S که 64 نامه دربر می‌داشته است ولی فعلا از آغاز S ، 7 نامه وازآغاز T 33 نامه افتاده است .

5 ـ مجموعهٔ N که اکنون 63 نامه در برادر . وآغاز وانجامش افتاده است .

6 ـ مجموعهٔ R که بنا برگفتهٔ دکتر فرمنش در « أحوال عین القضات ـ ص 129 » دارای هفت‌نامه است . لیکن نسخهٔ عکسی که در بیروت بدست من بود تنها شش نامه رادر بردارد ، وهفتمین آنها که باید برابر 93 چاپی باشد در آن نیست ومطابقت داده نشده است .

در بارهٔ گروه‌بندی نسخه‌ها ومقایسهٔ کلی آنها ، در پیش گفتارِ جلدیکم ص 8-9 آوردم که إصالت گروهِ دوم N M بیش از گروهِ سوم P I می‌باشد ، واحتمال دادم که شاید نویسندگان در سدهٔ 10 و 11 هـ آنرا دستکاری کرده باشند ، وشاید عین القضات که نسخهٔ نامه‌هارا نگاه می‌داشت(۱) خود نامه‌هارا از نو بازبین کرده و در آنها دست برده باشد ، و گروهِ سوم نسخه‌هاای باشند که پس از آن تغییرات به‌وجود آمده واز رویِ آنها نوشته شده باشند .

وبا به‌دست آمدن کهن ترین نسخهٔ گروهِ سوم (نسخهٔ L) وپس‌از بررسیهایِ چندمین بار ، گمانِ دوم در من استوارتر گردید ، زیرا که بندهای آغازو أنجامِ برخی نامه‌ها که دارای نامِ کسانو احوال پرسیهای خصوصی بوده ،

---

۱ از گفتهٔ عین القضات در آغاز نامهٔ 52 در س 6 ص 400 ج 1 بر می‌آید که وی نامه های گذشتهٔ خویش را باز می‌خوانده وأز آن احساس غرورو افتخار می‌کرده است . واز نامهٔ 48 در ص 363 س 11 ـ 12 بر می‌آید که نامه را برای شخصی معین ننوشته بلکه آنرا برای فرزند احمد فرستاده ، ودرآنجا نسخه کرده‌اند وبه‌کسانی داده اند .

در گروهِ سوم (P L I) از قلم انداخته شده،وبه‌جای آنها عبارتهای کلیِ دعا مانند أفزوده شده است. برای مثال بندهای 672 ، 676 ، 681 ج 2 دیده‌شود.

فهرست نامه ها :

چنانکه جدولِ شمارهٔ 2 این مقدمه نشان می‌دهد نامه‌هاای که در این دوبخش چاپ شده است،هریك از روی چند نسخه تصحیح شده است که در نهٔ مجموعه‌ایکه در دست داشتیم بوده‌اند . به‌جز نامه‌های 62 (در بخش نخست) و 88 و 89 و 102 (دربخش دوم) که برای حفظِ رابطهٔ موضوعیِ آنها با نامه‌هایِ پیش وپسِ آن ، به‌صورتِ تك‌نسخه وبا تصحیحِ حدسی چاپ شده‌أند .

نامه‌هایِ باقی مانده که در این دوبخش چاپ نشده همگی تـــك نسخه هستند ، وبرای تصحیح آنها جز حدس‌و گمان راه دیگر در اختیار نداریم . ومن پیش‌از فهرستِ نامه‌های چاپ‌شده فهرستی از نامه‌هایِ چاپ ناشدهٔ موجود در آن نهٔ‌مجموعه به‌نظرِ خوانندگان می‌رسانم وأز إیشان می‌خواهم که برای کمك به‌تصحیح این نامه‌ها که به‌علت تك نسخه بودن، تصحیح وچاپ آنها به‌تأخیر افتاده است ، هرگاه از نسخه‌ای آگاهی یافتند لطفا ما را أز آن آگاه سازند .

فهرستِ نامـه‌هایِ چاپ ناشده :

نخست باید یادآورشوم که نامه‌هایِ مجموعه‌هایِ T S R همگی چاپ شده‌است. ودر اینجا برای آسان کردن کار، از هریك از مجموعه‌هایِ دیگر که چیزی ازآن چاپ ناشده مانده‌است ، فهرستی جداگانه می‌آورم. واین کار را با مجموعهٔ M آغاز می کنم، زیراکه هشت نامهٔ چاپ ناشدهٔ أولِ این مجموعه، أز غزالی به‌عین‌القضات نوشته شده ، وبرخی از آنها باگروهِ مجموعـه‌هایِ P L I مشترك می‌باشند ومی‌باید با آنهـــا مقایسه گردند.وپس از آن شمارهٔ نامه‌هایِ تك نسخهٔ چاپ نشدهٔ مجموعـهٔ M ، وسپس آنِ نسخهٔ K را ، ودر پایان ، أزانِ نسخهٔ N را می‌آورم .

(جدول شمارهٔ 1)

فهرستِ نامه‌هایِ چاپ نشدهٔ نسخهٔ مجموعهٔ M با مقایسه با گروهِ P L I :

M	I	L	P	
1	85	91	97	از غزالی به‌عین‌القضات است .
2	86	92	98	« «
3	–	–	–	ازعین القضات به‌غزالی است لیکن تك نسخه است .
4	–	–	–	از غزالی به‌عین‌القضات است وتك نسخه .
5 a	–	–	–	« « «
5b	82b	88b	94b	از غزالی به عین القضات است .
6 a	83 a	89 a	95 a	« «
6 b	35 b	50 b	47 b	« «
7 a	36 a	51 a	48 a	« «
7 b	83 b	89 b	95 b	« «
8	84	90	96	« «
49	36b	516	48b	« «
131	73	79	85	از عین القضات است لیکن عربي است

در پیش‌گفتارِ بخش‌یکم ص 4 - 5 گفتم که 4 نامهٔ آغاز مجموعهٔ M از غزالی است ، ولی پس از آن دریافتم که نامه‌های 4 - 8 ونیز نامهٔ 49 آن مجموعه ، آشکارا أز غزالی است. و نامه‌هایِ 1 و 2 یِ آن مجموعه نیز از نظرِ روشِ انشا مانند آنها هستند ، ودر مجموعه‌هایِ گروهِ P L I پس از نامهٔ 8 M نهاده شده وعنوان آنها را چنین آورده‌أند : ومن کتبه أیضاً رحمة الله علیها ، وچنین می‌نماید که نویسنده آنها را نیز از غزالی می‌دانسته است .

وبه‌جز آنچه در جدولِ بالا یاد شده است ، همهٔ نامه‌هایِ مجموعه‌هایِ گروه P L I به‌چاپ رسیده است . ولی از مجموعهٔ M هنوز تك‌نسخه‌نامه هایِ : 66 ، 73 ، 77 ، 81 ، 102 b[۱] ، 111 ، 112 ، 123 ، 125 ، 130 بر جای مانده‌است . واز مجموعهٔ K نامه هایِ تك نسخهٔ : 41 ، 44 ، 52 ، 56 ، 57 ، 59 ، 60 ، 61 ، 65 . وأز مجموعهٔ N نامه هایِ تك نسخهٔ 20 ، 49 ، 50 ، 51 ، 52 [۲] ، 53 ، 59 ، 60 ، 61 . چاپ نشده است ، بنا براین از هریك از دو مجموعهٔ K و N نهٔ تك نسخه نامه ، واز مجموعهٔ M نیز نهٔ تك نسخه ویك پاره‌نامه بی‌سر ، برجای مانده است که بایستی پس از یافتنِ نسخهٔ دیگر ، آنها را تصحیح وآمادهٔ چاپ نمود .

جدول شمارهٔ 2 فهرستِ نامه‌های چاپ شده :

در زیر ، فهرست نامه‌هایِ چاپ‌شده‌را با إشارت به‌شمارهٔ آن‌نامه در هریك أز مجموعه هایِ نه گا نه می‌آورم. وچون هنگام چاپِ برخی نامه ها ، أز همهٔ نسخه‌هایِ موجودِ آن استفاده نشده است ، من در این فهرست ، مواردِ عدم استفاده را نیز یادآوری کرده‌أم تا در چاپِ دوم مورد بررسی قرار گیرد .

ودر حقیقت ، این فهرست کلیدی است که به‌وسیلهٔ آن می‌توان در نامه‌های عین القضات تجدید نظر نمودو أز نو تصحیح کرد ، یانه ، بدونِ این فهرست بایستی همهٔ رنجها که من برایِ فراهم ساختن آن کشیدم أز نو متحمل گشت .

---

۱ – نامهٔ 102 a به شمارهٔ 36 درج I ص 299 به چاپ رسیده‌است .

۲ – جامی در « نفحات الانس » از این نامه ونامهٔ 81 چ . نقل کرده است . (نامه 81 ج 2 ص 171 حاشیه دیده شود) وچنین می نماید که مجموعهٔ N روزگاری به دست جامی رسیده بوده‌است .

چنانکه در این جدول دیده می‌شود :

۱ ـ ترتیب 27 نامهٔ نخستین که خودِ عین‌القضات آنها را مرتب نگاشته است، در همهٔ نسخه‌ها یکسان بوده‌است . و اگر 9 نامه در آغاز مجموعهٔ M افزوده نشده بود، ونیز اگر نامه‌های 14 و 15 از مجموعه‌های I و P نیفتاده بود، هراینه شمارهٔ نامه‌ها در همهٔ شش مجموعه که این بخش را در بر دارند، برابر می‌بود .

۲ ـ به‌جز نسخهٔ L که پس‌از پایان چاپِ بخش یکم به‌دستِ ما رسیده‌است، در موردِ چند نامهٔ دیگر نیز هنگامِ چاپ، از همهٔ نسخه‌هایش، چنانکه می بایستی استفاده نشده است، ودر این‌جدول، شمارهٔ آنها باحرف سیاه نشان داده شده است، تا در چاپ دوم مورد استفاده قرار گیرند .

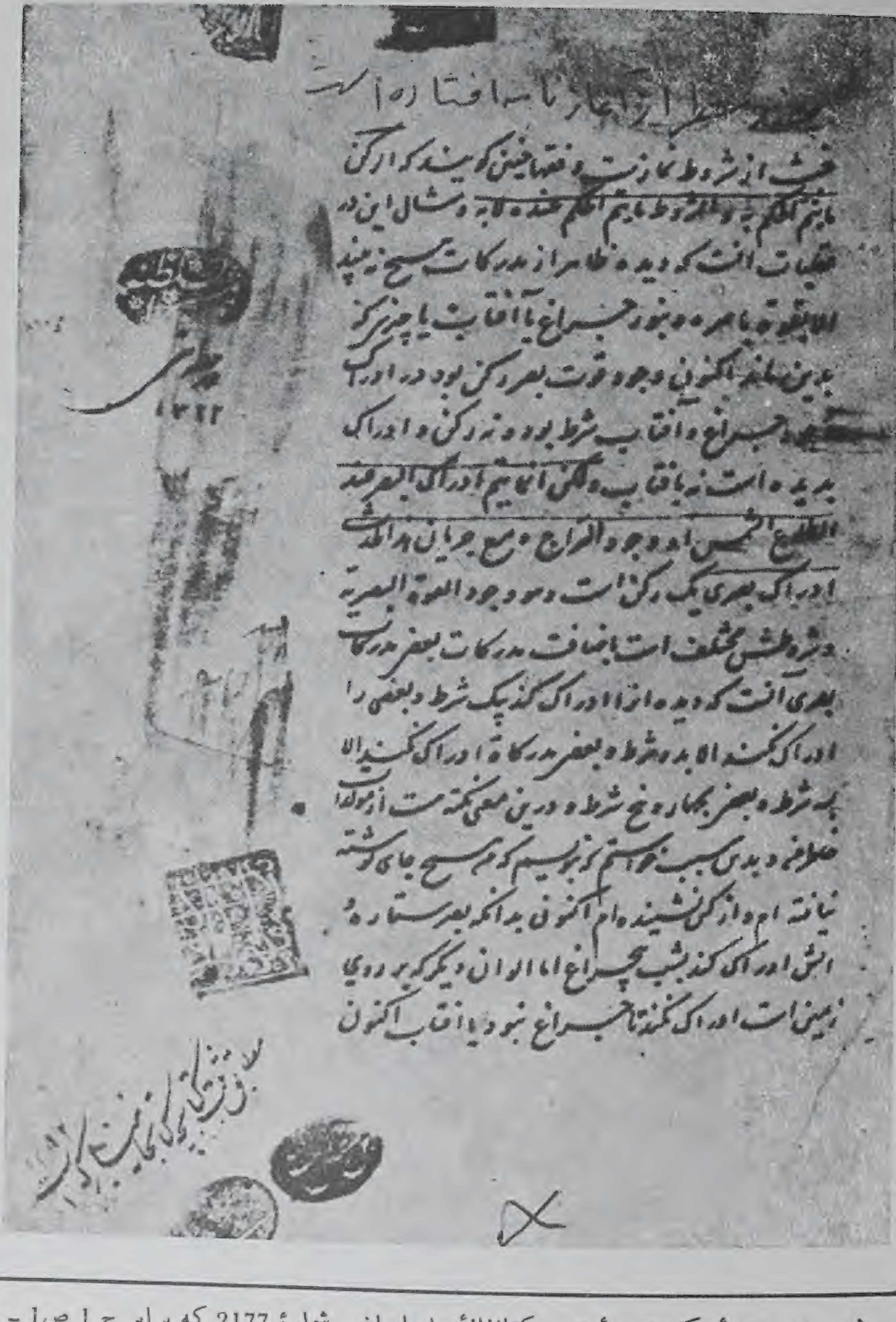
من یك بار دیگر پس‌از به‌دست دادنِ شناسنامه ومشخصاتِ 28 تك نسخه نامه، از همهٔ سررشته‌داران و اهل ذوق می‌خواهم که در یافتنِ نسخهٔ دیگر برای تصحیح آنها کمك نمایند .

مدرسهٔ بیت العنایه . فنار . بیروت
فوریه ۱۹۷۲

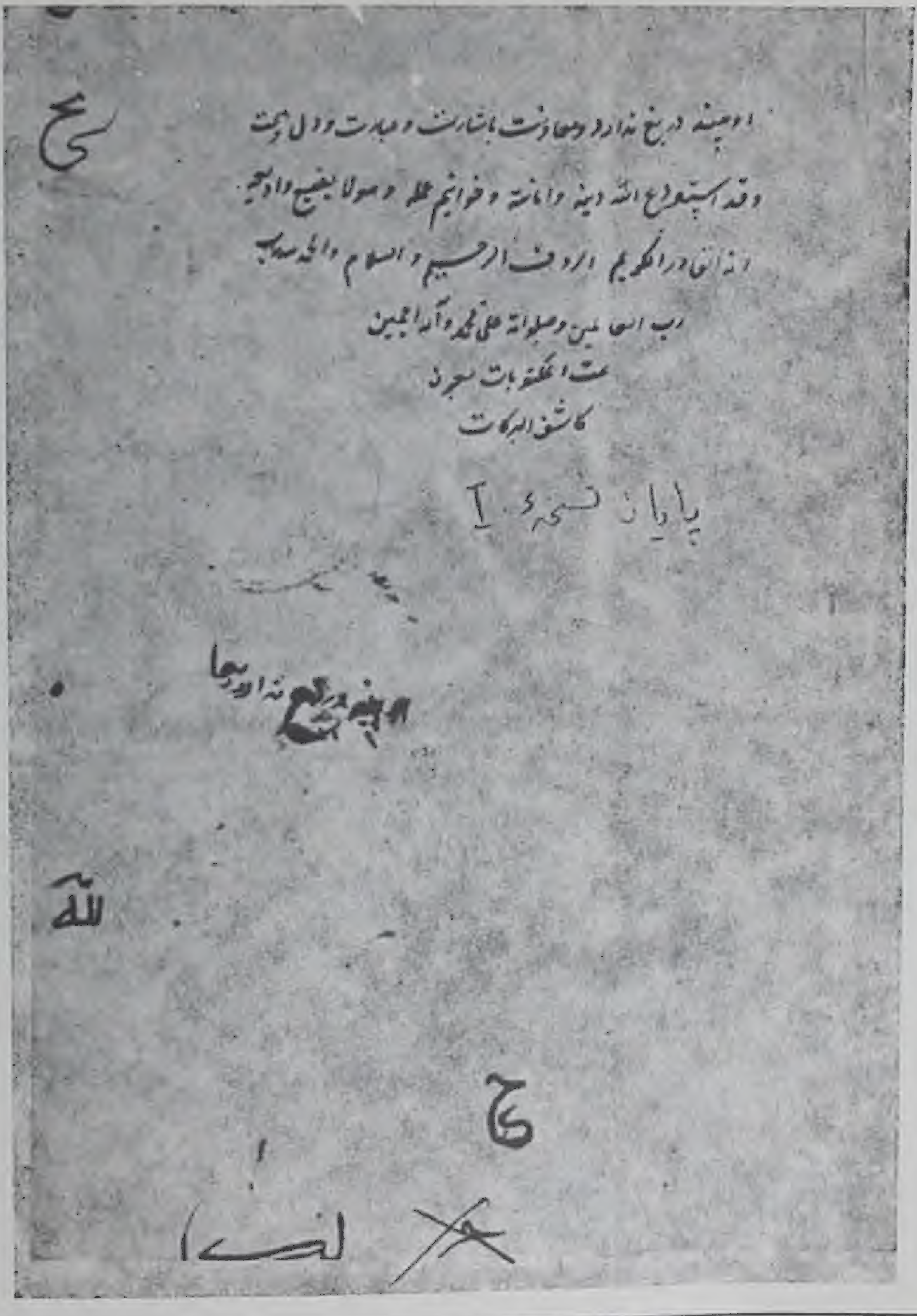
علینقی منزوی

نمونه‌ای چند

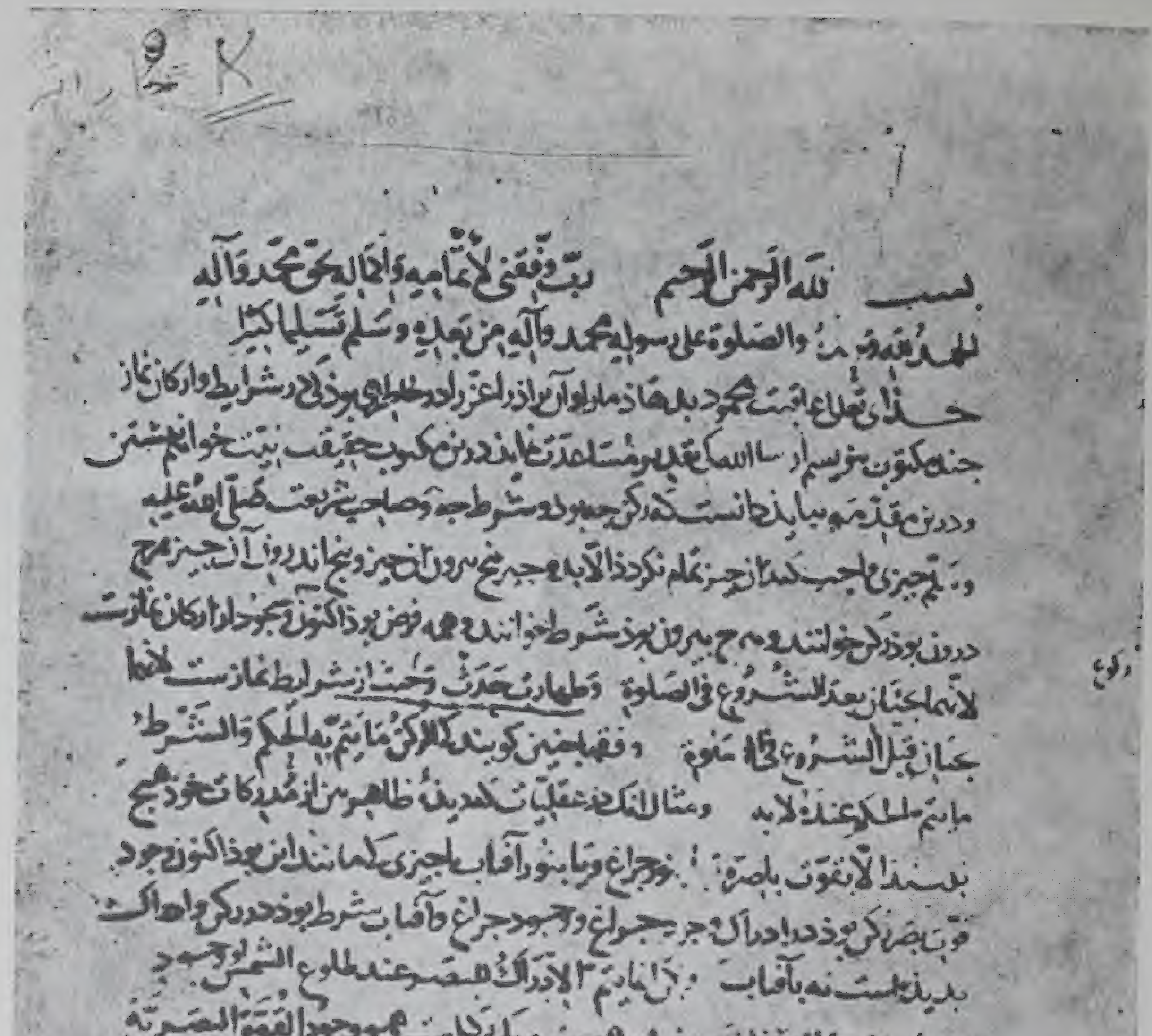
أز صفحه‌های ِ نه‌مجموعهٔ نامه‌های عین‌القضات



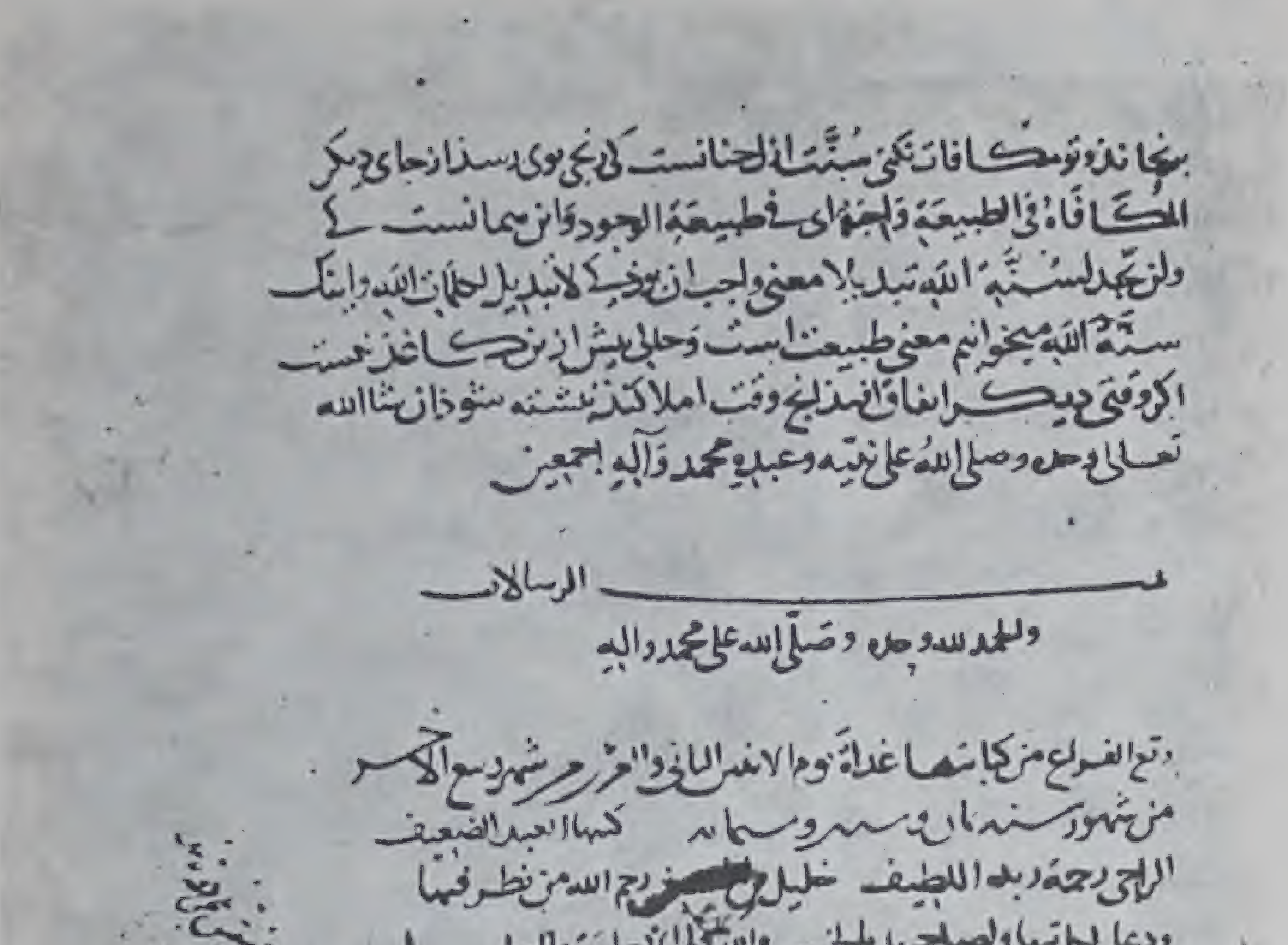
ش . ۱ : صفحهٔ یکم مجموعهٔ I = کتابخانهٔ ملی ایران . شمارهٔ 2177 که برابر ج 1 ص1 - 2 می باشد .



ش . 2 : صفحهٔ پایان مجموعهٔ I = کتابخانهٔ ملی ایران. ش.2177. آخر نامهٔ 86 I = 92 L = P 98 = M 2 از غزالی به‌عین‌القضات می باشد . ص ۱۰ همین پیش گفتار دیده شود .


بسم الله الرحمن الرحيم رب وفقني لاتمامه وانجاله بحق محمد وآله
الحمد لله ... والصلوة على رسوله محمد وآله من بعده وسلم تسليما كثيرا

ش. 3 : صفحهٔ اول مجموعهٔ K = جار الله استانبول. ش. 1100 که برابر ص1 ج1 می‌باشد.


[illegible]
[illegible]
ولن تجد لسنة الله تبدیلا معنی ...
سنة الله میخوانیم معنی طبیعت است ...
... املا کنند نشسته شود ان شاء الله
تعالی وحده وصلی الله علی نبیه وعبده محمد وآله اجمعین

تمت الرسالة

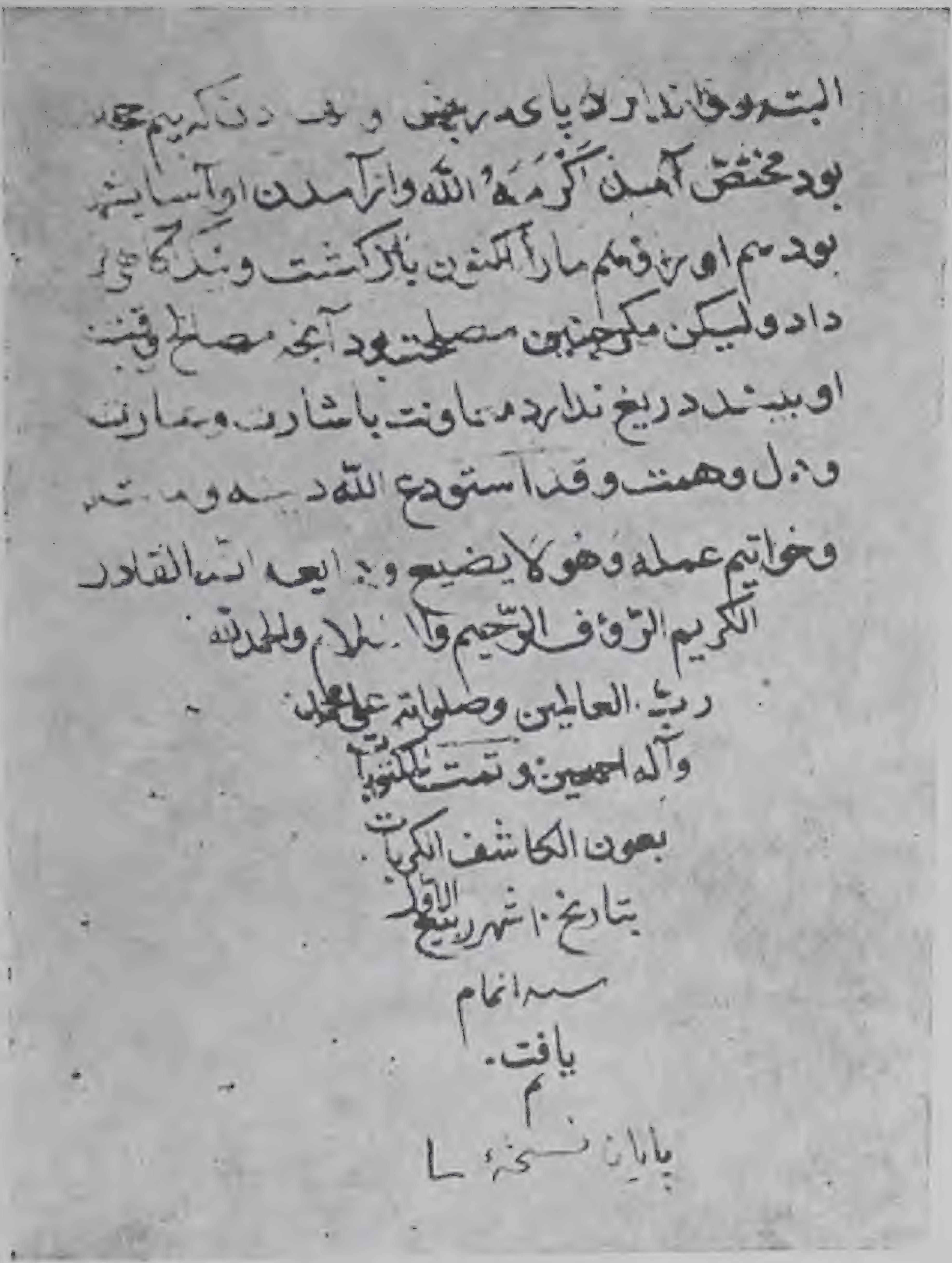
والحمد لله وحده وصلی الله علی محمد وآله

وقع الفراغ من کتابتها غداة یوم الاثنین الثانی والعشرین من شهر ربیع الآخر
من شهور سنة ثمان وستین وستمائة کتبها العبد الضعیف
الراجی رحمة ربه اللطیف خلیل بن [illegible] رحم الله من نظر فیها
ودعا لکاتبها ولصاحبها بالخیر والله تعالی ولی الاجابة والسلام

ش . 4 : صفحهٔ آخر مجموعهٔ K = جار الله استانبول ، شمارهٔ 1100 است . وپایان نامهٔ K 67 = 126 ج ، برابر باص 482 ج 2 را نشان می‌دهد .



ش. 5: صفحهٔ نخست مجموعهٔ L = بریتیش موزیوم لندن. شمارهٔ 823. add 16
وبرابر ص 1 ج 1 می باشد.

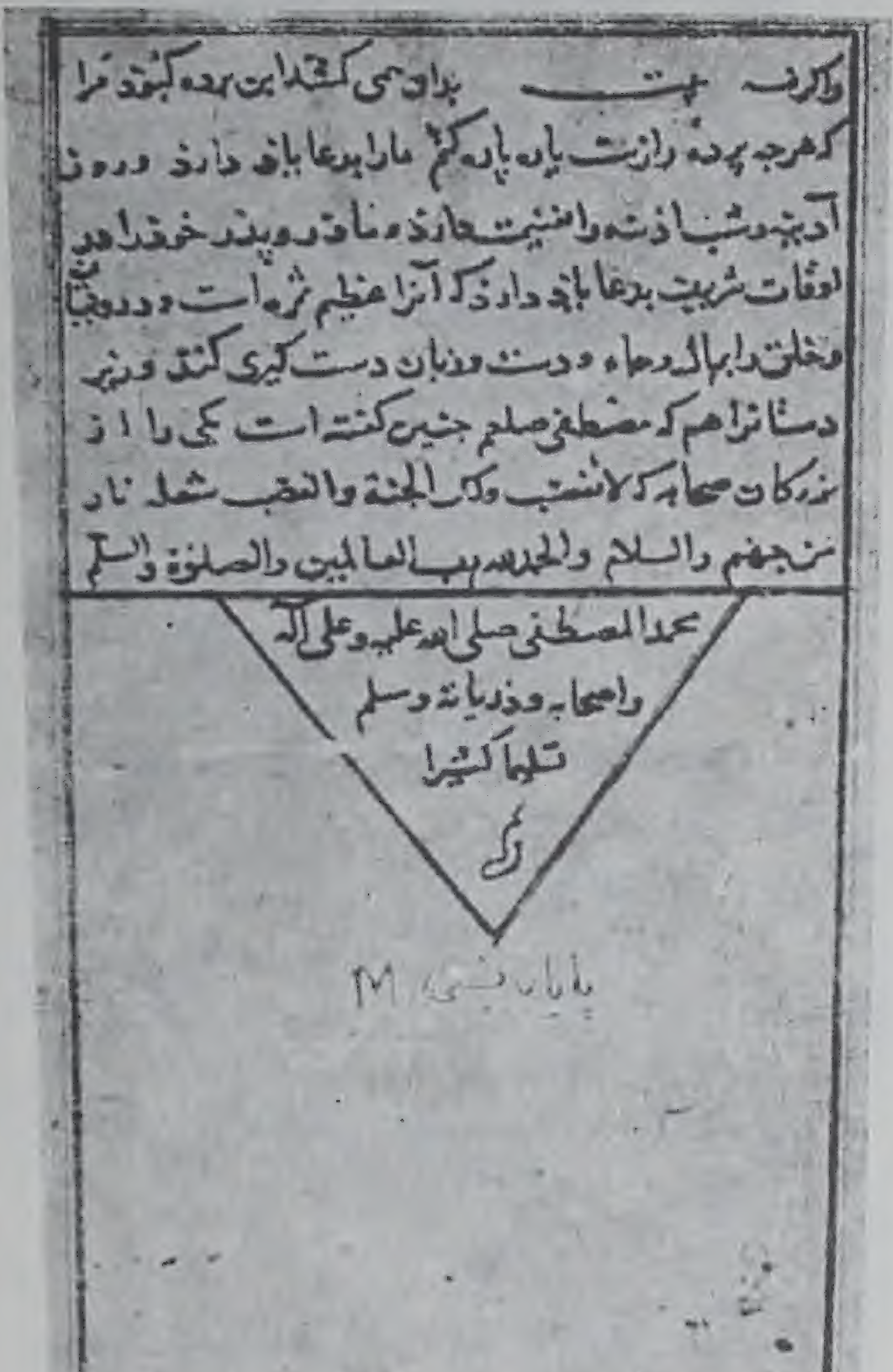


البته وقت ندارد پایه [illegible] و [illegible] که بیم جمع
بود مختص آمدن اگر مه الله واز آمدن او آسایش
بود هم او [illegible] فهم ما را آلکنون باز گشت و بندگی [illegible]
داد ولیکن مکر چنین مصلحت بود آنجا مصلح وقت
او بیند دریغ ندارد [illegible] باشارت و [illegible]
[illegible] و همت وقد استودع الله [illegible] و [illegible]
وخواتیم عمله وهو لا یضیع [illegible] انه القادر
الکریم الرؤف الرحیم والسلام والحمد لله
رب العالمین وصلواته علی محمد
وآله اجمعین و تمت المکتوبات
بعون الکاشف الکربات
بتاریخ ۱۰ شهر ربیع الاول
سنه [illegible] اتمام
یافت.
م
پایان نسخهٔ L

ش . 6 : صفحهٔ پایان مجموعهٔ L = بریتیش موزیوم لندن شمارهٔ 823 . add 16 نامه از غزالی به عین القضات است، و برابر است با P 98 و M 2. ص ۱۰ این پیش گفتار دیده شود

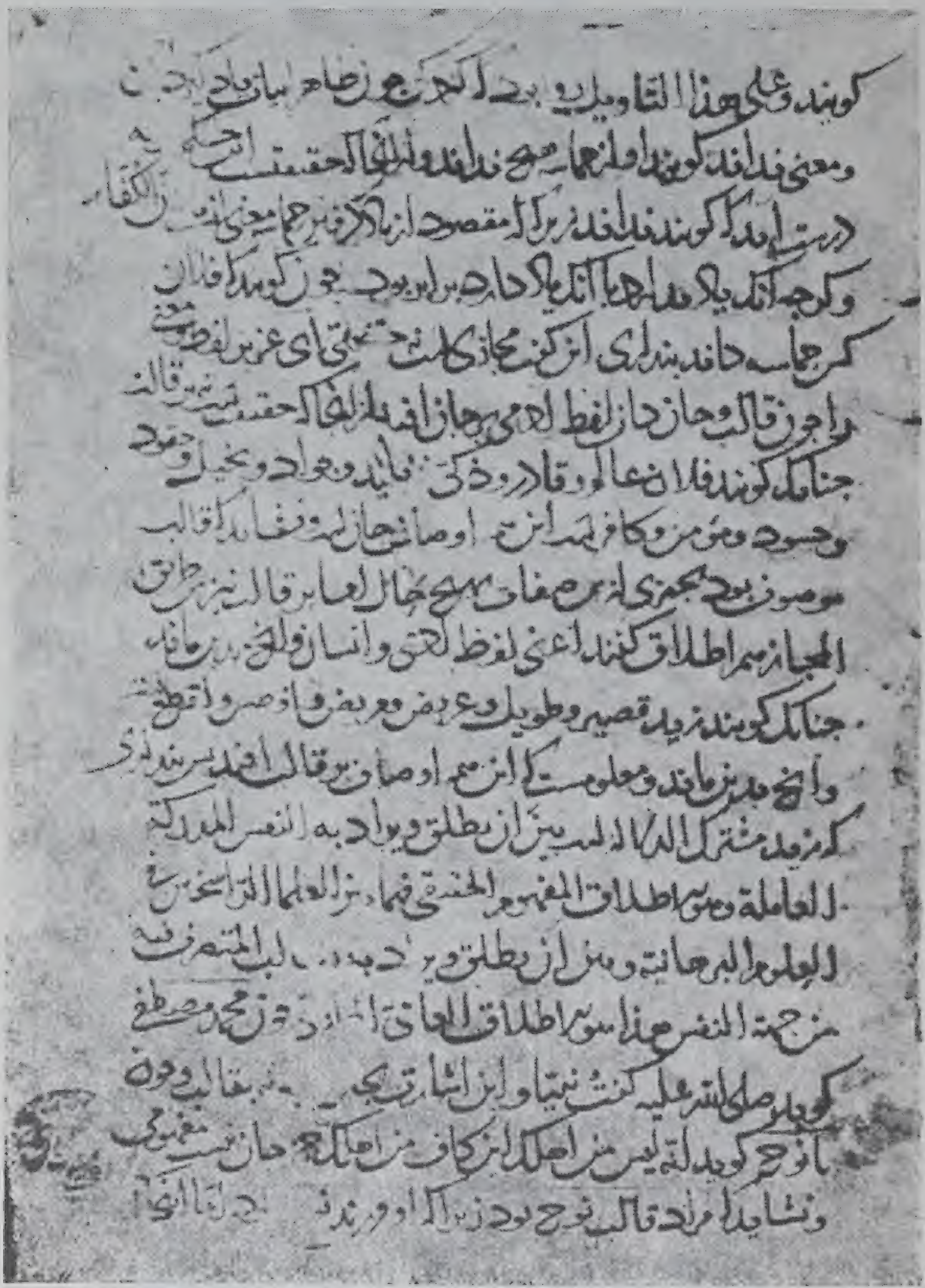


ش . 7 : صفحهٔ نخست مجموعهٔ M = مرادملا استانبول . شمارهٔ 1547 از نامه‌های غزالی به عین القضات است . ص ۱۰ این پیش گفتار دیده شود .

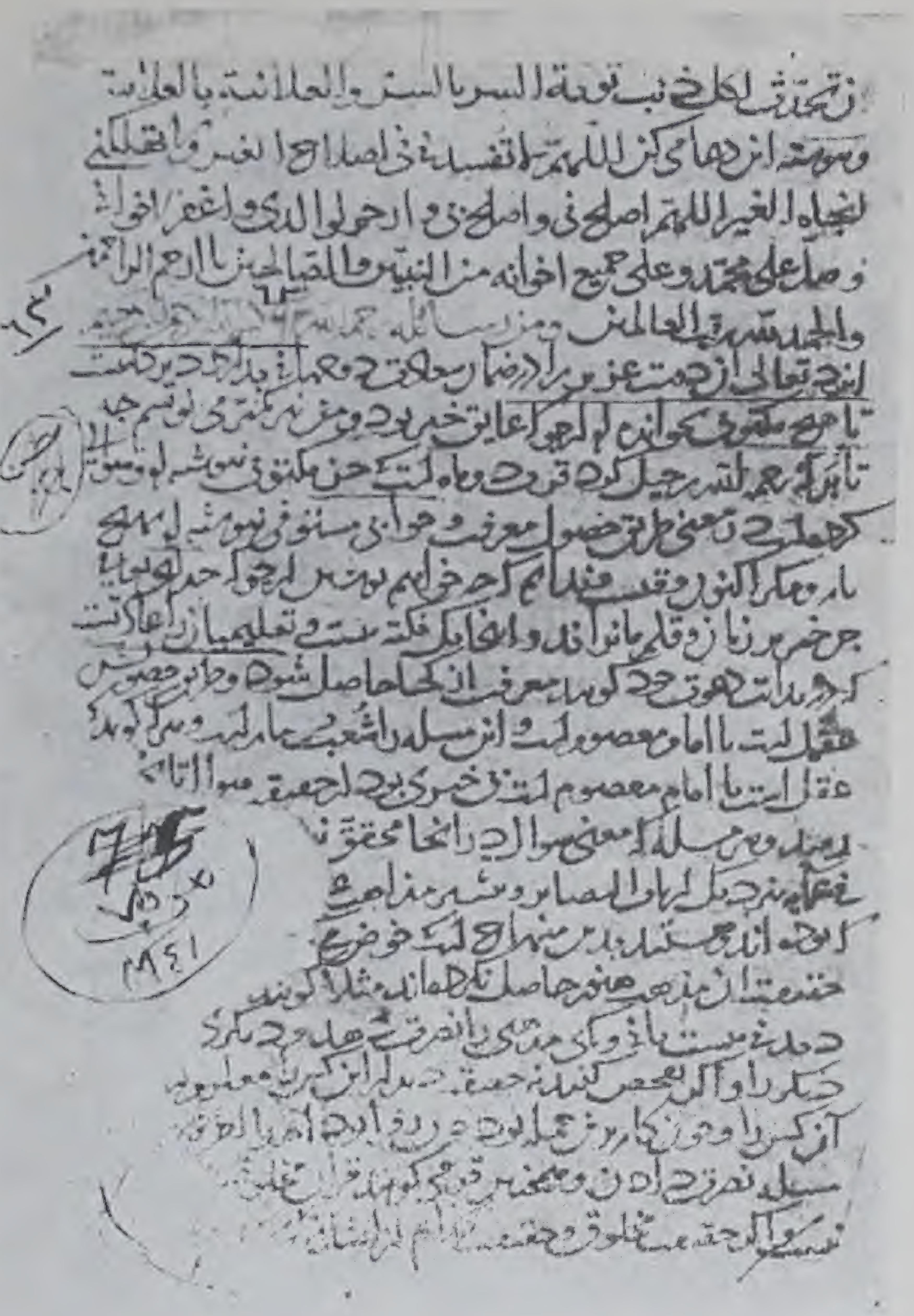


و اگر نه   بیت   بدان همی کشد این همه کبود مرا
که هرچه پرده رازست پاره کنم ما را بدعا باید داشت و درون
آدینه و شب آدینه و امنیت حاضر ماند و پیوند خود را در
اوقات شریف بدعا باید داد که آنرا عظیم ثمرات است و در دنیا
و خلق را بمال و جاه و دست و زبان دست گیری کنند و نیز
دستانرا هم که مصطفی صلعم چنین گفته است یکی را از
تبرکات صحابه که لا تسب ولک الجنة والتعب شغل نار
من جهنم والسلام والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی محمد المصطفی صلی الله علیه و علی آله
و اصحابه و ذریاته و سلم
تسلیما کثیرا
تم

ش . 8 : آخرین صفحهٔ مجموعهٔ M = مراد ملا استانبول . ش. 1547 و برابر ج 1 ص 298 می باشد .



ش . 9 : صفحهٔ نخست از مجموعهٔ N = نافذ پاشادر استانبول . شمارهٔ 464 برابر ص 62 ج 2 سطر 7 به بعد ، می باشد .



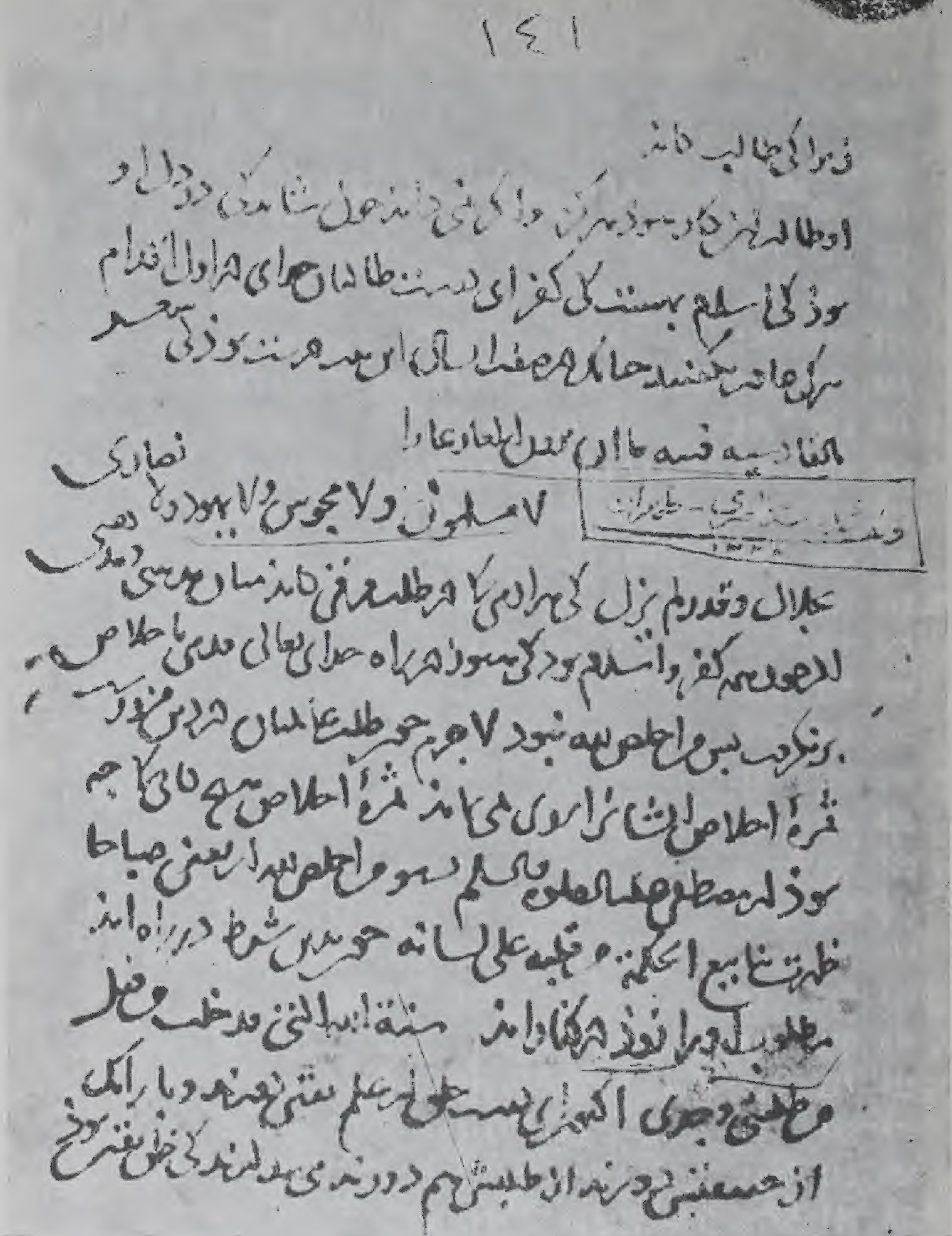
ش . 10: صفحهٔ پیش از آخر مجموعهٔ N = نافذ پاشا . ش.464 که برابر ص 113 ج 2 چاپیِ ما می باشد .


بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي
الحمد لله حق حمده والصلوة على نبيه محمد وآله من بعده
هذه نسخة كتب كتبها الشيخ الامام العالم العامل
عين القضاة ابو المعالي عبدالله بن محمد بن علي الميانجي رضي
الله عنه الى بعض اصدقائه بسم الله الرحمن الرحيم
خدای تعالی عاقبت محمود بدهاد ما را و برادر اعز را [illegible]
میشود که در شرایط و ارکان نماز مکتوبی چند بنویسم ان
شاء الله تعالی بعد بیساعدت نماید و درین مکتوب
حقیقت [illegible] بخواهم نوشتن و در مقدمه بباید دانستن
که رکن چه بود و شرط چه چون صاحب شرع چیزی واجب
شود [illegible] بیرون آن واجب [illegible] درون آن

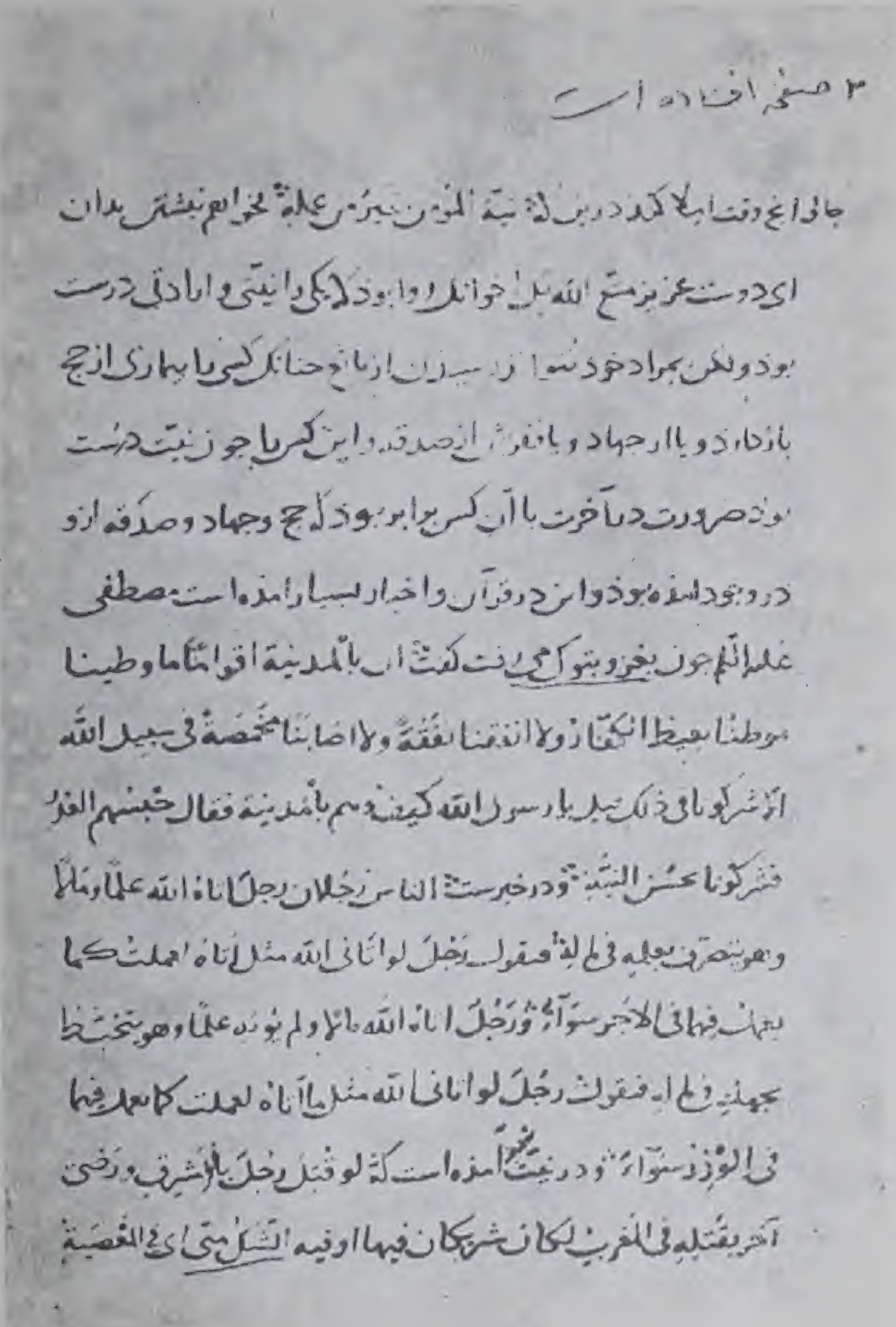
ش.11 : صفحهٔ نخست مجموعهٔ P = ش.afP35، و ش.94 فهرست بلوشه کتابخانهٔ ملی پاریس است ، وبرابر ص ا ج ا می باشد .


بدو مخصوص است ما کرمه الله و از آمدن و آسایشها بوده هم او را
و هم ما را اگر دین باز گشت و نیک آگاهی فرا داد و لیکن مکر چنین
مصلحت بود آنچه مصالح وقت او بیند دریغ ندارد و معاونت
باشارت و عبارت و دل و همت و فنا استودع الله دینه
و امانته و خواتیم عمله و هو لا یضیع ودایعه انه القادر
الکریم الرؤف الرحیم والسلام والحمد لله رب العالمین
وصلواته علی محمد و آله اجمعین
الطیبین الطاهرین
المعصومین
وقع الفراغ من تحریر حسب الحکم عمدة الامراء والسلاطین [illegible]
والخواقین مقرب الحضرة الخاقانیة والمخصوص بعنایات السلطانیة
المؤید بتأیید الملک العزیز علی پاشا والی تبریز امده الله بعنایته فی
شهر رجب المرجب بتاریخ [illegible] الکتاب و ایضا تاریخه
صد شکر خدا که یافت اتمام • این طرفه کتاب سهل و آسان
در ماه رجب بعون الله • بر دست کمین ناسپاسان
باقی که ولای مصطفی ذات • اندر زمره خیل حق شناسان
دل بجو و را بفکر تاریخ • بودم ز برای نفع انسان • گفتا خردم [illegible]
از جمله کمینه خراسان

ش . 12 : صفحهٔ آخر مجموعهٔ P = پاریس 35 ملحق فهرست بلوشه است . نامه از غزالی به‌عین‌القضات است . و برابر M 2 و I 86 و L 92 می باشد . این پیش گفتار ص ۱۰ دیده شود .

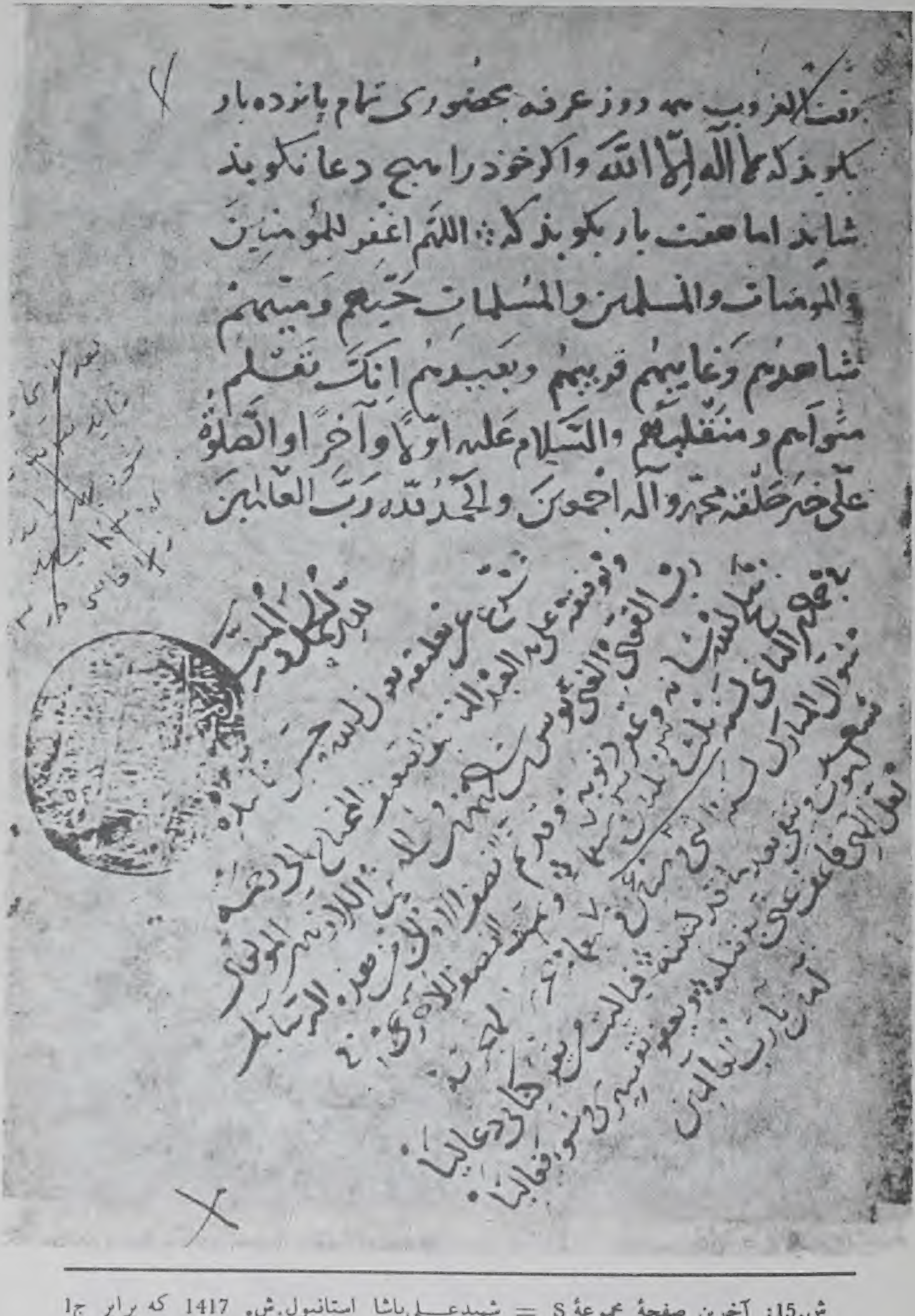


ش . 13: صفحه‌ای از مجموعهٔ R = سپهسالار تهران. شمارهٔ 3875 که برابر با ص252 ج 2 می باشد .

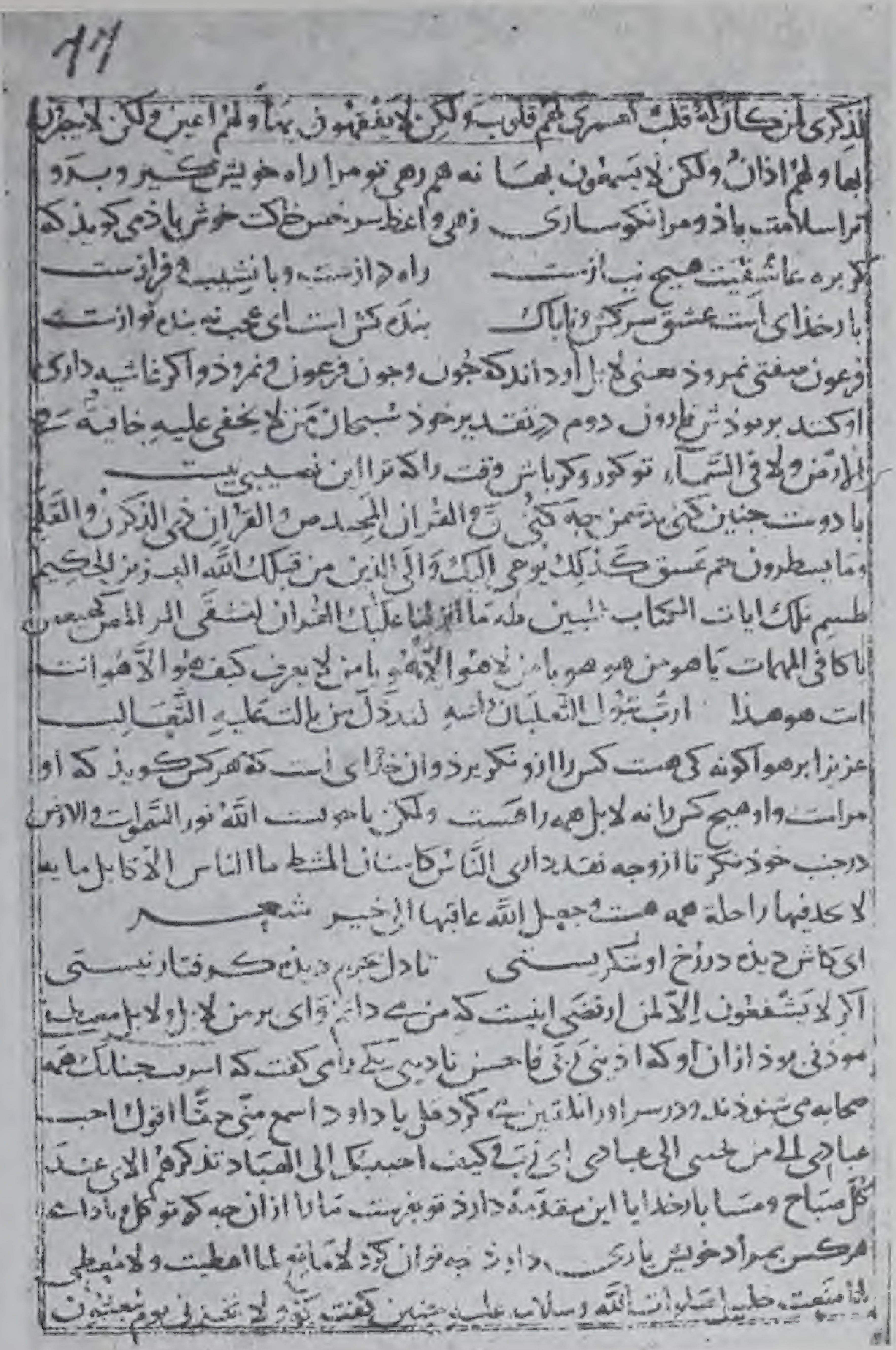

۳ صفحه افتاده است

جا و اگر وقت ابطا کند در بن[...] نیة المؤمن خیر من عمله بخواهم بیشتر بدان
ای دوست عزیز متع الله بک جوانمردا بود که یکی را نیتی و ارادتی درست
بود ولکن بمراد خود نرسد از بیرون از مانع چنانکه کسی را بیماری از حج
باز دارد و یا از جهاد و یا فقر از صدقه و این کس را چون نیت درست
بود ضرورت در آخرت با آن کس برابر بود که حج و جهاد و صدقه ازو
در وجود آمده بود و این در قرآن و اخبار بسیار آمده است مصطفی
علیه السلام چون بغزو تبوک می رفت گفت ان بالمدینة اقواما ما وطئنا
موطئا یغیظ الکفار ولا انفقنا نفقة ولا اصابتنا مخمصة فی سبیل الله
الا شرکونا فی ذلک قیل یا رسول الله کیف و هم بالمدینة فقال حبسهم العذر
فشرکونا بحسن النیة و در خبر است الناس رجلان رجل اتاه الله علما و مالا
و هو یتصرف بعلمه فی ماله فیقول رجل لو اتانی الله مثل ما اتاه لعملت کما
یعمل فهما فی الاجر سواء و رجل اتاه الله مالا و لم یؤته علما و هو یتخبط
بجهله فی ماله فیقول رجل لو اتانی الله مثل ما اتاه لعملت کما یعمل فهما
فی الوزر سواء و در خبر آمده است که لو قتل رجل بالمشرق و رضی
آخر بقتله فی المغرب لکان شریکا فیها و فیه اشکال ای فی المعصیة

ش . 14 : صفحه‌ای از اوایل مجموعهٔ S = شهیدعلی‌پاشا استانبول . ش 1417 که برابر ج1 ص59 ـ 60 می باشد .


وقت الغروب همه روز عرفه بحضوری تمام پانزده بار
بگویند که لا اله الا الله و آنگه خود را هیچ دعا نگویند
شاید اما هفت بار بگوید که: اللهم اغفر للمؤمنین
والمؤمنات والمسلمین والمسلمات جمیعهم ومیتهم
شاهدهم وغایبهم قریبهم وبعیدهم انک تعلم
متواهم ومنقلبهم والسلام علیه اولاً وآخراً والصلوة
علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین والحمد لله رب العالمین

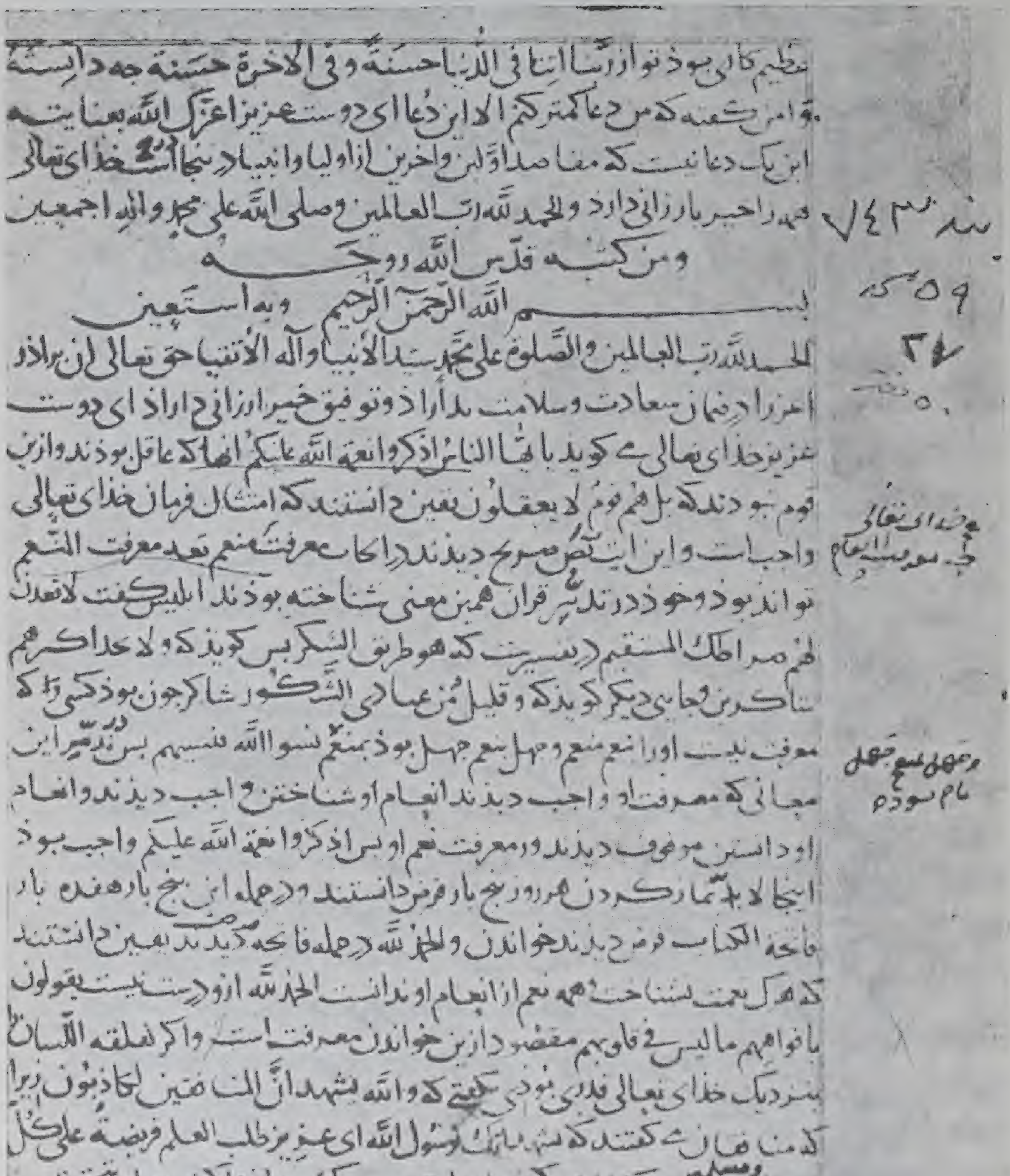
ش.15: آخرین صفحهٔ مجموعهٔ S = شهیدعـــلی‌پاشا استانبول.ش. 1417 که برابر چا ص460 است .



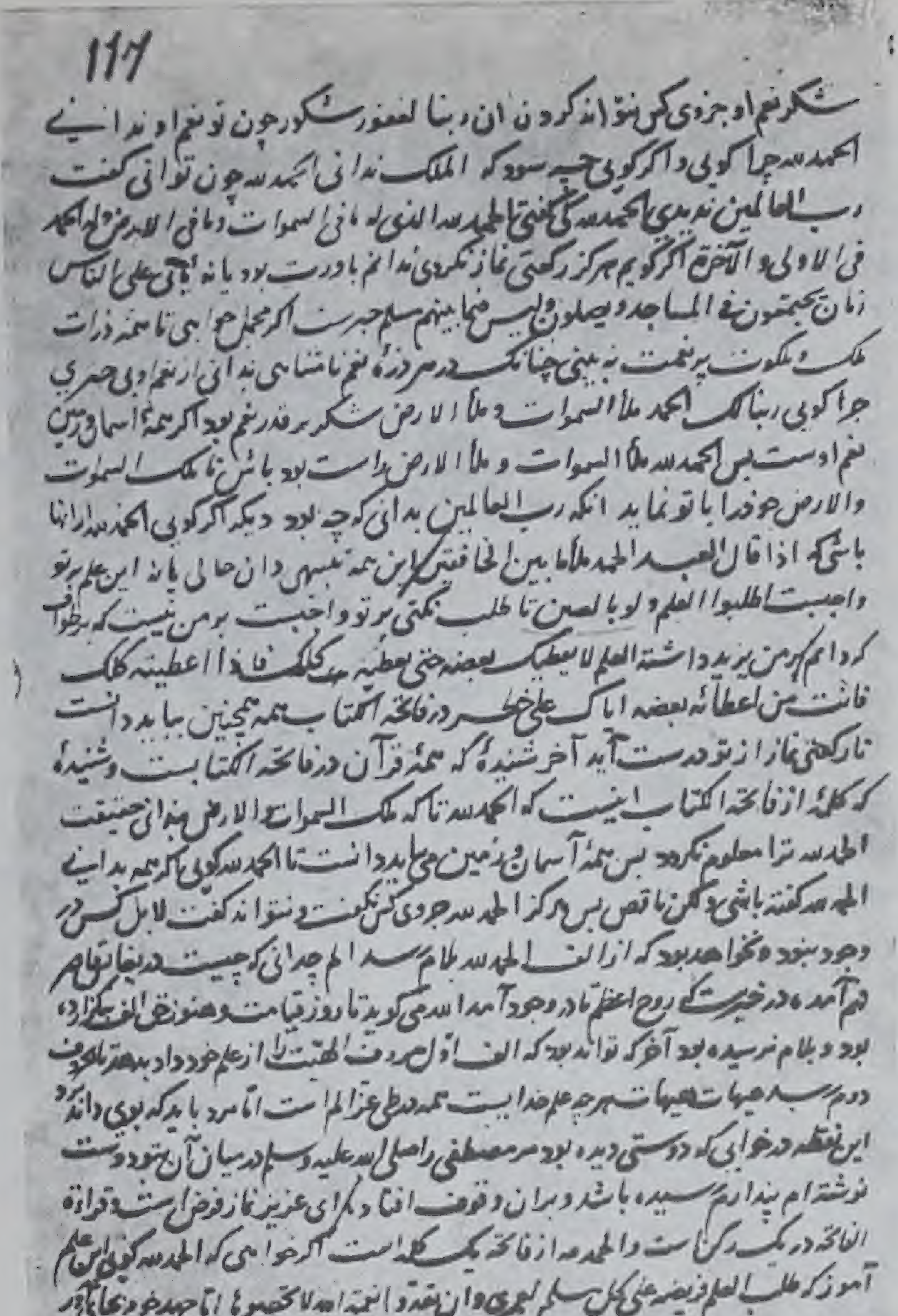
۱۱

لذکری لمن کان له قلب اعمی کهم قلوب ولکن لا یفقهون بها ولهم اعین ولکن لا یبصرون
بها ولهم اذان ولکن لا یسمعون بها نه هر رهی تو مرا راه خویش بکیر و بدو
ترا سلامت باد و مرا نکوساری و هی واعظ سر خس ... خوش باد می کوید که
کو بره عاشقیت هیچ نیاز است راه دراز است و با نشیب و فراز است
با خدای است عشق سرکش و ناپاک بنده کش است ای عجب نه بنده نواز است
فرعون صفتی نمرود معنی ... او داند که چون و چون فرعون و نمرود و اگر غاشیه دار که
او کند بر بود شرط دون دوم در تقدیر خود سبحان من لا یخفی علیه خافیة فی
الارض ولا فی السماء تو کود و کر باش وقت را که مرا این نصیبی بیت
با دوست چنین کنی بدشمن چه کنی ق والقران المجید ص والقران ذی الذکر ن والقلم
وما یسطرون حم عسق کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک الله العزیز الحکیم
طسم تلک ایات الکتاب المبین طه ما انزلنا علیک القران لتشقی الر المص کهیعص
یا کافی المهمات یا هو من هو هو یا من لا هو الا هو یا من لا یعرف کیف هو الا هو
ات هو هذا ... التعالی ...
عزیزا بر هوا کونه کی هست کس را از تو نکو بر دو ان خدای است که هر کس کوید که او
مراست و او هیچ کس را نه لا بل همه راهست ولکن یا هو ست الله نور السموات والارض
در جنب خود منکر تا از وجه نقد داری الناس ... ما الناس الا کابل مایه
لا تجد فیها راحلة همه هست و جعل الله عاقبتها الی خیر شعر
ای کاش ره بند دوزخ او سکر بستی تا دل خرم در بند کرفتار نیستی
اکر لا یشفعون الا لمن ارتضی اینست که من می دانم وای بر من ... او لا با مسیله
موذنی بود از ان او که ... یکی وای کفت که ... همه
صحابه می شنودند ... کرد هل یا داود اسمع منی حقا اقول احب
عبادی الی من حبب الی عبادی ای رب کیف احببک الی العباد تذکرهم آلائی عند
کل صباح و مسا با خدایا این مقدمه دارد تو بفرست تا ما از ان جه که تو کل ... داشت
هر کس بمراد خویش یار هست ... داد جه توان کرد لا مانع لما اعطیت ولا معطی
لما منعت طیب الصلوات الله وسلامه علیه چنین کفته تو لا تخزنی یوم یبعثون

ش.16 : صفحهٔ یکم مجموعهٔ T = تیر نجیب پاشا در استانبول . ش.301 که برابر ص 286 - 287 ج 1 می باشد .


نظیم کاری بوذ تو از ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة چه دانسته
بو امر شیعه که من دعا کمتر کنم الا این دعا ای دوست عزیز اعزک الله بعنایته
این یک دعا نیست که مقاصد اولین و آخرین از اولیا و انبیا در بنجا است خذای تعالی
همه را خیر بار زانی داراذ والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد واله اجمعین
و من کتبه قدس الله روحه
بسم الله الرحمن الرحیم و به استعین
الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد سید الانبیا وآله الاتقیا حق تعالی این برادر
اعز را دو جهان سعادت و سلامت بدارد و توفیق خیرات ارزانی داراد ای دوست
عزیز خدای تعالی می گوید یا ایها الناس اذکروا نعمة الله علیکم اینها که عاقل بوذند و از بن
قوم بوذند که بل هم قوم لا یعقلون یقین دانستند که امتثال فرمان خدای تعالی
واجبست و این آیت نص صریح دیدند در ایجاب معرفت منعم بعد معرفت النعم
تواند بوذ و خوذ در تدبر قران همین معنی شناخته بوذند ابلیس گفت لاقعدن
لهم صراطک المستقیم در تفسیرست که هو طریق الشکر پس گوید که و لا تجد اکثرهم
شاکرین و جایی دیگر گوید که و قلیل من عبادی الشکور شاکر چون بوذ کسی را که
معرفت نیست او را نعم منعم و جهل نعم جهل بوذ بمنعم نسوا الله فنسیهم پس در تدبر این
معانی که معرفت او واجب دیدند انعام او شناختن واجب دیدند و انعام
او دانستن موقوف دیدند و معرفت نعم او بر اذکروا نعمة الله علیکم واجب بوذ
اینجا لابد تمام کردن هر روز پنج بار فرض دانستند و در جمله این پنج بار هفده بار
فاتحة الکتاب فرض دیدند خواندن و الحمد لله در جمله فاتحه دیدند یقین دانستند
که هر که نعمت نشناخت همه نعم از انعام او ندانست الحمد لله از و درست نیست یقولون
بافواههم ما لیس فی قلوبهم مقصود از بن خواندن معرفت است و اگر نطقه اللسان
بنزدیک خدای تعالی قدری بوذی نگفتی که والله یشهد ان المنافقین لکاذبون زیرا
که منافقان می گفتند که نشهد انک لرسول الله ای عزیز طلب العلم فریضة علی کل
مسلم و مسلمة از بن علوم یکی آنست که نعم او بعلی قدر وسعک بدانی و اگر نه نعم او بتحقیق
من طریق التفصیل اگر بشوذ دانست چرا و از بن راه که نعم او کس نداند جز وی

ش.17 : صفحهٔ پایان مجموعهٔ T = تیرنجیب‌پاشا در استانبول . ش . 301 که برابر ص445 - 447 ج1 تا سطر 13 می باشد .



١٤٧

شکر نعم او جزوی کس نتواند کردن ان ربنا لغفور شکور چون تو نعم او ندانی
الحمد لله چرا گویی و اگر گویی چه سود که الملک ندانی الحمد لله چون توانی گفت
رب العالمین ندیدی الحمد لله کی گفتی الحمد لله الذی له ما فی السموات وما فی الارض وله الحمد
فی الاولی و الآخرة اگر گویم هرگز رکعتی نماز نکردی ندانم باور بود یا نه یاتی علی الناس
زمان یجتمعون فی المساجد و یصلون و لیس فیما بینهم مسلم چه رست اگر مجمل جوابی تا همه ذرات
ملک و ملکوت پر نعمت نه بینی چنانکه در هر ذره نعم نامتناهی ندانی از نعم وی خبری
چرا گویی ربنا لک الحمد ملأ السموات و ملأ الارض شکر بر قدر نعم بود اگر همه آسمان و زمین
نعم اوست پس الحمد لله ملأ السموات و ملأ الارض راست بود باشی تا ملک السموات
والارض خود را با تو نماید انکه رب العالمین بدانی که چه بود دیگر اگر گویی الحمد لله را تنها
باشی که اذا قال العبد الحمد لله ملأ ما بین الخافقین کاین همه تنبیهی دان حالی با نه این علم بر تو
واجبست اطلبوا العلم و لو بالصین تا طلب نکنی بر تو واجبست بر من نیست که بر طواف
کردام که من بر بد داشته العلم لا یعطیک بعضه حتی تعطیه کلک فاذا اعطیته کلک
فانت من اعطائه بعضه ایاک علی خطر در فاتحة الکتاب همه همچنین بباید دانست
تا رکعتی نماز از تو درست آید آخر شنیده که همه قرآن در فاتحة الکتابست و شنیده
که کلمهٔ از فاتحة الکتاب اینست که الحمد لله تا که ملک السموات و الارض ندانی حقیقت
الحمد لله ترا معلوم نگردد پس همهٔ آسمان و زمین می باید دانست تا الحمد لله گویی اگر همه بدانی
الحمد لله گفته باشی و لکن ناقص پس هرگز الحمد لله جزوی کس نگفت و نتواند گفت لا بل کس در
وجود نبوده و نخواهد بود که از الف الحمد لله بلام رسیده الم چه دانی که چیست در بحار تعاجم
نم آمده در خبرست که روح اعظم تا در وجود آمده الله می گوید تا روز قیامت و هنوز در الف بکرار
بود و بلام نرسیده بود آخر که تواند بود که الف اول حروف الهیت را از علم خود داد بهتر با حروف
دوم سه هیهات هیهات هر چه علم خداست همه در طی عز الم است اما مرد باید که بوی داند بود
این نقطه در خوابی که دوستی دیده بود مر مصطفی را صلی الله علیه و سلم در میان آن بتو درست
نوشته ام پندارم رسیده باشد و بران وقوف افتاده ای عزیز نماز فرض است و قرائة
الفاتحة در یک رکن است و الحمد لله از فاتحة یک کلمه است اگر خواهی که الحمد لله گویی این علم
آموز که طلب العلم فریضة علی کل مسلم لیمیز و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها اما جهد خود بجای آر

ش.18 : صفحهٔ تکمیلی نونویس پس از پایان مجموعه T = تیرنجیب پاشا در استانبول .
ش . 301 است که برابر ص447 س14 تا ص449 س14 می باشد .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱ ـ الحمد لله واهبِ العقلِ والحياةِ تعالى جده، دی‌روز پنجشنبهٔ حادي‌عشرِ ربیعُ الاوّل مکتوبی نوشتم بدان برادرِ أعز، أطال اللهُ بقاه وسلكَ به سبیل الرضوان، در آن معنی که نوشته بود که سؤالها درپیش است که از آن خاموش می‌باشم، ودر آن مسأله سخن سخت دراز است، أمّا دی‌روز، چون کاغذ برسید وملالت خاطر براه آمد، بر آن قدر إختصار کردم، وامروز از من کسی عنایت‌نامـــه درخواست کرد. خو استم که در حقِ او چیزی نویسم. چون تسمیه نبشته بودم در خاطرم آمـــد که در تکملهٔ آن چیزی نویسم، و ندانم که وقت چه إملا خواهد کرد.

بدانو آ گاه باش که ترا اوّلاً معنی حرامو واجبو مبـاح ببـــاید دانست، تا بدانی که سؤال کجا حرام بوَدو کجا واجبو کجا مباح.

---

1 بسم . . . الرحيم P بسم . . . الرحيم وبه نستعين M المكتوب الثلاثون K ومن كتبه رحمه الله ٦ بسم . . . الرحيم N ومنها بسم . . . الرحيم اعوذ بك يا لطيف R / 2 الحمد . . . جده K در بيان واجب ومباح وحرام ومندوب ومكروه M ـ R P N / 2 ـ 12 دی . . . مباح K R P N K ـ M / 3 عشر R P K وعشرين N / 4 كه نوشته بود R K نوشته بود N كه نوشته بودی P / 5 سخت K ـ R P M / 6 ملالت خاطر K ملال R N ملامت P / 7 عنايت نامه N K عنايق R P / كرد K حرفی N ـ R P / 8 چيزی K حرفی P ـ R N / خاطرم K خاطر R P N / 9 كه در N ـ R P K / چيزي P K چيزي ديگر R N / كه وقت P K وقت R N / 12 مباح P N مباح بود R K .

* * نامهٔ شصتو پنجم R 3 . 42 . 41 . 40 . P 39 . N 6 . M 60 . K 30 * * *

۲ – **تمهید أصل** . در مقصود فهم باید کرد ، هر که روی در کاری آورد وأورا آن کار بدست‌آوَردن ضرورت بود ، أول وظیفتِ او آن بود که بداند که أورا چه بباید کردن بضرورت ، تا به مقصود رَسد . واز کدام کارش پرهیز باید کردن بضرورت ، تا أز آن باز نماند ، وکدام کار است که بدان إقدام وإحجام واجب نیست ، چه تعلقی ندارد آن کاربه مقصودِ أو . مثاله : چون کسی خواهد که نامهٔ تازی نویسد ، أو را بعضی کارها کردنی بود بضرورت وبعضی بضرورت نا کردنی ، وبعضی بُوَد که بدان مخیَّر بود ، خواهد بکندو خواهد نکند .

۳ – أوّلاً أسامیِ مفردات ، اورا یادگرفتن واجب بود ، چه اگر یاد نگیرد هرگز نامه نتواند نوشتن . چنانکه نداند که آسمان‌و زمین‌و کوه‌و سنگ‌و نان‌و آب‌و روغن‌و أنگبین‌و چشم‌و گوش‌و زبان‌و دهان در تازی چه نام دارد . واگر این بنداند محال بود که به مقصودِ خویش رسد هرگز . وامثال آن که بروی واجب بود بسیار بود ، که باز گوییم ؛ مثلاً نان خوردنش وآب

1 تمهید . . . کرد K تمهید اصل في المقصود R N بدانکه P – M / 2 وأو R P M K که او N / بدست آوردن N – R P M K / وظیفت او K وظیفق اورا R P M وظیفتی که اورا بود N / که R P M K که او N / 3 چه R P M K چه کار N / کردن بضرورت P N M کرد R K / 4 کردن بضرورت M کرد R P N K / نماند P N M ماند R K / 5 چه M K که R P N / آن R N M K بدان P / 5 – 6 به مقصود او مثاله N بقصود خود مثاله R M بقصود خودش K مثاله P / 6 نویسد K بداند نوشت P N تواند نوشت R M / 6 – 10 او . . . نوشتن M – R P N K / 9 چه R K که P N / 10 هرگز P N تازی K – R / 11 – 12 نام . . بندند R N M K خوانند P / 12 خویش N M – R P K / امثال R P N K مثال M / 13 ان که . . . مثلاً R N M K این بروی واجب بود که اگر یاد نگیرد وبسیار دیگر مثال چون P / که باز K تا R N M – P / وآب N – R P M K .

آشامیدنش واجب بود، زیرا که بقاو حیات از این مستفاد بود وبی آب و نان حیات بنماند، وچون حیات بنماند وصولش به مقصود محال بود.

٤ – وبعضی چیزهـا اورا حرام بود، که اگرآن چیز بکند، از مقصود به ضرورت باز ماند. چنانکه نشاید که دست خود بِبُرد، یا دیدهٔ خود کور کند. چه اگر چنین کند نامه ممکن نبود نبشتن. ودر بعضی کارها مُخیَّر بُوَد که به‌نسبت با مقصودِ او نه حرام بودو نه واجب، چون دستاری قصب مثلا در سربستن، چه اگر در سَر بَندد واگر نبندد روا بود وبعضی بود که نه واجب ضروری بود، أما کرَدنش به‌نسبت با مقصودِ او بهْ از نا کردن بود. چون أشعار تازی بسیار یاد گرفتن. چه اگر اشعـار یاد نگیرد، از نامه نوشتن بتازی باز نماند. أما آن بهْ بود که یاد گیرد تا مکتوباتِ او موشَّح بود به أشعارِ عربی. واین قسم‌را در زَبانِ شَرع مستحب خوانند یا مندوب.

٥ – وقسمی دیگر بود که حرامِ تمام نبود. چه اگر برآن إقـدام کند از مقصود باز نماند. ولیکن ترکش بهتر بود از فعلش به‌نسبت با مقصودِ او، چنانکه چیزی خوردَن مثلا که به حفظ زیان دارد، این از مقصود

1 آشامیدنش P خوردنش RMK - N / وحیات MK ی حیات N ی حیات بعد امر الله P - R / مستفاد بود RPNM مستفاد است K . / 2 حیات RNMK قوام حیات P / وچون حیات بنماند RPNM - K / 3 حرام بود RPN حرام M محال بود K / آن چیز بکند RPMK چیزی نکند N / 4 چنانکه RMK - PN / 5 چه . . . نبود RMK چه چون چنین بود نامه ممکن نبود N که چون حال چنین بود ممکن نبود نامه P / 6 که RNMK که آن کار P / دستاری RMK دستار PN / 7 مثلا در RNMK مثلا بر P / چه . . . نبندد RNMK وجامهٔ کتان پوشیدن که فعل وترك این P / 8 کردنش RNMK کردن آن کار P / 9 بود PM - RNK / تازی RPNM - K / بسیار RPM بسی N - K / 10 نوشتن بتازی RPN تازي خواندن MK / به RNMK بهتر P / 11 أو RPMK - N / عربي RPN - MK / 13 - 14 چه . . . کند RMK که . . . نماید PN / 14 بهتر RNMK به P / فعلش RNMK فعل P / 15 چنانکه RNMK - P / به حفظ RMK حفظ را N بحافظه P .

باز ندارد، چه شاید که حفظش مختل نشودو أو بمقصود خویش رسد. أمّا آن به° که نخورد ، واین قسم را حرامِ مطلق نتوان نهاد که فوات مقصود أزونمی خیزد به ضرورت . واین قسم را به زبان شریعت مکروه خوانند نه محظور . وأحکام أزین پنج قسم به‌هیچ وجه بیرون نیست : واجب‌و مندوب‌و مباح‌و مکروه‌و محظور .

٦ – **تمهید أصل ثاني :** خدای تعالی هرچه آفرید بدو قسم آفرید . بعضی بخودیِ خود آفریـــد بی‌واسطهٔ دیگری . وبعضی بواسطه آفرید . واین واسطه إما آدمی بودو إما فریشته‌و إما شیطان . « لما خَلَقتُ بِيَدَي » کنایت است أز آن‌که بی‌واسطه آفرینند . چه أگر همه بخودیِ خود آفریدی بی هیچ واسطه ، پس در حقِ آدم چرا گفتی که « خَلَقتُ بِيَدَي » ! وبعضی بواسطه آفرید چون عـــلمِ مصطفی وأنبیا که بواسطهٔ جبرئیل پیدا کنند ، لا بل « عَلَّمَ بالقَلَم » خود صَریح است ، و چون غوایت‌و ضلالتِ بوجهل‌و کفار که بواسطهٔ إبلیس‌و جنودِ أو بود که « واستَفزِز مَن استطعتَ مِنهم » ، هم أو کند ولیکن به‌واسطه .

٧ – چنان‌که این کلمات من برین کاغذ نوشتم ولیکن به‌واسطهٔ قلم . أگر گویم : قلم چه بود ؟ من نوشتم ، راست بود . وأگر گویم : این قلم سخت نیکو می نویسد واضافت با قلم کنم ، هم راست بُوَد . واگر گویم مخاطباً

1 چه شاید M K که روا بود R P N / واو R P N M ولکن او K / خویش R P N M
– K / 2 نهاد P N M خواند R K / فوات N M K فوت R P / 3 را به R P N K را در
M / 4 پنج . . . وجه N M بهیچ وقت از این پنج قسم R پنج قسم P – K / 6 تمهید . . .
خدا R N K . فصل في التحقيق خدا M اي عزیز بدانکه حق P / آفرید N آفرینند M بود
R P K / 7 بعضی . . . آفرید بی R P N K بي M / بواسطه آفرید R P M K بواسطه
N / 8 ص 38 : 75 ك / 9 آنکه R P N M آنچه K / همه R P M K – N / 11 آفرید
R P N K آفرینند M / 12 پیداکنند R M K پیداکردN بود P / العلق 96 : 4 ك / 13 بود
R P M K – N / 13 – 14 الاسراء 17 : 64 ك / 15 کلمات R P N K کلمه M / برین
M K بدین R که برین P بر N / به واسطهٔ P M به R N K / 17 می R P M K – N /
واگر گویم مخاطباً R P N M – K .

للقلم : وما كتَبتَ إذ كتَبتَ ولكني كتَبتُ، هم راست بود . أكنون « هل من خالقٍ غيرَ اللهِ » حقيقت دان . چه إضافتِ كتابت با مَن در نظرِ عموم حقيقت بود وإضافت با قلم مجازى بود نه حقيقى. وافعالِ خداى را باغيار كه واسطه باشند در قرآن وأخبار نسبت كنند أما مجازى بود چنان كه گويند الخيّاط يخيّط ، والشيطانُ يغوي والملكُ يَهدي . و « إنكَ لتَهدي الى صراطٍ مستقيمٍ » مجازِ قرآن دان ، خطاب با قومى كه دَر دَرونِ پَرده ايشان را راه نيست. « إنّكَ لا تَهدي مَن أحببت » حقيقت اين مجاز است، خطاب با مصطفى ـ صلعم ـ كه در درونِ پردههاىِ غيب بَر حقيقتِ كار مطّلع بود كه « وما تشاؤون الا أن يشاءَ اللهُ » .

٨ ـ أى عزيز ! « لقــد كانَ في قِصَصِهِم عِبرةٌ » بنيامين در درون پرده باقومى كه در درونِ پرده بودند دانست كه أو دزدى نكرده است . أما يوسف أورا گفت كه بيرونِ پرده چنين خبر ده كه مَن دُزدَم « قل إن ضللتُ فانّما أضل على نفسي » جنابِ مقدسِ مارا أز آلودگى خود منزّه دار . سمعاً وطاعَــةً ! أنا بشرٌ أغضب كما يغضبُ البشَرُ . أگر

1 للقلم . . . بود R P N M ـ K / اشارت است بآيت : وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى . الأنفال 8 : 17 / 1 ـ 2 الفاطر 35 : 3 م / 2 ـ 3 عموم حقيقت بود R N M عموم حق است K عوام حقيقت بود P / 3 اضافت R P K اضافتش N M / 3 ـ 4 وافعال . . . بود R K ـ P N M / 3 را P N ـ M / 4 نسبت كنند P N هست M / 5 ـ 6 الشورى 42 : 52 ك / 6 دان N K درآن R M دان وآن P / 7 القصص 28 : 56 ك / خطاب R P N K وخطاب M / 8 بود كه R K بود اين بود كه P M بود N / 9 الانسان 76 : 30 م / 10 يوسف 12 : 111 ك / 11 نكرده است K نكرد R N M نكند P / 12 بيرون R N M از بيرون P K / خبر ده R P N M بگو K / 12 ـ 13 سباء 34 : 50 ك / 13 مقدس مارا R P N M منزه مقدس K / 13 ـ 14 خود منزه دار R P N M مقدس ومنزه دان K / 14 انا . . . البشر R N M K اغضب كما تغضب البتة P / .

کسی در درونِ پرده نبود با یوسف و بُنیامین گوید : که بنیامین دزدی نکرد ! چه گوای یوسف و بنیامین هردو أو را تکذیب کنند ؟ زیرا که آنها که دانستند خود نگویند . کافران گفتند : همه از اوست تلقّیاً من قوله تعالی : « وما تشاؤونَ إلا أن یشاء اللهُ » . خدا ایشان را تکذیب کرد . تا از قرآن‌نشنوی تصدیق مَکن ! « وقالوا لو شاءَ الرحمانُ ما عَبدناهُم » أي الأصنام . « ما لهم بذلك من علمٍ إنْ هم إلا یخرُصون » أي یَکذبون . جای دیگر گوید – هم حکایت از کفار – وقالوا « لو شاء الله ما أشرکنا ولا آباؤنا » . پس در جواب گوید : « کذلك کذّبَ الذین من قبلهم حتی ذاقوا بَأسَنا . قُل هل عِندکم مِن عِلمٍ فتُخرجوه لنا إن تَتّبعون الا الظنَ وإن أنتم الا تخرصون » .

۹ – أی عزیز ! پنداری هرگز جمالِ حرفی أز کلامِ لم یزل دیده‌ای ؟ لا والله ! أز مقصود دور افتادم . هَرکاری که دَر قرآن با غیری منسوب بینی میـــدان که مَجاز است نه حقیقت « قُل یَتوفیکم ملكُ الموت » این مجاز است . حَقیقَتَش کجا است ؟ « الله یتوفی الأنفسَ حینَ مَوتِها » . « واللهُ خَلقکم وما تعملونَ » فصل خَطاب است درین معانی . « قاتلوهم

---

1 نبود M ـ R P N K / 1 و 2 بنیامین N ابن یامین R P M K / 3 انهاکه P N M نهاد اورا P K / خود R P N M هردو K / کافران N کفار R P M K / همه ازوست N ـ R P M K / 4 الانسان 76 : 30 م / 5 تا R N M K وتا P / 5 ـ 6 زخرف 43 : 20 ك / 6 الزخرف 43 : 20 ك / 7 ـ 10 أي . . . تخرصون R ـ P N M K / 7 حکایت از کفار N K از کفار M این حکایت P / وقالوا N M K وسیقول الذین اشرکوا P / 7 ـ 8 الانعام 6 : 148 ك / 8 ـ 10 الانعام 6 : 148 ك / 11 دیده ای R N M K دیده یا دانسته ای P / 12 از R N M K اکنون از P / دور افتادم R M K خود دور افتادم P دور ماندم N / 13 السجدة 32 : 11 ك / 14 حقیقتش کجا است R P M K البته حقیقتش N / 14 الشعراء 26 : 24 ك / 15 الصافات 37 : 26 ك / است در این معاني R M K است در این معنی P در این N / التوبة 9 : 14 م .

یُعذِّبهم اللهُ بأیدیکم » همین است . « فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم » همین است . أی عزیز ! أگر نه آن بودی که « یُضلُّ مَن یشاءُ ویهدي من یشاءُ » إبلیس وجبرئیل چه کردندی ؟ گیرم که خلق‌را إبلیس إضلال کند ، إبلیس را بدین صفت که آفرید ؟

گر سِحر زِجادوانِ بابِل خیزَد ، أز بابلیان که رَستخیز أنگیزَد ؟

هم أو گفت : « إنا أرسلنا الشیاطینَ علی الکافرینَ تؤُزُّهم أزاً » .

۱۰ – أما موسی صفتی باید تا در حالِ مستي گوید : « إن هي إلا فتنتکَ » . « وأضلَّهم السامري » چه معني دارد ؟ بارخدایا ! تا کنون خاك بر سر می‌کردم أز دستِ سامری ومی‌گفتم :

همه رنجِ منَ از بُلغار یاَنست که ما دامَم همی بایَد کشیدنَ

أکنون إستغفار همی‌کنم ومی‌گویم : « إن هي الا فتنتکَ تُضِلُّ بِها مَن تشاء وتَهدي مَن تشاءُ » از سخن های خود بقیهٔ أبیات :

همی آرند ترکانرا زِبلغار زِبهر پردهٔ مَردم دَریدَن
گنه بلغاریان‌را نیز هم نیست بگویم گرتو بتوانی شنیدَن
خدایا این بلاو فتنه از تو است ولیکن کس نمی یارد چخیدن

1 التوبة 9 : 14 م / الانفال 8 : 17 م / 2 ای R N M K حقیقت این است ای P / 2 ـ 3 النحل 16 : 93 ك والفاطر 35 : 8 ك / 4 بدین R P N K برین M / 5 آفرید R N K آفریده بیت P M / 5 این شعر در R P N M در اینجا است ودر K در سطر دوم پیش از کلمهٔ أی عزیز جا دارد / 6 مریم 19 : 83 ك / 7 أما R P N M ـ K / تا در R M K که در N از P / 7 ـ 8 الاعراف 7 : 155 ك / 8 طه 20 : 85 ك / بار R N K گفتن بار P M / 10 رنج P M جور R N K / ما دامم R N M K تا کامم P / 11 ومی گویم R P M K ـ N / 11 ـ 12 تضل ... تشاء N ـ R P M K / 12 از . . . أبیات P بیك باره بخواهم گفت تا که R بیت N K ـ M / 13 این بیت در P M در اینجا است ودر R N K پس از چهار بیت دیگر جا دارد / زبهر P N M K برای R / 14 را . . . نیست P N M K هم نیست گویم R .

لب و دندانِ اینِ تُرکانِ چون‌ماه بدین خوبی چه بایست آفریدَن!
که أز بهرِ لب‌و دندانِ ایشان به‌دندان لب همی باید گزیدَن؟

۱۱ – گیرم که بلغاریان پردهٔ مردم می درند. أما ایشان در بلغار أز کجا آمدند؟ نه هم اول تو آفریدی! اگر [نه] حوالتِ «فقبضتُ قَبضةً مِن أثرِ الرسولِ» با سامری کردی، آواز در گوساله کی پیدا کرد؟ «إن هي الا فِتنَتُكَ». أی عزیز! مستان درمستی این نقطه بیان کردند واین خطر کردند، یا نه در هشیاری کَی در خاطرِ ایشان این گذر کند؟ واگر کند سر در کاه کنند. روزی بنیامین در حالِ سُکری غالب – نه أز شرابِ حرام بل أز شراب طهور – با یوسف صدیق گفت:

أز حالم اگر عالمیــان بی خَبرند أز عالَـمم آن بَس که تو حالم دانی

ترا معلومست که «إن یسرق فقد سَرَقَ أخٌ لهُ من قَبل» هیچ أصل ندارد. جوانمردا! تو أز کجاو إین چنین حدیث أز کجا؟ ندانم کدام دولتی‌را این سخنهایِ عجایب روی‌خواهد نمودن. أی عزیز! این أصلِ

1 چه P N M K نه R / 2 بهر R N M K دست P / لب همی R N M K دست ولب P / 3 گیرم . . . درند R K گیرم این بلغاریانند N ـ P M / أما N و K ـ R P M / 4 نه هم اول R P N M آخرم K / 4 ـ 5 طه 20 : 96 م / 5 با R P M K ـ N / کردی P M کردند R K کرد N / 6 الاعراف 7 : 55 ك / ای عزیز R P N M دوست آن K / نقطه R N K نکته P لفظ M / بیان کردند R P N K گفتند M / 7 واین خطر کردند M ـ R P N K / یا نه R M یانی K وگرنه N نه P / کی . . . گذر کند N اگر . . . گذر کردی M اگر . . . گذرکرد یا نکند P اگر . . . گذار کند R K / 8 واگر کند N یا کند P ـ R M K / کاه P K سر کار R N M / بنیامین N ابن یامین R P M ابن یامن K / 10 بی خبرند R P N M K شاید : بی خبرانـــند / 11 که K ـ R P N M / یوسف 12 : 77 ك / 12 اصل P K اصلی N ـ R M / 12 این چنین حدیث M چنین حدیثها R N این حدیث K چنین حکایتها P / 13 دولتی R P M K صاحب دولتي N / سخنهای P N ـ R M K / 13 روی . . . أصل P ـ R N M K / روی K روزی R N M / نمودن K بودن M بود R N / این اصل R M از این اصل K اصل N .

دوم که تمهید کردم ، نپندارَم که دانی که بمقصودِ من چه تعلق دارد . وسأنبِّئُكَ عَليه فيما بعد انشاء الله .

۱۲ – **تمهیدِ اصلِ ثالث** : بعضی از موجودات آنستِ که تا آدمی نبود تمام نشود . چنان‌که خدای نان پخته نیافرید ، أمَّا گندم بیا فرید ، وزمین‌و آب . وآدمی را علم داد تا نانِ پخته پیدا شد ، از گندم ، بردستِ وی . همچنین پیراهن دوخته نیافرید بی خیاطی ، وسَریری بی نجّاری ، وسَرایی بی بنّایی ، وکلاهی بی‌کلاه‌دوزی « وانـه خَلقکم وما تَعملونَ » و « کلُّ شيءٍ عنده بمقدار » . تا زاج‌و عفص‌و آب‌و آدمی‌و علمِ او بعمـلِ حِبرْ نباشد ، هرگز حِبر نبود . وتا زبان نبود حرف در وجود نیاید . وتا سَری نبود زبان حَدیث نکند . وتا تنی نبود زبان به هیچ‌کار نیاید . وتاجانی نبود که استعمالِ آن قالب کند هرگز حرکات‌و ادراکات انسانی در وجود نیاید « وإن من شيءٍ الا عنده خزائنه وما نُنزّله إلا بِقدرٍ معلومٍ » . وتا آسمان‌و عرش‌و کرسی‌و چهـار عنصر نبود ، جانی در قالب تَصرُّف نکند . وتا فریشتگان نباشنـد آسمان‌و زمین‌و

1 دوم که تمهیدR N M دوم است که تمهید P ـ K / کردم نپندارم R N M K کردن ندانم P / دانی R M K ندانی P داند N / من R P N M ـ K / 2 ـ 3 فیا . . . ثالث N K R فصل سوم M ای‌دوست بدانکه P / 4 نشود چنانکه R N M K نمی شود مگر P / نیافرید . . . بیافرید R P N M نیافرینند . . . بیافرینند K / 5 را N K آفریده اورا R P M / شد R P M شود N کرد K / 6 بردست وي R N M ـ P K / نیافرید R P M نیافرینند K ـ N / 7 ـ 8 صافات 37 : 96 ك / 8 رعـد 13 : 8م / 9 او R P N M او نبود K / نباشد R N M K نبود P / هرگز R M هیچ N ـ P K / حبر نبود R N M ـ P K / 10 سری R N M سر P K / زبان . . . نبود R P N M ـ K / 11 زبان P N M K سر R / که استعمال آن R N M که تربیت آن P از این K / 12 وادراکات K ـ R P N M / 12 ـ 13 الحجر 15 : 31 ك / 13 وعرش R N M K وزمین وعرش P / 14 جانی R N M جان P K .

عناصر همه معطل باشند . وتا ملك الملوك وربّ الأرباب ومُسبّب الأسباب نبوَد وجود را خود وجود نتواند بود .

۱۳ ـ أی دوست ! گوش دار ! تا خود ذره‌های ملك وملكوت با جناب لم يزل چه می گويد ، « وإن من شيءٍ إلا يُسبّح بحمدِه ولكن لا تفقهونَ تسبيحَهُم » ، « سَبّح للهِ ما في السماواتِ وما في الأرضِ » . أمّا از تو گوش كردن محالست كه گوش نداری . « إنهم عَنِ السمعِ لمعزولونَ » همه وجود با أو إين گويد :

چون ذَرّه بخورشيد بنورِ رُخِ تو روزان‌و شبان همی دَوم بَر نَخِ تو
گر فَرد شوم من أزرخِ فرُخِ تو آواز دهی ، عدم دهد پاسخِ تو

۱۴ ـ **تمهیدِ اصلِ رابع** : سعادت‌و شقاوتِ أخروی أز آن موجودات است كه تا آدمی‌و حركتِ أو وسعیِ أو نبود ، هرگز در وجود نیاید . با طاهرِ جصاصِ ما گفتند : بآدمی هیچ كار برآید ؟ او گفت : بی آدمی هیچ خود نَزاید . تا بوبكرو بوجهل نباشند ، وطاعت آن

---

1 وعناصر همه P N M K عرش وكرمي R / باشند R K باشد M بود N شود P / ورب الارباب P ـ R N M K / 2 نبود R N M K نباشد P / وجود . . . بود R P N M خودرا بخود موجود نتوان كرد K / 3 ذره‌های K ـ R P N M / 4 گوید R N M K گویند P / 4 ـ 5 الاسراء 17 : 44 ك / 5 سبح 59 : 1 م / 6 كه N M K كه تو R P / الشعراء 26 : 212 ك / 7 گوید N K گویند R P M / 8 نخ R P K فخ N رخ M / 9 عدم R P M K عدو N / 10 تمهید أصل رابع R N K فصل چهارم M ای عزیز بدانكه P / 11 تا P ـ R N M K / هرگز R P N M هیچ چیزازو K / 12 طاهر R P M K بوطاهر N / ما R K همدانی‌را P N ـ M / بآدمی P N M كه بآدمی R K / هیچ كار برآید R P N هیچ نزاید K كاری برآید M / او R P M K ـ N / 13 نزاید K برآید N M برنیاید P K / 13 وطاعت آن R M طاعت N ـ P K .

ومعاصی این ظاهر نبود ، چگویی سعادَت و شقاوَت َتواند بود ؟ لابل ثبِّت العرش ثمّ انقش علیه . آنرا که نبینی أی صنم چند زنی ؟ أی عزیز ! همچنانکه تا آدمی نبود مَرَض و صِحّت نتواند بود ، همچنین سَعادت و شقاوتِ أخروی بی وجودِ أو نتواند بود .

۱۵ ـ أی عزیز ! تا جوهری َنبوَد َعرض نبود و َنتواند بود . در نظر عوام آب مثلاً جوهری بود و سردی و گرمی دروی عرض . وآسمان و زمین جوهراست ، وحرکت و سکونِ ایشان عرض است . أمّا در نظرِ خواص هرچه در وجود است عرض است که بدوایستاده است . وبخود ایستادگی جزوی را نیست « هو الحيُّ القیـومَ » . پس أگر : الجوهر ما یقوم بِنَفسِهِ ، راست است ، جوهر به حقیقت او است وکلّ کاینات عرض . أمّا ُمتکلّمان بجوهر چیزی دیگر خواهند که أو را در اصطلاح ایشان جوهر نتوان خواند . باش تا به بدایتِ عالمِ إرادت رَسی . أز واقعه خود نشان خواهم داد نه حکایتِ دیگرانست ، آنگه بدانی که آن چه بود !

چون آب و ِگلِ مرا ُمصوَّر کردند جانم عرض و عشقِ تو گوهر کردند
تقدیر و قضا چونکه قلم تر کردند عِشقِ تو و عمرِ من بَرابَر کَردند

---

1 ومعاصی . . . نبود R M ومعصیت ظاهر نبود K ومعصیت این وآن نبود P ـ N
1 ـ 15 چگوای . . . برابر کردند N ـ R P M K / وشقاوت R بو بکری وشقاوت بو جهلی
P M K / تواند R P M ـ K / 2 عزیز R P M عزیز من K / 3 نتواند بود R M نتواند
بودن P نبود K / 4 أو R M آدمی P K / 5 ای عزیز R P M ـ K / نبود R M K
نباشد P / نبود ونتواند بود K نتواند بود R M نبود P / 6 جوهری بود K جوهر بود
R P جوهراست M / وسردی R K ـ P M / دروی M K درو R ـ P / 7 جوهر است R P M
جوهر اند K / عرض است R M K عرض P / 8 ـ 9 وبخود . . . را R M K که جزوی در
وجود P / 9 نیست R P M نبود K / البقرة 2 : 255 م / اگر R K ـ P M / 10 یقوم
R P M هو قائم K / 11 دیگر R P M ـ K / 12 خواند R P K نهاد M / عالم ارادت
R P عالم K ارادت M / 13 بود R M K بودوچگونه باشد أحوال کار . رباعي P / 14 گوهر
K جوهر R P M / 15 چونکه قلم تر K M قلم چوبی تر R P .

۱۶ – أی دوست عزیز ! أوَصلكَ اللهُ إلی حقایقِ هـذهِ المعاني . عشقِ أو ، یَعني « یُحِبُّهم » جوهر است وجانِ آدمي عرض است ، أز « یُحِبُّهم » پید اگشت . « یُحِبُّونه » به « یُحِبُّهم » ایستاده است . وجودَش أزو بُوَد ، وقوامَش بِدواست . ودر این عَجایب هرمخنّثی راه نَبرَد . با یَزیدی باید تاگوید هفتاد سال می‌پنداشتم که من أورا دوست می‌دارم، چون به‌حقیقتِ کاربینا شدم أوست که مَرا دوست می دارَد . چاکر چو بویزید بود أز حقیقتِ کارچنین خبر دهـد نه این خامـانِ روزگارِما . گفت چه بود ؟ گفت :

در دیده رهی زتو خیـالی بنگاشت
بردیدَنِ آن خیـال عمری بِگذاشت
چون طَلعتِ خورشید عیان سَر بردا شت
در دیده غلط بِماندو دَر سَر پنداشت

ودَعِ الشرّ یعبرُهُ، والله أعلم . والسلام .

۱۷ – **تمهید أصلِ خامس** : چون سعادت‌و شقاوتِ آدمی در آخرت به أعمـالِ أو باز بَسته أند ، مقتضایِ کرمِ بی علت وبی نهایتِ أزل

---

1 – 17 ای . . . ازل R P M K – N / 2 یحبهم P M أحبهم R یحبهم ویحبونه K / 2 و 3 المائدة 5 : 54 م / 4 مخنق R M K نامردی مدعی P / راه نبرد R P K راه نیست M / 5 هفتاد R P M هشتاد K / سال R P سال است تا M – K / دارم R P K داشتم M / 6 کار R P M – K / أو R M K خود او P / 6 – 7 چو بویزید بود R M K چون بویزید می باید که P / 7 – 8 نه . . . گفت P گفت چه بود گفت بیت R M که گفت K / 11 طلعت R P K ظلمت M / سر R P M دل K / 13 ودع . . . والسلام P – R M K / 14 تمهید أصل خامس R K بسم الله الرحمن الرحیم (نامهٔ 40) P فصل پنجم M / 15 بسته اند P بستند R M بسته است K / وبی R M K وموجب رحمت بی P / ازل R M K ازلی P .

آن بُوَد که أورا إعلام کند که سعادت ثمرهٔ کدام حَرکات است وشقاوت أز کدام حَرکت خیزَد . أنبیا را بِدین عالَم فرستاد ، وجملـهٔ أعمال وثمراتِ همهٔ حرکات ایشا نرا مَعلوم کرد . پس گفت : « یا أیُّها المدثّر! قُم فأنذر » . شَرُّ الناس مَن أکل وَحدَهُ . « بَلّـِغ ما أنزلَ إلیكَ مِن ربِّكَ » . وچون فرستادنِ أنبیا بخَلق مقتضای کالِ کَرم بود در قرآن گفت : « لقد مَنَّ الله علی المؤمنینَ إذ بَعثَ فیهم رسولاً مِنهم » . تا چه کند ؟ « یتلو عَلیهم آیاتِه » أحوالِ آخرت همـه بیان کند وشَرحِ طاعات ومعاصی بتمام بدهد . وآنرا مُحرَّم ومَحظور کند ، وإین را واجب کند .

۱۸ – « مُبشرین » أي بالسعادة . « ومُنذرینَ » أي بالاجتنابِ عن الشقاوةِ . وأنبیارا خود برای إین دوکار فرستادند « وما أرسلناكَ إلا مُبشّراً ونَذیراً » ، « وما نُرسِلُ المرسَلینَ الا مبشرینَ ومُنذرینَ » . « یزکّیهم » آن بود که جوارح ودِلهایِ آدمیان را أز خبایث ومعاصی ورذایل وصفات ذمیمه پاك کند که همه راهِ شقاوتِ آخرت است . « ویعلمهم الکتابَ والحکمةَ » آنست که همهٔ طاعات واوصاف حمیده را بیان کند ، تا عمومِ عالمیان بدانند وکسب کنند که راهِ سعادت است . اگرا نبیا را

---

1 ـ 15 آن . . . انبیارا N ـ R P M K / 1 بود R M K که P / 1 ـ 2 سعادت . . . خیزد R M K ثمرهٔ سعادت از کدام حرکت خـیزد وثمرهٔ شقاوت از کدام حرکت بود P / 2 فرستاد R P M فرستادند K / 3 ـ 4 المدثر 74 : 1 م / 4 شر . . . وحده K ـ R P M / المائدة 5 : 67 م / 5 گفت M گوید K این معنی می گوید P گویند R / 5 ـ 7 الروم 30 : 164 ك / 7 طاعات ومعاصی P K معاصی وطاعت R M / 8 بتمام R M K بتمامی P / واجب R M K واجب ولازم P / 9 الانعام 6 : 84 ك / بالاجتناب K للاجتناب M الاجتناب R P / 10 راخود R M K چون خـود ایشانرا P / برای این R P M بدین K / 10 ـ 11 الاسراء 17 : 105 م و 25 : 56 / 11 الانعـام 6 : 48 ك وکهف 18 : 56 م / 12 یزکیهم R M K معنی یزکیهم P / البقرة 2 : 129 و 174 م / آدمیان P M عالمیان R K / 13 راه شقاوت R K راه به شقاوت M را شقاوت P / 13 ـ 14 البقرة 2 : 129 م وآل عمران 3 : 164 م / 14 همه K ـ R PM / 15 وکسب کنند K ـ R P M / است اگر R P M راست است که K .

به‌خلق فرستادن نه کرم ، بود،پس « منّ الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا » چرا بود ؟ منت جز در نعمت نبود اما « منّ الله علی المؤمنین » ، کافران را أز آن چه سود ! « واما الذین کفروا سواء علیهم أأنذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون » .

۱۹ – و « ما أرسلناك إلا رحمة للعالمین » اما ابو جهل را گوهر به‌خلل بود . مصطفی در حقِ همهٔ عالم رحمت آمدو در حقِ آن مخذول سببِ لعنت بود . ندیدی که آفتاب همه راحتِ عالمیان است . أما اگر بر گلخنی تا بد روایحِ کریه پیدا شود . آن نه از آفتابست بلکه در گوهربود . اما آفتاب محك بود هر کسی را به‌نقدِ روز گارِ خود بینا گرداند . مصطفی – صلعم – رحمتِ همهٔ عالمیان بود اما در حقِ بوجهل سبب آن بود که کمال شقاوت گو هرِاوأزو پیداشد. چه اگر مصطفی بروز گار بوجهل نبودیِ آن مسکین بدین شقاوت نرسیدی . چه سود أی عزیز که گوش نداری ، واگر نه ، بوجهل اکنون در عالمِ ملکوت أز سر تا قدم همه زبان ناطق است وأز سرِ بد بختی خود با جناب محمدی – صلعم – می گوید :

أی نوش لبان چوزهرِ نا بی برمن وَی رحمتِ دیگران عذابی برمن
دستم نگریو دست تابی برمن خورشیدِ جهانیو نتابی برمن

---

1 – 10 به . . . اما N – R P M K / 1 کرم R M K کمال کرم P / بود K – R P M /
آل عمران 3 : 164 م / 1 – 2 اذ . . . المؤمنین K – R P M / 3 أز آن M – R P K /
3 – 4 البقرة 2 : 6 م / 5 الأنبیاء 21 : 107 م / گوهر R M K جوهر P / 6 عالم
R M K کس P / 7 بود ندیدی که M بود نبینی که P آمد K – R / همه راحت M
اگرچه راحت R راحت P اگرچه رحمت K / 8 آن نه از M P در حال نه آن R در حال
K / گوهر بود اما R P M سود ای ما K / 9 محك بود M محك است R P ما است K /
11 ازو پیدا شد R N M را ازو پیدا گرداند K پیدا شود P / 13 سر M فرق R P N K /
14 جناب محمـــدی R N M جان محمد K – P / 15 لبان R N M K لبا P / 16 تابی
R P N K یابی M .

أی دوست غیرتِ وقت است که نمی خواهد که هر نامحرمی جمال معانی بیند . أی دوست ! پنهان گریم باآشکارا خندم .

۲۰ ـ **تمهید أصلِ سادس** : أکنون بدان که هر فعلی که سعادتِ ابدی را تفویت کند حرام بود . وهر فعلی که سبب حصولِ این سعادت بود واجب بود . وهر فعلی که حصول وفوات این سعادت را بدان تعلقی نیست مباح بود . واگر فعلی بود که تفویتِ این سعادت نکند ، امّا هم خللی براه آورد ، آن فعل مکروه بود . وهر فعلی که در حصول این سعادت از اسباب ضروری نبود ، اما هم از تاثیری خالی نبود ، آن فعل مندوب بود . وجز این پنج قسم هیچ حکم نیست در شرایع . اکنون بدان که تخمِ سعادتِ آخرت ، معرفتِ او است . پس تحصیلِ معرفت فرض بود . ومعرفت در آدمی به روزگار پیدا شود أز اسبابی مختلف ، پس تحصیلِ آن همه آسباب فرض بود .

۲۱ ـ بدین سبب نمازو روزه‌و زکات‌و حج فرض آمـد که هریکی را تاثیری دیگر است در تحصیلِ معرفت . چنانکه آفتاب‌و ابرو باران‌و زمین‌و برزیگر در تحصیل ثمارو حبوب‌و فواکه بباید . چه هریکی را ازین

1 ـ 2 أی . . . خندم RPMK ـ N / 3 تمهید . . . سادس RNK فصل ششم M ای دوست P / سعادت RNMK شقاوت P / 4 را تفویت RMK آدمی را تفویت N را تقریر P / 5 واجب RNMK حلال P / وفوات RPNM ـ K / 6 بود که RPNM کند که K / سعادت RPNM ـ K / 7 بود NMK خوانند RP / 8 أما RPK آن M ـ N / از . . . نبود RNM نباشد P تاثیری کند K / 9 قسم RPNM حکم K / حکم نیست RNMK قسم نیست وهیچ حکم P / 10 آخرت PNMK ابدی R / اوست RM از ان K است PN / بود RNMK است P / 11 گار RPNM ـ K / اسبابی RPMK اسباب N / 14 ـ 15 است . . . از این PNMK دارد R / 15 ثمار RPNM ـ K / بباید RMNK ـ P / یکی RPMK یك N .

أسباب تاثیری دیگر است . نه آفتاب بجای ِ باران بود ، نه ابربجای ِ آفتاب نه برزیگر بجای ِ زمین ، لا بل همه بباید « فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیي الارض بعد موتها ان ذلك لمحیي الموتی ». چنانکه احیای ِ زمین مرده را این همه بباید، هم چنین احیای ِ دل ِ مرده را آن‌همه بباید . وهردو در این معنی برابر است که « ویحیي الارض بعد موتها وكذلك تخرجون » .

۲۲ ــ چندان علم است که در همهٔ آسمان‌و زمین نگنجد . تو کجایی ؟ « أنزل من السماء ماءً وأحیا به الارض » ابن عباس گوید : الماء هو القرآن « فیه شفــاء للناس » و « في قلوبهم مرض ». آب سبب طهارتست . باش تا « إنما المشرکونَ نجس » بدانی که چه نجاست است. پس بدانی که مزیل ِ آن نجاست از دل، جز آب خدا نیست « إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجْسَ اهل البیت ویطهرکم تطهیراً ». مرض القلب هم نجاست ِ دل است، وقرآن شفای ِ آن مرض است . پس مطهر ِ همه دلها قرآن بود لا محالة . سرّ « انزل من السماء ماءً » که ابن عباس گفته است اینجا بدانی ، والسلام .

۲۳ ــ **تمهید أصل ِ سابع** : بدانکه یکبار هیچ معصیتی سبب ِ فوات ِ

---

1 اسباب . . . است R ـ P N M K / نه . . . نه R M K ونه . . . ونه P N / 2 ـ 3 الروم 30 ـ 50 ك / 3 چنانکه R N M K چندانکه P / 4 چنین R N M K ـ P / آن همه R N M K همه آن P / هردو R N M K مرده P / 5 که R P N M ـ K / الروم 30 : 19 ك / 6 همه R P N M ـ K / تو کجای K ـ R P N M / 7 البقرة 2 : 164 م / 8 النحل 16 : 69 ك / البقرة 2 : 10 م / آب R N M K آب این P / 9 البرائة 9 : 28 م / بدانی . . . است R K ـ P N M / 9 ـ 10 پس . . . دل R M دانی که محـل نجاست دل است K پس بدانی که آن نجاست ازدل P آن N / 10 جز . . . نیست R N M جز آب جداکننده نیست K ـ P / 10 ـ 11 احزاب 33 : 33 م / 10 : 11 انما . . . است K ـ R P N M / 12 دلها قرآن بود R N K قرآن است M دلها قرآن است P / 12 ـ 13 سر . . . بدانی P N M ـ R K / 13 والسلام P N M K ـ R / 14 تمهیـد اصل سابـع R N K فصل هفتم M ای دوست P / یکبار R P N M یکبار گی K / فوات R M K تفویت N فوت P .

آن سمات نبود . اما بضرورت تحریم مطلق باید که بود نه موقت . تا گویند مثلا زناو غصبِ اموال وقتی حرام بودو وقتی نبود واین ممکن نبود . وفیه أسرار لا یحتمل الوقت کشفها . چون کسی خواهـــد که فرزندش قرآن یادگیرد لابد گوید : حرامست که یك سال هیچ چیز حفظ کنی تا حفظِ قرآن فایت شود . ومعلوم است که اگر یك سال تهاون کند که هیچ یاد نگیرد این مقصــود فایت نگردد چنانکه تدارك نپذیرد . ولیکن نشاید که با پسرِ نارسیدهٔ نا بالغ گوید که اگر امسال هیچ یادنگیری شاید . زیرا که سالِ آینده أوراهمین خاطر درآیدو با خود گوید : چون پارسال ضرورت نبود إمسال چرا ضرورت بوَد ؟ وهمچنین روزگار ذره ذره ضایع میشودو مقصود فایت گردد . پس بعضی چیزهـــا که واجبِ مطلق نبود هم واجب گردد ، والا ممکن نبود که حدی ضابط پدید آید .

۲٤ ـ اگر کسی خواهد که قرآن آموزد، لا بد حروفِ هجا اورا بباید آموخت . واین حروف آموختن فرضِ راهِ او بود . أستاد او را در آموزد الف ، با ، تا ومعلومست که اگر الف اولِ این حروف نبود هم شایـــد ، ومقصود فوت نشود ، بلکه شاید که ابتدا از طاو عینو کاف کند الی آخر

1 که بود N - R P M K / 2 واین ممکن نبود R N K واین ممکن نیست ونباشد M - P / 3 چون . . . فرزندش R N M چونِ خواهد که K چنانکه . . . فرزندش P / 4 لابد گوید K - R P N M / یك سال N M K تا یك سال دیگر R / 4 - 5 هیچ . . . سال P - R N M K / 4 چیز M K - R N / کنی تا N نکنی که R M / 5 فایت R M K فوت N / 6 نگردد R P M K نشود M / 7 نشاید که با پسر R N M K چون با برنای P / نا رسیده P K - R N M / اگر P K - R N M / یاد نگیری R N M K حفظ نکنی P / 8 زیرا . . . آینده R N M K که . . . دیگر P / 8 پارسال N پار R P M K / 9 - 10 نبود . . . مطلق K - R P N M / 10 چیز ها که R N M آنچه P / 11 ممکن نبود N M صورت نبندد R P K / 12 اگر کسی M کسی که N کسی‌را که R P K / لا بد R P N M است که K / 14 الف با تا R M K ا ب ت P N / اگر K - R P N M / شاید R P N M نشاید K / 15 بلکه R N M K بل P .

الحروف على أيّ ترتيب كان. أما به هر گونه كه ابتدا كند شايد. وهر حرف كه اول كودك را در آموزند هم فرضِ راه نبود ، چه حروف هجا آموختن فرضِ راه است . اما ابتدا كردن بالف يا بطاو عين فرض نيست كه بر خلافِ اين هم رواست . واينجا يك نكته هست ، بدانكه عالمها بگردی واز كس نشنوی .

۲۵ – أی دوست ! چون آموختن فرض بوَد لا بد ابتدا بيك حرف كردن هم فرض بود . چه بضرورت هر گونه كه فرض كنند ، هم يك حرف در اولِ همهٔ حروف افتد . واگر چه يك حرف بعينه دون حرف آخر ضرورت نيست لذاته كه ابتدا آن بود . اما هم يك حرف بعينه فريضه بود كه ابتدا بدو بايد كردن كه بر خلاف اين صورت نبندد . وارجو الله ان ينفعك به ولا يجعله وبالاً عليّ وعلى مطالعيه . أی عزيز ! اين اسرار شرايع است كه بر صحرا نهاده می‌شود . تو چه دانی كه اين چيست ! اگر يك ماه روزه داشتن مثلا ضرورتِ راهِ خدا بوَد لابد كه معين بايد بوَد آن ماه . إما رمضان وإما شوال وجز چنين صورت نبندد كه معين كنند كه روزه داشتن در ماهی معيَّن تواند بود . واگر چند روز در سال ضرورت بود ، روزه داشتن لا بد

1 شايد R P N K - M / 2 اول R N M K بود P / هم . . . نبود R N K فرض راه بود P - M / هجا P M - R N K / 3 راه R N M K راه او P / 3 - 4 اما . . . است P - R N M K / 4 يك K - R P N M / هست R P N K - M / 5 واز كس N M واين چنين نكته از كس P R - K / 7 هم فرض R N M K فرض P / چه . . . هم R N M K كه ضرورت هر گونه واگر چه P / فرض N K وضع R M / 8 دون حرف آخر P - R N M K / 9 كه ابتدا ان K كه ابتدا R N M ابتدا بدان P / هم P N - R M K / 9 - 10 فريضه . . . اين K بايد كه فريضه بود از ابتدا چه جز بچنين M فرض بايد كه بود از ابتدا كه جز چنين N فريضه بايد كه بود ابتدا كه جز چنين R P / 10 - 11 به . . . عليّ M - R P N K / 11 وعلى مطالعيه K - M R P N / 12 می شود N شد P M می آيد R K / چيست R P N M چيزست K / اگر R P M K اين دوست اگر N / 13 ضرورت R P N M ضروری K / بايد بود R N M K بايد كرد P / لا بد . . . واما M - R P N K / 14 شوال . . . نبندد M - R P N K / داشتن N - R P M K / 14 - 15 در . . . داشتن R K - P N M / 14 ماهی P N ماه M / 15 معين N - P M .

معین باید عددِ آن روزها ، إما سی‌و إمّا پنجاه‌و إما بیست . وأگر چه سی‌و یك مثلا ضروت نبود یا چهل‌و دو یا پنجاه‌و پنچ ، اما هم عددی معین باید کرد من بینِ سایرِ الاعداد .

۲۶ ــ واین نه وضعِ انبیا بود ، بلکه وحیْ بود از عالمِ غیب . باشد که دراین تعیینات أسراری بود دیگر که علمِ من‌و تو‌و أمثالِ ما بدان أسرار نرسد . أما من دریك چیز معین سخن نمی گویم ، قاعدهٔ کلی تورا وانمایم . وأگرچه در روزه سخنی علی التعیین گفته‌اند ، مقصود مثال بود لا غیر که نباید که بَنیتَ قصراً فهدمت مصراً ، در حقِ تو درست شود اینجا .

۲۷ ــ **تمهید أصلِ ثامن** : أکنون بدانکه چرا نمازو روزه‌و زکات‌و حج واجب آمد به نسبتْ با حصولِ سعادتِ ابدی . أی عزیز ! سعادت از محبّتِ خدا خیزد که غالب گردد برهمهٔ محبتها، « والذین آمنوا أشدُّ حباً لله » بیانِ اینست . وعلامتِ غلبتِ محبتِ خدا آن بود که محبوبات دیگررا درو تواند باخت. أگر نتواند باخت هنوز محبت غیری براو غالب است نه محبتِ خدا . وأورا در هر محبوبی برمحك زنند . زن‌و فرزندو مال‌و جاه‌و حیات‌و وطن همه محبوباتست . حج محکی است ، تا خود درزیارتِ خانهٔ خدا تواند که فراقِ

1 باید P N M باید که بود R K / 1 ـ 2 سی ویك P N M بیست K بیست ویك R / 2 پنج R P M K سه N / اما R P N K از M / 4 نه R K ـ P N M / 5 دراین P M K از R / امثال ما N ـ R P M K / 6 من N ـ R P M K / دریك چیز R N M دریك حرف K از خبری P / ترا وانمایم R P M باز می‌نمایم K واتو می‌نمایم N / 7 ـ 8 مثال . . . که P N M لا بل شاید K مثال بود لابل نباید که R / 8 اینجا N K اینجا والسلام R اینجا والله اعلم والسلام P ـ M / 9 تمهید اصل ثامن R K تمهید اصل هشتم N تمهیدات هفتم M بسم الله الرحمن الرحیم (نامهٔ شمارهٔ 41) P / 10 عزیز R N M K دوست عزیز P / 11 خدا K N ـ R P M / گردد R P N K بود M / البقرة 2 : 165 م / 12 ـ 13 درو تواند باخت K R N M بر تواند انداخت P / 13 باخت M ـ R P N K / اگر N M واگر P که اگر K R / برو K ـ R P N M / نه N ـ R P M K / 14 محبوبی R P M K حجری N / زن R P N ـ M K / 15 خانه R P M K خدا وخانه N / که R P M K باخت که N .

این همه محبوبات اختیار کند، یا حبِ این محبوبات غالب است، ونمی گذارد که حج کند. اگر حبِ این محبوبات غالب است، اورا با خدا حسابی نیست. از قرآن بشنو! « قل إن کان آباؤکم وأبناؤکم وإخوانکم وأزواجکم وعشیرتکم وأموال اقترفتموها وتجارة تخشونَ کسادَها ومساکن ترضونها أحبُ إلیکم من اللهِ ورسولِه وجهادٍ في سبیله فتربَّصوا ». تربَّصوا تهدیدِ أزل است. أمَّا تو رویِ أو هرگز ندیده‌ای.

۲۸ – شهوتِ بطن وفرج هم از محبوباتِ دنیوی است. روزه محك است. تاخود بترکِ این محبوبات بتواند گفت در رضایِ خدا، یا این شهوت غالب است ونمیگذارَد که در رضایِ خدا کوشد. مال از محبوبات است، زکات دادَن محکی دیگر است. اما نماز بالایِ این همه أرکان است. از علاماتِ محبّت کثرتِ ذکرِ محبوب است، ونماز ذکرِ محبوب است. اگر نماز دوست دارَد که وقرَّة عیني في الصَّلاةِ. نشانِ دوستی است که من أحب شیئا أکثر ذِکرَهُ. چون مصطفی – صلعم – را وقت تنگ بر کشیدی وإشتیاق قرة العین بکمال رسیدی همه این معنی گفتی که أرحنا یا بلال! وهر که نماز دوست ندارد، نشان آن است که خدا محبوبِ أونیست « ولا یذکرونَ اللهَ

1 همه محبوبات R N محبوبات همه P محبوبات M K / 1 ـ 2 غالب . . . محبوبات R P N M ـ K / 2 حج کند R N M K ـ P / 3 بشنو R N M K بشنو قوله سبحانه وتعالی P / 3 ـ 5 التوبة 9 : 24 م / 5 ازل است R P N M نیست K / 6 تو روی او R P N M روی تو K / 7 شهوت R N P شهوات M K / دنیوی است R P N M – دنیوی K / 8 شهوت R N K شهوات P M / 9 و R P M که N ـ K / دادن N M ـ R P K / 11 ـ 12 محبوب است اگر ... است R P N K اوست M / 12 که و R P K و N / 14 معنی R K ـ P N M / 14 ـ 15 نماز . . . ندارد R P N M از نماز دست بدارد K / 15 النساء 4 : 142 م /.

إلّا قليلاً » صفتِ منافقان است، امّا صفتِ دوستان این بود که « والذّاكرينَ اللّهَ كثيراً والذّاكرات» ، « أذكـُروا الله ذِكراً كثيراً »، « وسبّحوهُ بُكرةً وأصيلاً » .

٢٩ ـ مصطفارا ـ صلعم ـ گفت: «واذكر اسم ربّك» وهمگی خود بدو دِه° « وتبتـّل إليه تبتيلاً » أي انقطع إليه . ومصطفا ـ صلعم ـ امتٌ خودرا وصيّت چنین کرد که واذكروا الله حتى يقال لكم أنكم مُراؤونَ . ومقصود ازین ذِکر نه لقلقهٔ زبان بود بی حاصل . از قرآن بشنو که چون میگوید : « فاذكروا الله كذِكرِكم آباءكم أو أشدُّ ذِكراً » . أی دوست ! چون پدر را یادکنی ، نگویی که حامد ! حامد ! لا بـل همگیِ تو بدو مشغول بود . « واذكر ربّك في نفسك تضرُّعاً وخيفةً » .

٣٠ ـ لعمری وقت بود که°بنامِ أو مولع گردی، ومجنونوار گویی : لیلی! لیلی! این هم از علاماتِ محبّت بوَد . امّا بجایِ خود نماز ذکرِ دوست است « وَذكرَ اسمَ ربّه فصلـّى » آنکه ذکرِ دوست نبود درو، بغفلت أولیتر که به نماز. «فويلٌ للمصلينَ الذين هم عن صلاتِهم ساهونَ». چون کارِ محبّتِ خدا بکمال رسد ، أز این مقام در گذرَد که « الذين آمنوا أشدُّ حبّاً لله». چه جایِ

1 صفت R N M K صفات P / 1 ـ 2 الاحزاب 33 : 53 م / 2 الاحزاب 33 : 41 م / 2 ـ 3 الاحزاب 33 : 42 م / 4 المزمل 73 : 8 ك / بدوده R ـ P N M / 5 المزمل 73 : 8 / 7 لقلقهٔ زبان بود N زبان K لسان است R P M / 8 البقرة 2: 200 م / 9 نگوای R P M K چه گوای N / حامد حامدMPحامد K حامد حامد حامد R جامد جامد N / بدو R N M K پدر P / بود R N M K شوی P / 10 الاعراف 7 : 205 ك / 12 بجای R P M K اینجا N / نماز R P N M نماز خود K / 13 الاعلى 87 : 15 ك / 13 ـ 14 وذكر . . . به نماز R P M K چون ذکر دوست نبود ودرو غفات بود از دوست پس ترك اولیتر که N / 14 به N M K در P / الماعون 107: 4 ك / كار R P N K ـ M / 15 رسد R P N M بود K / البقرة 2 : 165 م /

« أشد » شرکت بود ، تا حبی شدید بود وحبی أشد . خود یك محبوب بیش نبود ، چنانکه گفت :

أندرتنِ مَن جای نماند ای بُت بیش
إلّا همه عشقِ تو گرفت از پَس و پیش
گر رای کنم که بَرگشایم رَگِ خویش
ترسم که بهعشقت اندر آید سَرِ نیش

۳۱ – مصطفا – صلعم – در حقِ غلامِ بوحذیفه چنین می گفت که من أراد أن ینظر إلی رجـلٍ یحبُ اللهَ بکل قلبه فلینظُر إلی سالِمٍ . سالم غلامی بود از آنِ بوحذیفه که شبی مصطفاو بوبکرو عمر میرفتند. کسی قرآن میخواند . فوقفوا یستمعونَ به . پس مصطفا – صلعم – گفت : هذا سالم مولی أبي حذیفة . الحمد لله الذي جعل في أُمّتي مثله . مقصود ازاین کلمات آن است که أز « أشد حُبّاً لله » بدین مقام رسند که یحبّ الله بکل قلبه . إینجا اورا « وَجّهت وَجهي » مسلم است که گوید . و « إیّاكَ نعبُـدُ » ازاو صدق بودو نمازِ أو مقبول بود . وأگر لا إله إلّا الله گوید، رکن الأرکان بجای آورده بود .

۳۲ – مصطفا – صلعم – برچنین شهادتی چنین ثنا گوید که أفضل ما

1 « اشد » M - R P N K / 1 - 2 خود . . . نبود M خود حب جز حب محبوب نبود N خود رایك محبوب را بود نه بیش K صفت خود یك محبوب بود بیش نه P خود یك محبوب بیش R / 2 گفت R K گفت بیت P N M / 3 ای بت P N M K از کم و R / 4 همـــه عشق تو گرفت R P N K غم تو گرفته است M / 5 کنم R P N M کنی K / 7 چنین می گفت K چنین گوید R N M این می گفت P / 9 که . . . عمر R N M K - P / رفتند P M K رفت R N / 10 پس R N M K که P / 12 البقرة 2 : 165 م رسند که P M K رسد که R / 13 آل عمران 3 : 20 م / الفاتحـــة 1 : 4 م / 15 بود P M باشد R N K / 16 شهادتی . . . گوید M R شهادتی . . . کند N شهادتی P سعادتی چنین کند K / .

قلتـُها أنا والنـَّبيون من قبلي لا إله إلّا الله . إينجا كلمهٔ لا إله إلّا الله به از همهٔ طاعتها بود . مَن قال لا إله إلّا الله دَخَل الجنـّة ، إين بود . وبيش ازين شرح لا إله الا الله بزبان نتوان گفت. أما قرآن مى گويد : « اتـَّخذ إلهَه هواه ُ » ثم يقول ُ لا إله إلا الله . « أبالله ِ وآياتِه ورسوله كنتم َتستَهزؤونَ » . قومى أز سالكان حضرت جلالِ أزل چون اينجا رسيدند. خواستند كه ظاهرِ ايشان موافقِ باطن بود، تا أگر كافرَند بارى منافق نباشند . مع كفره قدرى نبود . دانى كه چه كردند ؟ زنّار بر ظاهر خود بستندو گفتند كه اگر دل كه محلِ نظر خداست شايد كه آ كنده باشد به كفر . پس اگر تن كه محلِ نظر خلق است با زنّار بوَد باكى نيست . هشياران آنجا گفتند : اگر زنّار در بنديم مـــارا بكشند . وعصمتِ دم شرط كارِ است تادر روزگارِ دراز اگر نهاده‌اند به‌مقصود برسيم . روزو شب درين بودند :

هِل تا بجهانْدر پَرو بالى بزنيم   وَز دولتِ نا آمـــده فالى بزنيم
زان پيش كه كوسِ رفتنِ ما بزنند   برطبلِ أميـدِ خود دوالى بزنيم

٣٣ ــ أمّا قومى بود ند از مستان كه ايشان‌را اين تميز نبـــود ، زنّار

1 ـ 2 به از همه طاعتها K بهتراز همه طاعتها P به از همه طاعات R N بدان همه طاعت M / 2 وبيش از اين شرح K پيش از اين R P M بس اين N / 3 نتوان گفت اما P N K گفت M مى گفت P / الفرقان 25 : 43 ك / 4 التوبة 9 : 65 م / 5 جلال M K جلالت P ـ R N / ازل R P M ازلى N ـ K / چون اينجا رسيدند R P M K اينجا N / 6 مع كفره قدرى نبود R N K مع كفره قدرتى نبود M ـ P / 7 دانى كه N دانى R P M تا دانى K / كه اگر N R اگر P ـ K M / 8 است . . . به كفر R M است نشايد آ كنده بودن بكفر K است بازنار بود مى شايد N راچون كنده است P / پس اگرتن N اگر ظاهر R M K كه ظاهر P / 8 ـ 9 كه محل . . . نيست M محل خلق است با زنار بود باكى نيست R K با زنار بود كه محل نظر است باكى نيست N محل خلق است وقتى كه محل نظر خلق است وازنار بود باكى نيست P / 9 در N P بر R M K / 10 دراز اگر N M R اگر K روز گار P / 12 هل تا K M تا بل P بل تا R بر تا N / 13 كوس رفتن R M كوس دولت N گوش رفتن P كوس هجر K .

بر بستند . ایشانرا إما بکشتند ، وإما برجنونی حمل کردند . واتباعِ این قوم ندانستند که باعثِ این قوم بر زنّار بستن چه بود . از راهِ حسنِ ظنی که ایشانرا بود بدین قوم ، ایشان هم زنّار بستندو ندانستند که وإنّ في الخمر معنىً ليس في العنبِ . ایشانرا زنار از راه بود ومعین برکار بود ، اینها را از آن چه ؟ ليس التكحُّل في العينينِ كالكَحَلِ . جوان‌مردا ! مستانرا که عقل نبود که تمیز کنند ، اگر زنّار بربستن ایشا نرا مسلّم است ! زیرا که گفتند : ما را زندگانی بچه کار می‌آید بی أوبر ، تا خودرا در طلبش خرج کنیم ، دل را چه محل باشدو جان را چه خطر؟ هلاك به دیدند که زندگانی با غیرِ أو پرستیدن ، مشيٌ بجمالٍ خيرٌ من ركوبٍ بنكالٍ ، دامنِ ایشان گرفت :

وحاجتهم إحدى اثنتين من العلى صدورُ العوالي أو فروع المنابرِ

۳٤ – هر که را بکشتند از این قوم به سببِ زنّار درین دایره است که « ومن يخرجُ مِن بيتِهِ مُهاجراً إلى اللهِ ورسولِهِ ثم يُدرِكهُ الموتُ فقد وقعَ أجرُهُ على اللهِ ». چگویی این حج بود که در راهِ بادیه بمیرد ؟ كلّا اگر حج تمام کند نه بشرط هم هیچ نبود تا بدان رسد که در راه بمیرد ؛ هؤلاء الراج

1 جنونی M K جنونP N بجنونی R / 2 ندانستند R P N M بدانستند K / 3 ایشان هم P N M همه K ایشان همه R / بستند M K بریستند N در بستند R P / وندانستند که R P M ـ N K / 4 ـ 5 لیس . . . چه M K ـ R N P / معین بر N معنی بر M K معنی در R / کاربود R N K کار M / 5 چه R N K چه . مثل : M / 6 که تمیز کنند R P N M ـ K / است زیرا که N M بود R P K / 7 می P N ـ R M K / بی او بر N بل R P M ـ K / 8 دل P N M K بیت : دل R / محل . . . خطر P M خطر . . . محل R N K / به دیدند که R N M را به دیدند از K بهتر دیدند که P / 9 غیر اوپرستیدن R N M K غیری ازو P / بجمال . . . بنکال R P N K الرجال . . . النکال M / 9 ـ 10 دامن . . . گرفت R N M K ـ P / 12 از این قوم R P N K ـ M / به سبب R K سبب P سبب این M ـ N / زنار R P M K زنار داری N / است R P M K آمد N / 13 ـ 14 النساء 4 : 100 م / 14 این حج بود که N این چه بود که K این بود که R M / کلا R N اگر P / خود K ـ P M / 14 ـ 15 اگر . . . بمیرد R P N K ـ M / 15 نه R N یانه P ـ K / رسد R P K چه رسی N / هؤلاء الراج P N M هؤلاء الداج R ـ K .

ولیسوا بالحاج . وقتی در مکتوبی که بسید أبوالرضا نوشتم ، نوشته بودم که مردان دانسته‌اند که زنّار داری وبت پرستی وآتش پرستی چه بود ! أی عزیز ! من همه دیده‌ام در راهِ خدا . واگر نه عقل وعلم مرا دست گرفتی زنّار بربستمی . پس اگر کس‌را این عقل وعلم نبود زنّار بربندد، لا بد تو ندانی ، زیراکه نرسیده ای . من دانم که رسیده‌ام . سگ داندو گفشگر که در أنبان چیست ! این‌را خواستم تا دانی .

۳۵ – **تمهید أصل تاسع** : وهو المشتملُ علی الغرضِ المقصود بیانُه في هذهِ الأصول . بدان أی برادرِ عزیز ! أعزك اللهُ بالتوفیقِ که هر سؤال که سعادتِ اخروی را تفویت کند آن حرام بود . مقامی بود که نشاید که کسی‌را معلوم کنند در آن مقام که خدارا مکان هست یا نه ؟ چه اگر با اوبگویند ، اورا بدین سبب سعادتِ ابدی فوت شود . در این مقـــام ، این بیان حرام بود . وسؤال هم حرام بود ، إلّا که نداند که حرامست . چون بگفتند که حرامست وباردیگر سؤال کند بدان سؤال عاصی بود .

۳۶ – لعمری ! اگر کسی‌را بحقیقت معلوم شود، یا أز خود ویا أز دیگری که خدا را مکان هست یانه . این نیکو بود . چه آن معرفتِ خدا بود ، وبه

1 ولیسوا بالحاج P N M ولیس بالحاج R – K / که بسید P N که پیش K سید R – M / نوشتم نوشته بودم N نوشته ام R M K نوشتم P / 2 دانسته P K بدانسته R M ندانسته N / وآتش پرستی R P M K – N / 3 همه R P N M این همه K / 4بربستمی N M K دربستمی R P / لا بد R P M K و N / 5 زیراکه R N M که P زیرا K / من...رسیده‌ام R N K من دانمو معشوق که در پرده چه رفت (حاشیهٔ R) من رسیده‌ام دانم M – P / 5 - 6 سگ ... چیست R P N K – M / 6 این . . . دانی R N K والحمدلله علی نعمه (پایان نامهٔ 41) P – M / 7 تمهید ... تاسع R N M K بسم الله الرحمن الرحیم (نامهٔ 42) P / بیانه N M بیانی K بیانه غرض الفصول وبیانه P شانه R / 8 برادر عزیز K برادر R P M عزیز N / سؤال R M K سؤالی P N / 9 کند R N M K دهد P / 10 کنند P N کند R M K / اگر R P M K – N / 11 با او M وازو R N K او P / 12 وسؤال هم حرام بود K وسؤال حرام N M – R P / إلا . . . حرامست R P N M – K / 13 بـــدان سؤال R M K بران سؤال N – P / بود R P N M شود K / 14 یا . . . یا از دیگری N اما . . . اما از غیری R P M K / 15 چه . . . به R N M K – P .

از بسیارساله طاعت بود این معرفت که از دیوانِ کسی برآید. أما این نمودنی است که « سَنُرِیهم آیاتِنا في الآفاقِ وفي أنفسِهِم » نه گفتنی بتکلف، وأز نامحرمان باز پوشیدنی. اگر سلطان اسرار مملکتِ خود یکی را بگوید رُتبتی عالی بود. أما نشاید که کسی این اسرار از سلطان پرسد بهیچ حال. احوال آخرت وحقایقِ دین که بوصول تعلق دارَد ومعرفتِ ذات‌و صفات‌و أفعال هرکه را وانمایند عظیم کاری دان.

۳۷ – اما اگر کسی بی وقت درآن خوض کند حرام است « وإذا رأیتَ الذین یخوضونَ في آیاتنا فأعرض عنهُم ». یکی مصطفا را – صلعم – گفت: علمني من غرائبِ المعلوم. گفت: مـــاذا أعددت للموت؟ رَو که نه کارِ تو است! أسرار قیامت وعلمِ ارواح وسرّ قدرو هرچه تعلق به حقیقتِ دین دارد نه بمعاملت، اعني علم طاعات ومعاصی همه را بیان کردن بطریقِ تفصیل حرام است، اما بطریق جملی بباید تنبیه‌راو تشویق‌راو ترهیب‌و ترغیب را. وبیانِ جملی چنین بود که در مکتوباتِ من بود. وقرآن برآن مشتمل است. وهذا عالم آخر. کاغذ برسید. والسلام. والحمد لله ربّ العالمین وصلی اللهُ علی سیّد المرسلینَ محمد وآله الطاهرینَ.

1 از . . . بود R N M K وP / ساله R N M سال K / این معرفت R M K P – N / 2 فصلت 41: 53 ك / 3 باز پوشیدنی P M K ناپرسیدنی R N / رتبتی P M K مرتبتی RN / 4 بود P N M است R K / پرسد R N M K واپرسد P / حال احوال R P N حـــال K احوال M / 5 دین که بوصول R N M K دانی که باصول P / 6 که‌را وانمایند R N M که‌را نماید K که با او نماید P / دان R P M K بود N / 7 اما اگر کسی R N M K واما ان کس که P / 7 – 8 الانعام 6 : 68 م / 9 گفت R N M K – P / 10 وعلم R P M K وعـالم N / 11 علم P N M بعلم R K / 12 جملی R P N M اجمالی K / تنبیه R P M K تنبیه کردن N / را وتشویق را R M K وتشویق P N / 13 بود که R P M K که N / 14 است P M بود P N K / وهذا K وهذا الآن R P N – M / عالم آخر R P N K – M / کاغذ برسید P N – R M K / والسلام M بیانه چو پرشدبگردانندش والسلام P – R N K / والحمد ... العالمین P M – R N K / 15 وصلی . . . الطاهرین M – R P N K / .

بسم الله الرحمن الرحیم

۳۸ ــ خدای تعالی آن دوست عزیزراو برادرِ بکار آمده را، در دین و دنیا همـــه مقصودها حاصل کناد ، ودولتی که خاطرِ آن عزیز بکنهِ آن نرسد باستقبـالِ او فرستاد . پیوسته در راهِ طلب باش ! تا طلب روی با تو نماید . چه اگر طلب نقابِ عزت ازروی ِجمالِ خود بگشاید ، همگی ِتورا چنان بغارتد که از تو چندان اثر نماند که تمیز کنی که تو طالبی یانه !

۳۹ ــ أی دوست ! هر طلبی که تو خودرا در آن میــان بطالبی بینی ، آن از حقیقتِ طلب دوراست . چگویی ، چون مرد بکمالِ مستی رسد هیچ داند که مست است ؟ هیهـــات ! تا نقطی از مرد مانده بود که این تمیز کند که او مست است ودیگری هشیار ، هنوز در تمیز مانده است . کمالِ مستی آن بود که هستیِ مردرا بغارت بدهد . تا أگر با أو گویند : که تو مستی یانه ؟ جواب ندهد . چه اگر جواب بدهد هنوز ممیّز است . نشنیده‌ای این بیت ؟ :

---

۱ بسم . . . الرحیم P المکتوب الثانی والثلاثون K بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ۸ رحمه الله بسم . . . الرحیم N / 2 ـ 4 خدا . . . فرستاد K M P ـ N / 2 خدا K حق P M / راو M K راو آن P / 4 فرستاد M K فرستاده باد P / 4 با تو نماید P M فرا تو دارد K ـ N / 5 چه . . . روی K M P ـ N / طلب P M ـ K / بگشاید P N M برگیرد K / 6اثر P M ـ N K / که تو PMK که N / 7 درآن P N M در K / بطالبی N M K طالب P / آن از P M K ازN / 9 مست P M K هشیار N / 10 هیهات... مست است N M K ـ P / این M ـ N K / 11 دیگری P N M دیگر K / در M K درو P N / است N M K بود P / کال M وکال N P که اکال K / 12 بدهد P M دهد N برد K / جواب P N M جوابی K / 13 ممیز P N M متمیز K / نشنیده‌ای این بیت N نشنیده‌ای که بیت M نشنیده‌ای که گفته اند بیت P ـ K / .

*** K 32. M 87. N 8. P 35. نامهٔ شصت وششم ***

ما را غمِ عشقِ تو چنان در پی‌خست
کز نیستیم نمـــاند جز صورتِ هست

أبو بکر صدیق أز این نکته چنین خبر می دهـــد . کـه العجزُ عن درکِ الإدراکِ إدراکٌ . می گوید که إدراک آنست که همگیِ تورا بخورد ، تا تو ادراک نتوانی کردن که مدرکی !

۴۰ – أی عزیز ! أگر عاشقی جمـال معشوق خود بیند ، ودر ادراکِ جمالِ او غرق شود ، نداند که در وجود چه می بود . وفي بعض الأوقات که چنان غرق نبود در إدراکِ جمالِ معشوق ، لا بد أز او چیزی برسر بوَد که بدان بداند کـه کی می‌آیدو که میرودو که نشسته است‌و که خفته . وهرچند که در ادراکِ نهادِ او مستغرق تر بود ، او از همه ادراکی دور تر بود . چون کارِ ادراک بکمال رسد ، از ادراکِ ادراکِ خود نیز عاجز بود . این را حقیقتِ ادراک خوانند ، واینجا همه این بود کــــه العجزُ عن درک الادراک إدراکٌ . واین نقطه اینجـــا بیان گردد کـه سبحان من لم یجعل للخلقِ سبیلاً الی معرفتـــه إلّا بالعجز عن معرفته . ودر آخرت چون همه حُجُب بردارند ، خلق همه به‌شرابِ طهور مست گردند از دستِ « وسقیهم ربُّهم شراباً طهوراً » . حقیقتِ دیدار آنست . ومقصودِ من از این همه آن است که حقیقتِ طلب چون بتابد ، از طالب هیچ نماند. چون چنین

1 چنان در می‌خست M چنان برمی جست N جان در بخست K چنان در پی خست P / 3 صدیق M صدیق رضي الله عنه N K – P / می‌دهد N دهد M داد P K / 4 که همگی P N M همگی K / 5 کردن N M کرد P K / 6 خود N M – P K / 7 بود P M شود K رود N / 8 که چنان ... نبود K که چنان ... بود M چنان . . . شود N چنان . . . نبود P / لا بد P M K که می داند که می آیدو که می رود لا بد N / برسر P M K مانده N / 8–9 که ... که کی P M K که بداند که N / 9 خفته P N M کی گفته است و کی خفته K / 10 که در N K در P M / نهاد P M – N K / دور P N M زود K / 11 کار ادراک P M K کار او N / خود نیز P M نیز K خود N / 13 نقطه P K فقط N M / 16 ازاین P N M – K / 17 است P N M – K / بتابد N M شاید کرد K بیابد P / طالب N M K طلب P / .

بود مَن طَلبَ وجدَ وجَدَ ، ضرورت بود . در سنتِ ازلی اینجا مرد را هیچ کاری نبود . طلبِ او خود رهبرِ او بود ، تا مطلوب‌را در کنـارِ او نهد ، لا بل اورا در کنارِ مطلوب نهد . اینجا بدانی که این چه بود که لهـا من الشوقِ هادٍ ومن زفيري حادٍ . بیت :

عشقت کند هر آنچه بباید ، تو صبر کن
شاگرد باش ! عشق تورا خود بس اوستاد

۴۱ – تورا راهِ طلب بضرورت رفتنی است ، تا بطلب رهی ، آنگاه ، الطلبُ والوجدان توأمانِ . أمّا من طلبَ غيري لم يجدني ، فراموش مکن ! تا در تو طلبِ غیری‌را گنج بود طالب نیستی . آخر پدید است که نهـادِ تو خود چیست . دو مطلوب را چون باشی ؟ به‌نهادی بدین مختصری که تو داری ! « يحبّونه » آنگه درست بوَد که به‌همگیِ خود روی در « يحبهم » آوری . اورا رسد که گوید : « يحبهم » . اورا صد هزار محبوب زیبد که او به‌همه رسد . أما تو بس تنگی ، شرکت درحب بر نتابد نهادِ تنگِ تو . نیك بشنو ای‌دوست ! مصراع : صد دِله یاری‌و یارِ یکدله خواهی ؟ آفتاب همهٔ جهان را تواند بود ، که رویِ او فراخ است ، به همدان‌و بغدادو

1 من . . . وجد P M K وجد N / هیچ K ـ P N M / 2 را در کنار K ـ P N M / 3 که این چه بود P ـ N M K / 4 بیت P N K ـ M / 6 باش ... اوستاد P N M عشق باش که عشق ازدرون در است K / 7 بضرورت M K ضرورت P N / 8 الطلب P M K شعر بالطلب N / 9 تو N ـ P M K / راگنج بود K ـ P N M / است N M K بود P / 10 دو مطلوب M K مطلوب دوم N مطلوب P / بنهادی بدین‌مختصری N M K نهادی چنین مختصر P / 11 بود P M K آید N / به P ـ N M K / 12 آوری PNM آری K / أو N M K که او P / محبوب P N M مجنون K / زیبد NM بزیبد K بود P / 13 أو به N M K بهم P / برنتابد N برندهد P برندارد K آن برنتابد M / نهاد تنگ تو K نهاد تو M ـ P N / 14 نیك بشنو N M بشنو P / مصراع N بلعجب است نیکو بشنو P بیت K ـ M / دله یاری . . . خواهی N M P ـ K / دله بازی . . . بازی K که یاری‌و یاری یك وله هوهی P / 15 او P ـ N M K / .

اصفهان رسدو هنوز روی ِ أو مانده بود . اما سرای ِ تو تا بهمگی ِ خود روی در آفتاب نیاورد هیچ شعاعی نصیب ِ او نتواند بود . همگی ِ سرای ِ تو باید که روی درو آورد ، تا بهمگی ِ خود ازو قوت بردارد، وهزار هزار عالم ازو نصیب برتواند داشت ، وازو ذره‌ای کم نشده باشد . « ومن آیاتـــه الشمس والقمر » گفت : چبود ؟ گفت : « یحبُّهم » را صفت ِ « واسع علیم » هست . همهٔ جهان را تواند بود . أما « یحبونه » تا بهمگی ِ خود اورا نباشند ، بهمگی ازو قوت نیابند که أو می گوید : انا أغنى الأغنیاءِ عن الشرك ِ. واینجا یك نکته بدان کـه چیزیرا بودن به تبعیّت در کال ِ عشق قدح نیاورد ، چنانکه گفت :

أُحبُّ لحبّها طلعات نجدٍ وما شغفي بها لو لا هواها

۴۲ – کار بجایی رسد که دشمنان ِ خودرا دوست دارد که بدو اتصالی دارند ، چنانکه گفت . شعر :

أجدُ الملامَةَ في هواكِ لذيذةً حبّاً لذكركِ فليلُمني اللوَّمُ

ودیگری گوید :

أُحبُّ لحُبِّ العامريّةِ عُصبةً يَوَدُّون لو ألقى السهام المُنَشَّبا

1 تا P N M ـ K / 2 هیچ P M K از آفتاب هیچ N / او K M N ـ P / بود P M K ـ M / 3 درو آورد M در آورد N بدوآرد K در آفتاب P / وهزارهزار M هزارهزار N پس هزارهزار P که هزاران K / 4 نشده باشد P M نشده بود K نشود N / 5 صفت P N M نصیب K / 6 نباشد P M K نشناسد N / 8 بودن P N M ـ K / 9 گفت N M K گفته اند P / 10 ـ 12 احب ... گفت P M K ـ N / 10 طلعات P تلعات M K / 11 دارد P K گیرد M / که بدود ... دارند P M ـ K / 15 العامرية P K الجابرية N M / ألقى N K اسقى P M / السهام N M السقام K السام P / المنشبا P المتشيا M المرشا N المسقيا K / .

جوان‌مردا ! این شرکت نبـــود در حب که این از آثارِ کمالِ حب بود که :

وما حُبُّ الديارِ شغفن قلبي ولكن حُبُّ من سكنَ الديارا

۴۳ – مجنون را عشق بجایی رسید که در نظرِ او رنگِ سیاهی بهتر از همهٔ رنگها بودی . چنانکه آن شاعر گفت :

أُحبُّ لحبِّها السودانَ حتّى أُحبُّ لحبِّها سودَ الكلابِ

أی دوست عالمِ عشق طرفه عالمی است ! بادشمنان دوست بودن ، جز در عالمِ عشق هرگز نبود . خالد بن یزید گوید :

تجول خلاخيلُ النساء ولا أرى لِرملَةَ خلخالاً يجولُ ولا قلباً
أُحبُّ بني العوّام طُرّاً لأجلهـا ومِن أجلها أحبَبتُ أخوالَها كَلباً

ودر خیارِ أبیاتِ این شعر اینست که :

فلو تفَلَتْ في البحرِ والبحرُ مالحٌ لأصبَحَ ماءُ البحرِ من ريقها عذباً
ولو أنهـــا للمشركين تعرّضَتْ إذاً لدعَوها دُون أصنامِهم ربّاً

وحسین بن علی می‌گوید :

---

1 جوان مردا K ای جوان مرد P N M / کمال M ـ P N K / 2 که M K شعر N چنانکه گفت P / 4 ـ 5 در . . . شاعر N رنگ سیاه بهتر ازرنگها بودی اورا تا آن مرد M رنگ سیاهی ویرابهتر از همه رنگها بودی او تا آن مرد K رنگ سیاهی اورا از همه رنگی بهتر نمودی تا آن مسکین این بیت P / 7 عشق PNM عاشقی K / 8 گوید NK می‌گوید P M / 9 اری P N M ادری K / لرملة P N M لخولة K / 10 العوام P M K العواء N / ومن أجلها أحببت P N M وأحبيب من حب K / 11 خیار أبیات P N M خیارات K / اینست که N است که M است K هست P / 14 وحسین . . . گوید P گوید شعر N M ـ K / .

أُحبُّ لحبّها زيداً جميعاً   وثلّةَ كُلّها وبَني الرّبابِ
وأخوالاً لها من آل لامٍ   أحبّهم وطرَّ بني حبابِ

٤٤ – مقصود آنست که چون مصطفا گوید در حق خود که لو کنت متخذاً خليلاً لأتخذت أبا بكر خليلاً ، ولكنَّ صاحبكم خليل الرحمان . یا در حقِ سالم گوید ـ غلامِ بو حذیفة ـ که من أرادَ أن ينظرَ الى رجلٍ يحبُّ الله بكلّ قلبه فلينظر الى سالم . نشاید که کسی گوید : پس مصطفا ـ صلعم ـ چرا با زن و فرزند پیوند داشت که معلوم است که با او گفتند : من أحبُّ الناس إليك ؟ او گفت : عائشة . فقيلَ : مِنَ الرجال ؟ فقال : أبوها ! واین حبِ آخر از درونِ او گوشه‌ای گرفته بود . پس ، ولكنَّ صاحبكم خليل الرحمان ، چیست ؟ وهمچنین مصطفا را ـ صلعم ـ با ابراهیم پیوندی بود تا بروی بگریست . ودر حقِ حسن و حسین گفت : أولادنا أكبادنا . واین چنین اشکال در بدایت افتد . امـــا اربابِ بصایر که دیدهٔ ایشان بنورِ أحديّت مکحول بوَد ، این بنزدیکِ ایشان هیچ اشکال ندارد .

٤٥ – ای عزیز ! اگر فرض کنی که کسی بهمگیِ خود عاشقِ علم بود ، وشب و روز جز طلبِ علم کاری دیگر ندارد ، اگر قلم و کاغذ و حبر و دوات

1 زیداً P زیداً N M ریداً K / ثلة K نبلة M سلة P / 2 واخوالاً . . . حباب P N M ـ K / لام M ام P N / حباب P M جناب N / 4 خليلا P M K خليلا دون ربي N / الرحمن P N M الله K / 5 گوید K N M ـ P / که P N M ـ K / 6 ـ 7 پس . . . چرا N M K چرا این مرد P / 7 زن و فرزند P M K زنان و فرزندان N / که معلوم P N M ومعلوم K / 8 الناس P M K النساء N / 9 آخر P M K آخرت N / درون P N K اندرون M / او K P M دل او N / گوشه‌ای P گوشه‌ای فرا M بکلی فرو N گوشه‌ای فا K / بود P N K است M / 10 مصطفی‌را ... بود P N K مصطفی ... داشت M / 11 بروی بگریست N M بروی بزاری بگریست P بدو نگریست K / وحسین P N K یا حسین M / 11 ـ 12 واین چنـــین اشکال P N M ـ K / 13 اشکال P N M اشکالی K / 14 اگر فرض کنی N M K فرض کن P / که کسی P M K کسی‌را که N / 15 جز P M K جز در N / حبر و دوات M وسیاهی N ودوات P وحبر K / .

دوست دارد، نتوان گفت که بهمگیِ خود عاشقِ علم نیست، حاشا! محبوبِ لذاته یکی باید که بوَد لا بد، اما چیزهایِ دیگر اگر محبوب بوَند للمحبوب الاصلی هیچ زیان ندارد. اگر آدمی خدارا دوست دارد، لا بد بود که رسولِ اورا دوست دارد، وپیررا دوست دارد، عمر خودرا دوست وصحتِ تنِ خود رادوست دارد، ونانو آب‌را دوست دارد که سببِ بقایِ او بود. وزروسیم‌را دوست دارد که بدان متوصل تواند بود بتحصیلِ نان وآب. لا بل سرماو گرماو برفو بارانو آسمانو زمین‌را لا بد بود که دوست دارد. از آنجا که اگر زمین نبوَد گندم از سنگ نروید. و برزیگر را همچنین دوست دارد. واین در نظرِ عقلا بود. یا نه عاشق سرایِ معشوق دوست دارد، وهمهٔ عالم سرایِ اواست. وخطو صنعتو تصنیفِ معشوق دوست دارد، وهمهٔ عالم خطِ اواستو تصنیفِ او است، لا بل همه خودِ اواست.

٤٦ — اگر فراتر شوی، قومی به غزایِ کفار می رفتند، بوالعباسِ قصاب ایشانرا گفت: این سرو ریشِ من فدایِ خاکِ پایِ آن کافری که شما اورا

---

1 دارد N M L K داشته باشد P / 2 یکی باید که M باید که یکی P L یکی N اندك K / لا بد N ـ P M L K / للمحبوب P N L K للمحب M / 3 زبان P N M L زبانی K / اگر N M L K واگر P / 4 اورا P ـ N M L K / پیر P M L نیزخود N K / 4 ـ 5 وعمر... خودرادوست دارد P N M L ـ K / 4 تن خود N ـ P M L / 5 ونان ... دارد N M K ـ P L / آب‌را M K آب N / بقای او N M K بقا P L / وزر N M K ـ P L / 6 بدان متوصل P M K L بدومتصل N / 7 را لا بد بود که P N M L ـ K / 8 اگر ... نروید P M L اگر . . . بر نروید N ـ K / برزیگر N M L بر زیگران برزگر K برزگران P / همچنین P N M L هم K / 9 یا P M L K گر N / 9 ـ 10 وهمهٔ عالم سرای اوست P N L ـ M K / 10 اواست P N L K اواست وتصنیف اواست M / وخط ... دارد N ـ P M L K / معشوق P M L او K / 11 اوست وP N M L و K / همه خود P N M L جود خود K / 12 قومی N M L K قومی که P / 1 ایشان‌را N M ـ P L K / این سرو N ای P L ـ K M / که P N M L بادکه K .

از بهرِ او بخواهید کشتن ، اما اگر رضایِ معشوق در آن بود که فلان خط را که او نوشته است ، بدستِ خویش می باید سوخت ، لا بد عاشق آن خط را بسوزَد . واینجا نتوان گفت که به خطِ معشوق استهانت کرد که طلبِ رضایِ او کرد . وهـــذه مزلّةٌ عظیمةٌ . اگر مصطفا — صلعم — و بوبکر کفـّار را از راهِ او برگرفتند ، امتثالِ فرمانِ او کردند وطلبِ رضایِ او مقصودِ ایشان بود ، یانــه عاشق‌را چه کار با تصرف در مملکتِ معشوق. وهذا أمرٌ یطولُ. والسلام ، والحمدُ للهِ ربِّ العالمینَ وصلی اللهُ علی خیرِ خلقهِ محمدٍ وآله أجمعین .

1 او بخواهید P N M L خدا خواهید K / اما N K - P M / 2 باید M K بباید P N L / لابد P N M L لا بداست که K / 3 استهانت P N M L استهزا وا استهانت K / 4 کرد P N M L بکرد K / مزلة M منزلة K مشکلة N نزلة P L / 6 رضای او K - P N M L / بود K - P N M L / یا نه P M L K وگر نه N / با تصرف در N M وا تصرف در P L در تصرف با K / 7 والسلام L والسلام والحمد لله N K - P M / رب العالمین P N L K - M / 7 - 8 وصلی . . . اجمعین M وصلی الله علی محمد سیدنا وآله P L K - N .

بسم الله الرحمن الرحیم

٤٧ – سلام ودعا بخواند آن برادرِ اعز أطال الله بقاه ، وسلك به سبیلَ الخیرِ . امروز در حقِ برادرم کامل سلمه الله حرفکی نوشته‌ام ، ودر آنجـا گفته‌ام که کامل اورا نزدیکتر از ضیاء الدین است . واین سخن‌را تحقیقی وغموضی هست ، وهمهٔ روز در خاطر می‌بود که در این حدیث چیزی نویسم. چون نمازِ دیگر بر تربتِ فتحه بکردمو بخانگاه باز آمدم ، در خاطرم آمد که بباید نوشت . وندانم که وقت چه املا کند .

٤٨ – بدانو آگاه باش أیْ برادرِ أعز ! أطال الله في طاعته بقاك که این مسأله‌را أصول بسیاراست . وهمه غامض است . وبعضی از آن به شرح نوشتن حرام است که رخصت نیست در شرع. اما آنچه نوشتنی است بنویسم وبرآن دیگر تنبیهی کنم ، علی أرشق عبارة وأحسن اشارة . بدانکه لفظ انسانو آدمیو هرچه بدین ماند مشترك الدلاله است ، بین معانٍ . اما چون عموم

---

1 بسم ... الرحیم R P L المکتوب الثالث والثلاثون K بسم ... الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله 9 رحمه الله بسم ... الرحیم N / 2 – 3 سلام . . . الخیر K L M P R – N / 2 آن K / اعز K L P R – M / P L – R M / 3 حرفکی R N M حرفی که K L P / 5 همه روز R P M L هر روز N هم K / 6 بر R N M K برسر P L / بخانگاه M بخانقاه R P L K واز آنجایگه N / خاطرم R P L K خاطر N M / 7 که وقت P N L که K وقت R M / 8 اعز . . . بقاك R K عزیز ... بقاك M عزیز N – P L / 9 ازان به R P N M L را از آن K / 10 حرام است که R K – P N M L / 11 دیگر تنبیهی N M تنبیهی R P L تنبیه K / 12 بـین معان R N وهو معان M K – P L / اما چون K وإلا R N اولا P M L /

* * * نامهٔ شصت و هفتم R 6 . P 44 . N 9 . M 46 . L 47 . K 33 * * *

بشنوند، از آن قالبِ آدمی فهم کنند ، وپندارند که مفهوم از این کلمه جزقالب نیست . وهرجا که در قرآن بینی . لفظی که براین معنی دلالت کند ، یقین دان که آن بر قدرِ فهمِ عموم است . چنانکه گوید : « إنا خلقنا الانسانَ من نطفةٍ أمشاجٍ نبتليهِ » وجز قالب نیست که أز نطفه است اصلاً . « فلینظرِ الإنسان مِمَّ خُلِقَ . خُلِقَ من ماءٍ دافقٍ » . اینجا به إنسان هم قالب خواست . هذا نظر العموم .

۴۹ — اما نظرِ خصوص آنست که به آدمی قالب نخواهند . واین قوم دو قسم اند . گروهی بآدمی‌و انسان جانِ آدمی خواهند ، وقالب‌را از ذاتِ انسان ندانند بهیچ حال ، بلکه قالب‌را مَرکب دانندو آدمی‌را که جان است راکِب ، ومَرکب از ذاتِ راکب نیست البتــه . اگر کسی براسبی نشیند او دیگر بودو اسب دیگر. اینجا بود که صفاتِ بشری را چون اکل‌و شرب‌و وِقاع از خود نفی کنند ونگویند که خوردم‌و خفتم ، ولیکن گویند بخوردو بخفت‌و گرسنه است‌و تشنه است . وهرگز از این قوم نشنوی که گرسنه‌ام‌و تشنه ام . واین قوم که این کلمات گویند . بعضی از اربابِ بصایرند که بطریق مشاهده بدیده‌اند که جانِ آدمی راکب است‌و قالب مرکوبِ اواست . وچون کسی‌را اسب، علف خورد هرگز اضافتِ عَلف خوردن با خود نکنند .

1 بشنوند از آن K خلق چون لفظ آدمی RP N M L / وپندارند که R P N M L پندارند K / از این R M این P N L کامن K / کلمه P N M L کلمات R K / 2 بینی لفظی R P L K لفظی بینی N M / بر این R N M بدین P L K / 2-3 یقین . . . قدر R P N M L بر K / 3 گوید R N M گفت P L K / 3-4 الإنسان 76-2 م / 4-5 الطارق 86 : 6 ك / 5 هم قالب خواست R N M K همه . . . خواهد P L / 7 به . . . نخواهند R N M در آدمی وبه آدمی قالب نخواهند K بآدمی جان نه قالب خواهند P L / این قوم R P M L K اینان N / 8 قسم R P N M L گروه K / را از N M را R K از P L / 9 بلکه P N L K بل R M / 10 اگر R P N M L واگر K / 12 ووقاع R K - P N M L / خفتم R P N M L خفتم وآشامیدم K / 13 گرسنه است R P N L گرسنه M K / 14 قوم R N M K قوم‌را P L / از R K - P N M L / 15 مرکوب اواست R K مرکوب P L مرکب اوست N M .

این قوم همچنین روا ندارند که إضافتِ خوردن و خفتن باخود کنند. چه حقیقتِ ذاتِ انسان چیزی دیگر است، و آنچه خوردو خسبد چیزی دیگر. وبعضی باشند که این گویند از شنیده، وهم أغلبُ مَن یتکلم به، چه مجرّدیِ جان از قالب ندیده باشند، بل خودرا خود دانند البته واصلاً، وپندارند که آدمی این قالب است، ودانند که این در گور بپوسدو بریزدو کرمو مار بخورَد.

٥٠ – پس قومی گویند – اینجایگاه – : شریعت‌را خود اصلی نیست «أءِذا کنا ترابـاً أءِنـّا لفي خلق جدید ؟ » چنانکه شاعران این به طریقِ إستهزا یادکرده‌اند :

یُخبّرُنا النبيُّ بأن سنُحیي وکیفَ حیاةُ أصداءٍ وهامٍ

ونه اهلِ جاهلیّت بدین مخصوص بوده‌اندوبس، بلکه اسلامیان هم این گفته اند :

أتترك لذّة الصهباءِ نقـداً بما وعدوكَ من لبنٍ وخمرٍ
حیاةٌ ثم موتٌ ثم نشرٌ حدیثُ خرافةٍ یا أمُّ عمرٍو

1 - 2 چه ... انسان R N M چه ... ایشان K که... ایشان P L / 2 خسبد R N M K خفتند P L / 3 گویند از شنیده R P N M L از شنیده گویند K / 4 - 5 را ... این NMLK P هیکل دانند وقالب وآنکه گویند که این تن N / 4 خود دانند R K البته ندانند M خود ندانند P L / وپندارند R K وقومی پندارند P M L / 5 این R P L این قالب M - K / کرم ومار بخورد R P N M L کرمان ومارانش خورند K / 6 قومی RPNML قومی دیگر K / اینجایگاه K اینجایگه R اینجا P N M L / 7 الرعد 13: 5 م / این R P M L نیز N - K / 8 استهزا R P N M L مجاز K / کرده اند R K کرده اند شعر N کردند M کنند P L / 9 یخبرنا R N K یخبرني P M L / اصداء و R N K اصل وهو P M L / 10 بوده PNML - RK / اسلامیان R P M L K اهل اسلام N / هم R M - P N L K / 11 این گفته اند N K گفتند شعر R M L گفتند بیت P / 12 أتترك ... خمر N - R P L M K .

۵۱ – وبُلعلایِ معرّی گوید :

نبيٌّ من العربانِ ليس على شرعٍ يخبّرنا انّ البعوث الى صدع

واین قدر ندانند : این حرام بود گفتن ، هر که‌را ذره‌ای اسلام بوَد دَر دَرونِ أو . بحتری‌این معنی نیك گفته است :

زَعمَ الغرابُ مُنبّیءُ الأنباءِ أنّ الأحبّةَ آذنوا بتناءِ

۵۲ – قومی دیگر گویند : آدمی قالب است وبپوسد وبریزد ، ولیکن به وقتِ قیامت خدا اورا باز آورد . وآدمی معدوم گردد به‌مرگ. وجان را عرض گویند ، وقوامِ آن به‌قالب دانند. وهؤلاء عند أرباب البصائر اخسُّ من أن يشتغل بتحرير الجواب عما يهذؤون به. وبیشترِ آنها که دعویِ عالمی کنند در اسلام این معتقد دارند . گویند آدمی به‌مرگ فانی گردد . وندانند که این اعتقاد باکفر برابر است « كما يئس الكفار من أصحاب القبور». ای سبحان الله العظیم شأنه ، اگر آدمی به‌مرگ فانی گردد ، پس مصطفا – صلعم – چرا گفت بوقتِ مرگ : الرفيق الأعلى والعيش الأصفى والكأس الأوفى ؟ وچه معنی ، القبر رَوضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النيران . أگر آدمی معدوم

1 معری گوید R L مقری گوید شعر P معری هم از این جنس ژاژها خاید K معزی هم چنین بیاید ویسر حسوا في الاوتقاء وگوید شعر M معری همچنین آورده است وسیر حسواً في الاوتقاء N / 2 البعوث الی K الشعوب علی R الشعوب الی P N M L / 3 این قدر R P N M L ـ K / این R P N M L این جنس K / گفتن R P N L K ـ M / هر R P M L K بر هر N / 3 ـ 4 بود در ... او R N M K در دل باشد این نگوید P L / 4 این معنی R ـ P N M L K / نیك R P N M L نیکو K / گفته است R N گفت که شعر M L گفت نظم P گفت K / 5 بتناء R P N M L برحیل K / 6 لیکن R K ـ P N M L / 7 به وقت R N M K روز P L / خدا اورا N M ـ R P L K / آورد R P M L آورند N آورد وزنده کند K / به مرگ R N M K برکب P L / 9 يهذؤون R P N M L يهتدون K / 10 گردد R P N M L شود K / 11 المتحنة 60 : 13 م / 13 الأوفى R P N M L الاروى K / 14 رياض P M L ـ RNK / النيران R N K النار P M L / أگر R N M K پس اگر P L .

گردد ، خواه روضه گیرو خواه حفره . چرا مصطفا – صلعم – وا فاطمه گفت: إنّكِ أسرعُ أهلي لحاقاً بي ، وفاطمه بخندید؟ أگر آدمی معدوم شود ، فاطمه‌را أز آن أسرع لحاقاً بي من غيرها ، چه سود بود ؟ بلال حبشی، چرا به وقتِ مرگ گوید : غداً تلقى الأحبّة محمداً وحزبه . كراخواست دیدن ؟ عثمانِ عفان چراگوید : رسول‌را – صلعم – در خواب دیدم گفت : یا عثمان ! حصروك ؟ قلت : نعم یا رسول الله ! فقال : أجاعوك ؟ قلت : نعم یا رسول الله ! فقال أظمأوك ؟ قلت : نعم یا رسول الله ! قال : فاختر ما شئت إما أن تنتصرَ عليهم غداً ، او تصبح صائماً فتفطر عندنا . اگر آدمی به مرگ معدوم شود افطار کجا بود ؟ لا بل « أحياءٌ عند ربهم يرزقون . فرحين بما آتاهم الله من فضله ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم » ، « ولا تحسبنّ الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل أحياء » ، « ولكن لا تشعرون » .

۵۳ – أیْ دوست ! علیِ بوطالب را چون کارد زدند، چرا گفت : فُزت وربِّ الكعبة ؟ این‌را أدله بیش از آن است که بتوان شمرد . والذكي الطالب يكفيه القليل ، والبليد المتعنّت لا يزيده الاكثار منها إلّا حيرةً . قومی دیگر

1 خواه . . . حفره P L - R N M K / گیرو R M گیر N K / 2 انك . . . بي و R P N M L أسرع اهلى لحاقاً بى فاطمه تا K / شود R P LK گردد N M / 3 بى R P LK به N M / بود R P N M L دارد K / 3 - 4 چرا . . . مرگ K - R P N M L / 4 گوید R M گفت P N LK / الاحبة R P N LK المحبة M / حزبه . . . دیدن N M وحزبه P L - R K / 5 را R P N LK - M / 6 - 7 فقال . . . قال R K - P N M L / 8 به مرگ P N M L - R K / 9 - 10 آل عمران 3 : 169 - 170 م / 10 - 11 آل عمران 3 : 168 م / 10 ويستبشرون . . . خلفهم P L - R N M K / 10 - 11 ولا . . . تشعرون R P N LK - M / 11 البقرة 2 : 154 م / 12 چرا K - R P N M L / 14 القليل R P N M L القليل من الكثير K / المتعنت P L - R N M K / الاكثار P L K الاكتاب R الاكباب N الاكفاراً M / حيرة R P N L K خيرة M / دیگر R K - P N M L .

باشند که از آدمی جان فهم کنند متصرف‌در قالبِ بشری . اینجا خوردن وخفتن با او نسبت کنندو قیام‌و قعود . گویند . قام وقعد وذهب ، نه آن خواهند که آدمی قالب است ، ولیکن گویند : جان بود که قالب‌را بنشانـَدو برپا کندو افعال آدمیان‌را همـــه نسبت با جان است ، وعلوم‌را همچنین . ولیکن چون قالب‌را در آن دخلی هست بطریق آلت ، گویند : قام وقعد وأكل وشرب . أی دوست ! چون خدا گوید : « ان الانسان لظلوم کفّارٌ » « انه کان ظلوماً جهولاً » چه گویی ظلومی‌و کفوری صفتِ قالب است ؟ هیهات ! گوشت‌و پوست محلِ کفر چون بوَد ؟

٥٤ – أکنون بدانکه ! اربابِ بصایر آنجا که گویند : آدمی ، یاجان را خواهند بتجرد ، یا جان‌را خواهند ، ولیکن قالب‌را بآلتی شناسند به نسبت با جان . أکنون مصطفا – صلعم – گوید : أنا بشر . اینجا در أنا إشارت به قالب کرد « ولا أعلم الغیبَ ، ولا أقول لکم إني ملك » این نفیِ علم از غیب وملَکیّت از بشریّت است ، یانه جانِ پاكِ مصطفا آنست که گفت : َفقـَطر في فمي قطرةٌ علمتُ بِها علم الأولینَ والآخرینَ ، چه جایِ علم غیب است .

2 وخفتن P N M L - R K / گویند K M N کنند R وهمچنین گویند P L / قام . . . ذهب K L N P R - M / نه P N M L R بدان K / 4 برپاکند R K برخیزاند N M - P L / علوم‌را K L N P R علوم M / 5 ولیکن N M - R P L K / دخلی R P N M L تصرفی K / 6 ابراهیم 14 : 34 ك / 6–7 الاحزاب 33 : 72 م / 7 کفوری R P N M L جهولی‌و کفوری‌و کنودی K / 8 کفرچون N M آن چه K این چون R چون تواند P L / 9 بصایر آنجاکه R N M بصایر از آنجا P L آنجا K / یا R N M K اما P L / 10 یا P N M L ویا R اما K / خواهند ... جان را M عل تجرده خواهند ویا جانرا R N خواهند بدین لفظ عل تجرده یا جان L P - K / 10–11 باآلتی . . . – صلعم – R N M K آلت اینجا P L / 11 اینجا P M L اکنون اینجا N - R K / 12 الانعام 6 : 30 ك وهود 11 : 31 ك / علم R N M K - P L / 13 ملکیت R N M K ملکی P L / 13 یانه R M یانی K اگرنه P N L / آنست که گفت M K آنست که R N که چون گفت P L / 14 علم غیب است R N M لا أعلم الغیب است K علم همه خبر بازداد P L .

أخر نه ازبدایتِ روزگارِ آدم تا منقرضِ عالم همــــه خبر باز داد ؟ أز خوانــــده گفت ؟ أفٍّ لهم ! بوجهــل گفت : « أساطير الأولين » خوانده است . چون خوانده نبودو از قصصِ آدم واولادِ آدم خبر باز داد ، نه علم غیب بود ؟ وچون گفت تا پانصد سالو تا آخر زمان چنینو چنان بود ، نه علمِ غیب است ؟ وچون گوید بهشتو دوزخو صراط چنین بود ، نه علمِ غیب بود ! پس چه بود ؟ وتو گویی : لا یعلم الغيب إلّا الله !

٥٥ – أیْ دوست ! نه مصطفا بود ! بل همــــه أو بود « اِن الذين يبايعونكَ إنمــا يبايعون اللهَ » ، « ومن يُطع الرسول فقد أطاعَ الله » ، فإذا أحببتُه كنت سمعه وبصره ولسانه ، في يسمع وبي يبصر وبي ينطق ، تا بدانی که لا أعلم الغيب اشارت به « أنا بشر مثلكم » است به خویشتن ، نه اشارت بدانکه : انا كنت نبياً وآدم بين الماء والطين . یا اینکه گفت : كنت سمعه وبصره . أیْ دوست ، هزار هزار اشکال حل کردم . آنجا که عالمهــا بگردند واز کسی نشنوند ، مصطفا – صلعم – جایی گوید : واللهِ لا أدري مِن أهل السعادة أنا ، أم من أهلِ الشقاوةِ . وجایِ دیگر گوید : أنا أول من يدخل الجنة ، ومن

1 نه R N M K - P L / منقرض R P N M L انقراض K / داد R P N M L داده است K / 2 از R N M K الا P L / اف لهم R P N M L اذ لهم K اف لكم الانبياء 21 : 67 ك / قالوا اساطير الاولين اكتتبها . الفرقان 25 : 5 ك / 3 است R N M K بود P L / خوانده نبودو R N M خوانده نبودو خوانند نبود P - L K / 4 نه R N M آن نه K اگر نه P L / 4 - 6 وچون . . . چه بود R P M L K - N / 4 وچون M و R K چون P L / وتا P L K وبه R و M / 5 است R P M L بود K / 5 - 6 وچون . . . غیب بود R P M L - K / 6 پس چــه بود R K - P M L / لا يعلم من في السماوات والارض الغيب الا الله . النمل 27 : 65 ك / 7 ای دوست R P N M L این درست K / نه مصطفا R K - P N M L / 7 - 8 الفتح 48 : 10 م / 8 النساء 4 : 80 م / 9 لسانــه R P N M L لسانه ويده K / تا بدانی کــه R P N M L - K / 10 به R P N M L - K / کهف 18 : 110 ك / بدانکه أنا R P N M L - K / 11 با اینکه گفت N M نه انکه گفت که K واین R تا این که گفت P L / کنت سمعه P N L K سمعه R M / 12 آنجا که R N M K اگر P L / عالمها بردند R در عالم بگردند N M عالمها بگردی K عالم بگردی P L / 13 نشنوند R N M نشنوی P L K / جایی R M K دیگر جای N در جای دیگرمی P L .

در بهشت چنین‌و چنین کنم . واین با آن چون راست بود ؟ آن نفیِ بشریت است ، و اثباتِ آن نقطه است که کنتُ نبیاً وآدمُ بین الماءِ والطینِ . این نه قالب است « لا أقول لکم أني ملك » هم بَشریت است ، یا نه جانِ پاكِ أو شبِ معراج ، چون جبرئیل‌وا پس مانَـد ، گوید : تقدّم ! أو گوید : لو دنوتُ انملةً لاحترقتُ .

٥٦ – أکنون بدانکه مصطفا – صلعم – گویـد : أنا ، وإني ، گاه قالب خواهد چنانکه گفت : انما انا ابن امرأةٍ کانت تأکلُ القدیدَ في الجاهلیة . وگاه جان خواهد که کنت نبیـــاً ، وأنا سیّدُ وُلدِ آدم ، وأنا أول من تَنشقُّ عنهُ الأرضُ ، وأنا ، وأنا . وحکمِ این أنا دیگراست ، وآن أنا دیگر . لا أدري ما یُفعل بي ولا بکم ، حکم این است . وعلمت علم الأولین والآخرین حکمِ آن است .

٥٧ – أیْ دوست ! چون گوید : إستأذنت ربي في زیارةِ أُمّي فأذن لي . یایِ أُمّی ، اضافت دان به بشریّت . وچون گوید : قطَرَ في فمي قطرةً یایِ فمی نه آن اضافت است ، بل این یا ، آن یا بود که در کنت نبیاً می بینی .

---

1 با آن M وازان R کله با آن کله K وآن P L سخن با آن سخن N / 2 واثبات
N M اثبات K واین ثبات P L واشاره R / کنت L M N P R گفت کنت K / 3 الانعام 6 : 50
ك / هم R M نفی K این P L هم این نفی N / 4 جبرئیل وا R M او وجبرئیل وا N K جبرئیل
باز P L / گوید R N M K سید گفت P L / أو گوید R N M گوید K جبرئیل گفت P L /
6 بدانکه R N M K چون P L / 6 ـ 7 انا . . . قالب R N M انا وانا وگاه اورا قالب‌را
K اما گاه گاه بدین لفظ قالب P L / 7 انما انا R K انا P N L ـ M / 9 وانا . . . وحکم
R P N L K وکلمـــهٔ M / وآن انا دیگر R K وکلمهٔ آن انا دیگر P N L ـ M /
10 ـ 11 وعلمت . . . است P M L K وعلمت علم الاولین حکم ان است R ـ N / 11 است
P L ـ R M K / 12 گوید R P N M L ـ K / امی R P N M L ـ K / 13 اضافت . . .
بشریت R N اضافت به بشریت است P L اشارت به بشریت است M اضافت کان به بشریت
است K / 14 نه آن R N M نه یاء P L ـ K / بل . . . بینی R M K در فمی بلکه این یا آن
بود که کنت نبیا بلا فرق N بجان پاك P L / این یاء N M K یا این یاء R / در R K ـ M .

أكنون بدانكه نوح – صلعم – گفت : إنّ ابني من أهلي ، إشارت بود به قالب . خـــدا گفت : ليسَ مِن اهلكَ ، إشارت بود به جانِ پاكِ أو . مصطفا – صلعم – گفت : امّا كُفُر عمّي ، يعني ابا لَهب ، ياىِ عمّى إشارت بود به قالب . وچون گويد : انما انا لكم مثل الوالد لولده ، اشارت است به كنت نبياً وآدم بين الماء والطين كه جان پاكِ أواست . واشوقاه الى لقاء اخواني ! اكنون كل سببٍ ونسبٍ ينقطع إلا سببي ونسبي ، نه نسبِ بولهب است چه معلوم است كه نَسَبِ او از مادرش آمنهو پدرش عبداللهو عمش بولهب منقطع است . اما نسبِ جانِ پاكِ او از سلمان كه سلمان منّا أهل البيتِ وبوبكر ، هرگز منقطع نگردد. والحسبُ الكريم هو التقوى « إنّ أكرمكم عند اللهِ أتقاكم » ؟ روزِ قيامت اين نسب نخواهد بود كه نسبِ تقوا خواهد بودن .

٥٨ – در خبر است از مصطفا – صلعم – كه إذا جمـــع الله الاوّلين والآخرينَ لميقاتِ يوم معلومٍ ، ناداهم بصوتٍ يسمع أقصاهم كما يَسمعُ أدناهم ، فيقولُ : أيُّها الناسُ إني قد أنصتُ لكم منذ خلقتكم الى هذا اليومِ فأنصتوا إليّ هذا اليومِ ! إنمّا هي أعمالكم تُردُّ عليكم . أيُّها الناس ! إني جَعلَتُ نسباً

1 بدانكه R K - P N M L / اشارت R P N M L اشارتى K / 3 - 4 گفت ... چون R K - P N M L / 3 يعنى اباالهب M ابولهب P N L / 4 چون N M - P L / گويد K P L - R N M / 6 لقاء اخواني P N M L K الاخوانى R / إلا P N M L K الى R / نه R N M K واين نه P L / 7 او R P N M L مصطفى K / آمنه R N M K آمنه بود واز P L / 8 جان پاك او M - R P N L K / 9 نگردد R P N M L - K / 10 الحجرات 49 : 13 م / نسب R P N M L - K / 10 - 11 بود كه . . . خواهد بودن . . . خواهد P N M L - R K / 12 از . . . كه R P N M L كه مصطفى گفت K / الله R N M K - L P / 13 ناديهم R P N M L فاذا K / 14 أيها R N M يا أيها P L K / انصت R P N M L انصفت K / هذا R - P N M L K / 15 أيها R N M K يا أيها P L / انى R P N M L K فجعله نسبا وصهراً . الفرقان 25 : 54 ك .

وجعلتم نسباً ، فوضعتم َنسبي ورفعتم َنسبكم. قلتُ : « إن أكرمكم عندالله أتقاكم» وأَبَيتُم ، لأنَّ فلاناً ابنُ فلانٍ ، وفلانٌ أغنى من فلانٍ . اليومَ أرفعُ نسبي وأضعُ نسبَكم أين المتقون ؟

٥٩ – أى دوست ! جز نسبِ تقوا ، که المؤمنونَ إخوةٌ همه نسبى منقطع خواهد بود، الاخلاء يومئذٍ بعضهم لِبَعضٍ عدوٌ إلا المتقونَ. أى عزيز! «يوم يفرُّ المرءُ من أخيهِ » قابيل از هابيل ، چون ظلمت از آفتاب گريزد ، نه آن گريختن كه تو فهم كرده‌اى . توراو عمومِ عالميان‌را در أمورِ أخروى جُز تشبيهى حاصل نيست. « يفرُّ المرءُ من أخيهِ . وأمّه وأبيه » مصطفا أز آمنه، وابراهيم از آزر ، « وصاحِبَتِهِ وبنيه » ؛ نوح و لوط از زنانِ خود كه « كانتا تحت َعبدَينِ من عبادِنا صالِحين فخانتا ُهما » أي في الدين لا في الفراش . باش تا يفرُّ بدانى . آنگه اين حقايق مكشوف گردد : يَفرُّ من أخيهِ ، موسى بود از هارون و عـــلى أز جعفر ؟ كلّا وحاشا كه اين اتصالى است كه هرگز انفصال‌را اينجا راه نبودو نباشد. يفرُّ آنجا چه كند؟ اكنون بدان كه هركه عالم تر بود درراهِ خدا به قرابتِ مصطفا – صلعم – نزديكتر است، وميراث

1 وجعلتم نسبا R P N M L – K / الحجرات 49 : 13 م / 2 وأبيتم P N M L وايتم R وانتم K / لأن K الان انا R الا P N M L / وفلان . . . فلان P N M L N – K / 4 جز P N M L عزيز جز R عزت K / خواهد بود N M بود R K گردد P L / 5 – 6 و 8 عبس 80 : 34 ك / 6 أخيه R P N M L أخيه وأمه وأبيه K / 7 تورا R N K تو M تودای P L / رادر N M K در R را كه در P L / 8 حاصل R K نصيب P N M L / يفر . . . أبيه R N M K يفر من أمه وأبيه M وأمه P L / 9 عبس 80 : 36 ك / نوح R P N M L – K / زنان R P N M L زن K / 9 – 10 التحريم 66 : 10 م / 10 – 11 باش تا يفر P N M L باش تا R تا K / 11 گردد R P N M L شود K / موسى بود N M موسى R K نه موسى بود P L / 12 عـــلى R P N L K على بود M / كلا وحاشا R طيار حاشا وكلا K هرگز M – P N L / كه اين P L K اين R N M / است M K بود R P N L / 13 انفصال . . . نباشد R N M انفصال نپذيرد P L نفصالى آنجاراه نبود ونباشد K / يفر R P N L K يفر من أخيه M / هر كه R – P N M L K / 14 بود R N K او P L – M .

بیش بَرَد . العلماءُ ورثةُ الأنبیاءِ . وهرکه از او به علم وتقوادوراست میراث ندارد ، به قالب فرزندِ او بوَد نه خود که « إنه لیس من أهلكَ » . علویان کیستند ؟ از او بشنو ! یا رسول اللهِ مَن آلُكَ ؟ فقال : کل برٍّ تقي . ارجو که یقین بدانی که إلا سببي ونسبي چه بود : حالی ندانی دانستن . علم نه آن بوَد که اینجا بقهرِ طبع بدانی ، علم آن بود که بمشاهده ببینی . آخر دانی که أوَیس وصُهَیب وبلال روز قیامت از او منقطع نباشند . وبولهبو بوطالبو مادرو پدرش منقطع باشند ، پس کل سبب ونسبٍ ینقطع إلا نسبي ، می‌دان که چه بود . این است یا آن ؟

٦٠ – أيْ دوست ! قال الله : أنا الرحمان وهذه الرَّحِم شققت لها إسماً من إسمي ، فمن وصلها وصلته ومن قطعهــــا قطعته وبتتُّه . وهرچه در صلهٔ رحم شنیده‌وخوانده‌ای هیچ ندانسته‌ای . قطعِ رحم وصلتش درآن نسب است همه که جعلت نسباً وجعلتم نسباً . چه گویی اگر علیِ بوطالب دختری بـه بلال دادی نه بفرزندان بولهب ، قطعِ رحم بودی ؟ چند نویسم که تو از این دین هیچ ندانسته‌ای ، بعادتی مزوّر قناعت کرده‌ای . باش تا حقیقت رویِ جمال

---

1 بیش P N M L K بیشتر R / برد R N M K برد که P L / به علم وتقوا L M P ـ K R N / میراث P N M L K ومیراث R / 2 به R K اگر به M L اگر چه به P N / بود . . . که R K بود خود که M بود P N L / نوح 107 : 37 ك / 2 ـ 3 انه . . . بشنو L K R P M چون گفتند N / 3 آلك R P M L النسب K آلك وأهلك N / 4 که یقین N M K R یقین P L / 4 ـ 14 بدانی . . . جمال R ـ P N M L K / ندانی P N M L نتوانی K / دانستن علم M دانستن . دانستنی K دانستنی P N L / 5 ینجا P L K از اینجا N M / بقهر طبع N M K طبع بود P L / ببینی N M K ببینی وبدانی P L / 6 ـ 7 وبو لهب ... باشند P N M L ـ K / 7 پدرش N M پدرش ازو P L / ینقطع N M K منقطع P L / الانسبی K ـ P N L M / 8 با P L اگر N M ذکر K / 9 ای K ـ P N M L / دوست P N M L دوست می‌دان K / 10 قطعته وبتته P L قطعته M بتته N K / 11 قطع P N M L وقطع K / 11 ـ 12 نسب . . . که K نسب است که N M بسته است همه P L / 12 وجعلتم نسبا M L P N ـ K / بو طالب M ابن ابی طالب K ـ P N L / 13 دین N M K ـ P L / 14 بعادتی P N M L بقالب K / حقیقت روی جمال N M حقیقت روی P L بحقیقت K .

خود وا تو نماید، آنگه بدایتِ اسلامت آن بوَد که زنّار بربندی. بجلال و قدرِ لم یزل که معبودِ صد و بیست و چهار هزار سرور است، که چون بحقیقتِ دین بینا گردی زنار بربندی. و اگر أبلهی نداند که من چه می‌نویسم مبارک.

٦١ – أیْ دوست! پنداری که هرگز دانسته‌ای که زنار داری چیست؟ لعمری دانسته‌ای ولیکن همچنانکه اهلِ عادت دانند در بلادِ روم. کفرِ ایشان و اسلامِ شما عادت است نه حقیقت. نیک بشنو از مـــن؛ إنّ من الشعر لحکمة:

بی دیده رَهِ قلندری نتوان رَفت دزدیده به کویِ مُدبری نتوان رَفت
کفر اندرِ خود قاعدهٔ ایمان است آسان آسان به کافری نتوان رفت

والسلام، والحمد لله ربّ العالمین، وصلواته علی محمد وآله أجمعین.

1 ـ 10 خود . . . أجمعین L K M N P ـ R / 1 خود وا تو نماید M N را تو نماید L P دین آشناگردی K / اسلامت . . . بندی L M N P اسلام . . . بنده K / بجلال وقدر L M N P ـ K / 2 لم یزل که M خدا که N خدا L P ـ K / معبود M P مقصود L N ـ K / 2 ـ 3 صد . . . بندی L M N P ـ K / 2 است M بود L N P / 3 بر M N در L P / مبارك K M N تبارك الله مبارك باد L P / 5 ولیکن K M N أما L P / در بلاد روم L M N P که در بلاد روم وچون K / 6 از من M که L P ـ K N / 7 لحکمة K L M P لحکماوان من البیان لسحراً رباعیة N / 8 دزدیده L M N P از دیده K / 9 اندر K M N از ره L P / خود قاعدهٔ L M N P برت جو عادت K / 10 والسلام . . . العالمین L M P ـ K N / وصلواته . . . أجمعین M والصلاة والسلام علی محمد وآله وصحبه أجمعین L P ـ K N .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٢ – سلام و دعا می‌رسانم آن برادرِ عزیزرا أطال الله بقاه وسلك به‌سبیل الخیر . نوشته‌ای که در آنجا شرحِ « الله یتوفی الأنفسَ حین موتها » خواسته بودی رسید، خواستم که در معنیِ این آیت رساله‌ای بتازی املا کنم، چنانکه اگر مستوفی بود مجلدی کم نبود . واگر مختصر بوَد پنج یاشش جزوه کم نبود ، ولیکن موانعِ بسیار مرا از کار باز داشت. وشرح آن موانع تو برادررا بکار نیست حالی ، چه در شرحِ آن خوض کردن مَرا أز مقصودِ خود باز دارد . والله یستخیر لنا ما فیه الخیر في دیننا ودنیانا .

٦٣ – أی عزیز ! بدان و آگاه باش که این آیت از غوامضِ آیاتِ قرآن است . ودر وجود ندانم که هیچ آدمی إلّا ما شاء الله که بشرحِ این آیت قیام کند أز علمِ خود . لعمری ! ناقلان و حافظان بسیار باشند که چندین قول یاددارند در معنیِ این آیت ، وباز گویند . أما این نه علم بود . دانستن دیگر

---

1 بسم ... الرحیم P المکتوب الرابع والثلاثون K ومنها L بسم ... الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله 10 رحمه الله بسم . . . الرحیم N / 2 ـ 9 سلام ... که N M K ای دوست نوشته بودی که شرح الله یتوفی الأنفس حین موتهـــا بازده P L / 2 عزیزرا M اعزرا K را N / 2 ـ 3 أطال . . . الخیر N ـ M K / 3 در آنجا N من در آنجا K در M / الزمر 26 : 42 ك / حین موتها N K ـ M / 4 بودی N بودم و K بود M / رسید K ـ N M / املاکنم N K بنویسم M / 5 نبود M K نباشد N / بود پنج یا N K پنج M / 6 موانع N K مانع M / مرا . . . داشت K بود مرا از این کار N M / تو N M آن K / 7 حالی چه N حالی چون K حال چه M / کردن مرا N M کنم ترا K / 8 الله N M ـ K / 9 ـ 10 آیات ... ندانم که N M K است و PL / 10 ـ 12 إلا . . . بود N M K بشرح آن قیام نکرد زیراکه P L / 10 بشرح این آیت M K شرح این آیت‌را N / 11 علم N M غیر K / باشند N M اند K / این آیت N M که اینست K .

*** K 34. .L46 .M 47. N 10. P 43. نامهٔ شصت و هشتم ***

است و یاد گرفتنِ سخنِ دیگران دیگر « وإلهكم إله واحدٌ » مثلاً ، دانستنِ چیزی دیگر است و یادگرفتنِ چیزی دیگر. روا بود که کسی همهٔ قرآن یاد گیرد ، وهر روز ختمی دو ختم بکند وهنوز نداند که خدا هست یانی . تا بدان برسی که بداند که یکی است نه دو . پس اورا از این آیت که « وإلهكم إله واحدٌ » چه سود اگر یاد دارد ؟ واگر کسی بعلم الیقین داند که عـالَم محدَث است و اورا محدِثی است ، وآن مُحدث قدیم است. وقدیم در وجود جز یکی محال است که بود ، اورا این آیت معلوم است ، که « وإلهكم إله واحد » واگر چه هرگز حروفِ این آیت بسمع او نرسیده است. زیراکه عسل خوردن وندانستن که نامش در تُرکی و عرَبی و هِندی و عجمی چیست ، رَوا بود. اما آنکه عسل را صَد نام یاد دارد ، در تازی و پارسی و هر زبان وهرگز صورتِ عسل ندیده بود ، تا بخوردن رسد ، اگر گوید : العسلُ حلوٌ . این نه عِلم بود ، حکمی می گوید به زبان أعنی حکمِ حلوی بَر عسل. واورا هیچ علمی نیست بدین حکم ألبته . چه گویی أگر تو گویی : العسلُ حلوٌ . بی آنکه دانی که عسل چه بود ، شاید ؟ آنکه عسل ندیده ، این حُکم أزأو هم چنین بود ، بلا فرق .

٦٤ – أکنون در عـالَم صد هزار آدمی قرآن یادگیرند ، واز قرآن حَرفی

---

1 سخن دیگران K سخن M – P N L / البقرة 2 : 163 م / 1 – 2 والهکم . . . دیگر M – P N M L / 2 روا بود N M K وکس باشد P L / گیرد P N L K دارد M / 3 ختمی دوختم K ختمی دو N M دوختم قرآن P L / 3 – 5 تا . . . دارد P L – N M K / 4 نه دو M K – N / آیت N K – M / 6 واورا محدثی است P N L K – M / وآن محدث قدیم است N K – P M L / 7 که بود P L – N M K / آیت N K – P M L / چه M K – P N L / 8 آیت P L K – N M / است M بود N باشد K – P L / زیرا N روا P M L K / 9 روابود P L – N M K / 9 – 10 عسل . . . صورت P L K – N M / 10 – 12 ندیده . . . بر N M ندیده باشد یا بخورد وچون برمی گوید که العسل حلو این نه حکمی بود به علم بل حکمی می کند بلسانه اگر حکم حلو K جز نام نداندو صورتش ندیده بود تا بخوردن آن چه رسد اگر گوید العسل حلو این نه علمی بود حکمی بود که بزبان می گوید P L / 12 – 15 عسل . . . حرفی PL – N M K .

ندانند ، وندانند که قـــالَ یقولُ چه بود ! شاید که ایشانرا قرآن دان خوانی ؟ اگر کسی راهِ دین برفت ، وهرچه نشانِ راهِ خـــدا است بدید ، وبذات وصفات عـــارف شد ، وبحقیقت دنیاو آخرت بینا گشت ، ولیکن از قرآن پنجاه آیت یاد ندارَد ، وفاتحة الکتاب نیزراست برنداند خواند ، که ترکی أعجمی بود مثلاً ، چه گویی قرآن داند ، یانه ؟ أویسِ قرنی ندانم از قرآن چه دانستی . یکی عمرِ خطاب‌را گفت ، از قبیلهٔ أوَیس : یا أمیرَ المؤمنینَ ، والله ما فینا أَجنُّ ولا أحمقُ ولا أجهلُ منهُ . فبکی عمرُ وقـــالَ سمعت رسول الله — صلعم — یقولُ : یدخـــلُ في شفاعَتهِ مثل عددِ ربیعةَ ومضرَ . وچون أویس درکوی بگذشتی ، کودکان در دنبالِ أو أفتادندی، وکانوا یَرمونهُ بالحِجارةِ .

٦٥ — أی دوست ! بلالِ حبشی می‌گفت : أشهدُ أنّ لا إله إلّا الله . به‌سین می‌گفت ، به شین معجم نمی توانست گفت . پس سیّد — صلعم — گفت : سین بلال عند الله شین. أما بوجهل‌و بولهب اشهد راست بتوانستندی گفت . چه گویی اهـل قرآن ، أهـل الله وخاصته ، بوجهـــل بود

1 – 2 ندانند . . . برفت P L – N M K / شاید که N K شاید M / 2 خوانی N K دانی M / چه NM K که P L / خدا است N M K حق P L / 3 بذات P N M L بدانست K / شد N M K گشت P L / دنیاو آخرت N M K موجودات P / گشت N M K شد L P / 4 یاد ندارد N M K نداند خواندن P L / برنداند M برندارد N K نتواند P L / 5 مثلا P L – N M K / یا P N L اگر M K / قرنی P M L K قرنی گوید رضی الله عنه N / 6 دانسق K دانست P N M L / یکی M K که یکی P L روزی N / 6 – 7 یکی . . . المؤمنین M K یکی از قبیلهٔ او عمررا گفت P L عمر خطاب رضي الله عنه یکی‌را ازدیه قرن پرسیده گفت : کیف اویس ؟ گفت: یا أمیر المؤمنین N / 8 فی شفاعته مثل N M فی شفاعتی مثل K الجنة بشفاعته بمثل P L / 9 کوی N M K لویکی P L / دنبال N M M پی P L / 11 ای دوست N M – P L K / 11 – 12 می . . . توانست گفت P L – N M K / 12 به سین می‌گفت N وأشهد M – K / 12 – 13 پس . . . شین P L – N M K / 13 اما K و M L P N / 13 – 14 اشهد . . . گفتن N می دانستند اشهد بشین معجم را ست K راست بتوانستند می‌گفت M بشین توانستندی گفت P L / 14 اهل الله وخاصته P L – N M K / بود L N K P وبولهب بود M .

یا بـــلال ؟ لا بل ترکت الراي بالراي . عالمی نه آن است که تو دانسته‌ای تا این غایت . سنائی گوید :

إمامت گرزِ کبرو حرص‌و بخـــل‌و کین برون ناید
بدوزخ دانش از معنی وَرَش در گلستان بینی
وَگرچه طیلسان دارد مشوغِرّه بدان کانجـا
یکی طوقی است أز آتش، تو آن کش طیلسان بینی

۶۶ ـ محدّثان‌و مفسران‌و حافظان‌و ناقلان دیگراندو عالمان دیگر. بوبکر صدیق‌و عمرِ خطاب‌و علیِ بو طالب حافظِ قرآن نبودند . وپنج یا چهار کس درهمهٔ صحابه حافظِ قرآن بودند . چه گویی أهل القرآن بوبکرو عمرو علی بودند یا آن چهـار پنج کس ؟ نه‌پوستینِ کسی می کنم أز سرِ جَهـــل ، تا خودرا بهْ از غیری آورم، تفسیرِ ظاهر قرآن هم مَن ِبهْ دانم از مفسّران، چه أقلِ شرایط آن عربیت دانستن است ، وایشان تازی به تقلید دانند نه به‌ذوق . پس کمتراز بو جهل اند ، که أو فصاحتِ عربیّتِ قرآن تازی دانستی . ولیکن به‌یقین می‌دانم که به‌أهل القرآن برکت اولی تر است. اما من

1 یا P N K L اگر M / لا ... عالی NKK علم P L / 2 تا این غایت N M K ـ P L / سنائی گوید N بیت P ـ M L K / 3 امامت . . . ناید P N M L ـ K / 4 از P N L این M K / ورش N M گرش P L K / 5 وگر N K L اگر P M / بدان کانجا K که آن آنجا P N M L / 6 کش K L می P N M / 7 محدثان ... اند N M محدثان ومفسران وناقلان دیگرند K محدث ومفسر وحفاظ دیگر است P L / عالمان N M K عالم وعارف P L / 7 ـ 8 ابو . . . حافظ N M K علی‌و بوبکرو عمر حافظ جمله P L / 8 پنج یا چهار N M K چهار پنج P L / 9 درهمه N M K از PL / حافظ قرآن بودند N M واهل مدینه بیش حافظ قرآن نبودند K حافظ بودند P L / 9 ـ 10 بوبکر . . . چهار N M K ـ P L / 10 پنج کس M پنج شش کس K کس N کدامند P L / نه ... کسی P N M L پوستین کس نه K / از سر جهل N M از سر بوجهل K ـ P L / 11 اورم N M K گویم PL / 12 آن P N L این M ـ K / تازی P N M L ـ K / 13 اند که او . . . قرآن تازی M اند که فصاحت عربیت قرآن N وتازی فصاحت عربیت K فصاحت عربیت قرآن باری P L / 14 می دانم که اهل القرآن N M K که بو جهل دانم که اهل القرآن نبود P L / است N K بود M ـ P L / اما من N که P L M اسم بردن K .

به‌یقینِ خود چه توانم کرد ؟ مغرور نمی توانم بودن چون دیگران . أی دوست ! برکت مثلا ُجز « الحمد لله » أعنی فاتحة الکتاب وُسوَرتی َچند از قرآن یاد ندارد ، وآن نیز بشرط هم بر نتواند خواندن . وقال ، یقول نداند که چه بود. واگر راست پرسی حدیثِ موزون بزبانِ همدانی هم نداند کردن ، ولیکن من دانم که قرآن أو داند درست ، ومن نمی دانم الّا بعضی از آن . وآن بعض هم نه از راهِ تفسیر وغیران بدانسته‌ام ، از راهِ خدمتِ أو دانسته‌ام . وهذا حدیثٌ یطول .

۶۷ – ومقصود آن است که « الله یتوّفی الأنفسَ حینَ موتها » بسیار کس یاد دارند ، وبسیار کس أقوالِ مجاهدو ابن عباس‌و جریرو مقاتل ، در تفسیرِ آن یاد دارند. وتازی‌را معنی دانند . أمّا از این آیت بی‌خبراند . چون عوام این آیت‌را معنی بسیار کس دانند در عالم ، ولیکن ظاهرِ قرآن بدانند . وکسی که از سالکان بودو علمِ ظاهر نیز داند کم باشد بغایت ، ومگرکم ازده َتن باشند . وأز این ده تن یکی‌را به یقین نمی دانم که هست یانه . خواجه إمام بو حامدِ غزالی ، وبرادرش أحمد از این جملت بودند ، وخواجه محمد حمویه

1 نمی توانم بودن N M بودن نمی توانم K ی نه کارما است P L / 2 برکت
P N M شیخ برکت K برکه رحمه الله L / جز K ـ P N M L / 3 یاد P N M L بیش یاد
K / بشرط هم K هم بشرط P N M L / 4 چه P M L K چون N / هم P K L ـ N M /
5 نداند کردن N M K داند P L / قرآن أو داند N M قرآن داند K آن اوکردن P L /
6 نه K ـ P N M L / بدانسته P M L ندانسته N K / 6 ـ 7 از راه خدمت او دانسته ام
N M بل از راه خدمت او دانسته ام K ـ P L / 8 الزمر 26 : 42 ك / 9 أقوال P N M L
قرآن K / جریرو مقاتل N جوهرو مقاتل M مقاتل K ـ P L / در تفسیر P L ـ N M K /
10 آن M این آیت P L K ـ N / یاد دارند P L ـ N M K / را معنی P L ـ N M N /
بی خبرند MK بی خبر باشد N با خبر نباشند PL / عوام PMLK عوام باشند N / 11 بدانندو
M ندانند P L بیش ندا نندو K اما باطنش ندانند الا N / 12 از سالکان P M L K سالك
N / علم P L ـ N M R / باشد PNML بود K / ازده P L ـ N M K / 13 واز . . . تن K
N M واین وا P L / یکی را یقین نمی M یقین N یکی بیقین نمی P L K / 14 بو . . .
خواجه N M K محمدو احمد غزالی‌و P L / حامد N M حامد محمد K / از NM ایشان از K /
حمویه P N M M عمو رحمه الله L .

أز این جملت است ، چه دانم که علم داند واز این بزرگان است در سلوك . هذا مضی .

۶۸ — أی عزیز ! شرح این آیت بتمامی آنگه بدانی کـــه سِرّ روح باتو گویند که روح خود چیست ! پس بدانی که اورا با این قالب بشری چه علاقت است ! أعني بهـــذا کیفیّة تصرف الروح في البدن. پس بدانی که معنی حیـــات‌و موت چیست ! ومعنی توفی وبعث چیست ! وپنداری که دانی که حیات‌و موت چه بود؟ لعمری ! توگویی مرگ‌و زندگانی بوَد وپنداری که این علم بود . وندانی که این تبدیـــلِ لفظ به‌لفظ بوَد که با توگویند . پس مرگ‌و زندگانی چه بود ؟ قومی که سِمتِ عالمی بر خود افکنده‌اند ، وپندارند که دارندو داننـــد ، از معنیِ مرگ‌و زَندگانی بی خبر اند ، همچون تو . أما باشد که خدا تورا قدری روشنا یی ِ دل داده است ، وانصاف در دین که گویی إین راست است که می رود . ایشان خود این قـــدرهم نگویند ، وبر إین ألفاظ خندند . وقالوا « لو نشاءُ لقلنا مثلَ هذا » واین نیکوترین أحوالِ ایشان بوَد . وأغلب آن بود که گویند : این کفر است‌و زندقت‌و إلحاد . وخود ندانند که کفرو ایمان چه بود .

---

1 است N M اند K - P L / چه . . . داند N M K که دانند P L / 1 - 4 است در . . . بدانی K - P N M L / 3 ای عزیز N M - P L / آیت P N L کتب M / آنگه ... روح N M چون سر روح بدانی آنگه P L / 4 گویند N M گوید P L / پس N M پس بیقین P L / 5 بهذا N - P M L K / 5 - 7 الروح . . . جیست ومعنی . . . چه بود M ومعنی . . . چه بود الروح . . . چیست P L الروح . . . چیست N K / 6 وموت چیست N M وممات چه بود K / 7 - 13 لعمری . . . دارندو دانند از معنی مرگ . . . است که . . . الفاظ خندند N M K از معني مرگ . . . است که ایشان خود بدانند این هم یك . لعمری . . . دارند . وچون بشنوند بدین لفظ بخندند P L / 7 زند گانی بود P L M زند گانی این بود که می دانیم‌و می بینم N - K / 8 افظ بلفظ بود P N M L لفظی بود به لفظی K / 10 دارندو K - P N M L / 11 خدا N M K چون خـــدا P L / دل N K - P M L / 12 در دین که گویی N K داده که گوئی K این که P L / 13 الانفال 8 : 31 ك / 14 ترین N M K تر P L / بودو N M K است و P L / است N M K - P L / 15 إلحاد N M والعیاذ بالله K الحاد است PL / کفرو N M این کفرو K - P L.

۶۹ – ومقصود آن است که این آیت بحقیقت بدانستن بدان موقوف است که أسرارِ بسیار بدانی. از این أسرار یکی سرّ روح است. ودر شرع رخصت نیست که شرح گویند روح را. ونپنداری که مصطفا – صلعم – روح ندانست که چیست! در امّت علمـــای دین می‌دانند که چیست، او چون ندانستی؟ خدا مرا این سِرّ معلوم کرده است. و نیز معلوم است بحمد الله که چرا شرح نباید دادن، وکسی شاید که شرحِ آن بگویند، وبا که روا بود، وبیش از این معلوم است، وغامض تراز این که بحمد الله به‌روز گار حاصل کرده‌ام أمّا در شرحِ آن خوض کردن حرام است بطریق التفصیل، أمّا أگر گویند بطریقِ مجمـــل روا بود، چنانکه گفت: «قُل الروحُ من أمرِ ربّي» واین شرح تمام است، ولیکن أربابِ بصایر دانند، تو ندانی! هذا مضی.

۷۰ – أکنون – بدان – اگر شنودنِ بی‌بصیرت أز من تورا إقناعی کند: – جانِ آدمی حقیقتِ آدمی است. واین جان را دو حال بود. در حـــالی متصرّف بود، ودر حالی دیگر نبود. وتصرفِ جان در این قالب چنان دان

---

1 آیت N – P M L K / بدان P L – N M K / 2 از . . . سر M ویکی از این اسراز سرّ N ویکی از این اصرار K وازین یکی سر P L / 3 گویند روح‌را N M K روح گویند L P / نپنداري N M تو نپنداری P L پنداری K / 4 روح P N M روح‌را L – K / 4 – 6 چیست در . . . بگویند N M K علمای امت او دانند فکیف P L / 4 امت N M امت او PLK / که N M که روح K / 5 ندانسق N K نداند M / سرّ K – N M / 6 نباید N M نمی باید کردن K / وکی . . . آن M K بلی شرح آن شاید که بدانند ویا N / 7 – 8 وبا . . . کرده ام P N L – M K / 7 با M تا K / معلوم است M علوم هست K / که K – M / 8 – 9 أما . . . بجمل M K بطریق بجمل N لیکن بجملا أگر بگویی PL / بود N M K است P L / گفت NMK باری جلت قدرته گفت P L / 9 – 10 الاسراء 17 : 85 ك / 10 – 11 واین . . . مضی P L – N M K / 10 دانند M دانند که K را اما N / 11 ندانی N M نتوانی دانستن K / 12 بدان N بدانکه P M L K / شنودن بی P N M L چه شنودن آن K / 13 جان P L N بدانکه جان M فصل في بیان هذا المعنی بدانکه جان K / این جان‌را دوحال N M K اورا دو حالت P L / 14 دیگر نبود N M K نه متصرف PL / این PL – NMK .

مثلا که تصرفِ من در این قلم ، خواهم ساکن دارم‌و خواهم متحرك . أما این تصرُّف که در قلم است باختیار من وابسته است ، خواهم تصرُّف کنم در قلم وخواهم بیندازم ، تا تصرف من ازو منقطع گردد . وتصرفِ روح در قالب قهری دان نه طبیعی‌و إختیاری ؛ دخلنا مضطرّین وأقمنا متحیرین وخرجنا کارهین ، که از حکیمِ یونان منقول است ، این‌را دان .

۷۱ — وفرقی دیگرهست میانِ تصرف در قالب وتصرف در قلم ، آن تصرف أول است ، واین تصرف ثانی . چه جان تادر قالب متصرف نبود ، در قلم تصرف نتواند کرد . پس بواسطهٔ تصرف در بدن ، تصرف کند در أجسامِ این عالم ، بتحریك وتسکین . پس قالبِ آدمی جسمی است متمیّز از اجسامِ دیگر ، چون کاردو قلم‌و محبره‌و مقلمه‌و سجّاده ، زیراکه قالبِ آدمی اورا فرمان برَد بی‌واسطه ، واجسامِ دیگر اورا فرمان نبرد تا این قالب أولاً أورا فرمان نبرد ، أکنون ، متصرف بودنِ أورا دراین قالب حیات خوانند . واین تصرف‌را منقطع شدن موت خوانند وتوفی خوانند . وباز دادن این تصرف‌را بعد انقطاعه إحیا خوانند وبعث خوانند . واین انقطاعِ تصرُّف یا جزوی بود که نوم خوانند یا کلّی بود که موت خوانند . وباز دادن هم

---

1 من در این N M در این K تن در P L / دارم P N L K دارم قلم‌را M / اما N M K و P L / 2 که در قلم است P L – N M K / خواهم . . . قلم P L – N M K / 3 وخواهم ... أزو P L – N M K / خواهم M K نکنم بلکه N / گردد P N M L شود K / 4 قهری P N L K مهتری M / واختیاری N M ونه اختیاری P L K / 5 که P M L که این K – N / یونان P N L یونانیان M K / 6 تصرف ... تصرف N M K تصرف روح . . . تصرف من P L / 7 است P N L K – M / ثانی P N L K آخر M / چه N M K که PL / تا M L N K – P / نبود P N M L بود K / 8 نتواند N M L K نتوان P / 9 پس PL – N M K / متمیز P N M L هم K / 10 محبره . . . سجاده N M ومحبره وغیرها P L – K / 11 او K P N L جان M / وأجسام N M K اجسام واجسام P L / نبرد N M نبردند L K P / 12 نبرد M K نبود N نبرد ودر فرمان او نبود P L / اورا در این N M K او در P L / 13 این تصرف‌را منقطع شدن M K وانقطاع این تصرف‌را N منقطع P L / 13 – 15 وتوفی . . . نوم خوانند K – P N M L / 13 بازدادن N – PML / 14 احیاء N M حیات P L / 15 نوم N M آنرا نوم P L .

چنين يا جزوی بود که إنتباه خوانند يا کلّی بود که بعث خوانند ، أعـــني يومَ القيامةِ .

۷۲ – أکنون : « وهو الذي يتوفـّيكم بالليل » می‌دان « ثم يبعثـُكم فيه » أي في النهار ، تا چه بود؟ «ليقضي أجل‌مسمّى» تا مدتِ بودن در قالبو دردنيا به‌سرآيد . أکنون قطعِ تصرفِ جان أز قالب خدا کند ، چه همه کاری در وجود خود او کند « هل من خالقٍ غير الله ؟ » . پس « الله يتوفى الأنفس » خواه به‌وقت مرگ‌و خواه به‌وقتِ نوم. «حين‌موتها» آن است «والتي لم تَمتْ في منامِها » اين است . اگرمدتِ بودن در دنيا برسيده بوَد ، خود تصرفِ جان به‌يکبارگی منقطع شود وديگر تصرف نکند در قالب . پس از خواب باز نيايد « فيمسك التي قضى عليها الموت » . وأگر از أجلِ مسمی چيزی مانده بود، ديگر بار به تصرف کردن بازگردد «ويرسلُ الاخرى إلى أجلِ مسمی».

۷۳ – أی دوست ! شدن روح أز قالبو آمدن روح به قالب ، تا باز نپنداری که دانی که چون بود که هيچ ندانی . أمامی دان ! که شدنِ وآمدنِ أو چون شدن وآمدنِ قالب نبود، شکلی ديگراست، تا به ملکوت

1 ـ 2 اعني يوم القيامة P L ـ N M K / 3 و4 الانعام 6 : 60 ك / 3 ـ 4 می‌دان ... النهار تا N M K ويعلم ما جرحتم بالنهار می‌دان P L / 3 دان N M داريم K / 4 چه بود M L P N چون K / تا مدت . . . قالبو P N M L با مدن بود K / در N M K آن علم خدای تعالی است وچون P L / 5 أکنون P L ـ N MK / خـــدا N K او M آن خدا P L / کند چه همه N M K چه همه او کند L P / 6 خود P L K ـ N M / الفاطر 35 : 3 ك / الزمر 39 : 42 ك / 7 خواه N حين موتها خواه P L ـ M K / 7 ـ 8 الزمر 39 : 42 ك / 8 است P L ـ N M K / برسيده N M K بآخر رسيده PL / تصرف P L ـ N M K / 9 يکبارگی N M K يك بار P L / پس N M K پس اگر P L / نيايد P L N M نگردد K / 10 الزمر 39 : 43 ك / 11 به‌تصرف کردن PNML تصرف کند M / الزمر 39 : 32 ك / 12 ای دوست P L ـ N M K / از . . . به NM به K از قالب وباز آمدن او با P L / تا باز N باز M تا P L ـ K / 13 نپنداری . . . هيچ M K نپنداری که چون بود هيچ P L ـ N / اما M L K اين حقيقت که ما بيان کرديم اما باری N / دان P N L K داند M / شدن K چون شدن P N M L / 14 وآمدن . . . شدن P N M L ـ K / شکلی P N M L اين شکلی K .

نرسی ودر های آسمان برتو گشاده نگردد که « ولا تُفتَّح لهم أبواب السماءِ » این شدن‌و آمدن‌را که حقیقتِ روح است بندانی ألبته . مصطفا – صلعم – بوقتِ خواب گفتی: اللهم هذه نفسي أنت تتوفّاها ، لك مماتها ومحياها . إن أمسكتها فاغفر لها ، وإن أرسلتها فاعصمها بمـــا تعصم به عبادك الصالحين . وهان‌و هان ! تا نپنداری که روح در میانِ قالب است ، چنانکه قالب بوَد در میانِ خانه مثلاً ، یا بیرون از قالب بود چنانکه قالب بود بیرون از خانه . بودنِ او در قالب ، چیزی دیگراست که قلم نکشد . وأرجو من فضلِ الله العظيم أن يطّلعك عليه .

٧٤ – أی عزیز ! أگر بدانی که جان‌را با قالب چه نسبت است ، درون است یا برون ، بدانی که خدارا با عالم چه نسبت است ، درونِ عالم است یا برون ، پس بدانی که: من عرف نفسه فقد عَرف ربَّه ، چه بود . وبدانی که : خَلق آدمَ على صورته ، وما خلق الله شيئاً أشبه به من آدم ، چه بود ، وچه معنی دارد . حالی وقت نیست . دری می‌زن ! وبه « لعلَّ الله يحدث بعدَ ذلك أمراً » ،

1 آسمان P L – N M K / گشاده نگردد P N L K نگشایند M / الاعراف 7 : 40 ك / 2 وآمدن‌را که حقیقت K وآمدن که صفت M وآمدن‌را که بحقیقت از آن N – PL / است بندانی البته M K است ندانی N ندانی P L / 3 – 4 ان ... لها و P M L K – N / 5 قالب بود N M بودن قالب P L بود K / 6 مثلا PML – NK / از قالب بود M قالب است K اثر او است P L از خانه N / قالب بود بیرون از P M L قالب بود برون N تو از برون K / 7 بودن N M K که بودن P L / 7 – 8 وارجو . . . علیه P L – N M K / 9 أی . . . است P – N M L K / 9 – 10 درون . . . نسبت است P N L K – M / 10 یا L اگـــر P N K – M / 10 – 11 درون . . . بدانی N M K عـــالم بدانی نسبت P L / یا N K اگر M / 12 صورته P M L K صورة الرحمان N / چـــه بود . . . دارد P M L چه بود N – K / 13 وبه . . . امرا P L – N M K / الطلاق 52 : 1 م / وبه M به N – K .

تعلّلی می کن ! وأز طلب بکلّی خالی مباش ! که روانیست تغافـــل نمودن از طلب :

درِ سرایِ مراگاه گاه َحلقه بزَن   رَوا مدار که بیگانه‌وار بَرگذری

أما مپندار که تو أهلِ آنی که با تو این أسرار بر صحرا نهند ، تا سمع یا بی! آنگه از جانبِ من بُخل نیست البته ، تو مستعد کن خودرا ، أرنیها ثمرةً أریکها مطرةً .

۷۵ – عمرِ خطاب می گوید که مصطفا – صلعم – با بوبکر سخن گفت که شنیدمو دانستم. وسخن گفت که شنیدمو ندانستم. وسخن گفت که نشنیدم تا بدانستن چه رسد. چه گویی مهتررا أز عمر دریغ می‌آمد ؟ هیهات ! أزطفلِ رضیع مرغِ بریانو حلوایِ شکر دریغ نیست مادرو پدرش‌را. أما اورا زیان دارد تا پختهٔ روزگار گردد ، واین جز در خدمت نبود. واین کار که توداری أزخدمتِ پادشاه کردن وبه‌لشکرگاه بودن با تحصیلِ علم راست نیاید هرگز.

---

1 تعلّی M N M - P L / که روا نیست K N K - P L / 1 - 2 تغافل ... طلب N بیت M - P L K / 3 در N M K ودر PL / روامدار N صواب نیست P M L K / گذری P N M L گردی K / 4 با تو P M L K تا تورا N / بر N K در M به PL / نهند N M K توان نهاد PL / 4 - 5 تا سمع یا بی آنگه P M L K لیکن N / 5 من N M K ما P L / البته ... را M البته تو مستورکن خودرا P N L - K / 5 - 6 ارنیها ... مطرة P M L زیرا که K - N / 8 که من شنیدم ودانستم P N L K - M / وسخن... ندانستم P N L وگفتم که شنیدم خود K - M / وسخن گفت که نشنیدم N M وگفت کـــه ندانستم K - P L / 9 تا بدانستن چه رسد M K وندانستم N ونشنیدم P L / مهترN مصطفی PMLK / از طفل N M مادر پدرو از طفل P L مادران از طفلو K / 10 مرغ M - P N K L / شکر P L - N M K / نیست مادر وپدرش‌را N M ندارد P L ازان دارند K / اما اور N M که K اما P L / 10 - 11 زیان ... گردد N M زیان دارد باش تا پختهٔ روزگار گردی K طفل تا پخته نگردد اورا زیان دارد P L / 11 واین ... نبود M واین جز در ترك خدمت روزگار نیاید PNL - K / 11 - 12 واین کار ... عـــلم N بلشکرگاه P L K - M / 12 راست نیـــاید P L K - N M / هرگز M - P N L K .

لعمری ! اکنون خودرا تمهیدی می کن ، تا وقت بود که خدمتِ کفشی توانی کرد تا دوامِ صحبت‌و خدمت ، تورا این دولت بدهد :

العلمُ من شرطه لمن خَدمهُ — أن يجعلَ الناسَ كلَّهم خدَمَه
خدم العلى فخدمته وهي التي — لا تخدم الاقوام ما لم تخدمه

۷۶ — هنوز رویِ مردان نادیده ، وصولتِ شیر ناچشیده ، وحسرت‌و درد بجایِ آب‌و نان ناخورده ، و پشنگِ نهنگ در جگرِ خود نادیده ، لابل این دور است ، هرگز خدمتِ کفشی ناکرده ، این چنین سخنان‌را که باشی ؟ با عشق چه کاراست نکونامان‌را ؟ أی دوست ! جهـانِ عشق طرفه جهانی است تا نیایی ، نبینی ، چه دانی که خدو خال‌و زلف‌و أبروو چشمِ معشوق با عاشقان چه می کند :

آن بت که مرا داد به هجران مالش
دل گـُم کنمی میانِ زلف‌و خالـَش
پرسند رفیقانِ من از حـــالِ دلم
آن دل که مرا نیست چه دانم حالـَش

1 لعمری P L ـ N M K / تمهیدی N M تهذیبی P L K / 1 ـ 4 تا وقت . . . بدهد : العلم . . . تخدمه P M L K العلم ... تخدمه . تا وقت ... بدهد N / وقت N M وقتی بود K بو L P / کفشی P M K L ـ N / 2 کرد P N M L کردن K / دوام ... خدمت PL ـ NMK / بدهد N M K دست بدهد وآنجا مراد بیابی P L / 4 خدم N M K خدّام P L / هی L K هو N M P / ما لم تخدمه N K ما لم M حتی تخدم L P / 2 هنوز M هنوز تو N تو هرگز K ای عزیز هنوز P L / مردان نا دیده N M مردی نادیده K مردان ندیدی P L / وصولت ... چشیده P L ـ N M K / 6 پشنگ (پ ِ شَ = زخم) N پشك M مکر K کشیك کشك PL / در جگر خود نا دیده M نا کامی در جگر خود نا دیده K نادیده N در مکر ماندندی P L / 7 ـ 8 لا بل ... است P L ـ N M K / 7 هرگز P N M ـ L K / خدمت کفشی M M ـِ P L خدمتی N / نا کرده این P L ـ N M K / چنین سخنان‌را کهM چنین حقایق‌را که N حقایق‌را که K این حقایق‌را چه P L / 8 دوست P M L K عزیز N / 9 تا ... معشوق K ـ P N M L / نبینی چه دانی N M ونبینی جـــد اکنی P L / خال P L ـ N M / 10 عاشقان ... کند M عاشقان چه کند L K عاشقان چه کند بیت P عاشق صادق چه گوید ، رباعیة : N / 11 کنمی K کردم P LN M .

۷۷ – معذوری که هرگز «کهیعص» با تو غمزه نزده است، وگرنه از سرَت تا قدم همه این بودی:

گویی دو زلفِ یارم در سر چه باز دارد
کز دلبریّ و کشّی کاری دراز دارد

با گل حدیث گوید بالاله پای کوبد
برمَه زِره نگارد با زُهره ساز دارد

بدایتِ این کار عشق است، تارسی آنگه بینی. حالی دانم که دوری ای عزیز!

بَرسینِ سپهر سَر سپاه آمد عشق — برکافِ کلاه، گل کلاه آمد عشق
بَرمیمِ ملوك، ملكِ ماه آمد عشق — با این همه یك قدم زِراه آمد عشق

۷۸ – من در وادیی افتاده‌ام که تورا خود فراموش کرده‌ام.

معشوقِ بلا جویِ ستمگر دارم — وَز آبِ دو دیده آستینِ تر دارم
جانم برد این هوس که در سردارم — من عاقبتِ کارِ خود از بر دارم

چه توان کرد؟

با یسته چو جان و بی وفایی چو جهان
زین روی همی جان و جهانت خوانم

---

1 معذوری K N M تو معذوری P L / مریم 19 : 1 م / وگر N یـــا K M ور P L / 2 سرت N فرق P M L K / این P N M L معنی K / بودی N L K بود که M بود بیت P / 3 باز M ناز P N L K / کشی N M K کستی P L / 5 پای کوبد N M K راز جوید P L / 7 بدایت ... است N M بدایت کار عشق است P L - K / رسی N M برسی K پرسی P L / آنگه بینی P L - N M K / حالی دانم M K حالی P L - N / که P L M - N K / 9 ای عزیز N K ای عزیز بیت M بیت P - L / 10 سپهر K سربر PNML / میم P L N M رسم K / یك P M L K کل N / 11 تو را خود M ترا P L K خودرا N / افتاده ام . . . کرده ام K افتادم ... کردم N M L افتادم ... کردم بیت P / 12 معشوق بلاجوی M L P N معشوقهٔ بلا جویِ و K / وز N M K از P L / 14 چه‌توان کرد P L چه توان کرد بیت N M - K / 15 چو جان P N M L جانی K / چو جهان N M L K چون جهان P / 17 همی N M K همگی P همه L .

عجبا أز این حدیث :

گه سروِ بلندِ صدره پوشَت خوانم گه ماهِ تمامِ باده نوشَت خوانم
أرزان بخریِ‌و رایگان بفروشی أرزان خرِ رایگان‌فروشَت خوانم

۷۹ ـ مُحِبُّونه بر دَرگاهِ جلالِ مُحِبُّهم گردآمدند، گفتند: تا کی أز زحمتِ أغیار ؟ خطاب واما چنان باید که أغیاررا در آن دخلی نبود ! وا ایشان گفتند : « أدعوني أستجب لکم » ، گفته ایم ، از راهِ کرم دعایِ شما مقرون است به‌اجابت ؛ حمعسق ، طسم ، المص ، طه ، یس ، ن ، ق ، ألم ، ارسلانم خوان تا کس بنداند که کیَم . آری صنما !

سروِ سُهیِ‌و ماهِ تمامَت خوانم
یا کبکِ دری یِ خوش خرامَت خوانم
زین هرسه بگوی تا کدامت خوانم ؟
کز رَشك نخواهم که به‌نامت خوانم

والسَّلام . والحمد لله علی نِعمهِ التّامّهِ الکامِلَهِ وصلواته علی محمد وآله أجمعین .

---

1 عجبا P L عجب M ـ K N / 2 گه . . . نوشت خوانم L M N P ـ K / 3 خر L M N P خرو K / 4 یحبونه K M N گروه یحبونه L P / جلال L M N P ـ K / 5 خطاب . . . نبود K M N ـ L P / واما K N ـ M / 6 الغافر 40 : 60 ك / گفته ایم NMK گفتیم L P / 7 المص . طه ، یس M N . المص . یس K ـ L P / ن . ق . الم N ـ K L M P / ارسلانم K M N ع ارسلانم L P / 9 سرو سهی‌و K M N سرو سمر L آری صنما P / 10 یا . . . خرامت L M P یا آهوی افتاده بدامت K N / 11 زین . . . بنامت خوانم M L N P ـ K / بگوی تا M نگویی که L N P / 13 والسلام M ـ K L N P / والحمد لله L M P ـ K N / علی نعمه التامة L P رب العالمین M ـ K N / الکاملة L ـ K M N P / 13 ـ 14 وصلواته . . . اجمعین M ـ K L N P .

بسم الله الرحمن الرحیم

۸۰ – سلام ودعا میرسانم آن برادرِ أعزّرا أطـــال الله بقاءَه وسلك به سبیل الرّضا چند روز بود که در معنیِ قسمهای قرآن چون « والضحی » «واللیل»، «والسّماء ، والطارق»، «وطور»، «والشمس والقمر» شرحی خواستم دل نمی یا فتم که بنویسم ، إمروز مگر وقت است که بنویسم ، این نامـه بَر« وما تشاؤون » نوشتم ، وقتِ طلوعِ شمس من یوم الاثنین .

۸۱ – بدان وآگاه باش أی برادرِ عزیز! أعزّك الله بتوفیقه لسلوك مراحله، که قرآن خطابِ لم یزل است وا دوستانِ خود ، بیگانگانرا از آن هیچ نصیبی نیست جز حروفی و کلماتی که بسمعِ ظاهر بشنوند وقرآن درحقّ ایشان می گوید: « إنهم عن السّمعِ لمعزولون» واگرچه معنیِ تازی دانند أز بیگانگی خلاصی نیابند بدین قدر ، چه بوجهلو بولهب معنیِ قرآن دانستند من حیث تعلّقه بالعربیة . أمّا قرآن گفت : « صُمّ بکم عمي » .

---

1 – 12 بسم ... عمی P M L K I – N / 1 بسم ... الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم
L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M المکتوب الخامس والثلاثون K / 2 – 4 سلام . . . الرضا
. . . بود . . . واللیل . . . والقمر K سلام . . . الرضوان . . . است . . . والشمس
والقمر واللیل والسماء والطور P L I – M / 3 الضحی 93 : 1 ك / 4 اللیل 92 : 1 ك /
الطارق 86 : 1 ك / الطور 95 : 2 ك / الشمس 91 : 2 ك / شرحی P M L I شرح K /
خواستم K خواسته است P L I آن دوست خواسته بود M / 5 – 6 دل . . . الاثنین P L K I
در معنی قسمهای قرآن چونو الضحیو اللیلو النهارو الطورو الشمسو القمر M / 5 نامه P L I
مکتوب K / 6 طلوع الشمس P L I الطلوع K / 7 ای برادر عزیز . . . بتوفیقه . . .
مراحله P L I ای برادر . . . بالتوفیق . . . مراحله K – M / 10 الشعراء 26 : 12 ك /
11 نیابند بدین قدر P M L I بدین قدر نباشد K / دانستند P M L I می دانستند K /
12 البقرة 2 : 18 و 171 .

* * * I 81. K 35. L 87. M 45. N 1. P 93. نامهٔ شصتو نهم * * *

۸۲ – أی عزیز ! اگر کسي أبیات حماسه یاد گیرد ومعنیِ آن نداند، روا بوَد که گویند فلان حماسه یاد دارد. وروا بوَد که گویند فلان حماسه أصلاً نداندو نه بیتی أز آن . واین طرفي نقیض از آنجا راست‌بوَد در این قضیّت که حماسه مشترك الدّلاله بود که این ألفاظرا إطلاق کنند ومراد از آن أبیاتِ ظاهر بود . واز این سبب است که راست می‌بود که می گویند فلان کودك حماسه داند اگرچه هیچ معنیِ آن نداند. وگاه گاه لفظِ حماسه‌را إطلاق کنند ومراد از آن مقصود حماسه بود وآن جز معنی نیست ، چنانکه گویند . وعلی هذا التأویل روابود که چون کودکی ظاهرِ أبیات یاد گیرد ومعنیِ آن نداند گویند او أز حماسه هیچ نداند. وأز آنجا که حقیقتِ کار است حکمِ این درست آید که گویند نداند ، زیراکه مقصود از یاد گرفتنِ حماسه دانستنِ معانی است، یا نه آنکه یاد ندارد با آنکه یاد دارد برابر بود ، وچون گویند : فلان کودك حماسه داند ، پنداری این گفت مجازی است نه حقیقی .

۸۳ – أی عزیز ! لفظو معنی‌را چون قالبو جان دان. لفظِ آدمی بر جان أفتد أز آنجاکه حقیقت است نه برقالب . چنانکه گویند : فلان عالمو قادرو ذکیو بلیدوجوادو بخیلوحقودو حسودو مؤمنو کافر است. واین همه أوصافِ جان

1 - 7 ای عزیز ... چنانکه N - P M L K I / ای عزیز M ای P L I - K / 2 که ... بود K - P M L I / 3 ونه بیتی از آن P L I وبیتی از آن M وبیتی از آن نداند K / نقیض P M L I نقیض است K / 4 بود P L I باشد M است K / 4 - 7 ابیات . . . از آن M K - P L I / 5 ظاهر بود M آن بود ظاهر K / 6 هیچ معنی آن M معنی هیچ K / 7 وآن... چنانکه P L K I ومعنی آن M / گویند M - P N L K I / وعلی P N M L I علی K / 8 آن P L I - N M K / 9 کار است K است P L I - N M / درست P N L K I راست M / 10 آید N است P N L K I نداند P M L K I / حماسه ندارد M / دانستن معانی P M L K I معنی آن N / 11 یا نه P M L I باز K فان الکفار وگرچه N / 11 انکه . . . بود N K انکه یاد دارد برابر بود P L I انکس که یاد ندارد با انکس برابر بود که یاد دارد M / کودك P M L K I کس N / 12 پنداری P N L K I پندارد M / 13 را P L I - N M K / 15 است P M L K I - N / واین N M - P L K I .

است. ونشايد كه قالب موصوف بود به‌چيزى أز اين صفات بهيچ حال. أمّا بر قالب نيز من طريق المجاز هم اطلاق كنند، أعنى لفظِ آدمىو انسانو آنچه بدين ماند. چنانكه گويند: زيد قصيرو طويلو عريضو بطينو أقطع است وآنچه بدين ماند، ومعلوم است كه اين همه أوصاف بر قالب أفتد، پس پندارى كه زيد مشترك الدّلاله است بين ما يطلق ويراد بهِ النفسُ المدركةُ العالمةُ وهو الإطلاق المفهوم الحقيقي فيما بين العلماء الراسخين في العلوم البرهانيّة، وبين أن يطلقَ ويراد بهِ القالبُ المتصرّفُ فيه من جهةِ النفسِ، وهذا هو الإطلاق العاميُّ المجازيُّ.

٨٤ ـ چون مصطفا ـ صلعم ـ گويد: كنتُ نبيّاً وآدم بين الماءِ والطين. اين إشارت بجان تواند نه به قالب، وچون با نوح پيغامبر ـ صلعم ـ گويد: «إنه ليسَ من أهلك» إين كافِ «أهلكَ» را مفهوم جز جان نيست و نشايد كه مراد قالبِ نوح ـ صلعم ـ بود، زيرا كه أو فرزندِ نوح ـ صلعم ـ بود. أما إينجا كه نوح گويد: «ربّ إنّ ابني من أهلي» ومقصودِ أودر هردو يا ـ أعني ياىِ ابني وياىِ أهلي ـ قالب بود.

٨٥ ـ وهمچنين مصطفا ـ صلعم ـ گويد: أنا أعزُّ على اللهِ من أن يَدَعني في الترابِ أكثر من ثلاث ليالٍ. مفهوم إين «أنا» جز جانِ پاك نيست بنزديكِ علمايى كه ورثۀ أنبيا أند ـ صلعم ـ ايشان. أمّا اگر گويد «انما أنا ابنُ إمرأةٍ كانت تأكلُ القديدَ في الجاهليّةِ. مفهوم از اين «أنا» جز قالب نيست. أمّا إينجا كه مصطفا ـ صلعم ـ گويد: أنا أوّل مَن تنشقّ عنه الارضُ ولا فخرَ. أنا أوّل مَن يَقرعُ بابَ الجنّةِ. سالكانرا خلاف أفتاد، قومى گفتند

2 ـ 3 وآنچه ... است PLI ـ NMK / 3 وبطين K فعريض N ـ M / 5 ما يطلق NM ما بطلق عليه K ان يطلق PLI / 7 جهة PNMLI كمية K / 9 ـ 10 وآدم بين الماء والطين N ـ PMMLI / 10 پيغامبر K پيغمبر NM ـ PLI / 11 هود 11 : 46 ك / كاف PLKI كاف من N كافر من M / 13 هود 11 : 45 ك / 14 اعنى ... وياى PNMLI ـ K / گويد PLI ـ NMK / 16 پاك NM ـ PLKI / 19 أما PNMLI ـ K / كه NMK بود كه PLI / گويد PNMKI ـ L .

که مفهوم این «أنا» قالب است، قومی دیگر گفتند جان است. ودر شرحِ این معانی خوض کردن به تمامی حرام است، وأرجو که این قدر که نوشته شدهم وبال نبود، واللهُ الموفّقُ لکلِّ خیرٍ.

۸۶ – وپنداری که تا اسلام است هیچ آدمی این بیان کرده است؟ أمّا دریغ از آنست که چندین سال طالبِ چیزی أز این نبوده‌ای، وجان نکنده‌ای در طلبِ این حقایق، تا قدرِ این بدانستی. چون غزّالی باید تا قدرِ این بداند، تو این حدیث‌را چه باشی‌و که باشی که قدرِ این چنین علوم‌و معارف بدانی! هذا مضی.

۸۷ – اکنون بدان که لفظِ قرآن‌و کلامُ الله‌و آنچه بدین ماند، مشترك الدّلاله است. وقت بود که این لفظرا اطلاق کنندو مقصود أز آن حروف‌و کلمات قرآن بود، وهذا هوَ الاطلاق المجازی. واز این سبب بود که در قرآن گوید: کافران قرآن شنوند، چنانکه گفت: «وإن أحد من المشرکینَ استجارك فأجرهُ حتّی یَسمعَ کلامَ اللهِ ثمّ ابلغهُ مأمَنهُ» می گوید: چون مشرك قرآن شنود این بود. امّا بیشتر آن بود که لفظِ قرآن را اطلاق جز بر حقیقتِ قرآن، و هو المعنی المقصود منه، نکنند. وچون چنین بود گویند: کافران قرآن نشنوند. وهو الاطلاق الحقیقیّ الخاصُّ. واز اینجا بوَد که گوید: «إنكَ لا تُسمِعُ الموتی»، «إنّهم عَنِ السَّمْعِ لمَعزولونَ»، «صمٌّ بکمٌ

1 که K – P N M L I / جان P N M L I که مفهوم این جان K / 2 به تمامی M به تمام P L I تمام N K / 3 هم P N L K I – M / نبود P L I نباشد N M نگردد K / والله . . . خیر P N L I – M K / 4 کرده P N L نکرده I / 5 طالب N طاب P L I / چیزی از این P L I – N / 7 این چنین P L I چنین N / 9 وکلام P M L I N کلام K / 11 واز K N M از P L I / گوید P L K I گویند N M / 12 چنانکه گفت P M L I N – K / 12 – 13 التوبة 9 : 6 م / 13 می گوید P N M L I – K / چون P N M L I – M / مشرك P N M L I مشرکی M / 14 قرآن K N M آن P L I / اطلاق N M اطلاق نکنند P L I – K / 15 منه نکنند K نکنند N M – P L I / گویند P N L K I گوید M / 16 الخاص P N L K I الخاصی M / 17 انك . . . لمعزولون P N M L I – K / الروم 30 :52 ك / الشعراء 26 : 212 ك / 17 البقرة 2 : م .

عمىً ». واین طرفی نقیض جز بدین تأویل راست نتوانـد بود . أعني قوله « حتّى يَسمَعَ كلامَ اللهِ » مع قولهِ « ولهم آذانٌ لا يَسمَعونَ بها » . ومعلوم است كه أنّ الكفّارَ كانوا يَسمَعونَ ظواهرَ حُروفِ القرآن .

٨٨ – أكنون بدانكه چون عمر گوید : ليس في القرآن ذكر الأعداءِ ولا خطابٌ مع الكفّارِ ، مقصودِ أو اینجا از لفظِ قرآن ، حقیقتِ صفتِ أزل است ، یا نه آخر عمرِ خطّاب دانست كه در قرآن چندین جایگاه است كه « أيّها الكافِرونَ » وهذا خطابٌ مع الكفّار . پس چون گوید كه در قرآن خطاب نیست با كافران ؟ أیْ عزیز ! این روشن است بینندگان را أما با كوران أز روشنیِ آفتاب چه سود ؟ وهمچنین عمرِ خطّاب در قرآن می دید، نامِ بولهب و فرعون و هامان و قارون. پس چون روا بودی كه گوید: ليس في القرآنِ ذكرُ الأعداءِ ؟

٨٩ – أكنون چه إین خود مقدّمه‌ایست مقصودِ مارا ؛ قرآن خطابِ « يحبُّهم ويحبُّونه » است. هیچكسِ دیگررا درآن مدخلی نیست، چون این مقدّمه‌را بیان افتاد ، بدانكه چون معشوق با عاشقِ خویش غمزه زَندو سوگندی یادكند ، باشد كه گوید كه به‌جانِ من كه چنین كن ! و وزانه في القرآنِ : « فوربِّ السماءِ والأرضِ إنهُ لحقٌ » ، « فوربِّكَ لنسألنّهم أجمعين » ،

1 نتواندبود P N M L I نبود K / 2 التوبة 9 : 6 م / قوله P N L K I قولهم K / الاعراف 7 : 179 ك / 3 است كه P N M L I – K / 5 او . . . صفت P N M L I از این جمله لفظ قرآن است كه حقیقت آن صفات K / از N M آن P L I / 6 جایگاه است P L K I – N M / 7 كه ایها P N M L I كه یا ایها الذین كفروا وایهـا K / الكافرون 109 : 1 ك / 8 این K همه P L I – NM / 8 – 9 بینند . . . كوران K اما نـا بینندگان‌را وكوران را P N L I اما كوران را M / 9 سود P N M L I سود بود K / 10 بودی K بود P N M L I / 12 این P N M L I – K / را P N L K I از M / 13 المائدة 5 : 54 م / ویحبونه است P L K I است ویحبونه N M / دیگر P N M L I – K / مدخلی P L M I دخلی N M / 14 را بیان P L I بیان K تمهید N M / زندو P N M L I دید K / 15 – 16 فی القرآن P M L K I قوله تعالی N / 15 الذاریات 53 : 21 ك / الحجر 15 : 92 ك .

« فلا أقسِمُ بِربِّ المشارقِ والمغاربِ إنّا لقادرونَ ». وباشد که چون معشوق با عاشق سوگند یاد کند گوید : به‌مویِ و رویِ من ، لا بل گوید : به سگِ کویِ من ! أگر عاشق نبوده‌ای تورا ممکن نیست که این به ذوق إدراك توانی کرد . تو چه دانی که عاشق أز این قسمهایِ معشوق چو قوت خورَد ؟ وهرچند أز معشوق دورتر بود مُقسَم بهٖ ، عاشق‌را أز آن ، قوت عظیم‌تر بود . وهذا یتعلقُ بالذّوق فمَن لم یذُق لم یعرف . أگر گوید مثلاً به خاكِ پایِ سگِ کویِ من ، قوتی عظیم خورد عاشق از این . ووزان ما نحن فیه في القرآن : « فوَربِّ السّماءِ والأرضِ » ، « والطورِ » ، « والقرآنِ » ، « واللیلِ » ، « والشمسِ » ، « والضّحی » ، « والتینِ ، والزیتونِ ». أما چون گوید : « وکتابٌ مسطورٌ » ، « والقرآن ذي الذّکر » ، « والقرآنِ المجیدِ » نپنداری بدان ماند که گوید : به زلفِ عنبر بویِ من و به رویِ چون خورشیدِ من و به‌دندانِ چون پروینِ من ، وچون گوید : « واللیل ، والنهار ، والضُّحی » بِدان ماند که گوید : به پیراهنِ من ، وبه‌موزه و سر موزهٔ من ، وبه کلاهِ من ، تا آنجا که گوید : به خاكِ پایِ سگِ کویِ من .

۹۰ – أی دوست نشنیده‌ای که عاشق چون بدین مقام رسد که معشوق أز پردهٔ کبریاو عظمت و جبروتِ خود بَرویٖ تجلّی کند وأو در دَریایِ

1 المارج 60 : 40 ك / و با N M M با P L I / 2 گوید K - P N M L I / 3 تورا . . . این P N M L I تورا ازین فهم . . . این معنی K / 4 کرد توچه دانی P L K I کردن هرگز N M / این . . . خورد K - P N M L I / ی معشوق P L I - N M / 5 وهرچند از K - P N M L I / 7 ووزانـ P L I ووزانه K - N M / في P L I - N M K / 8 الذاریات 51 : 23 ك / الطور 52 : 1 ك / یس 36 : 2 ك / اللیل 92 : 1 ك / 9 الشمس 91 : 1 ك / الضحی 93 : 1 ك / التین 95 : 1 ك / 9 – 10 الطور 52 : 2 ك / 10 ص 38 : 1 ك / ق 50 : 1 ك / نپنداری N - P M L K I / بدان P N M L I که بدان K / 13 گوید K - P N M L I / وسر موزه P N M L I - K / 14 به خاك P M L K I بحق خاك کف N / پای P N L K I پای من M / 16 کند P L I - N M K .

التعظیم لله غرق شود ، چه گوید ؟ أز من بشنو که ، علی الخبیر سقطت. لا بدّ است که گوید :

دعوی نکنم که عاشقِ رویِ تو أم
من خاكِ کفِ پایِ سگِ کویِ تو أم

۹۱ – اگر وقتی پس أز این، معشوق، عاشقِ دل سوختهٔ خودرا بَر بساطِ انبساطِ خود جای کند – چه می شنوی ، دریغــا که نه سخنِ تو است – وازراهِ رحمتو تعطفو کرمو فضل بَروی جلوه دهد خودرا چون خواهد که با یاد عاشق دهد ، آن مقامِ تعظیم که گفتی در آن مقام : من خاكِ کفِ پایِ سگِ کویِ تو أم . لا محاله هر قسَم که یادکند بر مقتضای آن مقامِ گذشتهٔ عاشق ، همــه چنین بوَد که به خاكِ کفِ پایِ سگِ کویِ من . وتو چه دانی که عاشق چه قوت خورَد از این که معشوق چنین سوگند خورد ، وازو گویدو نماید که تو در آن مقام محلّ نظرِ ما بودی ! ودر این حالِ ثانی تورا قدرِ آن می نهیم که واتو واگوایم که آنسوگندِ ما أز عاشقیِ توست ، یانه ،

---

1 لله P N M L I لامر الله K / علی . . . سقطت P N M L I سقطت علی الخبیر به K /
1 – 2 لا بد. . . گوید P L I – N M K / 3 – 4 دعوی . . . توأم N M K – P L I
ودر حاشیهٔ N چنین دارد : اوله :

من بندهٔ زلف عنبرین بوی توأم   مولای دو دیدهٔ بلا جوی توأم

5 – 9 / اگر . . . توأم P N M L I – K / 4 دل P L I – N M / 6 خود M افتادهٔ خویش N – P L I / چه . . . است N – P M L I / 7 راه N پرده P M L I / خود . . . که N – P M L I / 8 که N M – P L I / گفتی P M L I گفتم N / من N M دعوی نکنم که عاشق روی توأم . من P L I / 9 لا N M دریغا که این نه سخن تو است . اکنون بدان که لا P L K I / بر N M در P L K I / گذشته N M K گذشت P L I / 10 عاشق N M – P L K I / همــه N M هم P L K I / بود که به P N L K I گویند که بحق M / کف پای N M پای P L I – K / 11 – 12 عاشق . . . گویدو K عاشق از این چه قوت خورد معشوق وازو P M L I از این چه قوت خورد ومعشوق بدو N / 12 این M L K I اگر N / 13 واگوایم P L I گویم N M K / که P M L K I – N / یا P M K L I – N – P

این سوگند کس وابیگانگان یاد نکند .

۹۲ – أکنون بدان که همـــه قسَم معشوق از آنجا که حقیقت بوَد همه به خود بوَد . زیراکه اگر مجنون‌را وا سگِ کویِ لیلی عشقی بوَد ، نه آن با سگ بُوَد ، هم با لیلی بوَد . اینجا بدانی که ابنِ عبّاس چرا در تفسیرِ این قسمها گوید : أی وربّ اللیلِ وربّ النّهارِ وربّ الشّمسِ وربّ القمَرِ وربّ التّینِ وربّ الزیتونِ . أمّا نه هر آدمی که این تفسیر از ابنِ عبّاس بدو رسد معنیِ این بداند ، لا بل تا در سلوك بدان جای‌گاه نرسد که قسمهایِ قرآن از معشوق بشنود ، این نداند که چرا واللیل ، وربّ اللیلِ بُوَد ، تو هم ندانی . وأگر چه این همه شرح بنوشتم ! زیراکه این از راهِ خدمت کفشِ مردان به دَست توان آورد ، از خدمتِ سلطان به دست نیاید هرگز . بندهٔ بندگانِ إبلیس بودَن ، ونفعِ وضرّ خویش در ایشان بسته دیدن ودانستن ، دیگراست ، وپایِ همّت بَرقفایِ إبلیس زدن ، وخودراخـــداوند کردن دیگر . « إنّ عبادي لیسَ لكَ علیهم سلطانٌ » .

۹۳ – پنداری إبلیس بَر درگاهِ دولتِ دوستانِ خدا زَهره دارد که بچَخد ؟ حاشا ! وکلّا ! لعمری ! و « ما أرسَلنا مِن قبلكَ مِن رسولٍ ولا نبيٍّ إلّا إذا تمنّی ألقی الشیطانُ في أُمنیتهِ » . أمّا بندهٔ سلطان بُوَد که بر مرکبِ سلطان نشیند تا وا إصطبل برَد . مرکبِ خاصِ غلام دیگر

---

1 کس وا . . . یاد نکند N M وا . . . یا نکند P L I وا . . . نباشد وبا ایشان یاد نکند K – 2 که همه N M K که هم P L I / 3 مجنون P M L I محبوب K / عشقی P N K I عاشقی K / 4 با لیلی P M L I لیلی N K / 5 النهار P N M L I النهار ورب المشرق والمغرب K / 7 گاه P M L I – N K / 9 واگر چه این همه N اگر چه همه K چه اگر چه این همه P L I اگر چه به M / 9– 10 کفش... خدمت N L K I – M / 9 کفش P L I نفس K شیخ N / 10 مردان K I – P L N / 12 وپای P N M L I پای K / زدن P N M L I نهادن وان ریش طویل ابلیس بردست پیچیدن دیگر است K / کردن P M L I گردانیدن K / 13 الاسراء 17 : 65 ك / 14 دوستان P M L K I – N / 15 بچخد P N L K I بجحت M / 15 – 16 الحج 22 : 52 م / 16 اما P M R K I واما N / سلطان P NIM L I سلطان عالم K / 17 نشیند ... مرکب P N L K I – M / 17 خاص غـــلام دیگر N K – P M L I /

بود ، ومرکبِ سلطان دیگر . ومرکبِ سلطان غـلام‌را نتواند بودن . بَر مرکبِ سلطان نشستن برایِ مرکب است ، نه برایِ غلام . غلام خادمِ مَرکب بُوَد آن ساعت . تا غلطی نپنداری که « فینسخُ اللهُ ما یلقي الشیطانُ » . أی عزیز ! مراکبِ خـاصٌ إبلیس وجنودِ أو خود پیداست ، ومرکبِ خاصٌ سلطان خود پیدا .

۹٤ ـ أمّـا إبلیس هم بَر نشیند أز بهر آنکه کمالِ مردان است . وآن تو ندانی أز مصطفا ـ صلعم ـ بشنو که بَراین نکته تنبیه چون می کند ، أرباب بصایررا گفت : إنّ الرَّجلَ لیذنب الذَّنبَ فیدخلُ بهِ الجنّـــةَ . لا بل أز قرآن بشنو : « والذین إذا فعلوا فاحِشةً أو ظلموا أنفُسَهم ذکروا الله فاستغفروا لِذنوبِهم » . پس أز إین آیت می گوید : « أولئكَ جزاؤهم مغفرةٌ مِن ربّهم وجنّاتٌ تجري مِن تحتها الأنهارُ خالدینَ فیها ونعم أجرُ العامِلینَ » . مؤمن‌را هرگز ذَنبِ بی إستغفار نبوَد که ؟ کلُّ بَني آدمَ خطّـاؤونَ وخیرُ الخطّائینَ المستغفرونَ . لا جرم چون چنین بوَد « إذا فعلوا فاحشة » درعقبش « فاستَغفَروا » بودو « وَجزاؤهم مَغفِرةٌ » بود ، إیشان‌را مجرم نخوانند بلکه عامل‌خوانند « ونعم أجر العامِلینَ » چون گناه مَحو شود وچیزی جز إستغفار باقی نماند ، أورا أز گناه چه زیان باشد چنانکه شاعر گفت :

وإذا الحبیبُ أتی بذنبٍ واحدٍ جاءَت محاسنُه بألفِ شفیعِ

---

1 بود ... سلطان PM Ll - N K / دیگر . . . را N اورا P M L I - K / 1 - 2 نتواند بودن بر مرکب P MLI - N K / 2 سلطان P N LK I - M / است P N L K I بود M / غلام غلام P M L I غلام بود که N غلا که K / 3 که P N L I - M / الحج 22 : 52 م / 5 خاص P MLI - N K / پیدا P L I - NM K / 6 هم بر M K هم می N بر P L I / انکه P M L KI - N / وآن N آن‌و P M L K I / 8 گفت P L I - N M K / 9 - 10 آل عمران 3 : 153 م / 10 - 11 العنکبوت 29 : 58 ك / 12 مؤمن ... ذنب P ML K I ذنب مـؤمن هرگز N / 12 - 13 کل... المستغفرون P N M L I ان لکل من بني آدم‌خطاء وخیر الخاطئین المستغفرون K / 14 - 15 بلکه عـامل خوانند P N M L I - K / 15 شود N M K شد P L I / 16 نماند P L K I ماند N M / از P L I - N M K / باشد P N M L I - K چنانکه شاعر گفت N شعر M باشد P L I - K .

گفت : چه بود ؟ گفت :

فِي وجههِ شافِـعٌ يمحو إساءَته مِن القلوبِ ويأتِي بالمعاذيرِ

۹۵ – « فأولئكَ يُبدِّلُ اللهُ سيِّئاتِهِم حَسَنَاتٍ » دیگراست « ويَعفو عنِ السَّيئاتِ » دیگر بود . أز سرِ گناه در گذرَد ، « فأولئكَ يُبدِّلُ اللهُ » بُلعجب است ، بدَلِ هر معصیتی طاعتی بنویسد که : إذا أحبَّ اللهُ عبداً لم يضرُّه ذنبٌ . أز قرآن بشنو ! « وقالتِ اليهودُ والنصارى نحنُ أبناءُ اللهِ وأحبّائه . قل فلِمَ يُعذّبكم بذُنوبكم ؟ » أز اين ظاهرتر خواهی ؟ يعني : أحباءُ الله لا يعذّبون بالذنوب . پس گوید : « بل أنتم بشرٌ » يعني أحبـاءُ الله ليسوا ببشرٍ . ودانم که إینجـا گویی : « قُل إنّمَا أنا بشرٌ مِثلُكُم » چیست ؟

۹۶ – در أوّلِ اين مكتوب بنوشتم : أنا ابنُ امرأةٍ ، بَر قالب أفتد ، چون صفتِ طويل‌و قصير‌و أفطس‌و أقطع . ودوستیِ خداو محبوبیِ لم يزل بر قالب نيفتد هرگز ، که إين صفتِ جان است . هرکه جانِ پاکِ مصطفا – صلعم – را بَشر خوانـد کافر است . باوَرت نبوَد ، أز قرآن بشنو ! « فقالوا أبشرٌ يَهدوننا فكفروا » هيهات ! هيهات ! با جُهودان‌و ترسايان گفت : « بل أنتم بشرٌ مِمَّن خَلقَ » شمارا خود جان نیست . كليَّتِ شماخود بشريَّت است . أز اين راه إيشان‌را « أمواتٌ غير أحيـاءٍ » خوانَد ، که إيشان‌را جان نیست . « خالقٌ بشراً من طين » هست ، أمّا « ونَـفَخت

1 گفت I M گفت : بیت P N گفت شعر L ـ K / 3 الفرقان 25:70 م / ديگراست L K I P ـ N M / 3 ـ 4 الشورى 41 ـ 25 م /4 بود K M N ـ I L P / 5 بلعجب است بدل M L I P N عجب است که K / 6 ـ 7 المائدة 5 : 18 م / 7 قل ... احباء الله K M N ـ I L P / يعنى N M که K / 9 الکهف 18 ـ 110 ك / 11 در K بر P N M L I / اين P N M L I ـ K / 11 و13 بر K M N ور L I در P / 13 که اين P M L K I اين N / 14 باورت نبود N M ـ I K L P / 15 التغابن 64 : 6 م / هيهات N M ـ I K L P / 16 المائدة 5 : 18 م / 17 النحل 16 : 21 ك / 18 ص 38 : 71 ك .

فیهِ من روحي » نیست . قالبِ بوجهل زنده بوَد، أمّا قرآن گفت : « أمواتٌ غیر أحیاءٍ » .

۹۷ – إین موت دیگر است ، وإین که در حقِ بوبکرِ صدیق گوید : من أراد أن ینظرَ إلی میّتٍ یَمشي علی وجهِ الأرضِ فلینظـُر إلی أبي بکر ، خود عالمی دیگر است . بو بکر أز هرچه خَلقَ بدان زنده باشنـــد ، أز شهواتِ دنیاوی و علایقِ بَشري أز این همـــه بَرخاسته بود ، ودر عالمِ « فلنُحیینّهُ حیاةً طیّبةً » رَخت بنهـــاده . أگر علی – رض – در حقِ خود گفت : لو کُشفَ الغطاءُ ما ازدَدْتُ یقیناً، چه عَجب بوَد که مصطفا – صلعم – در حقِ بو بکر همین ثناکرد که میّتٌ یمشي علی وجهِ الأرضِ . در درونِ غیب رَخت بنهاد ، وأگر چه در دارِ دُنیا بهقالب مانده است ، بجانِ قدسیِ خود أز کونین بَرخاست . والله الهادي . رزقنا الله وإیاكَ أیُّها الأخُ السعادة القصوی والسلام . والحمد لله ربِّ العالمینَ وَصلّی اللهُ علی محمدٍ وآلِهِ الطاهرینَ .

---

1 - الحجر 15 : 29 ك / 1 - 2 النحل 16 - 21 ك / 3 واین P N M L I - K / 6 این N بند آن P L I - M K / خاسته بود N خاست P M L K I / 7 النحل 16 : 97 ك / 8 - 9 عجب ... کرد M N عجب‌بود همین ثناکرد P L I محب بود هم این بیان کرد K / 9 بو بکر N صدیق M - P L K I / 11 والله الهادی N - PMKI / 11 - 12 رزقنا . . . القصوی P M L K I - N / 11 ایاك P M L I کم K / 12 السعادة P L K I السعادات M / والسلام . . . العالمین M P - N L K I / 12 - 13 وصلی . . . الطاهرین M - P N L K I .

بسم الله الرحمن الرحيم

۹۸ – سلام و دعا می‌رسانم آن برادرِ أعزرا ! أطالَ اللهُ بقـاه في طاعته وسلكَ به سبيلَ السعادةِ القصوى . أى عزيز ! بدان و آگاه باش که مصطفا – صلعم – گفت : طَلبُ العِلمِ فريضةٌ عـلى كلِّ مسلمٍ . مهم ترين كارى بر آدمى طلبِ اين علم است كه بداند كه أورا أز براىِ چه كار آفريده أند . پس مهم ترينِ همه چيزى أورا آنست كه بدان مشغول شود .

۹۹ – مصطفا – صلعم – گفت : بُنِيَ الإسلامُ على خمسٍ ؛ شهادةُ أن لا إلهَ إلّا الله ، وأنَّ محمداً رسولُ اللهِ وإقامُ الصلاةِ وإيتاءُ الزكاةِ ، وصومُ رمضان ، وحجُّ البيتِ . علم بدين پنج رُكن حاصل كردن فرضِ عين است در حقِ عموم . وچون راهِ چهار رُكن به‌تمامى رفته باشى ، ركنِ پنجم كه لا إلهَ إلّا الله است ، روى با تو نمايد . وتا دادِ إين چهار رُكن أز خود ندهى ركنِ پنجم جمالِ خود با تو ننمايد . أمّا نطق به كلمهٔ شهادتين مقدّم

---

1 بسم . . . الرحيم (تصحيح براى همه ننده نامه ها) بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله 11 رحمه الله بسم . . . الرحيم N المكتوب السادس والثلاثون K / 2 ـ 3 سلام... القصوى M K ـ N / 2 فى طاعته M ـ K / 4 مسلم MK مسلم ومسلمة N / 5 كار M ـ N K / 6 ترين . . . اورا M ترهمه چيزهاى او N ترين همه چيزى M / 7 مصطفا M K كه مصطفا N / 8 وان . . . الله K ـ N M / 9 بدين M K برين N / 10 راه N ـ M K / كه N K ـ M / 11 است K ـ N M / با تو N M داد K / 11 ـ 12 وتا . . . ننمايد M ـ N K / 12 به كلمهٔ K بكلمتى N M / شهادتين M الشهادة N K .

* * * نامهٔ هفتادم . N 11 ، M 59 ، K 36 * * *

است بر چهـار رکن . بسببِ آنکه عصمتِ دمو مال أز این نُطق مستفاد است . وتا مَرد معصومُ الدمِ والمال نبوَد راهِ دین نتوانـَد رفتن .

۱۰۰ – وأگرنه آن بودی که عصمت أز آن نطق مستفاد است ، تا چهار رکن را بهتمامی نرفتی ، إین نطق حرام بودی . زیرا که کِذب حَرام است. وهر که گوید : لا إلهَ إلّا الله ، وداد إین هنوز تمام نداده باشد ، وراه نرفته بوَد ، دُروغ می گوید . زیرا که چندین مَعبــود دارد أز هَواو شَهوت و دُنیاو شَیطان . وچون گوید : لا إله إلّا الله ، دُروغ گفته باشد ، ودُروغ حَرام است . أما به ضرورتی عارض ، إین دُروغ واجب بوَد . وهرجا که أزدروغی عصمتِ خونو مالِ مسلمان حاصل میشود ، وبه طریقِ دیگر حاصل نشود ، آن دُروغ واجب بوَد . چه أگر مسلمانی مختفی شود أز ظالمی ، چون ظالم أورا أز کسی طلـَب کنـَد تا خونش بریزد ، نشاید که إین کس راست گوید ، وگوید : فلان جای است که راست گفتن در إین موضِع حَرام بوَدو دُروغ واجب .

۱۰۱ – ودر لا إله إلّا الله گفتن عِصمتِ دمو مال است ، أگرچه دُروغ بُوَد ، آن کس را که راهِ دین خواهَد رفت واجب است . أمّا کسی را که

1 آنکه M N ـ K / نطق M لفظ شهادت N ـ K / 2 دین M N ـ K / 3 نه‌آن M K نه N / تا M N و K / 4 را بتمامی نرفتی M را بتمامی راه نرفته بودی N راه تمام نرفته بودی K / 5 وداد . . . باشد M N وراه دین هنوز تمام نرفته بود K / 7 وچون M چون N K / 8 ضرورتی N ضرورت K ضروری M / دروغ واجب M واجب M دروغ حرام نبود واجب N / 8 ـ 10 وهر جا . . . بود M N ـ K / 9 ومال M ـ N / می M ـ N / طریق M طریقی N / 10 چه M K ـ N / 12 فلان M N که فلان K / راست گفتن N این صدق M K / 13 موضع M K مقام N / دروغ N کذب M K / 14 در M N ـ K / دروغ M N آن هرد دروغ K / 15 بود M است N K / کس M N که K / رفت M K رفقی N / واجب . . . که K واجب است اما آن کس که راه N ـ M .

نَـشاید رفت وهو عمـــومُ الخلقِ إلّا مَن شاءَ اللهُ ، نَـشاید که لا إلهَ إلّا الله گوید به دُروغ ، که معصوم الدم بُوَد . زیراکه عصمتِ دمِ أو دَر شرع ، خود مَطلوب نیست ، تا دُروغ در حقِ أو به عارضی واجب آید . لا بل دَر شرع ، عصمتِ دم که مطلوب آمد ، سبب آنست که راهِ دین روَد ، یانه خونش ریختنی است . خود إینجا عاَلمها زیرو زِبَر شوَد به نزدیك مختصر دید گان . وأرباب بصایر را اینجا یگاه ، بسیاری حقایق معلوم شود . اینجا بدانی که مالكِ أنس چرا گوید : ثلثی از جها نیان را در مصلحتِ ثلثین توانم باخت . بَینِی وبَیْنَ اللهِ ، أکنون این رکنِ أوَّل ، أعنی شهادتِ أن لا إلهَ إلّا الله را بدانستی که حکمِ گفتن چیست ؟ .

۱۰۲ — دوم رکن نماز است ، أولاً ، بر تو بر عموم فرض است که نماز بیاموزی . أوّل عِلمش حاصل کنی ، پس به عمل مشغول شَوی ! وچون خدا گوید « فویلٌ للمصلین ، الذین هم عن صلاتِهم ساهونَ » تورا فریضه ببایـد دانست ، که شرطِ نمازِ مقبول چیست ؟ وچه سبب را ثمرهٔ بعضی نمازهـــا ویل آمد . چه أگر این ندانی چه دانی که فریضهٔ نماز گزاردی یا نه . مصطفا — صلعم — می گوید که ، یأتي عـــلى الناس زمانٌ يجتمعونَ في المساجدِ

1 نشاید رفت وهو K راه دین نخواهد رفتن وهم N را که راه دین خواهد رفت وهمه M / بن M K ما N / 2 که معصوم M K تا معصوم N / او M K ـ N / 3 تا N M که K / او به عارضی N M معارضی K / آید لا بل M گردد لا بد K شود لا بد N / 4 آمد سبب N M آمده است K / 5 یا M K وگر N / به N M وبه K / 6 یگاه K ـ N M / 7 ثلثی M K دو بخشش N / از جهانیان N از جهان M این جهان K / را K ـ N M / در N M بـــه K / ثاثین K ثلثی M شبلی N / 8 بینی M K بینك N / این N M به K / 10 دوم رکن N K رکن دوم M / است که N M که K / که نماز M K که N / 11 عمل M K عملش N / خدا N حق M K / 12 الماعون 107 : 4و5 ك / 13 چه سبب را M K زچه سبب N / 14 چه . . . ندانی N M اگرچه بندانی K / یا N K اگر M .

ویصلـُّونَ ولیسَ فیما بینهُم مُسلمٌ ، آخر تورا سوْدایِ آن نبوَد که این یُصَلـُّونَ که حدیثِ مصطفا بدان ناطق است ، ومقرون است بدین که : لیس فیما بینهم مسلمٌ ، چیست .

۱۰۳ – آخر نگویی که خلیل چرا گوید : « ربّ اجعلني مقیمَ الصلاةِ ؟ أز این حرکاتو قیامو قعود که تو در نماز بجا آری عاجز بود ؟ آخر نگویی که « الذین هم علی صلاتِهم دائمونَ » چیست ؟ ودوام در نمـاز چون صورَت بندَد ؟ أگر ، الأنبیاءُ في قبورِهم یصلـُّونَ ، تورا معلوم گردد که چیست ، بدانی که « في صَلاتِهم دائمونَ » چیست ! أیْ دوست ! یموتُ المرءُ علی مـا عاشَ علیهِ . وأنبیا أزین قوم بودند که « في صَلاتِهم دائمونَ ». پس ضرورَت بوَد که ، الأنبیاءُ في قبورهم یصلـُّون . باش تا « وَذکرَ اسمَ ربِّه فصلـَّی » نقاب از رویِ خود بر گیرد، فایِ تعقـُّب در فصلـَّی با تو بگوید که نماز چه بوَد ، آنگه در این حقایق راهی بَری .

۱۰٤ – أی دوست ! این خود دراز است . علمِ نماز دیر حاصِل آید راه روان‌را . تورا خود نشناسم که أز کدام قومی . یك رکن أز نمـاز قراأتِ فاتحة الکتاب است ، چه گویی ؟ معنیِ إین فاتحه بباید دانست یا نه ؟ أگر

---

1 - 3 آخر . . . مسلم K N - M / 2 ناطق است و N - K / 4 آخر K M - N / خلیل M N خایل الله K / ابراهیم 14 : 40 ك / 5 وقیـــام N M که قیام K / آخر نگویی که K M نگویی N / 6 و 8 و 9 المعارج 70 : 23 ك / 7 اگر K K - N / گردد که چیست K شود که چیست N شود M / 9 علیه K M علیه ویحشر علی ما مات علیــه N / ضرورت K N صورت M / 10 الاعلی 87 : 15 ك / 13 دیر K M بذکر N / آید K N شود M / 14 روان را N روان را تو خود K روا M / نشناسم N M نشناسی K / قراأت K M - N / 15 فاتحه الکتاب N فاتحه K M / چه N M چون K / معنی K M - N .

گویی نه، چنانکه عموم‌را مذهب است ، پس طوطی بنزدیك تو فاتحه بداند خواند . أُفٍّ لهذا الفهمِ. هرگز بوجهل با آن همه فصاحتش، أز قرآن حرفی نشنید ونتوانست خواندن . وأگر بوجهل قرآن توانستی خواند، پس چه معنی بوَد که گوید : « صمٌّ بکمٌ عميٌ » . آخر بوجهل بِهْ أز طوطکی بتوانستی خواندن ، وقرآن می گوید : بوجهل نخواندو نشنیدو ندید ، أز آن سبب که کور بودو کرو گنگ‌و لال .

۱۰۵ – أگر جمالِ قرآن نادیده‌ای چه دانی که بینایی چه بُوَد، تو که أز این قوم باشی که « لهم أعينٌ لا يُبصرونَ بِها » تا بویِ پیراهنِ یوسف بمشامِ تو نرسد ، چه دانی که « إنَّ في ذلك لآياتٍ لقومٍ يعقلونَ » چه بُوَد . هیهات ! آن نه قرآن بُوَد که تو بشنوی‌و خوانی . وگرنه بوجهل‌چرا نشنید؟وچرا گفتند : « إنّكَ لا تُسمِعُ الموتى »؟ آخر این ظاهر بشنید. وأگر بوجهل قرآن ندانستی خواندَن، باشد که توهم نتوانی خواندَن. پس فاتحه در نماز کَـیْ خواندی؟ پس این یك رکن‌را هرگز حق کجا گزاردی؟ مصطفارا – صلعم – نگر که چون شکایت می کند ، أز توو أمثالِ تو که « يا ربِّ إنْ قومي اتخذوا هـذا القرآن مهجوراً » پنداری که تو از این قوم

1 طوطی N M طوطکی K / 2 خواند N M – K / اف N ان M K / الفهم N M القوم مذاهب K / آن همه N M – K / 3 واگر . . . خواند M – N K / 4 گوید N K گویند M / البقرة 2:18م / آخر K چه بود آخر N M / بتوانستی N نتواستی K بتوانست M / 5 بوجهل K او N M / وندید M – N K / 6 کرو M – N K / گنگ ولال N M گنگ بود ولال بود K / 7 اگر K و M – N / بینایی N M انبیـا K / 8 الاعراف 7 : 179 ك / تا M K – N / پیراهن یوسف M K یوسفی N / 9 نرسد M K نرسیده N / الرعد 13 : 4 م / 10 بشنوی و خوانی K خواندی وشنودی N شنودی وبینی M / گر N یا M K / 11 نشنید N K می شنید M / وچرا N و M K / گفتند M گفت N K / النمل 27 : 80 ك / 12 بشنید K شنید N M / نتوانی M ندانی N بتوانی K / 13 کی M کجا N – K / یك N K – M / هرگز N M – K / گزاردی N M گزاری K / را N K – M / چون M K چگو نه N / 15 یا M K وقال الرسول یا N / الفرقان 25 : 30 ك / تو N M – K .

نیستی ؟ حقّاً که هستی ! ولیکن نمی دانی .

١٠٦ — لا بَل این رکن را در نماز حق بگزاردن خود دُشوار بُوَد . حق یك کلمه کجا گزاردی ؟ مثلاً هرگز کَیْ گفتی که الحمد لله ؟ پنداری که این لقلقهٔ لسانِ تو بدین حُروف مطلوبِ لم یزل است ؟ حاشا ! گوش دار ! وعلمی که آموختنِ آن بَر عموم فَرض است بِشنو که دانم که هرگز نشنودهای . مصراع : با عشق در آی تا عجبها بینی ! . « أفلا یَتدَبّرون القرآنَ » را چه معنی است ؟ آخر بشنو که الحمد لله با تو بگوید . وهان و هان ! تا گمان نبری که با تو می گوید که قرآن هرگز با هیچ نا محرم حدیث نکرد ونکنَد، بلکه جمالِ قرآن با دِلی غمزه ای زد. پس گفت: « وأمّا بنعمة ربّك فحدّثْ » . این دل نماز می کرد با خیالِ دماغ . خیال بهزبانِ خویش این سودا به سَرِ قلمی برون داد تا حضیضیان را نیز از أصداف جواهری که نصیبِ آن دِل آمد ، نصیبی بوَد .

١٠٧ — وهم مقصود نه إیشان بودند . مصراع : وکَمْ سَتَرَت حبّاً علی الناس زینبٌ . أگر نه بوبکرو عمر بودندی ،هرگز بوجهل وبولهب « الحمدلله »

2 این رکن M رکن K یك رکن N / بگزاردن N M تا گزاردن K / 3 کجا M K
ـ N / گزاردی N M گزاری K / هرگز کی M هرگز N هزار بار K / 4 این N M که
K / تو N M ـ K / حروف M K حروف وکلمات N / 5 آموختن M K ـ N / 6 نشنوده
N M نشنیده K / عجبهـا N عجایب M عجابها K / 6 ـ 7 النساء 4 : 72 م / 7 راچه
معنی است N M چه معنی K / 7 ـ 8 وهان . . . گوید N M ـ K / 7 وهان N ـ M /
9 بلکه . . . غمزه ای N با دلی غمزهٔ جمالی M مراد غمزهٔ جمالی K / 9 ـ 10 الضحی 93 :
11 ك / 10 دل N M ـ K / نماز می K نما میN تمامی M / دماغ NK ودماغ M / 10 ـ 11 به...داد
M بر سر قلم برون زد N بر قلم برون داد K / 11 تا M K و N / جواهری M K جواهر
N / 13 وهم مقصود نه N M ومقصود نه همه K / مصراع M ع N ـ K / کَم N M لم K /
حبا N M ـ K / 14 الحمد لله N M ـ K .

نشنودندی. أمّا معشوقِ سلطان‌را هرجا گذَری باید کرد بکند. أگر سگی درکویی در قـلادهٔ سگِ أو نگاه کند ، باکی نیست که نه گذرکردنِ معشوقِ سلطان در آن کوی از بهر آن سگ بُوَد هیهات ! هیهات ! « ذلكَ ظنُّ الذینَ کفروا » . أز مقصود دور أفتادَم گفتم : گوش دار ! أگر گوش داری تا « أفـلا یَتدبَّرونَ القرآنَ » بدانی که چه بُوَد . ودیده بازکن ! أگر دیده داری تا « الحمد لله » با تو نماید که « أفـــلا یَتدبرونَ القرآنَ » چه معنی دارد .

۱۰۸ – « الحمد لله » که در نماز فرض بوَد گفتن ، با أربابِ بصایرِ نگفته است . دیراست ، أمّا تو خفتــه بودی . نشنیدی که خدارا به‌مُنعمی فرض است شناختن ، وهر نعمت‌را بدانستن ، ودانستن که أز او است ، وهیچ موجودی‌را أز آسمان‌و زمین‌و برو بحرو سهل‌و جبل در آن هیچ دخلی نیست ، هم فرض است . واین بس فراخ عالمی است . أی دوست ! چون تشنه شدی مثــلاً ، آب أز تو تشنگی ببرد . آنجا که تویی آب أز کجا آید ، أگر سماو زمین‌و برو بحرو ملك‌و فلك نبود ؟ وُبودِ این همه أز کجا آید ؟ که در وجود خود کس نبود ونخواهد بودن ، ونه نیز هست ، در نظر دیده وَران .

1 کرد N K کردن M / سگی M کسی N K / 2 کو یی M K کوی او N / که نه M که N ـ K / 3 در N M را در K / بهر آن N M بهر K / 3 ـ 4 ص 38 : 37 ك / 4 افتادم M K افتاد N / 5 تا M K ـ N / 5 و 6 النساء 4 : 72 م / 6 دیده N M ـ K / تا N M که تا K / تو M K دیدهٔ تو N / 8 با M K و N / نگفته N M گفته K / 9 منعمی N M معنی K / 10 هر M همــه N ـ K / را N M او را K / ودانستن M ـ N K / 11 آسمان وزمین K سماء وارض N M / وسهل وجبل N وجبل K ـ M / 12 واین بس فراخ N M واز ین فراخ تر K / شدی N شوی K باشی M / 13 از . . . ببرد M از تو تشنگی نبرد N ترا از تشنگی برهاند K / آنجا M از آنجا N K / 14 وبود N ـ M K / که N ـ M K / 15 هست N M هستند K .

تو ندانم که چه گویی ، « كلُّ مَن عليها فانٍ »، « كلُّ شيءٍ هالكٌ إلّا وجهَهُ » چه معنی دارد ؟ إزالتِ عَطشِ أز آب بینی نه أز او .

۱۰۹ – « الحمد لله » کرا گفتی وزبانِ « الحمد لله » گویِ تو گنگ است ؟ « الحمد لله » آنگه گفته باشی که منعم‌را بدانی أوّلاً ، وهنوز نداسته باشی تا ظنی فاسد بر توراه نزد پس منعم‌را به منعمی بشناسی . وهیهات ! پس همه‌را أز او شناسی ، وهمهٔ نِعَم‌را ، فزایش بدو دانی ، ووجودش هم أز أو بینی . و نِعَم را نبینی ، همه مُنعم‌را بینی ، چنانکه أگر إین مکتوبِ من مثلاً تو برخوانی نه أز أنگشتانِ منت یاد آید نه أز قلم نه‌از مداد نه أز دوات ، بلکه همه کاتب‌را بینی . آنگه أگر گویی « الحمد لله » گفته باشی ، وبنده‌ای باشی که خدارا ثنا گفته باشی ، که « وقليل من عباديَ الشكور » ومصطفا ـ صلعم ـ بر چنین بنده ثنا چنین گوید : كه إذا قال العبد « الحمد لله » ملأما بين السماوات والأرضين . أگر « الحمد لله » هرگز نگفتی فاتحة الكتاب کیْ خواندی ؟ وچون نخواندی ، رکنی أز أرکانِ نماز بجا نیاوردی تا بدیگر أرکان چه رسد ، ورکنی أز نماز به سر نبردی .

۱۱۰ – چه دانی که إیتاء الزکاة چه بود . أی دوست ! زکات أز نصاب

---

1 تو . . . گویی M K تورا خود ندانم که چه کسی چه گویی N / الرحمن 55 : 26 م / القصص 28 : 88 ك / 2 چه معنی دارد N له الحكم واليه ترجعون M ـ K / نه از او N M ـ K / 3 کرا K که N M / 4 او لا و M او لا N الا K / باشی M ـ N K / 5 ظنی M K طمعی N / نزد N K نبرد M / منعم N نعم M K / 6 او شناسی N M تو نشناسی K / 6 وهمه K اعنی همه N M / فزایش K قوامش N M / دانی N M بود K / هم N M ـ K / 7 ونعم . . . بینی M ـ N K / اگر M K ـ N / تو N M ـ K / 8 منت N M من K / آید N M کند K / بلکه M K بل N / 9 اگر N M ـ K / گفته باشی و M گفتم N ـ K / 9 ـ 10 وبنده . . .باشی N M ـ K / السباء 34 : 13 ك / 11 بر . . . ثنا N M ـ K / السماوات N M السماء K / 12 الارضين M الارض N K / اگر M K پس اگر نه K / نگفتی M نگفته باشی K وچرن نگفتی N / 13 ارکان چه K ارکان M ان N / 14 رکنی از M رکن N K / 14 ـ 15 نبردی . . . بود M K آید آن گاه ایتاء الزکات بدانی N / 15 که M ـ K .

توان داد « ومما رَزَقناهم يُنفقونَ » نه مما لم نرزقهم. آنکه تو نداری بدیگران چون دهی؟ باش تا « رَزَقناهُ مِنّا رِزقاً حسناً » بدانی وبیابی آنگه « ومما رزقناهم يُنفقونَ » پدید آید. « وجَعَلنا منهم أئِمّةً يهدونَ بأمرنا » این یهدون گرواست بدین که « لما صَبروا وكانوا بآياتنا يوقِنونَ » این حدیث دِراز است . أمّا تو بس کوتاه دیده ای واین عالم بس فراخ است اما خلق بس تنگ حوصله اند . پیوسته می گوی « ربِّ اشرح لي صدري » تا « فهوَ على نورٍ مِن ربّه » تورا استقبال کند . والحمد لله رب العالمين . وصلى الله على محمد وآله أجمعين .

---

1 و 3 الانفال 8 : 3 م / 1 نه . . . نرزقهم N K – M / 2 النحل 16 : 75 ك / 3 السجدة 32 : 24 ك / اين M K – N / 4 كه M كلمه كه N – K / السجدة 32 : 24 ك / 5 – 6 واين . . . اند M K – N / 5 بس فراخ . . . خلق بس M فراخ . . . خلق K / عالم M – K / 6 می گوی N M بی K / طه 20 : 25 ك / 6 تا M افمن شرح الله صدره للاسلام تا N مباشی تا K / 6 – 7 الزمر 39 : 22 ك / 7 استقبال كند N K باستقبال آيد M / 7 – 8 والحمد . . . اجمعين M – N K .

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۱۱ – روز گارِ برادَرِ أعزّ ! أطالَ اللهُ بقـــاءَهُ وَسَلكَ بهِ سبیل الرّضوانِ آراسته باد ، همیشه به خیرو خوبی . أی دوست! بدان و آگاه باش! که دلِ آدمی‌را جزری ومدّی هست . وچندگاه است تا در این سودایم ، وقت باشد که در شبانه روزی چهار پنج نوشته بنویسم هریك هفتاد، هشتاد سطر ، که هر کلمه أز آن گوهری بود بی قیمت ومن در آن وقت کارهْ باشم آن نبشته‌را به‌چند گونه ورانداختی می کنم که این چه بلا است که من بدان مبتلا شده أم. و کدام روز بوَد گویی که سَرِ خویش در سرِ کارِ زبان و قلمِ خویش کنم . وهم هر روز هفت یا هشت مجلسِ علم رنگارنگ با خلقِ مختلَف گفته باشم که در هر مجلسی أز آن ، والله أعـلم ، کم أز هزار کلمه نگفته باشم . وندانم که سَر در زبان بازَم یا در قلم ، والله أعلم !

---

1 بسم . . . الرحیم P I المکتوب السابع والثلاثون K ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ۳ بسم . . . الرحیم N / 2 روز . . . اعز P N L I روز کاربرادر اعز K ـ M / 2ـ3 اطال . . . الرضوان N M ـ P L K I / آراسته باد M ـ P N L K I / 3 همیشه . . . خوبی N M ـ P L K I / 4 سودایم P N M L I می باشم K / 6 که N M L K که در P I / بی M L K با P N I / وقت L P K I ـ N M / 7 نبشته . . . ورندا ختی K نوشتن . . . ورياضتی P N M L I / 8 گویی که K ـ P N M L I / خویش P L K I کار خویش N خود M / کار M P N L K I ـ / 9 قــلم خویش P L M I خویش M ـ N / 9 ـ 11 وهم . . . اعلم N ـ P M L K I (از این جا تا پایان نامه از نسخهٔ N افتاده است) / 9 هم P L K I هم چنین M / 10 مختلف K ـ P M L I / 10 ـ 11 که . . . باشم K ـ P M L I / 11 بازم M K باز باشم P L I .

* * نامهٔ هفتادویکم . P 94 a . N 3 . M 79 . L 88 . K 37 . I 82 a * * *

۱۱۲ – و گاه بوَد که دو ماه و سه ماه بَر آید که نه درسِ مُهم توانم گفت و نه چیزی توانم نوشت . و من در آن کارِه که چرا چنین می رود ؟ تقصیر می کنم در نشرِ علم، و روزگارِ متعلّمان ضایع می کنم، چه توان کرد، أگر «واللهُ غالبٌ علی أمره» – أي علی عبده، في قول ابن عبّاس – روی وا نمودی، این همه إشکال برخاستی . و أگر جمالِ قلبُ المؤمنَ بینَ إصبعینِ من أصابعِ الرَّحمانِ یُقلبُهما کیف یشاءُ، را جلوه دادندی بر دیدهٔ هر کسی این کار برخلافِ این بودی . بُندارِ رازی گوید :

ویم آن روج که ویمت نونیم ونز آن روح که دیم غمایی

۱۱۳ – چنین تواند بود عاشق آفتاب‌را راحت نتواند بودَن که نه نهاده أند در حالِ غیبتِ معشوق جز ظلمات نبود. و چون معشوق در پردهٔ سحابی کثیف خودرا جلوه دهد، عاشق‌را أز آن هیچ قوتی نبوَد، که أورا سیری کند . و چون بی‌حجاب بتابد مشکلتر، کمالِ إشراقِ أو خود حجابِ عاشق است. تا یك لحظه أگر أز أو قوت خورد دیده نیز در باز زد . مسکین عاشق آفتاب .

1 ـ 14 و گاه . . . آفتاب N ـ P M L M I / 1 گاه بود P L I وقت بود K وقت باشد M / و سه P L K I یا سه M / 2 چیزی P L K I نیز چیزی M / 3 می کنم M K ـ P L I / و روز M L K روز P I / توان کرد P M L I توانم کردن K / 4 اگر M K ـ P L I / یوسف 12 : 21 ك / 5 وا نمودی L K باز نمودی M نمودی P I / 6 را M L K و را P I / بر دیده M در دیده L در هر دیده K ـ P I / این کار بر M K کار در P L I / 7 بندار . . . گوید K پندارم که رازی گوید بیت M بیت P اورامه L ـ I / 9 نتواند بودن که P L I نبود و M ـ K / 10 و K ـ P M L I / سحابی P M L I سبحانی K / 11 کثیف P M L I کشف K / عاشق را M K عاشق P L I / نبود M K نبود و نتواند خورد P L I / 12 او M K ـ P L I / تا یك لحظه اگر P M L I یك لحظه K / 14 آفتاب M L K I افتاب بیت P .

در دریا غرق‌و لب زبی آبی خُشک
چون میرِ تبَت خزینه بی نافهٔ مُشک

گاه دبدَبهٔ «إنَّ الله لغنيٌّ عَنِ العالمينَ» زَنَد.

۱۱٤ – اینجـا خلیل‌و موسی‌و عیسی‌را – صلعم – جز نفسی! نفسی! خود هیچ کار نتواند بودن، در ظلمـاتِ خود وامانده، وچون جلالتِ رحمانیَّت سایه أفکند وأز پَردهٔ کرم روی بتابد، خود گوید: «إنَّ الملوكَ إذا دخلوا قريةً أفسدوها» زنهار! زنهار! «ويحذّرکم الله نفسه»:

سنگ أز برِ آبگینه شامی دور!
زیراکه در این شهر تو باشی یـا من

لیس لله شریك، یا محمَّدُ! «إنك لا تهدي من أحببتَ ولكن الله يهدي مَن يشاءُ»، «ليسَ لكَ مِنَ الأمرِ شيءٌ»، «إنَّ الأمر كـُلّه لِلهِ» آنکه در حقِّ تو و أمثالِ تو گفت که «لله الأمر»، «والأمرُ يومَئذٍ لِلهِ» زیراکه شما آن روز بدین نقطه بینا خواهید شدن.

1 ـ 13 در . . . شدن I K L M P ـ N / 1 دریا P M L I در پای عشق K /
2 چون میرتبت P L K I میرتبت و M / خزینه P L K I خزانه M / بی P M L I از K /
العنکبوت 29 : 6 م / 6 پرده M ـ P L K I / روی K ـ P M L I / خود K ـ P M L I /
6 ـ 7 النمـــل 27 : 34 ك / زنهار زنهار P L I زینهار زینهار M ـ K / 7 آل عمران
3 : 28 م / نفسه K I نفسه مصراع P نفسه (علامت مصراع) L نفسه بیت M /
8 ـ 11 سنگ... یشاء K ـ P M L I / 8 دور M دور دار P L I / 9 زیرا که M ع گویند
P گویند L I / تو M یا تو P L I / 10 ولکن M ـ P L I / 10 ـ 11 القصص 29 :
56 ك / 11 آل عمران 3 : 128 م / آل عمران 3 : 154 م / آنکه M K وآنکه P L I /
12 الروم 30 : 4 ك / الانفطار 82 : 19 ك .

۱۱۵ — وا محمّد — صلعم — که کارِ قیامتش در دارِ دُنیا نقد گشت، ودوزخ‌و بهشت‌و صراط‌و میزان‌و حوض‌و همهٔ کارها بر أو عرض دادند، چنین گفتند که « لیسَ لكَ مِنَ الأمرِ شيءٌ » أی عزیز ! « إنّ الله لا یَستحي أن یضربَ مَثلا ما بَعُوضَةً فمَا فوقَها » ، أگر پشه‌ای عاشقِ باد آید چه گویی هرگز وِصال میان إیشان تواند بود ؟ هیهات ! أبى اللهُ أن یکونَ لصاحبِ النفسِ إلیهِ سبیلٌ . گفت چه بود ؟ گفت : در مَن نَرَسَی :

در من نرسی تا نشوی یك با من کاندر رَهِ عشق یا تو گنجی یا مَن

۱۱۶ — أی عزیز ! چه گویی آفتاب‌را که دانست که هیچ عاشق‌را أز أو قوتی نیست ألبتّه ، در حالِ إشراق به کمال، أورا حجاب آفریدن‌و محتجب شدن نه عینِ شفقت ورحمت بود ؟ مصطفا — صلعم — از این معنی چنین عبارت کرد ، وازماندگان را در حضیضِ سفلی که : إنَّ لله سبعینَ ألف حجابٍ من نورٍ وظُلمةٍ لو کشفها لأحرقت سُبُحاتُ وجهِهِ کلَّ مَن أدرك ببصره . بسوزاند نَعوذُ باللهِ ، أگر نه این حجاب بودی .

۱۱۷ — دنیاو حجب چیست ، أعنی شهوت‌و غضب‌و حسدو حقدو حبِ مال‌و جاه‌و ریا ، إلی سایرِ الأخلاق الذمیمة ، مُدبِران‌را سببِ آنست تا أز

1 - 15 وا محمد . . . از I K L M P - N / 2 که کار I L P که M گفت K / 2 میزان I L M P قرآن K / او I L M P وی K / چنین گفتند I L M P - K / 3 آل عمران 3 : 28 م / 3 - 4 البقرة 2 : 26 م / 4 باد آید I L M P باز ماند K / هرگز I L M P هزار K / 5 بود I L M P - K / 6 در من نرسی I L در من نرسی بیت P بیت M - K / 7 یك با K P یکتا I L M / 9 قوتی I K L P هیچ قوتی M / را I L M P - K / 10 معنی K - I L M P / 13 بسوزاند K - I L M P / این حجاب I L P حجب M حجاب K / 15 سبب I L M P آسیب K .

آفتاب هیچ خبری ندارند، تا در ظلمات ِ إدبار خود باز مانند، إلی أبد الآباد . و ُمقبلان‌را سبب ِ آنست تا خوی فرا کنند که آفتاب‌را در پرده مختلف می‌بینند تا چون دیدهٔ إیشان پخته گردد ، وطاقت ِ بارکشیدن ِ لقـــاء الله دارند ، بی حجاب . إینـَت به کال بیانی . أگر می‌شنوی .

۱۱۸ — أی دوست ! آن ندیده‌ای که چون مرکبی نیکو بو َد که جز سلطان‌را نشاید ، أو ّل ِ کار رایضی باید که برنشیند ، تا توسنی ِ أو به رامی مبد ّل گردد ؟ « وإذا شئنا بد ّلنـا أمثالهم تبدیلاً » گفت : چرا ؟ گفت : زیراکه ما خود پرستانرا نخواهیم . وآن جوان‌مردرا قوت آن نیست که جمال ِ مارا بتواند دیدن ، تا عاشق ِ ما بود نه عاشق ِ خود . جمال ِ لیلی دا نه‌ای دان بردامی نهـــاده ، صیاد ِ أزل چون خواست که أز نهـاد ِ مجنون َمرکبی ساز َد أز آن ِ خود، ــ چه می شنوي، نه سخن ِ تو می َرو َد ! ــ أورا استعداد ِ آن نبود که در دام ِ جمال ِ أزل أفتد که آنگه به تابشی أز آن هلاك شدی ، بفرمودند تا یك چندی لیلی أز نهاد ِ مجنون َمرکبی ساخت أز آن ِ خود ، وأورا نگذاشت ، که زمام ِ حرکات‌و سکنات ِ أو بدست ِ هواو شهوت ِ أو بو َد .

۱۱۹ — أی دوست ! یا خود پرست توانی بودن یا عاشق ، لا غـــیر ، این نشنیده‌ای :

در عـــالم ِ پیر هرکجا ُبرنا ایست
عاشق بادا که عشق خوش سودا ییست

1 آفتاب . . . ماند N - P M L K I / 1 - 18 الی . . . ایست P N L I - M K . باقی ماندهٔ این نامه از نسخهٔ N افتاده ودر نسخه های P L 1 بجای ِ نیز آن M 5 b نوشته شده است که از غزالی می باشد / خبری ندارند P M L I ندانند K / خود K - P M L I / الی M - K / ابد الآباد M الابد K / 2 سبب M آسیب K / فرا M فا K / 4 حجاب K حجابی M / بیانی M بیابی K / 5 که جز M جز K / 6 که بر M که تا بر K / او K اورا M / 7 مبدل گردد K بدل افتد M / الانسان 76 : 28 م / 9 را M - K / دیدن K دید M / نه M یا K / 10 بر دامی M نزد آدمی K / صیاد K که صیاد M / 11 نه K که نه M / 11 - 12 استعداد آن M از آن استعدادی K / 12 به تابشی M به تبشی K / 13 مجنون M او K / 16 یا خود M تا خود K / لا غیر M لا َغر K / 17 نشنیده ای K نشنیده بیت M .

در عشق مراهمیشه محکم رایست
أی هر که نه عاشق است چون شیدا بیست
عاشق شدَن آیین چو من شیــدا بیست
أیْ هرکه نه عاشق است أو خود را بیست

أگر حرکات و سکنات تو بهدستِ تو بوَد، خودپرستی باشی، وأگر زمامِ تو بدستِ غیری بوَد، عاشقی، و مَرکب یا بیْ لگام بود، مسیّب بودو به حکمِ خود بوَد، یا ملجَم بوَدو أورا هیچ اختیاری نه. لعمری ! اختیارش تبعِ اختیارِ راکِب بوَد. آنجا بدانی که «أفرأیتَ مَنِ اتخذ إلهَهُ هَواه» چهبوَد، والتقيُ ملجمٌ، چیست. واین غیر أگر جلالِ أزل بود کار دشوار بود بهغایت، وعاقبت بس با خطر بود. وأغلب آن به مرگ کشد پیش از وقت یا بــه جنون، تاراه بر أو نزنند که آنکسرا که یضل ویهدی هردو صفتِ أو بود، أو پیریرا چون بشاید.

۱۲۰ – لعمری که پیغمبرانرا اینراه بود، کار دشوار بود. وبهعنایتِ أزلی بهسَر بُردند. دیگرانرا یا پیغمبری حاضر باید یا پیری راهرفتهو پُخته ومریدی أز إینجا در پیوندد. وراهِ إرادت بر پیغمبران بسته است. وسر جریدهٔ مریدان بوبکرِ صدیق است. وهیچ پیغمبریرا چون بوبکر مریدی

1 ـ 16 در . . . مریدی P N L I ـ M K / 1 ـ 2 در . . . شیدا بیست M ـ K / 3 ـ 4 عاشق . . . را بیست K ـ M / 3 بدست تو بود K بحکم تو باشند M / باشی K ـ M / 6 تو M ـ K / غیری بود M غیری باشد K / یا M تا K / مسیّب بود M ـ K / 7 یا . . . وأو M نا . . . او K / تبع M منع K / 8 اختیار K ـ M / الجاثیة 45 : 23 ك / چه بود M ـ K / 9 چیست K چبود M / 10 با K ـ M / به K ـ M / پیش از وقت K ـ M / 11 نزنند M نرسد K / را که M را K / هردو M بودو K / أو بود أو M بود K / 12 بشاید M نشاید K / 13 که M ـ K / کار دشوار بود M ـ K / وبه M به K / 14 أزلی به سر بردند M ازل پیر بودند K / رفته وپخته K رفتنــد بخیه M / 15 در K ـ N / 14، 15، 16 پیغمبر M پیغامبر K / .

نبود، جز مصطفارا آنکه خلیل خودرا در أو باخت که «أسلمت وجهي لله»، «وَحسبُنا الله» گفت. بوبکر خودرا در رسول باخت. واین راه إرادت بی خَطر است، که مصطفاراو جملۀ پیران‌را صِفت یَهدی بوَد، وأز یضلُّ همــه دورند. و «إنـّك لتهدي»، «وِممَّن خَلقنا أمةٌ یَهدونَ بِالحقّ»، وبُعِثتُ لأسنِّنَ السُـنَنَ وأُشرِّعَ الشرائعَ. وإینجا بدانی که چرا پیر پرستی بِه٘ بوَد که خدا پرستی.

۱۲۱ – وجز به روزگار تورا إین حقایق معلوم نگردد. أز گفتن‌و نوشتن چه خیزد؟ بلی سودِ بسیار بینی أز آن، أمَّا راه أز رفتن برسد. خدمتِ کفشی باید کرد، وعمرِ عزیزِ خودرا در آن صرف گردانید، تا عمرت عزیز بوَد وتو عزیز باشی. یا نه، عمر چه هفتاد، چه هشتاد. والسَّلام والحمد للهِ ربِّ العالمینَ. وصلواتـُه علی محمدٍ وآله أجمعینَ.

1 ـ 11 نبود .. اجمعین PNLI ـ MK / 1 ـ 2 آل عمران 3 : 20 م / 2 آل عمران 3 : 179 والتوبه 9 : 59 م / گفت M گفته بود K / 3 را وجملـه K راه M / بود K بزد M / 4 الشوری 42 : 52 ك / 4 ـ 5 الاعراف 7 : 181 ك / 5 ـ 6 واینجا ... که چرا ... که خدا M اینجا ... که ... یا خدا K / 7 نگردد K نکند M / 9 کفشی K کسی M / باید کرد K طاب کن M / صرف گردانید K خدمت خرج کن M / 10 یا M ویا K / 10 ـ 11 والسلام ... اجمعین M ـ K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۲۲ – أی دوست عزیزو أی برادرِ مخلص أطال الله بقاكَ ويسّر لكَ الوصول الى حياةِ الأبدِ ورَزقكَ منه رِزقاً حَسناً . رِزقی که عموم را بود دیگر است ، ورزقی کـــه خصوص رابود دیگر است . رزقِ عموم رزقِ معده بوَد ، ورزقِ خصوص رزقِ دل بود . ورزق خصوصِ خصوص ،رزقِ جان بود. « ورزقناه منـّا رِزقـاً حَسناً » خصوصِ خصوص را بوَد بـلا واسطه « قـلْ مَنْ يَرزُقكم مِن السَّماءِ » و « في السَّماءِ رِزقُكم » رزقِ خصوص ، این رزق دل بود . « إنّ في ذلك لذِكرى لِمَن كان له قلب » ، « وما يذّكرُ إلا أولو الألبابِ » أولو الألبـاب كه بود ؟ شرحِ إیشان در قرآن بیـــان کرده است . « إنّ في خلقِ السَّماواتِ والأرضِ ، واختلافِ الليل والنهارِ لآياتٍ لأولي الألبابِ » ، « الذينَ يذكرونَ الله قِيامـاً وقعوداً وعلى جنوبهم ويَتَفَكرونَ في خَلق السَّماواتِ والأرضِ » . « الذينَ يذكرُونَ الله » صِفتِ أولوالألبـاب است « وما يذّكر إلا أولو الألبابِ » .

---

1 بسم . . . الرحيم (تصحيح بر ای ها نندی نامه ها) بسم . . . برالرحيم وبه نستعين M المكتوب التاسع والثلاثون K / 2 ـ 14 ای دوست . . . الالباب M « ولو أنهم آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات السماء والارض » برکات آسمان نه آنست که تو فهم کردی . برکات آسمان علم لدنی است . « وآتيناه من لدنا علماً عظيماً » وعموم عارف از لاف ارضی راه ندانند « يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا وهم عن الآخرة هم غافلون » لا جرم « رضوا بالحيـــاة الدنيا واطمأنوا بها » هرچه مؤمن خورد حلال است . وکا فررا آب حرام است که K / 6 النحل 16 : 75 ك / 7 يونس 10 : 31 ك / الذاريات 51 : 22 ك / 8 ـ 9 ق 50 : 37 ك / 9 البقرة 2 : 269 م / 10 ـ 11 آل عمران 3 : 190 م / 11 ـ 12 آل عمران 3 : 191 م .

* * * نامهٔ هفتادو دوم . M 100. K 39 * * *

۱۲۳ – وذکر جزقوتِ دل نیست . « لذکری لِمَنْ کانَ له قلبٌ » این بود ، ورزقِ دل بود ، وخصوص را بود . ورزق عموم این بود کـه « أو لم یَروا أنا نَسوقُ الماءَ إلى الأرضِ الجرزِ فتخرجُ به زرعاً تأکلُ مِنهُ أنعامهم وأنفُسهم » . « ألم تر أنّ الله أنزل مِنَ السماءِ ماءً فاخرجنا به ثمراتٍ مختلفاً ألوانُها » بتفصیل در این آیت بگفت که : « إنا صَببنا الماءَ صَبّاً ثم شققنا الأرضَ شقاً . فأنبتنا فیها حبّاً . وعِنباً وقضباً ، وزیتوناً ونخلاً . وحدائقَ غلباً . وفاکهةً وإباً . متاعاً لکم ولأنعامِکم » . « قُل مَن یَرزُقکم مِنَ السَّماءِ والأرضِ » مِنَ السَّماء رِزقِ خُصوص ، من الأرض ، رِزقِ عُموم بود .

۱۲٤ – أز این رزقِ أرضی که عموم را بود هر چه کافر خورَد ، أو را حرام است ، وأگر همه آب مباح است . زیرا که این رزق در حق أو زهر قاتل است . أز همه أرزاقش محروم بکرد . « وَیأکلونَ کما تأکلُ الأنعام والنارُ مثوىً لَهم » نصِ قرآن قدیم است . هر چه مؤمن خورَد أز این رزقِ أرضی أو را حلال بود ، زیرا که أز بهر أو آفریدند نه أز بهر کافر . وکافر هر چه خورد غصب بود . « قُل هی للذین آمنوا فی الحیاة الدُّنیا خالصةً » «أخرج لعباده » از بهر بندگان خود آفریدم ، کافران را از آن چه حساب؟ « قُل هي للذین آمَنوا خالِصةً » کافران را گوارنده نبود ، چون به

1 ـ 11 وذکر . . . رزق K ـ M / 1 ق 50 : 37 ك / 2 ـ 4 السجدة 32 : 37 ك / 4 ـ 5 الفاطر 35 : 27 ك / 5 ـ 7 عبس 80 : 25 ـ 32 ك / 7 ـ 8 یونس 10 : 31 ك / 10 اورا (تصحیح) واورا M / 12 ـ 13 محمد 47 : 12 م / 14 بود K است M / آفریدند K آفریده است M / کافر K کافران M / 15 خورد K خورد ازآن M / الاعراف 7 : 32 ك / قل K قل من حرم زینة الله التي أخرج لعبـاده والطیبات من الرزق قل M / 16 الاعراف 7 : 32 ك / را از K را با M / 17 کافران . . . چون K با ورت نبود که کافران M .

غصب دارند . شرع نِگر! چرا مال إیشان حلال بکرده است به مسلمانان که به قهر واگیرند ؟ اینست که من می گویم .

۱۲۵– ولیکن اهل‌غفلت را از شرع چه خبر باشد؟تاکسی از شهوت پَرستی برهد ، که قدم در متابَعتِ سنت دُرُست کند او را دیده دهند که « ومن یؤمِن بالله یهد قلبَه » ، « وإن تطیعوه تهتدوا » چون دیـده یابد ، درنگرد اورا به جمال شرع بینـــا کنند ، تا از تابعی بـه متبوعی برسد ، واز مأمومی به امامی ترقی کند ، این کس را قریشی خوانند . که الأئمة من قریش ، تعلـّموا من قریش ولا تعلموها ، قدّموا قُریشاً ولا تتقدموها!.چرا؟ زیرا که بصیرت یافت،در متابعت، متبوعی کردند او را که أدعوا الی الله علی بصیرةٍ .

۱۲۶ – یا محمد ! توتنها دَعوت می کنی بحـق ؟ گفت : حاشا و کلاّ ! أنا ومن اتـّبعنی من العلماء . العلماءُ ورثة الأنبیاء « وممَّن خَلقنا أمةٌ یهدون بالحق وبـِهِ یعدلونَ » یدعونَ الله دیگر باشد ویدعون إلی الله دیگر ! هر که دادِ « یدعوننا رَغبا او رَهباً » از خود بدهد ، اورا به « یدعون إلی الله » راه بدهند ، نامش در جریدهٔ « أئمة یهدون بأمرنا لما صَبروا » ، « یهدون بالحق » نویسند « أدع الی سبیل رَبک» جان اورا بیك غمزه بغارتد . از بنایِ او در مصحفِ محمد خبر باز دهند که « ومن احسنُ قولاً ممَّن دعا الی الله وعمل صالحاً

1 شرع K در شرع M / چرا K که M / به مسلمانان K مسلمانان را M / 2 واگیرند K برگیرند M / من K – M / 3 باشد K – M / 4 برهد M نرهد K / سنت K شرع M / 4 – 5 اورا ... نگرد M دیدهٔ K / 4 – 5 التغابن 64 : 11 م / 5 النور 24 : 54 م / 7 ترقی کند K رسد M / خوانند M نگویند K / 8 قدموا . . . فتقدموها K وقدموا من قریش ولا تقدموها M / 9 بصیرت M بصری K / در M درآن K / 12 من العلماء K – M / 12 – 13 الاعراف 7 : 181 ك / 14 الانبیـــاء 21 : 90 ك / 15 السجدة 32 : 24 ك / الاعراف 7 : 181 ك / 15 أئمة . . . صبروا M – K / 16 النحل 16 : 125 ك / را M – K / بغارتد K بغارتند M / از بنای K ثنای M / 17 خبر . . . که K چنین گوید M / فصلت 41 : 33 ك .

وقال انني من المسلمين » ، وأما بنعمة ربكَ فحدِّثْ » وازو گويد . بگو با خلق : « إننى من المسلمين » نعمة الله كه ازو حديث فرمودند كردن ، نعمتِ إسلام وايمان بود كه « فاصبحتم بنعمته إخواناً » چون بدين درجت رسَد نسبتش به مصطفا – صلعم – درست گردد ، واو را قرشى گويند .

۱۲۷ – تاكنون عربى بود كه من أسلم فهو عربيٌّ ، وقلبُ المؤمنِ عربيٌّ وليكن قرشى نبود .چون از متعلمى به عالمى رَسد، كه العلماءُ ورثة الأنبياء ، واز تابعى به متبوعى رسد « أفمن يهدي إلى الحق احق ان يتبع ، أمّن لا يهدي الا أن يُهدى ».«يهدى الى الحق» قرشى بود، و « لا يهدي الا أن يُهدى» عربي بود ، واز عموم اهل إسلام بود . تا اكنون سؤال واجب بود بر او از پيرِ خود ، كه « فاسألوا أهل الذّكر إن كنتم لا تعلمون » چرا ؟ زيرا كه عموم مسلمانان را إجتهاد نرسد ، تعلموا من قريش ، چون أز اين منزل به مقامِ عالمى آيد ، أز اهل إجتهاد بود ، كس را نرسد از عموم مسلمانان كه برأو حكم كند : ولا تعلموها ! بعد خداو رسولو أولوالأمر منكم ، فرمان او در ملكت نافذ كنند . نصّ قرآن كه « أطيعوا الله وأطيعوا الرّسولَ وأولي الامر منكم » ، « لعلمه الذين يستنبطونه منهم » اولو الامر منكم باشند . وأهل اجتهادو قريشيانو علماو پيرانو « أمّة يهدون بالحق » همه يكى بود . وهيچ فرقى نبود إلا در عالمِ كوران . واين هنوز از مصطفا – صلعم –

---

1 و 2 فصلت 41 : 33 ك / 1 الضحى 93 : 11 ك / وازو K با او M / 2 انى K كه انى M / 3 آل عمران 3 : 103 م / 4 به K با M / درست K نزديك M / و K – M / 5 وقلب . . . عربي M – K / 7 – 8 يونس 10 : 35 ك / 8 يهدى الى الحق M – K / 9 – 10 واجب . . . خود M وجواب واپير خود امت K / 10 النحل 16 : 43 ك / چرا M – K / 11 مسلمانانرا M – K / 11 – 12 نرسد . . . برأو M كس را رسد از مسلمانان كه اورا K / 13 كند M كنند K / وأولو الامر منكم K – M / 14 كه K – M / 14 – 15 النساء 4 : 59 م / 15 النساء 4 : 83 م / باشند K – M / 16 أمة K أئمة M / الاعراف 7 : 159 و 181 ك .

در نسب دور بود . باش تا عبد منافی گردد ،پس هاشمی ، پس مطلبی ، پس أز إخو ان که واشوقاه الی لقاءِ إخواني . که طاقت دارد که شنود ؟ .

۱۲۸ – این قـــدرو منزلت را که نبشتم با آنکه بغایت روشن‌و مبرهن است کم کس بود که فهم کند ، تا نپنداری که این‌مختصر حدیث است. بجلالِ قدرِ لم یزل کـه ابن عباس که حبر الامة بود أگر این سخنان شنودی درپیش سماع بودی . خلقِ جهان به عادت پرستی قناعت کرده أنــد ایشانرا از کجا واین حدیث از کجا ؟ توباری بهزار تأمل بر خوان ! تا بود که بـدانی که در حقِ تو هیچ شرطی نخواهد بود الا فراغ دل ، دیگران را بسی حجاب درپیش بود که نگذارد که فهم کنند ، از تقلیـدو تعَصُّب‌و کبرو عجب‌و غرور ، در حقِ تو أز این همه حُجب چیزی نیست . أمّــا به فراغِ دل مطالعتش بجدّ تمام بباید تا عجایب فهم أفتد ازو که بس روشن نوشته أم ، وبس غریب‌و طرفه چیزی است .

۱۲۹ – وهان ! وهان ! تا نپنداری کـه این حدیث از خوانده است یا از شنوده . لعمری! از خوانـده است ولیکن از لوح دل ، که « کتب في قلوبهم الایمـان » . واز شنوده است ، ولیکن از او ، کـه « ولو علم الله فیهم خیراً لأسمعَهم » ، « الرحمنُ علم القرآن » ظهرت ینابیعُ الحکمةِ من قلبهِ علی لسانه . عادت پرستان بعیدند که « الرحمن علم القرآن »

1 در نسب M ـ K / عبد K ـ M / مطلبی پس M مطلبی K / 2 اخوان که M اخوان K / دارد K داند M / که شنود M ـ K / 3 ومنزلت‌را K نیز M / 4 بجلال K بجلال‌و M / 5 حبر M او حبر K / سخنان M ـ K / 7 بهزار K هزار بار به M / 8 نخواهد بود K نخواهد M / بسی M که بس K / حجاب K حجب M / 9 بود که نگذارد M دارند که بگذارند K / 10 همه K ـ M / نیست K نیست بحمد الله M / 11 مطالعتش . . . تمام K مطالعــه بجد M / 14 یا . . . است M ـ K / که K ـ M / 15 المجادلة 58 : 22 م / 16 الانفال 8 : 23 م / 16 و 17 الرحمن 55 : 1 م / 16 ـ 17 الرحمن . . . که M ـ K .

تو اند بود . أوّل اين راه تقوا است وبس ، كه « واتقوا الله يعلمكم الله » . واين را كه ظهرت ينابيع الحكمة ، شرطش إينست كه أخلص لله أربعين صباحاً. علم اخلاص بدان‌و چهل روز بر بساط أدب مراقبِ دل باش تا ينابيعِ حكمت بينى كه از دل چون بر آيد .

۱۳۰ — خلق از اين كار دوراند ، إلا من شاء الله . چندين هزار جنازه به گورستان برندو يكى از ايشان به شك نرسيده بود . وچندين هزار به شك رسيده‌و يكى را گرفتارىِ طلب نبود ، وچندين هزار را دردِ طلب بگيردو يكى از راهِ راست نيفتد . وچندين هزار كس براهِ راست روندو يكى نبود كه ملال راهِ أو بنزند وقطعش نيفتد . وچند هزار كس راه تمام بروند وإيشان رايكى درميان نبود كه شايستهٔ حضرت گردد .تا نپندارى كه اين آسان كارى است .وأگرآنچه مى‌رود باورت نبود ، تا دلت گويد : « بلى ولكن ليطمئنَّ قلبي » در نگر كه سلطان‌و خليفه در هر عصر يكي بود از چندين هزار هزار كس . چون كمال سعادت درد ُنيا ، درحشمت‌و نعمت يكى را بود در هر عصرى .

۱۳۱ — بد انكه كمال در دين هم چنين بود بــلا فرق . واگر سوء الانكارى‌در درون دارى ،آتش آن إنكار بآبِ اين آيت بنشان كه«أنظر كيف فضَّلنا بعضهم على بَعضٍ » أي في الدنيــا .« وَللآخرةُ أكبر درجاتٍ » آخر

1 تواند M بتوانــد K / اول اين راه K كسى وا كه شرطش M / وبس K بس M /
البقرة 2 : 282 م / 2 ـ 3 واين . . . بدان‌و M ـ K / 4 از M ـ K / 5 خلق K
خلق همه M / 6 برند M ـ K / 6 ـ 7 نرسيده . . . رسيده M رسيده بود K / 7 درد M
در K / 8 ـ 9 نيفتد . . . قطعش M ـ K / 10 راه M ـ K / بروند M نروند K / گردد
K بود M / تا M وتا K / 11 اين M ـ K / تا دلت K يا دل M / 12 البقرة 2 : 260 م /
كه K ـ M / هر M ـ K / عصر K عصرى M / 13 در حشمت‌و M ودو حشمت K /
15 سوء K سوره M / 16 در درون دارى K بود در درون M / آن M ـ K / بنشان
K بنشاند M / 16 ـ 17 الاسراء 17 : 21 ك / 17 الاسراء 17 : 21 ك .

دانی که در عصرِ مصطفا — صلعم — به کمال بوبکرِ صدیـق رسید أزجهانیانو بس . از آنکه عهد نبوّت بودو روزگار دولتی که هرگز نبودو نباشد.چون در آن عصر به کمال نرسید جز یکی چه عجب بود که‌در هر عصر یکی‌برسد ؛این همه روشن است، ولیکن بینندگان را، أما کوران را از آن چه نصیب بود ؟ چون کوران را از مبصرات نصیب نبود که « سنریهم آیاتنا في الآفاق وفي أنفسهم » لا بل این قسمت در أزل کرده أند . وقد فرغ رَبکم من الخلق والرزقِ والأجل . « وهو فضّلکم » ،« والله فضّل بعضکم علی بعضٍ في الرزق » .

۱۳۲ — در همهٔ درجاتِ رزق که بیان کردم در أول کتـاب ، تفاوت است .تو باری بندگان او را أزمالی که تو را داده أست، وأزجاه ،بی‌نصیب مکن!تا أز جریدهٔ این قوم بیرون آیی:«فما الذین فضلوا برادّي رزقهم علی ما ملکت أیمانهم »می گوید:أز آنچه‌ایشان را دادم نصیب نکردنـد دیگران را . أز هرچه تو را داد وغیری را نداد، نصیب ده ! کور را أز دیدهٔ بینایِ خود نصیب ده ! که من قاد أعمی أربعین خطوة وجبت له الجنة . وگنگ را أز زبانِ گویایِ خود نصیب ده ! که چون أو را حاجتی بود که نتواند گفت ، توقیام کن بدان حاجت . بیمار را أز صحتِ خودْ نصیب ده !وبی مال را أز

1 که K ـ M / بو K أز همه بو M / 2 از جهانیان K ـ M / از آنکه K با زانکه M / 3 نرسید M ابو بکر صدیق کسی دیگر نباشد K / عصر K عصری M / 4 این K ـ M / اما K ـ M / 5 نصیب بود K ـ M / چون . . . نبود M ـ K / 5 ـ 6 فصلت 41 : 53 ك / 6 قـد K ـ M / 7 الخلق . . . الأجل K الرزق M / 7 الاعراف 7 : 140 ك / فضلکمو K ـ M / 7 ـ 8 النحل 16 : 71 ك / 9 رزق که M ـ K / تفاوت M وتفاوت K / 10 تو باری M تا تو باری K / که . . . جاه K وجاهی که تورا دادند M / 11 مکن K مگذار M / تا K که M / بیرون آیی K بدرباشی که M / 11 ـ 12 النحل 16 : 71 ك / 12 دادم K دادیم M / 12 و 13 نصیب K نصیبی M / 13 ـ 14 بینای خود نصیب K خود نصیب بینائی M / 15 زبان K ـ M / که چون K چون M / گفت K گفت که زبانش ندادند M / 16 ده K کن M .

مالِ خود نصیب ده ! بی علم را أز علمِ خود نصیب ده ! بی چاره را أز چارهٔ خود نصیب ده ! تا قرآن تورا ثناگوید ؛ « ومما رَزَقناهم ینفقون » الشاکر یستحقُّ المزید . این بنده شکر نعمتها یی که دادیم می کند . « وقلیلٌ من عبادیَ الشّکور » .

۱۳۳ – وعدهٔ أو حقو صِدق دان ! که « لئن شکرتُم لأزیدَنّکم » چون شکر نعمتِ حق کنی ، نعمت تو متزاید گردد . چون نعمتِ دنیارا شکر کنی نعمتِ آخرت نثارِ قدمِ تو کنند . وچون نعمتِ آخرت را شکر کردی تورا بر گیرد و گوید تومراباش که شایستهٔ منی « فتقبّلها ربُّها بقبولٍ حَسنٍ »ونِدا در ملکوتِ آسمان وزمین باز دهد، که : من کان لله ، کان الله له . این را الوصول الی لقاءِ الله خوانند . ولا راحة للمؤمِن دون لقاءِ الله . وسعادتِ أعظمو فوز أکبرو حیاتِ أبدو لذّتِ سَرمدو نعمتِ باقیو جلال لم یَزلِ ساقی همه اینجا بود . « وأولئك لهم الأمنُ وهم مهتدون » . وایشان می گویند : « الحمد لله الذي أذهبَ عنا الحزَنَ » ، « والذي أحلّنا دارَ المقامةِ من فضله » ، « وآخر دعواهم أن الحمد لله ربّ العالمینَ » .

۱۳٤ – این نبشته را باندك ندارد که بس عجب چیزی است ، وما را به دعا یاد دارد . وآرَندهٔ این نبشته را گرامی دارد . أو نه در خواسته

---

1 نصیب ده K ـ M / 1 ـ 2 علم . . . ده تا K علم خود وبی چاره را از چارهٔ خود تا
M / 2 تورا ثنا گوید K برتو بدل که M / البقرة 2 : 3 م / نعمتها یی M این نعمتها K /
5 أو حق وصدق دان که M حق دان K / ابراهیم 14 : 7 ك / 6 نعمتِ حق K ـ M /
تو . . . گردد K او متتابع گردد وأیادی متظاهر M / 7 کنی K کردی M / 7 ـ 8 نعمت
. . . کردی M ـ K / 8 تو M ـ K / 8 ـ 9 آل عمران 3 : 37 م / 9 ندا M تورا
K / باز K ـ M / 11 الله K ربه M / ابد M ـ K / 12 ـ 13 الانعام 6 : 82 ك /
13 الفاطر 35 : 34 ك / 14 الفاطر 35 : 35 ك / 14 ـ 15 یونس 10 : 10 ك / 16 باندك
ندارد M باید که بدارد K / چیزی است M چیست K / 17 آرفدهٔ M آیندهٔ K / او نه K
ونه أو M .

است تا دانی که نبشته أو را درخواست . أما هیچ وصیّتی درحق خود أز من درنخواست . شکر این نعمت که بردست او این مکتوب بدو رسید بباید گزاردن که سلطان خلعت بدستِ کسی فرستد ، ولیکن أورا نیز شکری باید کرد ، که مَن لم یشکر الناس لم یشکر الله . وما را بدعا یاد دارد ، که مارا نیز که نوشتیم هم چیزی باید بگوید: اللهم أکنِفهُ بفضلكَ وبرحمتِكَ حتی توصِلهُ إلی جنابِكَ المقدس في عافیةٍ . والسلام . والحمد لله ربّ العالمینَ وصلی الله علی محمد وآلهِ .

#

1 دانی K داند M / که K ـ M / را K ـ M / 3 گزاردن K گزارد M / 3ـ4 که . . . که M ـ K / 4 الناس . . . الله M الله . . . الناس K / 5 نیز . . . هم M بتسلیم همه K / بگوید K وبگوید که M / أکنفه M ألبقه K / 6 حق M ـ K / عافیة M عافیة غیر غافیة K / 6 ـ 7 والحمد . . . آله M ـ K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۵ – أی دوست عزيز ! وأی برادرِ مشفق ! أطال الله بقـــاك في طاعته ، ويسر لك الوصول إلى السعادة القصوى . أرجو كه بسعادتِ قصوى رسی تابد انی كه چه بود ! كه تا نرسی ممكن نبود كـــه بد انی . مصطفا – صلعم – چون اين سعادت أزجناب لم يزل به تضرُّع وإبتهال طلب كند همه چنين گويد : أللهم ما قصر عنه رأيي وضعفَ عنه عملي ولم تبلغه نيتی أو أمنيتي من خير أنت وعدته أحداً من عبادك ، أو خير أنت مُعطيه أحداً من خلقك فاني أرغب إليك فيه . چون سيّد اولين وآخرين أز آن چنين خبر دهد : ولم تبلغه نيّتی وأمنيتی ، كرا رسد كه پندارد كه نارسيده بدو فهم تواند كرد ؟ وچون خواهد كه عايشه را بر طلب چنين سعادتی تنبيه كند ، أو را چنين آموزد كه : أسألك من الخير كلـّه عاجله وآجله ، ما علمتُ منه وما لَم أعلم . در ما لم اعلم همه درَست ، أگر تورا نخورد .

---

1 بسم . . . الرحيم (تصحيح برای هما نندی نامه ها) المكتوب الاربعون اخوه . . . (در عكس خوانده نمی شود) K ومن رسائله ۲ ٤ رحمه الله بسم . . . الرحيم N بسم . . . الرحيم وبه نستعين M / 2 عزيز . . . مشفق K مشفق وای برادر مخلص M مخلص N / 6 همه N M هم K / ما N M يا من K / أو N M و K / 7 انت وعدته M وعدته N K / خير انت N M خيرات K / معطيه N M تعطيها K / 8 فانی أرغب N M فانه K / 9 - 10 نارسيده . . . كه N M رسيده بود وچون K / 10 بر N در M به K / چنين سعادتی N M سعادت K / 11 أورا . . . كه N M اولا چنين گويد K / 12 در ما لم اعلم N M - K / درست N M درست است K / اگر تورا نخورد N M - K .

* * * نامهٔ هفتادو سوم . N 42 ، M 99 ، K 40 * * *

۱۳۶ – حق تعالی چون خلق را از این حدیث خبر دهد، در قرآنِ مجید چنین بیان کند که « وننشئکم فیما لا تعلمونَ » این رابیانِ مفصل گویند . وأگر در پرده گویدو نخواهد که نامحرمانرا از آن قوتی بود ، چنین گوید : « المص ، طسم » این را بیان مجمل گویند . اگر خواهد که دیدهٔ عموم بریده گردد از این پندار ، جز این نگوید که « فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعین » هرچه در « فلا تعلم نفس » بیـان کردو طمعِ عموم از آن بریده کرد ، در « المص » بیـــان کردو دوستان را برآن مطلع کردو چنین گفت :« ولو عَلِم اللهُ فیهم خیراً لأسمَعَهم» مفرح القلوبِ دوستانِ أو در کلام او حروف مُقطّع است .

۱۳۷ – در ابتـــدا می‌گویم تا غلطی نپنداری ؛ چون پخته‌تر گردد حروفِ متصل‌هم منفصل گردد. واینکه خلق خوانند که« یُحبُّهم»وپندارند که متصل است ، خود را أز پرده بـدرآورد ، جمالِ خود در حروفِ منفصل بر دیدهٔ أو عرض دهد وهمه چنین گوید که « یُ حِ بُّ هُ م » . که طاقت دارد که بشنود !مصطفا– صلعم – رانشنیدی که چه گفت : إن من العلم کهیئة المکنون لا یعلمه إلا العلماءُ بالله ، فاذا نطقوا بـه لم ینکره إلا أهل الاغترار بالله . اگرنه این چنین معتصمی بودی مساکین اهل غفلت را که بیان توانستی کردن ! .

---

1 راز . . . دهد N M تورا از . . . می دهد K / 2 الواقعة 56 : 61 ك / بیان N M - K / 3 واگر N M که K / آن قوتی N او قوتی M آن بوبی K / 4 گویند N M خوانند K / دیدهٔ M طمع N K / 5 - 6 السجدة 32 : 17 م / 6 من . . . نفس N K - M / فلا تعلم N علم K / 7 در المص بیان N M المص K / را . . . چنین M را برآن اطلاع دادو چنین N برآن چنین / اطلاع کردو K / 8 الانفال 8 : 33 م / القلوب M K القلب N / او در N M او را در K / 10 گویم N M گوید K / تر M - N K / 11 هم M همه K - N / واینکه K اینکه N M / خوانند M K دانند N / المائدة 5 : 54 م / پندارند N پنداری M K / 12 است N M - K / جمال M K کمال N / 13 بر N K در M / دهد M کنند N کنند K / وهمه . . . هـ م M همچنین که د ب ح م K هم جنزی زم N / 14 بشنود . . . را N بشنود . . . شنیدی M این شنود از مصطفی K / 15 کهیئة N M - K / 16 الاغترار K الفرة M العزة N / نه این M نه K - N / معتصمی N M معتصم K / بودی M K نبودی N .

۱۳۸ – اگر کارِ سالك پاره‌ای بکمال‌تر رسد ، حروف همه نقط گردد ، قوتش از نُقطِ یِ وِ بِ بود در « یُحِبُّهم » لا غیر. حروف نماند. چه می شنوی ؟ ابن عباس می گوید : که علیِ بو طالب یك شب شرح نقطهٔ بایِ بسم الله کردن گرفت ، فانفلقَ عمود الصبح وهو بعدُ لم یفرغ. پس ابن عباس از مختصریِ خود در جنبِ علیِ بوطالب چنین خبر دهد که : فرأیتُ نفسي في جنبه كالفارةِ الملقاة في مياه البحر العظيم . با آنکه ابن عباس می گوید : اگر این آیت راتفسیر بگویم که « الله الذي خلق سبع سماوات ومن الأرضِ مثلهُنَّ یتنزلُ الأمر بینهن » عموم خلق مرا جز کافر نگویند .

۱۳۹ – چون مردرا در درونِ پردهٔ دیگر راه دهند ، نقط نیز محو گردد. خلقِ جهان قرآن از سواد مصحف خوانند ، من بیاضِ مصحف خوانم « نحــنُ قسمنا بینهُم مَعیشَتَهُم » ، « والله فضَّل بعضَکم علی بعضٍ في الرِّزقِ » .

جوان مردا ! قرآن قــدیم را در چندین هزار حُجب به خلق فرستادند . اگر جلالتِ نقط بایِ بسم الله برعرش بتابد بی پرده ، درحال بگدازد « لو أنزلنا هــذا القرآن علی جبلٍ لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیةِ اللهِ » خوانــده‌ای ولیکن هنوز ندانسته‌ای . باش تارسی اگر نهــاده‌اَند .

---

1 تر رسد M N – K / 2 قوتش M N قشر K / ی و ب N یاو با K یاو حاو با M / بود M K – N / المائدة 5 : 54 م / 3 نقطهٔ بای M نقطه ب N – K / 4 کردن گرفت M N آغاز کرد K / عمود M N غیوم K / 5 بو طالب M ابن ابی طالب N – K / چنین M N – K / که M N – K / 6 کالفارة . . . میــاه K کالفارة في جنب المتمجر ای M کالفوارة في جنب المتمجر ای N / با M و از K باز N / 7 که M N – K / 7 – 8 الطلاق 65 : 12 م / 9 مرد را M N مرد K / پرده M N پرده پرده K / 10 از M N را K / من . . . خوانم K او . . . خواند N – M / 11 الزخرف 43 : 32 ك / 11 – 12 النحل 16 : 71 ك / 13 قدیم M K – N / 14 بای M ب N – K / بر . . . در N بر عرش تا بدانی پرده در M برکوه وکمر با ردی لا شك که K / 15 بگذارد M N بگداخت K / 15 – 16 الحشر 59 : 21 م / 16 الله M N الله وتلك الامثــال نضربها للناس لعلهم یتفکرون K / 16 – 17 خوانده نهاده اند M N – K .

١٤٠ – جوان مردا ! چون « الر » ، « تلك آياتُ الكتابِ المبين» بود ، گویی : آیاتُ الکتابِ المکنونِ ، چه بود ! آخر قرآن است « إنّه لقرآن کریمٌ . في کتاب مکنونٍ » . قرآن را در پرده‌ای ، کتابِ مکنون گویند ، ودر پردهٔ دیگر ، کتابِ مبین . چون کتابِ مبین را آیات « الر » بود ، کتابِ مکنون را آیات ندانم چه بود !

لقد أسمَعتُ لو ناديتُ حيًّـا ولكن لا حَيـاةَ لِمَن أنادي

١٤١ – در پرده‌ای قرآن را مجید خوانند ، أهل لوح محفوظ اند ایشان ، « بل هوَ قرآن مجید في لوح محفوظٍ » ، « ق . والقرآن المجید » نوش باد آن کس را که گفت : کلُّ حرفٍ في اللوح المحفوظ أعظم من جبل قاف . ودر پردهٔ دیگر ، قرآن را عظیم خوانند « ولقد آتیناكَ سبعاً منَ المثـانی والقرآن العظیم » تابد انی که « ربُّ العرشِ العظیمِ » چه بود ! وآنجا که قرآن را عزیز خوانند خود جهانی دیگراست ، که « وإنه لکتابٌ عزیزٌ » . در عالمی دیگر قرآن را کریم خوانند که « إنه لقرآنٌ کریمٌ » ولیکن اگر معنیِ کرم الکتاب ختمه ، بدانی که چیست ، وجمال این آیت بینی که « انـّي القي إليَّ کتـابٌ کریمٌ » در این معنی راهی بری . در جهانی دیگر قرآن را حَکیم خوانند که « الر . تِلكَ آیاتُ الکتابَ الحکیمِ » .

1 المبين N M چنين K / يوسف 12 : 1 ك / 2 الكتاب N M ـ K / 2 ـ 3 الواقعة 56 : 78 ك / 4 چون . . . بود N M خوانند چون کتاب آیات را بود اگر K / 5 آيات M K ـ N / بود K بود شعر N M / 6 ولكن . . . اناذي N M ـ K / 7 در پرده‌ای N M ـ K / محفوظ N M ـ K / 8 البروج 85 : 21 ك / ق 50 : 1 ك / نوش N K نوشش M / کس را K کسی‌را N کس M / 9 در N M در این K / 10 عظیم M K ـ N / خوانند M K خواند N / 10 ـ 11 الحجر 15 : 87 م / 11 تا . . . عظیم N M ـ K / 11 التوبة 9 : 129 م / 12 خود N M ـ K / 12 ـ 13 که . . . خوانند N M ـ K / 12 فصلت 41 : 41 ك / 13 قرآن‌را M ـ N / الواقعة 56 : 77 ك / وليكن M ـ N K / 14 ختمه N M ـ K / 15 النمل 27 : 29 ك / راهي N M راه K / 16 خوانند N M خواند K / 16 ـ 17 يونس 10 : 1 ك .

۱۴۲ – وقرآن را چنـــدين هزار هزار نام است ، بسمع ظاهر نتوانی شنيدن ، اگردر درون سمع داری « حم عسق » آن نامهای پوشيده باتو بر صحرا نهد . دريغــا كه بس غافلی ، وبس مختصر فهمی داری ، وبس مزوَّر عقلی ، وبس مُزخرف ايمانی . مصطفا – صلعم – می گويـد : إقرؤا القرآنَ والتمِسوا غرايبَه . پس يقين دان كه مردان علمِ اولين وآخرين در آن می بينند : وبل كه دريك آيت ، لا بل واللّٰه العظيم دريك كلمه بينند . ولا بل كه دريك نقطه می‌بينـند . « ام تحسِبُ انّ اكثرهم يسمَعونَ او يعقلون » .

۱۴۳ – باش تا به كتابِ أدّبني ربي فأحسَنَ تأديبي برسی. پس بی واسطهٔ لوح درتو نويسند كه « وربـِكَ الأكرم الذي علّمَ بالقلمِ »در آن كتاب بدانی كه « ن . والقلم وما يَسطرونَ » چيست ! و « كُتِبَ في قلوبِهم الايمانُ » چيست !و « الرحمانُ علّمَ القرآنَ » چيست !توهنوز به حُبِّ دنيا وشهواتِ آن ملوَّثی . إن اللّٰه طيّبٌ لا يَقبلُ إلا الطيّبَ . طهارتِ تقوی بايد . پس « ويُعَلـّمُكم اللّٰهُ » در عقبِ « واتقوا اللّٰه » بدانی كه چيست. « واتقوا اللّٰه واسمَعُوا » ،« واتقوا اللّٰه واعلموا » گاهَت بشنوانند ، گاه وانمايند ، گاهَت بچشـانند . « اسمع بهم وابصر يوم يأْتوننا » همه دوستانند ، دشمنان را آنجا چه كار ؟ « ونسوقُ المجرمينَ إلى جهنم ورداً » از گور به دوزَخ، « احشروا

---

1 وقرآن MK قرآن N / 2 باتوبر M بر N راباتو به K / 3 نهد NM نهاد K / 4 عقلی NM عقلی داری K / 5 پس K – NM / آن M أو NK / 6 وبل ... آيت K ولا بل در آيتي M – N / 6 – 7 لا ... يك كلمه ... يك ... بينند K لا ... كلمه ای ... هر بينند N – M / 7 – 8 الفرقان 25 : 44 ك / 9 فاحسن تأديبي M فاحسن أدبي N – K / پس NK پس از M / بی M بـلا NK / 10 لوح در تو M در لوح تو به K لوح تو در N / 11 القلم 68 : 1 و 2 ك / العلق 96 : 3 و 4 ك بالقلم NM بالقلم علم الانسان ما لم يعلم K / 14 البقرة 2 : 282 م / المجـادلة 58 : 22 م / 12 الرحمان 55 : 1 م / 34 آن K – NM / 14 – 15 المائدة 5 : 108 م / 14 – 15 واتقوا اللّٰه بدانی ... علموا M واتقوا اللّٰه واعلموا N با تقوی واتقوا اللّٰه واسمعوا K / 15 البقرة 2:223 م / گاهت ... گاهت NK آن گاهت ... آن گاهت M / گاه وانمايد N كه باز نمايد M – K / 16 مريم 19 : 38 ك / همه NM – K / 71 چه MK – N / مريم 19 : 86 ك / .

الذين ظلموا وأزواجَهم وما كانوا يعبدونَ من دون الله فأهدوهم إلى صراطِ الجحيم ». آنرا که از گورستان به دوزخ برند « يأتوننا » چون بود ؟ .

١٤٤ — تو قرآن را در چندين هزار حجاب می بينيو و می‌شنوی ، چون بوجهلو بو لهب . باش تاصمم ِ بوجهل بينی ، که « وما أنت ِبمُسمع ِ من في القبور » چه گويی اين که تو می‌شنوی أو نمی‌شنود ؟ حاشا وكلاّ . باش تا كوری بوجهل بد انی ، که قرآن هر گز نديد . چه گويی ! آنچه تو بينی نبشته در مصحف ، أو نديد ؟ ديد ! ليكن « فانّها لا تعمى الأبصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدورِ » أگر گويی دل دارم ، نِشانش كو ؟ وچيست ؟ « إنّ في ذلك لذكرى لمن كان له قلبٌ أو ألقى السمع » قرآن تورا چه با ياد آورَد ؟ « ولقد يَسَّرنا القرآن للذّكر ، فهل من مُدّكر ؟ »

١٤٥ — جوان مردا ! تركت الرايَ بالري ِ ، اگر خواهی که جمـــال قرآن بينی ، دست أز عادت پرستی بدار ، وهرچه شنوده‌ای فراموش کن ! که بِئس مطيّةُ الرجُل زَعمُهُ . چون بدين مقـــام رسی بدانی که « نسيا حوتَهما فاتخذَ سَبيله في البحر سرباً » چه بود . اينجا پير را ضرورت بود ، که خود را با مُريد نمايد « فوَجدا عبداً من عبادنا آتيناهُ رَحمةً من عندنا » اينجا : گر صبر کنی دِرم ، درَم سود کنی ! وگرنه حقيقت دان ! العجلةُ من الشيطانِ ، راه برتو بزند .

---

1 ـ 2 الصافات 37 : 22 ك / 1 الله N M الله حصب جهنم K (الأنبياء 21 . 98 ك) / 2 آنرا . . . گورستان N M اگر گورستان باتو K / يأتوننا چون بود N M ـ K / 3 می بينی ومی N M بينيو K / 4 که N M ـ K / 4 ـ 5 الفاطر 35 : 22 ك / 5 چه N M ان أنت إلا نذيرِ چه K / اين N M ـ K / او N ـ M K / 6 آنچه K اين که N M / نبشته N M ـ K / 7 او N مجيد او M ـ K / 7 ـ 8 الحج 22 : 46 م / 8 كور K ـ N M / 9 ق. 50 : 37 ك / أو ألقى السمع M ـ N K / تو را N M ـ K / 10 اورد M دهد K دارد N / القمر 54 : 17 و 22 ، 32 ك / 13 که بئس N M بئس K / زعمه N زعموا M K / 13 ـ 14 الكهف 18 : 61 ك / نسيا حوتهما N M بسيار جويهـــا K / 15 الكهف 18 : 65 ك / آتيناه . . . عندنا N M انتباه بود K / 16 اينجا M K ـ N / حقيقت دان N M ـ K .

۱۴۶ – خدمتِ کفشِ پیر کن ، و گنگ و کر و کور باش ! و این بیت رانصبُ العینِ خود کُن :

إذا مــا خدمتَ الملوكَ فألبس مــن التّوقی أعزّ ملبَس
فأدخـل إذا ما دَخلتَ أعمى واخرج إذا ما خرجتَ أخرس

۱۴۷ – هرچه بشنوی ناشنوده گیر ! که « لا یدخُلُ الجنة نمـامٌ » . وهرچه نمایند نادیده گیر ! « ولا تجسّسوا » . وهرچه مُشکل گردد جز به زبان دِل سؤال مکن ! که « ولوَ انـّهم صبروا حتی تخرُجَ إليهم لكان خيراً لهـم » نصیحتِ خضر بپذیر ! که « فلا تسألني عن شيءٍ حتى أحدِّثَ لكَ منه ذكراً » چون وقت بود خود نمایند که « سأريكم آياتي فلا تستعجلون ! » تو مپرس قبل الوقت « يا ايّها الذينَ آمنوا لا تسألوا عن أشياء إن تُبدَ لكم تسؤكم » چون دیده یافته باشی که « وجَعلنا له نوراً يمشي » خود نماید که « سَنريهم آياتنا في الآفاقِ وفي أنفُسِهم » اینجا چون رسی بینی . وتا نروی هرگز نرسی و نبینی .

۱۴۸ –أولم يسيروا في الأرضِ فينظروا كيفَ كانعاقِبةُ الذين من قبلهم » « ألم تكن ارض الله واسعةً فتهاجروا فيها ؟ » أگر روش کنی عجایب جهان بینی درهر منزلی . «ومن يُهاجر فی سبيل الله يجد في الأرض مُراغـماً كثيراً وسعةً » از آن عجایب حدیث جُز به مثال نتوان گفت که « مثلُ الجنةِ التی

---

1 وکر M N – K / 1 – 2 واین . . . کن Mو این بیت را نصب العین کن N – K / 5 بشنوی N M بشنوده K / که N M – K / 6 دیده N M نموده K / الحجرات 49 : 12 م / 7 الحجرات 49 : 5 م / 8 بپذیر M K بشنو N / الکهف 18 : 70 ك / 9 الانبیـاء 21 : 37 ك / 10 الوقت N M الموت K / المائدة 5 : 101 م / 11 یافته باشی N M یافق K / الانعـام 6 : 122 ك / یمشی N – M K / 11 – 12 فصلت 41 : 53 ك / 13 ونبینی N M – K / 14 الفاطر 35 : 44 ك / 15 النساء 4 : 97 م / روش N K روشی M / عجایب جهان N M عجایبها K / 16 – 17 النساء 4 : 100 م / 17 آن N M – K / به مثال M بامثال N باما K / الرعد 13 : 35 م .

وُعِد المتقونَ » چنانکه خوانــده به روزگار از حدیث شنودن براه نرسد ولیکن تنبیهی بود« وذکِّر فانّ الذّکری تنفعُ المؤمنینَ » جان بایــد کند. ذوالنونِ مصری گوید که: إن قدرتَ علی بذلِ الرُّوحِ ، وإلاّ فلا تشتغِل بترّهات الصُّوفیةِ . [خواجه أبو علي] واعظ سرخسی گوید :

در آی با مـــن یارا بکار اگر یاری
وگرنه رو به سلامت نــه برسرِ کاری

نه َهمرَهی تو مرا، راهِ خویش گیرو برو !
تورا سلامت بادو مـــرا نِگونساری

مرابخانـــهٔ خمّار بَر بدو بسپار
نِگر مرا بــه غمِ روزگار نسپاری

نبید چند مرا ده بـــرای مستی را
که سیرگشتم از این زیرکیِ و هُشیاری

١٤٩ — دوستان حاضِر بودندو سلام می‌کنند. این نبشته نوشتم بــه ماهِ شوّال درخانهٔ فلان. والسّلام . والحمد لله رَبّ العالمینَ . وصلواتُهُ علی محمدٍ وآلهِ .

❁ ❁ ❁

1 الرعد 13 : 35 م / خوانده N M خوانند K / نرسد N نپرسد M برسد K / 2 ولیکن N K اگر M / الذاریات 51 : 55 ك / 4 خواجه أبو علي (تمهیدات) ـ N M K / گوید K گوید بیت N M / 5 یارا بکار N M گو یارا K / 6 نه بر M که بر K که نر N / 8 ـ 9 تورا . . . برو بدو بسپار N تورا . . . بریدو بسپارید K ـ M / 11 ـ نبید M K نبند N / 13 ـ 14 دوستان . . . فلان K ـ N M / 14 ـ 15 والسلام . . . وآله M ـ N K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۵۰ – حق نگهدار آن عزیزِ روزگار باد . نوشتهٔ عزیز رَسید . وأز رسیدنش أنسِ دلو شادی جان فزود . حدیثِ آن اشکال که عرض کرده بوُد که « إرادتِ خدارا در آینهٔ جانِ پیر دیدن بوَد » این کلمه چه معنی دارد ؟ بدان أی عزیز ! که این جز به مثالی خاطر آن بُزرگ‌را فهم نیفتد .

۱۵۱ – تمهید الغرض في مقدمة : هر که معنی چیزی نداند وخواهد که بداند چون تو برادر مثلاً که این سؤال پرسیده‌ای ، آن را دو راه است : یکی آنکه واخود رجوع کند وقوتِ خودرا چندانکه تواند دوأسبه دواند تابه تفکرو تدبرِ خود آن رافهم کند « وربّكَ الأكرم . الذي عَلّمَ بالقلم .علّمَ

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای هما نندی نامه ها) المكتوب الثاني والاربعون K بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ۲ بسم . . . الرحیم N – P I (این نامه در نسخه های I و P دنبا لهٔ نامهٔ 28 آن دو نسخه می باشد) / 2 حق . . . باد P N I – M K / حق M حق سبحانه وتعالی K / روزگار K – M / 2 – 3 نوشتهٔ . . . فزود N M K – P I / 2 رسید N K اورسید M / 3 رسیدنش N رسید آن K – M / وشادی جان M – N K / فزود N K افزود M / حدیث N K وحدیث M وبحدیث P I / عرض N M K عرضه P I / 4 دیدن بود P N M I دیدن چون بود K (با بند ٤٤٦ ج ۱ مقایسه شود) / 5 مثالی N M مثال P K I / آن بزرگ N K آن بزر گوار M او P I / 7 تمهید . . . مقدمة N تمهید المقدمة K وتمهیــد . . . مقدمة P I مثال M / 8 برادر P M K I – N / پرسیده‌ای P N K I کرده ای M / 9 یکی P M K I اول N / وا P M K I به N / دواسبه دواند N دواسبه براند K اسب بدواند P M I / 10 وتدبر P N M K وتخبر وتدبر I / آن را فهم کند P M I بداند N K / 10 – 11 العلق 96 : 3 – 5 ك /

* * * I 28 b . K 42 . M 53 . N 2 . P 28 b . نامهٔ هفتادو چهارم * * *

الانسان مالم یَعلمْ ». أکنون چرا بدانست چیزی که ندانست؟ زیرا که خدای تعالی بی واسطه به قلمِ خود حقیقت این کار بردل أوظاهر کرد« کَتَبَ فی قلوبهم الإیمان » عبارَت أز این بود، و« عَلَّمَ بالقلمِ »همین معنی بود واین که ابن عبّاس می گوید : « في لوحٍ محفوظ »أي في قلب المؤمن، این معنی بود که دل لوح بود ویمین الله کاتبو قلم واسطه‌ای که خدای تعالی آفریده است . وبدین سبب اورا قلم خواند که هرچه بردلها نویسد بواسطهٔ أو بود وإین یك طریق است حصول علمِ مجهول‌را . وإین قلم همیشه بود ولوح نیز بود ولیکن أین نوشته پیدا نبود . چون پیدا آمد کتابت قدیم بود، أما حصولش درلوح حادث بود .

۱۵۲ – مثالش آفتاب بود وزمین بود، ولیکن چون أبر بود هیچ شعاعی برزمین نبود ، پس چون أبر مُنقشع شود شعاع پدید آید . منوّریِ آفتاب پیش از إین بود وزمین‌را إستعدادِ آن بود که قبولِ نور کند ، أما أبر حجاب بود.چون حجاب برخاست نور برزمین افتاد. أکنون میان دل آدمیو خدای عزّ وجلّ حجابی هست، وأگرنه، قلم الله علی الدوام هرچه بوده وهرچه باشد دروی نوشتی .چون آدمی تفکر می کند سعی می کند در رفعِ حجاب،چون

---

1 العلق 96 : 3 ـ 5 ك / 1 خدای PI حق NMK / 2 به NMK ـ PI / حقیقت MK ـ PNI / بر PNMI در K / 2 ـ 3 المجادلة 58 : 22 م / 3 وعلم NM که علم K علم PI / العلق 96 : 4 ك / معنی . . . که N بود K بود واینکه M واینکه PI / 4 البروج 85 : 22 ك / المؤمن NMK المؤمنین PI / 5 بود PMKI باشد N / که خدای N که حق MK حق PI / 6 نویسد PMKI نویسند N / واین یك PNMI که این K / 7 نبود NMK نبوی PI / کتابت PNMI کاتب K / حصولش NMK در حوصله PI / زمین بود PNMI زمین K / شعاعی PNMI ـ K / 11 منقشع شود IPM منقطع شد N منقشع شد K 12 نور PNMI آن نور K / ابر PNMI اثر K / 13 بر خاست PNKI ابر برخاست M / نور برزمین افتاد N نور پیداشد M کار پیداشد PKI / 14 هست PNMI است K / واگر نه PNMI وانه K / وهرچه NMK ـ PI / 15 نوشتی PMI می نوشتی N نویسد K / تفکر می کند NM تفکر می کندو K تفکری کند PI / کند PNMI برد K .

حجاب برداشته شود قلم الله کارِ خود کنـد . مصطفا – صلعم – از این گوید : لولا أنّ الشّیاطین یحومونَ عـلی قلوب بني آدم لنظروا إلی ملکوتِ السّماءِ . یعنی أگر نـه حجاب بودی همهٔ ملکوت درپیش نظرِ أو مکشوف بودی .

۱۵۳ – واشارت‌هم بدین معنی کرد مصطفا – صلعـم – چون گفت : یا عایشة أدیمي قرعَ باب الجنة . قالت : بمـاذا ؟ قال: بالجوع والظماءِ . وآنکه عیسی – صلعم – حواریان‌را گفت : جَوّعوا بطونکم وأعروا أجسادَکم، لعلّ قلوبکم تری ربّکم عزّ وجلّ ، همین بود ، زیرا که جوع مُعینی تمام است برتفکرْ که البطنةُ تذهِبُ الفطنةَ . واین کـه شنیده‌ای که در رمضان شیاطین بسته باشند همین است که همـه گرسنه باشند . أکنون إین خود عالمی دیگر است ،واگر بشرحِ إین مشغول شوَم نوشته‌را تطویلی باشد. والاشتغالُ بالاهمّ فالأهمّ أولی . إین راهِ أول است تحصیلِ چیزی مجهول را .

۱۵٤ – راهِ دوم آن بود که کسی چیزی نداند وخواهد که بداند ، أز غیری بپرسد ، زیراکه أو إستمدادِ آن ندارد کـه بواسطهٔ تفکّرِ خود

1 مصطفا N M K ومصطفی P I / این P N M I این سبب K / 3 السماء P N K I السماوات K / درپیش نظر او P M I پیش او N - K / 5 هم M K - P N I / کرد P N M I کرده است K / مصطفا چون گفت N M K سید عالم که P I / 6 قال M I P N فقال K / 8 ربکم N M K الله P I / 9 رمضـان N M K ماه رمضان P I / 10 بسته M تشنه K رابسته N بسته اند وبسته می P I / همه P M K I همیشه N / این M I P N این عالم K / 10 نوشته N M K این مکتوب P I / 12 اولی P N I - M K / این P N M I - K را . . . / تحصیل N M وتحصیـل P I / 13 راه P M K I طریق N / بود که کسی N M K است کسی را که P I / خواهد P N M I اگر خود نداندو خواهد K / از P N M I و از K / 14 بپرسد P N M I4 نترسد K / او P N I او این M - K / آن P N M I - K / که بواسطهٔ . . . خود P N M I - K /.

بداند . وآن غیر این استعداد دارَد. « فاسئَلوا أهلَ الذکرِ إن کنتم لا تعلمونَ » قلم الله درمقا بلهٔ دل غیر هست ، در لوحِ دلِ أومی نویسد ، أما در مقابلهٔ دلِ این سائل نیست . پس قلم دراین دل نویسد . این کس به زبانِ خود أز آن ترجمان بود ، تا این معنی که قلم الله بر دلِ أونوشت ، در کسوتِ حروف وأصوات به سمع سائل رساند . مثال این چنـان بود که آفتاب بود وأبر بود ودو دیوار مثلاً بود ، یکی در مقابلهٔ آفتاب ویکی نـه . چون حجابِ أبر برخیزد شعاع برآن دیوار که در مقابلهٔ آفتاب بود پیدا شود ، وبر دیگر دیوار که در مقابلهٔ آفتاب نبود پیدا نشود . أگر کسی خواهد که نورِ آفتاب بر دیگر دیوار پیدا شود ، تدبیر آن بود که مثلاً آینه بیاورد وبر آن دیوار نهـد ، که در مُقابلهٔ آفتاب بوَد تا عکسِ نورِ آفتاب أز آن آینه برَ دیوارِ دیگر أفتد .

۱۵۵ ـ أکنون بدانکه دلهایِ آدمیان منقسم است ، قسمی آن است که خود درمقابلهٔ قلم الله است ، وبر وی می‌نویسد ، هرچه نداند با خود رجوع کند تا بداند . وقسمی دیگر هنوز خام است ، ودر مقابلهٔ قلم نیست ، چون سؤال کند أورا معـلوم توان کرد . پس این کس هنوز خـام است و

1 بداند . . . دارد K ـ P N M I / این استعـداد N M استعداد آن P I / 1 ـ 2 النحل 16 : 43 والانبیاء 21 : 7 / 2 دل P K I ـ N M / اومی M K آدمی P N I / 2 ـ 3 أما . . . نویسد P I ـ N M K / 3 به N M K را P I / 4 خود N M K ـ P I / بود تا N M بودو P I که K / 5 به P N M I در K / بود وابر بود P N M I وابر K / 6 آفتاب P N M I آفتاب است K / 7 شعاع P M K I وشعاع برآن N / آفتاب K ـ P N M I / 7 ـ 8 شود . . . پیدا K ـ P N M I / 7 شود N گردد M آید P I / دیگر P I ـ N M / 8 آفتاب نبود P M I نبود N / 9 مثلا P K I ـ N M / بیاورد K M بیارد N سازد P I / 10 ـ 11 که . . . افتد P I ـ N M K / 10 بود N M است K / آفتاب از K از M ـ N / بر N K با M / 12 أکنون P N M I واکنون K / آن است که N M K ـ P I / 13 است P N M I بود K / وبر P I وقلم الله بر K / 14 وقسمی P M K I قسمی N / 15 کس که P M I کسی که N کس K / است و P I است در مقابلهٔ قلم نیست N ـ M K .

استعدادِ آن ندارد که خدای تعالی بادلِ أو سخن کند ، أمــا استعدادِ آن دارد که أز پیری پخته بشنود ، پس‌هرچه نداند أز خدای عزّ وجلّ بواسطهٔ دلی بشنود وبتواند دانست .

۱۵۶ اینجا بدانی که خدارا در آینهٔ جانِ پیر دیدن چه بود . لا بــل روشن‌تر بگویم تا ذرّه‌ای إشکال نماند علی الخبیر سقطت: مصطفا ـ صلعم ـ را گفت : « قوموا لله قانتین » که فرمانِ حق است . ازوی شنید ، پس قام لله ، باوی گفتند: « یا أیها المزمّل. قم اللیل » ، « وعلـّمکَ ما لم تکنْ تعلم » بدانست که قیام اللیل مثلاً می‌باید کردن . پس بی واسطهٔ آدمی أز جناب غیب بردلِ أو وَحی کردند که : « فأوحی إلی عَبدهِ ما أوحی » .

۱۵۷ ـ أما بوبکرو عمر را در دل ننوشتند که قم اللیل که إستعداد نداشتند که « نزَل بهِ الرّوح الأمینُ علی قلبــکَ » ولیکن مهتر ـ صلعم ـ به زبانِ خویش إیشان را گفت ، آنچه بیواسطه أورا گفتند :« لتکونَ مِنَ المنذرین بلسانٍ عربیّ مبینٍ » در قیـام شب ، مصطفا و بوبکر چون برابر باشند که او أزحق شنید و بوبکر أز مصطفا . أما « من یطع الرّسول فقد أطاعَ الله » پس بوبکر صدّیق خدا را أز جانِ مصطفا دیدو أوامرو نواهیِ

1 ـ 2 که . . . دارد P N M I ـ K / 2 پیری N ـ P M K I / چه P N M I که K / از خدا . . . جل P I از خدا . . . تعالی N M ـ K / 3 دلی . . . بتواند N دلی می تواند M K دل می توان P I / 4 اینجا P M K I که اینجا N / جان N M K دل P I / 5 تر N M K ـ P I / را P M K I ـ N / 6 گفت P K I فرمودند M ـ N / البقرة 2 : 238 م / قام N M K ثم P I / 7 المزمل : 1 و 2 ك / النساء 4 : 113 م / 8 مثلا P M I ـ N K / جناب N M K جانب P I / 9 بردل او K بدل او این N بدل أو M بوی P I / که M بردل او که P I ـ N K / النجم 53 : 10 ك / 10 را M رضی الله عنهما وروحی فداهما P N K ـ I / در ... اللیل که P N M I ـ K / 11 الشعراء 26 : 123 ك / مهتر N M K I مهتر عالم P / 12 خویش N M K خود P I / گفتند N فرمودند M K فرمود ، بود P I / 12 ـ 13 الشعراء 26 : 194 ـ 195 ك / 13 شب N اللیل M K ـ P I / چون N M K چنان P I / 13 ـ 14 برابر باشند P N M I براشند K / 14 او N M K سید P I .

حق أزدلِ أو به بو بکر رسید . پس چون خـدارا أز أو دیدو أزویافت ، هم جان مصطفا آینهٔ دلِ بوبکر بوده باشد .

۱۵۸ — شکرها می کنم که تو عزیز را این قدر تمیز هست که قـدرِ این بدانی که بس بوالعجب بیانی است . ونیز نه پندارم که بعد أز این ذره‌ای اشکال بماند . أکنون علمی که در دلِ من بود أز آن تورا چه سود ، تا به زبان تورا نگویم ؟ زیرا که سمعی نداری که ازدلِ من چیزی بشنوی . أما سمعِ ظاهر باری داری که أز زبان من بشنوی ، هرچـه تو ندانی ومن دانمَ مثلا چون أز زبانِ من شنیـدی هم أزدلِ من شنیده باشی . پس أگر تورا گویم مثلاً بزبان که چنین کن ، وزبان مرا فرمان کنی هم دلِ مرا فرمان کرده باشی . من یطع اللسانَ فقد أطاعَ القلب .

۱۵۹ — « وَمَن یُطعِ الرَّسول فقد أطاع الله » همین بود بلا فرقٍ . یاسیِّد الأولینَ والآخرینَ « وما رَمیتَ إذْ رَمیتَ وَلکن الله رمی » چنـــدان جلالت أزل برتو تافت که تو نماندی ، همه أوشدی ! صِرتَ لهُ سمعاً وبصراً ویداً ولساناً فيَ یَسمعُ وبيَ یبصر وبي یبطش وبي ینطق. جهانیان رابگذار تادر

1 حق P N M I او K / به بوبکر P I بدو N M K / پس P N M I - K / 2 هم N M K نه P I / آینهٔ دل M K دل N آینه P I / بوده باشد P M I دیده باشد N بود K / 3 شکرها P N K I شکر M / تو N M K آن P I / قدر K - P N M I / بدانی N M K بداند P I / 4 بس N M K بسی P I / بیانی است P M K I است این بیان N / نیز M K - P N I / 6 تورا P N I - M K / سمعی P N K I سمع دل M / چیزی M K - P N I / بشنوی P N I بشنود M K / سمع P N M I سمعی K / 7 باری N M K - P I / زبان من P N M I زبان من باری K / هر N M K - P I / ندانی . . . دانم N M K دانی . . . ندانم P I / من شنیده N K شنیدی از دل من شنیده P I - M / شنیده P N I بشنوی K / 9 گویم . . . کن K مثلا گویم بزبان چنین کن P I که خیر کن مثلا N خیر کن M / وزبان مرا P N M I بازبان من K / هم دل مرا N M K همه دل P I / 11 النساء 4 : 82 م / بلا P N M I مثلا بلا K / 16 الانفال 8 : 17 م / 13 أزل P M K I أزو N / بر N M K در P I / 14 ولسانا . . . یبطش N M فبی یسمع وبی یبصر P K I .

دریایِ تعطیل و تشبیه غرق شوند ، وآن جوانمرد را که محبوبِ لم یزل و لا یزال است ، صرت له سمعاً وبصراً ، نوش باد .

گرگ ازرمه برد آنچه مرادِ دلِ او بود
گو : باد همی پیما ! آن مردِ شبان را

۱۶۰ – أکنون به عالم دیگری أفتادم ، وتا این نامه می نویسم درصد هزار هزار عالم طیران و جولان کردم . ولیکن پدید بود که واعالم ملکی أز ملکوت چه توان آورد . جرعه‌ای أز کاسه ، لا بل هذا کثیرٌ ، قطرة من بحرٍ لجیٍّ ، لا بل شعاعٌ مِن شمسٍ . یا رسول الله ! سلامٌ علیك ، نوش کردی . این بیچارگان را نصیبی باید ، گفت : کیف لا یا ربّ ، سلام علینا وعلی عباد الله الصالحین .

۱۶۱ – جواب إشکالی دیگر أی عزیز هم این است که پرسیدی که واصلان أنبیا یند یانه ؟ أی عزیز ! واصلان آنها یند که در نون وألف علینا وعلی عباد الله الصالحین أند . آنها که بودند ؟ سبحان من یعلم . اگر ألف « الم » ونونِ « ن ، والقلم » وا تو غمزه‌ای زنند وقتی ، آنگه بدانی که همه أنبیا بودند یا کسی دیگر بود ، آنگه علم این به حقیقت دانسته باشی ، أما تا سمعی یابی که « ن . والقلم » و « والم » واز آن حدیث کنند ، باری به تقلید

---

1 تعطیل و K - P N M I / وآن جوان مردرا N M وآن جوان مردان P I جوان مردا K / 2 است N M K اند P I / نوش N M K نوشش P I / باد K I بادبیت P N M / 6 هزار P I - N M K / ملکی P N I ملك M فلکی K / 7 از ملکوت K - P N M I / کاسه N M آ گاهی P I کاسی K / کثیر P N M I کبیر K / 9 نصیبی N K آخر نصیبی P I نیز نصیبی M / باید P N I نیامد آخر K باید آخر M / کیف . . . سلام P I کیف لایارب M کیف بلی یارب سلام N یارب K / 11 اشکالی . . . است که P K I جواب دیگر از آن اشکال تو این است M دیگر اشکال این است ای عزیز اگر N / دیگر K دیگرت P I / 13 - 12 ای . . . الصالحین اند P I - N M K / 12 در نون N M در درون K / 13 من یعلم P M K I معلم من لا یعلم N / 14 الم و نون ن N M K والم ونون P I / وقتی P N M I وقت وقت K / 15 کسی دیگر P M K I دیگر کسی N (بند ٦٧٦ ج ١ دیـده شود) / آنگه N M K که P I / به P M K I - N / 16 سمعی P M K I سامعه ای K / و از ان P I بآن بار N و ان را K .

بشنو ! غیر أنبیا باشند . بوالحسن خرقانی می گوید : اگر جـــانی بُلَسنو ـ یعنی جانِ بلحسنو ، بز بان روستا یی ، فدیته وهو سوادیٌ ، وأفٍّ لأبي جهلٍ وأمثاله مع عربیّتهم ـ حاضر نبود ، آنجا که « فأوحی إلی عبدهِ ما أوحی » رَفت ، پس چه بلَسنو وچه عتبه و شیبه . یعنی کافرم أگر نبودم . واصلان أنبیا باشند ودیگران هم باشند . یا أبا بکر ! لیس بیني وبینك فرقٌ إلا أنّي بُعِثتُ . فضیلِ عیاض می گوید : َما مِن نبيٍ إلا وله نظیرٌ في أمّته . وَدعِ الشرَّ یعبرُ ُ . ولا تحرّك سلاسل المجانین . که اینجا عــالمی دیگر سیاه می باید کرد .

۱۶۲ – أی عزیز ! هرچه مشکل بود می‌پرس ! تاهمه رابیان کنم ، که بجای من هیچ کس إحسانی نکند . نه أز سؤالی مشکل که بکند تادر آن بحرِ عمیق غوطـه خورَم وطلبِ دُرّ ثمین کنَم والخصوص تو عزیز :

إذا زرتُ الملوكَ فإنَّ حسبي | شفیعاً عندهم أن یَخبُروني

والسّلام . والحمد لله ربّ العالمین .

---

1 می P N I که K ـ M / جاني K جان P N M I / 2 یعنی جان بلحسنو K یعنی بلحسنو N یعنی بوالحسنو M ـ P I / فدیته N N K فدته روحی P I / 3 مع عربیتهم N K مع غیر بیتهم M ـ P I / 3 ـ 4 النجم 53 : 10 ك / 4 چه K ـ P N M I / عتبه و P M K I عتبه و چه N / 5 دیگران P N M I و کیلان K / هم M K همــه N ـ P I / 6 عیاض P M I ابن عیاض N ـ K / 7 ـ 8 که . . . کرد N M ـ P K I / 9 ـ 13 أی . . . یخبرونی N M K ـ P I / 13 فان P قال I / 14 والسلام P M والله العزیز N ـ M K I / والحمد . . . العالمین P N K I ـ M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۶۳ – ایزد تعالی آن دوست عزیز را در ضمان سعادتِ دوجهانی بداراد! دیرگاهی است تاهیچ مکتوبی نخوانده‌ام . أرجو که عایق خیر بود .وطول عهد منسی نیست ، ومن نیز کمتر می‌نویسم ، چه تا برکت رحیل کرد قریب دوماه است که جز مکتوبی ننوشتم.وسؤالی که کرده است در معنیِ طریقِ حصول معرفت ، جوابی مستوفا ننوشته‌أم در معنی این مسأله‌را به هیچ بار، ومگر أکنون وقت است ، وندانم که خواهم نوشتن ؟ . أرجو که خدای تعالی جز خیر بر قلمِو زبانِ ما نراند .

۱٦٤ – واینجا یك نکته هست، وتعلیمیان‌را عادت است که در بدایتِ دعوتِ خود گویند: معرفت أز کجا حاصل شود ؟ وطریقِ حصولش عقل است یا إمامِ معصوم ؟ واین مسأله‌را شعب بسیار است . وهرکه گوید عقـل است ، یا إمام معصوم است ، أز حقیقت سؤال بی خبر بود ، تابه جواب رسد . وهر مسأله که معنی سؤال در آن جا محقق نبود جواب أز آن رمیِ في عمایه بود ، بنزدیك أربابِ بصایر • وبیشتر مذاهب عالمیـــان برتصانیف

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای هما نندی نامه ها) بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ٦٣ بسم . . . الرحیم N المکتوب الثالث والاربعون K / 2 ـ 4 ایزد . . . تصانیف M N ـ K / 3 مکتوبی N ـ M / نخوانده‌ام N نخواند م M / بود N است M / 3 ـ 4 وطول . . . نیست M ـ N / 4 کمتر می‌نویسم N دیگرگاه است تا چیزی ننوشتم M / قریب M قرب N / 5 که جز N وجز M / که کرده M کرده N / 6 در . . . را M ـ N / به N ـ M / 8 ما N ـ M / 9 هست و N است M / در N ـ M / 11 یا N اگر M / واین M است واین N / 12 یا N یا گوید M .

* * * K 43 . M 41 . N 63 . نامهٔ هفتاد وپنجم * * *

مصنفان که بوده‌أندو هستند براین منهـــاج است ؛ خوض می کنند در ُنصرتِ مذهبی که حقیقتِ این مذهب هنوز حاصل نکرده‌أند .

۱٦٥ – مثلاً گویند : خدای تعـالی دیدنی است یانی ؟ ویکی مذهبی را نصرت دهـــد ودیگری مذهبِ دیگر را . واگر تفحص کنند هنوز حقیقتِ دیدار ، نه این کس را معلوم استو نه آنکس را . وچون کاربر این جمله بوَد ، چون روا بود که أحـــد الطرفین را در این مسأله ُنصرَت دَهند ؟ . وهمچنین قومی گویند : قرآن مخلوق است. وقومی گویند نیست . واگر حقیقتِ مخلوقو حقیـقتِ کلام أز إیشان باز ُپرسند متحیّر بمانند. لعمری ! هذیانات بسیار گویند، أمّا سخنی که ثلج الصدورو َبرد الیقین وازان بوَد نگویند ، خابط خبط عشواء :

هَرکسی چیزی همی گوَید زتیره رایِ خویش
تاگهان آیَد که أو قِسطایِ بن لوقا ستی
آنکه گوَید : گر جهان را نیستی دو کردِ گار !
نیستی واجب که هرگز خار با خُرمـــا ستی
وآنکه گفتی : گر جَهان را صانعی عادِل بُدی !
َبرجَهان وخلق یکسر دادِ أو پیدا ستی
این ِچرا بَنده ضَعیفو چاکرِ هرکَس بُدی !
وآن ِچرا شاهِ قویو مهترو والا ستی ؟

1 ـ 12 مصنفان . . . لوقاستی K ـ N M / 1 براین M بدین N / 3 است M هست N / یانی N أگر نـــه M / مذهبی N مذهب M / 4 هنوز M نه N / 5 نه M ـ N / 7 دهند M دادن N / 9 بسیار M ـ N / 10 وازان N بان M / 11 رای N را یی M / 12 لوقاستی N لوقایی M / قسطا فیلسوف بعلبکی بروم رفت وکتا بهـــا یی ببغداد آورد وبعربی گردانید سپس بهأرمنستان رفت ودر آنجا درگذشت (ابن ندیم. ص 295 وقفطی ص 262) / 13 ـ 18 آنکه . . . والاستی N ـ M K .

نورو خیرو پاکو خوب أندر طبایـع کی چنـین
ظلمتو شرّو پلیـدو زِشت را أعـداستی ؟
مَن بگوـیم از زبانـِ ابن حَیّـان راستی
عاقِلانـ را گوش کردن قـولِ من یاراستی
پُشتِ این مُشتی مُقلّد خَم که کَردی دَر رکوع!
دَر بهِشت أر نه أمیدِ قَلیـهو حلواستی ؟

۱۶۶ ـ وحالی این مسأله را که أهلِ تَعلیم در بدایـتِ دَعوت گویند ، من بیانی شافی بکنم تا عالمیانـ بدانند که تقصیرهـا کرده أند آنها که در این مسأله خوض کردَند . وخواجۀ امام بوحامِد غزّالی این مسأله را در چند کتاب أز آنِ خود یاد کرده است . ودر جوابِ آن سخن رانده است . واگرچه بهإضافت باکسانی که در جوابِ این مسأله سخن رانده أند سخت مستوفا سخن گفته است ، به نسبت با این مسأله مقصّر است ، چـه حقّ این مسأله هنوز نگذارده است . أکنونـ تو عزیز همه گوش باش تا من بیان این مسأله بکنم . ومن الله المعونةُ والتوفیقُ .

۱۶۷ ـ این کس که گوید : معرفتِ خدا أز عقـل حاصل گردد یا أز إمامِ معصوم . أو را لابد بباید پرسیدن : که به معرفت چـه می خواهی ؟ وإینجا دو جواب است . یکی آنکه گوید : که به معرفت آنـ چیز میخواهم که بوبکرِ صدیق راو علیِ بوطالب راو أویسِ قرنیرا و بابزید بسطامیرا بُود ، و بوجهلو بولهب راو عموم خلق را نیست . پس ا[illegible]ال چون منقح بوَد ، گویند : کمالی که بوبکرو عمررا بُودو عتبهو ش[illegible] نبود ، أز کجا حاصل شود ؟ هذا واحد .

1 ـ 6 نورو . . . حـلوا ستی N ـ M K / 7 ـ 20 وحالی . . . منقح M N ـ K / 7 را M ـ N / 8 تقصیرها M تقصیر N / 9 کردند M کرده اند N / امام M ـ N / 10 یاد کرده M بیان افتـاده N / ودر M در N / 13 هنوز M تمام به N / 14 ومن N ویا M / 15 گردد M آید N / یا N أگر M / 17 یکی M اول N / 18 ـ 19 را وأویس قرني را M ـ N / 20 ـ 21 بود گویند . . . واحد M ـ N K .

۱۶۸ – دوم : آن است که تعلیمی گوید : به معرفت خدا آن می‌خواهم که وجودِ او بیقین بدانند . پس هر که به برهانِ یقینی داند که در وجود موجودی قدیم هست این کس عارِف بوَد . وهر که نداند أز اهل معرفت نبوَد . پس این سؤال را چون تهذیبو تنقیح کنید ، باید گفت : که آدمی‌را علم به‌وجودِ موجودی قدیم چون حاصل شود ، أز إمامِ معصوم یا أز نظر عقلی در براهین یقینی . وچون بگویند این سؤال را جوابی شافی باز توان داد ، چنانکه در آنجا بحالی إعتراض نماند إلاّ کسی‌را که جواب هنوز فهم نکرده بوَد .

۱۶۹ – أکنون ، این دو مسأله است . وهر یکی را جداگانه به جوابی حاجت است . فعلیك أن تلقي إليّ سمعك ، وعليّ أن أكشف كشفاً واضِحاً وبيَاناً شافياً . شعر :

فلا يكشف الغمّاء إلا ابن حرّةٍ یری غمرات الموتِ ثم یزورُها

أوّلا ، این کس‌را که گوید : کمال بوبکری‌و عمری‌و علوی‌و أویسی أز کجا حاصل آید ؟ باید گفت : که این بَردو وجه ممکن است .

۱۷۰ – یکی ، آنکه آدمی بخود مشغول باشد و به هیچ آدمی استعانت نکند وخود را بأنواعِ مجاهدات ریاضت می‌دهد ، تا أو را کمالی حاصل شوَد . إمّا کمالِ عمرو إمّا کمالِ علی‌و إمّا کمالِ أویس و جنیدو صهیب‌و وهیب ، وعلی الجمله هر کمال که خواهی . وعجب مدار که کمالِ بوبکرو علی کس‌را حاصل شوَد ، چه مصطفا – صلعم – گفت : درهر عصری چهل کس باشند که دِلشان چون دلِ موسی بود . وهفت کَس باشند که دِلشان چون دِلِ ابراهیم بود . والحديث طويلٌ ، تا آنجا که گوید :

1 دوم آن M NK – M / 1 – 5 است . . . چون K – N M / 1 خدا N حق تعالی M / 3 موجودی M موجود N / 4 چون M که چون N / 5 – 21 حاصل . . . گوید M – N K / (در اینجا نسخهٔ مجموعهٔ N پایان یافته ونامه ناقص مانده است . در صفحهٔ پایان نسخهٔ N تعمیر شده وبرخی واژه‌ها نا پیدا است یا خوانده نمی شود) .

که یك کَس باشد که دلِ او چون دلِ إسرافیل باشد . واین حدیث در ابتدای حُلیَة الأولیایِ بونعیم آمـده است ، که مصطفا ـ صلعم ـ می گوید : انّ من عباد الله لأناساً یَغبِطُهم النّبیّونَ والشهداءُ یومَ القیامة لِمکانِهم مِنَ الله ، وما هُم بأنبیاءَ ولا شهداءَ. فقالَ یا رسولَ الله صِفهم لَنا لَعلّنا نُحِبُّهم . فقَالَ : هُم المُتَحابّون بروحِ الله .

۱۷۱ ـ فُضیلِ عیاض أز بُزرگانِ این أمّت بود . وأو می گوید : ما مِن نبیٍ الاّ وَله نَظیرٌ في أمّته . واین دَر رِسالهٔ پِسَرِ مالك است که به إسنادِ خویش أز مَشایخ آورده استِ . واین پسرِ مالِك أز أولیایِ خدا بوده است . وقطبِ رویِ زمین را دیده است . وبسی أولیـاو أوتاد را دیده است ، وأز ایشان فوایـد گرفته . وحال نمی‌خواهم که أز مقصودِ خویش باز مانَم .

۱۷۲ ـ أمّـا حصولِ کمالِ بوبکری‌و عمری أز این طریق که پای پیری پُخته درمیان نَبوَد به غایت مُتَعذر بُوَدو عزیز ، اگرچه ممکن بوَد ، وهیچ آدمی نَتواند گفتن که این در قُدرتِ خدا نیست که آدمی را بـه کمال رساند بی پیری . آنگه أگر گوَید : این کار که بخود بدین کمال توانـد رَسیدن ، طریقِ حصولـَش علم است یا عمل است ؟ گویند : همـه بُوَد . ودر حصر نَتوان آوَردن ، که أز چند قراین‌و علوم‌و أعمال این کمـال بتوان یافت . إما أز خود بدان توان رَسیدن بی‌پیری ، کسی أز خواندن برسد ، ودیگری أز ریاضت ، وعلوم خواندن هم ریاضت بوَد ، وریاضت کَردن هم نیز بی عِلم نَتواند بود ، چه علمِ ریاضت ببایَد تا ریاضت توان کرد .

۱۷۳ ـ وأگر کسی گویـد : این کمال چون أز خود حاصِل شوَد ، طریقِ حصولـَش ذَره وخطوه خطوه معـلوم بایَد کردن ، این کس

---

1 ـ 19 که یك . . . علوم N K ـ M / 16 یا (تصحیح برای هماهنگی متن) أگر M / 19 ـ 22 خواندن . . . کس N ـ M K / 19 ـ 20 کردن هم نیز K ـ M / 20 نتواند بود M نتوان کردن K / ببایند M باید K / 22 کردن M کرد K .

أبلهی بوَد ، چه خطواتِ این راه نه یك رنگ است ، چنانکه کسی به کمال بدوی رسد در شطرنج . این را نه یك طریقِ معیّن است که باز توان گفت چنانکه آن طریق هیچ تغییر نپذیرَد دَر حقِ هیچ آدمی ، بل این قدر بتوان گفت که أز مجالستِ لعّاب و مُمارستِ لعب حاصِل گردد ، وبیش أز این چه توان گفت ! هذا مضی .

۱۷٤ – دوم طریق آنست مر حصولِ کمالِ بوبکر را مثلاً که پیری پُخته بوَد . وهذا هو الأغلب والأکثر ، لا بل هو المعهود من سنّةِ الله ، إلاّ في الشاذّ النادِر . واین پیر شرط نیست که معصوم بوَد أز گناه ، چون مصطفا ـ صلعم ـ که سرورِ پیران وسرِ پیغامبران است أز گناه معصوم نیست . از قرآن بشنو ! « ما تقدّمَ مِن ذنبِكَ ومَا تأخّرَ » ، « ووَضعنا عَنكَ وِزرَكَ . الذي أنقضَ ظهرَكَ » . و بوبکرو عمرهم گناه کنند . وجُنیدو شبلیو أویسِ قرنی همچنین گناه کنند .

۱۷۵ – بلی شرط این پیر آن بود که راهِ خدا رفته باشد ، وشفقتی دارَد که مرید را راه نماید تا به کمال برساند . ندانم کمالِ جنید بوَد یا کمالِ معروفِ کرخی یا إبراهیم خواص . چنانکه کسی بر أدیبی بزرك علمِ أدب خواند ، لا بُد به کمالی رَسد ، أمّا ندانم این کمالِ أصمعی بود یا أز آنِ بوزیدِ انصاری یا یونسِ حبیب یا خلیلِ فرهودی یا بوعبیده

1 ـ 17 ابلهی . . . عبیده N ـ M K / 1 راه نه K ـ M / 2 بدوی M ـ K / نه M - K / است K نیست M / 3 تغییر M تعیین K / بل K بلی M / 4 ممارست M یا ممارست K / 6 دوم طریق K طویق پنجم M / 8 ـ 9 چون مصطفا K چه محمد M / 9 سرور K سر M / وسر M و K / 10 الفتح 48 : 2 م / 10 ـ 11 الشرح 94 : 2 ك / 11 هم گناه کنند K گناه کنند هم M / 12 شبلیو K ـ M / قرنی K ـ M / همچنین M هم K / گناه کنند K ـ M / 13 پیر آن K پیران آن M / باشد K باشند M / شفقتی K شفقت M / 14 که M که این K / 15 کسی M اگر K / 16 علم أدب خواند M علم خواند وادب K / لا بد K لا بل M / 17 از آن بوزید M آن بویزید K / یا یونس ... عبیده M ـ K / فرهودی M. فراهیدی خلیل بن أحمد ۱۰۰ ـ ۱۷۰ هـ . ق . پایه گذار عروض است .

یا بوعبید ثعلب یا إبن درید . این در وسعِ آدمی نبوَد إلا ما شاء الله . أمّا پیران چون کامل باشند بدانند که هر مُریدی تا به کدام مقام رَسد به عاقبتِ کار . چنانکه أز شیخ فتحه قومی بسیار شنیده بودند که : فلان را قدم فلان خواهد بود ، وفلان‌را قدم فلان .

۱۷۶ – واین طریق رابیانی تمام بکردم ، که چون بـه معرفتِ خدای تعالی کمالی خواهند أز کمالاتِ سالـکانِ راهِ خدا ، طریقِ حصولِ آن کمال ممکن است که به خود سپرده شوَد ، وهو الأقل ، وغالب آن است که به پیری تمام گردَد . أمّا شرط نیست که أز گناه معصوم بوَد ویکی بود درهمهٔ عالم ، لا بَل که هزار روا باشد « ومِمَّن خَلَقنا أمةٌ یهدونَ بِالحقِّ وبـه یَعدِلونَ » ، « ولتکن مِنکم أمةٌ یَدعونَ إلی الخیرِ ویأمرونَ بالمعروفِ ویَنهونَ عَنِ المنکرِ » . ونیزواجب نیست که در مصرِ نشینَد یا دَر هَمـدان بوَد یا دَر إصفهان یا دَر بغـداد . واگر در دهی بوَد هم شاید . بوالحسنِ خرقانی أز دهی بود ، ولیکن به‌کمالی رسید که چندین هزار هزار سالِك در راهِ خدا دَرآیندو یکی أز إیشان بدان کمال نرسد . ولیکن « فـَضلُ اللهُ یؤتیهِ مَن یَشاءُ » .

۱۷۷ – أگر گویند که أز إین همه لا بُد یکی کامِل‌تر بوَدو دیگران زیرِ أو باشند ، إین روا بوَد ، ورواهم بوَد که سی‌و چهل دَر یك مقـام باشند . وإین نتوَان دانست إلا آدمی بود که مشرف بوَد به‌نظرِ خود بر کلِّ آدمیان ،

1 . 18 یا بوعبید . . . آدمیان N – K M / 1 یا بوعبید . . . یا ابن M یا از آن ابن K / 2 تا K – M / 3 شیخ فتحه قومی K فتحهٔ سر پولی M / بودند K اند M / 4 را قدم M را K / 5 طریق K طرف M / بکردم M نکر دم K / 6 کمالی M کمال K / راه M طریق K / 7 الاقل M الاصل K / 8 اما K واما M / از گناه K – M / 9 که هزار روا K هزار M / باشد M باشند K / 6 – 10 الاعراف 7 : 181 ك / 10 – 11 آل عمران 3 : 104 م / 11 ونیز M پیر K / یا M که اگر K / 12 واگر در دهی M – K / 13 چندین K – M / 14 از ایشان M – K / 15 المائدة 5 : 54 م / 16 اگر گویند M واگر گوید K / یکی M بود که K / زیر K تحت M / 17 یك مقام K مقامی M / 18 که مشرف بود M مشرف K / کل M کمال K .

آنگه إین تصرُّف بکند که چندند به عدد وهریکی دَر کدام مقـام است . أمَّا خِضر گوید : ماخَطرَ ببالی یوماً أنی ّ َلقیتُ أولیاءَ اللهِ ُکلَّهم إلا ورَأیتُ ذلك الیوم َولیًّا لم ارَهُ قَطُّ . إین کهرا توانـد بود ؟ والله أَعـلمَ . وچنین میدانم که این قدر از بیان مُغنی بوَد ، وبهمزید إیضاح هیچ حاجَت نبوَد . وأگر حاجت أفتد باز نماید تا بگویم ، والسَّلام .

۱۸۷ – طریق دوم ، که می بایَد که آنرا بیان کنم آن است که گویند : به معرفتِ خدا آن همی خواهیم که وجودِ أو بدانند بطریقِ برهانِ محقق . وجواب این مسأله هم چنـان است که جواب مسألهٔ سابق، من غیر فرق ، چه إین علم ، أعنی علم بهوجودِ موجودِ قائم به ذات بطریق البرهان العقلی القطعی ممکن بوَد که آدَمی را أز خود حاصل شوَد ، وممکن بوَد که أز کسی بیآموزد . وهان وهان ! تا نپنداری که دانستنِ این طریقِ یقینی آسان بوَد ، تاکسی به طریقِ برهان بداند که ُبرهان چه ُبوَد ، خود أورا بَس جان ِبباید کَندن . ودرجَهـان کم کَس ُبوَد که داند که ُبرهان چه بوَد . لا بل کم کس بوَد که أگر خواهـد بیاموزَد هم بتواندَ آموخت . أغلب علمایِ عصرِ تو أز ُبرهان نام شنیده أند ، أز حَقیقتش دور باشند . وعلی الجمله أگر بهذکایِ تو متعلّمی بود أورا بـه دوسال و غایتش بهیك سال مَعلوم توان کرد که طریقِ

1 ـ 18 آنگه . . . طریق MK ـ N / 1 این M ـ K / هر M ـ K / 2 أما K اما تا M / ببالی M ببابی ببالی K / 3 که را M کی K / 4 والله اعلم M ـ K / 5 ایضاح M ایضاحی K / حاجت M حاجتی K / 6 والسلام M ـ K / 8 همی خواهیم M می خواهند K / 9 هم M ـ K / 12 که دانستن K که از دانستن M / 13 بـه طریق K طریق M / که برهان K که M / 14 ـ 15 خود . . . چه بود M ـ K / 15 لا بل کم M لا بل K / خواهد M ـ K / 16 هم M ـ K / 17 دور M بی K / به ذکای تو K به ذکایی مثلا M .

برهان چیست وبرهان خود چـــه بوَد؟ . واین آنگه بُوَد که معلّم من باشم ، یا نه دیگری تورا بُرهانو حقیقتِ برهان آموزَد ، تورا أز مُسلمانی بیرون آرَد کالشَعَرةِ مِنَ العَجینِ که این نه آن دریا است که أمثالِ تو وأهلِ عصرِ تو أز آن دریا بیرون آیند که جز جذباتِ عنایتِ أزلی آنجا دست گیری نیست . همانجـــا که هستی خودرا نگاه دار! ونامِ بُرهان مَبَر ! که خود را دَربازی که این راه خونِ چون تو بسیار ریخته است . شعر :

دَعِ المکارِمَ لا تَنهَض لِبُغیَتِهـــا
فَاقعُد فانکَکَ أنتَ الطاعِمُ الکاسِی

۱۷۹ – لعمری ! که چون ہِمّتی بلند در دماغی آشیان دارَد ، أو را این فتوی سیری نکند . همه این گویَد ، مصراع : دِل را چه خَطر باشدو جان‌را چه مَحل ! این جوان مردان را دانی که چه صفت بوَد ؟ أز من بشنو ! که إنَّ مِن الشّعرِ لحکمةً ، شعر :

وفِتیانُ صِدقٍ یَصدُرونَ عَنِ الوَغـــا
وأیدي المنایا دامیـــاتُ الأظـــافِرِ
وحاجَتُهم إحدی اثنتَینِ مِنَ العُـلی
صُدورُ الغَوالی أو فُروعُ المنـــابِرِ

---

1 ـ 17 برهان چیست . . . المنابر K M ـ N / 1 وبرهان خود چه بود M ـ K / 3 و 4 دریا M دیار K / 4 که K ـ M / ازلی M ازل K / 6 بسیار M بسیار خونها بسیار K / 7 شعر M ـ K / 8 تنهض M ترحل K / 10 که K ـ M /دماغی M دماغ کسی K / 12 دانی ... من M چه بود K / 13 که M ـ K / شعر M ـ K .

١٨٠ – أی دوست ! راهِ مردان پیداست وراهِ مخنثان پیدا :

خلق الله للحروبِ رِجــالاً ورِجالاً لِقَصعَــةٍ وثَرِيدِ
بكـّاء می گویَد :
َلولا الثّريدانِ هَلكنا الضّمار ثَرِيدُ َليلٍ وثَرِيدُ النّهار
هِمّتِ أوتا اینجا است ، چه کنَد مسکین ! نشنیده‌ای که شعر :

إذا ما أصبنا كلَّ يومٍ مذيقــةً
وخمسَ ُتميراتٍ صِغـارٍ كوانزِ
َفنحنُ مـلوكُ النّاسِ شرقاً ومغرباً
ونَحنُ أسودُ النّاسِ عِند الهزاهِــزِ
وكم مُتَمَنٍّ عيشنا لا يَنـالُهُ
ولو نالَـه أضحى ِبـهِ جـدٌّ فائز

وديگری می گوید :

أنا والجـد خلفة نزيـد بالجود والكرم
لادر من يقنع الحرب بين العرب والعجم
يحب الدهرُ يهوى ان يكون الدهرَ من خدمي
وفى يُسرى يدىٌّ عنان قطا[يعلو] على القمم
وفى ُيمناهما غضب به اقوى عـلى البهم
فاما أن يسود الناس طراً أو يراق دمي

هذه الأبياتُ مما سَمَح به خاطري في عنفوانِ الصّبى .

---

1 . 19 أی دوست . . . الصبی N ـ M K / 1 أی دوست K ـ M / 2 لقصمة (ج ا ص ٣٤٢) لقعفمة K لقضعد M / 3 بكا K يكی M / 4 الضمار (تصحيح) بالضر K بالضمر M / ليل M بالليل K / النهار (تصحيح) النهر M بالنهار K / 5 كند M گويد K / كه شعر M ـ K / 6 مذيقة K مديقة M / 7 كوانز M لوائر K / 9 الهزاهز M الهواجز K / عيشنا (تصحيح) عيشاً M K / 10 ـ 11 وكم . . . فائز M ـ K / 12 گويد K گويد بيت M / 13 خلفة (تصحيح) حلمه M K / نزيد M ـ K / 14 لا در ... العجم M ـ K / 15 يحب M يحث K / 16 ـ 18 وفی ... دمی M ـ K / 16 يعلو (تصحيح) ـ M K / 18 يسود M K شايد : أسود .

۱۸۱ – أی عزیز ! «هو الذي خلقكم فمنكم كافر ومِنكُمْ مُؤمِنٌ » چه توان کرد ! یکی‌را باهمتی آورد که هر روز هزار بار کمندِ همتِ خویش بر کنگرهٔ کبریایِ عرش أفکند . بجلال و قدرِ لم‌یَزل که چنین مَردان باشند ، تاغلطی نپنداری . ویکی‌را چنـــان آورد که چون دوتا نان بیافت وشکم سیر کرد چنان داند که خود هیچ کاری دیگر نتواند بود در وجود ، چنـانکه عبادی گوید :

تلوم على تركِ الغنى باهليَّـــة
طوَى الدَّهرُ عَنهـــا كلَّ طرفٍ وتالدِ

رأت حَولَـها النسوانَ يرفلن فى الحلى
مقلَّـــدة أعناقَـهـــا بالقـلائـدِ

وَهَبنى كانى نِلتُ مـــا نَالَ جعفرٌ
مِنَ المالِ أو مـــا نَالَ يحيى بن خالِدِ

فـــانَّ جسِيماتِ الأمور مَشوبـــةٌ
بمستَـودَعـــاتٍ في بُطون الأساوِدِ

ودیگر چنانکه همدانی گوید :

تقـــول سليمـى لا تعرّض لِبلغـــةٍ
وَليلُـكَ من لَيـــلِ الصّعاليكِ نائمُ

---

1 ـ 17 أی عزیز . . . نائم K M ـ N / 1 التغابن 64 : 2 م / 2 را . . . که M ـ K / همت خویش K خود M / 3 بر K در M / وقدر K ـ M / 4 دوتا K دو M / 5 هیچ K ـ M / 6 درو جود K ـ M / عبادی K عتـــابی M / 7 تلوم K علوم M / الغنی با هلیة K العناء وأهله M / 15 دیگر چنانکه همدانی M دیگری K / 16 لبلغة K لتلفه M / 17 ولیلك ... نائم K وکیلك من کیل الصعالید نائم M .

وكيفَ يَنام الليلَ مَن بعض هَمّـــه
حسامٌ كلونِ الملــح أبيض صارمُ
ألم تعلمى أنَّ الصَّعاليــكَ نومهـــم
قليـــلٌ إذا نامَ الــدّثور المسالمُ

۱۸۲ –وشرط آنكه اين مسأله أزوَى آموزَند آنست كه اين مسأله داند وبيآموزَد . و بهيچ حال أو را معصومى شرط نيست .

وعلى الجملة ، اين كس كه گويــد كه خدارا بچه توان شناخت ، اگريك مسأله معيَّن مىخواهد روا بوَد كه كسى بخود بداند ، وروا بوَد كه أز كسى كه دانــد بيآموزَد . وشرط اين كس آنست كه آن مسألهٔ معيَّن داندَ نه آنكه معصوم بود أز گناه . وأگر كمالى معيَّن مىخواهد ، حصولِ اين كمال مُمكن است كه بخود بوَد ، وغالِب آنست كه بهپيرى پختهٔ راه رفته بوَد . وشرط اين پيرآن نيست كه معصوم بوَد أز گنـــاه . فهذا هو كشف الغطاء عَن حَقيقةِ هذه المسأله .

۱۸۳ – آمدم با مقصودِ خويش وجوابِ سؤالِ تو ، كه مى پرسى كه طريقِ تحصيل معرفت چيست ؟ جواب اين سؤال هم چنـــان است كه كسى گويد طريقِ حصولِ علمِ غزالى چيست ؟ جواب اين آن بود كه ممكن است كه خداى عزَّ وجلَّ علمِ غزالى ِبه كسى دَهــد بىأستاد . وغالب آنست كه با أستادى بوَد . أگر گويد : علماى ِ دينرا نشان چــه بوَد ؟

1 - 4 وكيف . . . المسالم K - M N / 5 - 18 وشرط . . . چه بود K M - N / 5 اين M - K / أزوى آموزند M ازو بودند K / داند M باز دانــد K / 7 كه خدا K خداى تعالى M / 8 خواهد روا بود M خواهد روا باشد K / بداند M نداند K / 9 كه دانــد K - M / مسأله M يكى K / 10 كمالى M كال K / 11 آنست M آن بود K / 12 آن K - M / 14 خويش M خود K / كه K - M / 15 - 16 چيست ... غزالى K - M / 18 آنست M آن بود K / با K به M / أستادى M أستاد K .

تا ایشان‌را شاگردی کنم ! چه مدعیان بسیارند که گویند : أز غزالی بِهٖ دانیم ، وهیچ ندانند . جواب آن این بود که چون کسی‌را وصول به‌کمالِ غزالی نهاده باشند دَر علمی، أورا این خود براه نیاید، وأگر آید أز آن خلاص یابَد بوَجهی أز وجوه . وشرحِ آن وجوه سخت متعــذّر بوَد . تو عزیز می دانم که طریقِ حصولِ کمال می‌خواهی که بدانی . طریقش خدمت کفشی بوَد وحالی تورا این نیست .

۱۸٤ ــ أکنون ان لم‌یکن ابل فمعزٌ « وإن لَم یُصبها وابلٌ فطلٌّ ». چندانکه توانی طاعتی می‌کن وأز هر معصیتی می‌پرهــیز ، وبهترین طاعتِ تو آن بود که تقرّبی کنی بدوستی أز دوستانِ أو ، تا باشد که به‌عنایتِ أو روزی أز إین هاویه که در آنجا أفتاده‌ای خلاص یابی . پس أز آن باتو گویند :

عِشقت کند هر آنچه بِبایَد ، تو صَبر کن
شاگردِ عشق باش ، تورا أو بس أوستــاد

چون عمر بدین وجه گذرَد باشد که کاری دیگر خود روی نماید « لعلَّ اللهَ یُحدِثُ بَعدَ ذلك أمراً » آخر تعلـُّلی می‌کن . أمّا خــدا را فراموش مکن ، که فراموش کردن وخودرا مهمــلاً فرو گذاشتن در هیچ حسابی نیست . مَفَبَّتِ « َفنسوا اللهَ » جُز «َفنَسیهم ُ»

1 ـ 7 : شان ... فنسیهم K M ـ N / 1 چه مدعیان بسیارند M ـ K / 2 آن M ـ K / 3 غزالی . علمی K علم غزالی نهاده باشند M / این ... نیاید M خود آن راه نیایــد K / 4 ... پرهیز M معصیت K ـ M / 7 فمعز M فمعزی K / البقرة 2 : 267 م / 8 هر ... پرهیز می‌کن K / 9 تو M ـ K / أو M حق K / 11 پس M آنگه پس K / 12 عشقت ... را او K باشد عشق ترا خود M / 13 شاگرد ... کن K ـ M / 14 چون M چو K / 15 الطلاق 65 : 1 م / باشد که M باشد که باشد که K / دیگر خود M کندو دیگری K / آخر M ـ K / 16 خدا ... که K خود را M / 17 مغبت ... فنسیهم M ـ K / التوبة 9 : 67 م .

نیست . وثمرهٔ « وَاذکروني » جُز « أذکرکم » نیست . والله تعالی یجعل عواقب أمورِنا الی خیرٍ .

۱۸۵ – پیوسته می گوی : اللهم افتح بخیرٍ ، واختم بخیرٍ . که این دعای أبدالان أست تا دانیو زبان داری . وزبان تر میدار علی الدّوام بدین اسم که « یا ذا الجلالِ وَالإکرامِ » که دَر خبر است که الظوا بیا ذا الجلال والاکرام . أي ألزموا . والسّلام . والحمدُ للهِ ربّ العالمینَ وصَلَواته علی محمدٍ وآلهِ .

★ ❂ ★

---

1 – 5 وثمرهٔ . . . الاکرام M K – N / 1 البقرة 2 : 147 م / نیست M – N K / واذکرونی M فاذکر K / اذکرکم M ما ذکرکم K / 3 افتح بخیرو M – K / اختم بخیر M اختم بخیرك K / 4 ابدالان K ابدال M / وزبان داری K – M / علی الدوام M – K / 5 الرحمن 55 : 78 ك / 5 – 7 که در . . . آله M – N K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۸۶ – بدان أی برادر که إین عمر جوهَری عظیم است وقیمتِ آن کسانی دانسته أند که روزو شب پاسِ أنفاسِ خود داشته أند ، در طلبِ تعبیهٔ أزَلی . وچون کسی إین گوهر را صرف کند در کاری جُز دَر سعادتِ أبـدیو راحتِ سَرمدی غبنی عظیم بوَد . مصطفا – صلعم – چنین إشارت کرد که : سیروا سَبَق المُفرَدونَ . کنایتِ قرآنِ قدیم أز إین نکتـه در دَرونِ پرده إین است که « إذهبوا فتجسَّسوا مِن یوسفَ وَأخیهِ » .

۱۸۷ – إین سَمَر نیست حاشا وکلاّ ! « لقد کان في قِصَصِهِم عِبرةٌ لأولي الألبابِ » طلبِ إین نقطه مردانی که کردند أز نفسِ خود کردند که دُنیاو آخرت هر دو در نفسِ آدمی معبا است . دنیا عبارت است أز بیرونِ پردهٔ نفسِ وآخرت عبارت است أز درونِ پردهٔ نفسِ أو

---

1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الخامس والأربعون K ومنها بسم ... الرحیم L بسم... الرحیم وبه نستعین M / 2 برادر P M L I دوست عزیز K / عظیم است و P M L I است عظیم قیمت و K / 3 دانسته اند P M L I دانند K / 4 در ... ازلی P M L I – K / را P I – M L K / 5 راحت سرمدی P M L I درجات سرمدی ثمر نیابد K / بود P M L I می کنند است طلب سعادت خود ناکردن جاعق هرچه عظیم تر بود K / 6 کرد P M L I یوسف 8 – 7 / P I آن است که L آن است از این نکته آن است که M K / 7 از این نکتـه K 12 : 49 ك / 9 نیست P M L I ایست K / 9 – 10 یوسف 12 : 111 ك / 10 نقطة P M L I دو نقطه K / مردانی که P M L I مردان K / 10 و 11 که P M L I – K / 11 معبا P M L I مهیا K / 12 وآخرت ... أو P M L I – K .

* * * I 70 . K 45 . L 76 . M 124 . P 82 . نامهٔ هفتادوششم * * *

وبهشت در درونِ این پرده است که « ولا يدخلون الجنّة حتّى يلج الجملُ في سم الخياطِ » أگر خواهی که بدانی طلب کن تاخود بکدام راه آدمی‌را در آن پرده راه است . پس راه رو تافتحِ « أبواب السّماء » بینی که « ولَو أنّ أهلَ القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عَليهِم » که این حدیث را جز از راهِ تقواو ایمان بدست نتوان آورد . وچون این نقطه روی جمال خود بآدمی نماید خود درآموزد که چه می‌باید کرد .

۱۸۸ – شاگرد باش عشق تورا خود بس اوستاد ! الله الله ! هر نفسی که جز در طلبِ این حدیث خرج کنی تاوان برتو بوَد. سلوك باید تا بدرونِ پرده راه یابی ، بدانی که « قابَ قوسَينِ » چه بوَد . راهِ مردان از اینجا أنجامیدن گیرد وپیش از این خود هنوز سالك در « ظلماتِ ثلاث» بوده است « والله أنبتكم مِنَ الأرض نباتاً » می‌دربایست « كزرع أخرج شطأه فآزرَه » . اللهم أوزعنا شُكر نعمتك.والسّلام والحمد لله ربّ العالمين . وصلى الله على محمد وآله .

1 ولا يدخلون الجنة PMLI-K / 1-2 الأعراف 7 : 40 ك / 2 كه PMLI-K / 3 ابواب السماء PMLI آسمان K / الاعراف 7 : 40 ك / 4 الأعراف 7 : 96 ك / كه ولو PMLI ولو K / عليهم PLI عليهم ابواب السماء MK / كه اين K اين PMLI / 5 نتوان آوردو PMLI آوردن K / روى PMLI ازروى K / 6 خود بآدمى PMLI بازمى K / در ML را در PI را اورا K / 7 شاگرد . . . أوستاد PMLI استاد توعشق است چون آنجا برمى أو خود بزبان حال با تو گويد كه چون كن K / 8 سلوك بايد K وتعرض معراج كنى PLI تعرض از تو مى ببايد كه آن حديث را نزول به‌آسمان بيش نيست چون تو تعرض معراج كنى M / 9 النجم 53 : 9 ك / 10 از اين PMLI-K / ص 39 : 8 ك / در . . . است PLI ثلاث بود اورا MK / 11 نوح 71 : 16 ك / 11-12 الفتح 48 : 29 ك / 12 فازره ... نعمتك PMLI-K / والسلام PLKI-M / والحمد . . . العالمين PMLI-K / 12-13 وصلى . . . آله M PLKI-.

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۸۹ ـ فأنت الیوم في الشهداءِ بدرٌ
وَمَـن یَهـواك من شهـداءِ بدر

برخاست خُروشِ عاشقان از چپ و راست
در بُتکده إمروز نَدانم که چه خاست

دَر بتکده گرنشانِ مَعشوقـهٔ ما است
أز کعبه بهبتخانه شُدَن نیز رَواست

دَر هر لحظه هزار هزار گونه رنگ بَرآمیزد ، تاهزار هزار عاشقِ دلِ سوختهرا گرد از جانو دلِ برانگیزَد . عاشقی باید تاسُخن عاشقان تواند شنود . فارِغانرا أز إین حدیث چـه خبر ؟ . نشنیدهای که آن عاشق چه گفت در حسبِ حالِ خود ؟ :

إذا أنتَ لَم تَعشِق ولَم تدرِ ما الهَوی
فأنتَ وَعـیرٌ في الفـلاةِ سَواءٌ

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) المکتوب السادس والاربعون K بسم . . . الرحیم وبه نستعین شعر M ومن رسائله رحمـه الله ۲۳ بسم . . . الرحیم N / 2 ـ 3 فانت . . . بدر M ـ N K / 8 هزار هزار N M صد هزار K / 9 سوخته N K خسته M / گرد N M ـ K / جـان ودل M دو جان N K / انگیزد N M آویزد K / 10 ـ 11 نشنیده ای . . . گفت N M ـ K / در . . . خود M ـ N K / 13 فانت . . . سواء K تکن حجراً من یابس الصخر جامداً N فکن حجراً من یابس الصخر جامداً M .

* * * نامهٔ هفتادو هفتم . N 23 . M 10 7 . K 46 * * *

۱۹۰ – أمّا چون مرد از عشق بی خبر بوَد از نشانِ عشق چنین خبر دهد :

إنّمـا العشق کلـَفظٍ فارغٍ ما فیه معنی

کلامُ الرَّجلِ دَلیلٌ علی کَمالِ عَقلِهِ وعِلمِهِ . إین شاعر باری سِجلّی مُحکم برخود بَستهاست که از عاشقی هیچ خبر ندارد ، از جلالِ أزلِ بشنو که أحسن القصص است قصهٔ عشق . چرا چنین گفت ؟ زیرا که دَر قصهٔ یوسف عِشق‌بازی هست . تو چه دانی که « یحبهم » با « ویحبونه » چون خواهد که جمّاشی کندَ گوید : « أحسنُ القصَص » ، أهلِ غفلت را از إین نقط چه خبر ؟ زُلیخا صفـتَیو مجنون لقبی بایَد تا قصهٔ یوسفو حکایتِ زلیخا تواند شنود . بردهٔ لاوی شناسد بردهٔ لاوان .

عاشقان‌را جامِ مَی باخنبِ مَی هم سنگ دِه
هرکسی‌را در نواو درخورِ فرهنگ دِه
زَورقِ شامی بیاوَر پُر سهیـل شام کن
مشتری رویانِ مجلس را سُهیل آشام کن

۱۹۱ – « وإذا رأوهم قالوا إنّ هؤلاءِ لَضالّونَ » ، « لَقـد کان في قِصَصِهِم عِبرةٌ لأولي الألبابِ » ، « إنا لنَريها في ضلالٍ مُبینٍ » .

---

1 بی M N با K / از M – N K / 2 چنین M N – K / خبر M N باز K / دهـد M K دهد که شعر N / 6 است قصهٔ عشق N – M K / چنین M N – K / 7 هست N است M K / المائدة 5 : 54 م / با N وا M و K / 8 یوسف 12 : 3 ك / 9 لقبی K تعبی M نعق N / 10 حکایت زلیخا N زلیخا K لیلی M / تواند M K بداند N / بردهٔ لاوی شناسد بردهٔ لاوان M بردهٔ لاوان شناسد K – N / 11 خنب N خم M K / 12 درخور M K در خورو N / 13 – 16 زورق . . . لضالون M N – K / 15 المطففین 83 : 32 ك / 15 – 16 یوسف 12 : 111 ك / 16 لأولي . . . مبـین M N – K / یوسف 12 : 30 ك .

تا سخرهٔ عامو آنِ غوغـــا نَشوی
تهمت زدهٔ جهـــودو ترســـا نشوی

بیزار زِ کیشِ خویش عمـــدا نشوی
در مجلسِ عاشقان تو پیـــدا نشوی

أهلِ سلامَت‌را بگویند که عاشقان‌را مَلامَت مَکنَید ! :

نه همرهی تو مرا راهِ خویش گیرو بُرو
تورا سَلامَت بادو مرا نگـــونساری

إن یَكن هذا ضَلالاً فاترکوني وَضَلالي !

١٩٢ ـ أگر زُلَیخا أز إینِ بترَسیدی که « إمرأة العَزیزِ تُراوِدُ فتاها عَنِ نفسِهِ » هَرگز نامِ یوسف نَبردی . لا بَل إینِ طُرفه‌تر است که در عشق بجائی رَسید که بِه‌زبانِ خویش با زَنانِ مِصر گفت که : « وَلَقد راوَدتُه عَن نَفسِهِ فاستَعصَمَ . وَلَئن لَم یَفعل ما آمرُه لیُسجنَنَّ وَلیَکونا مِن الصّاغِرینَ » لا بل خود با عَزیز گفت : که « الآنَ حَصحَصَ الحقُّ ، أنا راوَدتُه عَن نَفسِهِ » زَهی عشقِ زلیخا ! أز اینجا هیچ دَرجهٔ دیگر نمانده است . اللّهم ارزقنا هذه الدرجَةِ . عشق أز إین چنین بلعجبی بِسیار یاد دارَد . أو چون زلیخـــا کشتگانی

1 تا K بیت تا M رباعیة تا N / 2 ـ 4 تهمت . . . بیزاو . . . نشوی . در مجلس . . . نشوی M در مجلس . . . نشوی K در مجلس . . . نشوی . تهمت . . . بیزار . . . نشوی N / 4 پیدا N K زیبا M / 5 را ملامت N K ملامت M / مکنید K چگویند بیت M می کنیت N / 7 وەرانگو نساری N M شکیبائی K / 8 وضلالي M K في ضلالی N مقابله شود / 9 ـ 10 یوسف 12 : 30 ك / 11 با زنان مصر گفت که M گفت وا زنان مصر N K / 12 ـ 13 یوسف یوسف 12 : 32 ك / 13 ـ 14 یوسف 12 : 51 ك / 14 زلیخا N از زلیخا K ـ M / از اینجا K ـ N M / 15 درجهٔ دیگر K ـ N M / است K است اینجا N M / از این M این N K / 16 چنین N K ـ M / یاد دارد M دارد K داند کرد N / 16 أو . . . کشتگان N ـ M K .

بسیار دارد . دَر حکایت است که کسی به‌زیارَتِ زُلیخا آمـد وأو می‌گفت :

چون مَن دو هزار عاشق أنـدر ماهی
می کشته شَود که بَرنیایَـد آهی

۱۹۳ – أی عزیز أعزَّكَ اللهُ بطاعتِه ! چه دانی که عشق چه کند وا زُلیخا ، أز إین مَقام که گوید : « ما جزاءُ مَن أرادَ بِأهلِكَ سُوءاً إلاّ أن یُسجَنَ أو عذاب ألیم » تا اینجا که گوید : « أنا راوَدته عن نَفسِهِ وَإنّه لمن الصّادِقینَ . ذلكَ لیَعلم أنیّ لَم أخنهُ بالغیبِ » . لاجرَم معشوق نیز أز إین مقـام که گوید : « هي راودتني عن نفسي » قدم در این مقام نهد که گویَد : « وما أبرّیء نَفسی إنّ النَّفسَ لأمّارةٌ بَالسوءِ » إعتراف آورد به‌حیلتِ خود که « وهَمّ بهـا » زَهی عِشق . پرورشِ مریدانِ خود چنین بایَد داد .

عشق آورد به‌بندِ گران پایِ بخردان
عِشق أندرآورَد سرِ گردَن‌کشانِ بزیر

پس کار بجائی رَسَد که زلیخا گوید : مرا به‌سَرِ راهِ یوسف بِدارید ! تا باشد که چشمَش بَر من أفتَدو گوید که إین کیست ؟ . لا بَل ولا بَل چه نویسم ؟ :

1 بسیار دارد N ـ M K / کسی M K ـ N / 2 واو K و M زلیخا N / گفت K گفت بیت N M / 6 که گوید M K گوید N / 6 ـ 7 یوسف 12 : 25 ك / 7 ذلك N M ولکن K / لا جرم M K ان الله لا جرم N / معشوق N K معشوقه M / 7 ـ 8 یوسف 12 : 51 ـ 52 ك / 9 ـ 10 که . . . که گوید N بگوید M گوید K / 9 یوسف 12 : 26 ك / 10 ـ 11 یوسف 12 : 53 ك / 11 که M K ـ N / یوسف 12 : 24 ك / زهی N M أی K / 12 مریدان N K مرید از M / خود K ـ N M / 11 ـ 12 عشق . . . بزیر K ـ N M / 12 اندر آورد M آور همی N / 14 به سر راه M براه N K / 16 تا K ـ N M / که این M این N K / 17 ولا بل M ـ N K .

أوّل بهٔنظر َنبود قانــع جانمَ
وأکنون بهٔخَبر که ِبشنود شادانمَ

۱۹٤ – أی عزیز ! پنداری که قصهٔ یوسفو زلیخــا می‌شنوی ، دریغا ! دریغا ! سُودای ِ خود می‌بنمایم . أینَ أنتَ ؟ خــدارا یوسفو زلیخا بسیارند :

باللهِ یا َظبیاتَ القاعِ قُلنَ َلنــا
لـَیلایَ مِن کنَّ أم َلیلی مِنَ البَشرِ

که نه َفریضَت است که نامِ معشوقِ خود َبرد ، درلیلیو ُسعداو زینب گریزَد :

لمّا رأیتُ الدمعَ یَفضَحُني   ویَزیدُ کرباً علی ُکربي
ألقَیتُ َغیرکَ في ظنونهم   وسترت وَجه الحب ّ بالحبّ

۱۹٥ – چنین بوَد أگر تواند ، وأگر نه أز إین مقام َدر گذَرد ، وبجائی َرسد که تمیزو عَقل برخیزَد أو نیز می گوید :

کوشم که بپوشم صنما نامِ تو أز خلــق
تا نامِ تو کم دَرَدهنِ أنجمن آیــد

2 بشنود شا دانم N M بشنودم شادم K / 4 بنمایم M نما َیم N بنماید K / این أنت N این آیت M ـ K / خدا را N K خدا در حق M / 5 بسیارند N K بسیار آورده است M / 8 برد N نگویم K بگوید M / 10 کربی K کرب N M / 11 بالحبّ N K ـ M / 12 نه M K نتواند N / از این M, K ـ N / که M K ـ N / 13 تمیزو عقل M تمیز عقل K عقلو تمیز N / گوید N K گوید بیت M .

هَرگه که سخن گویم أگر خواهم‌و گرنه
أوّل سُخَنَم نامِ تو أندَر دهن آیــــد

أی دوست ! اِین حدیث نرسد ، تو باید که دررَسی . رَزَقَکَ اللهُ هذه الدرَجةِ العُلیا وأوصلَکَ إلی هذه المرتبة القُصوی . والسّلام . والحمد لله ربِّ العالمینَ . وصَلّی اللهُ علی محمدٍ وآله .

2 أندر N M خود در K / 3 نرسد . . . دررسی N نپرسد . . . درورسی M باند کی بتورسد K / 4 العلیا N M – K / واوصلك . . . القصوی N – M K / 4 – 5 والسلام . . . آله M – N K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۹۶ – برادرِ أجل كامل الدولة والدين أطالَ اللهُ بَقاه ، وسَلَكَ بِهِ سَبيلَ السَّعادَةِ في دينه وَدُنيـــاه . بدان كه آدمی را برایِ کاری عظیم آفریده‌اند . وعاقِبتش إمّا سعادتِ أبَد خواهَد بوَد ، وإمّا شقاوتِ سرمَـــد . فتوایِ مصطفا – صلعم – چنین است كه إنكم خُلِقتُم لِلأبَدِ وإنمّا تنتَقِلونَ من دارٍ إلى دارٍ . والقبرُ إمّا روضةٌ من رياضِ الجنَّةِ أو حُفرةٌ من حُفَرِ النّيران . وإين سعادَتو شقاوَت ثمرهٔ كردِ تو خواهد بود ؛ « كلُّ نفسٍ بما كَسبَت رَهينَة » إن كان خيراً فخيرٌ وإن كان شراً فشرٌ .

۱۹۷ – وچنانكه دانَد كه دردنيا صِحّتو مرضِ بَدَن دوحالت است كه ثمرهٔ غذایِ ناموافقو أدويهٔ موافق بوَد ، بداند كه مرضو شفایِ دل دو حالت است كه يكی‌را سعادَت گويندو ديگررا شقاوَت ،

---

1 بسم . . . الرحيم I المكتوب السابع والاربعون K بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله ٥ ٤ رحمه الله بسم . . . الرحيم N ـ P / 2 برادر P I هـــذه رسالة أرسلها الى كامل الدولة K ـ N M / 2 ـ 3 أجل . . . دنيـــاه P M K I ـ N / 4 وعاقبتش P M K I ـ N / 5 چنين P N M I چنان K / 6 للأبد P N M I ـ K / 7 الجنة P M K I الجنان N / 8 كرد P N M I كردار K / المدثر 74 : 38 ك / كان P M I ـ N K / 9 كان P M I ـ N K / 10 حالت P M K I حال N / 11 ادويهٔ P M K I ـ N / بداند N M بدان P K I / 12 دو حالت است كه N M حاكى است P I تو K / را سعادت . . . ديگر را P I را سعادت . . . يكى را M سعادت ويكى را K .

* * * I 47 . K 47 a . M 75 . N 45 . P 59 . نامهٔ هفتادو هشتم * * *

ومرضِ دلِ أز حركاتِ مَذموم خيزَد كه آنرا معاصىو فضولِ مباحات گويند كه « كلاّ بَل رانَ عَلى قُلوبِهِم ما كانوا يَكسبون » وصحّتِ دلِ أز حركاتِ محمود خيزَد كه آنرا طاعات گويند ، وتفصيلِ إين حركاتِ محمود ومَذموم دَر قرآن بيان كرده‌أند . لا جرم « ونُنَزّلُ مِنَ القرآنِ ما هو شفاءٌ وَرَحمةٌ للمؤمِنينَ » كرا بوَد ؟ إين « للمؤمنين » در حق كى بود؟ درحقّ ديگران چه بوَد ؟« ولا يَزيدُ الظالمينَ إلاّ خساراً»، « قل هُوَ لِلذينَ آمنوا هُدىً وشفاءٌ والذينَ لا يُؤمنونَ في آذانِهِم وقرٌ وَهوَ عَليهِم عمى » .

١٩٨ – وإين حَركات‌را تبديل كردَن ممكن است ما دام كه آدمى دَر ان سراىِ فانى باشد . إينكه شنيده‌اى كه درِ تو به گشاده أست ، تا به‌وقتِ مرگ كه چون جان به‌غِرغِره رسد إين در دربندند، إين بوَد. أگر طالبِ سعادَتى باخود بينديش ، ونفسِ خودرا گو : كه من در دارِ دنيا قرب پنجاه سال بزيستم ، وپنجاهِ ديگر زنده گير ، أز بهرِ صد سال اين همه سعى بكردمو مى‌كنم ، أز بهرِ أبدالآباد آخر صد يكِ إين سعى ببايد بوَد . عجباً لِمَن أيقَنَ بِالموت كيفَ يَفرحُ ؟ درزبورِ داود – صلعم – خوانده‌أم . أگر مى‌دانى كه مَرگ ضرورت

1 ـ 2 مباحات گويند N M گويند ومباحات K ميان مناجات P I / 2 المطففين 83 : 14 ك / 3 طاعات P N I طاعت M K / گويند P N M I خوانند K / اين P M K I ـ N / 4 كرده اند P N L كرده است M كردنـد K / 4 ـ 5 الاسراء 17 : 83 ك / 5 كرا بود اين P M K I ـ N / للمؤمنين P M I ـ N K / 6 درحق كى بود K ـ P N M I / الاسراء 17 : 83 ك / 7 ـ 8 فصلت 41 : 44 ك / 10 باشد K است P N M I / اينك P M I اين N K / 11 كه K و P N I ـ M / غرغره P N M I غرقاب K / در در M K در به P I در N / 12 خود P N M I خويشتن K / بينديش P M I وانديش N K / ونفس P K M I ـ N / 13 دار P K I ـ N M / قرب K قريب M قدر P I ـ N / ديگر N M K سال ديگر P I / زنده گير M زنده گر P I زيسته گير N زنده باشم K / 15 يك P N M I يكى از K / بود P M K I ـ N / 16 خوانده ام P N M I است كه K .

است ؛ خودرا خوابِ خرگوش مَـــده ! وپنبه أز گوش بَرگیر ! چنانکه آزاد مردان کرَدند . هان ! هان ! مَگذار که ملك موت بدست بی‌مساحتیِ خود برگیرد ، وتو می گویی : أخـّرني سنةً أو شهراً أو يوماً أو ساعةً أو نفساً . وأز جناب عزّت با تو می گویند : هيهات ! فنيـَتَ السنونَ والشّهورَ والأيّامَ والساعاتِ والأنفاسَ . « أَوَلَم نعمِرْكم ما يتذكـّر فيه مَن تذكـر وَجاءَكـُم النـذيرُ » الحُرُّ الكريمُ يَخرجُ مِنَ الدُّنيا قبل أن يُخرجَ منها .

۱۹۹ – هرکه بوبکر صِفت بوَد ، که من أراد أن يَنظرَ إلى مَيِّت يمشى على وَجهِ الأرضِ فليَنظـُرَ إلى أبى‌بكر ، چون مَلكِ موت جان أزوی طلب کندَ گوید : دیر آمدی ! وطالَ حبسي ودقّ عظمي واشتدّ شوقي . دلِ خواستَنِ توبینِو جان‌دادنِ من . حذیفة بن اليمان به‌وقتِ مرگ می گفت : حبيب عاجَلني ما فاته ، لا أفلح من ندم . بَلالِ حبشی دروقت مَرگ می گفت : واطرباه ! غداً نلقى الأحبَةَ ، محمداً وحزبه . وعلیِ بوطالب به وقتِ مرگ می گفت ، چون ابنِ مُلجم اورا کارد زد : فُزتُ وَرَبِّ الكعبةِ . مَردان به‌وقتِ مرگ این بیت را تسبیح کنند که :

ما كارِكِ خویش با تو بُردیم به سر
دَست افشانان بُرونُ گریزیمِ زدَر

1 برگیر P N M I بیرون کن K / 2 مگذار K بکذار N M بگذار P I / 3 خود K - P N M I / 4 عزت N M K تعالی P I / 5 - 6 الفاطر 35 : 37 ك / 6 الحر الكريم K - P N M I / 9 دیر آمدی و K - P N M I / 11 دل . . . من N جان . . . من K - P M I / 11 - 14 بوقت . . . چون N M K لما ضر به P I / 12 حبيب . . . فلح M حبيت جاعلی فانه لا فلح M حبه جاء على ناقه لا افلح N / 13 غداً ... حزبه N M - K / 14 بوقت مرگ می N K - M / چون . . . کارد زد N لما ضر به ابن ملجم M K I P / 15 مرگ این بیت را N مرگ K مرگ این M این P I / کنند N M می‌گفتند K کردند I کردند بیت P / 16 كارك N M K کارکه P I / 17 دست . . . زدر N دست افشانان برون گرم را هك در M دست افشانا برون کرم را هك در K - P I .

۲۰۰ – لا راحةَ لِلمؤمن من دونِ لِقاءِ ربّه . والموتُ موعدُ اللقاء . والموتُ تحفةٌ لِكلِّ مؤمنٍ . جهودان گفتند : ما خدا را دوست داریم حق تعالی گفت : که أگر چنین است که مرا دوست دارید ، پس چرا مَرگ‌را دُشمن دارید ؟ « قل یا أیُّها الّذینَ هادوا إن زَعمتُم أنكُم أولِیاءُ للهِ مِن دونِ النّاسِ فتمنّوا الموتَ إن كنتم صادِقینَ » پس در معرضِ ذمِّ إیشان می گوید : « ولا یتَمَنّونَه أبداً بما قدّمَت أیدیهم » بدان عمل که إیشان کردند مرگ‌را چون آرزو کننـد ، لا بل « ولتجدنّهم أحرص الناس علی حیاةٍ » ملكِ موت درپیشِ خلیـل – صلعم – رفت‌و جان خواست . إبراهیم گفت : هَل رأیتَ خلیلاً یُمیت خلیله ؟ حق تعالی گفت ، یا ملكِ موت : وازو بگو : وهَل رأیتَ خلیلاً یكرهُ لقاءَ خلیلِهِ ؟ مدبران از آن، مرگ‌را دشمن دارند که دنیا معشوقِ إیشان است. پُشت بر دنیا کردن إیشان‌را سخت آید . لا بُد که فراقِ معشوق صعب بوَد .

۲۰۱ – یا محمّـد أحبِب ما أحبَبت فانّكَ مُفارِقُهُ . مَردان از آن مَرگ‌را دوست دارَند که به‌دنیا گرفتار بوده أند ، تا درحقّ إیشان سِجن گشته أست ، ودوستِ إیشان در درونِ پرده أست ، وچندین سال در سماع این بیت بوده‌اند :

---

1 راحة N M K رقة P I / للمؤمن N M K للمؤمنین P I / موعد N موعود P M I عنـد K / 2 والموت N الموت P M I - K / لكل M K كل P N I / 3 كه مرا دوست دارید P N M I - K / را N M K - P I / 4 - 5 الجمعة 62 : 6 م / 6 الجمعة 62 : 7 م / بدان N K باین M بدین P I / 7 بل P M K I بل چه N / 7 - 8 البقرة 2 : 96 م / 9 خواست P M K I در خواست كرد N / ابراهیم P N M I - K / 10 وازو N بدو K باوی P I با او M / 11 را N M K - P I / پشت بر M K ترك P N بر I / 12 لا بد N K لا بل P M I / معشوق P N K I المحبوب M / بود N - P M K I / 13 ما P M K I من N / أحببت N M K أحببته P I / 14 دارنـد P N M I ندارند K / به P N K I از M / گرفتار N متبرم P M K I / بوده P N M I نگشته K / تا P N M I - K / سجن N سختی P M I مرگ سخت K / 15 در سماع P M K I اندر سماع N .

تا بَندِ زمانه را خِرَد نگشایَد
وَصلِ مَنو تو بُتا ! فراَهم نایَد
تا رایِ تو أز بهانه بیرون آید
جانی دِگرو جهانِ دیگر باید

٢٠٢ – بهمَرگ بندِ أجل از پایِ آن مُرغِ قفصی بَرگیرند ، چه کند که الرَّفیقُ الأعلی والمشربُ الاصفی والکأس الاوفی والعیشُ الاهنی ، إختیار نکند، اگر « یحبُّهم ویُحبُّونه » درست است ؟ عاشقی دیدی هرگز که دیدارِ دوستِ خودرا کارِه بوَد ؟ لا بَل که جان بدَهد دَر طلبش ، اگر بوَد ، چرا یك چنـــدی سعی نکنی تا معرفتو محبَّتو أنسو شوق حاصل کنی ؟ که صفاتِ باقی با تو در گورو قیامت إین خواهد بود ، که « والباقیاتُ الصَّالحـــاتُ خیرٌ عِند ربِّك ثواباً وخیرٌ املا » مالو زنو فرزند به چه کار آید ؟ « المالُ والبنونُ زینةُ الحیاةِ الدّنیـــا » ، « إنَّ من أزواجکم وأولادکم عدوّاً لکم فاحـــذروهم » ، « یومُ لا ینفعُ مالٌ ولا بَنون إلّا من أتی اللهَ بِقلبٍ سلیمٍ » .

٢٠٣ – سلامتِ دِل َطلب کن که حبُّ الدُّنیا والإقبـالُ علی طلبها رأسُ الأمراضِ ، لا بل که سم قاتل است ، چه جایِ إین است که میرود ، ولیکن باخلـــق سُخن بیمسامحت نمیتوان گفت بهیکبارگی « ولو کنت فظاً غلیظَ القلبِ لانفضُّوا من حَولِكَ » یا محمّد

4 جانی N M K جان P I / 5 به مرگ N K هرگه که P M I / 5 ـ 6 کند که P N M I گوید K / 6 المشرب . . . العیش P M K I العیش . . . المشرب N / 7 المائدة 5 : 54 م / است P N K I آید M / عاشقی P M K I عاشقی را N / 8 بل که P M I بل N K / 9 چرا P N M I جزای K / 10 باقی باتو ... قیامت N M K باقی . . . قیامت باتو P I / 11 الکهف 18 : 46 ك / 12 الکهف 18 : 46 ك / 13 التغابن 64 : 14 م / 13 ـ 14 الشعراء 26 : 88 ك / 16 بل که K بل هو P I بل N M / قاتل است N M K قاتل P I / 17 می رود N M K برود P I / سخن P N M L سخنی K / 18 به یکبارگی N ـ P K M I / آل عمران 3 : 159 م .

« واخفض جناحك لمن اتبَّعك من المؤمنين » تاتن دردهنـــد . پس َ صمصامِ بی‌مسامحت برکش‌و نِدا درده ْ که « إن الله لغنی عن العالمينَ » ، « وأنذر عشيرتك الاقربينَ » آنها که به‌کمالِ تونزدیک‌ترند ، با إیشان به‌هیچ گونه نرمی به‌کار مَدار ! « وأنذر به الذينَ َيخافونَ أن يحشروا إلی ربهم » ، « بَلغ ما انزل إليك من ربِّك وإن لم تفعل فما بلـَّغت رِسالـَته ُ » .

۲۰٤ – تاکی گوئی إنّ ربَّك لذو مغفرةٍ » ؟ « وذو عقــاب أليم » گو ! تاکی گوئي « إنه لغفورٌ رحيم » ؟ « سريعُ العقابِ » گو ! تاکی « غافِرُ الذنب وقابل التوبِ » گوئی ؟ « شديد العقاب » گو ! مــا گفتیم : « نبِّیء عبادي أنيّ أنا الغفور الرحيم » وهم مـــا گفتیم : « وان عذابي هو العــذابُ الاليمُ » ، « انّ ربّك لذو مغفرة وذو عقاب اليم » ، « إنّ أخذَه ُ أليمٌ شديدٌ » ، « إنّ بطش ربِّك لشديدٌ » ، « يوم نبطش البطشة الكبری إنا مُنتقِمونَ » ، « واللهُ عزيزٌ ذُو انتقامٍ » درگاهِ عِزت‌و إستغنایِ مارا أز این مشتی مدبران چه در می باید ؟ با

---

1 الشعراء 26 : 215 ك / لمن اتبعك من المؤمنين N واخفض جناحك من الذل K للمؤمنين M – P I / 2 ونـــدا K – P N M L / العنكبوت 29 : 6 م / 2 – 3 الشعراء 26 : 214 ك / 3 کال P M K I کار N / به هیچ P M K I هیچ N / 4 الانعـــام 6 : 51 ك / 5 المائدة 5 : 67 م / 5 – 6 من . . . گوئی K – P N M I / 6 ان . . . مغفرة M K ان . . . مغفرة نـه چنین گوئی P I – N / 6 – 7 فصلت 41 : 43 ك / 6 – 7 وذو عقاب اليم N M وعقاب اليم P I – K / 7 گو تاکی گوئی M تاکی از اینکه P I – N K / الانعام 6 : 165 ك / الانعام 6 : 165 ك / 8 الغافر 40 : 3 ك / الغافر 40 : 3 ك / غافر P N K I غفار الذنوب وغافر M / گوئی P K I – N M / گو P I – N M K / 9 الحجر 15 : 49 ك / 10 الحجر 15 : 50 ك / 10 – 11 فصلت 41 : 43 ك / 11 هود 11 : 102 ك / البروج 85 : 12 ك / 12 الدخان 44 : 16 ك / آل عمران 3 : 4 م / 13 درگاه P M K I نه درگاه N / واستغنای N M استغفار P I ماراو استغنای K / مشتی P N M I – K / چه درمی باید P M I می در باید K می در رباید N .

تو می گویم َ یا محمد ! « ولئن شئنا لنذهَبَنّ بالـّذي أوحينا إليكَ » به قاضی ام بری با إیشان هم از این گویی تا کی ؟ أزشیرِ لطف خوردن تا کی ؟

۲۰۵ – کودك تا به‌وقت معلوم هرچه کند از او محتمل بوَد ومادرو پدرش بدان اغضا کنند . اگر بعد هفت سالگی أز آن حرکتی کند که دریك سالگی کردی ، چه گویی شفقت چه اقتضا کند ؟ إغضاو تغافـــل إقتضا کند ؟ حاشا وکلاّ ! ایـّها الکرام الکاتبون ! بنـده چون به‌چهل سال رسد سختی ها گیرید که « بلغ اشدّه واستوی » . ما گفته‌ایم که الله أرحمُ بعباده مِنَ الوالدةِ الشفیقة بولدها ، وأنا أرحمُ الرّاحمین . ولیکن عین شفقت است در مادرو پدر که کودكِ خودرا حجامت کنند . وچون مُعلـّم کودکی را بزند آن عینِ شفقت بود نه بی شفقتی ، أگر چه کودك چنان گمان برد .

۲۰۶ – یا سیـّد الأوّلــین والآخرین با خلق بگو ! که أگر دوزخ نیافریدمی خلق مرا نپرستیدندی ، وأز معاصیو أوصاف رذایل دست بنداشتندی ، وأز أسفل السافلین به أعلی علیین نیامدندی دوزخ که آفریدم أز کمالِ لطفو رحمت آفریدم : إنّ الله خلق جهنم من فضله ورحمته . إن للهِ سوطاً یسوقُ به عباده إلی الجنة وهو جهنم . ونباید که چیزی

1 یا محمد PMKI - N / الاسراء 17 : 86 ك / 2 با ایشان PMI وازیشان K وا ایشان N / هم از این گویی PMI هم این گو N چنین گوئی K / شیر لطف N لطف شیر PMKI / خوردن تاکی NMK خوردن PI / 3 کودك PMI کودکی NK / بوقت MK وقتی N بوقتی PI / محتمل بود PNKI تحمل برند M / مادرو PMKI مادرش‌و N / 4 پدرش PNKI پدر M / اغضا PNMI اصغا K / اگر PNMI لیکن اگر K / هفت سالگی NK از هفت سال M هفت سال PI / از آن K - PNMI / 5 که PNMI که آن حرکت K / یك PKMI دو N / کردی PNMI کرده باشد K / شفقت چه K - PNMI / اغضاو K - PNMI / 6 اقتضا کند K - PNRI / ایها ... الکاتبون K - PNMI / 7 سال PI - NMK / سخق ها گیرند NMK سخن ها گوید PI / القصص 28 : 14 ك / 9 در MK از PI - N / خود MK خرد N - PI / 10 وچون PNMI چون K / کودکی PMI کودك NK / نه بی K - PNMI / 11 شفقتی N شفقتی بود M شفقتی است K - PI / 12 بگوکه K - PNMI / 13 نیافریدمی PNMI نیافریده بود می K / واوصاف رذایل PNMI - K / 14 علیین PI - NMK / 15 آفریدم . . . رحمته PI - NMK / 16 ان لله N وجعلها MK - PI / وهو جهنم PMKI - N .

که صلاح نبود نوشته شود ، که إین سر قدر است ، ومصطفا ـ صلعم ـ چنین گفت : إذا ذکر القدر فأمسکوا . والقـدرُ سرٌ اللهِ فـلا تفشوهُ خضر نبی بنا برسرٌ قدر کاری می کردو موسی باجلالتش طاقت آن نمی داشت تا گفت : « هـذا فراق بيني وبينك » چون موسی طاقت ندارد ، کەرا زَهره بود که إین تَـطلـُّع کند ؟ إین طمع را به جناب أزل راه ندادند .

٢٠٧ – جنید چنین گفت : طلبناه في الصفا فوجدناهُ فی الکدورة . عشقِ تو در پوشش ِطمـع است ، وصحرایِ وصال پاك أز طمع است . ودعوی را دراو بازار نیست .

عزّ وَصلِ أو زحُسن رویِ أو آواز داد :
کی مسلمانان کسیرا نزدِ أو مقدار نیست

عجبا أز این حدیث :

عشاقِ وَصلِ تو چه به کویت گذر کنند
نَعتِ جلالِ قهرِ تو گویـد که : الحذر !

دل خوش دار !

بودنیها بود ! مارا با چراو چون چه کار؟
خیز تا خاكِ رضا را بر چراو چون کنیم

ع : سلامٌ علی الدارین إن کُنتَ راضیاً .

عشق أز نمـدی کشد سمرقنـدی
زان جَانبِ عـالم از پسِ دیواری

1 مصطفا PMKI سید N / 3 خضر NMK حضرت PI / نبی بنا M النبی بنا K PI - N / بر ... موسی NMK - PI / بر N به MK / نمی PMI نه NK / 4 الکهف 18 : 78 ك / 5 زعره PNMI زهرهٔ آن K / تطلع PKMI طمـع N / این PNMI - K / 7 چنین PNMI - K / 10 - 12 عز ... حدیث NMK - PI / 15 دار MKI دار بیت N دار شعر P / 19 - 20 عشق . . . دیواری N - KI / PM .

ع : من درخوابم یا تو غلط کردی راه ؟ ع : چون فتادی بمن ومن بتو چون أفتادم ؟ جانم فرو گرفت !

دَر کویِ خَرابات بسی رِندانند
کایشان کتبِ وفا زِبَر بَر خوانند
لیکن چو نهادِ مکر ، خود می‌دانند
دامن زِجفاو أزوفا بِفشانند

۲۰۸ – « أفأمِنُوا مَکرَ الله ؟ » شبیخونِ قدَرَ خود َندیده‌أند ، مَعذورَند . در مَکتب إبلیس یكنفس نبوده‌أند ، حدیثِ مَردان با کودکان چون توان گفت ؟. أنا في وادٍ وأنتَ في وادٍ ، الناس في َغفَلاتِهم والدَّبُ َیرُقصُ في الجَبَلِ . در قرآنِ قدیم نگر که حدیثِ مَردان در پردهٔ حروف چون می گوید ، تا نامَحرمان آنجا راه َنبرند ، نشنیده‌ای ؟ بلی شنیده‌ای ، ولیکن نه أز أو ، أز راهِ عادَت « طسم ، الم » چه می‌شنوی ؟ واللهِ العظیمِ الـَّذي لا إله إلَّا ُهوَ ! که همهٔ أسرار برصحرا نهادَند در این حروف . أگر نه چنین است « مـــا َفرَّطنا في الکتاب مِن شیءٍ » چه بوَد ؟ .

۲۰۹ –هِل تا بِدَرَند پُوستینم همه پاك
أز بهرِ تو أی یارِ عَیـــارو چالاك
در عشق یگانه باش ، أز خَلق چه باك ؟
معشوقه توراو برسرِ عالم خـــاك

1 - 15 ع : من . . . چه بود K - P N M I (از اینجا تا پایان نامه در نسخهٔ K 47 نیست وبجای آن در آن نسخه بندهای ۵۱۸ تا ۵۲۱ که در ج ۱ ص ۳۱۱ - ۳۱۲ چاپ شده است دیـــده می شود) / 1 بمن N M - P I / 2 گرفت M گرفتند P I / 4 - 5 کایشان . . . می دانند N M - P I / 6 جفا P M I صفا N / بفشانند N M افشانند P I / 7 الأعراف 7 : 99 ك / شبیخون N شبی چو M شبی چون P I / خود N M - P I / 8 مکتب N کتاب P M I / 9 چون توان M چون شاید N نتوان P I / غفلاتهم P M I هوساتهم N / 11 گوید P M I کند N / آنجا N M اینجا P I / 12 بلی شنیده ای M - P I / 13 نهادند P M I نهاده اند N / 14 - 15 الانعام 6 : 38 ك / 16 - 19 هل . . . خاك P M I - N K / 18 در ... باك M - P I / 19 تورا M نزاد P I .

« وَلا يخافونَ لَومَةَ لائمٍ » ع : بازَرْگانی به بددلی نتوان کرد . ع : تَراضَينا بِقسمِ اللهِ فينـــا . « وَلتَعلمنّ نبأه بَعدَ حينٍ » اللّهمّ لا تَجعَله وبالاً عليّ وعلى من يُطالِعهُ وَانفعني وإياهم بِهِ . يا مَن لا يَخفى عليه خافِيةٌ في الأرضِ وَلا في السماءِ . والسّلام . والحمدُ للهِ ربِّ العالَمينَ وَصَلواتُه على محمّدٍ وَآلهِ وَصَحبهِ أجمعينَ الطيّبينَ الطّاهرينَ .

1 ـ 5 ولا ... الطاهرين N K ـ P M I / 1 المائدة 5 : 54 م / 2 ص 38 : 88 ك / 4 والسلام M ـ P I / 5 وصحبه ... الطاهرين M وسلامه P I .

بسم الله الرحمن الرحيم

٢١٠ – أى برادرِ عزيز ! أطالَ اللهُ بَقاكَ ويسَّر لكَ الوُصولَ إلى السَّعادةِ القُصوى . بِدانكه دوش كه شبِ آدينه بود ، چهاردَهمِ ماهِ شوّال ، درحقِّ تو تهديدى عظيم مى‌ديدم ، كه أز آن سَخت بِتَرسيدم . والخوفُ في المنام تعبيره الأمن . يقين دان كه خداى تعالى أز تو خواهد پُرسيد كه شبابَكَ فيمَ أبلَيْت ؟ وعُمركَ فيمَ أفنَيتَ ؟ وما لَكَ مِن أينَ اكتَسبتَ ؟ وفيم أنفقت ؟ .

٢١١ – پنجاه سال كم يا بيش أز عمرِ تو رفت . أز طلبُ العلمِ فريضةٌ على كلِّ مسلمٍ ومُسلمَةٍ چه خبر دارى ؟ أطلبوا العلمَ وَلو بالصِّينِ ، با تو گفتند ، « لا تغرَّنَّكم الحياةُ الدنيا » . تو أز بهر دنيا سعى مى كنى ، چنين مى پندارى كه تورا گفته أند: اطلبوا الدنيا وَلو بالصِّينِ، حاشا و كلاّ ! أگر با تو گويند شنيده بودى كه طلبُ العلمِ فريضةٌ على كلِّ مسلمٍ ، چرا طَلَب نكردى ؟ چه جواب دارى ؟ آخر چون عملِ بى عِلم ممكن

---

1 بسم . . . الرحيم P I المكتوب الثامن والأربعون K بسم . . . الرحيمو به نستعين M ومن رسائله ٣٧ رحمه الله بسم . . . الرحيم N / 2 ـ 3 أى . . . القصوى N ـ P M K I / 3 ـ 4 دوش . . . حق P M I دوشنبه شب N دوش K / 3 آدينه M شنبه P I / 5 تعبيره N M تعبير K من تعبيره P I / أز تو N K تورا P M I / 8 تو N K ـ P M I / 9 ومسلمة N M ـ P K I / 9 ـ 13 أطلبوا . . . ممكن N ـ P M K I / 10 لقمان 31 : 33 ك / چنين مى M K ـ P I / 12 على كل مسلم K ـ P M I / 13 دارى P M I دهى K / بى P M I بلا K .

* * نامهٔ هفتادو نهم . P 57 . N 37 . M 69 . K 48 . I 45 * * *

نیست وسود نَدارد ، ووُصول به حق جز بهعَمل نیست ، لا محاله طلبِ عِلم فریضه بوَد . هیچ دانی که کُدام عِلم است ؟ .

۲۱۲ ـ بدانکه هرچه آدمی کند أز عَمَل دوقسم است ، قسمی سببِ قُربَت است بخدای تعالی ، وقسمی سببِ بُعد است أز أو . وعِلم بدین هَر دوقِسم فرض است. که تا نبدانی ، چون صورَت بَندد که عمل کُنی ؟ . این را أعمالِ جوارح خوانَند . وهَرچه ممکن بوَد که دلِ تو بدان متّصف بوَد أز أوصاف هم دوقِسم بوَد ، قِسمی صِفاتِ مُقرّب بُوَد إلى الله ودیگر قسمی صفات مبعّد بوَد عَنِ الله تعالی . وعِلم بدین صِفاتِ مُسعِدو مُهلِك فرضِ عین است درحقّ هر آدمی . چون با تو گویَند : شَبابَكَ فیم أبلیتَ طلَبِ علم چرا نکردی ؟ تو گویی : أز خدمتِ مخلوقو طَلبِ دنیاو شهوتِ فانی نمیپَرداختم . أگر این عُذر مَقبول بوَد مرحبا .

۲۱۳ ـ تا کی آن نویسم که تورا بهکار نیاید ؟ أهمِ مهمّاتِ توو همهٔ آدمیان این است که در این مَکتوب نوشتم بِلا مُسامحةٍ ولا مُداهَنةٍ ، یا دگیرو فراموش مَکُن ! یا دگرفتَن آن بوَد که طلبِ این کارکُنیو فراموش کردَن آن بوَد که کار را مُهمَل فروگذاری « وإذا تُتلی علیه آیاتُنا ، ولّی مُستکبِراً کأن لَم یَسمَعها ، کأنّ في

1 ـ 2 نیست . . . هیچ N ـ PMKI / 1 و وصول PMI وصول K / به حق K ـ PMI / عمل PMI علم K / 2 کدام علم NMK کدام عمل PI / 3 عمل PNMI علم K / 4 قربت NK قرب PMI / بعد است PNKI بعد M / 5 که تا بنداني PI که تا ندانی M که اگر این علم ندانی N تا بدانی K / 6 ـ 7 این ... أز N ـ PMKI / 7 متصف بود PMI موصوف گردد K / 8 دیگر PNI ـ MK / بدین PNMI نیز بدین K / 9 مسعد ومهلك NK مبعد ومسعد PMI / است PMKI بود N / هر NK ـ PMI / 10 گویند PNMI گوید K / أبلیت PNKI أفنیت M / 11 مخلوق PMKI مخلوقات N / 13 کی NK ـ PMI / تو و PMKI ـ N / 14 همهٔ NM آن همه K همه تو وهمه PI / نوشتم PNMI نویسم K / 16 این PNMI ـ K / کردن PMKI تا کردن N / را مهمل NK مهمل M مهمل‌را PI / گذاری PMKI نگذاری N / 17 لقمان 31 : 7 ك .

أذُنَيـهِ وَقراً » لا جَرَم « فَبَشِّرهُ بعذابٍ ألـيمٍ » چرا ؟ زيرا كه « فاليومَ ننساكم كما نَسيتُم لِقـاءَ يَومِكم هذا » .تو كه خودرا فراموش كنى ، كسى تورا ياد خواهَد كرد ؟ .

٢١٤ – بشنوو بى مسامَحت بشنو ! كلُّ امرىءٍ مُجزى بعمـله . أگر همسايهٔ تو نان خورَد تورا گرسنگى زايل شود ؟ يا أگر فرزندِ تو داروىِ مُسهل خورد تورا إسهال كند ؟ هَيهات ! أز ظنونِ كاذبه بَرخيز ! كه « إنَّ الظنَّ لا يُغنى مِنَ الحقِّ شيئاً » وببيشترِ خَلق‌را جُز ظنىٌّ ، خطا يا صواب ، حاصِلى نيست . وخطاءُ الظنِّ وصوابه قريبٌ مِنَ النّـارِ باوَرت نبوَد كه ظن أگرچه صواب بوَد بكار نيايَد ؟ يقين بايـد ، أز قرآن بِشنو كه « ومَن أصدَقُ مِنَ اللهِ قيـلاً » كافران گفتـنـد : « لو شاءَ الرّحمنُ ما عَبَدنا هُم » إين راست است ، وليكن مى گويـد : « ما لهم بِذلِكَ مِن علمٍ » پس مى‌گويد « إن هم إلاَّ يَخرصونَ » أي يكذبونَ . وإين كه « لو شاءَ الرّحمنُ ما عَبَدناهُم » دروغ نيست ، وليكن چون نه أز يقين گويند ، برابر بود باظنِ خطا .

٢١٥ – جايى ديگر مُفصَّل‌تر أز اين در قرآن دَراست ، گوش دار ! « سيقول الذينَ أشتركوا ! : لَو شاءَ اللهُ ما أشرَكنا » إين سخن راست است ، وليكن در عَقبش مى گويـد : « كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذينَ مِن

---

1 لقمان 31 : 7 ك / 2 الجاثية 35 : 4 ك / تو كه خود P I تو خود N M چون تو وى K / 3 كرِ ، P M K I آورد N / 4 بشنوو P M K I بشنو N / بشنو P M K I - N / بعمله N M I بعمله ان خيراً فخير وان شراً فشر K / 5 تو نان P N M I نان K / تورا P N M I تو ركز K / شود P N M I نشود K / داروى P K I - N M / 6 مسهل N M K اسهال ا/ 7 يونس 10 : 36 ك / 7 - 8 جز . . . صواب P M K I در ظن خطا وصواب چيزى N / 8 يا P M I تا K / 9 حاصلى K حاصل P N M I / وصوابه P N M I - K / 9 بود N M K باشد P I / بايـد P N M I - K / 10 النساء 4 : 122 م / 11 - 13 الزخرف 43 : 20 ك / 14 نه أز يقين گويند P M K I از يقين نگويند N / بود N M K - P I / خطا N M و خطا K I و خطا باشد P / 15 دراست K مى گويد P M I - N / 16 سيقول (القرآن) وقال P N M K I / 16 و 17 الأنعام 6 : 148 ك .

َقبلِهم حتىً ذاقوا بَأسَنا . ُقل َهل ِعندَكُم ِمن عِلمٍ فتخرِجوهُ لنا ؟ إن َتتبّعونَ إلّا الظَنَّ وَإن أنتُم إلا َتخرُصُونَ » يعنى كه صدق در آن قول بود كه أز يقين گويند ، چون أز َظن گويند كِذب بوَد .

٢١٦ – زينهار ! زينهار ! بَعداز إين بَيانِ بهكال أگر تقصير كنى نامعذورى نامعذورى ! « ومن أظلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بآياتِ رَبِّهِ ُثمَّ أعرضَ َعنها » . طلَبِ علمٍ أهمِ مهمّات كن ! وَدر طلب مردباش تا بهمقصود َرسى ، وأگر همه يكٔ قدَم بوَد كه بجِدِّ تمام برگيرى تورا كفايَت بوَد كه ولمِثْقالُ ذرَّةٍ مِن صاحِبِ تقوى وَيقينٍ أعظمُ عِندَ اللهِ ممّا َطلَعت َعليهِ الشّمسُ ِمنَ الجاهِلِ . عالم باشو علم َطلب ُكن ! كه أوّل فرض بر آدمى عِلم است ، پس َعمل . عِلم آن است كه بدانى كه رضاىِ أو در چيست ، و سخطِ او در چيست . چون بدانى عالِم باشى ، نه چون بخوانى يا شنوى ! اگر كسى قرآن بخوانَد يا بشنود عالِم نبوَد بهقرآن إلا كه بدانَد .

٢١٧ – چون إين عِلم دانسته باشى ، قليلُ العملِ َمعَه كثيرٌ عند الله . يا علىُّ أخلِص في العملِ ُيجزِكَ القليلُ . إخلاصِ تو َدر َعمل آنگه صورت بندَد كه بهتحقيق بدانىِ . وأگر چنين نبوَد وَبى عِلم جان كنى ، كثيرُ العملِ َقليل بوَد . وأگر نه خود ، وَالعياذُ ِباللهِ « وقدِمْنا إلى ما عمِلوا من َعمَلٍ َفجعَلناهُ هباءً مَنثوراً » شنيدهاى

1 ـ 2 الانعام 6 : 148 ك / 2 كه N K ـ P M I /3 گويند P N M I دانند K / 5 تا معذورى P K I ـ N M / 5 ـ 6 السجدة 32 : 22 ك / 5 ـ 6 ثم اعرض P N I فاعرض M K / الكهف 18 : 57 ك / 6 علم P N M I ـ K / مرد N M K مردى P I / 7 تمام K ـ I P N M / 8 بود كه K بود P I است كه M است N / 9 عالم باش P N M I ـ K / 10 آدمى علم P K I آدميان علم M آدميان N / 11 كه P N M I ـ K / رضاى او N M رضا K رضاى خدا تعالى P I / سخط او در N M K سخط او از P I / 12 اگر P M K I كه اگر N / 14 معه N K مع العلم P I مع القلم M / 15 في P M I ـ N K / يجزك P M K I يكفيك N) I6 نبود P N M I نبودى K / وبى P M K I بى N / 17 قليل P N M I بلا علم قليل K / بود N نبودى P M I ـ K / خود P M I ـ N K / 18 الفرقان 25 : 33 ك / .

ولیکن صَوَلتش ندیده‌ای. شیر شنیده‌ای ولیکن صورتش ندیده‌ای . نام شیر شنیدَن دیگر بوَدو صورتِ أو را دیدَن دیگر .

۲۱۸ ــ نپندارَم که أگر صورتِ « وقدمنا إلی ما عَمِلوا مِن عَمَــلٍ فَجعلـناهُ هَبـاءً مَنثوراً » چنانکه هَست ببینی خوش توانی خفتن ! چون قرآن خواندن دیگر است وقرآن دیدن دیگر . لا جَرمَ درحقِ قرآن خوانان چنین فتوا دَهـد ، که رُبّ تالٍ للقرآن والقرآن یلعَنُـهُ . چون قرآن‌خوان به‌حقیقت قرآن‌دان بوَد وقرآن بین که « یَتلونه حَقّ تِلاوَتهِ ». حسن بصری أز این قوم چنین خَبر دهَد که قرآن خوانَند ونبینند که وَاللهِ ما أصبحَ عبدٌ یَتلوا هذا القُرآنَ إلا طالَ حُزُنـه وَهَمُّه وَقلّ سُرورُهُ وَفرَحُه . به‌زبانِ مُلَـوّث بألوانِ گنـاه قرآن نَتوان خواند. وبه‌گوشِ مُلَـوّث به‌هزار هزار مَعصیَت قرآن نتوان شنید. وَفي الصَّیفِ ضَیّعتَ اللبنَ .

لب را بــه‌لبِ آب برو پاك بشو
آن لب چکنم ، بویِ کسان آیَد ازو

۲۱۹ ــ تو که « وَلا یَغتَـبْ بَعضُـکم بَعضاً » خوانی وغیبَت کنی ندانی که أز این آیت جز لَعنت نصیبِ تو نیست ؟ « ولا تجسّسوا » خوانی وتجسّس کنی ، إین چون بود ؟ « أبِاللهِ و آیاتـــه ورسوله کنتم

---

1 لیکن K - P N M I / شیر . . . ندیده ای N M K - P I / صورتش ندیده‌ای P ندیده‌ای صورتش I / نام شیر P M K I یانه N / 2 صورت اورا دیدن M صورت اودیدن P I صورت او N صوتش دیدن K / 3 نپندارم M پندارم P N K I / 3 - 4 الفرقان 25 : 33 ك / 4 ببینی P N M I نبینی K / خفتن K - P N M I / 5 چون P N M I - K / است N K بود P M I / حق M - P N K I / 6 چنین P N M I دیگراست در حق قرآن خوانان K / دهد P K I کند N M / 7 چون N M K - P I / قرآن خوان N M K - P I / 7 - 8 البقرة 2 : 121 م / 10 گناه N M K ریا P I / 11 هزار N M K - P I / 12 صیعت اللبن N K ضیعت اللبن بیت M ضیف المبین P I / 13 را به لب آب N M را به برآب K برلب من نهی P I / 15 تو که N M تو K بو که P I / الحجرات 49 : 12 م / 16 ندانی M K بدانی P I ندانم N / این N M - P K I / آیت P N M I آیت قرآن K / نیست P M I نخواهد بود K چه بود ؟ N / الحجرات 49 : 12 م / 17 التوبة 9 : 65 م .

تستهزِؤن ؟» مشتی خاك بَرسر کُن ! أز دستِ خود، وأز خود بتظلُّم رو به نزدیكِ أو « فَفرُّوا إلی الله » تا خود چه بینی ، تا کی دیدهٔ ظاهر رادر مَعصیَت بهکار داری ؟ وأورا أز بهرِ آن آفریده أند که « أنظُروا ماذا فِي السَّماواتِ وَالأرضِ » تا کی سَمـعِ ظاهر رادر نارضاییِ حق بهکار داریو أز اینِ غافـل باشی که « واتَّقوا اللهَ واسمعوا » ؟ أز او بشنو تا أز مخلوق واپردازی. « لأسمعهم » أز أو شنودن باشد.

۲۲۰ – تا کی زَبانـ رادر مکارِهْ بـهکار داری ؟ زبانِ تو ، أگر واصِلی ، برایِ « بَلِّغ ما أنزِلَ إلیكَ » آفریدهأند ، « وذَکر فإنَّ الذِّکری تنفـعُ المؤمنین » وأگر واصِل نیستی ، زَبانِ تو أز برایِ « فاسئلوا أهل الذِّکرِ إن کُنتـُم لا تعلمونَ » است ، نه اینو نه آنو نه آن دیگر . « وَسَیَعلمُ الذّینَ ظَلَموا أیَّ مُنقَلبٍ یَنقلِبُونَ » تو نیز منتظر میباش ! دِل را أز برایِ فقه آفریدهأند که « لیتفقهوا في الدِّینِ » الفقـهُ عَنِ اللهِ بلا واسطةٍ میگویم ، تا غلطی نپنداری . تو دَر « لَهُم قلوبٌ لا یَفقهونَ بها » بماندهای . « إنَّ في ذلك لآیـةً لِکل عَبدٍ مُنیبٍ » .

---

1 التوبة 9 : 65 م / أز خود P N M I ـ K / رو P M K I روی N / 2 او P M K I ـ N / الذاریات 51 : 50 ك / تا P M K I آر تا N / چه P N M I ـ K / در P N M I از دیدهٔ K / 3 به کار P N M I نگاه K / 3 ـ 5 وا ورا ... داری P N M I ـ K / 3 ـ 4 یونس 10 : 101 ك / 5 باشی P M I ـ N K / المائدة 5 : 108 م / بشنو P M I بشنوی N نشنوی K / 6 مخلوق وا پردازی P M I مخلوقات وا تو داری N مخلوقات واترایی K / الانفال 8 : 23 م / شنودن باشد P I شنودن است N M شنودنی است K / 7 زبان تو P M K I ـ N / 8 برای P M K I آفریده اند N / المائدة 5 : 67 م / آفریده اند P M K I ندا N / 8 ـ 9 الذاریات 51 : 55 ك / 9 أز N M K ـ P I / 10 الانبیاء 21 : 7 ك / ونه آن P K I ـ N M / 11 الشعراء 26 : 227 م / 12 التوبه 9 : 122 م / 13 گویم P N M I گوید K / 14 الأعراف 7 : 179 م / بمانده ای P M I بمانده ای این K بماندی N / 14 ـ 15 السبأ 34 : 9 ك / 14 لآیة (قرآن) لآیات N لذکری P M K I .

۲۲۱ ـ أگر ذرّه‌ای عقل داری بیان به‌کمال بِکردَم . اینست که مُهم است توراو همهٔ آدمیان را که یاد گیرَند . بُوَد که دست گیرد . « واللهُ غالِبٌ علی أمره » . مارا به‌دعا یاد دارد . وفرزنـــد أحمد حفظه الله را باری چند دیدم . دوستان سَلام می‌گوینـد . وصلی اللهُ علی مُحمّد وآلهِ . والسّلام .

1 اگر ذره‌ای K - P N M I / 2 که یاد P N M I یاد K / گیرد P M K I گیر همه شود N / 3 ما P N M I وما K / 3 - 4 وفرزنـــد . . . دیدم N K - P M I / 4 - 5 دوستان . . . آله P K K I - N / 5 والسلام N K - P M I .

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۲۲ – أی برادرِ عزیز! بدانکه خدا را با علما عهدی است که دَر راهِ دین از خلق هیچ پنهان ندارند. « وإذ أخَذَ اللهُ میثاقَ الذینَ أوتو الکِتابَ لتُبیِّنُنَّهُ للناسِ ولا تَکتمونَه » آنها که به‌حَقیقَت عُلما بودَند، نه مترسمان را می‌خواهم، تا غلطی نپنداری، مَغبَّتِ « فَنَبَذوهُ وَراءَ ظُهورهِم، واشتَروا بهِ ثَمناً قلیلاً » یقین دانستند، پس برخود واجب دیدَند که خویشتن‌را علی حیلةٍ از این دایره بیرون آورند که « الّذینَ یَنقضُونَ عَهدَ اللهِ مِن بَعدِ میثاقِهِ » وعلی الخصوص، چون از جایی حرصی دانند در طلَبِ خیر، کتمان را ألبته، هیچ وَجه نبینند. وَوُجوبِ إظهار متأکدتر دانند. زیرا که أز قرآن می‌شنوند « وَإن استَنصَروُکم فی الدّینِ فَعَلَیکُمُ النّصرُ ».

۲۲۳ – أی عزیز! تو تذکره خواستی که مُبتدی را بِشاید. إشارتِ تو مَقبول است بسمع « إنَّ هَذهِ تذکَرةٌ فَمَن شاءَ اتّخذَ إلی رَبّهِ سَبیلاً ». بدان وآگاه باش! که آدمی را سعادتی نهاده‌أند که آن را لِقاءُ الله خوانند وتکاپوی أوّلین و آخرین أز انبیاو أولیا دَر طلبِ آن

---

1 بسم . . . الرحیم P I المکتوب الحادی والخمسون K ومنها بسم . . . الرحیم L بسم الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ۶۲ بسم . . . الرحیم N / 2 – 14 ای . . . سبیلا K – P N M L I / 3 – 4 عمران 3 : 187 م / 5 – 6 عمران 3 : 187 م / 7 حیلة P M L I ما خیلت N / 8 البقرة 2 : 27 م / 10 ووجوب P M L I وچون N / 11 شنوند P M L I شنودند N / الانفال 8 : 72 م / 13 مقبول N مقابل P N L I / 13 – 14 المزمل 73 : 19 ك / 14 وآگاه باش K – P N M L I .

* * * نامهٔ هشتادم . P 89 . N 62 . M 44 . L 83 . K 51 . I 77 * * *

سعادت بوده است وسالِك از اینِ سعادَت جُز نامی ندانـد ، چون طفلی رَضیع که نامِ وقاع َشنود وأز حقیقتِ إدراكِ َلذّت دور ُبوَد . أمّا چون پُخته گردد ، ُدزدیده َدر درونِ پردههایِ غیب َتطلُّعی کند ، باشد که چیزی أز آن معنی ، قبل الوصولِ إلی کمالِها ، إدراك کند .

۲۲٤ — وَممکِن نیست که آدمی بدین سَعادت َرسد إلا آنگه که محبّتِ حَق حاصِل کرده بوَد . ومپندار که توو أمثالِ تو أز محبَّت جُز رسمی بیحقیقت دانستهاید . وُمحبَّت حاصِل نیاید إلا آنکه معرفت حاصِل گردد . وهرکلمه أز اینِ عالمی دیگر است . أمّا ُمجمَـــل می نویسم که تو برادر چنینِ خواستهای بیعللو دلایِـل ، وأگرچـه توانم که همه مبرهن بنویسَم ، چنانکه کودکانو زنان را فهمافتد .

۲۲۵ — ومعرفتِ خدای تعالی حاصِل نیاید إلا أز فکری ُدرست . فکر میگویم نه تفکرُ ، تا بیخبری إعتراضی نکنند ، لا َتتفکـَّروا في ذاتِ الله . وفکر ُدرست جُز أزدلِ صافیو پاك از شواغل ُدنیوی وعلایق بدَنی حاصِل نیاید . وتو عزیز مبتـــلایی بهشواغلِ ُدنیوی وأزفرق تا بهَقدم بهکاری دادهای که بروزگار أگر خواهی أز آن خلاص نیابی ، إلا أن َیمدّكَ العنایَةُ الأزَلِیَّةُ بکفایـــةٍ أبدیَّةٍ . پس أز تو إین فکرِ صافی کی صورت بندد ؟ أمّا وبَعضُ الشرِّ أهونُ مِن بَعضٍ .

1 بوده است M است P K I - N L / وسالك . . . سعادت P I - N M L K / 2 شنود . . . بود P N M L I شنوده باشد ولا یعرف حقیقته K / 3 در . . . تطلعی P N M L I درون پردها تطلع K / 5 نیست P I - N M L K / بدین M را که بدین N براین P L I که بدین K / 6 - 7 ومپندار . . . دا نسته اید K - P N M L I / 7 رسمی بی M رسم ومی N رسمی به L رسنی P I / آنکه P M L I که N K / 8 - 10 وهر . . . أفتد P N M L I - K / 8 عالمی P M L I عالم N / 9 چه N نه P M L I / 12 گویم P N M L I باید K / 13 درست K - P N M L I / دنیوی P M L K I دنیاوی N / 14 نیاید M L I نگردد K / 14 وتو . . . به P M L I وتو دمیت مبتلا N بدانکه مبتلا بود به K / P N 15 فرق تا به قدم N K فرقت تا بقدم P L I فرق تا قدمت M / 15 - 16 خواهی . . . نیابی P N M L I خواهد . . . نیابد K / 16 یمدك العنایة N یمدك الله بالعنایة P M L I یمده العنایة K / أبدیة P M K I الأبدیة L سرمدیة N / از تو P N M L I هرگز K / 17 فکر N M K فکرت P L I / اما K - P N M L I / بعض N M L K I بعض بیت P .

وإن تكُ فاتتكَ العُلى يابن رُستق   فدعهَا ولكِن لا تفتكَ الأسافِل

اگر یکبارگی أز این شواغِل برخاستن مُمکن نیست باری گاه گاهی چندانکه جهدُ المُقل بوَد دَر قطع إین شواغِل سعی می کن که «فمن یعمل مثقال ذرَّةٍ خیراً یَرَه» أیِ‌عزیز! سلوك را معنی إین بود که آدمی در قطعِ شواغل سعی کند.

۲۲٦ – وسالِکان را دوقسم دان! قسمی به کلیَّتِ خویش متجرِّدند سلوك را، فهومهمّ واحِدٌ ولیسَ لهُم شُغلٌ إلا السُّلوكُ. وقسمی دیگر باشواغِل می‌زنندو می گیرند «خَلطوا عَملاً صالِحاً وآخرُ سیئاً»، «ولکلٍّ درجاتٌ مِمَّا عَمِلوا». أکنون شواغِلِ دُنیوی همگی دلِ آدمی را به‌غارَت بِداده است، دِل‌و جانش به‌حبِ دنیا مُستغرَق است، وقالبِ أو بــه‌ترتیبِ إین أشغال مَشغول. دَر سلوك دِل راو قالِب‌را أز این فطام دهــد، تا دِل به‌حب الله مُستغرَق گردَد، وقالِب به‌طاعتِ أو، أز هرچـه ناکردَنی است، که آن را محظورات‌و مکروهات خوانند، دور باشد، تا به‌هرچه کردَنی است، که آن را واجبات‌و مندوبات خواَنند، مَشغول گردَد. وإین أفعــالِ کردَنی

---

1 وان . . . الأسافــل K - P N M L I / یا بن N این P M L I / رستق M I دیـق P N L / 2 از . . . برخاستن P N M L I قطع از شواغل K / 3 جهد M L I جهد کنی جهد K / در . . . کن P N M L I سعی باید کردن K / که K - P N L I 3 - 4 الزلزلة 99 : 7 م / 4 - 5 در قطع شواغل سعی P L I قطع شواغل N K قطع M / 6 را دو قسم دان P N M L I بردو قسمند K / 7 را P I - N M L K / فهو . . . لیس فهومهم هم واحد ولیس P L I فهو مهم له هم واحد ولیس K فهو مهم لهم فما N / 8 می زنند P N M L K I قدم می زنند (حاشیهٔ N) . / التوبة 9 : 102 م / 9 الانعام 6 : 132 ك / دل N M K - P L I / 10 غارت P N M L I باد K / است P N M L I گشته K / 11 او K - P N M L I / راو P N M L I و K / 12 فطــام P M L K I نظام N / دل P M L I - N K / 13 بــه P N M L I در K / او P M L I - N K / هر . . . آن را K - P N M L I / 14 خوانند دور باشد P N M L I دورافتد K / تا بــه . . . آن را P N M L I و به K / 15 خوانند K - P N M L I .

و ناکردنی ، بعضی به‌همهٔ تن تعلّق دارد ، چون نماز أز طاعات‌و عقوق أز مَعاصی . وبعضی به‌عُضوی خاص تعلّق دارد ، چون زِنا به‌فرج وغیبَت به زَبان .

۲۲۷ ـ وأعضا که آدمی بدان به‌حق رَسد وأزحق بازمانَد هَفت است : چَشم‌و گوش‌و زبان‌و دَست‌و پای‌و شِکم‌و فَرج . وآنکه شنیده‌ای که « وإنَّ جَهنَّمَ لَموعِدُهُم أجمَعینَ . لَها سَبعَةُ أبوابٍ لِکلِّ بابٍ مِنهُم جُزءٌ مَقسومٌ » آنست که آدمی بدین هَفت أعضا در سخطِ خدا ، والعیاذ بالله ، حرکت کُند ، تا أز راهِ این أعضا به‌دوزخ رَود ، وهَمین أعضا بِعینها او را به‌بهشت بَرند ، أگر در رضایِ آفریدگارِ خویش کوشد بدین أعضا .

۲۲۸ ـ أمّا بهشت‌را هَشت دَراست . أز راه دل هم به‌بهشت توان رَسید « إنَّ في ذلِكَ لَذِکری لِمَن کان لَه قَلبٌ » أز راهِ این دِل ، هرگز آدمی به‌دوزخ نرَوَد زیرا که شیطان را بدل راه نیست « یُوَسوِسُ في صُدورِ النّاسِ » زَید بن أسلَم گوید ، أو غیره مِن أکابر الصَّحابَةِ : إنَّ اللّعینَ یَمشي حتی یَدنوا مِن قَلبِ المُؤمِنِ . إنَّ في قلبِ المُؤمِنِ سِراجاً یزهو ، لَو دَنا مِنهُ اللّعینُ لاحتَرَقَ . به‌هفت أعضا طاعَت‌و مَعصیَت صورت بَندَد ، وأز دل جُز آنکه آدمی را به‌بهشت رسانَد دَر وجود نیایَد . نه دِلِ مُرده می‌خواهَم که « لَهُم

---

1 وناکردنی PNMLI بود وناکردنی بود K / طاعات وعقوق PNMLI طاعت‌و عفو K / 4 رسد PNMLI نرسد K / 5 دست PNMLI دل K / 5 ـ 6 الحجر 15 : 43 ـ 44 ك / 9 برند PLKI برد NM / 10 خویش PMLI خود NK / کوشد PMLKI کشد N / بدین أعضا NMK ـ PLI / 11 هم N ـ PMLKI / 12 ق . 50 : 37 ك / این PNLKI ـ M / 13 ـ 14 الناس 104 : 4 ك / 14 او غیره PNMLI و هو K / 15 ان اللعین NMK ومن اللعین PLI / یمشی K ـ PNMLI / 16 یزهو MK یزهر NL یزمر PI / لاحترق PNLKI لاحترقت M / 17 از NMLK ـ PI / 18 الاعراف 7 : 179 ك .

ُقلوبٌ لا َيفقهونَ ِبهـــا » که اين چنين دلِ مرده کافر را هَم بوَد . آن دلِ زنده میخواهَم که جُز مؤمِن را نبود ، « لِمَن كانَ َلهُ َقلبٌ » .

۲۲۹ – أكنون سالِك را ، معاصیو طاعاتِ إين أعضا ، واحدة واحدة ، ببايَد شناخت ، تا سلوك تواند كرد . طلبُ العــلمِ فريضَةٌ على كلِّ مُسلمٍ . عِلمِ طاعاتو مَعاصى دان که برهمـه َكس على التعيين فرض است ، نه عِلمی ديگر . وتفصيلِ إين طاعــاتو مَعاصى دراز است ، ودر مجلدات َشرح َتوان داد . ودر إحياى علوم دين إين همــه مستوفا گفته است . أمَّا بعضى أز طاعات ومعاصى على التَّعيين مما يعليه الوقت ، گفته شوَد ، بعون اللهِ .

۲۳۰ – أى عزيز ! طاعاث دوقسم است ؛ فرايضو نوافل ، مگر بــه َشرح فرايض محتاجتر باشى که بهشرح نوافــل ، که کاشکی بهبعضى أز اين فرايض قيام افتادى . وفرايض پنج است ، على ما تبين على لِسان رسول الله – صلعم – ُبني الإسلامُ على خمسٍ ، شهادة أن لا إله إلا الله ، الحديــث المشهور . أمـــا لا إله إلا الله ، که ركنِ أولو أعظم است ، وهمهٔ أركان از بهر تحقيق إين يك ركن است ، أگر فرمان برى وبهحُرمت باشى ، وهرگز نگويى إلا َدر نماز که الضرورات تبيح المحظورات .

1 الاعراف 7 : 179 ك / چنــين . . . كافر K دل كافران P L I دل كافر N M / 2 ق . 50 : 27 ك / 8 طاعات ومعاصى P M L K I طاعت ومعصيت N / 6 ـ 5 التعيين فرض است N M L اليقين واجب است وفرض K اليقين فرض است P I / 7 و در ... داد P N M L I بسياراست K / علوم دين N M K العلوم P L I / 7 ـ 8 اين...است P N M L I آورده اند K / 8 التعيين K التعيين وكفى P N M L I / مما يعليه الوقت N M ما يعليه الوقت L بما عليه الوقت P I ـ K / 10 اى عزيز P N M L I ـ K / 10 ـ 11 مگر ... نوافل P N M L I وشرح فرايض مهم ترو K / 11 كه به P M L I أز آن كه N / 11 ـ 12 كه كاشكى ... افتادى P M L I چـه كاشكى ... فتادى K ـ N / 11 اين P M L I ـ K / 12 ـ 13 رسول الله P N M L I الرسول K / 13 ـ 14 الحديث المشهور P N M L I ـ K / 15 كه P M L K I ـ N .

۲۳۱ – أیعزیز ! تو که گویی « لا إله إلا الله » وهواو دنیاو شیطان پرستی نه ، دروغ گفته باشی ؟ ودروغ در شرع حرام است ، لا سیّما إذا کذبت علی الله . أز قرآن نشنیدی « ومن أظلم ممن کذب علی الله ؟ » أما درنماز « إیاكَ نعبد وإیاك نستعین » وأشهدُ أن لا إله إلا اللهُ » أگر چه همه دروغ است ببايد گفت ، که نماز فرضی است که بهعدم شرطی أز آدمی برنخیزد ، نبینی که ستر عورت شرطِ صحتِ نماز است وأگر ساترِ عورت نیابد نشاید که بترك نماز بگوید ، زیرا که ، الضرورات تُبیح المحظورات ، دروغ حرام است ، وچون گویی « إیاكَ نعبدُ » دروغ گفته باشی ، أما نماز ببايد کرد . ولیکن ببايد دانست که با فساد شرط صحت نماز نیست همچنان که بیساتر عورت کسی نماز کند ، قومی أز سالِکان ، چون باینجا رسیدند پنداشتند که بترکِ نماز ببايد گفت ، که دروغ حرام است ، ولا سیّما علی الله . وإین مقطعۀ عظیم عظیم است سالك را . أی برادر ! ونپندارم ، علی ما في ظني وعلمي ، که در إسلام هیچ آدمی مسألهیی را چنین بیانِ شافی کرده أست ، ونه أندك مقطعهایست این .

۲۳۲ – أکنون أگر « لا إله إلا الله » در نماز بهحکمِ ضرورتی می ببايد گفت ، بیرون أز نماز باری ، الکذب علی الله ، در باقی کن !

---

1 ای عزیز تو گویی PNMLI بگو K / هوا ودنیاو PNMLI هو أول بناء K / 2 پرستی PNMLI رستی K / ودروغ ... است PNMLI والکذب في الشرع حرام K / 3 از قرآن شذ دی PLI قرآن نشنیدی N از قرآن بشنو M – K / 3 – 4 الزمر 39 : 32 ك / 4 الفاتحة ۱ ، ك / 5 همه دروغ است PNMLI دروغ بود K / که نماز PMLKI نماز N / ف PML فرض NK / که به PMLKI و به N / عدم PNMLI قدم K / 7 ر عورت PMLI ستر عورت N ساتر K / 7 – 9 بگوید . . . لیکن PNMLI کردن و K / 10 با MK وا L مرا PI ریا N / نماز PMLKI – N / نیست M است PNLKI / 10 – 15 همچنان ... این PNMLI – K / 10 ساتر PMLI ستر N / 11 چون PLI – NM / بدینجا ML باینجا PI اینجا N / 12 مقطعه PMLI مغلظه N / عظیم PNLI – M / 16 در نماز PNMLI – K / ضرورتی PMLI ضروری NK / 17 ببايد گفت PNMLI شاید K .

ویلٌ لِمن شفعاؤه خصماؤه ، در خبر است که روز قیامت « لا إله إلا الله » در عرصات آید وخلایقی بسیار را در دوزخ بردو گوید : « أبالله وآیاتــهِ ورسولهِ کنتم تستهزؤن ! » .

٢٣٣ – وأمّــا نماز که رکنِ دوم است أز أرکانِ دین ، جهد کن أی عزیز ! تا در پنج نمــاز دل حاضِر داری . وأگر نه کردنو ناکردن یکی بوَد در راه دینو آخرت . أگرچه در دنیا عصمت دمو مــال می کند « فویل للمصلــین الذین هم عن صلاتهم ساهونَ » فراموش مکن بهیچ حال ، وبدانکه فلاح ثمرهٔ نمــاز مقبول است ، ومقبول آن بوَد که خضوعو خشوع با آن بهم بود « قــد أفلــح المؤمنون الذینهم في صلواتهم خاشعون » صلات مَقبول را ثمرت فلاح بوَد . وثمرت بعد المثمر تواند بود . وچون نــماز مَقبول نبود ، ثمرتِ فلاح نبــود . أی عزیز ! أز این سبب که نمــاز مثمراست وفــلاح ثمرت آنست ، حَيّ علی الصّلاة ، پیشتر گویند وحَيّ علی الفلاح ، پس أز آن . زیرا که ثمرت را وجود بعدِ وجودِ مثمر تواند بود .

٢٣٤ – أی برادر در آن نکوش که نماز بسیار کنی ، در آن کوش که در نماز مکتوبات دل چون حاضر داری . وعلاجِ إحضار دل آنست که باخود گویی : چون با سلطان سخنی گویم ، که مسکینِ عاجزی بود ،

2 خلایقی P M L I خلایق N خلقی K / را N K - P M L I / 2 - 3 التوبة 9 : 65 م/
4 که P N M L I - K / کن P N M L I باید کردن K / 5 داری واگرنه P N M L I
باشد والا K / 6 یکي بود K مقارب بود P L I متقارب بود M متقارب باشد N / دین و
P M L I - N K / 7 الماعون 104 : 5 ك / 7 - 8 فراموش ... حال P N M L I - K / 8
مقبول است و K - P N M L I / که P N M L I که با K / 9 با آن بهم بود P N M L I
- K / 9 - 10 المؤمنون 23 : 2 ك / 10 صلات N M K صلات است P L I / 10 بود
P N M L I تواند بود K / 10 - 11 تواند ... این P N M L I واین K / 13 پیشتر گویند
P N M L I نخست پس K / پس أز آن P N M L I - K / را P N M L I - K / 14 وجود
P N M L I - K / تواند P N M L I - K / بود P N M K I نمود L / 15 ای برادر
P N M L I - K / 16 نماز مکتوبات P L I نماز N مکتوبات M این مکتوبات K / چون
N M L خود P I - K / عــلاج احضار دل N M L احضار دل P I علاجش K / 17 که
N M L K چنانکه P I / بود N M L K گوید P I .

چنـــان گویم که مرا مفهوم بود ، والفهم بعـد الحضور بود . زیرا که روا باشد که کسی حاضر بود وتازی نداند که چیزي فهم کند . أمّـــا روا نبود کـه بیحضور کسی فاتحـة الکتـاب فهم کند . پس باخود گوی : که چون روا نیست که با سلطـان سخن گویی بیحضور ، روا چون بوَد که با سلطان السلاطین دَر نماز مناجـات کنم و دِلم پیش خدمتِ سلطان مجازی بود . أی عزیز ! أگر کسی پیغامی أز سلطان بتو آرد ، یا سلطان بنفسه باتو سخنی گوید ، نه همگیِ تو حضور بود ؟ آخر سَردی مَکن ! إنگار که در نماز ازوی قرآن میشنوی یا أز رَسولِ أو . غافل مَباش ، فَریاد ! اینَ الایمان وأینَ العلم بعد الایمان؟ .

۲۳۵ ــ باش تا بدانی که أز ایمـان مُفلسی ، وبدانی که سعادتِ أبدی جُز مؤمِن را نبود ، آنگه إیمان طلَب کنی ، چون طلب کنی بیابی ، چون یافته باشی جان کنی ، چون جان کنی جانت را بألطافِ بی نهایتِ أزَلی أز جنابِ سَرمَدی بپروَرند ، تا عاشق گردی ، وچون عاشق شدی نامَت در جریدهٔ « یُحبُّونـَه » نویسند . چون دادِ « یُحبُّونه » أز نهادِ خود بدادی که ، من أرادَ أن ینظـُرَ إلی رجـُلٍ یُحِبُّ الله بکلِّ قلبـهِ فلینظر إلی سَالِم ، « یُحبُّهُم » رو در تو آورَد .

---

1 الفهم NK المفهوم PMLI / بعد PNMLI عند K / بود PMLI باشد N - K / 2 باشد PMLI بود NK / کسی PMLKI - N / 2 - 16 أما ... آورد PNMLI اما فهم فاتحه مثلا بی حضور نباشد چون روا نداری که با سلطان بی حضور دل سخن گویی با سلطان السلاطین چگونه روا بود که نماز بی حضور کنی . در نمـاز قرآن چنان دان که ازوی شنوی . این الایمان واین العلم بعدم الایمان K (نسخهٔ K ۲۰ سطر آیندهرا در این چند جمله فشرده است) . / 5 کنم PMLI کنی N / 6 سلطان PI - NML / مجازی PI - NML / بود N نباشد PL - ML / ای عزیز PI - NML / 7 بنفسه PMLI لذاته N / سخنی PMLI سخن N / نـه PMLI - N / 8 ازوی M ازو PL - NL / 9 غافل ... العلم PI - NML / بعد PMLI بعدم NK / 11 چون طلب کنی PLLI - M / 12 چون جان کنی M - PNLI / را PMLI - N / 13 شدی PMLI گردی N / 16 یحبهم NM آنگه یحبهم PLI .

٢٣٦ ــ آنگه بدانی که ، السِرُّ بيني وبينَ عَبدي لا يطَّلِعُ عليه ملكٌ مُقرَّبٌ ولا نبيٌّ مُرسَلٌ چه بوَد !

آن لُقمه که در دَهان بِگنجد بِطلب
وآن سَر که درو لِسان بِگنجد بِطلَب
سرّیست میانِ دلِ دَرویش و خُـدا
جبریل دَر آن میان نگنجد بِطلب

٢٣٧ ــ آنگه أگرپس أز این تورا فقر روی نمایَد ، روی تورا سیاه کنند ، چون مهجوران ، وأز جنابِ أزل برانند . آنگه باشد که بِدانی که إبلیس چه کسی است ، که چندین هزار سال است که أورا مهجور کردند ، وأو هنوز ملازم آن عتبه است و می گوید :

خواهیم بخوان ، خواه مَخوان ، خواه بران !
یك رویه شده است مَر مَرا با تو شُمار

٢٣٨ ــ أی دوست ! تو که هَنوز کودکی شیرخواره باشی لا بَـل جنینٌ في الرَّحم باشی ، لا بل هَنوز نطفهٔ « بَینَ الصُلبِ والتَّرائب » باشی ! إین حدیث را کی باشی ؟ گویی أز آنجـا که نُطفه أست در صُلبِ مَرد ، چندینش عالمها باز پس می باید کرد ، تا عالَمِ أحیا مثلاً بِداند .

1 ـ 16 آنگه ... بداند K ـ PNMLI / 1 آنگه PI ـ NML / 2 چه بود PMLI ـ N / 3 ـ 6 آن ... بطلب PLI ـ NM / 7 آنگه اگر پس M آنگه تراپس N پس آنگه PLI / روی تو M وروی PNLI / 8 چون PMLI وچون N / واز M از PNLI / 9 که چندین PNLI چندین M / 10 وأو PMLI و N / 11 بخوان . . . نخوان PNLI بخواه . . . بخوان M / بران NML بدار PI / 13 که PNLI ـ M / 14 هنوز PMLI ـ N / الطارق 86 : 7 ك / 15 کی PNLI که M / 16 مرد PMLI مردی N / چندینش NM چندش PLI / عالم PMLI علم N .

تو أز مَقامِ خلیل‌و بوبکر همچنین دوری بلا فرق . پنداری من أز سرِ سودای خویش به‌تو چیزی می‌نویسَم ؟ تو أز آن حدیث کی باشی ؟ أز جُوالِ غـُرور بیرون آی ، فانّ النّاقِـدَ بَصیرٌ . باری میدان که بِنداری « لَعـلّ اللهَ یُحدِثُ بَعد ذلك أمراً » أز مقصود دور أفتادِم . حدیثِ نماز علی الاختصار این است .

۲۳۹ – أمّا رُکنِ ثالث : زکات است . نوشته بودی که مَرا هرگز سالی بر نِصابی تمام برنگذشته است . این نیکواست . أمّا أگر تورا مالی بوَد که تُورا بودو نه‌دیگری‌را ، بعد حولان الحول علیه ، أگر أز چهل یکی به‌درویشان دهی سی‌و نُه هنوز تورا بماند ، نشاید که تو پنداری که کاری کرده‌ای « ولا تَمـنن تَستَکثِر » ومالی که تورا نبود تُورا خُود أز آن زکات نبایـد که دهی . شرط آن مال آن بُود که به‌خدا وندانِ مال بازرسانی. چه گویی أگر کسی مثلاً أز تو چیزی بِدزُدَد، یا بستاند بِقهر وبه‌صدقه دهد ، روا بوَد ؟

۲٤۰ – هرچه در خزانهٔ تو بود إلا مَا شاءَ الله یا مُختزَل بُود أز مالِ سُلطان ، وإین سِرقَت بود ، یا کسی بتو داده باشد به‌رشوت وإین به‌منزلتِ مغصُوب بود . تورا پدید بوَد که مال أز کجا بود ، وآنکه آنچه به‌مرسوم خاص بستانی ، گیرم که تو مستحقّ آن همه باشی ،

1 - 3 تو ... بصیر K - P N M L I / 2 خویش P M L I خود N / به تو N M - P L I / تواز ... کی P M L I یا تو ... کسی N / 4 بنداری K - P N M L I / الطلاق 65 : 1 م / 4 - 5 از ... است K - P N M L I / 6 زکات است K وهو الزکاة P N M L I / 6 - 7 نوشته ... اما K - P N M L I / 7 سالی برنصابی P L I سال برنصاب N سال برنصابی M / نگذشته است N M نگذشت P I گذشت L / 8 که تورا بودو K - P N M L I / حولان N حول P M L I حلول K / 9 هنوز N K - P M L I / بماند M K بود N باشد P L I ، نشاید که K - P N M L I / تو P N L I - M / 10 المدثر 74 : 6 ك / 10 - 17 که تورا ... باشی P N M L I خود تورا نبود K / 11 آن مال P N L I مال M / 12 مال M خود N - P L I / 14 الا ... الله N - P M L I / 15 باشد P N L I بود M / به رشوت P M L I - N / 17 به N - P M L I / که P I - N M L / آن همه باشی N M آنی P L I .

وهیهات ! چندان خِول وخدم باشند تورا که بــه‌أضعافِ آن بریشان خرج شود . تو مال أز کجا آوردی أوَّلا ، تا حدیثِ زکات‌و صدقه گویند با تو ؟ .

۲٤۱ — وعلی الجمله، أگر مالِ دیگران که در دستِ تو باشد بجای خود باز َندهی ، أولیتر آن بوَد که هم ِبه‌درویشان دهی، ودر مَلبوس‌و مَرکوبِ َحرام َخرج نکنی که مصطفا — صلعم — چنین گفت که من اشتری َثوباً بعشرة دراهمَ وفي ثمنه دِرهمٌ حرامٌ لم یَقبَل اللهُ مِنهُ َصرفاً ولا َعدلاً — یعني النـّافلةَ والفریضةَ — ما دامَ َعلیهِ ذلك الثـّوبُ . وهمچنین گفت : رُبَّ اشعث أغبر مُشرَّدٍ في الأسفارِ مطعَمُه حرامٌ وَملبسُه َحرامٌ وُغذیَ بالحرامِ ، یَرَفعُ َیدیَهِ َفیقولُ : یا َربٌ یا َربٌ یا ربٌ . فأنی یُستجابُ َلهُ » وچیزی که به‌َدرویشان َدهی ، أربابِ دل را طلب کن — أعنی دوستان أورا — وَمن تشبَّه ِبهم، طلب ُکن ! تا أگر ُلقمه‌ای به‌َدَهنِ َدرویشي َرسدو بجایِ خود أفتد همهٔ گناهـانِ تو َعفو ُکنند . وبدین سبب دربسیاریِ َصدقه َمنگر ، در محـلِ آن نگر که َسبقَ درهمٌ مائةَ ألفَ درهمٍ . اَّتقوا النـّارَ ولو ِبشقٍّ َتمرةٍ .

۲٤۲ — أمـّا رُکنِ َچهارم ، وُهو الصَّومُ : َجهد کن تا روزهٔ َرمَضان چنان بداری که أگر برین محك َزنند که ، خمسٌ ُیفطِرنَ الصـّائِمَ ؛ الکذبُ والغیبَةُ والنـّمیمَةُ والنـّظرُ ِبشهوَةٍ والیَمینُ الفاِجرةُ ، ُدرست بود . که أگر َرمضان چنین ِبداری‌و باقیِ سال إفطار کنی ، بهتر بود که

1 - 3 وهیهات . . . با تو K - PNMLI / 1 هیهات NM هیهات PLI / خول NM خیول PLI / به NM - PLI / 2 تو NM تو آن L و تو آن PI / 4 - 3 وعلی . . . باز PNMLI و ترا آن جمله باخداو باید داد واگر K / 4 هم K همه PI - NML / ودر PNLKI تادر M / 5 چنین گفت PMLI گفت K چنین فتوامی دهـــد N / 7 یعنی PNLKI أعنی M / 7 - 10 وهمچنین . . . له K - PNMLI / 10 دل M قلوب PNLKI / 10 - 11 طلب کن PMLKI أطلب N / 11 ومن تشبـــه بهم PMLI ومن ذلك بهم K - N / 12 دهن N - PMLKI / بجای خود PNMLI بموقـع K / 13 آن نگر K نظر کن PNMLI / 14 الف K - PNMLI / 15 چهارم NMK رابع PLI / کن PLMLI باید کرد K / 16 که خمس PMI - NLK / 17 والیمین NMLKI في الیمین N / 18 که PNLI چه K - M .

همهٔ سال أز طعام حلال ووقاعِ مُباح روزه داری ، و گوشت مُسلمانان خوری « یأ ُکلُ َلحم أخیه » . چه گویی ! أگر روزه به‌طعامِ حَلال ُخورَدن گشوده شود به‌غیبت که گوشتِ مُسلمانان خورَدن ُبوَد حالش چون بود ؟ .

۲۴۳ – أمّا رُکنِ پنجم ، وهو الحج : دانم که این رعنایی تورا در دماغ بود که حج کرده‌ای ، بخانه أز بهرِ خداوندِ خانه باید رَفت . چه گویی ! هرگز به‌سرای سلطان روی چون سلطان آنجا نبود ؟ وأگر بروی ، مقصودی که به‌حضور سُلطان تعلق دارد آن مقصود برآید ؟ وچون سلطان به‌شکار بود ، این رفتن محسوب داری ؟ أگر یکبار دیگر آن مقصود را به‌خدمتِ سلطان روی ؟ زیارت نه‌خانه‌را می‌باید کرد ! همهٔ َجهان گل‌و سنگ است ، بخانه أز بهر خدا بایَد ُشد .

۲٤٤ – وإین نقطه أز راهِ توو عقـلِ تو بس دوراست ، چه نویسم ؟ الحجرُ الأسودُ َعیـنُ اللهِ في أرضِهِ . ُبوسه برسنگ دادن مگر هزار فرسنگ حاجت نباشد بدین ُمهم َرفتن . آن عهدنامهٔ أزل است ، چه گویی نام خود را در آنجا یا فتی ؟ وأگرنه ، پنداری همگنان أز َحجر آن دیدند که تو ؟ حاشا و کلاّ ! النّاسُ في َغفلاتِهم والدُّبُّ یرقصُ في الجَبَلِ .

---

1 حلال PLI – NMK / ووقاع مباح PNLI ووقاح مباح M ومباحات K / 2 خوری PNMLI خوری که K / الحجرات 49 : 12م / چگویی اگر روزه PNMLI روزه ایکه K / 3 گشود K باطل PNMLI / غیبت که PNMLI – K / خوردن بود حالش PNMLI وهو الغیبة K / بود NMK باشد PLI / 4 اما رکن پنجم NMK واما رکن خامس PLI / وهو الحج NM – PLKI / 4 – 5 دانم . . . کرده‌ای PNMLI – K / 5 بود PNLI نبود M / بخانه NMK بخانهٔ خدا PLI / خداوند خانه K خدا NM خدای تعالی PLI / 6 سلطان آنجا نبود PNMLI او حاضر نباشد K / 7 سلطان PNMLI او K / آن مقصود PNMLI – K / 8 و PMLKI – N / 8 – 9 چون ... روی MLI PN – K / 9 رامی باید کرد PNMLI است که K / 10 – 11 بخانه . . . نویسم PNMLI – K / 10 شد PMLI رفت N / 11 توبس PLI تو N بس M / نویسم PNLI – M / 12 بوسه ... دادن PNMLI – K / دادن PMLI دادی N / مگر PNLKI که M / هزار PNMLI هرگز K / 14 رادر K در PI – NML / 14 – 15 واگر نه . . . کلا LNMLI – K / 14 همگنان PMLI همگان N / 15 غفلاتهم PMLKI هوساتهم N .

أرجو که وقتی مُیسرٌ گردد حج کنی ، وأگر نـه بجلال‌و قدرِ لم یَزل ولا یزال که هنوز در این دایره‌ای که ، مَن ماتَ وَلَم یَحج فَلیَمُت إن شاءَ یَهودیاً وإن شاءَ نَصرانیاً . این قـــدر دَر شرحِ طاعاتِ فرایض بَس بُود إنشاء الله .

٢٤٥ – أمّـــا در طرفِ معاصی أوّلا أز إصرار دور باش ! که مُصِر بودَنِ بر صغیره بتراست أز کبایر . أی عزیز ! أگر کسی شراب خورَد وزناکند ، پس تو به کند ، فتوایِ مصطفا – صلعم – درحقِ أو اینست که التّائبُ مِنَ الذَّنبِ کَمَن لا ذنبَ لهُ . وأگر أنگشتری زرّین دارَد وجامهٔ أبریشمین پوشد وبرآن مُصر بود، مصطفا – صلعم – درحقِ این کس چنین می‌گوید : هلكَ المصِرُونَ قدُماً إلی النّارِ . والبتّـه نشایـد که تورا در خاطرِ آید که أگر همه در هفته یك بار جامهٔ أبریشمی پوشی تو مُصِر نیستی !

٢٤٦ – أی عزیز ! معـــنیِ إصرار ، ضرورت تورا دانستنی است . أگر کسی در سالی یك بار شراب خورد ، أمّـــا عزمش بود که خورد وندامتی نبیند در خود که مانع بوَد أورا أز شراب خورَدن ، این کس مُصِر بود بر شرب . وأگر کسی در هفته یك بار شراب خورد ، أمّا بعد از فراغ أورا ندامتی حاصِل می‌شود ، وعزم می کند که دیگر

1 یسر گردد PNMLI-K بود . . . حج 1-4 / K-PNMLI / 4 انشاء الله NK-PMLI / 5 در طرف PLI طرفی از K در طریق N طرف M / باش PNMLI باید بودن K / 6 است از کبایر PLI از کبایراست K از کبایر بود N از کبایر M / ای عزیز PNMLI-K / شراب PNMLI خمر K / 7 پس PNMLI و K / مصطفا ... اینست PNMLI نبوی است K / 8 اگر PNMLI-K / دارد K-PNMLI / 9 پوشد K دارد PNMLI / بود PNMLI باشد K / 9-10 مصطفا . . . گوید PMLI فتوای (پاك شده‌است) K مصطفا . . . گفت N / 9 کس NM شخص PLI / 10 و البته نشاید که PNMLI ومپندار که اگر K / 11 اگر همه PMLI اگر N همه K / 14 شراب خورد PNMLI بیش خمر نخورد K / 15 شراب خوردن PNMLI آن K / 16 در PMLI هر NK / یك بار NK-PMLI / 17 از فراغ K الفراغ PNMLI .

نخورد ، وتدارُك می کند ما مضیٰ‌را ، به‌نوعی أز طاعات که « وَیدَرؤنَ بِالحسنةِ السيّئةِ » ، « إنّ الحسناتَ يُذهِبن السيّئاتَ » إین کس البتّه مُصِر نیست که ، ما أصرّ من استغفرَ ولو عادَ في اليوم سبعينَ مرّةً .

٢٤٧ – أی عزیز ! شنیدم که تورا به‌إکراه برآن می‌دارند که جامه‌ای پوشی که خدا را در آن رضا نبود . آنچه خدا گفت مکن ، أگر از شرمِ خلق بِکنی سِجلی برخود بکردی ، که فرمانِ خلق مقدم است به نزدیك تو بر فرمانِ خدا . روزِ قیامت که « ونضعُ الموازينَ القسطَ ليومِ القيامةِ » با تو بگویند که قدرِ خداو رسول – صلعم – به‌نزدیك تو تاکجا بود ، وقدرِ خلق تا کجا ؟ أی عزیز ! منتظرِ چه کاری ؟ لأیّ یومٍ أجّلت ؟ روشن‌تر از این می‌خواهی که با تو نمایند که تورا إیمان نیست ؟ « ألا يظنُّ أولئك إنهم مَبعوثونَ ليومٍ عظيمٍ ؟ » تو ایمان از کجا آوردی ؟ أگر ایمانت بودی أو تورا خود راه نمودی ، تورا بِن حاجت نبوی . « ومن يؤمن بالله يهد قلبهُ » و « إن الله لهادی الذين آمنوا إلى صراطٍ مُستقيم » ولیکن ایمان نیست ، ليس الدين بالتمني ولا بالتحلّي ولكن ما وقر في القلب فصدّقه العمل .

٢٤٨ – أی عزیز ! إصرار أندك مدان ، آنکه دبیسِ صدقه با سلطان

1 تدارك MK تدارکی PNLI / طاعات که PNMLI طاعت K / 1 ـ 2 الرعد 13 : 22 م / 2 هود 10 : 114 م / 5 أی عزیز PNLI ـ MK / تورا NMLK ـ PI / 6 را . . . خدا NMLK ـ PI / از NMLK ـ PI / 7 بکنی NMLK بکردی PI / سجلی PNMLI سجل K / 8 که PNLI ـ MK / 8 ـ 9 الانبیاء 21 : 47 ك / 9 رسول PMLKI رسول او N / 10 ای عزیز PNMLI ـ K / 12 المطففین 83 : 4 ك / 13 أو PLINMK / 13 ـ 14 تورا بن ... نبودی PNMLI ـ K / 14 التغابن 64 : 11 م / 14 ـ 15 الحج 22 : 54 م / 15 لیکن PMLKI لیکن تورا N / 16 ما وقر NM موقر PLI ما فرق K / 17 أی . . . مدان PNMLI اصرار تدارك ندارد K / دبیس صدقه با PNMLI در K .

عاصی باشد علی الدوام ، وبر آن مُصر بود آن دیگر بود . واین کـه تورا کاری فرماید که نکنی به‌عذر أو به‌غیر عذر ، إین خود کاری دیگر است . هر که مصراست بر گناه أورا چون دبیس دان ، چه نویسم أگر مثلاً ده مجلد نویسم همه این ذوق دارد . أی عزیز ! أگر گویم شب‌و روز جز به‌معصیت مشغول نیستی برنجی ! چه‌گویی شب‌و روز جز این کاری داری که قرب ده بار هزار هزار دینار هر سال به ظلم به‌قلمِ خویش قسمت کنی ؟ أمّا أگر مالِ مصالحت است مُستحقِ آن نه ترکان أند . وهر معصیتی که ترکان بکنند در آن مال‌و در خرج از آن مـــال که تو به‌ظلمِ قلم خویش فراهم آورده وبدیشان قِسمت کرده‌ای تو در آن همه معاصی شریکي . نشنیدی که مصطفا – صلعم – چه گفت : مَن أعان ظالماً ولو بشطر کلمة کان شریکاً في ظلمه . تا به زبان‌و قلمِ تو تمام نشود هر کسی أز صد هزار ، تا هزار دینار ، تا صد دینار از این أموال بر نگیرد .

۲۴۹ – أگر گویی چون من نکنم دیگری بکنـد ، إین عذر مقبول نبود ، که أگر کسی کاروانی بزندو گوید أگر من این کاروان نزنم ، قطاع الطریق بر راه هستند که إین کار بکنند ، این نه عذری بود . و أگر دیگران إین کار بکنند أورا هیچ بزه نخواهـد بود ، و چون أو کند

1 باشد P N M L I شود K / بود آن N M بودن P L I است K / 1 - 2 دیگر ...
تورا P N M L I واینکه چاکری را K / 4 I 2 این ... دارد P Ņ M L I دیگرانست
K / 4 - 5 اگر گویم ... گویی P N M L I نگویی که چرا به معصیت مشغولی وبرا چه
K / 6 داری P N M L I نداری K / قرب N K قریب P M L I / ده بار هزار P M L I
ده هزار بار K هزار N / 7 أما P L I - N M K / مصالحت N مصالح K صالح P M L I / 8
معصیتی P N M K I مصیبق L / ترکان P M L I همه ترکان N K / در آن مالو L I - K
P N M / أز آن P L I آن N - M K / 8 - 9 که تو ... کرده‌ای P N M L I - K / 10
معاصی P M L K I - N / نشنیدی که P N M L I - K / چه گفت P M L I گفت K می
گوید N / 11 - 12 تا ... نگیرد P N M L I - K / 12 ازصد P L I - N M / 14 نبود
P N M L I نیست K / که P L I چه N M مثل اینکه K / کسی P N M L I - K / وگوید
P N M L I که K / 15 برراه . . . بود P N M L I بزنند K / 16 این کار N M L I
K - P / بزه P N L K I بزه نبود و M / وچون او کند P N M L I هرچه K .

أورا بدان بگیرند . أی عزیز مصطفا – صلعم – گفت : من غصب شبراً من أرضِ غیرهِ طوقهُ الله من سبعِ أرضینَ یوم القیامةِ .

۲۵۰ – إین همه جهان که تو به‌اقطاع بدهی، أگر مالکی بود معیَّن آنرا نه عین غصب بود . وآنرا که مالکی معیَّن نیست ، مصرفِ آن همــه در ویشانند ، هم از درویشان غصب کرده باشی . تو که مُقدمِ صیرفی مثلاً دخلِ من بر دارَد ، وتورا مَعلوم گردَد که آن مِلكِ من است ومرا هیچ یاری ندهی ، وأکنون دعوی گونه می کنی – أگر چه دروغ است – که تورا با من جانبی هست ، درویشی که در دین‌و دنیا ، تو خود اورا به‌هیچ گونه نشناسی ، پدید بود که أورا چه یاری دهی ! وآن أز بهر مثالی نوشتم وأز سرِ آزادی ، وأگر نه من ، أی دوست ! این تهاون أز بر دارم .

۲۵۱ – تذکره می‌خواهی که نویسم ! چه نویسم ؟ شاید که بنویسم که نماز چنین کن‌و روزه چنین دار ! تا عجبت به‌خود زیادت گردَد ؟ عجب آنجا که هیچ معصیتی نبود این فعل کند ، لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو أشد من ذلك إلا وهو العجبُ ، جایی که به‌پُری آسمان‌و زمین معصیت بود ، عجب آنجا چون شاید که باشد ؟ توانستم کرد که بنویسم که : هر روز چندین بار ؛ سبحان الله والحمــد لله ، بگو ! تا تورا چندین ثواب باشد . أمّا أز آن می‌ترسم که روزِ قیامت دامن بگیری و گویی

1 - 3 اورا ... تو P N M L I - K / 2 الله P M L I - N / 3 همه N مال M - I P L / اگر P N M L I اگر چه K / آنرا P M L K I - N / 4 - 5 وآنرا ... درویشان P N M L I واگرنه حق درویشان بود وهم ازیشان K / 4 مصرف P N L I مصروف M / 5 - 7 تو که ... ندهی P N M L I - K / 5 صیرفی P M L I صوفی N / 6 دخل N M L داخل P I / من است N M اونیست P L I / 7 واکنون P M L I آنگه N / با N M بر P L I / 9 - 10 وآن . . . دارم P N M L I - K / 10 آزادی P M L I ارادتی N / 11 خواهی P M I خواهد K خواهم N / چه N M L K که P I / 12 عجبت N M K عجب P L I / عجب P M L K I عجب آنکه N / 13 که P M L K I - N / معصیتی P N M L I معصیت K / 15 بود P M L I بود دراو N گردد K / چون . . . باشد P M L I چکند N چون شاید K / کرد P N L I کرد که بنویسم کرد M - K / بنویسم P M L K I نوشتمی N / 16 که N M K - P L I / 17 باشد P N M L I بود K .

« رَبنا إنا أطعنا سادتنا و کبراءنا فأضلونا السَّبیلا . ربنـَّا آتهم ضعفين من العذابِ والعنهم لعناً کبیراً » .

۲۵۲ — أی عزیز ! این چه نوشتم شرح بدایت راهِ مردان است . تا مردان‌را راهی دیگراست « أنظر کیف فضلنـــا بعضهم علی بعضٍ . وللآخرةُ أکبرُ درجات وأکبرُ تفضیلاً » خلیفه‌و سلطان یکي بود در هر عصری . أمـَّا تره‌فروش چندان که خواهی درهر شهری باشد . والعالمُ کلُّ العالم من لایؤمن الناس من مکر الله ولا یقنطهم من رحمةِ اللهِ . علي ابن أبي طالِب می‌گوید . إین مَقامِ صدّیقان است که شرحش می شنـَوی . وتو أگر چه درجۀ ایشان کسب نتوانی کرد ، حالی باری نومید مَشو !

َنومید َمشو مگو که أومید َنماند
کس درغمِ روزگار جاوید َنماند

خوش باش ! اورا مه :

نــه هرکش بار نبود درّو یاقوت
دشمرش نهلنــد وا زرّو دیبــا

1 ـ 2 الاحزاب 33 : 67 ـ 68 م / 3 ای عزیز P M L K I ـ N / راه N M L I ـ K / 4 تا مردان P M L M I مخنثان N / 4 ـ 5 الاسراء 17 : 21 ك / 6 هر عصری L I P N M عصر K / چندان P N M L I چندین K / که خواهی در K ـ P N M L I / هر شهری باشد P N M L I بود K / 6 ـ 8 والعالم ... الله . علي ... گوید P N M L I علی ... گفت العالم ... الله K / 8 که ... وتو K ـ P N M L I / شنوی P M L I نویسی N / 9 کسب نتوانی P N M L I کشف نتوان K / کرد P M L K I کردن N / حالی ... مشو N K بیت L I ـ P M / 10 أومیــد N M K أمید P L I / 12 اورا مه I ـ L P N M K / 13 نه ... یاقوت P N L I نه هرکش درویاقوت نبود K ـ M / 15 دشمرش (وشهرش) ... دیبا P L I شهرش نهلند وازرّو دیبا M به شهرش نهلندبی زرو دینار K ـ N .

۲۵۳ - ما را فرموده‌أند که در این تذکره بنویسم که درویشان‌را نیکو دار! وصدقهٔ پنهان پیوسته می‌ده! واین را نصب العین دار که سبعةٌ یظللهُم اللهُ تحتَ عرشهِ یومَ لا ظلَّ إلا ظلهُ: إمامٌ عادلٌ وشابٌ نشأ في عبادةِ اللهِ، ورجلٌ متعلقُ القلبِ با المسجد إذا خرج منه حتی یعودُ إلیه، ورجلان تحابّاً في اللهِ، ورجلٌ دعتهُ إمرأةٌ ذاتَ جمالٍ إلي نفسِها فقال إنيّ أخافُ اللهَ، ورجلٌ ذکر اللهَ في خلوةٍ ففاضت عیناهُ من خشیتهِ، ورجلٌ تصدقَ بصدقةٍ فأخفاها حتی لم یعلم شمالهُ ما أنفقت یمینهُ. أی دوست! در إنجیل است که: إذا تصدّقت فصدّق بحیثُ لم یعلم شمالك ما صنعتَ بیمینك، فإنّ الذي یری الخفیات یجزیك به علانیة.

۲۵٤ - وهمچنین گفته‌أند که با تو بگویم که أز آن غافِل مباش که در شبانروزی گناهی أز درمانده‌ای إحتمال کنی. واین فراموش مکن که «والکاظمین الغیظِ والعافینَ عن النّاسِ، واللهُ یحبُّ المحسِنینَ» ابن عمر گفت: یا رَسولَ اللهِ ما ینقذني مِن غضبِ الله؟ فقال: أنْ لا تغضبَ.

أی عزیز! هر شب چندین کس برخوانِ تو نان خورَنـد، أگر یك درویش بی علت أز آن لقمه‌ای بخورد آن همه مقبول باشد.

۲۵۵ - وصیتِ مصطفا - صلعم - یا دگیر که با معاذِ جبل گفته است وپیوسته تکرارش می کن: أوصیك یا معاذ! بتقوی اللهِ، وصدق الحدیث، والو فاء بالعهد، واداءِ الأمانة، وترك الخیانةِ، وحفظ الجارِ، ورحمةَ الیتیمِ،

1 فرموده ... این PNMLI - نموده انـد K / 2 پیوسته PNMLI - K / را PNMLI - K / 3 - 10 الله ... علانیة PNMLI الحدیث K / 8 انجیل متی 6 : 3 / 11 که أز آن PMLI از آن N - K / 13 آل عمران 3 : 134 م / 14 ینقذني PNMLI یبعدني K / 16 تو NMK با تو PLI / 17 لقمه‌ای NMK یـك لقمه PLI / همه PLI - NMK / باشد PLI - NMK / 18 - 19 که ... کن PNMLI معاذ را گفت K .

ولين الكلامِ ، وبذل السلامِ ، وخفضِ الجناحِ ، وأنهاكَ أن تسبّ حليماً أو تطيع ظالماً، أو تعصي إماماً عادلا أو تفسد أرضاً . يا معاذ! إتّقِ الله عند كلّ حجرٍ وشجرٍ ومدرٍ . وأوصيك أن تحدثِ لِكلّ ذنب توبة ، السرُّ بالسّرِ والعلانية بالعلانية . وپيوسته اين دعا مى كن ! اللهمّ لا تفسدني في إصلاح الغير ! ولا تهلكني لنجاة الغير ! اللهمّ أصلحني وأصلح بي ، وأرحم والديّ ، واغفر لإخواني ، وصل اللهُ على محمدٍ وجميعِ إخوانه من النبيينَ وجميعَ الصّالحينَ يا أرحم الراحمينَ . والحمدُ للهِ ربّ العالمينَ .

1 وأنهاك P N M L I فاياك K / 2 ظالماً P M L I آثماً N لئيماً K / 4 كن P N M L I گو K / 5 ـ 6 اصلاح P N M L I صلاح K / 7 وجميع ... العالمين P L I وعلى جميع ... العالمين N M وآله أجمعين K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۵۶ – أی برادر مخلص‌و أی دوست عزیز ! خدای تعالی أسباب ملاقات مُیسر کناد حقیقة ومجازاً . دانی که حقیقت‌و مجاز چـــه بود ؟ چون قالب واقالب رسد این ملاقات مجازی بوَد ، أهـل حقیقت را . وچون دل بادل وجان با جان رسد ، این ملاقات حقیقت بود ، قربُ الأبدانِ مع تبـاعدِ القلوب ، جُز دردِسر نبود . وحاشا که آن عزیز چنین بود که در غیبت هم حاضراست . وأگر چه به‌ظاهر فراقی هست ، در باطن همـه قربت است ، أز آنجا که تحقیق است ، دوری در عالم دل جُز به صِفت نبود ، دوری قالِب در آن عالم هیچ تأثیر نکند . ولیکن اِین منتهیان را بود . کمال نهایت جز بعد مرگ صورت نبند مبتدیان را، وهر که مقیّد است دراین عالم خاك‌و آب بیند ، أجل‌و سلاسل قهر قدَر به‌هیچ گونه حضورو غیبت أورا یکسان نتواند بود . لا بل که دل تقاضای ِ قرب الأبدان هم کند ، أگر چه قرب القلوب بود .

۲۵۷ – أمیر علی عبو پیری بود بزرگ ، مریدی داشت که أورا محمّد

---

1 بسم ... الرحيم P I ومنها بسم . . . الرحيم L المكتوب الثالث والخمسون K بسم ... الرحيم وبه نستعين M / 2 دوست M L K برادر P I / 3 ميسر P M L I مهيا K / حقيقة ومجازا P L I - M K / 4 واقالب رسد M L K رسيد P I / اين . . . بود P M L I اين را ... گويند K / را P M L I - K / 5 اين ملاقات حقيقت P M L I ملاقات حقيقى K / بود P M L I دانم K / 7 به K در P M L I / فراقى P M L I فرقى K / 7 – 8 همه قربت است P M L I فرقي نيست K / 8 – 10 نبود ... مرگ P M K I - L / 8 نبود P K I نيست M / 9 اين ... بود K اين منتهى را بود M سقاى آن تو P I / 10 نهايت M K مراديت P I / مرگ P M I الموت K / صورت P M L I تصور K / اين P M L I - K / 11 قدر P M L I - K / اورا P M L I - K / 14 امـير على P M L I - K / عبو M عمويه P L حمويه I - K / (جامى در نفحات ازعبوو اين نامه ونامهٔ 52 N ياد كرده‌است) .

*** نامهٔ هشتادويكم P 67 . M 96 . L 61 . K 53 . I 55 ***

شهرآبادی گفتندی، یك روز این مریدرا ببازار فرستاد که از برای أو چیزی آورد، واین مرید بیامد، مگر چیزی حاضر نبود، برفت وخودرا بفروخت، وآن چیز که پیرش خواسته بود بخرید وبدو فرستاد. وچون روزی چند بدین واقعه برآمد، آن کسی که این مرید خریده بود مگر واقف‌شد بر حقیقتِ کار وأورا گسیل کرد تا پیش پیرآمد، چون در آمد أمیرعلی با أو گفت: أی جوان‌مرد! چندین هزار سال در غیبت، جان ما در عشقِ تو می‌سوخت. این بس نبود که این فراقِ ظاهر نیز درمی‌بایست؟ یك هفته قربِ ظاهرهم بباید. ومتبدیان‌را خود ضرورت بباید که به‌هیچ گونه أز آن بنگریزد.

۲۵۸ – أی جوان‌مَرد! أگر پنبه با آتش عشق بازی کند آتش با أو چه گوید؟ گوید: وصالِ ما مَبذول است تورا أز جانبِ کرمِ ما، ولیکن موقوف است این وصال برفنـــایِ تو. تا تو باشی هرگز وِصال نبود. أندر رَهِ عشق یا تو گنجی یا من! «ضربَ الله مثلاً». دع نفسك وتعال. أبی اللهُ أن یکونَ لِصاحبِ النفس إلیه سبیلاً. آتش‌را با پنبه قرب ظاهر بباید دربدایت. أمّا چون سوختهٔ وصال شد دیگر فراق‌را دست به‌دامِن دولتِ أو نرسد که آن آتش اورا خاکستر کرد وأورا رفیقِ لازِم گشت، گفت: خودرا در طلبِ وصالِ ما در باختی، حق

1 شهر آبادی M L K I شهریاری P / ببازار K ـ P M L I / 1 ـ 2 که از برای او P L I تا از بازار M تا اورا K / 2 بیامد P M L I نیامد K / مگر P L I ومگر M دیگر K / برفت P M L I وقت را K / 3 بدو P M L I بـه K / وچون K ـ P M L I / 4 که این مرید P L I را که این مرید M که مرید را K / شد P M L I نبود K / کار P M L I حال K / 5 گسیل کرد K کشید L رها کرد M کرد P I / پیر M K میر L بر P I / چون . . . گفت P M L I پیروا اومی گوید که K / 6 در غیبت ... عشق P M L I جان ما در آتش غیبت K / 7 که این M که K ـ P L I / نیز در می M L در K نیز می P I / 8 ببایدو P M L I نیامدو K / بباید که P M L I نیاید که K / به K ـ P M L I / گونه P M L I حال K / 10 گوید وصال ما P M L I وصال K / تورا K ـ P M L I / 11 فنای تو P M L I فنا K / 12 الزمر 39 : 29 ك / مثلا K ـ P M L I / 14 بباید P M L I نیاید K / اما K ـ P M L I / 15 دولت K ـ P M L I / که K ـ P M L I / آتش أورا P L I آتش که اورا K ـ M / واورا P L I واو M وبا او K / 16 وصال K ـ P M L I .

بود بر کرمِ ما که تورا در دایرهٔ وصال جای کنیم، چنانکه هرگز هجران را آنجا جانبود. عجبا أز این حدیث. چه می‌شنوی؟ مَن کانَ في اللهِ تلفهُ کان علی اللهِ خلفهُ. أمّا تا پنبه پندارد که وِصال را وجودِ أو در باید، عاشقِ وجودِ خود بوَد، و هرگز أز أو هیچ نیاید.

۲۵۹ – خودرا در باختن ضرورت دان! أمّا أنا فلا أقول: أنا. کی بود که گویی که إین دولت باستقبال آید واین شه‌رُخ بزند، که «وإذا شئنا بدلنا أمثالهم تبدیلاً» هیچ دانی که «بدّلنا أمثالهم تبدیلاً» چه بود؟ نور الله، بود که بر نهادِ آدمی تابد، چندانکه أو بنماند «بل نَقذفُ بالحقِّ علی الباطِل فیدمغهُ فإذا هو ذاهِق» زهی کیمیاگری أز کجا تاکجا؟ «فهو علی نورٍ من رَبهِ» گفت: أکنون آدمی کو؟ گفت: نور الله، أورا محو کردَ، که چون جلالتِ آفتاب بتابدَ ستارگان را نیز حکم نبود.

۲۶۰ – شیخ أبو العبّاس قصّاب پیوسته در این سماع بودی. اورامه

چنـدان برم نر من نام
پـائی دیواری ورای می نام

زُلفـَت سیه است ومُشك‌را کان گشتی
أز بَس که بِگفتم صَنما آن گشتی

---

1 بود I K M P - L / تورا I L M P - K / 2 آنجا جا I L M P در آنجا K / 3 پندارد I L M P پنداری K / در باید I K M P باید L / 4 عاشق وجود I L M P عین وا K / وهرگز K L M - I P / 5 دان I M P است K - L / اما I L M P که اما K / 6 که گویی I L M P - K / شه‌رخ I K L M سه‌رخ P / بزند I K L P نزند M / 6-7 الانسان 76 : 28 م / 8 که بر نهاد I L M P واز نهاد K / تابد I L M P شتابد K / بنماند I M P بنماید L نماید K / 8-9 الانبیاء 21 : 18 ك / 9 گری I K L P گوی M / 10 الزمر 39 : 22 ك / 11 نیز I L M P - K / 12 شیخ I L P - K M / اورامه L - I K P M / 13-14 چندان ... می نام I L P - K M / 15 زلفت I L بیت : زلفت P M زلف K / سیه P M سیمه I L سیهت K / را کان I L M P رایگان K / 16 بگفتم K بگفتی I L M P .

با خود کی بدرگاهِ جلال ما آیند؟ این هرگز نبود، «ویحذّرُکمُ اللهُ نفسهُ» سنگ از بر آبگینهٔ شامی دور. بادرا باپشه هرگز آشنایی نبود. «إنَّ اللهَ لا یستحي أن یضربَ مَثلاً ما بعوضةً فما فوقَها» مساکین أهلِ غفلت، قرآن خوانند بەظاهرو نشنوند که در درونِ آن همه قبض است.

۲٦۱ – ای جوان‌مرد! ندانم که چیست این حدیث.

تیرَم که چو دست را سویِ مَن یازی
نزدیکم از آن کشی که دور اندازی

به صد هزار هزار زبان ألطاف دعوت می‌کند. آنکه به‌صد هزار هزار جفا براند.

إین جورِ نگر که برمنِ مسکین کرد
خود خوانده‌و خود رانده، دَردَم زین کرد

«واللهُ یدعوا إلی دار السّلام» چون در آیند این مُنادی شنوند که «إنَّ اللهَ لغنیٌ عَنِ العالمینَ» پس «یُحِبُّهُم ویحبُّونَـهُ» چرا گفتی؟ نوکار بود، معذورش دار! پندا شت که کاری می‌کند:

هیچی هیچی وزآن حدیثك هیچی
کز بادِ هــوا نواله نتوان پیچی

---

1 کی M L K که P I / جلال P L I ـ M K / 1 ـ 2 عمران 3 : 28 م / 2 سنگ ... دور P M L I ـ K / سنگ M I ع : سنگ P L / هرگز P M L I ـ K / 3 البقرة 2 : 26 م / 4 در درون آن P M L I درون K / 6 حدیث L K L حدیث نظم M حدیث بیت P / 7 یازی P M L I یازدا K / 8 کشی M L K کشتی P I / 9 به L I ـ M K P / کند P L I کنند M K / 10 براند P L I برانند M K / 12 خود ... رانده L خود خواندو خود راندو P M K L / دردم زین P M L I دردمی این K / 13 یونس 10 : 25 ك / 14 العنکبوت 29 ; 6 م / المائدة 5 : 54 م / یحبهم ویحبونـــه K علیهم P M L I / کار P M L I کاری K / 15 پنداشت P M L I ـ K / 16 هیچی K I بیت هیچی P M شعر هیچی L / حدیثك M L K حدیث P L / 17 کز ... پیچی P M L I ـ K .

نه أز پیش راه‌و نه باپس آمـــدن روی . بینَ الباب والدارِ ، در نگرد ، چنـــدین هزار بیند چون خود . المصیبة إذا عمَّت طابت ، پاره ای تسلی پدید آید .

چـه مَردی بُوَد خـیره آشوفتَـن
بِزیر أندرآورده را کوفتَـن ؟

۲۶۲ – و « کم أهلکنا من قبلهم من قرن » همه دوستانند مادشمنان را یادنیاوریم « نسوا اللهَ فنسیهُم » .

عمر گوید : لیس في القرآن ذکر الأعداءِ ولا خِطابٌ مـــع الکـفّـار . دشمنان را نام در قرآن چون بوَد ؟ هر که او نامِ برَد دوستِ أو است ، أگر تو گویی که نام فرعون‌و هامان‌و قارون آخر در قرآن هست ، می گویم : نامِ إیشان را در قرآن بوجهل دیدو بوجهل قرآن نشنید . لو ألقي القرآن في النار لما مسّهُ النّارُ « نسو اللهَ فنسیهُم » ما إیشان‌را فراموش کردیم نامشان کجابریم ؟ باش تا قرآن خوانی‌و شنوی‌و بینی ، آنگه به‌حقیقت بدانی که کافران را نام در قرآن نیست ، هر چه تو أز قرآن می‌خوانی‌و می‌دانی همه کس با تو در آن برابراند ، چه گویی إین ظاهر قرآن ، بوجهل نشنید ؟ چرا می گوید : « وما أنت بمسمعٍ من في القبور » .

1 با پس آمدن P M L I از پس اندر K / روی M L K وروی P I / الباب والدار L I
PM البابین K / 2 در نگرد P M L I واگر از در بگذرد K / المصیبة M L K را بصیبت
PI / پاره‌ای P M L I باری K / آید L K I آید شعر M آید بیت P / 6 الانعام 6 : 6 ك / 7
نیاوریم P M L I نیاریم K / التوبـة 9 : 67 م / 8 ـ 9 ولا . . . الکفار P L I ـ M K / 9
قرآن M L K قرآن مجیـد P I / او نام K او نام او M L نام او P I / I0 اواست K بودو
P M I بود L / نام K ـ P M L I / 11 می P M L I من K / ایشان را K اینها P M L I / در
قرآن P M L I ـ K / دیدو بوجهل قرآن M L دید اما قرآن را K قرآن P I / 12 التوبـة
9 : 67 م / 13 نامشان P M L I نام ایشان K / بریم P M L I بردیم K / 14 که M L K
ـ P L / 15 در آن P L I ـ M K / 16 این P M L I آنچه K / قرآن P M L I قرآن است
K / گوید P M L I گفت K / 16 ـ 17 الفاطر 35 : 22 ك .

جوان مردا ! بوجهل را زنده پنداشتی غلطی « أمواتٌ غیر أحیاءٍ » . چون این علم را بیابی مُردگیو زندگی بدانی که چه بود . آنگه این فهم کنی که در قرآن نام دشمنان نیست .

۲۶۳ – أمّا أگر تو هر که را خورَدو خسبد زنده دانی أز این غافِل باشی که « أمواتٌ غیر أحیاء » ومن أراد أن ینظر إلی میتٍ یمشي علی وجه الأرض فلینظر إلی ابن أبيقحافةٍ . وهر کهرا در خاك نهند مُرده خوانیو این ندانی که « ولا تقولو لِمن یُقتَلُ في سبیل اللهِ أموات بل أحیاءٌ ولکن لا تشعرون » این چه دانی . تو أز پوستِ خود بدرآی تا قرآن بشنویو بدانی ! تو که عاشق پوست خودی این حدیث را کی باشی وچه باشی؟ «وَلو أرادوا الخروج لأعدُّو لهُ عدَّةً » . أگر بایستِ آنت بودی که أز پوست بدرآیی نشانش برتو ظاهر بودی ، اورامه :

که ما خود عاشقان را واشناسیم — که دیم عاشقان رارنگ تبُو

۲٦٤ – أرجو بود که وقتی غمِ دینت گیرد بکلی که من أصبح وهمومه همٌ واحدٌ کفاهُ اللهُ همومَ الدُّنیا والآخرةِ . أکنون باری ومَن تشعَّبت به هموم الدُّنیا ! بارخدایا ! . الحمد للهِ الذي لا یخفی علیه خافیةٌ في الأرضِ ولا في السَّماءِ . جَهدکُن که خودرا أز این میان بدر آوری وروزی چند روی با أو آری ، تا کاری

---

1 غلطی P M L I و این غلطی است K / 1 ـ 2 النحل 16 : 21 ك / 2 این علم را بیابی P M L I بدین علم راه یابی K / آنگه این M آنگه P L K I / 4 اگر P M L I ـ K / را K ـ P M L I / از P M L I واز K / 5 النحل 16 : 21 ك / 7 ـ 8 البقرة 2 : 154 م / 8 چه P M L I چو K / 9 بشنوی M K ـ P L I / تو که M که تو P L I وتو K / 9 ـ 10 وچه باشی M K ـ P L I / 10 التوبة 9 : 46 م / بایست آنت P M L I دانشت K / 11 بر ... بودی M K ظاهر بودی از تو P L I / اورامه L ـ P M K I / 12 که ما ... تبو P M L I ـ K / خود عاشقان M عاشقان خود P L I / که دیم L I ع که دیم M که دار P / را M ـ P L I / رنگ M L ـ P I / تبو M L I بنو P / 13 بود K ـ P M L I / 14 ـ 16 باری ... السماء P M L I ـ K / 17 میان P M L I میان چون K / با او آری تا کاری P M L I در این کار در آوری تا K .

بوَد که باز گوینـــد که فلان از آن مردان است که باز أندیشد وباخود گوید :

گر بنده نباشم آیـد آزاد مرا

مادر نـه‌برای ِ بَندگی زاد مرا

چرا بندهٔ أو نباشی ؟ أگر خواهی که بدانی که بنـدهٔ کیستی ، بازاندیش تا خود بیشتر أوقات در چه خرج می‌کنی ، در طلب دنیا ، یادر أعمال ِ صالح ، یا در عشق أو .

۲۶۵ – عبَدة الدّنیا نامشان در قرآن کجا است ؟ « منکم من یریــدُ الدُّنیا ومنکم منْ یُریدُ الآخرةَ » اینها عبدةُ الآخرة أند . کار کسانی دارند که در قرآن ِ قدیم نامِشان چنین بردند که « یریدونَ وجهَهُ » صفتشان این بود که « رجالٌ صدقوا ما عاهدوا اللهَ علیه ِ » . آنچه ما را رفت با ایشان در أزل ، بسر بردند . ما گفتیم « ألم أعهد إلیکم یا بني آدمَ أن لا تعبدُوا الشیطانَ إنهُ لکم عدوٌّ مُبینٌ وأن ِ اعبدوني هذا صراطٌ مستقیمٌ ؟ » . هر که به دُنیاو آخرت أز ما واماند با شیطان رفیق است .

۲۶٦ – نشنیده‌ای که « ومن یعش عن ذکر الرّحمن ِ نقیض له شیطاناً فهو لهُ قرینٌ » هر که نه بما مشغول است ، قرین ِ أو شیطان بود « صَدقُوا ما عاهدوا الله » آن بود که بدانستند که دُنیــا لهوو لعب بودو آخرت

1 که فلان PMLI - K / 2 گویـد KI گوید بیت PL گوید شعر M / 6 در ... کنی PMLI تو در ... شود K / 8 - 9 تا مشان... الدنیا MK در قرآن تا مشان کجا است منکم من یرید PI - L / 8 - 9 عمران 3 : 152 م / 9 اینها عبدة الآخرة PMLI - K / 10 قدیم PMLI - K / الانعام 6 : 42 ك / صفتشان PMLI صیت ایشان K / 11 الاحزاب 33 : 23 م / 12 - 31 یس 36 - 60 ك / 14 وامانـد MLK وا P - I / 15 - 16 الزخرف 43 : 36 ك / 16 - 17 الاحزاب 33 : 23 م / 17 بدانستـند PMLI ندانستند K .

تجارت است . نه به تجارتِ آخرت مشغول شدندونه به‌لهوِ دنیا « لا تلهیهم تجارةٌ ولا بیعٌ عن ذکر اللهِ » نه چنانکه قومی « إتخذوا دینهم لَعِباً ولهواً » تا قرآن در حقّ إیشان گوید : « وإذا رأوا تجارةً أو لهواً انفضوا إلیها وترکوك قائماً » یا محمّد ! « قل ما عند الله خیرٌ من اللهو ومن التجارةِ » . ما أز دُنیاو آخرت بهتریم ، چرا مارا نپرستید ؟ قضایِ حتمِ وحکمِ أزلی چنین بود ، چه کنند آن بیچارگان « ولذلك خلقهم » « ولقد ذرأنا لجهنمَ کثیراً » و « ما تشاؤن إلّا أن یشاء اللهُ » و « الله فضَّلَ بعضکم علی بعضٍ فی الرّزقِ » . إیشان را تاوان نیست ، ولیکن همه تاوان إیشان را خواهد بود .

ألقاهُ فيِ البحرِ مشدوداً وقالَ لهُ
إیّاكَ إیّاكَ ! أن تَبتَلَّ بِالماءِ

٢٦٧ — مارا به‌دُعا یاد دارد ، وپیوسته می‌نویسد ، وأحوال می‌نماید ، واین مکتوبِ ثالث است ، أرجو که هرسه رسیده باشد . واللهُ ینفعهُ وإیّانا بذلك حق النفع . ما نیز می گوییم‌و می‌نویسیم تا کاری پدید آید بهْ از گفتن‌و نوشتن :

سیُغني اللهُ عَن بَقراتِ عوفٍ
وَیأتی اللهُ باللبنِ الحَلیبِ

1 مشغول شدند L مشغول شد P I بگفتند M K / 1 ـ 2 النور 24 : 37 م / 2 ـ 3 الانعام 6 : 70 ك / 3 گوید P M L I چه گوید K / 3 ـ 4 الجمعة 62 : 11 م / 4 یا محمد P M L I ـ K / 4 ـ 5 الجمعة 62 : 11 م / 5 نپرستید P M L I نپرستند K / ی حتم K ـ P M L I / 6 وحکم ازلی P M L I ـ K / چنین P M L I که چنین K / هود 11 : 119 ك / 7 الاعراف 7 : 179 ك / الانسان 76 : 30 م / 7 ـ 8 النحل 16 : 71 ك / 9 بود K I بود شعر M L بود بیت P / 13 رسیده باشد P L I برسد M باشد K / 14 بذلك P M L I ـ K / 15 نوشتن K I نوشتن شعر M L نوشتن بیت P / 17 ویأتی ... الحلیب P M L I ـ K .

وقت را هیچ حاصل نیست :

ماندهٔ شمعم که جهان أفروزَم
رَوشن دارَم جَهان‌و خود می‌سوزَم

می پنددَم که دل بِه‌ناکس مَدهید
خود می‌نَکنم آنچه به‌خلق آموزَم

إن أشدَّ الناس عذاباً يومَ القيامةِ عالم لم ينفعه الله بعلمه . اللهم لا تجعلني منهم برحمتك . تو نیز این دعا می‌گو : اللهم ارزقنا مرافقة نبينا محمدٍ في الدرجاتِ العلى حين ينظر الى لقائك الكريم ، برحمتك يا أرحم الراحمينَ . يا نورَ النور ، يا باعث مَن في القبور ! اللّهم اهدني الصراط المستقيم وثَبِّتني عليه يوم لقائك الكريم بعفوك يا عزيز يا قدير . والسلام . والحمد لله ربِّ العالمين . وصلواته على نبيه محمد وآله أجمعينَ .

---

1 وقت ... نیست P M L I ـ K / 5 می نکنم M L K می کنم P I / 7 برحمتك L I PM برحمتك يا ارحم الراحمين K / گو K کن P M L I / 7 ـ 10 اللهم ... قدير K ـ L I PM / 10 والسلام P M L I ـ K / 10 ـ 11 والحمد ... أجمعين M ـ P L K I .

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۶۸ – حق تعالی آن دوستِ عزیزرا بەعنایت خود مکفوف داراد . هیچ دانی که عنایتِ اُورا چه نشان بود ؟ هَرکه قدم برصراطِ مستقیم دارَد که « و إنّ هذا صراطي مُستقیماً فاتّبِعوه » آن نشانِ عنایت است ، أمّا هرکسی خود می گوید که من برصراطِ مُستقیم‌ام ، أمّا تو أز قُرآن بِشنو که « هذا کتابُنا ینطِقُ علیکُم بالحقّ » قُرآن چه می گوید ؟ « ألم أعهد إلیکم یا بني آدم ألا تعبدوا الشّیطانَ إنهُ لکمْ عدوٌّ مُبینٌ . وأن اعبدوني هذا صراطٌ مُستقیمٌ ؟» .

۲۶۹ – أگر زمام تو بردست صاحب دلِ روزگاری است ، تورا أز خدا پرستان توان نهاد ، واگرنه ، أگر در همهٔ حرکات‌و سکنات تسلیم کرده‌ای إخلاص بود ، وأگر نه برقدر تسلیمِ توحکم توان کرد . وأگر به‌اختیار خود بی صاحب روزگاری زندگانی می کنی جُز هوا پرست نیستی ،والهوی أبغض

بسم ... الرحیم P I المکتوب الخامس والخمسون K ومنها بسم ... الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ٤؛ رحمه الله بسم ... الرحیم N / 3 قدم N M L I P را K / 4 که N - P M L K I / الانعام 6 : 153 م / 4 - 8 اما هر . . . مستقیم ام اما تو ... مستقیمم N K اما هر ... مستقیمم M اما تو ... مستقیم امــا هر ... مستقیم ام P L I / 4 اما P N M L I و K / 5 من بر . . . ام P N M L I بر ... است K / 6 الجاثیة 45 : 29 ك / 6 - 8 یس 36 : 60 - 61 ك / 9 اگر N M K واگر P L I / دل K - I P N M L / روز گاری P N M L I روز گار K / از N - P M L K I / 10 پرستان P M L I پرست N این نشان K / واگرنـه N - P M L K I / در K - P N M L I / کرده ای P M L K I گردد N / 11 نه P I - N M L K / به N M K بر P L I / 11 - 12 خود بی K - P N M L I / 12 روزگاری M L روز گار P I دلی N K / زند گانی L K N زندگی M - P I / می P N M L I نمی K / نیستی P N M L I نباشی K .

* * * I 78 . K 55 . L 84 . M 68 . N 44 . P 90 . نامهٔ هشتادودوم * * *

إلهٰ‌عُبدَ في الأرض. كمالِ این کار را جمال جز بردیدهٔ بوبکر صدّیق جلوه ندادند؛ أمّا «إن لم يُصبها وابلٌ فطلٌ»، «ومن يعمل مثقال ذرّةٍ خيراً يره» أگر همه تسلیم نباشی آن قدر که توانی هم مقبول است، وتخم سعادتی عظیم است.

۲۷۰ – وچون بر قدر روزگار خود دادِ کار از نهـاد خود می‌دهی هرروز زیادتی در قدم تو پیدا می گردد. چون مُتعلم که قدری أز نهادِ خود باطلبِ علم دهد لابد هر روز زیادتی می‌بیند در قدمِ خود، تا کارش، به‌جایی رسد کَه همگیِ خود باطلب علم دهد. چون همگیِ خود تسلیم کرد مطلوبِ أورا در کنارِ أو نهند که من أدمَنَ قرعَ البابِ يوشكُ أن يُفتحُ له.

۲۷۱ – وهان! وهـــان! تا نپنداری که قدم برصراطِ مُستقیم راست داشتن آسان کاری است، نه تورا می گویم، مردان را می گویم، کـه إیشان را فرض است هرروز هفده بار بگویند: «إهدنا الصراط المستقيمَ» أهل ظاهر را بگذار تا می گویند که معناه ثبّتنا على الهـــدى كما يُقالُ للجالس إجْلِس که إین نه کارِ إیشان است. إین همچنان است که در تفسیرِ «الم. ذلكَ الكِتابُ لا ريب فيهِ» گویند: ذلك، بمعنى هذا، أي هـذا الكتابُ لا ريبَ فيهِ. چه کنند مسکینان «ذلك مبلغُهم من العـــلم». أگر در أشعارِ عرب ندیده بود ندی اینکه: تأمل فلاحاً إنني أنا ذلكا، أي

2 البقرة 2 : 265 م / 2 الزلـزلة 99 : 7 ك / 3 هم P L K I همـه M - N / سعادتی P M L I سعادت N K / 4 خود داد P N M L I از K / از نهاد M L I - K / P N / 5 هر روز P N M L I بر قدر K / می گردد P N M L I شود K / چون M K / N وا چون L وچون P I / که N - P M L K I / نهـاد P N M L I استاد K / 6 با P M L I به K در N / 6 – 7 لا بد . . . دهد L - P N M K I / 6 لا بد P N M I - K / 7 دهد N M K والله P I / 9 وهان‌و N M K وهان P L I / راست P L I - N M K / 10 داشتن P N M L I نهادن K / کاری است P K M L I است بل کاری بزرگ است N / 11 را فرض است K - P N M L I / الفاتحة 1 : 5 ك / 12 أهل N K آن أصل P L I آن اهـل M / 13 این N - P M L K I / 14 البقرة 2 : 1 - 2 / لا ریب فیه K - P N L M I / گویند ... هذا M K - P N L I / 14 – 15 ای . . . فیه M - P N L K I / 16 النجم 53 : 30 ك / 16 ندیده بود ندی P L I این ندیدی M این بدید ندی K ندید ندی N / اینکه P I این L که N K - M / تامل ... ای N تامـل فلان اننی انا ذلکا ای M L تامل فلان جاء ابنی انا قد لکادی K - P I .

هذا . چه کردندی ؟ إیشان را کار پدید است ، خود که چیست ! « ذلك الکتابُ » چه دانند که چیست ! آن کس که غمزه‌های غیب ندید « ذلك الکتابُ » چه داند ! سراً بسرٍ .

۲۷۲ ـ أی دوست ! گوش دار ! « واتبعوا النورَ الذي أنزلَ معَــه » جانِ مصطفا را ـ صلعم ـ پرورش به‌جمالِ کلامِ أزل کرده بودند که « أنزلَ معه ». إیشان پنداشتند که بعد أز چهل سال قرآن شنید از جبرئیل. أفٍ لهذا الفهم ، عیسی غاشیه دارِ أو بودو هنوز در مهــد بود که می گفت : « آتاني الکِتابَ وجعلني نبیاً » ، « لقد کان في قِصَصِهِم عِبرةٌ » تو أز قصه‌هــای أنبیا سمری شنیده‌ای چه دانی ؟ چــه گویی ! عیسی در مهد گوید : « آتاني الکِتابَ » مصطفا ـ صلعم ـ بعد از چهل سال از جبرئیل شنید ؟ هیهات ! لقد أبعدنَ یا خیر البرایا ! أگر چنین بود این چه معنی دارد که « ولا تعجل بالقرآن من قبل أن یقضي إلیك وحیهُ » صبر کن ، یا محمد ! «لا تحرك به لسانكَ لتعجل به . إن علینا جمعه وقرآنهُ » ، « فاذا قرأناه فاتبع قرآنه » ، لا بل کنت نبیاً وآدم منجدل في طینته ، نشنیده‌ای ؟ .

۲۷۳ ـ أی دوست ! به‌هیچ چیز قناعت کرده‌ای أز دین، والقناعة في الدین حرامٌ . چرا به‌درگاهِ مردی نروی تا دست برنبضِ تو نهد ؟ هیچ دانی که صفتِ مردان چیست؟ أز من بشنو ! هر آدمی که تبدیلِ مزاج وتغییرِ أخلاق

---

1 هذا K ـ P N M L I / که چیست P M L K I ـ N / 2 ـ 3 که چیست ... داند K ـ P N M L I / 2 ـ 3 البقرة 2 : 2 م / 4 ای دوست N ـ P M L K I / الاعراف 7 : 57 ك / 5 را K ـ P N M L I / جمال کلام N L کلام K جمال کمال P M I / بودند که N K بود P M L I / 6 بعد از P M L K I بعــد N / از جبرئیـل P N M L I جبرئیـل K / 6 ـ 7 اف ... که P N M L I غاشیه دار او بود عیسی مع کونــه صبیاً K / 7 ـ 8 مریـم 19 : 30 ك / 8 یوسف 12 : 111 ك / قصه هاي N M قصص P K L I / 9 چه دانی K حکیم N M L ـ P I / عیسی N M K که عیسی P L I / 10 بعد از M از P L I بعــد N K / 11 ابعدن ... البرایا N ابعدت K ابعــدن باعث الراز M بعــد باعث السرار P L I / این . . . که و N K چه . . . و P M L I / 11 ـ 12 طه 20 : 114 ك / 12 ـ 13 التغابن 75 : 16 . 18 ك / 13 لا بل P N M L I لانـك K / منجدل في طینته L I P N M بین الماء رالطین K / 15 از دین K ـ P N M L I / 16 دانی P N M L I شنیده‌ای K / 17 هر آدمی که P N M L I آدمی K .

نتواند کرد أو پیری را نشاید ، وهر که أهلِ سعادت راو أهلِ شقاوت‌را نداند ، أورا أز مردان ننهند . ودانم که تورا در خاطر آید که پس مصطفا – صلعم – چرا گفت : لا أدری أمن أهـل السعادة أنا أم لا . وشرحِ این در نامه‌ای نونشته‌أم وحالی وقتِ من تطویل را محتمل نیست .

۲۷٤ – آخرنه مصطفـــا – صلعم – گفت : بوبکرو عمررا که سیّدا کهولِ أهل الجنة ، والحسن والحسین سیّدا شبابِ أهل الجنةِ ؟ واین از حصر بیرون است که مصطفا – صلعم – أز خلایقی بسیار به‌ما خبر باز داده أست ، وقومی را بهشتی خوانده است ، وقومی را دوزخی . أمّـــا تو أز مصطفا – صلعم – نام شنیده‌ای چه. دانی که او کی بود! . باش تا جمالِ « من یطعِ الرّسول فقد أطاع اللهَ » بینی ، آنگه باشد که بدانی که هـَرگز ندانِسته‌ای .

۲۷۵ – أز سخن دور افتادم، جوان مردا! پیران را خدای تعالی قوّتِ آن داده است که بدانند که تو سعیدی یا شقی. دریغا! که نظاره هم ندانی کردن. وپایی نداری که تورا به‌عالم إیشان برد، تا چندین هزار هزار کس را بینی که گرد آمده در آن عالم، که أوامر آنجا همه تکوینی بوَد وهر کسی می گوید ، نه بزبانِ گوشت وپوست ، : که این عیان اسرع البیان . آنجا ینابیع مختلف

I را وأهل M را N و PLKI / 2 ننهند PNMLI نداننند K / 3 - 5 چرا ... گفت K - PNMLI / 4 من PNLI مـن این M / 5 گفت PMLI را گفت N / را PMLKI - N / 7 خلایقی PMLI خلایق NK / بما PI - NMLK / باز LI NMP - K / 9 - 10 النساء 4 : 80 م / 12 قوت آن PMLI قوت N آن قوت K / 13 یا NMK اگر PLI / 14 وپایی ... برد PNMLI که بعالم ایشان توانی رفت K / کس را PLKI کس NM / کـه PL - NMLK / 15 گرد PMLI گرد در N در K / عالم NMK عالی PLI / آنجا N - PMLKI / 17 این ... البیان K ابنی ... البیان PLI اننی عیان اسر البیان M ابنی العبان اسرعا للبیان N .

بینی ، چندین هزار چشمه « فمِنکم کافرٌ ومِنکم مؤمنٌ » همه أز بحرِ قدرت پدید میُآید . آنجا أگر رسی کوهِ قاف بینی که جبلِ قافٍ محیطٌ بالدنیا واللهُ محیط بجبلِ قافٍ .

٢٧٦ – آنجا که إین عجایب است آن جانیست ،آنجا نه زمان را راه بودو نه مکان را . آنجا بود که قرآنِ مجید بینی « بــل هو قرآن مجید . في لوحٍ محفوظٍ » ، « قٓ . والقرآنِ المجیدِ » أگر تورا دیده خیره‌نگردد ، قلم الله هم آنجا است ، « ن . والقلم » ، « وخرَّ موسى صَعقاً » آنجا بوَد ، والقلم ، به‌زبان خود می گوید با کسانی که آنجا رسند که « وخرَّ موسى صعقاً » إینجا بود . اگر وقتی رسی شنوی . قلم یکی است ، أما صد هزار هزار ، نا متناهی ، سَر دارَدُ ، ولوحِ‌هم یکی بود ، أمّا هزار هزار فرزند دارد « ن . والقلم وما یسطرونَ » لفظ جمع گویی چراست ؟ ودع الشرَّ یعبر ، والسلام .

٢٧٧ – این عیان أسرع البیان ، أگر کسی یابــد که دعویِ أدب کند أزوی بپرسد،وأگر نیابد إعلام کند تا شرحش‌هم من‌بنویسم . والسلام.وحسبنا الله ونعم الوکیـل . والحمد لله ربِّ العـالمینَ . وصلى الله على النبي محمد وآله الطیبینَ الطاهرینَ أجمعین .

---

1 چشمه P N M L I – K / التغابن 64 : 2 م / همه P N M L I چه K / 2 آید K I P M L آورد N / اگر P N M L I به K / 4 آنجا که P N M L I وآنجا که همه K / ان جا N M K آنجا جـای P L I / 5 قرآن ... هو N K – P M L I / 5 – 6 البروج 85 : 21 ك / 6 ق . 50:1 ك / 7 القلم 68 : 1 ك / 7 و 8 الاعراف 7:43 ك/7 وخر... بود P M L K I صعق آنجا بود وخر موسى N / والقلم P M L I نون والقلم N K / 10 هم یکی بود K یکی است N یکی P M L I /اما P K M N I أما صد N / 11 گویی چرا است P N M L I گویی گویی خبر داشت K / الشر یعبر P N L K I الشریعة M / والسلام P L I وصلى الله على محمد وآله N – M K / 12 – 15 این ... أجمعین P M L I – N K / 12 این (تصحیح از روی صفحهٔ پیش) ابنی P M L I / یابد P L I باید M / 13 هم من P L I – M / 14 والحمد ... العالمین P L I – M / النبي P L I – M / 15 الطیبین الطاهرین P L I – M / أجمعین P L I – M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۷۸ – أنظر إلى ناقتي في ساحـــةِ الوادي
ضعيفةٌ للسُّرى تحتَ ابنِ صيّادِ

در هر نفسی صد هزار رنگ برآمیزَندو جانو دِلرا زیروزبر میدارندو روی گریز نیستو جایِ قرار گرفتن هم نه !

زان گونه همی دارد زیرو زَبَرم تا پای زِدامِ أو بهبیرون نَبرَم

سودایِ قدیم که در دماغ آشیانه دارَد تمکین نمیکند که روی به هزیمت نهیم ، وضعفِ بشریّتهم رها نمیکند که یکبارگی خودرا در بازیم ، که بس مُتأبّی است از این حدیث ،ونفرتِ أو أز جنابِ حق جبلتِ أوست وطبیعتِ ذات او . إمروز صَد هزار گونـــه شورش بوده است که حکایتِ آن خود به هیچ گونه در حیزِ إمکان نیست .

---

1 بسم ... الرحیم P I المکتوب الثامن والخمسون K ومنها بسم ... الرحیم شعر L بسم ... الرحیم وبه نستعین شعر M ومن رسائله ۲۱ رحمه الله بسم ... الرحیم N / 2 ـ 3 انظر ... صیاد K ـ P N M L I / 3 صیاد P M L I میاد N / 4 صد P L I ـ N M K / آمیزند ...دارند P M L K I آمیزد...دارد N / 5 نیست N نه M ـ P K L I / جای M L I ـ K / P N گرفتن P M L K I کردن N / هم P M L I روی هم N ـ K / 6 دارد P N L K I داری M / زدام أو بـه P L K I خود أز دام تو N M / 7 آشیان دارد P M L K I داریم N / کند P M L K I دهد N / 8 ضعف P M L K I صفت N / هم N M L I ـ K / P یکبارگی N ـ P M L K I / 9 که ... این N که بس ما بین است از این P L I متانی است از این K که بس مـــا بی نیست از M / نفرت N M L K بقربت I تقرب P / او از P N M K L او ان L / جبلت N M K وجلت P I جلیلت L / 11 آن P N M L I او K / نیست P M L K I نیاید N .

* * نامهٔ هشتادوسوم . I 28 a . K 58 . L 31 a . M 103 . N 21 . P 28 a ** *

۲۷۹ – أمّا چون در چیزی نوشتَن گریزَم ، آخر تخفیفی بوَد ، و سَخت نیکو گفت آنکه این گفت :

أی بُلعجب از بس که تورا بُلعجبی است
وَهم ِ همه عُشّاقِ جَهان از تو غَمی‌است
مسکین دل ِ مَن ضَعیف و عشق ِ تو قوی است
بیچاره ضَعیف کش قَوی باید زیست

قوله تعالی : « وخلقَ الإنسان ضعیفاً » پس بار ِ لَم یَزل چگونه کشَد « یُحبُّونه » بار ِ عِشق لَم یزَل‌است . چه پنداری ، کشیدنش أندك کاریست ؟ « إنّا عرضنا الأمانة علی السماوات والأرض والجبال فأبینَ أن یحمِلنها واشفقنَ منها وحَمَلها الانسانُ » معذورش دار ! که مقهور بوَد و مُضطر .

۲۸۰ – آهن که در مقابلهٔ مغناطیس بوَد چه کند ، که به‌جانب ِ أو حَرکت نه کند ؟ فراشه که عاشق ِ آتش آمد چه کند که خودرا بر آتش نزند ؟ با آدم‌و حوّا گفت : « ولا تقربا هــذهِ الشَّجَرةَ » وبا شجره گفت : مُلازِم ِ آدَم باش ، تا یك‌ساعت از تو غافل نماند ! « والله خیرُ الماکرین » . إبلیس را در سِر گفت آنچــه گفت ! چه می‌شنوی ؟ در آسمان‌و زمین کس نیست ، إلا ما شاء الله ، که این حدیث‌را درپی افتدِ

1 تخفیفی P M L K I تحقیقی N / گفت N M L K گفتی P I / انکه این P L I انکه آن طویل که N M / 1 گفت K I گفت شعر M L گفت رباعی N گفت بیت P / 5 ـ 7 مسکین . . . تعالی P N M L I مسکین وضعیف K / 6 کش N M K با P L I / 7 النساء 4 : 27 م / 8 یحبهم N که یحبهم ویحبونه P M L K I / المائدة 5 : 54 م / است N - P M L K I / 9 ـ 10 الاحزاب 33 : 72 م / 11 مقابلهٔ N M K مقابل P L I / 12 فراشه P M L I فراش N K / که خود P N M L I که بجانب او حرکت نکند وخود K / را N M L K - P I / 13 گفت P N L K I گفتند M / البقرة 2 : 35 م والاعراف 7 : 19 ك / 14 یك ساعت P N M L I ساعتی K / 14 ـ 15 آل عمران 3 : 54 م والانفال 8 : 20 ك / 15 سر P N M K I حرکة L / آنچه گفت P N L I آنچه M - K / 16 درپی K برپی N برسر P M L I .

پس دَر علانیت أورا گوید : أسجد ! إِن مسكين على موجب ما أمر بـه سرّاً گفت : « لست أسجدُ لِمَن خَلقتَ طيناً » . گوید « و إنّ عليكَ لعنتي » أو گوید : چون خلعت از تواست ، خواه لعنت گیر ، خواه رَحمت . إبليس أوّلين وآخرين را جُز أطفال ندید ، در راهِ خدای تعالی .

۲۸۱ – زهی حسینِ منصورِ حَلاّج در کتابِ طواسین می‌گوید : ما صَحّتِ الفتوةُ لأحد إلاّ لإبليس وأحمد ، بارخدایا ! ما تورا به‌علتِ رحمت نپرستیم ، ما در عبودیت شرطِ کار نگه داریم ، چنانکه خواهی می کن ! هرچه تو کنی ما بدان رضا داده‌ایم ، أگر از لعنتِ تو دیگران می گریزند ما را لعنتِ تو تاجِ سراست و طرازِ آستین .

گر حریفان از دمادم سر بپیچنداین رواست
بر کفِ من نِهْ ! که پورِ زالِ بـهْ شبدیزرا

زهی همت ! گفت : ما دردِ أبدی را مستعِدیم ، تو درحقِ ما بی رحمتیِ سرمدی می باش !

وقائلةٍ لِمْ عَرَتكَ الهُمومُ
وأمركَ مُمتَثَلٌ في الأمَمِ ؟
فقُلتُ دعيني على غُصَّتي
فإنّ الهُمومَ بِقدرِ الهِمَمِ

1 پس PMLI - NK / اورا N - PMLKI / موجب PNLKI من يجيب M /
امر بـه NK امره PMLI / 2 گفت N - PMLKI / لست اسجد PNMNKI
أأسجد (قرآن) الاسراء 17 : 61 ك / گويد PMLKI - N / ص . 38 : 78 ك /
أو PMLKI - N / 3 گويد K - PNMLI / 4 اولين ... را جز NM از اولين
... جز PLKI / 6 لا بليس وأحمد NK لأحمد وابليس PMLI / 7 نپرستيم MLI
PN مى پرستيم K / 8 هر چه تو كنى ما N هرچه كنى مـا K - PMLI / لعنت تو LI
PM بارى NK / 9 آستين KI استين شعر NL استين بيت PM / 10 از NMLK زو
PI / بپيچند اين K بپيچانند PNMLI / 11 شبديز را PNMKI شدبراه L / 12
رحمى PMLKI رحمت N / 13 سرمدى مى باش N سرمدى را باش شعر ML سرمدى
باش بيت P سرمدى باشى I كنى سردى باشد K / 14 لم PNMLI قد K / الهموم NMK
الهوى PLI / 16 دعيني NMLK عينى PI .

۲۸۲ – خلقِ عالم أز إبلیس نام شنیده‌أند . أمّا می‌دانم که أورا خود از کس یاد نیست که روی َدر َدردِ أبدی دارَد ، وقوتِ او َلعنتِ أوست که پیاپی می‌رسد وأونوش می‌کند چنانکه دوستان رَحمَت . وأو از رَحمَت مُتنفِرّتر از آنست که دوستان أز َلعنت . جهانیان‌را از این ُنقطه چه خَبر ؟

عاشقان را جام‌ِمَی باخُمّ مَی هم‌سنگ دِهْ !
هرکسی را بانواو درخورِ فرهنگ دِهْ !

مردی باید که ألفِ « الرَ » به‌روزگار باوی گوید : که ألفِ « أرأيتك هذا الذي كرّمتَ عليّ » چیست ! بیگانگان را از حدیثِ آشنایان چه خبر ؟ چون ألفِ « الم » تورا نخورده باشد کی بدانی که « أهذا الذي » چه بوَد . جوان مردا ! هیچ خواهی که بدانی که با إبلیس در ِسر ، أعنی َدر درونِ پرده ، آنجا که نه آدَم بودو نه جبرئیل‌و نه میکائیل ، چه گفتند ؟ جز در کسوتی زهره َندارَم که نمّامی کنم . همان گفتند که باعمرو بوربیع گفتند :

1 عالم ML عالم را PI - NK / 2 یاد ... درد PMLI یاد ... بدرد N یادی ... دار K / 3 که PNMLI - K / واو PNMLI أو K / چنانکه K چون PNMLI / رحمت K از رحمت او N - PMLI / 4 دوستان NMLK دوستان را PI / 4 - 5 را از این NMLK - PI / 5 نفطه NL - PMKI / چه خبر PNKI چه خبر بیت ML / 8 مردی PMKI مریدی L مرد N / الر PNMLI الم K / باوی PMLI بازو N - K / 9 الاسراء 17 : 62 ك / 9 - 11 کرمت ... الذی NMLK - PI / 10 خبر NKL - K / الم MLK الر N / نخورده باشد K بخور باشد ML بخورد باید N / کی K که NML / 12 اعنی NMLK یعنی PI / که PMLKI - N / 13 در کسوتی زهره NK کسوتی همره PMLI / نمامی PNMLI تمام K / 14 بوربیع PI بود بیع L ابن ربیع NM - K (عمرو بن ابي ربيعة شاعر عرب ٦:٤ - ٧١١) / .

إذا جئت فامنح طرفَ عینیك غیرَنا
لِکي یحسبوا أنّ الهوی حیث تَنظرُ

۲۸۳ ـ لا بَل ولا بَل صریح گویم‌و نترسم . مرغ‌آبی را أز آبِ طوفان چه باك ؟ یا چه زیان است از جانب ملاح، خواه کشتی غرق گیر ، خواه‌نه . یوسف دَر دَرونِ پرده با بنیامین گفت آنچه گفت ، وأز بیرونِ پرده أورا به‌دزدی بِگرفتند ، وبه فضیحتِ دو جهانی أورا مَنسوب کردندو بنیامین به‌همه راضی بود . زینهار ! زینهار ! « لقد کانَ في یُوسفَ وإخوتِهِ آیاتٌ للسّائلین » أحسن القصصِ ، أمّا تو أز آن أفسانه‌ای شنیده باشی ! باش تا ملامتِ بنیامین پنهان باتو غمازی کند ، که با إبلیس چه گفتند دَر دَرون، وپس به‌رضایِ أو چرا أز بیرونش رو سیاه کردَند « وانّ عَلیكَ لَعنَتی » واو می‌گویَد :

جانی دارَم که بارِ عشقِ تو کشَد تا دَر سَرِ کارِ تو شوَد نگریزَم

أورا أز کس ، خود یاد نیست .

---

1 جئت P M K I جئتنا N L / فامنح P N M K I فامسخ L / طرف عینیك P M I
طرف عینك L بعینك K عیونك N / 2 یحسبوا P N M L I یحسنو K / 3 مرغ آبی
K مصراع مرغ آبی N مرغ دی M بط دیینه P N I / 4 چه باك یا M L I
N K - P / است P M L I - N K / 5 و 7 و 9 بنیامین N این یامین P M L I این یامین
K / 3 از بیرون پرده P I بیرون پرده N M از بیرون N M / 6 فضیحت N K فضیحتی
P M L I / دوجهانی M K دوجهان P L I در جهان N / 7 بود P M L I شد N - K /
زینهار N M L K - P I / 7 - 9 یوسف 12 : 7 م / 8 اما N لیکن P M L I - K / 9
احسن القصص K - P NM L I / شنیده باشی M شنیده‌ای P N L I شنیده K / باتو M L K
N از تو P I / 10 وپس P M L K I پرده وآنگاه N / چرا ... او M چرا بیرونش L I
P بیرونش چرا K بیرون پرده روی چرا N / 11 ص 38 : 78 ك / گوید P L K I گوید،
بیت N گوید که بیت M / 13 کار تو شود P N L K I کارت نشود M / 14 او ... نیست
K - P N M L I / کس P L I خلق N M / 15 گر ... من P L I از حالم اگر عالمیان
N M K (ج 1 ص 128)

گر عالمیان زِحالِ مَن بی خبرَند أز عالم آن بَس که تو حالم دانی

وتفصیل کل شيءٍ، در آخرِ سورهٔ یوسف آخر چه گویی أندك سرّی است ؟ أندیشه کن که طرفه إشارتی است، والله ینبّئك علیه.والسّلام والحمد لله ربّ العالمینَ وصلواته علی محمد وآلهِ .

2 وتفصیل ... آخر N M L K ودر تفسیر P I / 3 ینبئك P L K I ینبهك N M / علیه N M L K علمه P I / 3 ـ 4 والسلام ... وآله M ـ P N L K I / در اینجا نسخه های I و L و P دنباله ای دارند که من آنرا بنشان b 28 I و b 31 L و b 28 P بعنوان نامهٔ هفتادوچهارم در ج 2 ص 105 چاپ کردم .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۸۴ – برادرِ أعز را بقاو سعادت باد. دی روز پنجشنبه نوشتهٔ برادرم خواندم. در آنجـا نوشته بود که کسی می گوید: که لیتَ ربٌ محمدٍ لم یخلق محمداً، روا نبود که مصطفا – صلعم – آن بگوید. واستدلال کرده به‌قولِ ابن عباس که لو أني أحسُّ جمرة أحرقت ما أحرقت وترکت ماترکت أحبُّ إلی من أن أقول لشيء کان: لَیته لَم یَکن.و تا شنیدم که گفته:روا نبود که پیغمبر آن گوید، غیرتی عظیم أز این إنکار از من سربرون زد. واگر هزار نبشته در جواب این مسأله بنویسم هنوز آنچه در دل دارم تمام ننبشته باشم.

۲۸۵ – أی دوست! لو أنيّ أحسّ جمرةً در این معرض بدلیـــل آوردن، أز تأویل متطلبین است. واگر کسی تأویلِ قرآن وحدیثِ رسول دانستی، مصطفا – صلعم – درحقِ ابن عباس نگفتی: اللهم فقـّهه في الدینِ وعلمه التأویلَ. أی‌دوست! چون مسألهٔ خلاف آمد، رجوع جز بـا قرآن نیست. هو الحبل المتین، والنور المبین است. «قـل هو للذین آمنوا هُدیً وشفاءٌ»، «هــذا بیانٌ للناسِ وهدیً وموعظةٌ للمتقین» أکنون در نگر که خدای تعالی می گوید: «أفلا یتدبرون القرآن» هم از این مقام

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) المکتوب الثانی والستون K (این نخستین نامه از تفسیر حدیث «لیت رب محمد لم یخلق محمداً» را از روی تنها نسخهٔ K چاپ می کنم. و أز نا در ستیهای آن،بامید یافتن نسخهٔ دیگر وتصحیح در چاپ دوم پوزش می‌خواهم)/ 13 ـ 14 فصلت 41 ـ 44 ك / 14 آل عمران 3 : 138 م / 15 النساء 4 : 82 م.

* * * نامهٔ هشتادوچهارم. K 62 * * *

طلب باید کرد . اما نه همه آدمی غوّاصی داند کرد که از بحرِ قرآن دری بی‌قیمت بیرون آورد . غواصی که داند ؟ هم از قرآن بشنو ! « ولو ردّوه إلى الرّسول وإلى أولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم » . أولى الأمر علمای دین رامی‌خواهد که میراث دارانند از أنبیا ، وفرمانِ ایشان در مملکت نافذ است چون فرمانِ أنبیا که « أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولو الأمرِ منكم » أکنون تورا یا دیگری‌را این شبهت افتاد که "ليتَ ربّ محمدٍ لم يخلق محمداً ، درست تواند بود واگر نه . واین که ولو أني أحسّ ، بدلیل می‌آورد خدای تعالی می‌گوید : « وما اختلفتم فيه من شيءٍ فحكمه إلى الله » ، « ما فرّطنا فى الكتاب من شيءٍ » ، « ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين » . أکنون گوش دار ! « أو القى السمع وهو شهيد » مریم «ع» از صدیقان است «وأمّه صديقة »، واین حکایت می‌کند از مریم که « فاجاءها المخاضُ إلى جذع النخلةِ قالت يا ليتني مِتُّ قبل هذا وكنت نسياً منسياً » وعموم پندارند که أز ملامتِ خلق می‌ترسید . وهیهات ! ومریم می‌دانست که چندین هزار خلق بر این کار منکر شدند وأورا بد گویندو بد اندیشندو انگاه ایشان را بدافتد . والشفقة على خلق الله این نفس همگی مریم فرو گرفته بود ، پس گفت : کاشکی من نبودمی تا سببِ معاصیِ عالمیان نیامدمی .

۲۸۶ – وهان وهان! تا در این مکتوباتِ من به‌چشم تصرّف نگاه مکنی که روزی کافرشوی‌وتورا خبر نباشد.به‌چشم ایمان درو می‌نگرو می گو: فان لَم تبك فتباك. أی دوستِ عزیز! مصطفا می گوید: إنّ الرجلَ ليتكلم بكلمةٍ ما يرى بها بأساً ، يهوى بها في النار سبعين خريفاً . عجب ندارم که‌این کلمه گوید . روانیست که محمد ، ليتَ ربّ محمدٍ ،گوید . این کلمه بود وامثال این

2 – 3 النساء 4 : 83 م / 5 – 6 النساء 4 : 59 م / 8 – 9 الشورى 42 : 10 ك / 9 الانعام 6 : 38 ك / 9 – 10 الانعام 6 : 59 ك / 10 – 11 ق . 50 : 37 ك / 11 المائدة 5 : 75 م / 12 – 13 مريم 19 : 23 ك .

کلمه بعقل خود لا بوی عقلِ خود کمالِ نهادِ محمدِ مصطفا – صلعم – تصرُّف می‌کند این آنکه چه داند که چـه روا بود ، وچرا فلان روا نبود ؟ عقلِ این مسکین به‌ترازوی نهادِ محمدی برنیاید . ندیدی که در قرآن که أز صدیقان حکایت است ، می‌گوید : « یا لیتنی مِتُّ قبل هذا » درست آید .

أکنون آن در کدام حـال گویند ، بنوشتمی ، أمّا بس دراز است ، وعقولِ عموم آن‌را احتمال نکنند . وهم بنویسم إن شاء اللهُ . أمّا أکنون ، أی دوست ! از آن قوم که گفتند لان با دان کتب هذا الحلق لم یعصوه مقتضیات .

۲۸۷ – مقاماتِ مردانو أحوالِ سالکان نـه هرمخنثی داند . به کدام عقلو به کدام علم در أقوالِ أنبیا تصرف می‌کند ؟ . أی‌دوست ! به‌بضاعتِ عقول ، در أقوالِ أنبیا تصرف نتوان کرد . می‌گوید : لو أني أحسُّ جمرةً ، دلیل است که أنبیا نگویند : این چرا ؟ وآن چون ؟ هیهات ! از قرآن بشنو که گوید ، موسی از کبارِ انبیا بوده است ، تاکه خدای تعالی بی واسطه گفت : « اذهب إلی فرعون انه طغی » گفت : « ولهم عليَّ ذنبٌ فأخافُ أن یقتلونِ » جوان‌مردا ! به‌نیکو تر عبـارتی می‌گوید : که نمی‌روم ! چه گویی ! این چیست ؟ موسی می‌دانست که لو أني أحسُّ جمرة ، کدام مقـام است ، در حضرتِ إلٓهیت ، چون کاری فرمودند ، چرا ، کار را نبود . وچون وچرا ، أزو ، چگونه روا باشد ؟ پس ارشاد می‌کنـد که « فارسل إلی هارون » أز إین عجب‌تر خواهی که گویـد : « ویضیق صدري ولا ینطلِقُ لساني » منکرانِ

---

4 – 5 مریم : 19 : 13 ك / 13 نگویند (تصحیح) بگوید K / 15 طه 20 : 24 ك / 16 الشعـراء 26 : 14 ك / 20 الشعراء 26 : 13 ك / 21 الشعراء 26 : 13 ك .

معترض گویند : چون بفرموده بوَدند موسی را ، این گفتن سوء الأدب‌بود . وجُز چنین نتواند گفتن ، اگر به‌ترازویِ عقل برسنجد . آن ابله را بگو که عاشقی کار تونیست . روبازی کن :

فاعمل لما تعلوا فمالك بالذي   لا تستطيع من الأمورِ بدانِ

رحم الله إمرءاً عَرف قدر نفسهِ .

۲۸۸ – أی دوستِ عزیز ! یك روز موسی گفت : بار خدایا ! لي ما لیس لكَ . گفت : چون ؟ گفت : لي مثلك ، ولیس لك مثلُ نفسكَ . گفت : صَدَقت ! أگر این فضولی آنجا حاضِر بودی ، موسی را گفتی : این خطا است که خدا کس را نیست ، وجُز خود را نیست ، پس أگر تورا هَست ، بسیار کس را نیز هست چنانکه تورا ، پس ایشان همه چون توأند . وچون موسی بنزدیك این فضولی مخطی بود ، پس خدا چون موسی را گفت : صَدقت ! هم مخطی بود « سبحانه وتعالی عمّا یقول الظالمون علواً کبیراً » أی دوست ! هان وهان ! تا دیگر چنین اعتراض راحکایَت نکنی .

۲۸۹ – جوان مردا ! « و ذوالنونَ إذ ذَهَبَ مغاضباً فظنَّ أن لَن نَقدِرَ عَلیه » باری بیش از قوتِ أو برنهــا دَند. أوطاقتِ آن نداشت . « ذهَبَ مغاضباً » پندار که بر مصطفا – صلعم – باری بیش از قوت أو نهادند . وچون طاقتِ بار نداشتی ، نطقش همه این بودی : لا تفضلوني علی یونس بن مَتیَّ . دریغا . دریغا ! که قدرش ندانی . جوان مردا ! محبان

---

4 فاعمل . . . بدان (تصحیح برابر ج ا ص ۳۶۲ ، ٤٦۳) فافعل بما فعلوا بحالك بل الذي لا تستطيع من الأمور بدان K / 12 – 13 الاسراء 17 : 43 ك / 14 – 15 الانبیاء 21 : 87 ك .

را بگو که یك ساعت دور دار! چون با محمد گویند: « ولو شئنا لنذهبن بالذي أوحينا إليك » اگر گوید: لیت ربّ محمد لم یخلق محمداً معذورش دار! که آنکه معشوقش بودم معذورش می‌دارد. بجلالِ قدرِ لم یزل که چون جلالِ قهرِ « لئن شئنا لنذهبن بالذي أوحينا » بتابد، اگر محمد جز لیت ربّ محمدٍ، گوید نا راضی گردد باعراض معشوق، که محمد نه محمد بود. ودَعِ الشرَّ یعبُرُ.

۲۹۰ – تو چه دانی و آن مدبر که این گفت که عاشقان را با أو درمستی و هشیاری چه روَد؟ باش تا نمّامي کنم! درمستی گویند:

مست گوید همه بی هوده سخن
سخن بیهده برمست مگیر!

أمّا چون هشیار شوند، همو ایشان راوا یاد دهد که چه گفتند. پس هم أو ایشان را تلقین جواب کند. تا بنپنداری که کار عاشقان از این آسانی است که هر تردامنی راه در آن برد. أما معذوراند که ندانند، که عذرشان مقبول نیست، تا دانی. جوان مردا! معشوق جمال بنماید تا عاشق شوند. پس دیگر بار به‌حجبِ عزت خود محتجب شود. پس اگر سلوك را سلوتی بیند یا مجنونی دیگر نهد اورا داغِ لعنت برنهد، وبباد لا أبالی بردهد. واگر یکی را بی قرار وآرام یابد، یك نقطه درد گشته وبوجود متّهم شده ومتبرّم بوده، لیت ربّ محمدٍ لم یخلق محمداً، أورا همگی فرو گرفته داند که جزاو دیگری را نمی خواهد. وازو گویند: لیت عندي حقاً گویی همه شهر ترا می‌جویم فتنه لا بد براه آید « ولقد فتنا الذين من قبلهم »

1 ـ 2 و 4 الامراء 17 : 86 ك / 10 مست (تصحیح برابر ج ا ص ۳۰۱) دست K / 12 بنپنداری (تصحیح) بند بنداری K / 20 العنکبوت 29 : 3 م .

وصادق از کاذب اینجا پیدا شود «فلیعلمنّ الله الذینَ صدقوا ولیعلمنّ الکاذبین» چگویی! چون معشوق محتجب شود، اگر عاشق راضی شود شاید ؟ هیهات! جوان مردا! آن لیت ربّ محمدٍ ، حرکتِ مذبوح است ، معذورش دار ! آنجا رضا کفراست ، همچنانکه رضا به کفر کفراست . وازو متسلّی بودن وبه‌فراق راضی بودن نشان فراغت بود ازو . واین کفراست . ودر فراق از وجود او سیرشدن . ولیت ربّ محمدٍ گفتن کارِ عاشقان است ، عاشقان دردمند ، مهجوران چون ازو سیرشوند اعتراض سردِ فضولیان می‌درنیاید أستربان را سرد نباید گفت . زنهار ! زنهار ! ایمان تازه کن . ودر أقوالِ أنبیا به‌بضاعتِ عقلِ مختصرِ خود تصرف مکن ! وحسبنا الله ونِعمَ الوکیل .

1 العنکبوت 29 : 3 م .

بسم الله الرحمن الرحيم

۲۹۱ – برادرِ أعز را بقا بادو بر همهٔ دشمنان منصور باد. أعدایِ برادرِ أعز مخذول باد. طرفه کاریست، هرچه می‌نویسم پنداری دلم در آن خوش نیست. وبیشتر آنچه می‌نویسم در این روزها همه آن است که یقین ندانم که نوشتن آن بهتراست از نا نوشتن. أی دوست! نه هرچه درست بودو صواب بود روا بود که بگویند. واگر نه چنین بودی مصطفا نگفتی که: اذا ذکر القـــدر فامسکوا، و إذا ذُکِرَ أصحابی فامسکوا، واذا ذکرت النجوم فامسکوا. وهمچنین نگفتی: القدرُ سِرُّ الله فلا تفشوه. ودر سُخنِ أهلِ بصیرَت نبودی که: إفشاءُ سِرِّ الربوبیة کفرٌ وهم چنین نگفتندی: للربوبیّة سِرٌّ لو ظهر لبطلتِ النبوة. وتفسیرِ این نه آن بود که نبوت باطل بودی، بل که یعنی أحکامِ نبوت برخاستی، وقَـلمِ تکلیف نماندی، وحرامو حلال نبودی. چه تکلیف را محل جز پندارِ اختیارو تهمتِ بشریّت نیست.

۲۹۲ – وهانو هان! تا نپنداری که این سخن اندك سخنی است، که این سِرِّ الاسرار است. والله یطلعك علیه برحمته. نباید که در بحری افکنم خود را که ساحلش پدید نبود. وچیزها نویسم بی خود، که چون با خود آیم برآن پشیمان باشم ورنجور. أی دوست! می ترسم. وجـــایِ ترس

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) بسم ... الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ٥٦ رحمه الله بسم ... الرحیم N / 2 برادر ... منصور باد M ـ N / 2ـ3 اعدای ... باد N ـ M / 4 می نویسم M نوشتم N / 5 ندانم N می دانم M / آن M ـ N / از N یا M / 6 نه N ـ M / 10 للربوبیة N الربوبیة M (ابن عربي در تفسیر این گفتهٔ سهل شوشتری آرد: اگر سر حق آشکار گردد نبوت که إختصاصی بیش نیست باطل آید. فتوحات ۲: ٤٧٩ و ٥٥١) / این نه آن N آن نه این M / بود N بودی M / 11 بل که N ـ M / یعنی M ـ N / 12 پندار M پندارو N / 14 سخن M ـ N / 15 نباید M ونباید N / 17 باشم و رنجور N شوم M / می ترسم N ترسم ای دوست می ترسم M.

* * * نامهٔ هشتادو پنجم. N 56 . M 86 * * *

است از مکرِ قدر . بریکی أسبابِ سعادت مسلط کند تا مضطر گردد در سلوکِ راهِ سعادت . یا عجباً لأقوامٍ یُقادونَ إلی الجنةِ بالسلاسل . وبر دیگری أسبابِ شقاوت مسلط کند، تا مضطر گردد در سلوکِ راهِ شقاوت. وچون اربابِ بصایر در این معنی اندیشه کنند ، یك نقطه دردو حسرت گردند . وهم سودی ندارد حقاً . وبه‌حرمتِ دوستی که نمی‌دانم که اینکه می‌نویسم، راهِ سعادت است که می‌روم، یا راهِ شقاوت . وحقاً که نمی‌توانم که ننویسم ، وجز گوی بودن در میدانِ تقدیر روی نیست . بیت :

برمن زدِلم نماند جز نامِ دلم تا خود به کجا رسد سرانجامِ دلم

۲۹۳ – مصطفا ـ صلعم ـ پیوسته دردعا گفتی : یا مقلبَ القلوب والأبصار ! ثبّت قلبي علی دینك وطاعتك . چون کاتب برکاغذ قاف‌و کاف نویسد ، هراینه جیم‌و دال نتواند بود . اگر تقدیر از یکی بوجهل صفتی آفریند ، بهر حال خلیل نعتی نتواند بود . وخدا داند که نمی‌دانم که این‌نوشتن سببِ طاعت است یا سببِ معصیت.وهم نمی‌دانم که این إعلام کردن مر تورا طاعت است یا معصیت ! وکاشکی چون نمی‌دانم یك‌بارگی نادانی شدمی تا از خود خلاص یا فتمی ، چون در حرکت‌و سکون چیزی نویسم رنجور شوم از آن به‌غایت. و چون در معاملتِ راهِ خدا چیزی نویسم هم رنجور شوم . وچون در تفضیل أنبیا چیزی نویسم خود نعوذ بالله ، وچون از أحوالِ عاشقان نویسم خود نشاید ، وچون أحوال عاقلان

---

2 الجنة N الخمسة M / 3 مضطر گردد M مضر شود N / 4 معنی M معانی N / 5 ندارد M نی N / 5 ـ 7 اینکه . . . ننویسم N چه می نویسم M / 7 بیت M شعر N / 9 گفتی M خود می گفت N / 10 والأبصار N ـ M / وطاعتك N ـ M / 11 هر آینه N لا جرم M / نتواند بود N نبود M / 12 بود N بودن M / 13 نوشتن ... یا سبب M که نوشتم طاعت است یا N / 13 ـ 14 وهم .. معصیت N ـ M / 16 أز آن به غایت M ـ N / 17 هم . . . نویسم N ـ M / 18 أز N ـ M / خود N ـ M / وچون M چون N .

نویسم هم نشاید ، وهرچه نویسم هم نشاید . واگر هیچ ننویسم هم نشاید . اگر گویم هم نشاید ، وچون خاموش گردم هم نشاید . واگر این واگویم هم نشاید ، وأگر وانگویم هم نشاید . وأگر خاموش شوم هم نشاید .

٢٩٤ – أحوالِ من چنین است ، بیت :

چون مویْ شدم زرنجِ هر بیدادی
در دهر که دیداست چو من ناشادی

برخیزد اگر جهَدَ بهمن‌بر بادی
چون چنگ زهر رَگی زِمَن َفریادی

شعر :

أنحلاٌ إذا تدنو وشوقاً إذا نأت
عَناءٌ و َترحٌ من هُنیده یَکرخُ

دیگر بار نمی دانم که این چه نوع است از بلعجبی . وندانم که ثمرهٔ اینکه نوشتم چه خواهد بود . سعادت یا شقاوت ! بیت :

هر روز طلب کن به مجالی دِگرم
وزگردشِ چرخ در جوالی دِگرم

وامروز بهتازگی بهحالی دگرم
در گوشه شده زگوشمالی دگرم

1 وهر ... نشاید N ـ M / 2 گویم هم M گویم N / چون M اگر N / واگویم N را گویم M / 3 واگر وانگویم هم نشاید N ـ M / 4 أحوال ... است M ـ N / 5 چون موی شدم M مویی شده‌ام N / 9 ـ 11 شعر ... یکرخ N ـ M / 12 بار نمی N باره نه M / 13 نوشتم M نویسم N / سعادت یا شقاوت N ـ M / 14 به M ـ N .

۲۹۵ – یا محمد !« إنك لتهدي إلى صراط مستقیم » شنودیو پرُشدی . أکنون « انك لا تهدي من أحببت » هم بشنو ! . أگر با تو گفتیم :« ولسوف یعطیك ربّك فترضی » أکنون می‌گوییم : « لیس َلكَ ِمن الأمرِ شیءٌ » نه چنین بود ؟ بیت :

هواره تورا کنار، جانان نبود   بسیار بود َتره بُوَد نان َنبُوَد

یا محمد !تاجِ « لعمرك » برسَرِ خود بدیدیو بگفتی : أنا سیّدُ ولدِ آدم ولا فخرَ .أکنون در خاكو خونِ «ولئن شئنا لنذهبن بالذي أوحینا إلیك» مراغه ِبزَنو بگو : لیت رَبَّ محمدٍ لم یخلق محمداً .

۲۹۶ – یا محمد ! مارا دیدی که تورا بنواختیمو گفتیم : « لا أقسم بهذا البلد » أکنون خود را نیز می‌بین که « ولولا أن ثبّتناك لقد کِدتَ ترکَنُ إلَیهم » یا محمد! « وُتعزُّ من تشاء » دیدی ، أکنون « وُتذلُّ من تشاء » هم ببین . یا محمد ! خاك قدمِ خود توتیای جبرئیـــل دیدی ، أکنون « عبسَ وتولی »نیز ببین . یا محمد ! « طهَ ».و « َیس » . شنیدی ، أکنون « أحَسِبَ الناسُ أن یترکوا أن یقولوا آمَنّا » بشنو !

۲۹۷ – آنکه بخود بوَدو خودبین بود دوستی مارا نشاید . یا محمد ! در خود نگاه کردیو گفتی :

1 الشوری 42 : 52 ك / 2 القصص 28 : 56 ك / گفتیم M گفـــتم N / 2 ـ 3 الضحی 92 : 5 ك / 3 آل عمران 3 : 128 م / گویم M گویم N / 6 الحجر 15 : 72 ك / 7 ولا فخر N ـ M / الأسراء 17 : 86 ك / 9 ـ 10 البلد 90 : 1 ك / 10 ـ 11 الأسراء 17 : 74 ك / 11 آل عمران 3 : 26 م / 12 ـ 13 عبس 80 : 1 ك / 13 ببین M وببین N / طـــه 20 : 1 ك / یس 36 : 1 ك / 13 ـ 14 العنكبـوت 29 : 2 م / 15 بخود ... بین N خود بر M / دوستی M ـ N / نشاید N نشاید . یا محمد یعظكم الله . ویحـذركم الله نفسه . جوان مردا فریاد از این قدر مكار . یا محمد اگردی روزی گفتم : ادع الی سبیل ربـك بالحكمة والموعظة الحسنة ، امروز گویم : والله یدعوا الی دار السلام M .

أبطحاءُ مَكّةَ هـذا الذي أراهُ عيانـاً وهـذا أنا ؟

تا مارا بايستى گفتن : « فان كُنتَ في شكٍّ مما أنزَلنا اليك فاسئل الذين يقرؤن الكتابَ من قبلك » أكنون در زينب نيز نگاهى مى كن ، تا روىِ خود بىما در آينهٔ روىِ او بينى ! كه : « وتخفي في نفسك ما اللهُ مُبديهِ » يا محمد ! سلامٌ عَليكَ أيها النبي ورحمة الله وبركاته ، نوش كردى مباركت باد. أكنون وقتِ زهرِ قاتل است . يا أبابكر أخافُ أن يكون قد طوى عني هذا البساط . يا محمد ! و « يعظكم الله » و « يحذركم الله نفسه » .

٢٩٨ – جوان مردا ! فرياد از قدَرِ مكّار ، فرياد از آنكه نتوانم . يا محمد ! «ألم نشرَح لك صَدرَكَ » گفته‌ايم ، لكن شعر :

إذا رأيت نُيوبَ الليـثِ بارِزَةً
فلا تَظننّ أنّ اللـّيثَ يَبتسِمُ

« واللهُ خَيرُ الماكِرينَ » واتو مى گويم . يا محمد ! بوجهـل خود با جنودِ ابليس حسابِ خود راست واميدارد ، اورا وامـا چه حساب ؟ وأورا از مَكرِ ما چـه خبر ؟ يا محمد ! اگر دى‌روز مى‌گفتيم : « أدعُ إلى سبيل ربّك بالحكمة والموعظة الحسنة » ، إمروز مى‌گوييم « واللهُ يَدعُو الى دارِ السّلامِ » . بار خدايا ! أگر گليمى در سر كشَم ، گويى : يا محمد ! « قم الليل » . واگر روى نمايم ، گويى : يا « أيُّها المدثر قم فأنذِر » . واگر

2 تا . . . گفتن N – M / 2 – 3 يونس 10 : 94 م / 3 نيز نگاهى N نگاه M (داستان اين عشق‌و فدكارى موضوع منظومهٔ زيد وزينبِ خضر شاه است) / 4 بى ما N – M / روى N – M / كه N – M / الاحزاب 33 : 37 م / 5 ايها ... بركاته N – M / 6 عنى معنى M / 7 – 16 يا محمد . . . السلام N – M / 7 النور 24 : 17 م / عمران 3 : 28 م / 9 الشرح 94 : 1 ك / 12 عمران 3 : 54 م والانفـال 8 : 30 ك / 14 – 15 النحل 16 : 128 ك / 15 – 16 يونس 10 : 15 ك / 16 گليمى M گليم N / 16 – 17 گويى ... نمايم N – M / 16 – 17 المزمل 73 : 2 ك / 17 المدثر 74 : 2 ك .

برون آیم ، گویی : « واهجرهم هجراً جمیلا » و « تبتّل إلیه تبتیلا » . مرا چه باید کرد ؟ یا محمد ! تو راحت می‌طلبی ، وما أز تو سر گردانی می‌خواهیم. یا محمد ! تو می‌خواهی باما حساب بسربری وبه گوشه‌ای نشینی ما می‌خواهیم که درهر نفسی ما را با تو وتورا با ما صدهزار گونه حساب بوَد .

۲۹۹ ـ اگر شادت بینیم ، گوییم : « لا تفرح إنّ الله لا یُحبُّ الفرحین » إنّ الله یُحبُّ کُلّ قلبٍ حَزینٍ . واگر دل تنگ شوی گوییم : « ولقد نَعلم انك یضیق صدرك » . واگر عبادت بسیار کنی گوییم :« طه ! ما انزلنا علیك القرآن لتشقی » واگر طاعت کمتر کنی گوییم : « واعبد ربـك حتی یأتیك الیقین » . اگر بخسبی گوییم « قم اللیـــل » وچون برخیزی گوییم : « والله یقدِّرُ اللیل والنهـــارَ علم أن لَن تحصوه فتـاب علیکم » . واگر با بوبکرو عمر درسازی ، گوییم : « استجیبوا لله وللرسول إذا دعاکم » . واگر دَر دَرونِ پرده رخت بنهیو خوش بنشینی گوییم : لیست هي بعتبة أمِكَ ، « قل یا أهلَ الکِتابِ تعالوا الی کلمة سواء » . أگر آسان فراگیری گوییم : « وانذر عشیرتك الأقربین »و « بلّغ ما انزل الیـك » وأگر سخت گیری گوییم «واخفض جناحك لمن اتبعك». أگر رفقی کنی گوییم :« واغلظ علیهم » . وأگر عنفی رود گوییم : « ولو کنت فظاً غلیظ القلبِ لانفضوا » . أگر محابا کنی گوییم : « وقل لهم في أنفسِهم قولاً بلیغاً » . وأگر مبالَغَت کنی ، گوییم : « فقـل لهم قولاً میسوراً » وچون برنجی

I برون N بیرون M / المزمـــل 73 : 10 ك / المزمل 73 : 8 ك / 2 خواهیم M طلبیم N / 3 ـ 4 به گوشه . . . با ما M هر نفسی واما را وا تو N / 5 بینیم گوییم M بینم گویم N / القصص 28 : 76 ك / 6 ان ... حزین N ـ M / 6 ـ 7 الحجر 15 : 97 ك / 7 ـ 8 طه 20 : 1 ـ 2 ك / 8 طاعت M ـ N / 9 ـ 8 الحجر 15 : 99 ك / 9 المزمل 73 : 2 ك / 10 المزمل 73 : 20 ك / 11 الانفال 8 : 24 ك / 12 هی N هذا M / بعتبة N عتبة M / 12 عمران 3 : 64 م / 14 ـ 15 گوییم ... کنی M ـ N / 14 الشعراء 26 : 214 ك / المائدة 5 : 67 م / 15 الشعراء 26 : 215 ك / 15 ـ 16 التوبـــة 9 : 73 م والتحریم 66 : 9 م / 16 ـ 17 عمران 3 : 159 م / 17 اگر M واگر N / النساء 4 : 63 م / 17 ـ 18 گوییم ... برنجی N ـ M / 18 الاسراء 17 : 28 ك .

گوییم : « فاعفُ عنهم واستغفر لهم » . وأگر استغفار کنی أز بهرِ إیشان گوییم : « سواءٌ علیهم استغفرت لهم أم لم تستغفر لهم . لَن یغفرَ اللهُ لَهُم » . جوان‌مردا ! همـــه نشان محبوبی أو است وتو ندانی . خدا تورا عقلی دهادو مسلمانی دهادو توفیقِ طاعت مبذول داراد ، وازراهِ شقاوت اعراض دهاد .

۳۰۰ – أی دوست ! شنیده‌ای که الایمان نیف وسبعون باباً ، واین هیچ مناسبت دارد که ستفترق امّتی علی نیفٍ وسبعین فرقة ، یا نه ؟ أی دوست ! بعید نیست که هر فرقتی أز ایمان نصیبی دارند ، وبه‌چیزی أز بِدَع آلوده اند . وفرقتِ ناجی أهلِ شهادت باشند که اعلاها شهادة أن لا إله إلّا الله . این جماعت‌را نه حساب باشدو نه میزان‌و نه صراط ، « یَومَ نحشر المتقین إلی الرحمانِ وفداً » ، ولا یحزنهم الفزع الاکبر » ، « وهم من فزع یومئذٍ آمنون » وأهلِ لا إلهَ إلا الله قطعاً بهشتی‌أند که من قال لا إله إلا الله خالصاً مخلصاً دخل الجنة . این نجات مطلق بود ، أز همهٔ أهوال دور . « اولئك عنهـــا مبعدون » دیگر فرق‌را خیرو شر بود بهم آمیخته . « خلطوا عملاً صالحاً وآخر سیّئاً » وبقدرِ گناه به‌دوزخ در بمانند که والباقون في النار . پس خلاص یا بند همه . چه در لفظِ خبراست که : ستَفترقُ أمّتي . وچون أمّتی ، بگفت ، به هیچ حال امتِ أو مخلّد نباشد در آتش . ونیز أگر ناجی کسان دیگر بودندی ، جز اینکه گفت :

---

1 عمران 3 159 م / 2 المنافقون 63 : 6 م / 3 او N – M / تورا M مرا N / 4 ومسلمانی دهاد N – M / 6 شنیده M رسیده N / 8 بعید N بدیع M / 9 آلوده اند M آلوده باشند N / 10 باشد N بود M / 11 مریم 19 : 85 ك / الانبیاء 21 : 103 ك / 11 – 12 النمل 27 : 89 ك / 13 خالصا N – M / 14 الانبیاء 21 : 101 ك / را M – N / بود بهم N بهم بود N / 15 آمیخته N – M / 15 التوبة 9 : 102 م / وبقدر N بقدر M / 15 – 16 در . . . خلاص M – N / 16 لفظ N – M / 17 که M – N / 18 نیز M – N / دیگر بودندی N باشند M / جز N اعنی M .

الناجية منها واحدة ، مگر در دوزخ رَوند پس خلاص یابند . أز اینجا لازم آمـدی که بی‌هیچ عذاب کس به‌بهشت نرسیدی . واین چنین نیست که « یدخلون الجنة (ویرزقون فیها) بغیر حساب » ولا عذاب . جماعتی بسیار هستند ، وآیاتو اخبارِ بسیار بدان ناطـق است . پس فرقتِ ناجی آنها باشند که بی حسابو عذاب به‌بهشت روند : دیگر فرق به‌دوزخ روند . وبقدرِ گناه هرکسی را لبثی بود . پس به‌سببِ ایمان برون آینـد که أمتـّی بگفته است واینکه گویند کافران هم مخلد باشندو مبتدع چون کافر بود در حکمِ تخلیـد ، این هیچ نیست ، چه همه أهلِ قبلهٔ إسلام أند ، وأهل قبلهٔ ما مخلـّد نباشَند . وبِدَع شناختن نه کارِ هرکسی بودو نه آسان کار است . هرکسی دعوی کند که سنـّی است ، أما همه أز سنـّت دوریم . ونمی گویم دورَند ، چه من در خود بسیارِ بدَع می بینـَم . والله یخلـّصني منها .

۳۰۱ – أی دوست ! بِدَع در عقایـد بودو در أوصاف بود و در أعمال ، هرکه دَر خـداو رسولو گورو قیامتو علومِ دینی ، چیزی اعتقادی دارد ، نه چنانکه پیغامبر – صلعم – داشت ، این کس مُبتـدعِ است دَر عقاید . وتا علم به‌کمالِ همهٔ علومِ دین حاصل نگردد ، مرد أز این بدعت نرهد واین أز کجا آید؟ مَن مُعترِفم که مرانیست. دیگرانرا خود نشناسم . هذا مَضی .

---

1 مگر N والباقون که M / 2 آمدی N آید M / عذاب N عـذابی M / 3 که M ـ M / الغافر 40 : 40 ك /3 ـ 18 ولا عـذاب ... مضی N ـ M (در 86 M اینجا سلام وحمدلهٔ پایان نامه هست . و 16 سطر باقی تنها در 56 N دیده‌می شود) / 7 کافران (تصحیح) ـ N / 16 مرد (تصحیح) ومرد N .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۰۲ ــ ایزد تعالی آن دوستِ مخلص‌و برادرِ أعز رادر أمـــان‌و ضمانِ خود بداراد . نوشته بود که إمسال مطالعتِ مکتوبات أز پارینه مفیدتر است . أی برادر أطال الله بقاك في عافیته بدانکه إین ثمرۀ مجالستی است که أمسال می‌بود . وچیزی که می‌خوانـــدی أز مکتوبات . وبه‌حقیقت دان که آنچه تو فهم کنی أز مکتوباتِ من، بر قدرِ فهم‌و عقلِ تو بود . وآنرا به‌تحقیق فهم کردن روز گاری دراز می‌باید وسلوکی تمام ، چــه آن راهِ پانزده سال سلوکِ من است . وباشد که آنچه به‌پانزده سال بر من کشف‌شد به‌پنجاه سال بر دیگری کشف نشود ، تا گمانی غلط نبری . وتادر میان إین أشغالِ بی کرانه هستی فهمِ تو بدان حقایق نرسد .

۳۰۳ ــ لعمری ! قبالۀ رَزی می‌خوانی که در آنجا أنگوری است که أز آن أنگور شرابی حاصل شود . که أز خوردنِ آن شراب مستی خیزد . أکنون می‌نگر که أز تو تا وقت مست شدن چند راه است .

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه هـــا) المكتوب السادس والستون K بسم ... الرحیم وبه نستعین M / 2 دوست مخلص و M ـ K / امان و K ـ M / 3 از K ـ M / 4 أطال . . . عافیته M ـ K / بدانکه K بدان أی برادر که M / این M ـ K / 5 حواندی K خوانی M / از K از این M / 6 وبه‌حقیقت K تحقیـق M / من M ـ K / 7 می K به M / 8 راه K ثمره M / باشد M باید K / 9 شد K أفتـــاد M / 10 نشود K نکردد M / 10 ـ 11 فهم تو . . . نرسد M تو . . . نرسی K / 12 است K بود M / 15 راه M آه K .

*** نامۀ هشتادو ششم . M 82 . K 66 ***

بدایتِ این سلوك آنست که أول أز تقلیـــدِ مَورّث برخیزد ، وَبر تعصّبِ کفرو إسلام ستیزی پیش روی خود آرد که در مذهبِ ما کفرو إسلام یك رنگ است . وإینِ بدایتی است که عمرهای دراز سلوك َبرندو هیچ کس بدین بدایت نرسد . وچون بدایتِ سالکی فوق النهایات بود ، تو چه دانی که نهایتِ أو چه بود

۳۰٤ – آنچه تو أز من می‌دانی نه منم ، آن توای تا غلط نپنداری که در این مکتوباتِ من چندان عجایب است که أگر أولین وآخرین زنده شوند أز آن قوت خورند . وقدر آن کسانی دانند که عمرهایِ عزیز إیشان خرج شدو أز آن به بویی بیش نرسیدند . إنشاء الله که عمرت وفاکند تا قدرِ آن بدانی . مرا أمیداست که تا چندین هزار سال أز آن مکتوبات عالمها آبادان خواهدشد ، ودلهای بسیار عزیزان أز آن آسایش می‌یابد ومراو تورا ثواب بسیار می رسد . چه گویی إین کاری أندك است ؟ « ونکتب ما قدموا وآثارهم » این بود . وآنچه بدین ماند که إذا مات الرّجلُ انقطع عمله الا عن ثلاث ، صدقة جاریة وعلم ینتفع بهِ ، وولد صالح یدعو له .

۳۰۵ – جوان مردا ! خوانده‌ام که یکی را در عرصات آورَند که هیچ طاعتی ندارد الا آنکه « بسم الله الرحمن الرحیم » نیکو نبشتی . خدای تعالی

---

1 اول K ـ M / مورث M ـ K / برخیزد K برخیزی M / 2 ستیزی ... آرد که K بستیزی M / 3 اسلام K هدی M / 4 دراز ... برند K بسیار بسر برند در سلوك M / بدایت M بدایات K / 6 می K به M / تا K یا M / 7 که M ـ K / این K ـ M / چنـدان M چند انی K / اگر M ـ K / 8 أز M واز K / 9 عزیز M ـ K / از آن M ـ K / 10 عمرت M عمر K / که تا M که K / 11 ابادان (تصحیح) ابدان K ابادن M / حواهد شد K می شود M / 12 بسیار M آن K / این M یعنی K / 12 ـ 13 کاری اندك M اندك کاری K / 13 یس 36 : 12 ك / 14 ـ 16 صدقة . . . مردا M الحدیث K .

بروی رحمت کند. چون ثمرهٔ نام او بر کاغذ نوشتن این بود. أکنون گویی ثمرهٔ حقایق این أسامی در دلهای طالبان إثبات کردن چه خواهد بودن؟ «وعلَّم آدم الأسماء کلَّها ثم عرضهم علی الملائکة» یا محمد! «وعلمك ما لم تکن تعلم»، «ووجدك ضالاً فهدی» «وأوحینا إلیك روحاً من أمرنا. ما کنت تدري ما الکتابُ ولا الایمان، ولکن جعلناه نوراً نهدي به من نشاء من عبادنا.

۳۰۶ – جوان مردا! أسامی قدم جز دَر دلِ آدم وآدمی جمع نگردد. هر کسی از ملائکه یك اسم داند. آنچه نقدِ دلِ إیشان است حقیقتِ إسمی مُعیَّن بود «ومَا منـَّا الا لَهُ مقامٌ مَعلُومٌ» آنکه لطیف داند، قهَّار نداند. وآنکه جبار گوید رحمان نگوید. صفاتِ مُخوَّف ومَرجُوّ هردو بهم، جز برآدمی گذرنکند. نه بینی تا در قرآن چگونـه گفت «وعلَّم آدم الأسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة، فقال أنبئوني بأسماءِ هؤلاءِ» چون همه ندانستند گفتند: «لا عِلمَ لنا إلَّا ما علـَّمتنا» یعنی هر یکیرا مقامی است معلوم وذکر یك إسمِ معیَّن.

۳۰۷ – ملك الأرض را إسمی معین است که بدان اسم، زمین را بپای میدارد. ومَلكِ آسمان را هم چنین. وملكِ حیاترا إسمی است که بواسطهٔ آن إسم نفخِ ارواح کند در اجساد آدمیان. وملك موت را إسمی دیگر است که بدان إماتت کند. چنانکه در خبر است که ملكِ موتو ملك حیاترا با هم مناظره رفت. قال أحدهما: أنا أحيِ، وقال الآخر أنا أمیتُ. فتحاکما إلی

1 اکنون M – K / گویی M – K / 2 حقـایق این أسامی M این حقایـق K / اثبات M إیثار K / 1 – 2 البقرة 2 : 31 م / 3 النساء 4 : 113 م / 4 الضحی 93 : 7 ك / 4 – 5 الشوری 42 : 52 ك / 8 الصافات 37 : 164 ك / 10 تا M که K / چگونه M چون K / 10 – 11 البقرة 2 : 31 م / 12 البقرة 2 : 32 م / 13 إسم معین M – K / 14 إسمی M – K / 15 می M – K / آسمان K السماء M / را M – K / 16 اسم M – K / آدمیـــان M آدمی K / 16 – 17 وملك . . . خبراست که M – K / 17 – 18 ملـك موت ... قال أحدهما M ناظر ملك الموت ملك الحیاة فقال أحدهما K .

الله ، فقال لهما : كونا كما أفوِّضُ إليكما فأنا المحيى والمميت . وملك النار آن إسم داند كه بدان احراق كند . وملك الهواء إسمى دارد ، وديگر ملك الماء إسمى دارد ، وهم چنين ملك الريح والرعد والبرق والمطر « وما يعلم جنود ربك الا هو » ، « و لله جنود السماوات والارض » .

۳۰۸ – جوان مردا ! به عدَدِ هر برگى كه بر درختى است هفت فرشته مى‌بايد كه تمام كند . ودر خبراست كه ما من قطرةٍ تنزل من السماء إلا ومعها ملك . واين همه فرشتگانِ أرضى أند وأسامى كه إيشان دارند همه از ملكوتِ أسفل است . وإين لشكرِ أرضى در تحت حكم ملايكهٔ سماوات باشند . وأسامى إين جماعت از ملكوتِ أعلى بود وبالا . اين قوم فريشتگانِ حضرتند، كه إيشان را قدسيانِ ملاءِ أعلى خوانند . وجبروتِ ذات نقدِ ذكرو علمِ إيشان است . « والله من ورائهم محيط » ودر خبر است كه : يَخرجُ كلَّ يومٍ مِن تحتِ الكُرسىِّ خيلٌ من الملائكة بعدد جميع البشر كل واحد منهم لو جُعِلتِ السماوات والارض في قبضته لغابتا فيها ، قد أقلقَهُم الشوقُ فتحرقهم سبحات وجه الاعلى . وهذا دَأبُهُم إلى يومِ القيامةِ . جوان مردا! اين تجلى كه إيشانرا بسوزاند ، متاع البيتِ إسرافيل است ، هرروز سيصدو شصت بار اين تجلى بدو رسد وأورا نمى‌سوزد . وروحِ أعظم را نصيبى هست از جمالِ أزَل كه إسرافيل را بسوزد « اؤلئك ينالُهم نصيبهم من الكتاب » و « انا لموفوهم نصيبهم غير منقوص » ، « مقام معلوم » .

---

1 كما K لما M / وملك M ملك K / آن K ـ M / 2 اسم داند K اسمى دارد M / وملك ... دارد K ـ M / 3 والبرق K ـ M / 3 ـ 4 المدثر 74 :31 ك / 4 الفتح 48 : 4 و 7 م / 5 درختى M درخت K / 8 أرضى M از چه K / تحت M اين K / 9 بود M ـ K / 10 كه إيشان را قدسيان ... خوانند K كه قدسيان ... خوانند إيشان را M / نقد K ـ M / 11 البروج 85 : 20 ك / 12 يوم M يوم القيامه K / كل واحد K واحد M / 13 الأرض M الارضون K / 15 بسوزاند K مى سوزد M / 16 بدو M بوى K / I7 الاعراف 7 : 37 ك / 18 هود 11 : 109 ك / الصافات 37 : 164 ك .

۳۰۹ – أسامیِ حق تعالی أز حصر بیرون است . تو در جیبِ خود نگر تا خود از او چه نصیب داری، و می‌دان که أبد الآباد از آن خواهی خوردن . أز پردۀ إسم بر تو تجلی خواهد کردن که إنّ اللهَ یتجلی للناس عامةً ولأبي بکر خاصة . مصطفا – صلعم – می گوید : اسألك بکلِ إسمٍ هُولَكَ ، سمیّتَ به َنفسَكَ ، او نزّلته في کتابك ، أو علمته أحداً من خلقك ، أو استأثرت به في علم الغیب عندَكَ إسماً مکنوناً مخزوناً .

۳۱۰ – چه گویی ؟ أبیت عند ربي ! چون اینجا رسی ، علم الغیب به شهادت شود . « إنّا َنحنُ نزّلنا الذکر » هم در قرآن است ، أما أز دیدۀ نامحرمان در حجاب است که « وإنا َله لحَافِظون » . چه گویی ! َطه ، َیس ، حم‌عسق ، نه در قرآن است ؟ تورا أز آن چه نصیب می‌رسد ؟ در هردلی سرّی دارد ، وبا هردلی سرّی گوید . آفتاب دیده‌ای که در هر سَری سِرّی دارد ؟ وأو در آسمـــان بجایِ خود مقیم . ومن آیاته الشمس والقمر . « الله نورُ السماوات والأرضِ »

۳۱۱ – جوان مردا ! أهلِ نازو دلال را ندیده‌ای که چه می گویند :

خورشید تویی و مَشرِقَت إین دلِ من   هرروز نخست از دِلم بر تابی

لم تسعني أرضي ولا سمائي ووسعني قلبُ عبدي المؤمِن الساکن الوادع . پنداری که مشرق یکی است ؟ هیهات ! « رَبُّ المشارِقِ والمغارِبِ » .

از لطف به هرتنی روانی دگری   در تو که رسد که تو جهانی دگری !

---

2 تا خود K تا M / نصیب M ـ K / ابد M الی ابد K / از آن M آن K / 3 از ... که M ـ K / للناس M ـ K / 6 عندك ... مخزون M ـ K / 7 چه گویی ... ربی K ـ M / رسی K رسید M / 7 ـ 8 به شهادت شود K بود نه شهادت M / 8 و9 الحجر 15 : 9 ك / هم در K همه در تحت M / 9 حجاب K حجب M / 10 عسق K ـ M / 11 سری دارد . . . هر سری K ـ M / 12 أو K أز M / بجای K متعـــالی M / 13 النور 24 : 35 م / 15 خورشید ... تابی M ـ K / 17 که K ـ M / المعـــارج 70 : 40 ك / والمغارب K بیت M .

۳۱۲ – جوان مردا ! مشرقِ او ومغربِ أو از دلِ دوستان او است . يا داود ! أطلبني عند المنكسِرةِ قلوبُهُم . إين مغارب الله نوری است که در إيشان پنهان شود ، پس شکسته‌دل شوند . چه می‌شنوی ؟ مشارقش کجا طلبی ؟ فاذا أحببتُه كنتُ سمعَه وبصَره ويده ورجله . أگر أنا الحق گفت معذورش دار ! نه أو گفت ، « فاذا هو زاهِقٌ » ، « الله نور . . . » أز دِلِ أو طلوع کرد . أورا محو کردند که « إنَّ المُلوكَ إذا دَخلوا قَريةً أفسدوها » .

آمـد بُتِ من کارد کشیده بَرِ من
گفتـا که در این شهر تو باشی یا من

۳۱۳ – « جاء الحق وزهق الباطل » ألا كلُّ شيءٍ ما خلا الله باطِلُ . چون باطِل نماند، حَق گفت : أنا الحق ، وسبحاني ما أعظم شاني . باز چون از مشرقِ خود مغربی ساخت، باطِل پیدا شد وحق درو پنهان گشت، گفت : ليت رَبَّ محمدٍ لم يَخلُق محمداً .

ای ماه برآمدی وتابان گشتی گردِ فلكِ خویش خرامان گشتی
چون دانستی برابرِ جان گشتی ناگاه فرو شدیو پنهان گشتی

« إنَّ الله معَ الذين اتَّقوا والذين هم مُحسِنونَ » ، « وألزَمهم كلمة التقوى » . چرا ؟ زیرا که رستم‌را هم رَخشِ رستم کشد . « وكانوا أحق بها وأهلها » ، « هو أهل التقوى » ، « واتقونِ يا أولي الألبابِ » . وعليون لذوي

1 مشرق أو ومغرب أو M مشرق و مغـــرب K / از دل K ـ M / او است M است K / 2 طلبی K طلبند M / 4 ويده ورجله K ـ M / 5 الأنبيـاء 21 : 18 ك / النور 24 : 35 م / 6 النمـــل 27 : 34 ك / افسدوها K افسدوها بيت M / 7 بر M يا K / 9 الاسراء 17 : 81 ك / 10 چون K ـ M / 15 النحل 16 : 128 ك / 15 ـ 16 الفتح 48 : 26 م / 16 ـ 17 الفتح 48 : 26 م / 17 المدثر 74 : 56 ك / البقرة 2 : 197 م .

الالباب. « وانتم الأعلونَ » ، « والله معكم » عِقدى نفيس است ، أما : وفي عنقِ الحسناءِ يُستَحسَنُ العقد .

٣١٤ – چندانکه توانى، طاعت مى کن ! وأفضل طاعاتِ تو صدقه بود . « ومما رزقناهم ينفقون » ، تورا مالو جاه است ، ودستو قلمو زبان هست . إرحَم من تحتك يرحَمُك من فوقك . آنچه دارى بذل مى کن، تا آنچه ندارى برتو بذل کنند. الكلمة الطيبة صدقة. ومداراة الناس صدقة. والسلام والحمد لله رب العالمين ، وصلى الله على خير خلقه محمد وآله أجمعين .

1 آل عمران 3 : 139 م/ محمد 47 : 35 م / عقدى M عندى K / 3 مى K – M / طاعات K طاعت M / 4 الانفال 8 : 3 م / 5 بذل مى كن M بدان بذل مى كند K / 6 الكلمة M والكلمة K / ومداراة K والمداة على M / 6 – 7 والسلام ... أجمعين M – K .

بسم الله الرحمن الرحیم

۳۱۵ – برادرِ أعز را بقا باد در رضایِ إیزدی جَلَّت قدرته . سه مکتوب نوشتم در جواب اعتراضی که دوستی کرده بودو گفته که یا لیتَ ربَّ محمّد ، روا نبود که پیغمبر گوید . ودر اینجا سخن دراز استو در همهٔ مقامات سخن ببآید گفت . وبه‌عاقبت سر به‌قدر کشدو بیشتر این علوم را بیان کردن حرام است ، إلا علی طریق الاجمال . أمّا چون دست أز من نمی‌دارد من نیز می‌نویسم . والله یوفّقنا لِصالحِ القولِ والعَمَلِ برحمته .

۳۱۶ – بدان أی دوست ! آنها که گفتند : لان أُنشر بالمنشارِ أحبُّ إليَّ من أن أقول لشيء كان، ليته لم يكن. در مقامِ رضا بوده اند؛ وچند مقام هست که این نطق مُقتضیِ آن مقامات است . امّا مقاماتی دیگر هست که مقتضیِ آن مقامات آن است که گویند : لیتني لم أخلق ، ولیت الخلق لم یعصوا الله . وشرح این مقامات وآن مقامات بدادن علی التّفصیل تورا کمتر بکار آید . امّا این قدر نوشتن که تورا ثلج الصّدر از آن حاصل آید مهم دانستم نوشتن .

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 3 بود P I است M / 5 وبه M و P I / 6 است P I بود M / 8 آنها M که آنها P I / 10 ـ 11 اما . . . است M ـ P I / 12 وآن . . . به کار آید M بدانکه کمتر بکار آید علی التفصیل P I / 13 آید P I شود M / مهم دانستم نوشتن M مهم دانستم نوشتن چگویی که ترا ثلج الصدر الی P ـ I .

* * * نامهٔ هشتادو هفتم . P 61 . M 83 . I 49 * * *

۳۱۷ – چه گویی أی دوست ! شاید که أنبیا گویند که لیت فلاناً لم یکفر ، ولیت العاصي لم یکن . أگر نشاید که أنبیا گویند که لیت فلاناً لم یکفر ، ولیت العاصي لم یکن ، پس چرا محمد مصطفا ـ صلعم ـ شب‌و روز در إزالتِ کفر سعی می کرد ؟ أگر وجود کفر به‌ْ است از عدمش ، سعی کردنِ شمشیر در إزالتِ آن چه معنی دارد ؟ وأگر عدمش به‌ْ است از وجودش ، پس چرا روا نبود که گوید : لیت الکفر لم یکن ؟ لعمري ، اینجا مقامات است وسالکانِ پخته دانند که لیت الکفر لم یکن ، در کدام مقام بود ، وعموم پندارند که إین مناقض است با رضا به‌قضا . هیهات ! زیرا که رضا به‌قضا آنجاست که رضایِ أوست أمّا أو به‌معاصی‌و کفر راضی نیست ، اینجا رضا شرط نیست .

۳۱۸ – لعمري ! کسانی که سِرِّ قدَر إیشان را مکشوف بود ، دانند که چگونه بود که کفرو معاصیِ به‌قدر بود . وچگونه أو بدان راضی نبود ؟ وچگونه أز أو چیزی در وجود آید که أورا در آن رضا نبود . آخر در قرآن می‌خوانی که « غَضِبَ اللهُ عَلَیهِم » . هر که در دایرهٔ رَضيَ اللهُ عنهم بود ، أز « غضب الله علیهم » نبود . أمّا إین که أز أو إین چگونه در وجود آیـــد ، وغضَب‌و رِضایِ أو چه معنی دارد ؟ إین کارِ کسانی بُوَد که أهل إشراف آمدند برقدر ، پس راضی شدنـــد به‌همهٔ أفعالِ أو ، أز آن روی که أفعالِ أو بود ، ورضا ندادند به‌بعضی چیزهـــا ، أز آن روی که أورا در آن رضا نبود . پس به‌رضایِ أو راضی

1 چه گویی PI - M / 1 - 7 که لیت ... یکن PI - M / 3 محمد PI - M / 4 - 5 إزالت ... شمشیر در M - PI / 7 کدام PI - M / 8 این PI - M / 8 - 9 که رضا ... رضای او PI که رضای أو M / 12 - 13 کفر ... چگونه PI - M / 14 و 15 المجادلة 58 : 14 م والممتحنة 60 : 13 م / 14 - 15 هر که ... نبود PI - M / 8 به بعضی M بر بعضی PI / 19 در PI بر M .

شدند ، وبه‌سخط أو ساخِط شدند ، وتورا وبیشتر عالمیان را ، لا بل همهٔ عالم‌را ، الأ من شاء الله وقلیلٌ ما هم، إین جا ره نیست .

۳۱۹ – اینجا « وَٱللیلِ إذا عَسعَس » در « والصُّبحِ إذا تنفَّسَ » گم شده است . اینجا « والضحی » و « واللیل إذا سجی » یك نقطه گشته است . اینجا « واللیـلِ إذا یَغشی » و« والنـّهارِ إذا تجلـّی » روی دَرهَم آورده است . اینجا ، خالِ مَعشوق نشانِ کمالِ جمالِ أوست . اینجا، پیدانیست که خال کدام است،و جمال کدام ؟ ع : ألحق به‌چنان زلف مُسلمان نتوان بود . بیت :

شب روز کند یار ، چو بنمایـد روی
وَز روز شب آورد ، چو بگشاید مُوی
آن بنماید که تا بیارایـَــد کوی
وآن بگشاید که تا چو مشك آید بوی

۳۲۰ – أگر عاشق شوی ، فرق ندانی میانِ روی دوست وموی دوست . پس چون أز فرق تا قدم یك نقطه درد گردی ، تسبیحِ جانِ تو إین بود که بیت :

آن بت که مرا داد به‌هجرانِ مالش
دل گم کردم میـانِ زلف‌و خالش
پُرسَند رفیقانِ من أز حالِ دِلمَ !
آن دل که مرا نیست چه دانم حالش

2 من P I ما M / ره P I راه M / 3 التکویر 81 : 17 ك / در P I – M / 4 الضحی 93 : 1 و 2 ك / 5 اینجا P I – M / اللیل 92 : 1 و 2 ك / 7 ع : P بیت M – I / 8 بیت P – M I / 12 که تا چو M تاکه ز P I / 14 یك نقطه M که P I / 15 این بود که بیت M بیت P – I / 17 زلف P I خد M .

إینجا ، دانایی در نادانی گم شود . اینجا ، دلِ جُز بی‌دلان را نبود . ما أحسن مِن عالمٍ یَتجاهَلُ بَینَ یدی ربّه ، إینجا بدانی . علیکم بــدین العجایز ، نیز اینجا خودرا باتو نمودن گیرد . بسا سرا که اینجا در سر کردند ، إینجا بود که سر باختن وسر یافتن یك طعم داشت :

چون من نبود کس به‌جهان در خورِ عشق
زان برسر من نهـــاد چرخ أفسر عشق
یکباره شدم بطبـــعِ دل چاکرِ عشق
دارم سرِ آن که سر کنم در سرِ عشق

در إین عالم وجود ذرّه ای نماند کفرو ایمان یك رَنگ بود . کادَ الفقر أن یکون کفراً ، والفقر إذا تمّ فهو الله . ع : أز خواب در آمدی چه هنگامی بود !

۳۲۱ – پنداری مردم نگویند : لیتَ ؟ چندین هزار مقام هست در دین که در آنجـــا جز لیتَ نگویند . گواهی أز قرآن صادق‌تر خواهی که پیغمبرِ مُرسَل بگوید : َلیتَ ؟ بشنو ! که هم أز من شنوی : « یا َلیتَ َقومي یَعلمونَ ِبمـــا َغفر لي رَبّي وجَعَلني ِمن المکرَمینَ » إین قولِ پیغمبرِ ُمرسَل است که « إذ أرسلنا إلیهم اثنین فکذّبوهمـــا َفعزّزنا بِثالثٍ فقالوا إنـّا إلیکم ُمرسَلُونَ » . جوان مردا ! عجب‌تر آنست که پس از مرگ می گوید : « یا َلیتَ قومي یعلمون بما غفر لي ربيّ » .

۳۲۲ – پنداری لو أنيّ أحسُ جمرةً . . . که ابن عباس گوید، آنست که تو دانی یا آن متعرّض ؟ هیهات !

---

2 بدانی M بدانی که P I / 3 نیز P I – M / اینجا خود M خود P I / مرا M مر P I / 4 داشت I داشت بیت M داشت رباعی P / 9 نماند M نماید P I / 10 ع : P M – I / 12 چندین M چند P I / 13 تر M – P I / 15 و 18 یس 36 : 27 ك / 16 – 17 یس 36 : 14 ك / 17 آنست M است P I / 19 لو . . . جمرة (تصحیح از روی نامهٔ 84 در ص 191) لان الحسن P M I / 20 متعرض P I معرض M / هیهات M I هیهات بیت P .

بیار پیرِ مغانو بده به‌پورِ مغان که رستم را هم رَخشِ رستم کشد

در یك مقام بودن وهم آن دیدن تنگ راهی أست . یا داود ! لا تَجِدُ لِمعرَفتي حدّاً ، فليس لها حدّ ، لِكل عمل رجال :

إنّ الكرامَ عَلى الجِيادِ مُقيمٌ فذرِ الجيادَ لأهلها واستَعطِر

شعر :

گر حريفان أز دمادم سر بپیچا نند رواست
بَر کفِ مَن نه که پورِ زال بِه شبدیزرا
جانِ ما می راو قالِب خاك راو دِل تُرا
وین سَرِ پر زلّتو وَسواس تیغ تیزرا

۳۲۳ – جوان مردا ! تو چه دانی که لیتَ ربُّ محمّدٍ ، چیست ! ولو انيّ أحسُّ جمرة أحرقت که ابن عبّاس گوید چیست ! پنداری إطفاء خمس جمرات ، کاری بود! « قد علم کل اناس مشربهم » . لیت ربَّ محمّدٍ ، در حالی گویند که دوزخ را بیك دم خود سَرد کنند . باورت نبود ، خَبَرِ مصطفـــا بشنو که دوزخ با مؤمِن گوید که جز یا مؤمِنُ فانّ نورَك أطفأ لهبي . کسی که دوزخ در زیر قدمِ أو سَرد شود ، گویی چه بار بود برو ، تا گوید : لیت رَبُّ محمدٍ ؟ عاشقان را به‌ترازوی ِعقلِ خود مَسنج ! که عشق أز آن مُنزّه بود که أورا به‌ترازوی ِ عقل برتوان سخت :

2 تنگ M تنگ P I / 3 حد P I جدة M / رجال I رجال بیت P رجال شعر M / 4 فذر M وزر P I / استعطر P I استمطر M / 5 شعر M مفرد I رباعی P / 6 بپیچانند P M I بپیچند ابن ج 2 ص 187 / 9 پر زلت و M پنداشت پر P I / 10 - 11 لو اني . . . أحرقت (تصحیح از روی صفحهٔ گذشته) لأن الحسن P I لا الحسن M / 11 - 12 اطفاء خمس جمرات (تصحیح) اطفا الخمس الجرات M اطفاء خمس الجمرات P I / 12 البقرة 2 : 60 م / 13 حالی M حال P I / سرد M - P I / 14 بشنو . . . نورك M - P I / 16 مسنج M هیچ P I / 17 بود P I است M / سخت M I سخت رباعي P .

عشق پوشید ست‌و هرگز کس ندادستش نشان
لافهایِ بیهده تاکی زَنند این عاشقان ؟

هرکس أز پندارِ خود در عشق لافی می‌زند
عشق أز پندار خالی وَز چنین‌و أز چنان

۳۲٤ – مرا بدین أحوال جز ایمانی نتواند بود . جوان‌مردا ! مرا نیست أمّا ایمان دارم که مردم را هست . جوهری باشد که قیمتِ جوهر أز همهٔ سلاطین بهْ داند ، أمّا نانش نبود . عجبا أز این حدیث :

با همّت کیخسرو و تایی نان نه   قومی را هست‌و نطق درمیان نه

وقومی به‌نطق قانع آمده‌و أز حقیقتِ کار به‌غایت دور ، أما ، مفرد :

گرتنگ شکر خریده می نتوانم   باری مگس أز تنگ شکر می رانم

ع : آن را که بیامد است زیبا آمد . دارنده دیگراست‌و خواننده دیگرو داننده دیگر . مارا جز أز قلم‌و زبان ندادند :

من جمله کتاب‌شان زبر برخوانم   خواهم که در ایشان رسم‌و نتوانم

أمّا أمیدواریم که بی‌نصیب نمانیم انشاء الله ، بامیدِ خودو فضلِ إیزدی هم به‌کاری برسیم :

من کارَکِ خویش از این بَتر یاد آرم
این نیز نکو شود ، چنین پندارم

1 نداد ستش نشان M ندید ستش عیان P I / 2 لافها P I بیت لافها M / 3 کس از P I کسی کز M / زند P I زنند M / 5 مرا بدین P I ما را از این M / 6 جوهر P I همهٔ جواهر M / 7 نانش M نامش P I / حدیث P I حدیث بیت M / 8 نه M I نیز P / 9 مفرد I بیت P M / 10 خریده P I خریم M / 11 ع : P ـ I M / دیگرو P I دگرو M / 12 دیگر P I دگر M / از قلم M ـ P I / ندادند I ندادند بیت P M / 15 برسیم I برسیم بیت P M .

۳۲۵ – جوان‌مردا ! الرّضا بالقضاءِ بابُ الله الأعظمِ . چون مرد به‌کمال رسد، حُظوظِ دُنیوی‌و شهواتِ نفسانی دراو پیوسته باشد. پس بقضایِ أزلی راضی شود . أگر درویش بودو أگر توانگر ، أگر گرسنه بود واگر سیر ، أگر بیمار بودو أگر تندرست ، بهر حـال أز معشوق راضی بودو در حظوظِ خود نجنبدو به‌سببِ شهواتِ خود نگوید : کاشکی چنین بودی ، وچنین نبودی . وإین همه أز آن بود که رضایِ معشوقِ خود در إین داند ، أمّا هر صفت که در خود بیند به‌خلاف رضای خدای تعالی نشاید که بوجودِ آن صفت راضی بود . بل همـه سعیِ أو در إزالتِ آن باید وهمه زبان أو : یا لیت هذه الصّفة لم تکن گوی باید که بود . ومبادا که جز چنین بود . وأگرنه چنین بود همه شرایـعِ أنبیا باطل گردد . چه گویی! أگر کسی شراب خورَدو زنا کندو نگوید : یا لیتني لَم أشرب ولَم أزن ، إین روا بود ؟ پس رضا به‌معاصی شرط بود ! .

۳۲۶ – وهمانا گویی: مصطفا – صلعم – چه گناه کرد که گفت : لَیتَ ربّ محمّد لم یخلق محمداً ؟ بدانکه : إنّ الهموم بقدر الهمم . کبریایی که أو دید در مواجهتِ آن کبریا ، همهٔ صغایر کبایر بود ، لا بل یك نفس أز آن باز ماندن ، من أکبر الکبایر بود . آن مقامِ إجلال‌و تعظیم أست ، ومقامِ به‌خود بیناشدن که إذا أرادَ اللهُ بعبدٍ خیراً بَصَّرهُ بِعیوبِ نَفسِهِ . چون جَلالَـتِ أو بِتابَد ، همه حیا بود . وچون عظمتِ أو بیند ، همه تقصیر بود . وچون تنّینِ قَهرِ أزل بیند دم واکرده‌و همهٔ ملك‌و ملکوت‌را

2 پیوسته باشد M برسد PI / 3 أگر گرسنه M گرسنه PI / 4 بهر حال PI بهمه حالی M / 5 شهوات M شهوت PI / 8 بود PI شو M / همه M – PI / 9 که بود M بود PI / ومبادا M – PI / 11 ونگوید M نگوید PI / 13 مصطفا PI محمد مصطفا M / که M – PI / 14 لم یخلق محمداً M – PI / بقدر الهمم PI – M / 15 مواجهت M هواجهت PI / 16 باز PI وا M / 19 تنین M تبیین PI / را M – PI .

فروبرده‌و عدم‌و وجودِ صدو بیست‌و چهـــار هزار نبی – صلعم – را برابر کرده ، چه کند که لیت رَبَّ محمّدٍ نگوید ؟

۳۲۷ – اینجا فتوی مفتیان کار نکنـــد . أگر در عشق حدیث را مجال بودی ، کار آسان بودی . آنجا که فرمانِ خدای تعالی کار نکند ، فتوی آنجا چه کند ؟ آنجا قلمِ تکلیف برخاست أز عاشق ، فرمان آنجا کی بود ؟ عقل آدمی أست که منزلِ أمرونهیِ خدایست. چون آفتاب عشق برآید ، ستارهٔ عقل محو گردد .

حُجَّتِ أمرِ خدایست أی پسر دَر مَرد عَقل
أمر ازو برخاستی گر عقل ازو برخاستی

۳۲۸ – اینجا بکن‌و مکن چه کند ؟ أحکامِ عاشقان دیگراست ، وأحکام عاقلان دیگر . یا أبا بکر ! أشرکني في بلال . یا محمد ! لیس لله شریك . بوبکرِ صدیق بلال راگفت ، چون بِشام خواست که رفتن : در مدینه می‌باش ! بلال گفت : أگر أز بهرِ خدا مرا آزاد کردی، تورا با من چه شمار ؟ وأگرنه آنگه نخاسی . أگر إین فضولی آنجا بودی ، بلال را گفتی : فرمانِ خلیفه واجب است ، وأگر بلال را إین سود داشتی، بو بکر خود بگفتی . والسلام ، والحمـــد لله ربّ العالمین ، وصلواته علی محمد وآله أجمعین .

#

1 را M – P I / 6 کی P I که M / 8 – 9 حجت ... برخاستي P I – M / 10 اینجا بکن P I انجا کن M / 12 گفت M – P I / 14 نخاسی (تصحیح) نخاس P M I / 15 این M – P I / 16 – 17 وصلواته . . . أجمعین M – P I .

بسم الله الرحمن الرحیم

۳۲۹ – این پنجم مکتوب است در جوابِ معترضِ لیت ربَّ محمدٍ لم یخلق محمداً. ای برادر! گمان مبر که اولیا را مقامی بود که انبیا را نبود، یا اولیا را مثلاً مقام رضا بود که مقتضی آن مقام این بود که ولو أن أقرض بالمِقراضِ وأنشر بالمِنشارِ أحبُّ إلیَّ من أن أقولَ لِشیءٍ کانَ، لَیتَه لَم یکُن، وآنکه انبیا را این معلوم نبود! انس بن مالك می‌گوید: چندین سال خدمتِ مصطفا کردم، هرگز هیچ کاری نبودی که گفتی: لیته لَم یَکن. بیش از این نبودی که گفتی: لو قدّر کون شیءٍ لکان، یا گفتی: «کان ذلك في الکتابِ مسطوراً». اما این از آن بود که از همهٔ حظوظ برخاسته باشند. وهرچه خدای تعالی کند راضی شده، چنانکه ابن مسعود گوید: الفقر والغنی مطیتان تسوقان العبد إلی جوار الله، أنا لا أبالي أیتهما رکبت. اما در مجاری احوال که بر انبیا گذرد، عجایب‌ها بسیار باشد که افهامِ اولیا نیز که به‌مقامِ رضا رسیده باشند، بدان عجایب نرسد. اگر في بعض الاوقات، لیتَ ربَّ محمدٍ لَم یَخلُق مُحَمَّداً گوید، آن نه از آن بود که عموم بتوانند دانستن.

۳۳۰ – چه گویی! نوح از اولوالعزم است که چون او، ده کس نبوده اند از انبیا. چرا می‌گوید: «رَبِّ لاتذر علی الأرضِ مِن الکافرینَ دَیَّاراً»؟ پنداری که نوح را مقام رضا نبود؟ واز آنجا که افهام ضعفا بود

---

1 بسم ... الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه‌ها) المکتوب الثالث والستون K / 8 قدر کون (تصحیح) قد کان K / 9 الاسراء 17 : 58 ك / 17 – 18 نوح 71 : 26 ك .

* * * نامهٔ هشتادوهشتم . K 63 * * *

گویند: أگر نوح راضی بود بدین چه می‌رفت؟ إین نفرین نکردی، ودانستی که إین قضایی است که در أزَل با کافران نوشته‌أندو جز چنان نتوانـد بودن . وهم چنین روزِ أُحد، مصطفا ـ صلعم ـ رَنجور شدو گفت : اللهم العن فلاناً وفلاناً . وآن جماعت که بر إیشان لعنت کرد همه مسلمان شدند . واینجا به‌تلاطم أمواجِ بحارِ قدرت همهٔ عالم غرق شدند . وسببِ قدر بیش أز آن است که هر کسی بتواند دانست . مصطفـا ـ صلعم ـ گفت : إذا ذُکر القدرُ فأمسکوا . وهم چنین گفت : القدر سِرُّ اللهِ فـلا تفشوهُ . وأگر روا نبودی که هیچ آدمی سِرِّ قدَر داند، مصطفا ـ صلعم ـ نگفتی که القدر سِرُّ اللهِ فلا تفشوه .

۳۳۱ ـ سَهل بن عبدُ اللهِ تستری گوید : إنَّ الله تعالی إذا أطلعَ عبداً علی سِرِّ القدرِ لم یُعذّبه بالنارِ ـ المعنی له واللفظ لي ـ وچه گونـه مشکل نبود وأقلِّ دَرَجاتش آن است که أز همهٔ أفعـالِ أو راضی می‌باید بودن . ومعاصیو کفر هم به‌قدر است . وبه‌کفرو معاصی راضی نمی‌بایـد بودن . وأگر رضا به‌کفر شایستی مصطفا ـ صلعم ـ چندین هزار کس را به‌شمشیر باز نکردی، وآمدنِ أنبیا بخلق بی‌فایده بودی، وشرایع باطل شدی . وأز آنجا که أفهامِ عموم است إین خود محال است که بقضا راضی باشندو آنگاه اعتقاد دارند که کفرو معاصی أز قضایِ أو بیرون نیست . وآنگه به‌معاصی رضا ندهند، نه أز خودو نه أز غیری . وأز إین سبب که إین چنین غامِض بود، با توو أمثال تو أز عموم خلق گفتنـد که : إذا ذُکِرَ القدرُ فأمسِکوا .

4 وآن (تصحیح) وازو آن K / مسلمان (تصحیح) مسلمانان K / 12 از (تصحیح) ـ K .

۳۳۲ – یك نکته بدان ! باشد که من دیگر با این حدیث نیفتم . أگر تورا مثلاً فرزندی عزیز بود ، وأورا به‌ضرورت حجامت باید کردن ، تو أورا به‌حجامت برنجانی ، وبدان راضی بوده باشی ، وبا رضایِ أو أز بهر رنجِ أو رنجور دل باشی . پس هم راضی باشیو هم رنجور . أما رضا أز بهر مصلحتِ أو است . ورَنج أز آن روی بود که رنجور می گردد . وهم چنین به‌هرچه خدای تعالی کند، راضی باشی أز آن روی که أو می کند . وچون کاری سبب شقاوت فرمود أز این رُوی بدان روی منکر مباش . ودر إزالتِ آن کار سعی تمام می کن . هم به‌فعل هم به‌زبان می گوی : که یا َلیتَ هذا َلم یَکن . ودر دُعا به‌َتضرُّعو زاری أز آن خلاص می‌خواه ، چنانکه سالکان أز أنبیاو أولیا خواسته أند که « لا َتجعَلنا فِتنةً » ، « ولا َتجعَلنا مِن الظّالِمینَ » . وآیات وأخبار در این معانی أز حدِّ حَصر بیرون است .

۳۳۳ – وهم‌چنان أگر کودکی محرور بودو عسل دوست داردو بسیار خورد ، تو بدان عسل خوردنِ أو راضی باشی أز آن که روی در قضایِ ایزدی دارد . ولیکن أز آن روی که سَبَبِ مَرض بود ، در حقِ کودك رنجور می‌شوی أز آن . ودر دعا می گویی : اللّهمّ بغِّض علیه العَسَلَ . وأگر حیلتی بتوانی کردن تا أو عسل نخورد ، لا بد بود که بکنی . هم چنین این جا می‌دان بلا فرق . وأگرنه رضا به‌قضا متناقض بُوَد وا خیر طلب کردنو أزشرهاو معاصی اجتناب نمودن ، پس همه دعواتِ أنبیا باطِل بودی ، لا بل بایستی که کس نان نخوردی تا أز جوعو عطش بمردندی ، وگفتند که جوعو عطش به‌قضایِ خدا است . ورضا

2 حجامت (تصحیح) حاجت K / 3 برنجانی (تصحیح) نرنجانی K / 11 یونس 10 : 85 ك / الاعراف 7 : 47 ك / 19 واخیر (تصحیح) واخر K .

بدان شرط است . وبایستی که هیچ کس أز آتش احتراز نکردی . وإین اشکال در راهِ خدا بسیار ابلهان را أز راه برده است .

۳۳٤ – طاعات کردنو أز معاصی دست بداشتن ، چون دارو خوردن بودو آبو نان خوردن بود ، وچون أز سمومو آتشو أز سباعِ ضاری احتراز کردن ، هرگز هیچ خلافی نبوده است ، همچنین میدان که عقلایِ دین را در طاعات کردنو إجتنابِ معاصی هیچ خلافی نبوده است . کذلك کانَ وکذلك یکون إلی انقراضِ العالمِ . چون کسی در دنیا طلبِ آرزوها کند ، واحتراز أز رنجها می‌نماید ، وآنگاه طاعت کند وأز معصیت احتراز نکند ، وگوید چنانکه قضای أو است بخواهد بودن ، وبه عملِ من نخواهد گسستن ، إین کس أحمق بودو بی عقل .

۳۳۵ – واز إین سبب در قرآن چند بگوید : لا یعقلون ، لا یفقهون ، «صمٌ بکمٌ عمیٌ» ، «أولئكَ کالأنعــامِ بل هم أضلُّ» . جای إین قوم دوزخ است «ولقد ذرَأنا لجهنَّمَ کثیراً» ، «لهم قلوبٌ لا یفقهونَ بها» الآیة «وعرضنا جهنم یومئـذٍ للکافرین عَرضاً» . صفتشان چیست ؟ «الذین کانت أعینهم في غطاءٍ» ، «ما کانوا یستطیعونَ السمعَ وما کانوا یبصرون» . وأگر عقل بودی إیشان را یا سمع بودی ، در دوزخ نجوشیدندی که «لو کنا نَسمعُ أو نَعقِلُ ما کنا في أصحاب السعیر» ، «أبصرنا وسمعنا فارجعنا نَعملُ صالحاً» . هیهات ! ما لکم من زوالٍ . «أولم نعمرکم ما یتذکر فیه

12 البقرة 2 : 18 و 171 م / الاعراف 7 : 179 ك / جای (تصحیــح) – K /
13 الاعراف 7 : 179 ك / 14 الکهف 18 : 100 ك / 14 – 15 الکهف 18 : 101 ك /
15 هود 11 : 20 ك / 16 – 17 الملك 67 : 10 ك / 17 – 18 السجدة 32 : 2 ك /
18 الفاطر 35 : 37 ك .

من تذکّر وجاءکم النذیر ، فذوقوا فما للظالمین من نصیر » . ظالمان همه به‌دوزخ أند « وبئس مثوی الظالمین » ، « فتکون من أصحاب النـــار وذلك جزاء الظالمین ». ظالم کیست ؟ هر که أورویِ باخدا نیاورد « ومن لم یتب فاولئك هم الظالمون » . چون أز دوزخ برست « یُحبُّ التوّابین » إذا أحبَّ اللهُ عبداً لم یضره ذنوبه ، التائبُ مِنَ الذنْبِ کمن لا ذنبَ له . وتا با ظالمانی، أز إیشانی بِضرورت ، و دَر دوزخ می‌باشی بـا إیشان « ولا ترکنوا إلی الذین َظلَموا َفتَمسَّکُم النـّارُ ». أنبیا همه بدین کار فرستاده أند که توبه کنند « و توبوا إلی الله جمیعاً » .

۳۳٦ – إنَّ للقرآن ظاهراً و باطناً وحداً و مطلقاً . مَطلعِ قرآن را جُز مشرفانِ َمملکت ندانند که إیشان أهلِ إطلاع‌أند بدین خفایای ملکوت « یخرج الخبء في السماوات » . وإین خود عالمی دیگراست . ومن خودرا أز مقصودِخود دور أنداختم . ُترا و همهٔ عموم را در قضا وقدر إعتقاد چنین باید داشت که من نوشتم . أمّا آنهـــا که سرِّ َقدَر بدانند ، إیشان را خود إین مشکل نیست به‌هیچ حال . به‌جمالِ أزل بینا شده أند ، وحقیقتِ أزَل چون خالی برآن جمـــال بدیده . پس خالی مُتمّمِ جمال گشته، عالمیان را ، تا اینجا راه بیش نیست البته چنانکه عارفی می گوید :

سِرّی است بزرگ‌و خلق أز آن آگه نیست
بیرون زسَرِ دو زُلفِ شاهد ره نیست

---

1 الفاطر 35 : 37 ك / 2 آل عمران 3 : 151 م / 2 ـ 3 المائـــدة 5 : 29 م / 3 ـ 4 الحجرات 49 : 11 م / 4 البقرة 2 : 222 م / 6 ـ 7 هود 11 : 113 ك / 8 النور 24 : 31 م / 9 مطلقاً K مطلعاً (ص 228 س 8) / 11 النمـــل 27 : 25 ك / الخبء (قرآن) الخبایا K / 16 گشته (تصحیح) جمال کشته K / 17 درج 1 ص 475 ـ 476 مصرع دیگری به‌جایِ إین آمده است .

آنجا بودی که گفتند :

در گوی یگانگی چه طاعت چه گناه
بر کنگرهٔ صُنع چه خورشیدو چه ماه

۳۳۷ – لا أحصى ثناءً عليك ، أنت كما أثنيتَ على نفسكَ . يعقوب – صلعم – می گوید در دعای خود : یا دائمَ المعروف یا خبیراً على الكلِّ . إدریس می گوید : یا رحمانَ كلِّ شیءٍ وراحِمهُ ، یا اللهُ المحمودُ في كلِّ أفعاله . أگر همهٔ أفعالِ أو خیر نبودی ، همه محمود نبودی ، چه حمد نیز نعمت بُودِی . همه أوراست ، وهمه خیراست . « له الملك وله الحمد » میدان . وچون در نماز گویی الحمد لله إذ أنَّ الملك لله لا شریك له . چون همهٔ خیرات أز أوست ، پس همهٔ ثنا أورا بایدو بس . الحمد لله . پس رب العالمین ، اینجا دان که چون گویی پروردگار همه أواست . پس له الحمد ملؤ السماوات وملؤ الأرضین . زیرا که شکر بر قدرِ نعمت بود . ونعمتش پُریِ هفت آسمانو هفت زمین است . پس شکرش هم چنین باید . مصطفا – صلعم – می فرماید که إذا قالَ العبدُ الحمدُ للهِ ملأ ما بينَ السماواتِ والأرضِ . وإین شکر کردن عوام سالکان دراز بود . شکرِ أفعالِ أو است نه شکر أو ، خصوص سالکان را شکر برذاتِ أو است . الرحمن الرحیم گفتن ، إستغفار کردن دان !

۳۳۸ – جوان مردا ! می گویند :

آن کس که تورا گفت : برخ چون ماهی
أورا زجمالِ تو نبود آگاهی

7 همه محمود (تصحیح) واگر همه محمود K / 8 – 9 التغابن 64 : 1 ك .

ربّ العالمین مقامِ عموم است . الرحمن الرحیم ، مقامِ خصوص . حقیقتِ صفت متصل بهذات بسم الله الرحمن الرحیم . « قل ادعوا اللهَ أو ادعُوا الرحمن » . سبقت رحمتي غضبي . إنّ اللهَ تعالی خلقَ جهنمَ مِن فضلِ رحمته . کودکرا أدب دادن أز کمالِ لطفِ پدر بود .

غَضَبُ الکریم وإن تأجّج نارُهُ
کدخان نار لیس فیــه سواد

۳۳۹ — أز لوازم طبعِ آدمیت ، وأز کمالِ کرمِ ایزدی که إین نقطهرا أز دیدهٔ عمـــوم محجوب کردند . أگر آدمی صُهَیب صفت شدیو کریم طبع ، کسی إین سِرّ أز و دَریغ ننمودی . عُمرِ خَطّاب گوید : الرّجلُ صهیبٌ لو لم یخَفِ اللهَ لم یُعصِه حیـــاءً من اللهِ الکریم . أگر مقاماتِ أهل حیا بر صحرا نهادن مُباح بودی ، من بگفتمی که مُصطفا — صلعم — چرا گوید : إنّ لِلهِ عباداً یرفعُ عنهم بمحاسِنِ أعمالِهم مساویءَ أعمالِهم . . . می گوید : تخلّقوا باخلاقِ اللهِ . آنچه من در صحرا ننهادم شما نیز منهید . أز حِکمتِ خود إیشانرا نصیب داد ، تا خاموش شدند . « یُوقَدُ مِن شجرةٍ مبارَکةٍ » . وجهتِ موسی است ، تا دانی که « من الشجرة أن یا موسی ! أني أنا الله ربُّ العالمین » . غرسَ شجرة طوبی بیده « طوبی لَهُم » . برشاخ طَرَب هزار دستانِ تو ایــم . نه سامِری بدستِ خویش نشانده است مرغی برآن درخت . « تؤتي أکلها کلّ حین باذنِ ربّهــا ویضربُ اللهُ الأمثــالَ للناسِ لعلّهــم یتذکرون » . والسلام .

2 ـ 3 الاسراء 17 : 110ك / 6 نار (تصحیح) ـ K / 9 ننمودی (تصحیح) نبودی K / 14 ننهادم (تصحیح) نهــادم K / 15 النور 24 : 35 م / 16 القصص 28 : 30 ك / 17 الرعــد 13 : 29 م / 18 ـ 20 ابراهیم 14 : 25 ك / 20 یتذکرون (قرآن) یتفکرون K .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳٤۰ – نوشتهٔ آن برادر أعزّه الله برضاه که بمن فرستاده بود، وچند گونه سؤال بود. أما تا إين غايت پنج مكتوب نبشتم. همه در جواب ِ «ليت ربّ محمدٍ لم يخلق محمداً» بود. وسخن در آن مسأله مختصر فرا گرفتم. چه به‌سرّ قدر کشید، وخوض کرده می‌شد در علومی که بیانش به‌تحریم نزدیک‌تر از آن بود که به‌إباحت. وچون ابتدا کرده می‌شود گاه عنانِ قلم را اختیار أز دست من ستاند، وچیزی نوشته می‌شود که نا نبشته به. وإنّ من فتنة العالِم أن يكون الكلامُ أحبُّ إليه من السكوتِ. در برابرِ من می‌ایستد، چون نوشته شُد پشیمانی کمتر می‌گردد. والله تعالی بفضله وكرمه يكفيني شرّ قلمي ولساني وشرّ نفسي، فمن وُقِيَ شرّ نفسه فقد وُقِيَ الشرّ كلّه.

۳٤۱ – پرسیده بود که چون «والصبحِ إذا تنفس» آن بود، «والليل إذا عسعس» چه معنی دارد. «ولا أقسِمُ بالشّفَقِ». ودر معنی قسمهای قرآن که چرا خدای تعالی قسم یاد کرد به‌أفعال که «والسماءِ والطارق»، «والأرضِ وما طحاها» والشمس والقمر والنجم والليل والنهار «ونَفسٍ ومَا

1 بسم . . . الرحيم (تصحيح براى هما نند شدن نامه ها) المكتوب الرابع والستون K / 12 التكوير 81 : 18 ك / 12 : 13 التكوير 81 : 17 ك / 13 الانشقاق 84 : 16 ك / 14 الطارق 86 : 1 ك / 14 ـ 15 الشمس 91 : 6 ك / 15 الشمس 91 : 7 ك .

* * * نامهٔ هشتادو نهم K 46 * * *

سَوّٰها » وتا آنجا كه گويد : « والعاديات ضَبْحاً » . وعلى الجملة ، چون بگفت : « فلا أقسِمُ بما تبصرون وما لا تبصرون » به همهٔ موجودات ملكى وملكوت ياد كرد . أمّا تو ندانى كه آن چه معنى دارد . وآن إشكال در آن مكتوب برخيزد . ودر إين مكتوب چيزى ديگر نويسم كه « والليل إذا عَسعَس » چه معنى دارد . أگر « والصبح إذا تنفّس » آنست كه در جواب آن برادر را — متعنا الله به — نمودند .

۳۴۲ — ويك قاعدهٔ كلّى بدان كه بسيار سود دارد . در خبراست كه إنّ للقرآن ظهراً وبطناً وحداً ومطلعاً . وربما يروى هذا الخبر موقوفاً على علي بن ابي طالب . وهم چنين مصطفا — صلعم — مى گويد : لا يكون الرجلُ فقيهاً حتى يكونَ لِلقرآنِ عِندَه وجوهٌ كثيرةٌ . وهذا أيضاً ممـــا يروى موقوفاً على بعضِ الصحابةِ غير مرفوعٍ إلى الرسول — صلعم — وگفته أند : لكلِ كلمةٍ ألف فهم ، وما بقي من فهمـه أكثر . ومرا صِدقِ إين ذوق استو يقين است . وهم چنين على ابن أبي طالب مى گويد : لو شئت لاوقرت أى لأثقلت من تفسير سورة الفاتحةِ . تفسيرِ أو چون چنين بود ، در كلمهٔ شصت هزار بل ششصد هزار فهم بيش بايد ، ودلايل إين معنى أز حدّ حصر بيرون است . ومقصود آن است كه تفسيرِ قرآن ، نه همه آن است كه در ظواهرِ كتب مى‌بينى ، چه آن همه أگر جمع كنى بيست مجلد بيش نباشد . أكنون أگر خواهى « والليل إذا يغشى والنهـارِ إذا تجلى » اين شبو روزِ ظاهر است كه در عالمِ ملك مى‌بينى .

1 الشمس 91 : 7 ك / العاديات 100 : 1 ك / 2 الحاقة 69 : 38 ك / وما (قرآن) وبما K / 4 - 5 التكوير 81 : 17 ك / 5 التكوير 81 : 18 ك / 8 مطلع K مطلق (ص 224 س 9) / 12 الف (تصحيح) من الف K / 18 الليل 92 : 1 و 2 ك .

پس در این فهم « وما خلق الذکر والانثی » این قالب ظاهر بود که هم أز عالمِ ملك بود . وآنگاه « إنّ سعیکم لشتی » حرکاتِ مختلفِ قوالبِ آدمیان بود . یکی جولاهی کندو دیگری حلاجیو دیگری پادشاهیو دیگری نجاری .

٣٤٣ – وأگر این سورت را إلى آخرها بر این منهاج شرح دهمو بنویسم ، بتطویل أنجامد . ومرا در این ره تفکر بکار نیاید ، بل همه چون چیزی بود مخزون در دلِ من ، وبقدرِ حاجَت أز آن خرج می کنم « ومن یؤتى الحکمة فقد أوتيَ خیراً کثیراً » أی الفهم في الکلام . علما گفته أند بدایتِ حقیقتِ زهد روی به کسی ننماید تا این فهم پیدا نشود . أما این تفسیر در « واللیــــل » درست بود . أمّا أگر کسی را به عالمِ ملکوت راه دهند ، ودلِ أورا بازو دهند که « لِمن کان له قلبٌ » ، « أوَلم یسیروا في الأرض َفتکونَ لهم قلوب » أز « واللیل إذا یغشی » ظلمـات بشریت فهم بس . « والنهــــار إذا تجلی » رویِ دِل بود که « فهو علی نور من ربه » . « یخرجکم من الظلمات إلی النور » آخر این بدانی که این ظلماتو نور بهروزو شبِ ظاهر میخواهـــد زیرا که گوید : « هو الذي صلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات إلی النور ». واین صلوات أز خدای تعالی وأز ملائکه به کافران نرسد « والذین کفروا أولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور إلی الظلمات »، « و الله ولي الذین آمنوا » ، « ذلکم بأنّ اللهَ مولی الذین آمنوا وأن الکافرین لا مولی لهم » ، « أوَمَن کانَ میتاً فأحییناهُ وجعلنا له نوراً یمشي به في الناس ، کمن مَثَلُهُ في الظلماتِ َلیسَ بِخارجٍ مِنها » .

٣٤٤ – « واللیل إذا یغشی والنهار إذا تجلی » این بود . پس « وما خلق

1 اللیل 92 : 3 ك / 2 اللیل 92 : 4 ك / 8 البقرة 2 : 269 م / 10 و 12 اللیل 92 : 1 ك / 11 ق 50 : 37 ك / 11 ـ 12 الحج 22 : 46 م / 1 اللیل 92 : 2 ك / الزمر 39 : 22 ك / 15 ـ 16 الاحزاب 33 : 43 م / 17 ـ 18 البقرة 2 : 257 / 18 البقرة 2 : 256 م / 18 ـ 19 محمد 47 : 11 م / 19 ـ 20 الانعـــام 6 : 122 ك / 21 اللیل 92 : 1 ك / اللیل 92 : 3 ك .

الذکر والانثی » صفتِ جان بود نه صفتِ قالِب . هرکه أورا شیطان مسخر دارد که « واستفزز من استطعت منهم » . إین کس ، انثی صفت بود وهرکه شیطان أورا درزیرِ پا تواند آوردن . إسم مردی آنکس را بود که « رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله » ، « إن عبادی لیس لك علیهم سلطان » .

۳۴۵ – « لا کالذي یتخبطه الشیطان مِنَ المسّ » . مصطفا – صلعم – می‌گوید : السکرانُ عَروسُ الشیطانِ . هرکه عروسِ شیطان بُوَد ، أنثی صفت است واسمِ مردی در عالمِ ملکوت برونیفتد . رابعه مرد صفت ، بوجهل کم أز زن . چون « وما خلق الذکر والانثی » این بود ، « أن سعیکم لشتی » طاعتو معاصی بود ومقصود آن است که إین فهم با فهمِ أول متناقِض نیست ، وواجب نیست که گویند : شب وروزِ ظاهر می‌خواهد لا غیر . زیراکه نورو ظلمت دوگونه است ، یکی ملکی ، یکی ملکوتی ، وملك وملکوت هم أز أو است . وچون روا است که به‌ملك قسم یاد کند، به‌ملکوت هم روا است . لا بل آن أولی‌تر بود من بعض الوجوه که ملکوت بدو نزدیك‌تر است أز ملك . در صفتِ منزهی أز بسیار صِفتَ لم یزل را نیز بود ، وحقیقت دان که هردو هست در دو مقام . وفهم ثالث جز در مقام جزویّات نیست . « واللیل إذا یغشی » صِفتِ « یُضِلُّ مَن یَشاءُ » وآن نورِ سیاه را نقط برید دان . « والنهار إذا تجلی » صفتِ « یهدی مَن یَشاءُ » و « ما خلق الذکر

1 اللیل 92 : 3 / 2 الاسراء 17 : 64 ك / 4 که (تصحیح) ـ K / النور 24 : 37 م / 4 ـ 5 الحجر 15 : 42 ك / 6 البقرة 2 : 275 م / 8 برو (تصحیح) بر K / 9 اللیل 92 : 3 ك / 9 ـ 10 اللیل 92 : 4 ك / 14 بعض (تصحیح) نقص K / 16 جزویات (تصحیح) جزویّتات K / 17 اللیــل 92 : 1 ك / الرعد 13 : 67 م / 18 اللیــل 92 : 4 ك / یونس 10 : 25 ك / اللیل 92 : 3 ك .

والانثی » آنکه صفت یُهدی ویُضل هردو در آن صِفت محو شود. پس یهدی ویضل یکی باشد. أگر « والصبح إذا تنفّس » نهاد محمدی است، برید أزل رحمت است وخلعت صِفتِ یَهدی دارد که « وما أرسلناك إلّا رحمةً للعالمین ». پس « واللیل إذا یغشی » نهاد إبلیس بود که صفتِ « یُضلُّ » بخلعتِ أو دارد. ویهدی ویضلُّ یکی باشد. وهردو صفت أز آن است.

۳۴۶ – أما تفاوت أز غرضِ تو أفتاد. آنها که غَرَض در إیشان رسید، وأورا أز بهر أو پرستیدند نه از بهرِ غرضِ خود، مرد صفت آمدند. وآنها که أو را از بهرِ غرضِ خود پرستیدند کم از زنان بودند که « ومن الناس من یعبد الله علی حرفٍ » أی علی وجهٍ لا علی کلّ حالٍ. چون بهشت یا بند با میدِ حلوا وقلیه ومرغهای مسمی عادت کنند. أگر بهشت رسد عبادت دوست ندارد که تحویل کند « لا یبغون عنها حِوَلاً » نخواهند که أز بهشت خلاص یابند. این قوم که أورا أز غرضِ خود وحظوظ شهوانی پرستند، واز برای این چیزها خواهند، کمتراز زنان باشند بنزدیك مردان. پس « وما خلق الذکر والانثی » این بود.

۳۴۷ – بجلالِ قدر لم یزل که چون تفسیر « واللیل إذا یغشی » ابتدا کردم، أگر أز این معانی که نوشتم ذره‌ای در علم من بود، یا در خاطرِ من گذشت، تا دانی « ومن یتقِ الله یجعل له مخرجاً ویرزقه من حیث لا یَحتسبُ ». « أن تَتقوا الله یجعل لکم فرقاناً » أي نوراً تُفرّقونَ به بین الحقِ والباطِل. « واتقوا الله واسمعوا » و« اتقوا الله واعلموا » فاذنوا بین یَدیّ باذان الروحانیین، لا عین رأت ولا أذن سمعت ولا خَطرَ علی قلبِ بشرٍ.

۳۴۸ – إذا رأیتم ریاض الجنة فارتعوها. قیل: یا رسول الله وما ریاض الجنة؟ قال: مَجلسُ العلمِ. إنّ مِنبری هذا تِرعةٌ من تُرَعِ الجنةِ.

2 التکویر 81 : 18 ك / 3-4 الانبیاء 21 : 107 ك / 4 اللیل 92 : 1 ك / 8-9 الحج 22 : 11 م / 11 الکهف 18 : 108 ك / 13-14 اللیل 92 : 3 ك / 15 اللیل 92 : 1 ك / 17 الطلاق 65 : 2 م / 18 الانفال 8 : 229 م / 19 المائدة 5 : 108 م / البقرة 2 : 194 ، 196 ، 203 ، 223 ، 231 ، 233 م .

أي باب من أبوابها. چرا چنین بود ؟ أز بهرِ آنکه چون بر منبر رفتی دَر هایِ بهشت باز گشادندی . وفُتحت لَه أبوابُهـــا . ما بین قَبري ومِنبری روضة مِن رياضِ الجنةِ . چون أز منبر به زیر آمدی ، آن درِ دیگر فرا کردندی . صحابه گفتند : چون باخانه می‌رویم ، آن صِفت نمی‌بینم در خود که در پیشِ تو می بینیم . گفت : لو بقیتم في منازِلِكم على ذلك لَصافَحتكُم الملائكةُ .

۳۴۹ – « قالَ لهم خزنتها : سلام عليكم طبتم فادخلوهــا شاکرین » عجبا أز إین لفظ وأز إین اختلاف . ومن آیاته « إختلاف ألسنتكم وألوانكم » ، « إنّ سَعيَكم لشتى » . أگر گویی : چرا در « والليل إذا عَسعس » به‌إبلیس قسم یاد کرد ؟ من گویم چرا بنزدیك ظاهریان به‌شبِ ظاهر قسم یاد کند . أگر ظاهرِ آن أفعالِ أو است تا گویند : وربّ الليل ، پس إبلیس هم أز فعلِ أو است ، أی وربّ إبلیس . همی دارد از مصطفا – صلعم – که « والليل إذا عسعس » شبِ ظاهر است . آخر « يخرجونهم من الظلمات إلى النور » هم از قرآن است . وإین ظلمات‌و نور نه ظاهر است باتفاق . وحقیقت آن است که به‌خود قسم یاد کند . أگر « والصبح إذا تنفّس » أز صِفتِ « يهدى من يشاء » بادید آید ، پس « والليل إذا عَسعَس » أز صِفتِ « يضل من يشاء » بادید آید . وفرقی نیست در أوصافِ أزل . أگر تورا « يهدی » بهتر آید ، آن أز خود پرستیِ تو است . خدا پرستان أوصافِ أورا برابر دانند که خود برابر است . وأزو أورا خواهند نه بهشت را .

۳۵۰ – عیسی قومی‌را دید که می گفتند : نَعبدُ اللهَ خوفاً مِن ناره فقالَ – عم – : فخلـّوا ما خفتم . وقومی‌را دید که می گفتند : نَعبدُ اللهَ

---

7 الزمر 39 : 73 ك / 8 الروم 30 : 22 / 9 الليل 92 : 4 ك / 9 و 13 و 16 التكوير 81 : 17 ك / 13 ـ 14 البقرة 2 : 256 م / 15 التكوير 81 : 18 ك / 16 يونس 10 : 25 ك / 16 ـ 17 الرعد 13 : 27 م .

رَجاءً لجنّتِه فقال لَهُم : فخلوا ما رَجَوتُم . پس به‌قومی رسید که می گفتند : نَعبدُ اللهَ لا خَوفاً من نارِهِ ولا طَمعاً في جَنّتِهِ ، بل لجلالِهِ وجمالِهِ وعَظمتِهِ . عیسی ـ عم ـ گفت : أنتُم أولياءُ اللهِ حقاً ، معکم أُمِرتُ أن أجلِس . قرآن را با هر دلی سرّی است وباهر جانی زَبانی دارد . باش تا « حمعسق » بدانی . از أهلِ قرآن بینی به هیچ حال تا غلطی نپنداری ، چون دیگران که عالمیان در جوالِ پندارند ، إلا من شاء الله تعالی .

5 الشوری 42 : 1 ك .

بسم الله الرحمن الرحيم

٣٥١ – أى عزيز أطالَ بقاكَ في طاعتِه . بدانكه در دنيا تورا كامل الدّوله مى‌خوانند ، أرجوا كه دَر ملَكوت نيز فردا تورا لقب همين بوَد . وَإنَّكَ لا تَدري ما اسمكَ غداً ، قولِ نَبوى است . كالِ دولت ، هيچ دانى كه آنجا كِرا خواهَد بودَن ؟ أهلِ « لا إله إلا الله » را ، جعَلنا اللهُ وَإيّاكَ مِنهُم ، وَلا تَركنا على مَـــا نحنُ فيهِ وعليهِ مِنَ النّفاقِ وَالشِّركِ وَالزّلَلِ وجعَلنا مِمّن خَاطبهُم في كلامهِ القديمِ ، حَيثُ يَقولُ في كتابِهِ العَظيم : « ما كانَ اللهُ لِيذَرَ المؤمِنينَ على مَـــا أنتُم عَليهِ حَتى يَميزَ الخبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ » . جوان مردا ! « هؤلاءِ قومُنا اتّخذوا مِن دُونِهِ آلِهةً لَولا يَأتونَ عَلَيهِم بِسلطانٍ بَيِّنٍ » . نه همه بُت برستانند « أفرأيتَ مَن اتّخذَ إلهَهُ هَواهُ » . والهَوى أبغضُ إلهٍ يُعبَدُ مِن دونِ اللهِ في الأرضِ . تَعسَ عَبدُ الدّرهَمِ وَالدّينَـــارِ وَالخميصةِ والزَوجة .

---

1 بسم . . . الرحيم P I المكتوب التاسع والاربعون K ومنهـــا بسم . . . الرحيم وبه نستعين M L ومن رسائله ٣٦ رحمه الله بسم . . . الرحيم N / 2 أى . . . طاعته M K برادر اعز را بقا بادو سعادت N - P L I / 3 مى K - P N M L I / در ملكوت نيز L K I P M فردا آنرا در عالم ملكوت نيز N / فردا . . . بود M فردا تورا هم كامل الدولة لقب بود K فردا برهمين لقب بود P L I لقب كامل الدولة بود N / 4 كال دولت P L K I لقب كامل الدولة N كامل الدولة M / 5 كه P L I - N M K / 6 ولا تركنا K - P N M L I / 8 - 9 آل عمران 3 : 179 م / 9 - 10 الكهف 18 : 15 ك / 11 برستانند P N M L I برستان بودند K / الجاثية 45 : 23 ك / أبغض N L العص P I بيض M بيض K / 12 يعبد P M L K I عبد N / من دون الله N - P M L K I / تعس P L - N M L K .

. . . I 51 . K 49 . L 57 . M 92 . N 36 . P 63 . تامة نودم . . .

۳۵۲ – إبراهیمِ خَلیل گویَد : بار خدایا « واجنبنی وبنيّ أن نَعبُد الأصنامَ ». دیگران را چه قَدر بوَد ؟ جوان مردا ! أو گفت : « حَسبيَ الله » و « أسلَمتُ وَجهیَ لِله » . جبرئیل أورا برمحكّ زَدو گفت : ألَـكَ حاجَةٌ ؟ در منجنیقِ نمرود ، ودَر میانِ هَوا گفت : زَحمت دور دار أی جبرئیل ، أمّا إلیَكَ فَلا ! گفت : أزو باری مستغنی نیستی . گفت : « لا تأخُذُهُ سِنَةٌ وَلا نومٌ » . حَسبي مِن سؤالي عِلمُهُ بحالي ! .

أز حالم أگر عالمیان بی خبر ند   أز عالم آن بس که تو حالم دانی

وجلالِ لَم یَزل ولا یَزال ، أورا دَر دَعوی « حَسبي اللهُ » و « أسلمتُ وَجهي لله » خود تَصدیق کَرد ، چون بگفت : « وَما كانَ مِنَ المشرِكينَ ». و « مَا كانَ إبراهیمُ یهودیاً ولا نصرانیاً وَلكِن كانَ حَنيفاً مُسلماً » . دَر دُعایِ بامداد ، آخر هَر روز میخوانی « مِلة إبراهیمَ حَنيفاً وما كان مِنَ المشرِكينَ » . دَر دُعایِ بامداد آخر هر روز می خوانی با این همه کمال دولت می گوید : « أجنبي وبنيّ أن نَعبُدَ الأصنامَ » .

۳۵۳ – إبراهیم إین بود که إین گفت . آنکه گفت : أمّا إلیكَ فلا ، « وحَسبیَ الله » و « أسلمتُ وجهي لله » نه إبراهیم بود . باوَرت نَبوَد « واتخـذ اللهُ إبراهیم خليلاً » . أو چون کسی را دوست گیرد بِشرطِ فنایِ

---

1 بار خدایا N - P M L K I / 1 - 2 ابراهیم 14 : 35 ك / 2 - 3 التوبة 9 : 129 ك / 3 آل عمران 2 : 20 م / زد P M L K I زند N / 4 در منجنیق P M L K I گوید در منجنیق N / گفت . . . دار P L K I گفت زحمت دور M زحمت از میان دور N / 5 - 7 جبرئیل . . . دانی P M L K I - N (زیر تعمیر صحافی رفته است) / 5 فلا گفت P L I - M K / نیستی P M L I نبینی K / 6 البقرة 2 : 255 م / 6 حسبي . . . بحالي P M L I - K / من P I - M L / 7 حالم دانی P M L I دانی حالم K / 8 جلال P L K I جلالت N M / التوبة 9 :129 ك / 8 - 9 آل عمران 3 : 20 م / 9 آل عمران 3 : 67 م / 10 آل عمران 3 : 67 م / 11 - 12 آل عمران 3 : 95 م / 10 - 12 ما . . . خوانی P M L K I - N / 12 همه P N L K I - M / 14 آنکه گفت الك حاجة K - M / 15 التوبة 9 : 129 ك / آل عمران 3 : 20 م / 16 النساء 4 : 125 م / دوست N K بدوست P M L I / بشرط فنای P N M L I شرفتنا K .

أو بُوَد. أز مصطفا ـ صلعم ـ مِصداقِ اين حديث بشنو كه چون بَيان كند، حكايةً عَنِ اللهِ تعالى : فاذا أحببتُهُ كنتُ سَمعَه وبَصرَهُ ويَده ولِسانَه، فبي ينطقُ وبي يَسمعُ وبي يَبطِشُ وبي يُبصِرُ .

٣٥٤ – آن نقطهٔ خِلت بود. كه گفت : أى جبرئيل زَحمت دور دار ! آتش گردِ أو چون گرَدَد « برداً وسَلاماً » . جز يا مؤمن فانَّ نورك أطفأ لهبي ، وعزتي وجلالِي إنّي لا أتخذُ لخلقي إلا رَجُلاً لو أحرقَ بالنّارِ لَم يجد لِذلك وجعاً ، ولو أنشر بالمنشار لم يجد لِمسَّ الحديدِ ألماً . أگر بشريّت بوَد چون نبوَد وأگر نبودَ ، خود چه عجب !

عاشِقان برسر همى ريزند خاك من بجاىِ خاك آتش ريختم

أگر نه أز راهِ إبتلا درآيد نشر بمناشير ، آن نقطه واحيِّز خود برد ، گويد : « فَلِلّهِ العِزَّةُ جميعاً » ، ليس له شريك في الملك . أمّا أگر دَر ميان نهد كه « فهوَ على نورٍ من ربِّه » ، « وأيَّدهُم بِروحٍ مِنه » گويد : « ولِلّهِ العِزَّةُ ولِرسولِهِ وللمؤمنينَ » .

٣٥٥ – جوان مردا ! هان وهان ! تا در تشبيهى نيفتى . أگر جلالتِ آفتاب أز كنگرهٔ كبرياو تعززِ خود بتابد . نطقش همه إين بوَد كه : إنَّ النُّورَ لِلشمسِ جميعاً . « وله المثل الأعلى في السماواتِ والأرضِ » ، « ومِن آياتِهِ

3 ينطق N - P M L K I / وبى يسمع وبى يبطش K - P N M L I / وبي يبصر P I - N M L K / 5 گردد P M L I تواند گشت N K / الأنبياء 21 : 69 ك / بردا وسلاما P M L I يا نار كوني برداً وسلاماً على ابراهيم N K / جز N M K خذ P L I / فان K - P N M L I / 8 اگر نبود N M L اگر بشريت نبود K واگر نه P I / 9 همى N M L K همين P I / 10 من . . . ريختم N K ما . . . ريختيم P M L I / 10 در آيد N M K بود P L I / نشر P M K I تستر N - L / بمناشير M K بالمنشار N - P L I / 11 گويد K - P N M L I / الشعراء 35 : 10 ك / اما K - P N M L I / 12 كه M P N L K I - / الزمر 39 : 22 ك / المجادلة 58 : 22 ك / 13 المنافقون 63 : 8 ك / 14 هان و . . . نيفتى N هان و . . . غانى K در تشبيهى هان وهان تا نيوفتى P L I / 15 خود N - P M L K I / نطقش N M نقطش P L K I / 15 - 16 كه . . . آياته P N M L I - K / 16 الروم 30 : 27 ك / فصلت 41 : 37 ك .

الليلُ والنهارُ والشمسُ والقمرُ» وأگر چنانکه آفتاب طلُلوع کند وأز مطالع کرمِ وجود خود تابد ، نُطقش همه إين بوَد که النّورُ لِلشمس ولجميع الأرضِ ولِكلّ ذرّةٍ ، همه راست است ، ديده مى‌بايد که إدراك کند :

مرد بايد که بُوى دانـَد بُرد وَرنه عالم پر أز نسيمِ صَباست

پنداری که أزو به‌روز گارِ موسى چيزى بگشت ؟ حاشا وكلاّ ! در أو زيادَت ونقصان کى روا بود ؟ « سُبحانَ ربِّكَ رَبِّ العِزّةِ عمّا يَصفونَ » .

۳۵۶ – جوان مردا ! « واجنبني وبنيَّ » در آن حال گويد که إبراهيم، إبراهيم بود ! مصطفـــا – صلعم – مى گويد : « ليت ربَّ محمدٍ لم يخلق محمداً . أمّا چون إين حديث سرا پردهٔ دولتِ خود در دلِ آدمى باز کشد همه إين گويد : أنا سيّدُ ولدِ آدم ولا فخرَ . قطر في فمي قطرةً عَلِمت بها عِلمَ الأولينَ والأخرينَ . لا يخفى عليه خافيةٌ في الملك والملكوت ، صفتِ أو بود . عجب مدار که بي يَبصُر وبي يسمع . وأگر أز سمعِ وبصرِ أو چيزى بيرون تواند بود ، پس مى‌دان که چيزى براو پوشيده تواند بود .

۳۵۷ – أمّا ندانم که ، عَلِمتُ عِلم الأولينَ والآخرينَ را در کدام حال گويد مصطفـــا – صلعم – وإين در کدام وقت گويد که والله لا أدري أمن أهلِ الجنةِ أنا أم من أهل النارِ . أگر محمد بود ، أغضبُ كما يغضب

---

1 ـ 2 الليل . . . گرم K ـ P N M L I / 1 فصلت 41 : 37 ك / وأگر P M L I أگر N / طلوع N که طلوع P M L I / وأز N از P I ـ L M / 2 وجود N ـ P M L K I / همه M ـ P N L K I / النور P M L K I إن النور N / 3 که ادراك کند N نظم M بيت P L K I ـ / 4 ورنه عالم پراز P M L I که جهان سر بسر N K / 5 به روز گار N M L بر کار K I کرد کار P / موسى N K ـ P M L I / در P M L I بر N K / 6 الصافات 37 : 180 ك / 7 ابراهيم 14 : 35 ك / 8 ابراهـــيم P K I ـ N M L / 9 دولت K ـ P N M L I / 10 قطر P M L K I قطرت N / 12 عجب مدار که P M L I K ـ P N M L I / 12 بصراو N K ـ / 12 ـ 13 بي يبصر . . . بيرون تواند بود K ـ P N M L I / 13 او P M L I وى N تو K / 14 را P N M L I ـ K / 15 گويد که N M بود K که P L I / 16 اگر . . . يغضب N ـ P M L K I .

البشر وآكل كما تأكل البشر، و« قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إليّ » قل ما أدري ما يفعل بي ولا بكم . أمّا أگر محمد – صلعم – أز ميان برخيزد وجلالت إين حديث تابش گيرد، گويد : لَستُ كأحدكم . وعلمت علم الأولين والآخرين و « ما كانَ محمداً أبا أحد من رجالكم » .

۳۵۸ – وهر كه در اين حال أورا بشر داند كافراست . أوست كه أوست . من رآني فقد رأى الحق « من يطع الرسول فقد أطاع الله » كرا زهرهٔ آن بود كه أورا بشر خواند ؟ « فقالوا أبشرٌ يَهدوننا فكفروا » دوستان أو بشر نباشند « ذلك ظن الذين كفروا » ، « كونوا ربانيين » « وقالت اليهود والنصارى نحن أبناء الله وأحباؤه . قل فلم يعذبكم بذنوبكم ؟ بل انتم بشر ممن خلق . يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء » .

۳۵۹ – قول مسيح آنكه گفت : زى پدر خويش مى روم . اين رمز بود نزد افاضل، چه عاقل دانست كه أو چه گفت وليكن رهبان گم‌راه گشت وهرقل جاهـــل . « إني ذاهبٌ الى رَبيّ » حواريان أز عيسى – صلعم – شنودند، گفتند كه « المسيحُ ابنُ الله » ندانم كه مصطفا – صلعم – پس چرا گفت : فَبِــي يسمع . اين طرفه‌تر است از آنكه « المسيح ابن الله » با من بگو كه اگر هرچه در قرآن است تو بدانستى « حم عسق . ص . يس »

---

1 الكهف 18 : 110 ك / 2 اگر . . . خيزد N اما اگر محمد از وجود P M L I اما اگر محمد K / وجلالت K - P N M L I / 3 تابش گيرد P N M L I با من كردست K / گويد . . . كمِ و N لست كأحدكم گويد و ميان P M L I كاحدكم K / 5 داند N M خواندو داند K گويد P L I / 6 اوست P I - N M L K / النساء 4 : 80 م / 7 آن P M L I - N K / التغابن 64 : 6 م / 8 ص 38 : 36 ك / آل عمران 3 : 79 م / 8 - 10 المائدة 5 : 18 م / 11 مسيح N M K هيچ P L I / آنكه P N M L I آنچه K / 12 نزد N M بنزديك K پيش P L I / چه عاقل K دانا P M L I عاقل N / او N K - P M L I / 13 هرقل جاهل K - P N M L I / الصافات 37 : 99 ك / 14 گفتند P M L I - N K / 14 و 15 التوبة 9 : 30 م / 14 - 15 المسيح . . . آنكه M K K I N - P / 14 پس P L I - N M K / 16 بگوكه اگر P L I كه اگر N K - M / بدانستى P N M L I ندانستى K .

چیست ؟ واگر ندانی بجایِ جاهلان بنشین ! وإنَّ من العلم کهیأةِ المکنون . به‌حقیقت دان . لا بل این خود دور است .

٣٦٠ – « لَقد کانَ في قِصَصِهِم عِبرة لأولي الألبابِ » همه در قصص مذکور است « إنّي جاعلٌ في الأرضِ خليفةً » « أز قصّهٔ آدم وفریشتگان سَمَری بیش نصیبِ تو نباید بود که گفت : « يا آدمُ أنبِئهُم بأسمائِهِم ؛ فَلمّا أنبأَهُم بأسمائِهِم قالَ أَلَم أقُل لَكُم إنّي أعلَمُ غَيبَ السَّماواتِ والأرضِ » آخر دانی که فریشتگان را در این خلافی نبود که « إنَّ اللهَ يَعلَمُ غَيبَ السَّماواتِ والأرضِ » .

٣٦١ – این نه آنست که تو دانی که این آدمی بلعجب وجودی است ، گاه در حقِ أو گوید : « وأنتمُ الأعلَونَ واللهُ مَعَكُم » وگاه « رَدَدناه أسفَلَ سافِلين » :

زین گونـــه همی داری زیرو زبرم
تا پایِ خود از دامِ تو بیرون نبرم

گفت چه بود ؟ گفت :

فلك به نحس همی سعد اگر کند تلبیس
گمان بری که گذشتست بردرِ إبلیس

آنان را که هست نوششان بادو ما را نیز بی نصیب مکنادو مگذاراد .

---

1 جاهلان P N M L I جهال K / 2 به حقیقت K تحقیق P N M L I / 3 یوسف 12 : 111 ك / همه در P M L I همه K – N / 3 البقرة 2 : 30 م / 5 نصیب . . . آدم P N M L I نیست این بود K / 5 – 7 البقرة 2 : 33 م / 7 – 8 الارض ... الارض P N M L I – K / 7 – 8 الحجرات 49 : 18 م / 9 آدمی P N M L I – K / بلعجب N M بو العجب P L K I / 10 محمد 47 : 35 م / 10 – 11 التین 95 : 5 ك / 12 همی داری P M L I داری K همی دارد N / 13 خود P M L I – N K / 14 – 16 گفت چه . . . إبلیس P N M L I – K / 15 اگر P M L I را N / 16 ابلیس P M L I تبلیس N / 17 آنان را K آنهـــا P N M L I / نوششان P N M K I نوشتان L / مکنادو P N M L I – K .

۳٦۲ – جوان‌مردا ! در دعا خضر می‌گوید ، تو نیز می‌گو : اللّهمّ ارزُقني بَردَ عفوِكَ وحلاوَةَ رَحمَتكَ . واز بهرِ من برادر ، این دعا می‌گو : اللّهمّ طَهِّر قلبَهُ مِنَ النّفاقِ . أرجو که أز إدبارِ خود بِرهیم . امّا هنوز دور است . وعَلى اللهِ تَیسیرُ كُلِّ عَسیرٍ وما ذلِكَ على اللهِ بعزیزٍ . والحمد لله رب العالمین . وصلواته على محمد وآله أجمعین .

1 می گوید P M L I است N است می‌گوید K / تو نیز می‌گو P M I تونیز می‌گویی N K ـ L / 2 رحمتك P M L K I مغفرتك N / من برادر این P N M L I برادر آن K / 4 وعلى الله تیسیر P M L K I والله مبشر N / عسیر N K عسیر یسیر P M L I / 5 والحمد . . . العالمین P N L K I ـ M / وصلواته . . . اجمعین M والصلاة على نبیه وآله اجمعین L I والصلاة والسلام على نبیه محمد وآله وعترته اجمعین P وصلى الله على محمد وآله الابرار N المکتوب الحسون .

امروز که با رهیش کاری دگر است دانم که نه وصل است دامی دگر است
گرتو به هلاك بنده‌ای شاد شوی دارم سر آن که من تورا شاد کنم

(این دو بیت در بند 185 ج 1 چاپ شده است) هیچ دانی که ارادت چه بود ؟ . . . أطاع الله چیست ؟ (دربند 446 ج 1 چاپ شده است) K .

پس نامهٔ 50 K تنها 11 سطر می باشد که دوبیت آغازِ آن در بند 185 وباقی آن در بند 446 ج 1 چاپ شده است .

بسم الله الرحمن الرحيم

۳۶۳ – قال الله جلّ ذکرهُ « یا أیها الذینَ آمنوا لا تُقدّموا بَینَ یَدَیِ اللهِ ورسولهِ » تابع را شرط آن است که پی برپیِ متبوع نهد ، چون پای درپیش نهاد دعویِ متبوعي ظاهر کرد ، واستغنایِ خود از متبوع خود باز نمود . ندیدی که چون مأموم در نماز در پیش إمام شود قدوتش باطل گشت ؟ اگر امامی را شایسته نیست ، پس اقتدا بدو نباید کردن ، واگر شایسته است امامت‌را ، پای درپیش أو نهادنو پیش از رکوعو سجودِ أو رکوعو سجود کردن نه کارِ عاقلان است .

۳۶٤ – اگر متبوع گوید : خودرا بکش ! خود را بکشتن فرضِ راه است . ندیدی که موسی – عم – گفت بنی اسرائیل را که یکدیگر را بکشید « توبوا إلی بارِئکم فاقتلوا أنفسَکم ذلکم خیرٌ لکم عند بارئکم » چندین هزار آدمی کشته شدند تا خدای تعالی گفت « ثم عَفَونا عَنکُم مِن بَعدِ ذَلِك » وچون خود را بکشتن فرض بود در راهِ متبوع مال را وزنو فرزند را چه محلّ ؟ اگر حکم کند که زن را طلاق ده ، یا مال را به‌آتشو آب انداز ، یا فرزند را به‌آتش بسوز ! همه فرض گردد .

---

1 بسم . . . الرحیم PI بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ۲۲ رحمه الله بسم . . . الرحیم N / 2 جل ذکره PMI سبحانه وتعالی N / 2 ـ 3 الحجرات 49 : 1 م / 3 متبوع PI ـ NM / پای PMI ـ N / 4 متبوعی NM متبوع PI / خود PMI ـ N / 5 ندیدی M یا ندیدی PI تابع نبود ندی N / در نماز PMI ـ N / شود PI بود NM / قدوتش PMI قدرتش N / 6 گشت PMI است N / امامی NM امام PI / واگر NM اگر PI / 7 اما مت را PMI ـ N / أو NM ـ PI / 8 أو NM وی PI / 9 راه PMI ـ N / 10 یکدیگر PMI خود N / 11 البقرة 2 : 54 م / 12 هزار NM هزار هزار PI / 12 ـ 13 البقرة 2 : 52 م / 13 راه PNMI امتثال فرض متبوع دیگری را کشتن چه قدر دارد وچون قتل نفس فرض بود در راه (حاشیهٔ N بخشی ازین عبارت در M نیز آمـــده لیکن خط خور ده است) / زنو PMI ـ N / 14 مال را N مال PMI .

* * * نامهٔ نود ویکم . P 55 . N 22 . M 67 . I 43 * * *

۳۶۵ – امّا نه هر مدعی را بدین محکّ زنند . خلیل صفتی – صلعم – را شاید که گویند : اسماعیل‌را قربان کن‌و زید نـَعتی را گویند که زن را طلاق ده ! باش تا روز قیامت که زید را در عرصات آورندو أوریا را گویند : ای تردامن ! دعویِ أمتی کردی ؟ امروز آن روز است که رویِ مُدّعیان سیاه کنندو مخنثان را به‌خود بینا گردانند. امّا جمالِ محمدی – صلعم – باید که چنین صید کند . داود را درین عالم راه ندادند. مصراع : آهوان را کی رسد کبرِ پلنگِ بربری .

۳۶٦ – جلالِ ازل یك تجلی کندو نقدِ أوّلین‌و آخرین بتاراج دهـد ، و گوید: مدّعیان را بیارید ، وصدو بیست وچهار هزار نبی آنجا نیست گردند. هیچ تمیز ایشان را بنماند که « سبحانك لا علم لنا » پس جمالِ أزل خود را عَرض کند تا « إلّا ما علمتنا » گفته شود ، واگر نه‌جمالِ معشوق بودی گنگ‌و لال ابد بما ندندی. أما : ید تـَشـُجُّ وآخر منك تأسوني ؟ چه دانی که خلافِ متبوع چه بود ؟ زنـّار بَربستن به نسبت با آن هیـــچ نیست « لا ترفعوا أصواتـكم فـَوقَ صوتِ النبي ولا تجهروا لـَه بالقولِ کـَجَهرِ بَعضِـکـُم لبعض » آنگاه چبـــود ؟ « أن َتحبـِط أعمالـُکم وأنتم لا تـَشعُرونَ » یا سیّد الاولین والآخرین ! الله الله ! سبحانه سبحانه ! صل وسلـّم ! حاشیهٔ دولتی که توراست بر ایشان جلوه ده ! که إني لست کأحدکم .

۳٦۷ – جوان مردا ! هرکه پندارد که این تعظیم محمّد را است – صلعم –

1 بدین P N I براین M / 2 راجع به زیـــد وزینب ص 201 و 243 دیده شود / 3 ده N M ده یا مال را بآتش وآب انداز P I / در P M I – N / آورندو P M I آرند N / داستان گرفتن داود زن أوریای حق را ، در تورات سفر ملوك 2 فصل11 دیده می شود / 5 ومخنثان . . . گردانند P M I – N / 6 مصراع : N بیت M I – P / 8 کندو P N I که بکند N / 9 بیارید P N I بیاینـــد N / 10 که سبحانك P M I – N / 10 و 11 البقرة 2 : 32 م / 11 کند P M I دهد N / بودی P M I بود N / 12 ابد P M I – N / اما P M I اما مصراع : N / 13 بر P M I – N / 14 – 15 الحجرات 49 : 2 / 15 آنگاه N که انگه P M I / 15 – 16 الحجرات 49 : 2 م / 16 الله . . . سبحانه P I – N M / صل وسلم I صلى عليك وسلم N M – P / 17 که انی P I اني P M .

أو بت پرست بود ومشرك . آن همه تعظيمِ جلالِ أزل است ، كه « مَن يُطعِ الرّسولَ فَقَد أطاعَ اللهَ » من‌و تو در ميانِ آدميان تواندبود . بنده‌را با خدا كى رسد كه من وتو گويد ؟

بارنامه ماو من در عالمِ حسّ است‌و بس
چون از اين عالم برون رفتى نه‌ما ماند نه‌من

اين تشريف نه بس است خليل را كه گويند : اسماعيل را قربان كن . جانِ خود بايد كه بشكرانهٔ اين ، در ميان نهد كه اورا برچنين محكى‌زنند .

روزى كه بود دلم زِ جانان پردَرد
شكرانه هزار جان فدا بايد كرد

كاندر سرِ كوي عاشقى أى سره مرد
بى شكر قفاىِ نيكوان نتوان خورد

٣٦٨ – كمالِ زيد را اين بس نكند كه در دنياو در آخرت در حق أو گويند : « فلما قضى زيد منها وطراً زوّجناكها » خود پرستان را گويند : شمارا شب خوش باد كه ما عاشقانِ خودرا نيك دانيم . زكرياى پيغامبر را به أرّه به‌دونيم در آوريد ، وأگر آهى كند نامش از جريدهٔ أنبيا محو كنيد گفت : چبود ؟ گفت : آرى ، معشوقه كمال است كمى مى‌طلبد . أگر عنايتِ او دارايي كند بسر شود ، يانه ، خرلنگ آدمى چكند ؟ صيادانيم وخود

---

1 ومشرك PMI بلكه مشرك N / آن همه M آن PI اين هم N / 2 آدميان PMI - N / 3 گويد PMI گويد بيت N / 4 حسّ PNI حسى M / 5 ماند PMI بينى N / 7 نهد PMI نهى N / زنند NMI زنند رباعى P / 8 دلم PMI دلت N / 11 شكر M شكر كه N سنگ PI / نيكوان نتوان M نيكوان بايد N ديگران نتوان PI / 12 كه N - PMI / ودر N و PMI / 12 - 13 در حق . . . پرستان را NM - PI / 13 گويند NM گويد PI / 14 پيغامبر NN - PI / 14 بدونيم N - PMI / جريدهٔ PMI ديوان N / 16 چبود . . . آرى PMI - N / معشوقه PI معشوق NM / كمى M كمى كه PI دلم N / 17 دارا يى NM دار يى PI / صيادانيم I مصراع صيادانيم N ع : صيادانيم PM .

شکارِ خویشم . أما چون عنایَتِ أو بهخودیِ خود بهزبان عاشق حدیثی کند این چنین گوید :

من بارِ غمت بههمتِ خویش کشم
هر چنـــد جفا بیش کنی بیش کشم
دستی که بدان پیش تو آوردم دل
آن دست بهجان دارم تا پیش کشم

۳۶۹ – در این مقام أگر مویی أز عاشق مانده بود، بارِ آسمانو زمین روی بدو نهد . واگر مستو خراب بود جان ببرد . یا رسول الله تو چه می گویی ؟ أجوعُ یَوماً وَأشبعُ یَوماً، خَیرُ الأمورِ أوسطها . تا روز جوع می گویم که ‹خذ رضا نفسِكَ من نفسي في عافية ، وليت ربّ محمّدٍ لم يخلُق محمداً . وچون روز شبع بودو حوصله پر باشدمی گویم : آدمُ ومن دونَـهُ تحتَ لوائي يَومَ القيامَةِ . اگر صاحب بصیرت را کمالِ کار معلوم بودی، زهرهٔ أو پاره پاره شدی، امّا « فاغشيناهم فهم لا يبصرون » این رحمتِ أزلست که بردوستانِ خود میباراند ، بیگانگان پندارند که لعنت است که برد شمن میبارد ، هیهات ! لَيسَ في القرآنِ ذِكرُ الأعداءِ ولا خطابٌ مع الكفّار . کالِ تابشِ آفتاب چون بهمیوه رسد بسوزد . أگر بهکال پختگی خواهد

1 به PI از NM / عاشق حدیثی PMI عاشقی حدیث N / 2 این چنین PI این M همین N / گوید I گوید رباعی PN گوید بیت M / 6 تا PMI در N / 7 مویی M موسی PI یك موی N / بار PMI بلای N / 8 روی بدو PI روی بوی M برو N / واگر NM اگر PI / تو NM وباتو PI / 9 روز جوع PMI چون روز جوع بود N / 10 ولیت NM او لیت PI / 11 باشد PMI شود N / 12 أو NM - PI / 13 پاره PMI - N / شدی NM گشتی PI / یس 36 : 9 ك / 14 باراند NM بارد PI / 15 هیهات PMI وهیهات N / 16 به کال M کال PNI .

رسیدن، أورا تابشِ باطن باید أولا پس تابشِ ظاهر، که هو الظاهِرُ والباطِنُ أو بهْ داند «وهو بکلّ شیءٍ علیم» لو کَشَفَها لأحرقت سُبحاتُ وَجهِه کلَّ مَن أدرَکَ ببصره. چه گویی! أرحمُ الرّاحمینَ وأقدرُ القادرینَ وأعلمُ العالمینَ تعالی وتقدّس را ببايد آموخت، که بنده‌را به‌کمالِ دولت چون باید رسانید؟ اللهم ارزقنا منك أحسنَ الأرزاقِ، ولا تؤاخِذنا بسوءِ أعمالِنا وأقوالِنا. واجعل حرکاتِنا وسکناتها خالصةً لوجهك الکریم. یا من لا یخفی علیه شيءٌ. والسلام والحمد لله ربّ العالمین، وَصلَواتُهُ عَلی مُحمدٍ وآلهِ أجمعین.

---

1 رسیدن PMI – N / که هو M هو PI – N / 2 الحدید 57 : 3 م / 3 ببصره PMI ببصر N / 4 تعالی وتقدس‌را PI را M – N / باید PMI – N / 5 رسانید PMI رساند N / اقوالنا N احوالنا PI – M / 6 خالصة PMI – N / 6 – 7 یا من . . . شيء PMI – N / 7 والسلام PNI – M / الحمد . . . العالمین PMI – N / وصلواته . . . اجمعین PNI – M .

بسم الله الرحمن الرحیم

۳۷۰ – سَلام و دعا می‌رسانَم آن برادرِ أعز را أطال اللهُ بقاءه وَسلَکَ به سَبیل السّعادةِ القُصوی. أی دوستِ عزیز! هیچ دانی که سَعادتِ قُصوی چه بوَد؟ دَوام اللّقا بوَد که ثَمرهٔ «ورِضوانٌ مِنَ الله أکبر» است و «لِقاءُ الله» را تُخمی است که أز دُنیا برَند. وآن «معرفةُ الله» است وحقیقتِ مَعرفَت در نطق نیاید، زیرا که بَر حروف وَکلمات متعذّر است.

۳۷۱ – لعمری. چون کالِ کرَمِ أزلی أز مبادیِ إین مَعرفت خواهد که خَلقِ عالم را لا بل دوستانِ خودرا خیری دَهَد همچنین گوید که «حم طه یس الم» إین حروف مُقطّع پَردهٔ جمالِ مبادیِ مَعرفت است. وچون مَبادی معرفت این بوَد چه گویی در مُنتهایِ آن! هرگز عبارَتِ کسی برسد بدان؟ هَیهات! جانِ قدسی دانَد که مَعرِفَت چه بوَد که أگر دلِ آدمی دوأسبه در نشینَد وخواهد که به‌گردِ سُمِ کمیتِ بوبکر صدّیق رسد آنجا که جانِ پاکِ أو قوتِ مَعرفَت نوش می‌کند جُز بازماندِگی و درماندِگی نصیبِ أو نیاید.

---

1 بسم . . . الرحیم P I المکتوب الحادی والثلاثون K ومنها بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ۷ بسم . . . الرحیم N ومنها بسم الرحیم R L / 2 آن R P N L K I - M / أعز R P M L K I - N / 3 ای . . . که I P N M L I - K / 4 - 5 اللقاء . . . را R P M L K I لقاء الله بود بر دوام لقاء الله راکه ثمرة رضوان من الله اکبر ست N / 4 - 5 التوبة 9 : 72 م / 7 متعذر N M K متغیر R P L I / 8 ازلی R P M L I - N K / 9 همچنین R P L K I همه چنین N M / 11 در R P N M L I به K / 12 کسی برسد K رسد R P M L I برسد N / بدان M - R P N L K I / 13 دل آدمی P M L K I آدمی را دل N / در R P N L K I بر M / به P L K I در N M - R / 14 رسد R P M L K I نشنید N / آنجا P N M L I آنرا R K / می کند N M کند R P L I کرده باشد K / باز N M - R P L K I .

* * نامهٔ نودو دوم . R 4 . P 92 . N 7 . M 37 . L 86 . K 31 . I 80 * * *

۳۷۲ — وهان ! وهان ! تا نپنداری که إین أز گزاف نوشته می آید . باش تا آنجا رَسی که من دانم . اگر تو را نهاده أند آنگاه خِنگِ عُمری وکمیتِ بوبکری بینی بَردَر گاهِ دولتِ إیشان زین کرده . تو هَنوز بَس دوری چه گویَم واتو . دیدهٔ آن مُدّعی کنده باد که نادیده چیزی گویَد یا نویَسَد . أیْ دوست ! مقصودِ من کاری دیگر است . إین مَعرفَت را که بِگفتم تُخمی هست . طالبِ آن تخم باش ، تا بوَد که روزی تورا دَولتی دست دَهد یا به طُفیلِ مَردی تورا راه دَهند که : ألا فتعرّضوا لها عَسی أن تُدرِکَکم فلا تَشقوا بَعدها أبداً .

۳۷۳ — هیچ دآنی تخم مَعرِفتِ حقیقی چیست ؟ بشنو که واما گفته أند : عَلّمْ مجّاناً کما عُلّمتَ مَجّاناً . تخم معرفت علم یقینی است العِلمُ بالله ، می خواهم تا گمانی غلط نَبری . إشارتِ قرآن آنجا که گوید : « إنما یخشی اللهُ مِن عِبادِهِ العُلماءُ » ، بِدین عِلم است . ونپنداری که إین علمِ یقینی هَرجایی بوَد ، وهرکسی بِدان راه برَد ! أز هَزار هَزار سالِك یکی را به عِلم یَقینی راه نبوَد . چندین هَزار افتاده را در راهِ خُدا وا پس باید گذاشت وأز همه مَردوار بَرگذشتن تا به عالمِ عِلمُ الیقین رسی إین مذاهبِ مُختلف که می بینی در راهِ خدا همه أز نارَسیدگان خاست ، به علم الیقین ، یا نه مِیانِ مَردانِ دیده‌وَر خلاف کی تواند بوَد ؟ « إنّ

1 این R P M L K I - N / 3 هنوز R P M L K I هنوز خامی‌و N / 4 گویم R P N L K I کنم M / واتو R P N M L I - K / 9 هیچ دانی N M - R P L K I / 10 علم یقینی است R N M علمی یقین است K علم یقینی P L I / 11 آنجا که R P L I آنجا که می N K اینجا M / 12 الفاطر 35 : 28 ك / بدین R P L K I اشارت بدین N M / 15 وا R P L K I با M باز N / علم R P N L K I عین M / 17 دیده‌ور N M K دیده در R P L I .

اختلافَ أمّتي رحمةٌ » در مسایلِ مُجتهَد فیها بود ؛ یا نه در أصول هَرگز خِلاف جُزمیانِ نارَسید گان نبوَدو نباشَد . أمّا در فروع ضرورَت بوَد خِلاف ، وخود بباید وأگر نبوَد صورَت نبندَد ؛ وهـــذا حدیث یطول . وأگر دَر شرحِ إین آویزَم أز آنچه خاطرِ مَن بدان پُر است حالی باز ماَنم وَمرا زیان دارَد .

۳۷٤ – آنرا که إستفراغ أز طریق فَصد بایدِ کرد ، او را إستفراغ مِن طریقِ إسهال کی به‌کارآید ؟ وکسی را که عِلاج در إستفراغ به طریق مباشرَت ووِقاع بوَد ، أوراقيْ کردَن چه سود دارَد ؟ وقت باشد که خاطر را تُهی باید کرد أز طریقي مخصوص چون به طریقي دیگر تُهی کنند نشاَید . وتهی کردَن از جانبِ مابه شرطِ پُر کردن بوَد از جانب إیشان وتا تُهی نیابند پر نکنند . ای دوست ! چون آن جوان مرد را تُهی کنند از برای پُر کردن همـــه حیرت بوَد « ولئِن شِئنا لنَذهبَنّ بالّذي أوحَینا إلیك » مُقدّمهٔ تُهی کردن بود « لَیسَ لَكَ مِن الأمرِ شيءٌ » و « إنّكَ لا تَهدي مَن أحببَتَ » . أگر در بدایت بود همه نطقش در آن حال إین بوَد که لَیتَ رَبَّ مُحمّدٍ لَم یَخلُقْ مُحمّداً .

۳۷۵ – دیگر بار چون اورا پُر کنند بدین که « وإنّكَ لتَهدي إلی صراطٍ مُستَقیم » یا مُحمّد ! لولاك لما خَلَقتُ الأفلاك . أز فرق تا به‌قَدَم

3 وخود بباید I L P خود بباید K R وجود بباید M N / 4 آنچه K M N R آنجا I L P / 5 دارد I K L N P R ندارد M / 6 که I L M N P R – K / 7 به کار آید I L M N P R روا بود K / وکسی را که I K L M P R واگر N / در K M N R – I L P / 8 دارد I L M P R کند K بود N / 9 باید کرد I L M N P R گردد K / 10 ما به شرط I L M N با شرط P – K R / 11 وتا K M N R تهی کردن وتا I L P / پر نکنند I L M N P R کنند K / 12 همه I L M N P R همین K / 12 – 13 الاسراء 17 : 86 ك / 13 آل عمران 3 : 128 م / 14 القصص 28 : 56 ك / در K M N R – I L P / نطقش در آن I K L M P لفظش در آن N لفظش R / 16 – 17 الشوری 42 : 52 ك / 17 به I K L P R – M N .

همه این بوَد که. آدمُ وَمن دونـهُ تحتَ لِوائي يَومَ القيامَةِ ، أنا سيّدُ وُلدِ آدمَ ولا فـخرَ. بوالحسنِ خرَقانی در حالی این گفتی که ای مَن معشوق تو! ودر حالی دیگر می گفت: بُلسَنورا دردیست که تا خدایِ خدا برَجاست، آن دَرد بر نخواهد خاست. أمّا چون خود فدا کندو تن در دهد، امّا طوعاً وامّا کرهاً؛ نه در حال پری بر شود، بل همه این گوید:

إذا رَأيتَ نُيوبَ اللَّيثِ بارِزَةً
فَـلا تَـظُنُنَّ أنَّ اللَّيثَ يَبتَسِمُ

ونه در حالتِ تهي کردن طَمع ببُرَد، بَل همه این بیت گویَد:

مَنگر تو بِدان که بی نواگشت رَهی
پیمانـــه گهَی پُر شوَدو گاه تُهـــی

چه أورا معلوم شده باشد که تُهی کردَن برَای پُر کردَن بوَد، وُپر کردَن برای تُهی کردن. وإنه ليغانُ على قلبي في اليوم والليلة سَبعينَ مَرَّةً.

۳۷۶ – ای دوست! آخر دانی که پیمانـــه چو پُر شوَد بگردانندَش. أگر پیمانه را معلوم شوَد که أو مقصود نیست، نه دَر حالِ پر کردَن ونه دَر حال تُهی کردَن، از این مُهلکه بِرَهد. الملکُ للهِ.

1 همه این R P M M L I همین K / القیامة R P M N K I القیامة ولا فخر N / 2 بو R P N L K I شیـخ ابو M / گفقی R N M گفت P L K I / معشوق R M K معشوقة P N L I / خدا R P L K I خدای N M / 4 بر نخواهـد خاست R P L K I برجا است N برجا خواهد بودن M / خود فدا N خود فرا P L I خوفرا R خوی فرا M خوفاً K / 5 کرهاً R P N M L I کرمیا K / نه در R P M L I نه در هر K در N / پری R N بپری P M L I نشری K / بر شود P N بر سود P M L I بود K / بل R P M L I بلکه N K / 8 ونه در R N M L K ودر P I / حالت P I حالی L حال R N M K / طمع ببرد R P M L K I بی طمع بود N / 11 شده باشد N M گرد K باشد R P L I / 12 انه N M K انی R P L I / قلبی R P M L K I قلبی حق استغفر الله N / 13 چو R P N M L I که K / 14 او مقصود نیست R P N L K I مقصود نه او است M / 15 الملك R P N L K I هذا الملك M .

یا موسی ! تو در « کَلَّمَ اللهُ موسی » طُفیلِ چندین هَزار مُستَمع بودی یا نه، کلّ وجود مقصودِ ما نیاید، تو تنها چون توانی آمدَن ؟ أی عزیز ! هیچ دانی که جلالتِ لَم یَزل چون أز پردهٔ جَبَروتو عَظَمتِ خود بردیدهٔ دوستان ، خود را جلوه دَهد ، وا إیشان چه گویَد ؟ :

من بَر سَرِ کوی آستین جُنبانَم
تو پنداری که مَن تورا میخوانَم
نیْ نیْ ! روْ روْ ! که مَن تورا کَیْ خوانَم
این رَسمِ مَن است کآستین جُنبانَم

۳۷۷ – أیْ عزیز ! أز مقصودِ خود هم دور افتادَم ودَر عُذرخواستن بهعالَمی دیگر شُدم . حَدیثِ آن می‌کردَم که خاطر را أنواعِ إستِفراغ بایَد . ونوعی بهجایِ نوعی دیگر سود ندارَد . حالی خاطِر را أز چیزی تُهی میباید کردَن که بدان پُر است . من دَر عِلم الیقین حَدیث میکنَم ، أگر دَر آن خَوض کنَم که چرا إختلافِ أمّتی رَحمت بوَد دَر فروع ، خاطِر مَن أز آنچه بدان مشغول است فارغ نگردَد هرگز . رَجعنا إلی حَدیثِ المبتَدی . أگر طالبِ سعادتِ قُصوی خواهی بودَن، بیشتر تُخم مَعرفت را که عِلمِ یقینی است حاصل بایَد کرَد وخَلق جَهان

I النساء 4 : 164 م / کلم N M وکلم R L I وکلمه P K / موسی R P L I – N M K /
2 یا نه R P M L I وگرنه N – K / 3 جلالت لم یزل چون R P N M L I لم یزل K /
4 خود را جلوه M خود جلوه N خویش تجلی K خود تجلی R P L I / چه گوید P M L K I
چه می گوید رباعیه R – N / 5 کوی N M کویت R P L I کوی تو K / 6 تو پنداری
R N M L K تا پنداری P I / 7 نی نی رو رو L P M L K I رو رو غلطی N / 8 این
P M L I خود R N K / 9 هم R P N I – N L K / در عذر R N M L K بعذر P I /
11 سود ندارد R P N M L I شود K / خاطر R P N L K I خود M / 12 الیقین
R P N M L I النفس K / 13 اگر . . . کنم R P – N M L I – R K / 14 من L K I
R P N – M / 15 المبتدی K السیدی P I السدی R N M L / 16 یقینی R P N M L I
الیقین K / خلق R P N M L I خلایق K .

« إلا مَن شاءَ الله » أز عِلمِ یَقین نام شنیده أند . وأز حقیقتِ أو بس دورَند ، که باعتقـــاداتِ موروثِ مِن آباءو أجدادو معلمینو أهلِ بلد قناعت کرده أند. وهر که طالبِ علمِ یَقین بود ، أوّل شرط در راهِ أو آن بوَد که کُلّ مذاهبِ عالَم دَر دیدهٔ أو بَرابَر نماید، وأگر فرقی داند میانِ کُفرو إسلام ، إین فرقت دا نستن در راهِ طلبِ أو سدّی بوَد که أو را نگذارَد که بهمَطلوب رَسد .

۳۷۸ — أیّ دوست ! کسی مثلاً خواهد که بداند تا خود ، عشَرة فی عِشرین ، چند بوَد ، هیچ شایَد که دَر دلِ أو پیش از دانستن ، میلی بوَد ، لَا بل ظنّی غالب بوَد لا بل إعتقادی فی غایَةِ القوّةِ بوَد که عشرة فی عشرین ثلثمائة نبود ؟ وأگر إین میل بوَد نه سدّی مانع بوَد طالِب را أز إدراكِ حقیقتِ کار ؟ آن کس که خواهد که کمالِ بوبکرِ صدّیق در إیمان به خداو رسول — صلعم — حاصِل کند ، هیچ شایَد که پیش از تحصیلِ آن کمال گویَد : از فلان مذهَب حاصِل آیَد دون فلان مَذهب ؟ وآن کس که خواهَد تا فرق میانِ کمالِ موسویو کمالِ عیسویو کمالِ محمّدی — صلعم — بداند ، کیْ شاید که پیش از رسیدنِ بدین عِلم گوید : از راهِ جُهود ان حاصل آیَد ادراكِ این فرق ، چنانکه جُهودان گویند ؟ یا گویَد : از راهِ

---

1 النمل 27 : 87 ك والزمر 39 : 68 ك / واز P M L I اما از N از R K / كه L K I R P چه N M / 4 داند R P N M L I نمايدو فرقى داند K / 5 در R N M L K از P I / بود R N M K است P L I / 7 خود N K – L P M L I / عشرة R P N M L I خمسة عشر K / 9 ظني P N L I طبعى R M K / لا بل اعتقـــادى N M اعتقادى L اعتقادى في غاية القوة بود كه عشرة في عشرين چند بود كه هيچ شايد كه در دل او پيش از دانستن ميلى بود لا اقل طبع غالب P I اعتقادى R K / عشرة R P N M L I خمسة عشر K / 10 ثلثمائة نبود P M L K I دويست نبود N – R / 11 آن R P N M L I درآن K / 12 هيچ P L I – R N M K / 13 دون فلان مذهب P I – R N M L K / 14 فرق R P N M L I – K / موسوى . . . عيسوى R M K موسى . . . عيسوى L I موسى . . . عيسى P N / محمدى R M L K I محمد P N / 15 شايد R P N M L I – K / 16 جهودان R N M K يهوديان P L I .

تَرسایان حاصِل شوَد چنانکه تَرسایان گویند ؟ پس هم نَشایَد که علی القطع گویند که از راهِ مسلمانان حاصِل شوَد . زیرا که طالب نداند که مِلتِ کفّار بهتر است یا مِلتِ إسلام، چه أگر می‌دانَد، أو طالبِ این کار نبوَد هرگز . وأگر نمی‌دانَد چون شایَد که دَر دلِ أو بوَد که إسلام بِهْ است که کُفر .

۲۷۹ – أیْ دوست ! طالبانِ خدا أوّل قدَم بِتركِ همه عادَتها بگفتَند چنانکه در حقِ ایشان این بیت دُرست بوَد :

بالقادسیَّةِ فتیةٌ ما ان یَرَون العارَ عاراً
لا مُسلِمُونَ وَلا مَجوسَ وَلا یَهُودَ وَلا نصارا

به جلالِ قدرِ لم یزَل که هَر آدمی که دَر طلب فرقی دانَد مِیانِ مذهَبی‌و مذهَبی، أگر خود همه کُفرو إسلام بوَد که هَنوز دَر راهِ خدای تعالی قدمی به‌إخلاص بَرنگرفت . پس مَن أخلَصَ للهِ نبوَد . لا جَرَم چون طاب عالمیان دَر دین مُزَوَّر است ، ثمرَهٔ إخلاص إیشان را روی نمی نمایَد. ثمرهٔ إخلاص هیچ دانی چه بوَد ؟ أز مصطفا – صلعم – بشنو! مَن أخلَصَ لِلهِ أربَعینَ صباحاً ظَهَرت یَنابیعُ الحِکمَةِ مِن قَلبِه عَلی لِسانِه . چون بِدین شَرط در راه آیَد، مَطلوبِ أو را زود دَر کنارِ أو نَهَند « سُنَّةَ اللهِ الّتی قَد خلَتْ مِنْ قَبلِ » مَن طَلَبَني وَجَدَني .

1 ترسایان RPNLKI جهودان M / حاصل . . . ترسایان RPNMI LK - / شود RPI آید N آید ادراك این فرق M / 2 گویند RPNMLI K - / از RPNLI در MK / 3 که ملت . . . داند RPNMLKI R - / بهتر است یا N بهتر است اگر ML بهتر است از PI بداست از K / 4 چون RPNMLI K - / 5 به است که MPMLI بهتر تا N به K / 6 خدا RPNMLI K - / قدم PNMLI اقدام RK / همه عادتها N همه عادت M عادت RPLKI / 11 واسلام RPMLKI یا اسلام N / 12 نگرفت پس RPLKI نگرفت N نگرفته است M / 13 طلب RMNK طالب PNI / 14 هیچ PLI - RNMK / 16 راه RPMLKI راه خدا N / مطلوب RPNMLI K - / زود RPNMLI K - / 17 الفتح 48 : 23 م .

۳۸۰ – أکنون أیْ دوست ! خلق أز عِلمِ یَقین دورند ، وأز آنکه أز حقیقتش دوراَند ، أز طلبَش هم دورند . می پنداراَند که ظن یقین بوَد ، وظن هرگز یقین نبوَد « وما یتَّبِعُ أکثرُهم إلا ظَنّاً إنَّ الظَّنَّ لا یُغني مِنَ الحقِّ شَیئاً » چه گویی نان بجای آب کار آید ؟ وکافور بَدلِ عَسل تواند بود در حرارت ؟ حاشا ! بنده بهخدای تعالی ازواهِ یَقین رسد ، ظن أورا کیْ بهخدا رساند ؟ أکنون علم یقین بهذات بوَد وبه صفات بوَد وبه أفعال بود ، خلق پندارند که بدانستهاَند که « خَلَقَ السَّماواتِ والأرضَ في سِتَّةِ أیّامٍ ثُمَّ استَوی عَلی العَرشِ » چیست ! إبن عبّاس باید که در تفسیر إین آیت که « اللهُ الذي خَلَقَ سَبعَ سَماواتٍ وَمِنَ الأرضِ مِثلَهُنَّ » گوید : لَو فسَّرته لَرَجَمتُموني بالحِجارَةِ . وفي روایةٍ أخری لَکفَّرتُموني . وهمچنین پنداراَند – أعنی خلقِ عالَم – که بدانسته که الرَّحمنُ الرَّحیمُ ، الملِکُ القدُّوسُ ، العَزیزُ الوَهّابُ ، اللَّطیفُ الخبیرُ السَّمیعُ البَصیرُ ، العَلیمُ القَدیرُ ، چه بوَد ، هَیهات . . . !

۳۸۱ – نصیبِ عُلمای عَصر إلا مَن شاءَ اللهُ – تا به عوام رَسی – أز این أسامی جُز تَشبیهی نبوَد . أگر أز خواطِرِ إیشان کسی بحثی شافی بکردی در معانیِ إین أسامی ، جُز آکنده تشبیهی نیافتی . وعجب آنست

1 از انکه K باز انکه K P N L I با انکه M / 2 حقیقتش R P M L K I حقیقت N / طلبش R P M L K I طلب او N / 3 هرگز K – R P N M L I / 3 – 4 یونس 10 : 36 م / 5 بود در P N M L I به R K / حاشا N ایستاد R P M L I – K / 6 کی R P N L K I که M / خدا K حق تعالی R P N M L I / 7 بود P N M L I / 8 – 7 K – R الاعراف 7 : 45 و 10 : 3 و 11 : 7 و 57 : 4 / 8 باید که N M گوید R P L K I / 9 – 10 الطلاق 65 : 12 م / 10 گوید R P L K I – N M / 11 اعنی خلق عالم R M K اعنی خلق عالم را L اعنی خلق را P I عالیان N / 13 چه بود M L I / 15 خواطر K – R P N خواطر P N M L I خاطر R K / کسی K – R P N M L I / 16 بکردی R P N M L I کند K / در R P M L K I دراین N .

که قومی ، وهم أکثر الخَلقِ ، شَبو روز ، بَر مُشبِّه لعنَت می کنندو إیشان دَر أوصافِ حق هم مُشبِّه‌اند « فَسَتَذکرونَ ما أقولُ لَکم وأفَوِضُ أمري إلی اللهِ إنّ اللهَ بَصیرٌ بالعبادِ » .

۳۸۲ – أی عزیز ! طَلبُ العلمِ فَریضةٌ عَلی کلّ مُسلمٍ ، مَردان به‌یقین دانسته أند که أهمّ مهمّات وأفرضِ فرایض ، مَعرفتِ خدا است وأوصافِ أو ، چون گوید : « قُلِ ادعوا اللهَ أو ادعوا الرّحمانَ » نه أمر است ؟ والأمر یَقتضي الوُجوبَ عِندَ أهلِ البصائِر . چنانکه دَر مکتوبی پیش از این بَیان کرده‌أم آنگه چون تو ندانی که « الله » و « رحمان » چه بوَد ، إمتثالِ إین أمر که « أدعوا اللهَ أو ادعُوا الرّحمانَ » أز تو هرگز کی صُورت بندد .

۳۸۳ – جوان‌مردا ! مصطفا – صلعم – گوید : إنّ للهِ تِسعَةً وتِسعینَ إسماً مائـَةً إلا واحِدةً ، إنّ اللهَ وِترٌ یُحبُّ الوِترَ ، مَن أحصاها دخَلَ الجنّةَ . پنداری که إحصایِ آن نوَدونُه نام ، لَقلَقهٔ لِسانِ بی حاصلِ تو وأمثالِ تو بوَد ؟ تو که أز ربوبیّتِ أوخَبر نداری ، أگر گویی : یا ربَّ العالمینَ ! منادای تو کی بود ؟ تو که خِلَعِ ألطافِ أزلی نیابی ونبینی ، یا لطیفاً بالعبـــاد ، چون گویی ؟ تو که به‌مقامی نرسیدی که در آن مقام

1 بر مشبه RPMLI مشبهه را K مشبه را N / 2 حق RNM حق تعالی PLI - K / هم RPNI - NMK / 2 - 3 الغافر 40 : 44 ك / 4 مسلم RPMLKI مسلم ومسلمة N / 5 خدا است N او است M است باو R است PLKI / 6 و 9 الاسراء 17 : 110 ك / نه امر RPNMI به امر L نه او K / 8 بیان کرده ام RPNMI بیان نکرده ام L کردم K / آنگه NM اکنون RPLKI / 11 مصطفا RPLKI چون مصطفا NM / 13 - 14 بی . . . بود RMK بود بی حاصل أز ان تو و أمثال تو N بی حاصل تو بود PLI / 14 او RNMK وی PLI / 15 که خلع RNMK که خلعت L خلقت أوصاف PI / نیابی ونبینی RPNMLI نیافته K .

نورِ سیاه بَر سالك عَرض کنند ، سمومِ قهر أز کجا دیدی ؟ پَس یا قهّار أز تو ، گفتن کی درست آید ؟ بوالحسن بُستی می گوید :

دیدیم نَهــان گیتیو أصلِ جَهـــان
وز عِلّتو عال برگذشتیم آسان
وآن نورِ سِیَهْ بلا نُقَط بَرتر از ان
زان نیز گذَشتیم نه إین ماندو نه آن

۳۸٤ – گاه نورِسیاه در صورتِ نهنگِ سَفید برسالك عرض کنند چه می‌شنوی ؟ مرتد است که أز دیدهٔ دیگران حکایَت می کند . گاه می بَرند تا بدان مَقام . وآن مُقامی است که چون آدمی أز آنجا دَرگذُرَد به‌خدا رَسد . وگویند : بس کس که بِدین مقام رسدو أورا سمومِ قهر بِزَند . مسکین عاشق که إینجا یك نقطه درد گردد وأز فرق تا قدَم همه این گوید :

أیْ دِل ! بچه زهره خواستی یاری را ؟
کو چون تو به‌باد داد بِسیاری را

۳۸٥ – نبایَد که دیگر باره أز مقصود دور افتم . أیْ دوست ! أگر أز سبَقت رَحمَتِي غضبي خبر داری ، تو را رسد که گویی : یا رَحمانُ یا رحیمُ . أی دوست ! غضب هَم أز رَحمت است . نداَنم تا در عالم کی

1 نور R N M L K - P I / بر N M K در R P L I / یا قهار N M قهاری او K قهار R P L I / 2 توگفتن کی P L I تو کی R N M کجا K / گوید N M K گوید رحمة الله علیه P L I گوید بیت R / 4 عال R K عاد P I غار L عار N M / 5 بلا K زلا M L I R P L / از ان K دان N P N M L I / 6 زان نیز گذشتیم R P M L K I وان نیز بدیدیم N / ماندو R P M L I بود N K / 7 صورت نهنگ N صورت نمك M نمك K صفت نمك R P L I / برسالك N - R P M L K I / 9 از آنجا R P N M L I بانجا رسد وأز آنجا K / 10 که بدین R P N M L I - K / 11 که R P L K I - N M / گوید P N M L I گردد K گردد که بیت R / 13 به باد داد R P N L K I هلاك كرد M / 14 باره R P N L K I بار M / دور افتم R P N K I دور مانم N باز مانم M / 16 دوست R P L K I عزیز N M / کی R P L K I که N M .

پیْ خواهــد افتاد این دُرّ ثمین را ! گویی تورا هَرگز دَراین بیتها سَماع بوده است ؟ .

أیْ بهخرابات شده کم زده خورده میی پنج وشِش ودَم زَده
خواستــه داوو دو سه زخمِ حرام
برَهمــه ذُرّیتِ آدم زَده
گویی که دُودِ دلِ ریشِ من است
خیمــه بَر آن عارِضِ خُرَّم زَده

سَبَقت رحمتي غَضَبي در بیتِ ثالث میطلب ، لعَلَّكَ تَظفَرُ بِهِ .

۳۸٦ – أیْ دوست ! تو چه دانی که « وَعَلَّم آدمَ الأسماءَ کُلَّها » چه بوَد ؟ چه گویی ، در خبر است یا ودود فریشتگان ندانند . گویی جبرئیلو إسرافیل از این عاجزند که گویند : یا وَدود ! هیهات !نمرودو بوجهل نیز عاجز نیستند ، آن چیزی دیگر است ، أمّا تو نَدانی ، ترکتَ الرّأيَ بالرّي .

آن رَهْ که مَن آمَدَم کدام است أیْ جان !
تا باز رَوَم که کار خام است أیْ جان
بر هر قدمی هزار دام است أی جان
نا مردان را عشق حرام است أی جان

« ثمّ عرَضهم عَلی المَلائِکةِ فقالَ أنبئوني بِأسماءِ هؤلاءِ إن کُنتُم

---

1 پی R N M بپی L واپی K بتی P I / خواهد افتاد R P N L K I افتاد M / این R N M L K واین P I / 3 وشش R P M L K I من N / 4 داوو دوسه زخم R K داو دوسه زخم N M L داو دسه زخم P I / 6 که R K - P N M L I / 8 رحمتی غضبی R N M L K در رحمتی P I / 9 تو R P L K I - N M / البقرة 2 : 31 م / 10 گویی جبرئیل R N K جبرئیل P M L I / 13 بالری R N M K بالرسی P L I / 15 - 14 أی جان . . . أی جان K أی دل . . . ای دل R P M L I - N / 15 روم P N M L K I شوم R / 17 - 16 برهر . . . ای جان R P N M L I - K / 18 البقرة 2 : 31 م .

صادقینَ . قالوا سُبحانَكَ لا عِلمَ لنا إلا ما عَلَّمتَنا » ما را وا سُبُّوح قُدُّوس . کار است ما چــه دانیم که الغفور الوَدود چه بوَد « یا آدَمُ أنبئهم بأسمائِهم » آینه فرا روي إيشان دار ! تا أز جوالِ پنــدار « وَنَحنُ نُسبّح بِحمدِكَ وَنقدّس لَكَ » بیرون آیَند که ما « نَحنُ » دوست نداریم؛ حبیبِ ما آنست که گفت : أمّا أنا فَـلا أقول أنا . أي عزیز أعزَّكَ اللهُ بِسُلوكِ طَریقه ! هیچ خواهی که بِدانی که إین أسامی چون باید دانِستَن ؟ در عالَمِ عِلم می گویم ، یانه ، در عالَمِ مَعرفَت خود رقَمِ حروف و کلمات بَرآن نَیفتد . گوش دار ! تا تورا نَبذه‌ای أز این وانمایَم .

۳۸۷ ـ تمهید مقدّمة فیه : بِدان که چون لفظی بود که بر معانی بسیار دلالت کند آن لفظرا إما « مشترك » خوانند ، چون مُشتری که بر کوکبِ آسمانِ ششُم دلالَت کنَد و بَرخریدار که دَر مقابلهٔ بایِـع بوَد . وإمّا « مُتَواطی » خوانند ، چون حیوان که بَر گاو خَرو أسبو آدَمی دلالَت کنَد وإمّا « متشابِه » خوانند چون أبیَض که وَصفِ عاجو ثلجو کاغذ تواند بود . وفرقِ میانِ إین سه قِسم بِدان بدانی که مُشتَرَك آن بوَد که یك اسم بوَد که بَردو مُسمّا دلالت کنَد چنانکه آن دو مُسمّا ، من حیث الإشتِقاق ، شرکت ندارَند البته . ومُتَـواطی آن بوَد که یك اسم بَردو مسمّا دلالَت کنَد ، چنانکه هَردو مسمّا در معنیِ آن إسم مشترك باشند ، نبینی که حیوان بر گاو و خر دلالت کند وهردو دَر مَعنیِ حیوانیّت بَرابَراند . وهمچنین دَست و زَبان و گوش هَرسه مُسمّارا جِسم توان خواند ، زیرا که در مَعنیَ جسمیّت بَرابَراند . أمّا مُشتری نه چنین است بَرکوکب وخَریدار .

1 البقرة 2 : 32 م / 2 قدرس R P N L I چه M – K / 2 – 3 و3 – 4 البقرة 2 : 31 م / 3 جوال P N M L I أحوال R K / 4 که ما N M K کهو ما P L I که ماو R / 5 گفت P L I – R N M K / 7 یانه R P N M L I نه K / 8 نبذه M L I R P شمه N – K / 9 تمهید مقدمة فیه R N L K فصل في المقدمة P I – M / 10 – 11 آسمان . . . کند R P M L K I معین N / 12 خرو R P N L K I – M / 14 بود که P M L I – R N K / 15 مسمی دلالت R P N M L I معنی دلالت K / 16 البتــه R P N M L I – K / 17 نبینی R P N L K I نمی بینی M / 18 خر R P N M L I خرد K / 18 – 20 دلالت . . . خریدار P N M L I – R K .

۳۸۸ ـ لعمری ! مشتری بر آنکه کاغذ خَرَد وبَر آنکه قَلَم خَرَدو بَر آنکه باغ یا سَرا خَرَد به‌طریقِ تواطی برافتد ، زیراکه همه دَر مَعنیِ خَریدن بَرابَراند . أمّا مُتشابِه آن بوَد که إسمی بَردو مُسمّا دلالَت کند چنانکه خالی نباشد أز إشتراکی دَر مَفهومِ لفظ. أمّا إشتراك تَمام ندارَد. نه بینی که برفو عاجرا أبیض خوانند که دَر مَفهوم بَیاض شِراکَتی دارَند ، أمّا بَیاضِ آن مُخالِف بَیاضِ إین بوَد ، وهـذا یُغایِر الحَیوان إذا أطلق عَلی الفَرَسِ والفیلِ وَالإنسانِ ، فإنّ هؤلاء لا یَختَلِفونَ أصلاً في حَقیقَـةِ الحَیوانیّةِ وَإنّما یَختَلِفونَ في أمورٍ وَراء الحَیوانیّةِ . پَس أبیَض که وَصفِ عـاجو برَف بوَد نه چون حَیوان است که بَرفیلو أسب افتد ، ونـه چون مُشتَری‌است که بَر کوکَبو خَریدار افتـد . فهذا تَمهیدُ أصلٍ لا بُدَّ مِن فَهمِهِ أوّلاً ، حتّی یُمکنَ الوُصولُ إلی ما أنا بِصَدَدِهِ .

۳۸۹– تَمهید أصل‌ثاني : هَر مَعنی که‌صفتی خدای تعالی‌را هَست ، همه أوّل مُوضوع‌است لغیرِه مِنَ الحَوادِث ، ثمّ وُصِفَ بِهِ الحقّ سُبحانَه . چون قادِرو عالِمو سَمیعو بصیرو حَکیمو عَدلو لَطیفو خَبیرو نورو مُهیمنو ضارّو نافِع إلی سائر الأسامی. وأمّا الله ، چون إسمِ علَم است أورا ولیکن إین‌را هیچ مفهومی نیست إشتقاقی ، چون قادِررا وعالِم‌را . وخَلق دَر أوّلِ

1 - 3 لعمری . . . مسما RK - PNMLI / 1 مشتری PMLI اسم مشتری N / 2 یا سرا NM وسرای PLI / 3 دلالت کند K - RPNMLI / 4 ندارد NLI RPN ندارند K / 5 برف RNMK مر برف PLI / 6 دارند RPNMLI دیدند K / مخالف N - RPMLMI / 7 لا PKI - RNML / 9 پس NMLI K - RP / وبرف بود RPNMLI است ووصفت برف K / 10 افتد RPLKI - NM / که NM - RPLKI / کوکب RPNMLI کوکب معروف K / افتد KI RPL - NM / 13 تمهید اصل ثانی RNMLK - PI / معنی که صفتی PI معنی صفتی که L معنی K صفتی که RNM / را K - RPNMLI / 15 حکیم MK حکیم N - RPLI / مهیمن RPLKI مبین NM / 16 چون N - RPMLKI / 17 این RPMLKI این اسم الله N / راو عالم را RL را او عالم را PI وعالم NMK / خلق RPMLKI مردم N .

وضع أز عالِم‌و قادِر جُز عِلم‌و قدرتِ آدمی فهم نکرده أند . ولِهذهِ الصِّفاتِ وُضِعَت هذهِ الألفاظُ . وإین همچون ألفاظی شَرعی است بِجملَتِها که دَر أصل وَضع ، عَرب آن‌را جُز بَر مَعانیِ مَخصوص إطلاق نکرده أند . ثُمَّ جاءَ الشَّرعُ ونَقَلَها إلى مَعانٍ أخَر تُناسِبُها مُناسَبَة مّا ولَکِنْ لا تُشارِکُها في جَمیعِ الصِّفاتِ .

۳۹۰ — أکنون در زَبانِ عَرَب حَج قصد بوَد خواه سوی إصفهان وخواه سوی بغداد. ودَر شَرع قَصدی بوَد مَخصوص سویِ مکّه. وصوم إمساك بود دَر زَبانِ عربی، ودَر شرع إمساك بوَد مِن وَقتِ الصُّبح إلى المَغرب، أز شهواتِ بَطن وفَرج. همچنین بیع‌و رِباو زِناو نِکاح‌و طَلاق‌و عدّت‌و سِرقت‌و قصاص، همه‌را یك حُکم است. وإین را ألفاظِ مَنقول خوانند والسَّلام .

۳۹۱ - تمهید أصل ثالث : أکنون به‌عادَت در زبانِ عَرب مَراو تورا قادِر خوانَندو عالِم خوانند وسَمیع وبصیرودر مُقابلهٔ‌ما یکی‌را عاجِزو جاهِل‌و أصمُّ‌و أعمی‌خوانَند چون‌خدای تعالی‌را قادِرو عالِم خوانند، چه گویی إطلاقِ إین یك صفَت برخلق‌و حَق به کدام طریق بوَد، به‌طریق إشتراك أو تواطی أو تشابه؟ إین‌لا بُد دانستنی‌است، یانه دَردَریایِ تشبیه غَرق شُدی. إینجاسه مَقام

1 آدمی RPNLKI خلق M / اند RPMLKI است N / 2 وضعت NM
وصف RPLKI / همچون RPNLKI همه‌چون M / است RPMLI بوده است
K - N / 3 جز RNMK - PLI / 4 اطلاق PNMLI ادراك MK / نكرده اند
PI نكردندی RLK كرده اند N كردندی M / 6 زبان N لفظ RPMLI - K /
6 - 7 سوی اصفهان . . . بغداد RMK بسوی اصفهان وخواه بغداد PLI اصفهان خواه
شوی مكه سو N / 7 مخصوص RPMLKI مخصوص‌و معروف N / 8 در زبان . . .
بود RNK - PMLI / 9 بیع RPNMLI - K / رباو RPNKLI - M / زناو
RPNMLI - K / نكاح و K - RPNMLI / سرقت‌و RPLKI - NM / 10 را
الفاظ RPNMI ألفاظرا K / والسلام NMK - RPLI / 11 تمهيد اصل ثالث
PI - RNMLK / در زبان RMLK زبان N - PI / مراوتورا RPLI ترا ومرا
NM مرا وتورا وزيد وعمر را K / 12 عالم . . . بصير RPNMLI عالم‌و بصيرو
سميع‌و خبير K / يكی RPNLKI يكی M / 14 يك RNLK رن PM - I /
وحق RPLKI وبر حق NM / 15 يانه RPMLKI اگرنه N .

است ، یکی مُبتدیِ عامی‌را، ویکی مُتَمیّزِ مُتَکلّم‌را ، ویکی عالِمِ مُحقّق را .

۳۹۲ – مبتدی‌و عامی پندارَنـد بطریقِ تواطی بوَد ، چون حیوان بَرآدَمی‌و فیل که در حیوانیّت بَرابَرانـد. ودَر صفاتی ورایِ حیوانیّت مُختَلِف اند. دَر حقیقتِ قُدرَت بَرابَراند. أمّا أو ، علی کلّ شیء قادر بوَد وخلق نه ، بَل یکی بَر کتابت قادر بوَد ویکي بَر تجارَت،وهیچکس بَر خلقِ آسمان‌و زَمین قادِر نبوَد وأوبَر هَمه قادِر بوَد . وهَمچنین گویَند : عِلمِ خَلق ، به‌بَعضِ أمور بوَد وعِلمِ أو به‌همه مُحیط بوَد واین تَشبْیه مُطَلق است .

۳۹۳ – مقامِ دویم: مُتَکلّمان گویَند : قُدرتِ حقَ تعالیَ چون قدرتِ خَلق نبود به‌هیچ وَجه ،أمّا هَم أز تَناسبی‌خالی نَبود آخر وإلاّ چرا قدرَت خوانند وجبر نخوانند مثلاً . پَس دَر این معنی مناسبت بود که آدمی‌را صِفَتی بوَد که أز آن صِفَت مثلاً چیزی بواسطهٔ أو پیدا گردَد. آن صفت‌را قدرَت خوانَند مَثلاً أز قُدرتی که مَراهَست بَر کتابَت ، این کلمات بَر این کاغذ پیداگردَد . وأز کسی که دَستِ أو بُریده بوَد ، لا بَل أز گاوو خر پیدا نَگردَد. خدای تعالی‌را صِفَتی هَست که همهٔ موجودات أز آن صِفت پیداگردَد . وعلی الجملة نوعی أز مُناسَبت هَست بین القُدرتین .

1 مبتدی . . . متمیز . . . عالم RPNLI مبتدی‌و . . . متمیزو . . . عالم‌و MK / 3 وعامی RPMLKI - N / حیوان NM حیوانیت RPLKI / 4 حیوانیت . . . حیوانیت RPMLKI بر حیوانات N / 5 مختلف اند PMLI مختلف گویندو K مختلف می گویند N مختلف گوید R / قدرت RPNMLI - K / قادر RLNMLI قدیر K / 6 وخلق . . . بود RPLKI - NM / 7 بود RPRI - NMK / 8 خلق RPNMLI خلق محیط K / به همه RNMK بر PLI / 11 آخرو RLK آخر PI و NM / 12 جبر RPNMLI چیز دیگر K / مناسبت RPMI مناسبق LK / 13 أز . . . أو RPNMLI مثلا بواسطهٔ آن صفت چیزی K / 13 أز PI - RNMLK / 15 لا بل PNMI لا بل که RK لا بد L / 17 گردد LI RPNM گردند K / نوعی از مناسبت K نوع من المناسبة RPNMLI .

أگرچه قُدرَتِ أو مستقل است بهإيجادو إختراع، وقُدرَتِ ما مَعلول است ومُستفاد أز أو وقائم است بدو ، وبخودَش هيچ حُكم نيست أصلاً. وهذا فَرق ظاهر بين القُدرتَينِ في حَقيقةِ المعنى لا كالحيوانيَّةِ إذ لا فَرقَ بَينَ الفَرسِ وَالفيلِ في حَقيقَةِ الحيوانيَّةِ بَل في صِفاتٍ وَرآءَها. وإين هَم تَشبيه بوَد نَزدِ ما

۳۹٤ — مقام ثالث :آنست كه بدانَند كه إطلاقِ إسمِ قُدرت بَر صفتِ خداى عزّ وجل وصفتِ آدمى نه بَر طريقِ تواطى بوَد ونه بهطريقِ تشابُه بَل بهطريقِ إشتراكِ صرف بوَد . وهذا لَه تَحقيقٌ . ودر هيچ كتابى نديدهأم أصلاً والبتّه بَل بهروزگار دراز بِدان رَسيده أم . أكنون گوش دار تا إين بيان كنَم : إسم مشترك چون مُشترىو عين مَثلاً أگرچه در حقيقتِ مفهومِ لفظ إشتراك نَدارَد مسميَّاتش ، بارى در بعضى أز صفاتِ ذاتى إشتراكى دارَد . چنانكه در حدّ كوكب جسميَّت درآيَد بهضرورت.ودَرحدّ مشترى كه آدمى بوَد هَم إين صِفت دَر آيَد.وجسميَّت در آدمىو كوكب ذاتى است . أگر إسمى بوَد دو مسمَّارا كه در هيچ صِفتى ذاتى البتّه واصلاً إشتراك نَبود ، بَل در صِفاتِ عارض بوَد، إين إسم أز مشتركِ صرف دورتر بوَد ، واين حكمِ إسم قدرَت دان كه بَر خَلق

1 أو L - R P N M K I / ما N M تو K خلق R - P L I / 2 وقائم است R N M L K قائميت P I / 3 لا كالحيوانية R P N M I كالحيوانية L K / 4 فى حقيقة R P N M K I وحقيقة L / هم R P N M L I همه K / 6 آنست كه بداند R P M L I بدان K - N / بر صفت P N M L I بر R K / 9 بل L K - R P N M I / 10 مشترى R P L K I اسم مشترى N مشترى ومشترى M / عين R P N L I عين وعين M غيره K / 11 - 12 اشتراك . . . ذاتى M - R I N L K I / 12 اشتراكى N M L اشتراك R P K I / در آيد P N M L I دارند R گفتم دارند K / 13 كه آدمى بود N M كه در آدمى R K در آدمى P L I / 14 در K - R P N M L I / 15 البته واصلا M البته P L K I البته N - R / عارض R P L K I عارضى M عرضى N / 16 از مشترك صرف M L I R P از مشترك N در مشترى ضرب K / حكم . . خلق R P L I حكم اسم قدرت ذاتى كه بر خلف K است حكم كه بر خلق وبر حق M - N .

إطلاق کنند وَبرخدای تعالی، چه میانِ قدرتِ خدای تعالی ومیانِ قدرتِ خلق بیش از آن فَرق است که میـانِ کوکبِ مشتری ومشتریِ عقدِ بیـع. پس دَر میـانِ حوادث هرگز، أگرچـه به غایَت دوری بوَد، أز یکدیگر، ممکن نیست که چندین‌تفاوت خواهد بود که میانِ قَدیم وحادِث. وصفاتِ خدای تعالی قَدیم است.

۳۹۵ – پس چون به‌طریق تشابه بود، لَعمری آن فَهم، أعنی إطــلاقِ اسم القدرةِ علی صفةِ الحادِثِ وصِفةِ القدیمِ، تخم این فهم بوَد که در مقامِ ثالث نِشان دادَم. وهرگز فهم ثالث نتوانـَد بود قبلِ فهمِ مقامِ ثانی چنانکه هرگز گوْزو هیـــچ میوه‌پخته نگردَد إلّا در آن قِشر که صوانِ أوست وبه‌عاقبت مُستغنی عَنه خواهـَد بود. أیْ عَزیز! تشبیه در راه است وأز راه است، وجملهٔ مذاهبِ خَـلق مَـنازِلِ راهِ خدا دان. أمّا دَر مَـنزِل مَـقام کردَن غلَـط بوَد. همدان وبغداد أز منازِل مَـکّـه است کسی‌را که أز خراسان آیـَد، أمّا درأو مقام نَشایـَد کرد که مَنزل هرگز مَـقام نَبود، وأگر کسی‌أز منزل مَـقام سازَد راه بروی‌زده آید. وَنپندارَم تورا إین فَصل

1 اطلاق کنند I K L M P R – N / وبر خدای تعالی I L P – K M N R / چه I L M P R چون K فرق N / خدای I K L N P R حق M / 2 که K L M N R – I P / 3 هرگز I L M P R – K N / 4 ممکن I K L M P R هرگز ممکن N / 4 – 5 قدیم ... قدیم I K L M P P – N / 6 چون I K L M P R – N / آن... اطلاق I L P R ان فهم یعنی اطلاق M در فهم اعنی اطلاق است K این معنی فهم شود اعنی N / 8 ثالث... قبل M نتواند بود قبل I L P ثالث نتوانـد بود الا قبل K R ثالث نتوانـد بود الا بعد N / 9 هرگز گوزو هیچ K L M R هرگز جوزو هیچ دیگر N – I P / صوان I K L P R بتوان N صنوان M وحاشیهٔ N / 10 به‌عاقبت I L P باخر الامر M N R ودر آخر الامر K / بود K M N شدن I L P – R / 10 – 11 واز راه است I K L N P R – M / 13 أما I K L N P R – M / که منزل هرگز I K L M P R هرگـــز که منزل N / 14 کسی ... سازد I L M N P R کسی گوید... سازم K / بروی I L P بروK M N R / آید I K L M L R انـــد N / نپند ارم I L M N P R پندارم K / فصل I L P R اصل M فصول K – N / مفهوم شود چنانکه I L N P R مفهوم نشود چنانکه M نشد وچنان K.

مَفهوم شوَد چنانکـه بایَد ، که إین را مقدّمـاتی دیگر دانستنی است ، وچنان دانم که تو هَرگز این را نبوده‌ای . والسّلام .

۳۹۶ – تمهید أصل رابع : بِدان که أز صفاتِ حدثان به‌قدیم چون ترقّی کنند. أکنون مَلِك در وضعِ خَلق عبارتست أز کسی که خَلق بِدو مُحتاج باشند، وأو بدیشان مُحتاج نَباشد، چنانکه سُلطان مثلاً همه را در کارها بِدو حاجَت بوَد وأو بی‌مَشورتِ وَزیرو مُستوفی هَرچـه خواهَد کنَد . أکنون مُلك را دو رکن بود یکي حاجَتِ أغیار بدو، ویکی إستغنایِ أو از اغیار . وسُلطان در این هَر دو رکنِ به‌غایت نُقصان بوَد چه به‌بسیاری خلق أورا حاجَت است تا وجودِ أو بمانَد چون زرّاع و بنّاو فرّاش و کنّاس إلی غیرهم . ولا بُدّ به‌نان و آب مُحتاج باشَد وبه‌دارو و طبیب مُحتاج باشد ، وأگر فَرض کنَند که آفتاب نَبود وآتش و هَواو آب و خـاك نَبود وُجُودِ أو بِنمانَد . پَس دَر این یك رُکن ناقِص است . ودر رُکنِ دیگر که حاجَتِ خَلق بوَد بِدو ، در بسیاری چیزها بِدو حاجَت نیست ؛ دَردیدن به‌چَشم حاجَت نَبود به‌سلطان، ودر شنودن به‌گوش ، ودر گفتن به‌زبان، و همچنین به‌معده و طحال و سپرز و جگر و أمعا حاجَت نبود

1 اینرا P N M L I این R K / دیگر R P M L I دگر N دیگر بدانی که آن K / 2 دانم که تو P N L I دان که تو M دانم که R K نبوده‌ای والسلام R P L I نبوده‌ای N M نشنوده‌ای K / 3 تمهید اصل رابع L N L K فصل M – P I / قدیم R P N M L I قدم K / 5 وأو . . . نباشد R P N M I – L K / همه رادر R P N M K I در همه L / 5 – 6 بدوحاجت بود R P N I حاجت‌بدو افتد L بدو محتاج بوند M بدرجات بود K / 8 هردو R P N M I دو L – K / چه به P I – N M L K / 9 خاق R P N M L I چیزها K / بنا R N L بناع P I بذار M – K / 10 ولا بد P L I لا بد R K لا بل N M / به دارو و R P N M L I بداروی K / 11 وهوا R P M L K I هوا نبود N / 12 وجود او بنماند R P N M L I – K / در P I – R N M L K / 13 ودر R L K ودو P I و N M / بـدو R P N M K I و L / 14 – 15 حاجت نبود ... زبان R P L I وشنیدن بگوش و گفتن بزبان حاجت نبود بسلطان N M بدو جاحت نبود ودر شنیدن‌بگوش هم بسلطان حاجت نبودو در گفتن بزبان K / 15 سپرزو R P N M L I – K / نبود K بود M P L I است N M .

وبه‌نان‌و آب . وسلطان أز این دور است . پس أگر مُمکن بشوَد که درُوجود موجودی بوَد که قیامَش به‌خود بوَد،وأز همه أغیار مُستغنی بوَد وَهمهٔ أغیاررا درهمه أوقات ودرهمه چیزها بدوحاجَت بوَد،چه گویی إطلاق إسم مَلِك بدین موجود نه به‌غایتِ حقیقت بوَد بی هیچ مجازی ؟ ولیس ذلك إلا الملكُ الحقُّ المُبین . مُلكِ بحق أوراست . مُلكِ دیگران باطل است . وظاهر است که چنین است، نه‌پوشیده . پس المَلكُ الحقُّ المُبین إین بوَد .

۳۹۷ – تمهید أصل خامس : باشد که إسمی در أصلِ وضع چنان إطلاق کنَند که در مفهومَش صِفتی أز صِفات نقص در بوَد . چون در حق خدا آن إطلاق کنند ، آن صِفتِ نَقص در مَفهومَش محذوف بایَد که بوَد ، یانه تشبیه بوَد . وأغلبِ أسمایِ أو این حکم دارَد ،چون عالِم‌و قادِرو سَمیع‌و بَصیر . عِلمِ ما بَعدِ وجود مَعلوم تواند بود ، ونشایَد که در حقِ أو چنین صفتی بوَد ، که إین نَقص بوَد که چیزی نبود، پس از وُجودِ چیزی پیداگردَد. علمِ أو به‌کلّ عالَم سابقِ است بَر وُجودِ عالم، چنانکه‌تو دوست مَثلاً عِلمِ نامهٔ من، بعدِ وجودِ نامهٔ من حاصِل توانی کرد وَمن نه‌چنینم . عِلمِ مَن بدین چه در اینجا نوشتَم سابق است بَر وُجودِ إین کلمات ، وعلم آن شَریفتر بوَد که وُجودِ مَعلوم از او بوَد، از آنکه بَعدِ وُجودِ معلوم

1 آب R P N L K I آب حاجت M / است R P N M I نیست K (خوانا نیست) L / 4 بدین . . . ذلك P L I - R N M K / 5 الا . . . بحق R L I - P N M K / 6 که N - R P M L K I / این N M او R P L I - K / 7 تمهید اصل خامس R N L K تمهید اصل ثالث M - P I / 8 صفتی R P N M L I - K / نقص در R P M L I نقص N نقصان درو K / خدا N حق M تعالی R P L K I / 9 که بود یا R P L K I کرد یا M کردو گر N / 10 واغلب R P N M L I با علت K / 11 بصیر R P N M L I بصیرو نقاد K / تواند R N M K - P L I / 12 از وجود L P M L K I ازو N / 13 برو جود عالم N ووجود عالم R P L I ووجود علم K ووجود عالم ازو است M / 14 بعد وجود N M بعد K ما بعد R P L I / نه چنینم R P N M L I چنین نیستم K / 15 چه R N M K که P L I / نوشتم R P N M L I نوشته است K .

حاصِل بوَد . علم به‌شعرِ مُتنبّی مثلا مارا بَعدِ وجودِ آن شعر بوَد . أمّــا آن شعر خود از علمِ مُتنبّی در وُجود آمد . عالم همه أز علمِ خــدا در وُجود آمد . پَس علمش به‌وُجود وعدمِ عالـَم بنگردد .وهمچنین سمع وبصر واچشم‌و گوش اطلاق کنند خلق ، زیراکه هرگز ادراكِ مسموعات‌و مبصراتِ بی آلتِ گوش‌و چشم ندیدنـد . وخدا را به‌هیچ آلت حاجت نیست . پس همهٔ مسموعات‌و مبصرات‌و غیر آن در علمِ اوست بی آلتی . واین شریفتر بود که ادراك بی آلت بود ، چه حاجت بآلت نقص بود .

۳۹۸ — وهمچنین صَبور در وضعِ إنسان کسی را گویند که‌أورا دوباعِثِ مُتضاد بوَد ، یکی أورا بَر عَجله دارَد، باعثِ دیگر اورا بر تأنی دارد . چون باعثِ عجله را مَقهورِ خود دارَد، این کس‌را صَبور خوانند . چنانکه مثلا باعثِ عَجله آدمی را بَر زِناو شُربِ خَمر دارَد که حالیـا در آن لذّت است، وباعثِ مَلـَکی گوید اورا : إنّ بعدَ اليومِ غداً، ورُبَّ شَهوةِ ساعةٍ أورَثـَت حُزناً طَويلاً . أگر باعثِ عَجله مَردرا مَقهور کنـَـد ، حِزبِ شَيطان غالب‌شود. وأگرنــه « لأغلبَنَّ أنا وَرُسلي » حاصِل شوَد . إینجا العَجلةُ مِنَ الشّيطانِ والتّأنـّي مِن الرّحمانِ نیك بطَلب تا بوَد که بدانی بِـيقین، و مَقصود آنست که خدا را دو باعِثِ مُتـَضاد نبود تا چون باعثِ عجله

1 حاصل بود R P L I آید N شود M K / علم R P N M L I – K / متنبي M L K I – R P N – 2 / 2 آن شعر خود از R P N M L I شعر خود در K / 2 - 3 آمد . . . آمد R P M L I آمد بعد از شعر متنبي . . . آمد N آمده است . . . آمده است K / 3 بنگردد R N M K بنگرد P I نگردد L / همچنین R P M L K I همچون N / 4 وکوش R P M L K I یا گوش N / 5 را R P L I را تعالی M K راعز سلطانه N / 6 ومبصرات R P L K I ومدرکات از مبصرات N M / 7 بود R N M K است P L I / 8 انسان R P L K I لسان M دبستان N / 9 عجله R N M L K عجله می P I / 10 چنانکه R N M K چنانچه P L I / 11 مثلا R P N M L I – K / باعث R N M L K – P I / 14 غالب شود K غالب‌شد R P N M L I / المجادلة 58 : 21 م / 15 - 16 تا بود . . . بيـــقين R N M K – P L I / 13 متضاد . . . عجلة N M – R P L K I .

رامقهور کنَد أورا صَبور خوانَند.در حق أو خود باعثِ عجله نَبود أصلا والبتّه که أوکارها همه بهوقتِ خود ، نه پیش از وقت کنَد از عَجله ، ونه أز وقت تأخیر کند از تکاسُل . پَس چون کسی که باعثِ عَجله را مَقهور کرد أورا صَبور خوانند . أگر کسی بوَد که أورا خود أصلا باعثِ عَجله نباشد أولیتر بوَد که أورا صَبور خوانند.وقد طال الکتاب.والسّلام. والحمدُ للهِ ربِّ العالمینَ

---

1 را مقهور... عجله R P L K I - N M / خود M - N / 2 خود... کنداز عجله R P M K I خود کند... با عجله N خود کند... از عجله L / 3 نه از R P M L K I نه پس از N / از تکاسل R N M L K وتکاسل P I / 4 کرد R P M L K I نبود N / بود R - P N M L K I / اصلا R P N M L I اصلا والبته K / 5 نباشد... خوانند P L I نبود اورا صبور خوانند او لیتر K نبود اورا صبور خوانند R نبود او را صبور خواندن او لیتر N M / الکتاب L P N L K I الکلام M / والسلام R N L K I - P M / 6 والحمد... العالمین R P N L K I - M .

بسم الله الرحمن الرحيم

٣٩٩ – بِدان أیْ دوست عزیز وأیْ بَرادَرِ مُخلص أطالَ الله بقاءك في طاعته وَسَلَكَ بِكَ سَبيلَ أحِبَّائِه که خدایِ تعالیٰ می‌گوید: « هو الّذي خَلَقَكم فَمِنكُم كافرٌ ومِنكم مؤمنٌ » جریدهٔ أهـلِ سَعادَت و شَقاوت است. عارِفانو مؤمنان بدو، شاکرانِ نِعمِ أو اند، وجاهِلانو غافلان کافرانِ نِعمِ أو اند، وآفتابِ جَلالِ أزل هَمـهرا بَرابَراست. أمَّا بهمه تابِش نمی رَسد بَرابَر. « إنَّا هَدَيناهُ السَّبيلَ » کِنایتِ أزل است أز بَرابَر بودَنِ أو کلّ وُجودرا « إمَّا شاكِراً وإمَّا كَفوراً » کنـایت است أز تفاوُتِ مَحال « تُسقى بِماءٍ واحِدٍ ونُفَضِّلُ بَعضَها عَلى بَعضٍ في الأكلِ ».

٤٠٠ – واگر مثالی خواهی تا بِه‌فهمِ توو أمثالِ تو نَزدیکتر بوَد، در نِگر: ومِن آياتِه الشَّمسَ. آفتاب هَمهٔ عالَمرا بَرابَراست، أمَّـا تابِشِ آفتاب نه‌هَمه جایی بِرَسد، کارهایِ أو أز دو گونـه است، بعضی‌را بی إختیارِ بشری تمام کرد به‌خود، چون آسمانو زَمـینو ستارهو مَلَکو جنو شَیطان. وبعضی‌را به‌إختیار بشری تَفویض کَرد إتمامـاً لِحِکمَتِه.

---

1 بسم... الرحيم I P ومنها بسم ... الرحيم L بسم... الرحيم وبه نستعين M / 2 ـ 3 بدان ... كه P L I اى ... بدان كه M / 3 ـ 4 التغابن 64 : 2 م / 5 بدو M L و I ـ P / 7 و 8 الانسان 76 : 3 م / 9 ـ 10 الرعد 19 : 4 م / 11 وامثـال تو P L I ـ M / 13 أز M ـ P L I / را P L I ـ M / 15 شيطان M شياطين P L I .

* * * نامهٔ نودو سوم . P 91 . M 38 . L 85 . I 79 * * *

چون مُصحَفی نوشتَن مثلا ، یادوایی تمـــام کردَن ، یا چیزی بَرآمیختن . واینچنین مُوجودات هَرگز بهکمال نَرسد بی کسبِ بشری . وأگـــر خواستی که بی إختیارِ خَلق تمام کردی ، هَم بِکردی ، چه آخر این عجب‌تر از وُجودِ آسمانِ و زمین نیست . أمّا کمالِ حکمتِ أزلی چنین إقتضا کرد .

۴۰۱ ـ واینجا یك نکته بدان تا در غلطی نیفتی؛ هرکاری که بهإختیارِ آدمی‌تمام شَود،چون چیزی آمیختن‌مثلاً هم بدو تمام شُده بوَد چهآدَمی‌راو علمِ آدَمی‌را ، وقدرت‌و إرادتِ آدَمی‌را ، وعروق‌و عصَب‌و عَضَلِ آدَمی‌را که این چیز بواسطهٔ آن آمیخته شُد، هَم أو آفرید . وچون تو کاری بواسطهٔ چیزی کنی بهطریق تَسخیر هم تو کرده باشی تَنها.و این مَکتوب مَن نوشته‌أم بی مُشارَکتِ قـــلم ، أگرچه بهواسطهٔ قلَم نوشتم ، مشارَکت باجنس خود تَوانَـد بود . وأگر دو عالِم مثلاً تَصنیفی کنند إین تَصنیف‌را باهر دو حوالـَت تَوان کرد . أمّا چون یك عالِم تَصنیف کنَـد با أو حوالـَت کنند تَنها ، أگرچه إین تَصنیف بی‌ِ واسطهٔ قلم‌و حِبرو کاغـَـذ تمام نَشود. وإینجا أگرچه قلَم‌و حِبر نه مصنّف آفریند جمـــلةً وتفصیلاً، لا بَد قطعِ مشارکت ضرورت بود . إین همه حَقایق در این کلمـهٔ معمّاست : « والله خَلقَـکُم ومَا تعمَلونَ » . أگر نه چنین بودی . پس این آیـَت راست نبودی که « هَل مِن خالِقٍ غَیرُ اللهِ یَرزُقُـکُم ؟» .

1 یا دوایی M L I با دواتی P / 3 چه M ـ P L I / 6 غلطی P I غلط M L / 7 چیزی P M I حبری L / چه M که P L I / 8 آدمی را وقدرت M وقدرت P L I / عضل P L I عضد M / 9 چیز P I حبر M L / شد M L شده P I / 10 من M L می P I / نوشته ام P L I نوشتم M / 11 قلم . . . مشارکت P M I ـ L / 12 واگر P I اگر به M L / با M L به P I / 14 بی P L I جز به M / 15 واینجا M L I اینجا P / تفصیلا P L I تفصیل M / 16 ضرورت (تصحیح) ضرورت تر P M L I / این کلمه M L کلمه ای P I / 16 ـ 17 الصافات 37 : 96 ك / 17 نبودی P L I نبود M / 18 الفاطر 35 : 3 ك .

۴۰۲ – إینجا سالِکان راهِ خدای تعالی بَسی هلاك شدَنـد ، ومذَاهبِ فاسِد وادید آمد . قومي گفتَند : شر أز أو در وجود نیایَـد ونوری وظلمتی إثبات کردَند ، ودَر اسلام قومی هم در این هلاك شدَند که إیشان‌را قدریان خوانند . ومصطفا – صلعم – ایشان‌را باگبران بَرابَر می کنَد که القدريّةُ مَجوسُ هذهِ الأمّة .وأز آنجا که مَنم این مَذهَب محرّف است. ندانم که این تحریف دَر اسلام افتاد یا پیش از اسلام . ومِن حیثُ التّحقیقِ همهٔ مذاهِب همچنین است ، از ناقِلان بَد افتاد ، وما آفَةُ الأخبـارِ إلّا رُواتُها . ودَر اسلام می‌بینیم که هفتادو أند فِرقت مُبطلان اند ، وهمه‌را غلط أز قرآنو حدیث أفتاد . أمّا قرآنو حدیث‌را فهم نکردَند ، وقبلِ فهم ، در آن به‌خیالاتی فاسِد تصرُّف کردنـــد . وأز آنجا که مَنم هر مَذهب که در عالَم است ، همه‌را أصلی راست هست ، چـه أصولِ مذاهب از سالِکانِ رَسیده منقول بوَد. أمّا چون کسی که هیچ سلوك نکرده بوَد ، در آن تصرُّفی کنَد ، لا بد از آنجا در غلط أفتد .

۴۰۳ – وإینجا مَن مَذهبِ قدریان علی التّحقیق والیقین وانمایم ، تا تورا مَعلوم شوَد که فساد دَر مذاهبِ راست به‌روز گارِ دراز چون پیدا گشت ، تامردمان از آن دَر غلط افتادَنـــد . أکنون أگر کسی أز واصِلانِ به‌حقیقتِ کار گوید : خدای تعالی همَه خیراست ، وأزو همه خیر دَر وجود آیَد ، این سُخن راست است ، چنانکه خدای تعالی یَعقوب‌را – عم –

1 راه P M I را L / 2 ونوری P L I نوری M / 4 باگبران P M I گبران L / که P M I - L / 7 از P L I - M / بد M L بر P I / 8 می بینیم P L I باری می بینیم M / 11 هست چه M است چون P L I / مذاهب P L I مذهب M / 13 تصرفی P L I تصرف M / لا بد P I - M L / 14 الیقین M التعیـین P L I / 15 در از P L I - M / 18 است P I - M L .

آموخت : يا يعقوب إذا جَنَّ عليكَ اللّيلُ فتملّقني بأنعامي. فقالَ : يا ربِّ وكيفَ أتملّقكَ بأنعامِكَ ؟ فقال : قُل : يا كثيرَ الخيرِ ! يا دائم المعروفِ ! يا خيرٌ كلُّه ! . لا بَل دَر قرآن چندين جا بگويد : « أرحَم الرّاحمين » وأز رحيم . هرگز جز خير در وجود نيايَد .

٤٠٤ – أمّا سخن اين كس‌را فَهم بايَد كرد كه گفت : أز خدا همه خير دَر وجود آيَد ، چه‌اين كس كه إين گويَد ، أگر در حالِ مَستى بوَد وأگر در حالِ هُشيارى ، در وجود هيچ شر به‌قليل‌و كثير نبينَد . ويَقين دانَد كه أز « أرحمُ الرّاحمينَ » تعالى وتقدّس محال بوَد كه شر دَر وجود آيَد ، چون كسى كه ندانَد شنود وبه‌عقلِ مختصر در اين تصرُّف كند، پندارَد كه أومى گويَد كه خداى تعالى شر نيافرينَد، پس خالِق شر كسى ديگر بوَد ، هَيهات !

ومَن يَكُ ذا فمٍ مُرٍّ مَريضٍ
يجد مُرّاً بـه الماءَ الـزّلالا

٤٠٥ – واين سخن را كه بَر خداى تعالى گفتَند دو معنى بوَد . يكى راست ويكى دروغ . راست آنست كه خدا هَمه خير آفريند ، وهيچ شر نيافرينَد ، وشر در وجودِ خود محال بوَد كه بوَد ، يا توانَد بوَد . وإين مَذهب راست است ، أمّا فهم إين مذهب به‌حقيقت سَخت مُشكل است بَرأفهامَ خواص تا به‌عوام رسى . ومعنىِ ديگر كه دروغ بوَد آنست كه خداى تعالى جز خير نيافرينَد ، يعنى شر هست در وجود وليكن نه أو

2 وكيف M فكيف I L كيف P / 4 از M از تعالى وتقدس P L I / 6 چه M L كه P I / بود P L I ـ M / 8 تعالى وتقدس P L I ـ M / 9 شنودو P I بشنود M بشنودو L / 10 كه أو M أو P L I / 11 هيهات I هيهات شعر M L هيهات بيت P / 12 ذا P M I دا L / 18 بود P L I است M.

آفرینَد ، وإین مَذهبِ قدر است ، وأز آنجا که مَنَم ، این مذهب را أصل جُز چنان نَبوده است ، أمّا به‌روز گار چنین شُده است . وجملهٔ مَذاهب والله أعلم هَمچنین است .

۴۰۶ – چـه گویی مُشبِّه است مصطفا – صلعم – ؟ که إذ یتنزّل اللهُ کلَّ لیلةٍ . و « الرّحمان عَلی العرشِ استوی » مذهبی دروغِ باطـل بَرساختَنند . آخر می‌دانی که مُستَنَدِ مذهبِ باطلِ إیشان کلمهٔ حَق بوَد أز قُرآن و حدیث ، ولیکن چون به‌فهمِ خود در آن تَصرُّف کردنـد ، در غلط افتادند . وروزگاری خواهَد بود که إین مَذهبِ تَشبیه بمانَد ومُستندِ أوهامِ ایشان نماند ، چنانکه رسول – صلعم – فرمود : به آخرِ زمان قرآن بآسمان شوَد . واین خود عالَمی دیگراست ، وأفهام وأوهام همگنان بدین نرسَد .

۴۰۷ – أمّـا در خاطر می‌بود که تو گویی شر در وجود چون نَبود ؟ وقرآن بدین ناطق است که شَر هست در وجود ، که نامِ شر در قرآن وحدیث بسیار است ، وأگر شَر نبودی مصطفـا – صلعم – نگفتی : وقِنا شَرَّ ما قَضَیتَ لَنـا . وبَیانِ إین تمامی پاره‌ای مُتَعذّر است چند سبب را ، یکی : آنکه تَطویلی خواهَد و وَقتِ مَن این تطویـل احتمال نمی کنَد . دویم : آنکه فَهمِ تو به‌روزگارِ دراز به‌حقیقتِ إین إین کار برسَد . سیوم : آنکه خَلق جمله ، إلا ما شاءَ الله ، عادَت پَرستند ، چون به‌خلافِ مَسموع شنوند ، وأز علمایِ ظاهر چیزی دیگر شنوَند ، در آن به‌جهلِ خود خوض کنند ، ودر شرع از این سَبب بیانِ إین مسأله حرام است ، چنانکه گفت : إذا ذُکِرَ القدَرُ فأمسِکوا .

---

4 که – ML PI / 5 طه 20 : 5 ك / 8 در ML ودر PI / 9 به آخر M آخر PLI / 11 بدین PLI بدان M / 13 که نام PLI چـه نام M / 14 نگفتی M نفرمودی PLI / 18 برسد M رسد PLI / 19 به – M PLI .

۴۰۸ – نه أز آن حرام است که هیچ کس نداند ، بلکه در آن آفات بسیار است ، بعضی بگفتم وبیشتر نگفتم . وأگر هیچ کس به قدر بینانبودی مصطفا – صلعم – نگفتی که : القدر سِرُّ اللهِ فلا تفشوهُ . زیرا که فلا تفشوهُ ، باکسی گویند که سِرّی داند . أمّا با این همه تورا در این سودا نتوانم گذاشت ، واین قدر که تورا سورتِ إستبعادو إستنکار بنشاندهم بنویسم ، اگرچه بهتمامی تورا دیر معلوم تواند شُد ، وباشد که هرگز خود معلوم نشود ، چه بسیاری شروط است فهمِ این را بیرون از آنکه بیان کنند .

۴۰۹ – بِدان أیْ دوست ، وفقّك اللهُ لِکلِّ خیرٍ ، که در وجود بسیار شر هست که توو أمثالِ تو بنتوانید دانستن که آنرا اگرچه بگونهای شر خوانند ، أما مِن حیثُ التّحقیق آن خیرِ محض است نه شر ، چنانکه مثلاً تو دارویی خوری ، وفصدو حجامت کني ، و کودکرا بزنی تا عِلم آموزد ، ویا أز کاری بَد دست بازدارد . این همه بنوعی شراست وشر توان خواند ، زیرا که هرچه نه موافق طبع آدمی بود آنرا باصطلاحِ عموم شر خوانند أمّا همه کس دانند که کودکرا چون مادرو پدر زنند عینِ خیراست وغایتِ رحمتو شفقت .

۴۱۰ – بلی إینجا پدرو مادر را دو إرادت است ؛ إرادتی کلّی که

1 – 2 آفات بسیار M بسیار آفات P L I / 2 بعضی M L وبعضی P I / 3 صلعم M صلوات الرحمان افاضلها وتسلیماته أزاکیها علیه P L I / 4 کسی گویند P L I یکی توان گفت M / 5 استبعاد P L استبعاد M I / 6 به تمامی M L تمام I تمامی P / که M L – P I / 10 شر M L غیر P I / دانستن P L I دانست M / 12 دارویی P L I دارو M / 13 یا P L I یا تا M / باز دارد P L I بدارد M / این M واین P L I / 14 آدمی بود P L I است آدمی را M / 15 دانند M L I داند P / که M L – P I / 17 بلی P L I بل M / را دو M L او P I .

به کودَك همه خیر خواهند ، وإرادتی جزوی هست که پَس از إرادتِ کلی وادید آیَد ، هر جا که أو قابلِ خیر نیایَد إلا به‌واسطۀ شری ، إیشان‌را أعنی پدرو مادر را ، إرادتی جزوی پدید آیَد ، تا به کودك شرّی خواهند واورا حجامَت کنَند یا بزنند ، ومَعلوم است که إیشان خیر می‌خواهند به کودك اگرچه إین‌کار را به‌زبان خودهم شر خوانَند چه‌دانند که کودك‌را آن خوش نیایَد وأز آن برنجد ، وهرچه آدَمی أز آن برنجد شَر خوانَند ، پَس باعثِ إیشان بَرزدنِ آن کودَك هم خیرو شفقت است ، وأگرنه إرادتِ خیرِ ایشان بودی هرگز کودك‌را نزدندی ، وأگرنه غایتِ رحمت وتعطُّفِ ایشان بودی بَر کودك هرگز ایشان را إین إرادت جزوی پدید نیامَدی .

٤١١ – وچون این حقایق به‌کمال مَعلوم شود بدانی که سَبقَت رحمتی غَضبی چیست . زیراکه سَبقِ رحمت برغضب آنست که إرادتِ خیر کلّی بوَدو أوّل بوَد در دَرَجت ، وإرادتِ شر جزوی بوَدو متأخّر بوَد در رُتبت . پس اگرنه رحمت أوّل بودی ، هرگز أورا غَضَب نبودی ، وأگرنه إرادتِ خیر بودی ، هرگز مُرید شر نبودی . وأگرنه آن بودی که بعضی کارها موافقِ طبعِ آدَمی نیست ، خود نامِ شر بَرهیچ کاری إطلاق نکردی . چنانکه أگرنه نَقصانو جهلِ کودَك بودی ، هرگز مادَرو پدَر را حاجَت نبودی ، تا أورا بزدَندی تا علِم آموزَد . پَس این شَر که مادَرو پدر را إرادت است دَر حقّ کودك پنداری خود از کودك خاست . وهمچنین غضبِ أزلی لَفظی مُتشابِه است ، وأگرنه نُقصانِ آدَمی بودی ، أو خود أز این دوراست چنانکه گفته أند :

2 وادید P L I پدید M / 3 شری P L I شر M / خواهند P L I خواهد M / 4 حجامت . . . بزنند P L I بزند وحجامت کند M / 5 چه M که P L I / 7 آن M - P L I / هم P L I همه M / 8 غایت P L I عنایت وشفقت M / 9 ایشان‌را P L I در ایشان M / 12 - 13 شر . . . رحمت L - P M I / 13 اول P L I ازل M / 17 بزدندی P L I بزنند M / 19 واگر P M I أگر L / 20 اند L I اند بیت P M .

گوییِ دودِ دلِ ریشِ من است   خیمه بَر آن عارِضِ خُرَّم زَده

٤۱۲ – واینجا بسیار ضُعَفا مُتزلزِل شوَند و گویند: صفتِ أو قدیم بوَد وبا آدمی چون بگردَد؟ ندانند که أوصافِ إضافی دیگراست وأوصافِ ذاتی دیگر، وأگر صِفتِ أو همه یکسان بودی، لا یزالُ العبدُ یتقرَّب إلیَّ بالنَّوافِلِ حتّی أحبَّهُ. صفتِ محبّیِ خود موقوف کرد بَرعملِ آدمی، ومَعنیِ این نه آنست که بعدِ عملِ آدمی أورا صفتی پیداگردد، چه بروی تغیُّر مَحال بوَد. وأگر خواهی که أز أوصافِ إضافی آگاه شوی، بدانکه چون تورا هیچ فرزندی نبوَد خدا را خالقِ فرزندِ تو نتَوان خواند، چون تورا فرزندی پیداشُد أورا بِدین وَصف مَوصوف توان کرد که خالِقُ الولدِ أعنی وَلدِکَ لا وَلد غیرِکَ. لا بل قادریِ ویْ ما را أز مَقدورات پیداشد، ومُریدیِ ویْ أز وجودِ مُرادات بدانستیم.

٤۱۳ – وأگر کمالِ بیان خواهی بی مُداهنت ومُراقبتِ جوانِب، أز آنجا طَلَب کُن که شاعر گوید:

در گوشِ تو هرچه زرّو مُروارید است
آن أز رُخو چشمِ مَن فرو بارید است

چه أگر ظاهر بِگویم أز هرزه گویان تَرسَم، وچون در شعر بِگویم و بِگریزم، هرکسی پی نتواند افتاد. ونیز نَتوانـد گفت که چه خواستی؟ أمّا صاحبِ بصیرت دانـَد که الحُرّ یکفیه الإشارَةُ. أگر چه تویی نتوانی بُرد، أمّا بِسیارَند که بِتوانند، پس در این نامه مَقصود تویی ولیکن مِن حیثُ المجاز، أمّا من حیثُ الحقیقة، مقصود کسی است که این فَهم کند،

3 با P L I به M / 4 صفت M ـ P L I / 6 ومعنی . . . آدمی L ـ P M I / چه M که P L I / 9 فرزندی M L فرزند P I / 11 مریدی P M I مرید L / 12 کمال M L کل P I / 13 گوید M L I گوید بیت P / 16 در M L ـ P I / بگویم و M L بگویم P I / 17 افتاد . . . نتواند L ـ P M I / 19 برد أما M افتاد P L I .

ومقصود آنست که َغضبِ أورا معنی إرادتِ شر است ، وأگرنه آدمی بودی خود در وجود هیچ شر نیست، لا بَل خیرهم ِبدان گویند، در أفعال أو، که تورا َبعضی موافِق آید، واگرنه آنجا که جلالِ أزَل است نهخیراست ونه شر . وأگر گویی چیست ؟ گویم: أوست . وأورا کمالنه بدان است که تورا أز أو کاری خوش آید وخیرش نام کنی ، یا ُنقصانـَش از آن بود که چون چیزی آفریند که تورا خوش نیاید ، أورا خالقِ شر خوانی ، وإین غایـَتِ بیان است اگر ِبدانی .

٤١٤ — لعمری ! اینجا ِبماند ، که باَشد که تو در هَر شرّی خیری نبینی و ِبنتوانی دیدَن ، بس گویی دَر این چه خیراست ؟ وچه خیر بوَد که یکی أبد الآباد در آتش بوَد ؟ وندانی که قاطعِ طریقرا مثلاً کشتن عین خیر بوَد، وأگرچه در حقّ ِ أو علی الخصوص عینِ َشر است ، در حقّ آدمیان علی العموم عین خیراست . وچون قاطعِ طریقرا ِبکـُشتیم خیر خواسته باشیم نه شر. وچون ِحجامَت کنیم َهم خیر خواسته باشیم، اگرچه بَعضی اعضا مجروح شوَد وأثرِ جراحت بماند ، أمّا چون مقصود سلامَت ِ کلـّی بدن بوَد ، این خیر بوَد ، وأگر بی هیچ مَقصودی أز أنواعِ خیر جراحتی َبر عضوی کنیم این شرِ محض بودو مضادِ رَحمتو َشفقت بوَد .

٤١٥ — اینجا ِبدانکه تو در أفعالِ أو لابد أنواعِ ُشرور بینی ، أگر خواهی که خیرهایِ عظیم که در زیرِ هَر شرّی هست بدانی تورا بهسلوكِ تمام حاجت أفتد ، وبهتدریج این بَر تو گشف گردَد . أمّا حالی تورا بسیار

3 واگر M L أگر P I / 7 أگر M واگر P L I / 8 هر M همه P L I / 9 خیراست P M I - L / 10 ندانی P M I ندانی که ندانی L / 11 آدمیان M عالمیان P L I / 12 عین M L - P I / وچون P L I چون M / 4 بدن بود P I بدن است M بدان بود L / 17 اینجا P L I واینجا M / تو P L I تورا M / 18 هست P I است M L / سلوك P L I سلوکی M / 19 گردد P L I شود M .

أنواع از شرور بماند که تو در آن هیچ خیر نبینی . ومَثَلِ تو آنجا مثــل طفلی رَضیــع بوَد که پدر اورا حجامَت کنَد یاما دَر داروی تلخ بهقهر در حلقِ أو ریزَد ، وممکن نیست که کودَك بتوانَد دانِست که پدر بدو چه خیر میخواهَد زیرا که طفلِ رَضیــعرا جُز إدراكِ أَلَم نیست در حجامَت ، وجُز إدراكِ تَلخی نیست در دارو خوردَن : وچون بهعالِمِ عقل رسد بدانَد که آن عینِ خیر بوَد ، ودَر آن ذرّهای شر نبوَد .

٤١٦ – واینجا نیز بِدانکه عمومِ خلق أطفالاند ، وتو نیز یکی أز إیشانی لا بد هَر ساعتی إنکاری کنی بَرتقدیر ، وچون بهعالِمِ عقلو دین رَسیو بالِـغ گردیو در مَنازلِ أنبیا – عم – وأولیاو علما رَخت بنَهی بدانی که بَر تقدیرِ هیچ إنکاری را بهقلیــلو کثیر وجهنیست . الرّضا بالقضاءِ بابُ اللهِ الأعظم ، تورا معلوم شوَد ، ودر کشف افتادنِ إین حقایق دَرجات نامتناهی است .

٤١٧ – دَرَجهٔ أوَّل اینست که گاه گاه ، کالبرق الخاطِف ، روی نماید ، وپس در حجاب شود . أگر با تو أز این أثری بماند همه إین گویی :

در چشمَم چهرِ چون نگارِ تو بماند
برروَیــَم رنگِ گوشوارِ تو بماند
مستی سپری شدو خمارِ تو بمانــد
خَر رفتو رَسَن بِبرُدو بارِ تو بماند

---

1 از P L I - M / 2 به قهر M - P L I / 3 که کودك P M I کودك L / 4 - 5 در حجامت P M I - L / 5 در P L I اورا در M / وچون P L I چون M / 8 ایشانی M L ایشان P I / عقل P M I عقل L / 10 انکاریرا P L I انکار M / 11 در P L I - M / 14 أگر P M I واگر L / گویی I گویی شعر L گویی که بیت M گویی رباعی P / 17 مستی سپری M مستی سپر L I هستی بسرم P .

۴۱۸ – أمـــا أگر با تو أثری نماند یك نقطهٔ دَردو حَسرت گردیو می گویی :

رُبَّ لَیلٍ با لصبح من وجـــه لیلی
صافحت فورة العشا نهضـــة الصبح

چون دوامی بود در بعضی حقایق پیدا گردد ودر بعضی هنوز کشفی نبود وحال تورا این بود که گفت :

جارية بسفوان دارهـــا تمشي الهوينا مايلا خمارها

واگر تورا زبانی بود که در آن قوّتی مانده بو د این انشا کنیِ :

تَراءَت لَنا كالشّمسِ تَحتَ غَمامَةٍ
بَدا حاجبٌ مِنها وَضنّت بِحاجِبِ

چون در همهٔ حقایق علی التساوی بود این معنی کشف افتد . أقویا در این عالم هشیار باشند ، وأز خدای تعالی عافیت خواهند ، که بو بکر صدیق از مصطفا – صلعم – چنین گفت که ما سَألَ الله عَبدٌ شیئاً بعـــدَ الیقینِ أفضلُ من العافیة . وضُعفا إینجا مَست گردنـــد وبلاو محنت خواهند ومی گویند :

إن شئتِ جُودی وإمَّا شِئتِ فامتنعي
كِلا هما مِنكِ مَنسوبٌ ألی الكرَم

۴۱۹ – اینجا بدانی که رَقص کردَنِ زُلف بَر رویِ مَعشوق چه بُوَد:

---

2 می گویی L I می گویی شعر M می گویی بیـــت P / 4 صافحت ... الصبح M بو شجعا صافحت فوره العنایة نهضة الضحی P L I / 6 و I L P - M / گفت L I گفت شعر M گفت بیت P / 8 و P L I - M / بود M - P L I / قوتی M L I قومی P / کنی L I کنی بیت P M / 10 بحاجب P L I جبی M / 11 علی . . . کشف M این معنی علی التساوی P L I / 13 مصطفا P L I رسوو M / 15 گویند L I گویند بیت P گویند شعر M / 16 فامتنعی P L فاسقی M فامتهنی I / 18 بود L I بود بیت M بود رباعی P .

تا زُلفِ تور بَر رُخِ تو رقّاصی کرد
مـــا ننده نمرود دلم عاصی کرد
در پای دو چشمِ مَن تهی گشت زِدُر
از بس که درو هجـرِ تو غوّاصی کرد

اینجا بوَد که مَستان‌را مَعلوم گردَد که ظلمَت‌و نور چون پرستند وهمگیِ ایشان یك نقطه سماع گردَد در این که گفت :

تا زُلـــفِ تو بر رخِ تو شدلاله پرَست
در شَهر هَزار توبه أفزون بِشکست
مستور نیاید أنـدر این شهرِ بدست
أبدالان بیدَلندو مَستوران مَست

۴۲۰ – هشیاران‌را در این مَقام مَعلوم گردَد که زُلف بُریدنِ مَعشوق چه معنی دارَد ، چنانکه بَر زبانِ عاشقی این معنی رانده شُد که :

تا ببُریدی دو زُلف بَر عارضِ مَست
صَد پَرده دَریده گشت‌و صَد توبه شکست
خوبیت بـه‌مَستی‌و بـه‌هشیاری هست
هشیار نِکوتری ندانـــم یا مَست

آنجا که « وَجَعل الظُّلماتِ والنُّورَ » روی واپوشد« الله نور السّماوات والارض » خودرا جلوه دادَن گیَرد ، جلال ، همه جمال گردَد ، وقهر همه لُطف باَشد ، وشَر همه خیر بوَد ، ووِصالِ أبَدی ولَذّتِ سرمَدی روی

2 مانندهٔ P M L مانند I / 6 نقطهٔ P L مقطعهٔ I نطفهٔ M / گردد M L گردو P گردو I / گفت L I گفت بیت M گفت رباعی P / 12 معنی M L - P I / که M رباعی P - L I / 16 نکو تری ندانم M ندانم که نکو تر P L I / 17 آنجا P L I اینجا M / الانعام 6 : 1 ك / 17 - 18 النور 24 : 25 م / 18 دادن گیرد P L I دهد M / 19 بود P L I گردد M .

با تو نماید. پس بِدانی که هَرگز نَدانستی و بِبینی که «هذا یومکم الَّذي کنتم توعدونَ» چه بوَد و «أعَدتُ لِعبادِيَ الصَّالحینَ ما لا عینٌ رأت ولا أذنٌ سَمِعت ولا خَطَر علی قلبِ بَشرٍ». خودرا أز پَرده بیرون آورَد «فَلا تَعلَمُ نَفسٌ ما أخفِیَ لَهم من قُرَّةِ أعیُنٍ» ظاهر گردَد «وآخِرُ دعواهم أنِ الحمدُ لِله ربِّ العالمینَ».

٤٢١ — همه أو گردی «فیَدمَغُهُ فإذا هُوذا حقٌ»، «وإذا شِئنا بَدَّلنا أمثالهُم تَبدیلاً»، «یومَ تُبدَّلُ الأرضُ غیرَ الأرضِ» زیرو بالا نمانَد، راست‌و چَپ مَحو گردَد، قدّام‌و خَلف نیست شوَد، تَقدُّم وتأخُّر نماند، زَمان‌و مَکان‌را پی کنند، وتا إین نَبود وِصالِ أزل محال است.

تا بندِ زمانه را خِرد نگشایَد
وَصلِ مَن‌و تو بُتا فَراهَم نایَد

٤٢٢ — واین خود دیر خواهَد بود، لابل دیراست که نَبود، لا بل قومی‌را دیراست که بوَد وقومی‌را نَبود. آنها که در انتظارند می‌گویند:

تا رایِ تو أز بهانه بیرون آیَد
جانِ دگرو جهانِ دیگر بایَد

آنها که رَسیدند، چون باز گشتند همه إین می‌گفتند:

پیمودَم راهی که نپیمایَد کس
جایی که نه جای بودو نه پیش‌و نه پَس

1 باتو P L I به تو M / 1 ـ 2 الانبياء 21 : 108 ك / یومکم الذي (قرآن) ما L I P M / 3 ـ 4 السجدة 32 : 17 م / 4 ـ 5 یونس 10 : 10 ك / 6 الانبياء 21 : 18 ك / 6 ـ 7 الانسان 76 : 28 م / 7 ابراهيم 14 : 28 ك / 9 پی M L می P I / است L I است شعر M است بیت P / 12 لا بل دیر P L I لا بد دیر M / 13 گویند L I گویند شعر M گویند بیت P / 15 جهان دیگر M L جان دگر می I جای دگر می P / 16 می P L I ـ M / گفتند L I گفتند بیت P M .

این بیت من گفته‌ام وتمامیش این است :

آنَـم که چو مَن مَنَم به‌گیتی دَرو بَس
تا بوده مُقیم دَر مقامی دو نَفَس

وهذا البیتُ الأخیرُ هو الأوّلُ، والحمد لله ربّ العالمین، وصلی اللهُ علی محمدٍ وآلِهِ وبارکَ وسَلَّمَ .

---

1 من M ـ I P L / است I L است نظم M است بیت P / 4 والحمد . . . العالمین M ـ P L I / 4 ـ 5 وصلی . . . وسلم P L I ـ M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۲۳ – سَعادتِ دو جهانی تورا أز جنابِ أزل مبذول باد ، أیّ برادرِ عزیزو دوستِ مخلص ، بدان که پیش از این مکتوبی نوشته‌ام ودر آنجـا چیزی نوشته‌ام که پارهٔ استبعادی دارَد ، هرچند بیانی شافی کرده‌ام أمّا می‌پندارَم تورا هنوز اشکالی می‌مانَد در آن . وآن کلمه آنست که گفته‌أم که مذهبِ قَـدریان محرّف است ودر أصل مذهبِ ایشان راست بوده است ، وبطلانِ آن أز ناقِلانِ بَد أفتاد که فَهم نکردَند . وهمهٔ مذاهب خود همچنین است ، از آنجا که تحقیق است ، ومي‌باید که سالكرا همه معلوم گردَد ، چه لا بُد بَر راه سالِك است . ومذهبِ قَدر اینست که گویند : شرنه أز خدای تعالی دَر وجود آید وإین کُفراست ، زیراکه خدایِ دیگر اثبات باید کرد ، پس مذهب گبران بوَد که یزدانو أهرَمن إثبات کردَند. والقدريّةُ مجوسُ الأمّةِ إین بوَد . واینجا چند أصل بیان مي‌باید کرد تا مَقصودِ من به‌تمامی معلوم شودَ .

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L ومنهـا في أصول المذهب بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ه بسم . . . الرحیم N / 3 ودوست مخلص N - P M L I / 3 - 4 نوشته ام . . . نوشته ام N M L نوشته... نوشته است P I / 5 تورا N M - P L I / 6 که P L I - N M / اشکالی می ماند P M L I اشکال باقی است N / 7 نکردند P M L I نکرده اند N / 9 قدر P M L I قدریان N / گویند P N L I گوید M / 10 در وجود آید P M L I است N / 13 به تمامی معلوم شود N معلوم شود به تمامی P M L I .

* * * نامهٔ نودو چهارم . P 87 . N 5 . M 39 . L 81 . I 75 * * *

۴۲۴ – أصلِ أوّل : آنست که چــون سخنِ واصلان مشترك الدّلاله بود بر دو معنی یا برسه معنی ، وأز آن معانی یکی راست بوَدودیگر دروغ ، لا بُد هر که نداند در غلط افتد .

أصل دوُم : آنست که سُخنِ واصلان جز مشترك الدّلاله نتوان بوَد ومحال است که نه چنین بوَد .

أصلِ سوُم : آنست که لفظی هست که َبر گونه‌یی مذهب قدر ، از آن لازِم آید ، وبه وَجهی راست است .

أصل چهارُم : آنکه همهٔ مذاهب‌را یا أغلب مذاهب‌را أصل راست بوده‌است وبه روزگار مُحرّف گشته است .

أصلِ پَنجُم : آنکه َتحریف‌را أنواع است ومتعــذّراست که دَر َحصر َتوان آوَرد .

أصلِ شِشُم : آنکه سالِك‌را ضرورَت است که بر اینِ مَذاهب گذَر کند . آنگه باشد که دَر آن بماند وباشد که أز آن بر گذرَد .

ودر این شِش أصل بسیار فواید مَعلوم گردَد . ونداَنم که وقت چــه إملا خواهد کرد دَر هر أصلی. ومِنَ اللهِ التّوفیقُ وعلیه التّکلانُ ؛ وبه الإعتِصامُ ، وإلیه المفزعُ من شرّ کلِّ ذی شرٍ و صلّی اللهُ علی محمّدٍ وعِترَتِهِ .

1 اصل أول P M L I (۱) N / چون N M – P L I / 2 دیگر P M L I یکی N / 4 اصل دوم P L I اصل دوم بیان M (۲) N / سخن N M سخنهای P L I / نتوان بود L I P نتواند بود M نبود N / 6 آنست که P N L I آنکه M / 6 اصل سوم P M L I (۳) N / 6 – 7 مذهب قدر از آن M از آن مـذهب قدر P L I مذهب قــد N / 7 آید P L I است N M / وبه وجهی ... است P N L I – M / 8 اصل چهارم آنکه P M L I (٤) آنست که N / 9 بوده N M L – P I / گشتـه است M گشته P L I شده N / 10 اصل پنجم P M L I (٥) N / 10 – 11 که در ... آورد P M L I أصل آن N / 12 اصل ششم آنکه P M L I (٦) آنست که N / بر این N بدین P M L I / 13 گذر کند آنگه N شکر فدا آنکه L شکر I شکر بدانکه M سکر P / بر گذرد P N L I بگذرد M / 14 وندانم N M ندانم P L I / 16 صلی ... عترته P L I صلی ... آله M وحسود N .

۴۲۵ – أصلِ أوّل : در بیان آنکه ألفــاظ چون مُشترك الدّلاله بوَد لا بد هر که نداند دَر غلط افتد. بدان أیْ عزیز! إشتراك یا در لفظی مُفرد بوَد یا در قولی که مرکب بوَد از آن ألفاظ مُفرد . إشتراك در لفظِ مُفرد چنین بوَد که گویند مثلاً : مُشتری ، یا عین ، یا قرؤ ، چه مُشتری دلالت کند برخریدار وبرکوکبِ آسمانِ ششم . وعین همچنین بر آفتاب و بردیده و بر زر دلالت کند . وقرؤ بر طُهرو حیض دَلالت کند . أمّـــا إشتراك دَر کلام أعنی در قولِ مُرکب أز ألفاظ چنین بوَد که گویی مَثلاً : أخرجتُ أخی من الظّـُلماتِ إلی النـّورِ وَاللهُ تعالی یُحیي الموتی چــه إحیایِ موتی دو معنی‌را بشاید، یکی آنکه همگنان فهم کنند ، دیگر آنکه أز جاهلی عللی کند خدای تعالی ،چه این معنی‌را هم إحیاء الموتی گویند . واین که ، أخرجت أخی من الظـّلمــاتِ الی النـّور ، بر آن دلالت کند که ضیاء الدّین را که برادرِ تست أز جایی تار یك دست گیری وبه‌جایی روشن آوری . وبر آن نیز دلالت کند که برادری مسلمان‌را از ظلمتِ جهل خلاص دهی تا عالم شود. ودر قرآن ، إحیاء الموتی ، بدین معنی آمـده است . ولفظِ « أخی » هم مشترك است چــه انما « المؤمنونَ إخوة » خود معنی دیگراست. وأنواعِ إشتراك در ألفاظِ مفرد وأقوالِ مرکّب بسیار است ، وشرح آن حالی ما را بکار نیست .

2 عزیز I L M P دوست عزیز وفقك الله لطلب السعادة القصوی N / 3 که...آن I L M P مرکب از N / اشتراك I L N P واشتراك M / 4 گویند M N گوید I L P / چه M N که I L P / 5 ششم N سادس I L M P / 6 طهرو I L N P طهرو بر M / 7 مثلا M N - I L P / 9 بشاید I L M P دارد N / 10 خدای تعالی I L M P - N / چه M N - I L P / 13 برادری L M برادران I P برادر N / دهی I L M N P کنی (حاشیهٔ N) / 14 احیاء الموتی I L P - M N / 15 چه M N که I L P / الحجرات 49 : 10 م / 17 ما را I L N P مرا M .

٤۲٦ – أكنون بدان كه چون شاعر مثلاً گويد كه :

خذوا بِدَمی ذاتَ الوشاحِ فاننّی

رَأيتُ بِعينی في أنامِلِها دَمِی

اينجا خود قرينه هست كه گواهی می‌دهد كه عين آفتاب نيست وزر نيست. وچون در قرآن گويد كه « إنمّا المؤمِنونَ إخوةٌ » خود ظاهر بود كه أخوّتِ ظاهر نيست. كار آن دارد كه در قرآن گويد كه « والمُطلقات يتربّصنَ بأنفسهن ثلاثة قُرؤٍ » واين با خود هيچ قرينهٔ ظاهر ندارد كه طهر است يا حيض. ومصطفا – صلعم – گويد : الطواف بالبيتِ صَلاة الّا أنّ الله أباح فيها الكلامَ. واين جا قرينهٔ ظاهر است كه حكم طواف حكم نماز است مثلاً. يا ثوابش ثوابِ نماز است.

٤۲۷ – أكنون هر جاكه قرينهٔ ظاهر بود خود پوشيده نماند وآنجـــا كه قرائن نبود خود هيچ حكم به‌تشبيهی كس نكند. اشكال آنجا بود كه دو قرينه بود ، ويكی بر معنيی دلالت كند وديگر قرينه بر ديگر معنی. واين در قرآنو اخبار بسيار است ، ودر عقليات بسيار مذاهب فاسد از اينجا بازديد آمد. أمّا در قرآنو اخبار قريب تراست. و چون دو مجتهد در آن تصرّف كنند هر دو حق بوَندو هر دو بر إجتهـــادِ خود مثاب باشند ، چنانكه دو مجتهد نماز فرا دو جهت كنند ، لا بد هر دومصيب اند ، وچون إين خَطا در

1 مثلا N M مثل I L P / كه I كه شعر L M كه بيت P ـ N / 3 بعينی I L M N بعينها P / 5 الحجرات 49 : 10 م / 6 گويد I L N P بود M / 6 ـ 7 البقرة 2 : 228 م / 7 و I L M P ـ N / باخود I M P خود L را N / ندارد I L M P نيست N / 9 حكم طواف N حكمش I L M P / 11 جا كه I L M P كجا N / 12 قرائن I L M P قرينه البته N / حكم I L M P حكمی N / كس I L P ـ M N / 13 ويكی I L M P يكی N / در دو در I L P / 14 مذاهب M N است مذاهب I L P / اينجا I L P اين M N / بازديد I L M P واديد N / 15 آمد I L M P آيد N / اما N واما I L M P / وچون I L M P چون N / 16 بودند L N بود I M P / بر I L M P در N .

عقلیّات أفتـــد مشکل بود ، چه مخطی مأخوذ است ، مأجور نیست ، ونیز معاقـَب بوَد .

۴۲۸ – وسببِ این آن بود که در عقلیات در هر مسئله‌ای لا بد حکمی هست از نفی و اثبات . ودر ظنـّیاتِ فقهی نه چنین است زیرا که در وقایع هیچ حـکم معیـّن نیست . وقومی می گویند حکمی هست علی التعیین واین خطا است . ووجه خطای این قوم بازنمودن دراز است ، وحالی أز مقصودِ مـــا خارج . أکنون هرجا که لفظی مشترك الدّلاله بود ، اگر در ظنـّیات است ، چون أهلِ إجتهاد در آن تصرّف کنند ایشان‌را مسلم است ، وآنکه بدرجۀ إجتهاد نیست ،اورا نرسد که به‌مجرّد وهمِ خود در آن تَصرُّف کند، پس اورا چه باید کردو کدام عالم‌را تقلید کند ؟ در این هم سخن بسیار است ، ومقصود من نه بیان اینست .

۴۲۹ – واگر این اشتراك در عقلیّات قطعی بود لا بد هر که شروطِ آن کار نداندو بریك معنی حمل کند که آن معنی باطل است ، أز جهلِ خود این تصرّف کرده بود چنانکه در مذاهبِ قدیم است که الحرکة لا وجود لها . اگر کسی در این تصرّف کند ونداند لا بد در غلط افتد. وهمچنین در مذاهبِ قد مـــا بیاید که جوهرِ فرد موجودی‌است وایشان بدین کلمه معنی راست

1 مأخوذ است P M L I - N / 2 بود P L I است N M / 3 هر P N L I - M / 4 هست N M است P L I / زیرا N - P M L I / 5 حکم P N M I حکمی L / معین L I N - P M / هست N L نیست P M I / 7 خارج P L I خارج است N M / اگر N M واگر P L I / 10 پس N - P M L I / 11 نه بیان اینست P M L I در انشا نیست N / 13 کار N - P M L 1 / که N - P M L I / 14 قدیم N M L I قدیمه P / 15 مذاهب P M L I مذهب N / 16 کلمه معنی راست M L کلمـه معنی دیگر راست N معنی کلمه دانست I معنی دانست P .

خواسته اند ، چون کسی از سرِ جهلِ خود در این خوض کند جوهر فرد که متحیّز بودو نا منقسم اثبات کند ، واین جوهر فرد بدین صفت محال الوجود است ، وچنین أغلاط بسیار است در مذاهب قدما ، وهمه أز أوهام خاست . وأز این سبب است که مصطفا – صلعم – گفت : الولد للفراش وللعاهِرِ الحجرُ أی الخیبةُ . قومی که تازی نیك ندانستند پنداشتند که رجم می‌خواهد واین خطا است .

۴۳۰ – أصلِ دوّم : در بیانِ آنکه سخن‌هایِ واصلان لا بدّ مشترك الدّلالة بود ، وجز چنین نتواند بود . واین بدان بدانی که ألفاظِ موضوع جز محصُور نیست ، ومعانی نا محصور است وچون معانی صد چندِ ألفاظ بود ، لا بد إشتراك در ألفاظ ضرورت بود ، ونیز هر لفظ که موضوع است معانی ظاهر را بوده‌است ، آن مسمّیات که عمـــوم نبینند وندانند ، آن را هیچ لفظی موضوع نیست . أکنون در عالمِ ملك چون مسمّیات مُدرَك است عموم‌را به‌دیدهٔ ظاهر ، لا بدّ آن‌را الفاظي موضوع است ، چون سماو أرض‌و جبل‌و برّ وبحرو عسل‌و انسان إلی سایرها . ومدرکاتِ عالم ملکوت چون ظاهر نبود همگنان‌را ، لا بد آن را ألفاظی

1 - 2 فرد . . . بودو P N L I متحیز M / 2 واین P M L I این N / 3 أغلاط P M L I اختلاف N / وهمه أز P M L I واین همه از N / 4 گفت . . . للفراش N گفت M فرمود P L I / 5 أی P N L I - M / تازی نیك P L I این تازی M تازی N / 6 واین خطا است N واین P L I والسلام M / 7 های P M L I - N / 8 بدان L I P M بران N / 9 وچون . . . چند ألفاظ M وچون معانی ضد چند ألفاظ L وچون معانی چند الفاظ P I چون چنین N / 11 آن P N L I از M / 13 چون P L I N M / ألفاظی P M L I الفاظ N / 15 ومدرکات M L - P N I / چون N M راچون P L I / نبود P M L I نبودو N / ألفاظی P M L I الفاظ N .

موضوع نبود . وچون کسی خواهد که از آن خبر دهد لا بـــد اورا از آن ألفاظِ موضوع ، لفظی بهطریق إستعاره بباید گفت .

۴۳۱ – واین خود عجب نیست در همـــهٔ علوم بدین حاجت بودهاست وبهضرورت ألفاظی مستعار آورده اند، چنانکه فقها گویند مثلاً: فرعو اصلو علّتو حکمو طردو عکس، ومتکلمان گویند : جوهرو عرض، لا بل نحویان گویند : معربو مبنیو مبتداو خبر ، وتصریفیان گویند: صحیحو أجوفو ناقصو لفیفو ذوات الثلاثهو ذوات الأربعه ، و عروضیان گویند : وتدو سَبَبو فاصِلهو خَرَمو جزم . ومقصود آنست که در این علمهـــا که خوض کردهاند از این مستغنی نبودهاند، چه از این معانی بهطریق المطابقة در کلّ کلامِ عرب هیچ عبارت نیافته اند. وچون خوض کردن در علوم ضرورت بود آخر از کلام عرب بهطریق الاستعارة والمناسبة الفاظ آوردن أولیتر بود که أز زبانی دیگر . ولفیفو ناقصو جوهرو عرض آخر مناسبتی دارد با مُسمّیاتِ خود که خبزو لحمو سمنو عسل ندارد . أگر چه أز جوهرو عرضو وتدو فاصله ، در عرب هم این حقایق فهم نکنند .

۴۳۲ – اکنون بدان که چون پس از مرگ أحوالی خواهد بودن، و آن احوال را هیچ أسما نیست در کلامِ عرب ، چون مصطفا – صلعم – یا واصلی

1 وچون P L I چون N M/ را از آن N را از M L را P I / 2 لفظی ... الاستعارة N بهطریق الاستعارة لفظی P M L I / 4 وبه N M L به P I / ألفاظی P M L I ألفاظ N / 6 صحیحو N - P M L I / 7 لفیف P M L I - N / ذوات الاربعـــة N M L ذو الاربعة P I / 8 جزم P L I حزم M جنس N / که خوض P M L I خوض N / 9 چه N M که P L I / معانی P L I معنی N M / 10 - 11 هیـــچ ... عرب P N L I - M / 10 کردن در علوم N کند P L I / 12 زبانی P N L I زبان M / 13 خود P L I عوض M - N / سمـن وعسل P L I سمن M عسل N / 15 پس از P M L I از پس N / بودن M بود P I - N L .

خواهد که از آن عبارت کند لا بد این بباید گفت که منکرو نکیرو درمانو ناکورو عذابِ قبرو ضغط قبرو صراطو زبانیهو حوضو شفاعتو میزانو جنّتو نار . چون این بگوید داند که عالمیان از این تشبیهات در غلط افتند ، پس گوید : ما لا عین رَأت ولا أذُنٌ سَمِعَت ولا خطر علی قلبِ بشرٍ ، تا بدانند که هنوز ندانند .

٤٣٣ — خدای تعالی می گوید : « وننشئکم فیما لا تعلمون » و گوید : « فلا تعلم نفس ما أخفِیَ لَهُم مِن قُرَّةِ أعیُنٍ » ومصطفا — صلعم — گوید : آتشِ دوزخ بههفتاد آب بشستند وبدین عالم آوردند . مقصود از این همه تنبیهات قطع تشبیهات است که عمومرا بود تا دانند که نه آنست ، پس « یؤمنون بالغیب » بماند ، اگر چه اِین الفاظ مطابقِ این معانی نیست ، در فهمِ ما لابد استعارتِ اِین الفاظ أولیتر بود أز ألفاظی که هیچ مناسبتی ندارد با آن معانی ، چون خبزو لحمو عسل .

٤٣٤ — واینجا چهارپنج طریق است وبیش نه : إمّا این معانیرا خود نام نبرند أصلاً ، واین محال بود . زیراکه چون أصلِ دوزخو بهشت إثبات نکنند ترغیبو ترهیب مُحال بود . وإمّا نامش ببرند ولیکن بألفاظی که هیچ مناسبت ندارد ، چون خبزو لحم . واین تشبیهِ محض بود وتغلیط . وإمّا

1 درمان M دو مان L دود مان I رؤمان N ـ P / 2 ناکور M باکور L I کور N ـ P / 2 ضغط قبر N ضغطة القبر P I ـ M L / 3 عالمیان P L I عالم N M / از P M L I در N / 6 می N ـ P M L I / الواقعه 56 : 61 ك / 6 ـ 7 السجدة 32 : 17 م / 8 دوزخ L I P M دوزخ را N / بشستند P N L I بشسته اند M / آوردند P N L I آورده اند M / همه P L I ـ N M / 10 پس N و P L I ـ M / البقرة 2 : 3 م / 11 نیست P N L I است M / ما P M L I ـ N / 12 با آن P I بآن L واز ان N با این M / معانی P N M I معنی L / 13 پنج N ـ P M L I / خود N ـ P M L I / 14 نبرند P M L I نبرد N / بود P M L I است N / 15 واما M L اما P N I / ببرندو لیکن P L I نبرند لیکن M نبرد N / که P I ـ N M L / 16 مناسبت P M L I مناسبتی N .

ألفاظی گویند که هیـچ معنی ندارد در کلام عرب چنانکه عطم و غطم ، واین هم نشاید که مقصود تفهیم است . وإمّا ألفاظی مناسب بگویند بوجه ما أگر چه مطابق نبود . وهو ضرورة الأنبیاءِ والواصلین إذا خاطبوا القومَ وأعلمُوهم بتلكَ الأحوالِ وعَلـَّموهُم ما لا یَعلمونَ .

٤٣٥ – ولعمری ! اینجا طریقِ دیگر هست هو أقرب ، که چـیزی بگویند که هیچ معنی ندارد ، ومن حیثُ التـَّحقیقِ َهمهٔ معانی در زیرِ آن بود . چنانکه گوید: « کهیعص، حمعسق ، المص، طسم،طه ، یَس» و«اللهُ أعلمُ حَیثُ یَجعَلُ رِسالـَتـَهُ » أگر ترا بَیان نیست ، باشد که دیگری را بود.ودر ذکرِ إین حروف أنواعِ تنبیهات است اربابِ بصایر را.وآن تنبیهات را حصر محال است . وأوّلِ درجات ، تنبیه بر قطعِ تشبیهات است که «وُننشِئـَکـُم فیما لا َتعلمونَ » « فلا َتعـَلمُ َنفسٌ ما أُخفـِیَ َلهُم » وما لا عینَ رأت ولا اذن سمعت .

٤٣٦ – ودوم درجه ذکر حروف است. پس اگر یك حرف بود، چون « ق . والقرآن المجید » و « ص . والقرآن » و « ن . والقلم » در این أنواعِ خاص بود أز تنبیه . واگر دو حرف بود چون « طه » و « یَس » و « حم »

1 الفاظی گویند P M L I لفظی گوید N / چنانکه P M L I چون N / 2 هم L I P M همه N / ألفاظی P M L I لفظی N / مناسب N M L مناسبت P I / بگویند P M L I بگوید N / 3 ضرورة P M L I طریق N / القوم P M L I العموم N العوام (حاشیهٔ N) / 5 طریق . . . أقرب N طریقی لطیف P M L I / 6 بگویند P M L I بگوید N / 7 المص P N L I - M / 7 - 8 الانعام 6 : 124 ك / 8 رسالته (قرآن) رسالاته M L I P N / 9 را بود N را باشد M هست P L I / است N M L - P I / را N M L - P I / 10 تنبیه N M L I از تنبیه P / 11 الواقعة 56 : 61 ك / السجدة 32 : 17 م / 12 ولا أذن سمعت P M L I - N / 14 ق . 50 : 1 ك / ص 38 : 1 ك / القلم 68 : 1 ك / 15 طه 20 : 1 ك / یس 36 : 1 ك / الغافر 40 : 1 ك وفصلت 41 : 1 والزخرف 43 : 1 والدخان 44 : 1 والجاثیة 45 : 1 والاحقاف 46 : 1 ك .

در این أنواعِ دیگر بود أز تنبیهات . وأگر سه حرف بود چـــون « الر » و « طسم » و « الم » در این أنواعِ دیگر بود . واگر چهار حرف بود چون « المص » و « والمر » در این تنبیهاتی دیگر بود . وأگر پنج حرف بود چون « کهیعص » و « حمعسق » در این خود تنبیهاتی دیگر بود .

٤٣٧ – ودر این که بیش از پنج نیست هم تنبیهاتی دیگر بود . ودر این که بعضی حروف هست از مقطعات چنانکه ، ق وص ون ، وبعضی نیست چون ، ب و ت و ث و ج ، هم انواع تنبیهات است . ودر این که این حروف همه در اوایل سورت بود ، ودر میان سورت ودر آخر سورت نبود هرگز ، هم تنبیهات است . ودر این که أوّل بیست ونـــه سورت حروف است وکم نیست وبیش نیست هم اسرار است . ودر این که جملهٔ حروفِ مُقطع هفتادو أند حرف است هم اسرار بسیار است . ودر معانی این حروف خوض کردن اگر خواهم مگر بتوانم ، ولیکن نتوانم لمانٍ جمة . والمقصود شیء آخر .

٤٣٨ – چون جلالِ ازل را أوصافی بود ، وآن أوصاف‌را هیچ نام نبود در کلام عرب ، وخواهند به‌ضرورت که آن اوصاف‌را ذکر کنند ، لا بـد

1 یونس 10 : 1 ك وهود 11 : 1 ك ویوسف 12 : 1 م وابراهیم 14 : 1 ك والحجر 15 :
1 ك / 2 الشعراء 26 : 1 ك والقصص 28 : 1 ك / البقرة 2 : 1 م وآل عمران 3 : 1 م
والعنکبوت 29 : 1 م والروم 30 : 1 ك ولقمان 31 : 1 ك والسجدة 32 : 1 ك / اگر P M L I
چون N / 3 الاعراف 7 : 1 ك / الرعد 13 : 1 م / 4 مریم 19 : 1 ك / الشوری 42 : 1
ك / خود P M I - N L / تنبیهاتی P M L I تنبیهات N / 5 هم P L I - N M / 6 هست
P M I - N L / از مقطعات N در مطلقات P M L I / چنانکه P M L I چون N / 7 هم
N M L وهم P I / این حروف N حروف P M L I / 8 همه در P M L I بر N / اوایل
سورت P M L I اوایل سور N / سورت و . . . نبود M نبودو در آخر N وآخر سورت
P L I / هرگز P L I - N M / 9 که P M L I که این حروف در N / حروف P M L I
- N / 9 - 10 کم نیست P M L I در کم N / 11 بسیار N - P M L I / معانی این
حروف P M L I این معانی N / 12 مگر P M L I - N / بتوانم P N L I بنتوانم M /
لیکن N M لیکن مگر P L I / جمة N خمسة P M L I / 13 چون P M L I وچون N
ازل N M L ازلی P I / اوصافی P M L I اوصاف N / نام N M نامی P L I / 14 خواهند
. . کنند P M L I خواهد . . . کند N .

قدرت و إرادت و عِلم و حَیات و سَمع و بَصر « وجاءَ رَبُّكَ »، « ویأتیَهُم اللهُ فی ظُلَلٍ » وكانَ رَبُّنا فی غمامٍ مِن نورٍ، ویَنزِلُ اللهُ كل لیلةٍ، من أتانی بمشیٍ أتیتُهُ هروَلةً . وغضب و رضا و فرح و ضحك، ببایــد گفت . واگر هیچ لفظی نبود كه این قدر مناسبت دارد، لا بد نیز بباید گفت : كه « الم، یس، طه، ن، ق » ولا سیما كه دَر كلامِ عرب آمده است كه :

قلنــا لَها قِفي ! فقالت : قاف
لا تحسبی انا نسینا الا لحــاف

۴۳۹ ونپنداری كه تا إسلام است هیچ آدمی‌را این قدرت بوده‌است كه در حروفِ مقطعات‌این بیان كند تا غلطی نپنداری، بلكه همه تبع ابن عَبّاس باشند كه گفت: الف، الله بودو لام، جبرئیل و میم، محمد . واین هم هر كسی نداند كه چیست . تا كسی بداند كه چه معنی با ألفِ الله بودو لام جبرئیل و میمِ محمّد، سلوكِ بسیار بباید كرد . قول ابن عبّاس یاد گرفتن دیگراست وچیزی بدانستن دیگر . این كه قول ابن عبّاس یاد گیرد كه ألف الله بود، نه علم است، تا ندانــد كه چرا « الف » الله است . چنانكه كسی یا د گیرد كه : العالم حادث، این نه علم بود، تا نداند كه چرا العالم حادث ؟

---

9 الفجر 89 : 22 ك / 1 ـ 2 البقرة 2 : 210 م / أتیته هرولةً P N L I اهرول M / 4 نیز P L I ـ N M / 5 است كه P M L I است كه مصراع قد N / 6 قاف M L I P لحاق N / لا تحسبی . . . الالحاف M (وحاشیةُ N) لا تحسبن . . . الایحاف N ـ P L I / 8 است P I ـ N M L / 9 در P N L I در این M / مقطعات P M L I ـ N / باكه همه M بلكه P L I لا بل همه N / 10 گفت N ـ P M L I / 10 ـ 12 واین . . . محمد M L I P ـ N / هم هر P M L I همه N / 11 نداند N M ندانند P L I / تا N L I تا كسی بداندكه چیست تا M / با I را L دارد M ـ N / بود N ـ M L I / 12 بسیار P N M L هاچرا كرد ند I (واژهٔ بسیار پاك شده و : هاچرا كردند ، بجای آن نوشته شده است) / 12 ـ 13 یاد . . . عباس M L ـ P N I / 13 كه قول N قول P I / گیرد P L I گیری N M / 13 ـ 14 یاد . . . كسی N ـ P M L I / 14 نداند M ندانی P L I / چرا M ـ P L I / است M ـ P L I / 15 تانداند P M I تاندانی L ـ N / كه چرا N كه L ـ P M I / العالم حادث P N I العالم الحادث والسلام L ـ M .

۴۴۰ – أصل سوم : آنکه لفظی هست که دو معنی دارد ، یك معنی مذهبِ قدراست که خدا شرّ نیافریند، ویك معنی راست است واین مذهبِ اربابِ حقیقت است. بدان أی دوست و أی برادر عزیز! که اگر کسی گوید: خدای تعالی خیر آفریند وهیچ شر نیافریند ، ألبته این سخن را دو معنی بود ؛ یکی آنکه مذهبِ قدراست واین معنی باطل است ، یعنی در وجودهم خیراست وهم شراست ،وچون أو جُز خیر نیافریند وهیچ شر نیافریند، ألبته لا بد بود که شر کسی دیگر آفریند . واین نتیجهٔ باطل از آن خاست که مقدمهٔ باطل باضافتِ آن سخن بردند. پس یك مقدمه راست بود ویکی غلط. بود ، ونتیجه لا بد غلط آمد . ومقدمهٔ راست آنست که خدای تعالی جز خیر نیافریند وهرگز شر نیافریند البته ، ومقدمهٔ باطل آنست که در وجود هم خیراست وهم شر . واگر چه بهظاهر این راست است : من حیث الحقیقة غلط است ، که روانیست که أز أرحمُ الرّاحمین تعالی وتقدّس شر در وجود آید .

۴۴۱ – لعمری روا بوَد که آن خیر بود وما جز شر ندانیم ، چون کودكِ رضیع که أورا حجامت کنند ، حجامَت عینِ شر داند . وأگر أورا عقلِ مادرو پدر بودی بدانستی که این خیراست نه شَر.وچون مارا کمالِ علمِ ازل نیست چه دانیم که آن چه میرَود شراست یا خیر . وهیچ عجب نبود که خدای تعالی داند وماندانیم دانستن . عجب آن بود که هرچه او داند

1 سوم L M سیم P ۳ N - I / یك I L N P یکي M / 2 یك M N یکي I L P / 3 أی دوستو N - I L M P / عزیز N - I L M P / که I L M P - N / 4 وهیچ I L M P - N / 5 آنکه I L M P - N / 6 شر است I L M P شر N / وهیچ شر نیافریند I L N P - M / 7 کسی دیگر I L M P دیگری N / 8 یکی I M P یك L N / 9 ونتیجه I M N P نتیجه L / آمد I L M P آید N / 12 نیست I L M P نبود N / تعالی وتقدس I L P - M N / 16 عقل ما درو پدر L M N خرد پدر I ما درو پدر P / 16 – 17 کمال علم أزل L M N P عادت چنانکه I (نسخهٔ I دست خوردهاست) / 17 آنچه میرود I L M P - N / یا L N أگر I M P (نسخهٔ L دست خوردهاست) / 18 ندانیم دانستن I L P نتوانیم دانستن M ندانیم N .

ما بدانیم یا طمع داریم که بدانیم. ولعمری نمی گویم که إدراکِ این مُقدمه که شر نتواند بود ، آسان است ، چه أگر آسان بودی سرّ قــدر مکشوف بودی خود عموم‌را ، ومصطفا – صلعم – برای این گفت که : اذا اذکر القــدر فامسکوا ! واین نه أز آن گفت که دانستنِ این مسأله روا نبود، بلکه أز آن گفت که چون کسی در این مسأله خوض کند لا بُد بود که در غلط افــتد پس اگر در غلط نیز نیفتد لا بد أورا سخنی مُستبعدو شنیع ببابد گفت، واز آن فتنه خیزد، ومن بیانِ این بکنم تا تورا معلوم شود .

٤٤٢ – چون کسی خواهد که بداند که أزاو َشر در وجود آید یانه ، وخواهد که بداند که کفرو زناو لواطه‌و سرقت به‌إرادتِ أوست یا نه. اینجا لا بد گوید : شر أزاو در وجود نیاید وشر هست ، پس خالقِ شر دیگری بود واین کفراست، زیراکه دوخدا اثبات کرد، یا گوید : شر وخیر از أودر وجود آیدو أو شر خواهد ، اعنی شرّ محض که در آن هیچ خیر نبود البته ، واین کس که چنین بود روا نبود که أورا کریم ورحیم خوانند ، پس لازم بود أز إین مذهب که خدای تعالی رحیم نیست، چه أگر تواند که شر نکند ومی کند، محال است که رحیم بود. وإین مذهب‌هم کفراست زیراکه أز خدای تعالی أوصافِ کمال نفی می باید کرد .

٤٤٣ – یا گوید که شر نیست ،واین مذهب أگر چه حق است ،دو سه چیزِ

3 مصطفی ... این P L I وبرای این است که مصطفی N M / 4 گفت N M فرمود I P L / دانستن ... بلکه N کس نداند که این P M L I / 5 کسی P M L I - N / کنند I P M L کنند N / بود P M L I - N / 6 پس ... لا بد P M L I وچون در غلط افتد N / مستبعد P M L I مستشنع N / 7 تورا P M L I - N / 9 ولواطه P N L I - M / یا N أگر P M L I / 10 گوید P N M I گوید که L / 11 این کفراست P L I هذا کفر N M / کرد P M L I کرده بود N / 12 آن M L أو P N I / 13 روا N M ألبته روا P L I / 14 نیست P M L I نبود N / چه N M که P L I / 17 سه P M L I - N .

بعید از این لازم آید . یکی آنکه مصطفا – صلعم – چرا گفتی : وقِنا شرَّ ما قضیتَ . دوم : آنکه أمّت برین إجماع کرده‌اند که خیر وشر هست. أگر شر نبودی این إجماع چرا کردندی ! سوم: آنکه باید گفت: که کفرو زناو لواطه‌و سرقت‌و قطعِ طریق‌و قتـــل شر نیست . ومعلوم است که معاصی شر است . وعلی کلّ حال همه غامض است ، أگر چه بعضی راست است وبعضی نه ، پس أز این سبب گفت : إذا ذُکِرَ القدرُ فأمسِکوا .

٤٤٤ – وعلی الجمله می‌باید گفت که شر خود نیست ، وهو الحقّ ، لیکن بعیداست أز افهام . وقول رسول را وإجماع‌را تأویل باید کرد که چرا شر إثبات کردند ، واین چنان بود که پدرو مادر کودك حجامت‌را شر خوانند به‌ظاهر وبه‌إضافت به‌إدراكِ طفل که جز ألم إدراك نکند ، أمّا به‌حقیقت دانند که حجامت شر نیست بلکه خیراست . اینجا نیز أنبیاو أولیا زا علی القطع معلوم است که أز خدای تعالی جُز خیر در وجود نیاید ، وهمهٔ أفعال أو خیر است ، ولیکن باشد که هر کسی نداند که این نیك است هر آنچه هست ، وبد نیست . بد نسبتی است بلکه خود نیست . پس نام شر هست وإثبات کنند، ولیکن‌من حیث الحقیقة شر نیست ونامش علی قدر أفهامِ الخلق إثبات کردند. أمّا حقیقتِ شر رابه‌نسبت با رَحمت‌و َکرم‌و فضلِ أو دانستند که محال الوجود است . وچون این بگویند که شر خود نیست لا بُد لازِم است که شر هست .

٤٤٥ – واینجا علی الضرورة أز سه مذهب یکی لازم است . واز این سه

1 از این P M L I – N / 2 برین N M بدین P L I / کرده‌اند N M L کردند P I / 3 شر N L خیرو شر P M I / چرا کردندی M L I چرا کردند N نکردندی P / سوم I M سیوم N L سیم P / 4 است P M L I شده‌است N / 5 و N – P M L I / غامض L I P M (وحاشیهٔ N) محتمل N / أگر N M وأگر P L I / 6 وبعضی P M L I بعضی N / 7 که P M L I – N / 8 است از N من P M L I / رسول P M L رسول الله N L / 9 کودك N M – P L I / 13 که هر N M هر P L I / که این P N M I واین L / 13-14 نیك ... خود نیست N I (و حاشیهٔ P) – M .

مذهب یکی راست است ودو کفراست . راست آنست که گویند شر هست ولیکن چون حجامت است ودارو خوردن که شر است من حیث الظاهر ، أمّا من حیثُ التحقیق خیراست . دوم مذهب آنست که گویند شرِ محض بی هیچ خیری که در ضمنِ آنست موجود است . واین کفراست زیراکه أز این لازم آید که خدایِ تعالی کریم ورحیم نیست . سوم مذهب آنست که گویند شر هست ، ولیکن نه أو آفریند ، واین هم کفراست زیراکه إثبات دو خدا أز این لازم است . پس وجه تحریفِ این مذهب آنست که چون گویند خدایِ تعالی هرگز هیچ شر نیافریند ، واین سخن راست تواند بود ، بشرطِ آنکه علمی دیگر با این حاصل بود ، وآن علم آنست که گوید همه حوادث خدای تعالی آفریند ، پس از این دو مقدمهٔ راست ، این نتیجه لازم آید که در وجود شر نیست .

٤٤٦ — واین دو مقدمه را محقق بکن باخود : یکی اینست که کل حادث فهو صادرٌ مِنَ اللهِ . وأگر لفظ صادر نخواهی تاکسی از ابلهی تشنیعی نکند ، لفظی دیگر بگوی ، که حالی تنقیح این نمی‌توانم کردن . مقدّمهٔ دوم آنست که گویی : ولا شر واحد یصدرُ مِنَ اللهِ . واز این دو مقدّمه لازم آید که لا شرٌ واحدٌ بحادثٍ . واین برهان قاطع است کسی را که داند که برهان چه بود . أگر تو ندانی مقصود أز این نه تو یی وبس . دیگران هستند که ایشان‌را قاطع است . ترا نیز أگر نهاده أند بدانی به‌روزگار . أمّا تا خِدمتِ کفشی نکنی بدین نرسی هرگز .

5 سوم M سیوم N وسیوم P L I / 6 زیرا P M I - N L / که P M L I که چون نه او آفریند N / 7 ازین لازم است M لازم است P L I کرده بود N / چون M - N L I / 8 گویند P M L I گوید N / هیچ P M L I - N / واین P M L I این N / 9 گوید L I P - N M / 13 تشنیعی P L I تشنیع N M / 14 حالی N M L حال P I / تنقیح این I P M L (وحاشیهٔ N) تفسیر این لفظ صدور N / 16 که لا N M و لا P I که و لا L / بحادث P N M I یصدر بحادث L / 17 أگر P M L I أگر چه N .

۴۴۷ - واینجا بدانکه شر دو نوع است ، بعضی آنست که أنبیاو أولیا بدانند که در زیرِ آن کدام خیراست ، ومثالِ این زلف معشوق است . وقدری قلیل بماند که هر کس بنتواند دانستن که در آن چه خیراست . ومثال این،خال است برجمال معشوق. وهذا هو النوع الثاني مِن الشرِ. ودر آنجا بتفصیل ندانند که چه خیر است . أمّا علی الجمله بدانند واز این سبب است که خال زیادتِ جمالِ معشوق بود أگر ندانند در حق إیشان خال برروی معشوق جمال نتواند بود. وهذا غایة في کشف الغطاء عن هذه المسألة لا یمکن وراءها غایةٌ .

۴۴۸ - وهر که خالِ معشوق‌را کمالِ جمال نداند أورا هنوز خللی در دیده هست ومقامش این بود که گوید :

چون دانش دشوار بود یا فتنت
کس رشته نداند أی صنم تا فتنت

أمّا چون خالِ معشوق رویِ جمال خود وا تو نماید ، زبانِ وقت همه این انشا کند :

آن شوربختِ مسکین کان خدّو خال بیند
در حال خویشتن را شوریده حال بیند

وأگر رونده بازبان بود همه این گوید :

2 بدانند P N M I بداند L / 2 - 3 ومثال ... است P N L I - M / 3 وقدری L I قدری P N / بماند P N I بمانند L / هر کس N هر گز P L I / بنتواند P N I بنتوانند L / دانستن P L I دانست N / خیر N چیز P L I / 4 خال ... ودر P M L I دیگر از آن نوع دوم از سر خال است که بر جمال معشوق‌و N / 5 خیر P N L I چیز M / سبب است I P M L سبب N / 6 معشوق N L - P M I / بود P M N I است L / بر P M L I - N / 7 عن هذه المسألة N - P M L I / 9 وهر P N M I هر L / 10 که گوید L I که گوید بیت P که بیت N شعر M / 11 دانش P M L I کانست N / 13 أما چون P M L I - N / تو P M L I - N / همه N M L - P I / 14 کند I کند بیت P M L کنـــد شعر N / 17 زبان P L I به‌زبان M را زبان N / همه P M L I - N .

حالی بهجهان زارتر أز حالِ دلِم نیست
تا نیست دل آشوب تر أز خالِ تو خالی

أعوذ بك منك ، اینجا توانی دانستن که چه بود .

گه دل بهدوزلفِ مه پرستِ تو دهم
گه جانِ بهدو نرگسانِ مستِ تو دهم

چون أز تو فرومانمو عاجِز گردم
أز دستِ تو قصه هم بهدستِ تو دهم

۴۴۹ – أصلِ چهارم : در بیانِ آنکه همـــهٔ مذاهب یا أغلبِ مذاهبرا أصل راست بوده است ، وبروز گار مُحرَّف شد از ناقلانِ بد . بدان أی دوست ! که أگر تأمُّلی صادق بکنی در عصرِ خود وأهلِ عصرِ خود،تورا این علی القطع معلوم شود،چه در همهٔ روزگار آدمیان همچنین بودهأند که اکنون أنـــد . وهر عصری مشتمل بودهاست بر علماو عقلاو جهالو مجانین . ویقین دانیم که در عصر ما أگر کسی گوید آسمانو زمینو ما بینهما موجود نیست ، هیچکسرا کرا نکند که گوش باین سخنکند ، تا بدان رسی که کسی در همهٔ عالم این سخن باور دارد ، وبهمذهب کند ، تا بدان رسی که خلقی بسیار این بهمذهب کنند ، وچندین هزار سال بماند در عالم .

۴۵۰ – وچون بهتحقیق باز جویی سفسطه این مذهب است . ومی شنویم

3 بود L I بود بیت P M حقیقت دارد N / 4 مه P M L I بت N / 8 أصل چهارم L عزیز اعزك P M L I که 10 / M - P N L I بد 9 / (سفیداست) I - N M ؛ أصل P الله بالتوفیق که N / 11 چه N M که چه P L I / در P L I به N - M / بوده P N L I - M / 13 دانیم P M L I دانم N / 14 کرا P N M I کر L / باین سخن کند P M L I فرا سخن این کس کردن N / 15 این P N M I - L / 6 بهمذهب P L I مذهب N M / 7 بهتحقیق باز P M L I تحقیق آن N / شنویم N M L شنوم P I .

که در أعصارِ سالف قومی بوده‌اند که این مذهب داشته اند که گفتندی هیچ چیز موجود نیست ، تا بدان رسید که گفتندی : تونیستیو من نیستمو آسمانو زمین نیست. وما به‌حقیقت دانیم که أکنون در این عالمِ ما هیچ آدمي نیست که امکان این در خاطرش بگذرد ، تا بدان رسی که بیارد گفتن ونترسد که مردمان بروی خندند ، وانگار که کسی این دعوی بکرد ، آخر دانی که کسی این را باور نکند ، ولا بُد أهلِ عالمِ بدین قایل خندند. وأگر أز کلّ عالم یك کس یا دو کس‌وی را تصدیق کنند عجب بود ، پس چندین هزار آدمی چون متبع أو گردند ، واز این بیهده مذهبی برسازند ، ومذهبِ سوفسطائیان آنگه بادید آید ؟ وهر که این دعوی کرد دانیم که هیچکس اورا تصدیق نکرده بودو به‌ضرورت گفته باشند که این مردرا عقل مانده نیست ، چه مردمان همه روزگار بر یك وتیره توانند بود در چنین معانی .

۴۵۱ – وچون می‌بینم ، ودر کتب می‌خوانیم که قومی بوده اند که این مذهب داشتندی وبر این مناظره کردندو خلقی بسیار بر این بوده اند ، أگر ما را عقلی مستقیم وفطرتی سلیم هست لا بد تقاضایِ آن کند که گوییم که این چه مذهب بود واصلش گویی این بوده است که در زبان عوام است ، یا حقیقتی راست بوده است . وچون قومی‌را آن حقیقت به‌تمامی فهم نیفتاد تکذیب کردند وپس تحریف کردند به‌روزگارِ دراز .

1 در أعصار N از أعصار P L I در عصر N / 2 رسید N حد P M L I / 3 این عالم ما N کل عالم P M L I / 5 کسی ... بکرد P M L I کس ... نکرد N / 6 این را P M L I را این N / نکنند P N M I بکنند L / 7 از .. وی‌را P M L I در ... اورا N / 9 وهر P N M I هر L / کرد P M L I کرده باشد N / 11 مانده‌نیست M L I P نمانده است N / چه N M که P L I / توانند بود P M L I باشند N / 14 مذهب N M L - P I / داشتندی P M L I داشته‌أند N / کردندو خلقی P M I کردندیو خلقی L کردندی وخلق N / 15 تقاضای P M L I تقاضا N / که گوییم P N M I گوییم L / 16 عوام N عموم M عام P L I / 17 بوده‌است N M L - P I / آن P L I این M به N / 18 وپس I P M L پس N / در از N - P M L I .

۴۵۲ – ومادر قرآن می‌خوانیم که قوم فرعون گفتند : « وإنّا فَوقَهُم قاهِرونَ » ومی‌دانیم که بدین فوقیّت غلبه خواسته‌اند . أگر اتفاق افتد که کسی مثلاً این با پارسی کند یا باترکی وقرینهٔ « قاهرون » از میان بیفکند وقصهٔ موسیٰو فرعون پوشیده گردد قومی پندارَند که« إنّا فوقهم » اینست که ما بر سرِ ایشان نشسته ایم ، واین مُحرّف بود وغلط .

۴۵۳ – لا بل مصطفی – صلعم – گفت : یَنزِلُ اللهِ کلَّ لیلةٍ . ودر کلامِ عرب گویند : نَزَلَ فلان عن فَرسهِ و نزل فلانٌ من سَطحِ دارهِ . ومعنیِ این نزول انتقال بود ، یعنی جای خود خالی بگذاشت وتهی کرد ، وجایِ دیگر که تُهی بود أز خود پر کرد، وبمعنی دیگر گویند عرب که : نزل المعلّمُ إلی دَرَجةِ تلامیذهِ ، والنبیُّ – صلعم – إلی دَرجةِ أمّتِه . ودانیم که در این معنی هیچ انتقال وتغییر نیست در مُعلّم ودَر نبی . أکنون چون مصطفا – صلعم – گوید : ینزل الله کل لیلة إلی السماء الدنیا ، که ممکن نیست که أو جسم بود مثلا و از جایی بجایی انتقال کند ، تغیُّر بر قدیم محال بود . چون کسی‌را معلوم شد علی القطع که بر قدیم تغیر وانتقال روا نبود بهیچ حال ، یقین داند که ، ینزل الله ، این نیست، اگر چه هنوز نداند که

1 ـ 2 الاعراف 7 : 127 ك / 3 این P M L I این کلمهٔ تازی که فوقهم است N / یا با L M N یا P I / وقرینه P M L I قرینه N / 4 قومی N P وقومی M L I / 5 ما M L ما را P N I واین P N L I این M / 6 لا P M L I تا N / 7 فلان عن N عن P M L I / 8 یعنی P M L I ویعنی N / 9 گویند عرب که P M L I گوید عرب N / 12 الی السماء الدنیا N ـ P M L I / ممکن N M وممکن P L I / 13 مثلا N ـ P M L I / 14 وچون P M L I پس چون N / کسی P N M I ـ L / شد P M L I بود N / که بر P M L I بر N / نیست P N M I چیست L .

چیست . أمّا اگر بداند که «ینزل الله» در کلامِ عرب معنی دیگر دارد ، وآن معنی برخدای تعالی محال نیست داند که «ینزل الله» این معنی است نه آن معنیِ اوّل .

٤٥٤ – وچون از «ینزل الله» کسی «ینتقل الله» فهم کند علی القطع وباك ندارد که «ینزل» خود فراموش کندو «ینتقل» بجای آن نگه دارد ، چون روز گار دراز بر آیدو این روایت بماند که : یَنتَقِلُ اللهُ کلَّ لیلةٍ ، لا بد هر که صاحب بصیرت بود گوید که این دروغ است وقایلِ این کاذب است . وباشد که نداند که این مُحرّف است ومُبدّل . وچون خدایِ تعالی بر حکمت ثنا گوید که « ومن یؤتی الحِکمَةَ فقد أوتی خیراً کثیراً » مردم منجم‌را وطبیب‌و راه نشین‌را حکیم خوانند.أگر کسی آن نشنوده بود که حکمت که بروی ثنا کرده است باری تعالی چه چیزاست ، لا بد این کس طب راو نجوم راو فالگیری را حکمت خواند ، وحکمت را مذمت کند روا بود .

٤٥٥ – ومقصود از این همه آنست که مذهب سفسطه‌را أصلی راست باید که بوده است ، اگر چه اکنون در آن تحریف افتاده است ، که روا نیست که کسی این خود در هیچ عصری بیارد گفتن.واگر کسی بگفت لازم بود که

---

2 نیست P M L I است N M / معنی است P M L I است N / 5 وباك P M L I باك N / 6 چون P M L I وچون N / 7 گوید P M L I وگوید N / 9 البقرة 2 : 269 م/ 10 مردم N خلق P M L I / منجم را N منجم P M L I / وراه P M L I راه N / آن P M L I - N / بود N باشد P M L I / 11 - 12 که حکمت ... خواند N - P M L I / 12 - 13 وحکمت ... کند N - P M L I / 14 - 15 باید که N - P M L I / 15 آن N M - P L I / 16 بیارد P L I نیارد N M .

هیچ کس گوش بوی نکنند . پس چون مذهبی بباشد وخلقی بسیار بر آن مذهب باشند ، این را اصلی باید وآن را أصل ظاهر است ، خدایِ تعالی می گوید : « کل شیء هالكٌ إلا وجهه »و « كلُّ مَن عَليها فانٍ » ومعنی این نه آنست که وقتی نیست گردد، که همهٔ وجودهم امروز نیست است ، واین مذهبِ أربابِ بصایر است ، وعلی التحقیق مذهبِ سفسطه همین است . أمّا باشد که چون تمامیِ سُخن نقل نکنند، هیچ قرینه نبود که صاحبِ بصیرت‌را گواهی دهد که این راست است . واین در قرآن است که « ما نزل الله من شیء » و « ویل للمصلین » « ولا آله » أمّا اگر « إلّا الله » با « لا إ آله » نقل نکنند دروغ بود .

٤٥٦ — وعلی التحقیق زنار داریو بت پرستیو آتش پرستیو دیگر مذاهبِ شنیع همه را اصلی لا بُد باید که بود ، یا نه اگر کسی به‌روزگارِ ما گوید : زُنار داریو آتش پرستیو بت پرستی حق است کسی باور نکنند ، وما دانیم که در آن روز گار که این پیداشد اگر همین بوده است وبس ، هیچ کس این مذهب را اتباع نکردی ، چون اتباع کردند وعالمی در این بودند،وچندین‌سال است که آتش می‌پرستند،دانیم که أصلِ این،کاری دیگر بوده است که بنهارسیده‌است . وهمچنانکه مسلمانی ذرّه ذرّه مندرس

---

1 بباشد P L I باشد N نباشد M / 2 باید ... أصل M راست که بود وآن أصل P L I / 3 القصص 68 : 88 ك / الرحمن 55 : 26 م / 4 که همه P L I چه همه N چه N / وجود N - P M L I / هم P L I - N M / 6 هیچ P M L I وهیچ N را N M - P L I / 7 این P M L I - N / 7 - 8 الملك 67 : 9 ك / 8 الماعون 107 : 4 ك / بالا إله P M L I - N / 11 یانه أگر P M L I وگرنه N / 12 کسی P M L I کس N / 13 این P M L I - N / وپس P M L I - N / 15 چندین N M L چند P I / أصل P N M I اصلا L .

می‌شود ، این مذاهب نیز ذرّه ذرّه مندرس شده‌است . وأکنون بت پرستی وزنار داری وآتش پرستی مجرد مانده‌است .

۴۵۷ – وأگر روز گاری خواهد بود که قومی نماز کنند ، ومحرابی در پیش نهند ، وآن محراب‌را سجود کنند بی رکوع ، ونه فاتحه خوانند ونه‌هیچ رکنی دیگر دانند ، ونه وضو دانند ، بلی این قدر دانندو دیده باشند وشنوده که آباو اجدادِ ایشان این فعل کردندی وآن را نماز خواندندی ، ورری فراچنین محراب کردندی ، این کفر بود که محراب معبودی را نشاید.و این عجب مدار که مصطفا – صلعم – می گوید : يأتي على النّاس زمانٌ يَجتمِعُونَ في المَساجِدِ ويُصلّونَ . ولَيسَ فيما بَينَهُم مُسلِمٌ . واین قریب است ومی گوید : نماز کنند ومسلمان نباشند .

۴۵۸ – پس اگر سالکی به‌شرط ،این قوم را در یابد که چنینه نماز کنندو گوید ایشان را که این ملتِ شما باطل است ، راست گفته باشد ،چه این قوم نه بر ملّتِ مصطفا – صلعم – باشند که أو خود می گوید : ولیس فیما بینهم مسلمٌ .وچون مسلمانی به‌روز گارِ تا بعیان بود وحسن بصری می گفت مندرس شد ، اکنون چه مانده‌است از آن ؟ وتا هزار سال چه دانیم که چه خواهد

---

1 می‌شود ... مندرس L ـ P N M I / مذاهب N M مذهب P I / 2 وآتش پرستی M N ـ I L P / 3 بود که P M L بود کی I بودن که N / 4 بی P M L I و N / نه فاتحه P N L I بی فاتحه M / خوانند P M L I ـ N / 5 ونه وضو دانند P M L I ـ N / دانندو دیده N M دیده P L I / 6 این فعل P M L I فعلی N / وآنرا نماز P L I ونماز M ونمازش N / خواند ندی N M خوانند P L I / 7 فرا چنین P L I با چنین M فرا بیش N / محراب P L I محرابی N M / 8 الناس P M L I امتی N / 12 گوید ایشان را P M L I وایشان را گوید N / چه N M که P L I / 14 گفت P L I گفث که N M / 15 است أز آن M است P L I باشد از ان N / دانیم P M L I دانم N .

بودن ؟ وآتش پرستی که چهـــارپنج هزار سال است تا هست،چه دانیم که أتباعِ بدو ناقلانِ مخطی در آن چه انواع از تحریف آورده‌اند . ومرا دوستی بود أز بـــد خشان ، حکایت کرد که در ولایتِ ایشان جایی هست که مردمان گویند : ما مسلمانیم وبزرگ در میان ایشان ومُقـدّم کسی بود که قرآن داند خواند . و کس نبود ألبته که معنی قرآن داند . ونمـاز نکنند ونداننند که در مسلمانی نماز کردن فرض است . بلی دانند که حجّ ببایـد گزاردن ، ونداننند که رمضان روزه ببابد داشت وفي هـــذا القدرِ عِبرَةٌ للمسترشِد وغنُنية للطالب .

٤٥٩ – أصل پنجم : در بیان آنکه تحریف را بسیار اسباب است ، واز چندین نوع بود ، ودر حصر نتوان آورد ، وهر کسی‌را بدان وقوف نتواند بود . بدان ای دوست که بسیار سخن بود که از قایل فهم توان کرد بوقت نطق ،وأگر در جایی نویسند،آن مفهوم نگردد هرگز از آن ،هم چنانکه مثلا کسی در حالِ غضب غلامِ خودرا گوید : هر چه خواهی کن ! غضبِ أو وحرکاتأو و کیفیّتِ ایراداو همه دلایل بود قاطع که أو این کلمه بروجـــه وجوه می گوید . ودر حال رضاهم گوید پسر خودرا در واقعهٔ معیّن که هر چه خواهی کن!ومقصودش آن بود که اورا مخیّر می کند عن طیبةِ قلب . واین چون بشنوند فرق در میان هردو مفهوم بود . أمّـــا چون بنویسند آن فرق

1 تا P M L I که N / 2 انواع از M نوع از N انواع P L I / 3 در N در آن P L I / 4 ومقدم P M L I - N / 5 قرآن داند خواند P M L I مصحف بر تواند خواند N / کس P M L I کسی N / 6 بلی P M L I گفت بلی N / 7 گزاردن P I گزارد L کردن N M / رمضان P M L I ما رمضان N / بباید داشت L - P N M I / 8 غنـیه N M L عینة P I / 10 وقوف N M L وقوفی P I / 11 ای دوست P L I - N M / 12 در جایی P M L I جایی N / أز آن P M L I - N / هم P M L I - N / 13 کسی P M L I - N / حال P M L I - N / کن P M L I می کن N / 14 أو همه N M همه P L I / بود قاطع P M L I قطعی بود N / 15 وجوه P M L I - N / حال P M L I - N / 6 مخـیر M تخییر L متخیر P I / طیبة قلب P M L I طیب قلبه N / 17 چون M L کله چون N چه P I / در N L - P M I .

نتوان نوشت زیرا که فرق میانِ حالتِ غضب و رضا نتوان نبشت ، زیرا کـه به شکلِ شخص تعلق دارد. وهمچنین خطاب بگردد به مخاطب، چون تو مثلاً حاضر باشی ومن با تو سخن گویم بر قدرِ علمِ تو ، وأگر کودکی یامردی کم عقل حاضر بود که آن فهم نتواند کرد. ولا بد چون جایی آن چیز باز گوید، در آن تحریف بود . وهمچنین بهتبدیلِ ألفاظ بگردد ، چـه باشد که ینزل الله ، بردو معنی دلالت کند ، وچون تبدیـل کنند وگویند : یَنتَقِلُ اللهُ باشد که یك معنی نماید ، واگر کسی لفظ عین در میان سخن بگویدو آفتاب خواهد چون کسی پندارد که أو زر می‌خواهد، وسخن او یا دگیردو بجایِ عینِ ذهب بیاورد همـه سخن مُحرَّف بود .

٤٦۰ – واین در حدیث تا غایت بسیار بوده‌است . واگر چه هنوز اسلام تازه است وقتی بود که این چنین بسیار بودو هیچ کس حَل نتواند کرد. وتو چه دانی که آتش پرستی چه بود؟ وتو چه دانی که آتش موسی – عم – چه معنی دارد که « أن بورِكَ مَن في النارِ ». وچون تو ندانی که این آتش چیست، باشد که کسی دیگر داند که آتش پرستی چه بوده است . ومقصود تنبیه است، یا نه مرا خود معلوم است که أصلِ آتش پرستی چـه بوده‌است ، وچون مُحرَّف گشت ! ومرا این معانی همه از خود معلوم گردد ، چه هر گز بقلیـل و کثیر

1 نوشت I L M P دانست N / 1 ـ 2 زیرا .. دارد N ـ I L M P / 2 بهمخاطب L M N وبـه مخاطب I P / 3 وأگر I L P أگر M N / 4 ولا I L P لا M N / جایی I L M P ـ N / آن چیز N ـ I L M P / 5 در M N ودر I L P / بهتبدیل N M تبدیل I L P / 6 وچون I L M P چون N / وگویند I M N P چون گویند L / 7 که I L M P ـ N / نماید I L M P بماند N / 7 ـ 8 لفظ عین ... چون I L M P عین ... و N / 8 أوزر I L M P زر N / 9 بیاورد I L P بیـارد M N / همه I L M P هم N / حدیث I L M P (وحاشیهٔ N) سخن N / 10 این M N ـ I L P / 11 نتواند I P نداند M N / چـه بود I L M P نه چنـین است N / 13 النمل 27 : 8 ك / ندانی L M N دانی I P / 14 دانـد N بدانـد M بدانست I L P / یا نه I L M P وأگرنی N / خود I M P ـ N / 16 گردد I L M P می گردد N / چه I L M P که N .

این از کس نشنوده‌ام ودر هیچ کتابی ندیده‌ام . واگر کسی گوید : ارباب البصایر هر روز هَزار هَزار بار از دستِ نفسِ کافرِ خود زُنّار بَر بندند وأز دستِ معشوقِ خود زُنّار بَر بندند ، این سخن راست بُوَد . چون کسی فهم نکند ، پندارد که چون زُنّار ظاهر بَر میان بندد أو نیز أز ارباب البصائر بود . وأگر واصلی گوید مثلاً : أگر فلان کس در روم بت پَرست است ، معشوقِ من أز هَر بتی با جمال تراست ، ومن نیز أز هَمه عالم بُت پَرست ترم ، این سخن راست بُو د ، وچون کسی پندارد که این کس بت پرستی ظاهر می گوید ، أز جهلِ خود در غلط أفتاده بود .

٤٦١ – وچون شعرا گویند : ای بت ! وای صنم ! دانی که چه خواسته أند ؟ ومعشوق را چون علی الاطلاق بت خوانند،پس هر کس خودهم آنجا که هست ،بت پرست است.واگر شاعری گوید مثلا اگر فلان کس آفتاب و ماه و ستاره می‌پرستد ، من از أو پرستنده‌ترم ماه و آفتاب را ، چه من بنده ترم معشوقِ خودرا ، ومعشوق من از آفتاب و مـــاه با جمال تراست ، این سخن راست بود چنانکه گفت :

ماهی و مَـــهِ فلك پرستندۀ تست
کبکی و هزار باز پرکنـــدۀ تست

1 از L ـ P N M I / ندیده ام N M ندیده P L I / 2 هزار N M L ـ P I / دست P M L I جور N / 4 که P M L I که این زنارم N / زنار ... بندد P L I زناری ظاهر خود بندد M زنار ظاهر است که بر میان بندد تا N / از M ـ P N L I / 5 بودو P L I و M نشنود نداند که این چه زنار است N / 6 ومن P L I من N M / 7 وچون P I چون N M L / این کس P M L I او N / 9 وچون P M L I چون N / 10 چون N M L ـ P I / هر کس خود M ده کس P I کسی L هر کس N / هم P M L I ـ N / 6 پرست P N پرستي M L I / 11 شاعری P N L I شاعر M / مثلا N L أگر M که P I / وماه N ـ P M L I / 13 با I ـ P N M L / 14 بود چنانکه P M L I شود کـــه N / گفت I گفت بیت N M گفت رباعی P گفت شعـ L / 15 و مه P N M L و ومه I / فلك P فلك سما I سـا N M L / 16 کبکی P N M L کبك I .

یك شهر شکر چینِ شکر خندهٔ تست
مسکین تنِ من زبهر دل بندهٔ تست

أکنون اگر معشوق‌را ماه خوانند وماهِ سمارا پرستندهٔ أو خوانند ،واگر عاشق خودرا آفتاب پرست وماه پرست وستاره پرست خواند راست بود وتوندانی وأورا بدین بواعث بسیار بود که این گوید .

٤٦٢ – چون به‌عالمِ عشق رسی ، بدانی . باقی أز شنودن هیچ مکشوف نگردد . وگویی : باشد که نه چنین است . وتا تو عقلِ رعنا راه زن باخود داری ، أز تو هیچ نیاید . باش تا جمالِ معشوق روی وا تو نماید ، آنگه تو نیست گردی. آنگه این حقایق بدانی. چون آفتاب روی نمود ، ظلمت اگر خواهد واگر نه بگریزد « فیدمغُهُ فاذا هو زاهقٌ » و«لله المثل الاعلی» .چون آفتابِ جمالِ أزل بتابد، کوه‌پاره شود . آدمی آنجا چه کند« وتکون الجبال کالعهن المنفوش » .

چو آمد روی مه رویم که باشم من که من باشم
که آنگه خوش بوم با أو که من بی خویشتن باشم
من آنگه خود کسی باشم که در میدانِ عشق‌او
نه دل باشم، نه جان باشم ، نه سر باشم ، نه تن باشم

فبي یسمع وبي یبصر وبي ینطق وبي یبطش . اینجا هر موی برأندام تو ، أنا الحقّ ، گوید ، ولیس في الجبة الا الله .

1 چین N M L چنین P I / 2 مسکین ...تست P N M I ـ L / 3 أگر P L I ـ N M/
خوانند ... خوانند P L I خواند ... خواند N M / سما P N L I ـ M / را N M ـ L I
P / 4 خود P M L I ـ N / پرست وماه پرست N M ماه P L I / وستاره پرست N L I
P ـ M / 7 تا تو P M L I تا تورا N / رعنا P M L I رعنا بود N / 8 نیاید P M L I
نخواهد آمد N / وا تو L وا P N M I / 10 الانبیاء 21 : 18 ك / النحل 16 : 60 ك / 11 -
12 القارعة 101 : 5 ك / 17 هر N ـ P M L I / 18 تو P M L I سالك N / ولیس . . .
الله N ـ P M L I .

٤٦٣ – أصل ششم : در بیانِ آنکه سالك بەضرورت، بر این همه مذاهب گذر کند . بدان ای دوست که مذاهب منازل است در راهِ خدای تعالی ، وهر که سالِك بود لا بــد هر روز بمنزلی بود . أمّا بَعضی أز منزل مَقام ساختندو گفتند :

إنزِل بِمنزلِ زَينبٍ ورَبابِ وارتع فهذا مَرتَعُ الأحبابِ

وبعضی بەهرچه رسیدند برگذشتند خلیــل وار که « اني لا أحبّ الآفلين ».وروزو شب این می گفتند : أی ساربان منزل مکن جــز بر دیار یارِ من . وچون خلیل گوید: « إني ذاهبٌ إلى رَبّي » یا لوط گوید : « إني مهاجرٌ إلى ربيّ » . لا بُد در این راه منازِل بسیار بود . وهر که سلوك کند بر راهِ ایشان، به کوکب رسد وبگوید : «هذا رَبيّ ».وچون بەآفتاب رسد « هذا ربي ، هذا أكبر » بگوید .

٤٦٤ – وچون کسی مثلاً بەمقام تو رسد، در عالمِ استیفا لا بُد بود که بر آن منازل گذر کند که تو کردی، یا نه رسیدنش بەمقامِ تو محال بود. وآنکه بغداد نبیند أز همدان به کوفه چون رود ؟ تا أز مقامِ عمرِ خطّاب در نگذرد چه داند که مقام بوبکرِ صدّیق چیست . کلّ مذاهب أز سالِکان منقول است. آنچه محرّف است خطا است از جهتِ تحریف. وآنچه محرّف نیست منزل است . وأگر سالِك أز آن مقام سازد ، خطا بود . وکوفه در راه است تا بکعبه رسیم . أمّا کوفه کعبه نیست .

1 ششم P M L N – I / بەضرورت P M L I – N / همـه P M L I – N / مذاهب P M I مذهب N L / 6 – 7 الانعام 6 : 76 ك / 7 گفتند I گفتندع P N L گفتند که ع M / 8 الصافات 37 : 99 ك / 8 – 9 العنکبوت 29 : 26 ك / 9 منازل N M L منازل‌را P I / 10 ایشان P M L I این انبیا وأولیا N / وچون P L I چون N M / 11 الانعام 6 : 78 ك / هذا ... بگوید P L I گوید هذا ربي هذا اکبر N M / 12 عالم P L I علم M N / 14 خطاب P M L I – N / در P L I بر N M / 16 – 17 آنچه ... منزل است M P L I – N / 16 از جهت تحریف M – N / 17 سالك P L I کسی N M / کوفه P M L I – N.

٤٦٥ – ومن این مذاهب‌را که بیان کردم، در سلوكِ خود وا یافته‌أم که هر وقت اطلاعی افتد بی من بر مذهبی دیگر ، وچیزی گـذر کند از آن علی القطع معلوم شود، حقیقت مذهبی دیگر . وهرچه نوشته‌أم در این مکتوب ودیگر مکتوبها همه أز ذوق نوشته أم ، وجُز بعضی أمثـلهٔ منقول‌و مسموع نبود در مکتوباتِ من . وأگر نـــه آنستی که به‌طریقِ ذوق مرا این معانی معـــلوم شده‌بودی ، هر گز کجا در خاطرِ من بگذشتی که آتش پرستی‌و بُت پرستی‌و زُنـّار داری‌و مذهبِ قـــدر بوجه من الوجوه راست است . وهر گز مرا کی این دلیری بودی که در شرحِ حروف مقطع چون« طه‌و یس‌و حم‌و المص » این همه بنوشتمی که هر گه که چیزی نویسم این فراپیش آیـد ، ومرا مقهور کند تا بنویسم. وچنان بود که أگر خواهم که ننویسم نتوانم. والله تعالی لا یَجعلُ ذلكَ وبالاً علی مَن یُطالِعُهُ . چه دانی که چه خطر است در این معانی چیزی نوشتن أمـّا :

القاهُ في البحرِ مَكتوفـــاً وقال له
إيّاكَ اياكَ أن تَبتَلَّ بالمـــاءِ

والسلام والحمد لله رب العالمین . وصلی الله علی محمد وآله .

---

1 ومن I L M P من N / کردم I L N P کردن M / وا یافته‌ام I L M P دانسته‌ام N / که I L P چه N M / 2 وقت I L M P وقتی N / چیزی I L M P بر چیزی دیگر N / از M که از I L N P / 3حقیقت I L M P – N / 4 همه از ذوق I L P از ذوق M همه از علم‌خود N / 6 بودی I L M P است N / هر گز ... من L M هر گز در خاطر من I P کجا در خاطر من هر گز N / بگذشتی I L M P نگذشتی N / 8 کی I L M P – N / این N – I L M P / 9 حم‌و N – I L M P / 10 مقهور L M N مفهوم I P / که چه N M که I L P / 12 چیزی M N – I L P / اما I L M N اما بیت P / 13 مکتوفاً N مکفوفاً I L M مشدوداً P (وص ۱۷۸) / 15 والسلام ... العالمین M – I L N P / وصلی ... آله I L P – N M .

بسم الله الرحمن الرحيم

٤٦٦ – بدان ای برادر عزیز که دو نوشته نوشته‌أم در معنی آنکه مذهبَ قَدَر مُحرَّف است ، وقدری تحریفِ مذاهب‌را بیان کرده‌ام . وچون در این معنی خوض کردم ، می‌خواهم که مستوفی تر بود تا همگنان‌را معلوم شود. ومذهبِ قَدَر این است که شر نه أز خدا در وجود می‌آید ، بلکه مُوجِدِ شر جزوی موجودی است . وتَحریف در این مَذهب بَس ظاهر است که أز کجا خاست .

٤٦٧ – چه اگر صاحب بصیرتی گوید که إنَّ اللهَ لا یخلقُ الشرَّ ، أی هو أرحَمُ مِن أن یَخلُقَ الشرَّ ، إذاً الشرُّ لا یتصوَّر صُدورُهُ مِن الموصوفِ بالرَّحمةِ ، این سخن راست بُوَد.أمَّا چون کسی بشنوَدَ که أز حقیقتِ کار دور بُوَد پندارَد که اللهُ لا یَخلُقُ الشرَّ همین معنی دارد که الشرُّ لا یخلقه اللهُ . ودر این دو لفظ تفاوتی هست ، اگر چه بوجهِ هردو بریك معنی دلالت می کند . أمَّا چون الشرُّ لا یخلُقهُ اللهُ ، خود گفته نباید ، بل به‌جایِ این گویند : خالقُ الشرِّ غیرُ خالِقِ الخیرِ . آنجا خود دو موجِد إثبات آفتاد به‌لفظی که در آن هیچ احتمال بنماند أصلاً اگر چه در آن دو وجه همین إحتمال می بود . وعلی الجمله آنجا هیچ عبارت می‌نتوان گفت :

---

1 بسم ... الرحیم PI ومنها بسم ... الرحیم L بسم ... الرحیم وبه‌نستعین M / 2 برادر PLI دوست M / نوشته‌ام PLI نوشتم M / 3 وقدری تحریف PLI – M / کرده‌ام LI کردم P / 6 موجودی M – PLI / 8 چه PLI که M / أی PLI ان M / 12 دو PMI لفظ L / بوجه PLI – M / 13 می ... چون M کند نیز اما PLI / گفته ML – PI / 15 اصلا ML – PI / 16 دو وجه PM درجه LI / وعلی ML علی PI / آنجا PI اینجا ML .

*** نامه نودو پنجم . P 88 . M 40 . L 82 . I 76 ***

در يك عبارت دو موجد على القطع إثبات مى‌أفتد ، ودر ديگر عبارت على القطع يك موجد . ودر آن دو عبارتِ ديگر دو معنى محتمل مى‌بود ، در يك عبارت معنى راست ظاهرتر است أز معنىِ كج ، ودر دوم عبارت معنىِ باطل ظاهر تر مى بود كه معنى راست . واين چهار عبارت را گوش كن تا مقصودِ من بفهمِ تو نزديك گردد .

٤٦٨ – عبارتِ اوّل انيست كه : موجد الشرّ وخالِقه غير ، وموجد الخير وخالقه غير . ودر اين يك عبارت على القطع دو موجد اثبات كرده بود، وهيچ احتمالى نيست درو . عبارتِ دوم كه در مقابلهٔ اين عبارت است آنست كه گويند : لا يتصوَّرُ منه الشرُّ المحضُ الذي لا يَتَضَمَّنُ خيراً أعظمُ منه اصلاً وألبته ، فانّ الله تعالى أرحم الرّاحمين . ولا يُتصوَّرُ صُدورُ الشرِّ مِمَّن هذه صِفَتُه ، ولا مُوجِدَ إلّا الحقُّ الواحدُ الّذي صِفَتُه هَذِه . ودر اين عبارت وحدانيّتِ مُوجِدِ مقطوعٌ به است ، ودرو هيچ إحتمالى ديگر نيست أصلاً . عبارتِ سُوم اينست كه الله لا يخلق الشرّ . واين دو معنى را بشايد ، يكى آنكه شرّ خود نيست البته، وخالق جز يكى نيست ، وهذا المعنى هو الأسبقُ إلى الفهمِ . دوم آنكه شر هست وليكن أز ديگرى در وجود آيد .

٤٦٩ – عبارتِ چهارم آنست كه گويى : الشرُّ لا يَخلُقُهُ الله . واين عبارت‌را هم دو معنى شايسته است : يكى آنكه شر نه خداى تعالى آفريند، بلكه ديگرى آفريند . وهذا هو الظاهِرُ مِن مَفهومِهِ . دوم آنكه شر نه

1 ديگر M يك P L I / 3 كج P L I كثر M / 5 نزديك گردد P L I رسد M / 8 درو M و P L I / 9 منه الشر P I من الشر L شر M / 12 درو M L در P I / 14 جز يكى نيست P L I يكى است M / 17 عبارت چهارم L I چهارم P عبارت سوم M .

او آفریند یعنی نه مثلِ أورا زیبد که شر آفریند . واین معنیِ دوم أز این عبارت دشوارتر فهم می‌أفتد ، وخالی نیست از آنکه چون بشنوی أز زبانی به‌تفهیم نزدیکتر از آن می‌بود که چون بَر خوانی أز إین مکتوب که ایراد زبان را کیفیّتی هست که کتابت‌را نتواند بود. ونیز چون این عبارتِ چهارم را سوابقی ولواحقی بود در سخن ، باشد که معنی راست باز دهـــد چون أز آن سوابق ولواحق متعرّی می بود ، غلطی أز آن مفهوم می گردد .

۴۷۰ – ومقصود از این بیان بدین محقّقی آنست که أصولِ مذاهب بعیداست که دروغ بود، لا بل محال بود از آنجا که منم . أمّا أز آنجا که حکمِ عمومِ خلق است لا بل أز آنجا که حکمِ خصوص علمایِ دین است ، این نه محال نمایدو نه بعید ، زیراکه گویند چه بعید بود در این که در عالم ، مذاهبِ فاسد بود که إدراکِ حق غامِض است ، وراهش دراز است وپر خطر است . وأفهامِ خلق قاصراست ، وراه نمایان همه یا أغلب گمراه‌انـد . پس ضرورت است خود که مذاهبِ باطل بیش بود در عالم. وإین أگر چه به‌عقلِ توو أمثالِ تو بس نزدیك است،أز آنجا که منم نه چنین است که من هم بر این بوده‌أم مُدّتی دراز ، وپس أز آن این در مَن پَدید آمـده است که أصولِ مذاهب لا بُد باید که صحیح بُوَد . وبُطلانِ مذاهب أز تحریفِ ناقلانِ بَد أفتاد .

۴۷۱ – ودَر حدیث آمده أست که خدای تعالی موسی را – عم – گفت : یا موسی ! مَرِضتُ فلَم تعُدني ، وجعتُ فلم تُطعِمني ! گفت :

---

1 اوروا PLI او M / 2 دشوار تر PLI دشوار ترك M / 4 نتواند PLI نتوان M / 5 را سوابقی PMI سوابقی L / باز دهد PLI وا دهـــد M / 7 محققی PLI تحقیـــق M / 9 خصوص PLI-M / 13 و PLI که M / 14 أز PLI-M.

يا رب ! أتمرَضُ وتجوعُ ؟ خداى تعالى گفت : فلان دوستِ من بيمار بود ، وفلان گرسنه است . ولو عُدته لوَجدَتني عِندَهُ . واين عبارَت چون بر اين گونه بگويند كسى‌را كه تازى داند مفهوم بود وداند كه اين نوعى بوداز مجاز ، وهم از اين شيوه است كه در قرآن مى گويد : « من ذا الّذي يُقرِضُ اللهَ قَرضاً حَسناً » ، «ويأخذ الصّدقاتِ » . چه اين همه إكرامِ دوستان خودرا مى گويد . وسُلطان چون خواهد كه غلامى راازآنِ خود مُشرّف كند ، أورا باخود إضافت كند . مثلا أگر درحقّ اين غلام تقصيرى كرده باشى ، سلطان ترا گويد : درحقّ ما تَقصير مى كنى . واين راست بود . واگر : مَرِضتُ فلم تَعُدني ، به‌روزگار مُحرّف خواهَد گشت وخواهَند گفت كه الله يَمرضُ ويَجوعُ ، نه اين باطل ودروغ بودو جُز أز تحريفِ ناقلانِ نبوده بود ؟

٤٧٢ – وتوچه دانى كه اين كه مى‌شنويم أز مشبّهه كه گويند : درحقّ خداي تعالى كه رَمُدَت عَيناهُ فَعادَتهُ الملائكة ، نه مُحرّف است ؟ وباشد كه اين را اصلى راست بوده است ، چه رَمدَت عَيناهُ ، هم نوعى از امراض است ، وچون مَرضتُ مى شايد بوجه ما ، چه دانيم كه رمدت عيناه ، چه بود . وأگر در نقل تحريف نبودى ، مصطفا ـ صلعم ـ چراگفتى : نَصَر الله امرءاً سَمِع مَقالَتي فَحفِظَها وَوَعاها ثُمّ أدّاها كما حفظها فَرُبَّ حاملِ فِقهٍ إلىَ غير فَقيهٍ ، ورُبَّ حاملِ فقهٍ الى من هو أفقهُ منه .

٤٧٣ – ودى روز كه سه شنبه بود چهارم محرّم ، أزكسى مى‌شنودم كه

1 من M-PLI / 3 گونه M-PLI / وداند M-PLI / 4 از M-PLI / مى PLI-M / 4-5 البقرة 2 : 245 م / 5 التوبة 9 : 104 م / همه PLI هم M / 7 اين PLI آن M / 9 بود PLI است M / 10 ودروغ بود PLI بود ودروغ M / 11 بود PLI است M / 13 نه M-PLI / 14 چه M كه PLI / 16 واگر M-PLI / 17 نصر PLI نضر M / فحفظها M-PLI / 20 سه M-PLI .

مرا می گفت : این حدیث چون است که تسع عبد الدّرهم ؟ من گفتم : تعس. أو گفت: مقصود نه اینست تمامیِ حدیث چون است که فإذا شئت فلم تعسق . من أندیشه کردم ، گفتم : این هیچ نیست . البتّه چون ساعتی برآمد بدانستم که تعس فلا تـتعس وإذا شیک فلا انتقش . وأگر من تمامی نشنوده بودمی ، لابُد گفتمی : این نه حدیث مصطفا – صلعم – است که این هذیان است . ومگر بدوسه کس این تحریف افتــد ، یانه أزیک کس بعید بود که این چنین تحریف تواند بود ، زیراکه چون دوسه کس درمیان روایت کنند ، هر کس تصرّفکی بد بکنند . پس به‌عاقبت چنان شود که هیچ صاحب بصیرتی خود به پی نیوفتد . وباشد که از کاتب درافتد چنانکه مثلاً کسی أز کتابی بر خواند که حَمل، پندارد جمل است. پس أز خود نیز تصرّفکیو تغییری بکند وبجایِ جمل ، بعیر بگوید . وازآن بیفکند که اگر صاحب بصیرتی بشنودی ، فهم کردی ووجهِ تحریف بازدست آوردی، وجز چنین نبوده است خود به‌هیچ حال .

٤٧٤ – و مَقصود این است که مذاهب را أصلی راست باید که بوده باشد، وإین خود فهم کرده‌أم درسلوک. أمّا تورا ودیگران درعالمِ نطق باشد که معلوم نتوانم کرد که فهم آن حقایق درعالمِ ذوق است نه درعالمِ نطق ، وبعید تر همهٔ مذاهب سفسطه است وبت پرستیو آتش پرستیو زنّارداری . ومرا معلوم شده است که أصولِ إین مذاهب راست بوده است . وهانو هان ! تا در خاطرت نیاید که جــز چنین بوده‌است که آنگه این در ، برتوبسته گردد از تقدیر که تورا هرگز این معلوم نگردد .

1 الدرهم P L I الدراهم M / 2 چون P I – M L / است P M I – L / که M – P L I / 4 تنعس P I انتعش L انتقش M / شیك L شئتك P M I / 6 مگر P L I کم M / 7 این L L I – M / 8 کس P I کسی L یکی M / 9 هیچ P L I هیچ کس M / صاحب P M I – L / خود به P L I مرخو M / کاتب M کتاب P L I / 10 نیز P I – M L / تصرفکی وتغییری M تصرفی P L I / بیفکنند که M بیفتد P L I / 15 توراو M – P L I / 16 نتوانم M توانم P L I / آن M L از P I / 17 است P L I – M / داری P L I داری است M / 18 در M L – P I .

٤٧٥ – أکنون از مذاهب یکی اینست که اسم عین مسمّا است ، اگر غیرِ مسمّا ؟ قومی گفته‌أند که إسم نه مسمّا بود ، وقومی گفته اند : إسم مسمّا بود. وقومی دیگر گفته‌اند که گاه بود که عینِ مسمّا بود، وگاه بود که غیرِ مسما بود . وبوحامد غزّالی در « مقصدِ أقصی » این مسئله را بیانی طویلِ عریض کرده است ، ویک مذهب را نصرت داده است که اسم غیر مسمّی است ، وآن دو مذهبِ دیگر را إبطال کرده است . وأزآنجا که منم آن هردو مذهب راست است ، وأکرچه خواجه إمام غزّالی آنچه گفته است راست گفته است وخود ظاهراست آنچه أو گفته است که راست است . أمّا چون ناقلانِ مذاهب درنقل مذاهبو درفهمِ مذاهب تقصیر کننـد ، لابد چنین تواند بود .

٤٧٦ – وأزآنجا که منم این خودجز چنین نبوده است ، که آن بیان که خواجهٔ إمام کرده است ، خـــود عوام را معلوم بود ، أعنی عوامِ علمارا تا بدان رسی که خواص علمارا معلوم بود.پس چون روا بود که آن قدر که أو گفته است ، برصاحب مذهبی که متبوعِ عالمی بود پوشیده بماند ؟ ولیس الخبرُ کالمعاَینةِ . من این دو مذهب را بیان کنم تا بدانی که متبوعان در اصل بدین چیزی دیگر خواسته اند ، وخطا از اتبـــاعِ بَد بود که نیک فهم نکردند . پس مخبط شدند . واین دو مذاهب را دردو فصل گوش دار .

٤٧٧ – فصل اول : فی بیانِ قولِهم : الإسم هو المُسمّی ، وإنّه کیف حرّفته النَّقلةُ . بدانکه چون ما گوییم : عَسل شیرین بود ، این صفتِ شیرینی که إثبات کردیم مُسمّی ومفهومِ عسل راتواند بودونه إسمِ عسل را.پس اگر کسی ما را گوید : عین وسین ولام شیرین نیست . گویــیم : أی سلیم دل !

3 گفته اند P L I گویند M / 4 ـ 3 غیر مسما L بود M L که نبود P ـ I / 8 وخود M خود P L I / 9 أما M ـ P L I / 11 این خود P L I ـ M / 14 بماند P L I نماند M / 15 من P L I و M / 16 دیگر P L I دگر M / 17 مخبط P L I متخبط M / 18 اول M ـ P L I / 19 چون M L ـ P I / 20 را پس M L پس P I / 21 کسی M ـ P L I / عین P L I که عین M / دل P L I قلب M .

مقصود أز إسم مسمّی بود . واین إسم مسمی است . ومـــا به‌إسم مسمی می خواهیم . وهمچنین گوییم : العالَمُ حادثٌ ، مسمی ومفهومِ عالم خواهیم ، والخُبزُ مُشبِعٌ ، إشباع مفهومِ خـُبزرابود.والنارُ مُحرِقٌ ، والسیفُ قاطعٌ والماءُ مرٌ . واین همه صفات که إثبـات کردیم، مسمّیاتِ آتش‌وآب‌و شمشیر خواستیم . وآنجا أسامی مشتمل است .

٤٧٨ – خواجهٔ إمامِ غزّالي درإبطالِ این گفته است که حروفِ عسل دیگر است که بَرکاغذ نویسند وبه‌زبان بگویند، وآنکه أز نحل وادید آید دیگر . وحروف سیف دیگر است ، یعنی سین‌و یاو فا ، واین که قطع کند دیگر . وهمچنین أسامی را مقصود غزّالی می نویسم یانه أو این امثله خـود نیاورده است . ومـــا دانیم که تا عالم بوده است وخواهد بود ، کس را این فرا خاطر نیامده است که حروفِ عسل شیرین است، یا حروفِ خبز مشبع است . بل همهٔ عالم را معلوم است که مفهومِ سیف دیگر است ، وسین‌و یاو فا خود چیزی دیگر است که برآن دلالت کند. چه گویی هیچ صاحب مذهبی را ، لابل هیچ عامي را این در خاطر آید که عین وسین ولام شیرین است ؟ یا گوید إسمِ عسل مسمّاو مفهومِ عسل است ؟ پس اگر کسی درهمهٔ عالم گفتــه است ، که اسم ومسمی یکی بود ، به‌ضرورت دانیم که نه این خواسته بود که حروف عسل‌و مفهوم أوهردویکی است تا خواجه‌إمامی ببابد که در ابطالِ این پنج‌و شش فرق بگوید ، این خود هرگز نبوده است ونتواند بود .

---

4 که I - P M L / 7 نویسند . . . بگویند M نویسد . . . بگوید P L I / وآن که M L آنکه P I / 8 که M چه L I - P / 9 این P L I - M / 13 است که بر P L I که بد M / 15 مسما M ومسما P L I / 18 ببابد P L I بیاید M / فرق M ورق P L I .

۴۷۹ – پس خواجهٔ إمام غزّالی نه إبطالِ مذهبِ این قوم کرد، بل إبطال چیزی دیگر کرد که أگر این صاحبِ مذهب زنده بودی، خود گفتی که این باطل است . وچون این مذهب که خواجهٔ إمام باطل می کند، روانیست که برهیچ کس پوشیده بود ، لابدُ این مذهب‌را اصلی باید که گفته أند : الاسم هو المسمّا. وَوجه این آنست که هرصفت که موصوفی را اثبات کنند، إسمِ آن موصوف به‌ضرورت بباید گفت. وآنجا باسم لا بد مسمّا خواهند، چنانکه گوید : الله قديم ، والقديم واحدٌ ، والقرآن قديم، والشافعيُّ عالمٌ ، والخليفةُ قرشيٌّ . واین ظاهرتر از آنست که کرا کُنُد که این همه بیان‌أورا بکنند.

۴۸۰ – ومقصود آنست که هر مُصنّف که در عالم است، چون این بداند لابدُ مُسلّم کند. وقدرِ این چنانکه خواجهٔ إمام غزّالی دانستی ، در کلّ عالم ، الا ما شاء الله ، کسی نداند که أو عاشقِ عـــلم بوده است لذاته . ومقصود أو أز علم ، عینِ علم بُود . وأز هر که أورا چیزی مکشوف شدی، آن را به‌جـان خریدار آمدی که اگر کودکی گفتی ده ساله همچندان منت داشتی ازاو که از شافعي . ونگفتی که مثلاً ابو المعالِی جويني باید ، تامرا چیزی وانماید. وچنین گوهردر عالم به‌غایت عزیز بُوَد . ومن اگرچه خواجهٔ إمام غزّالي راندیده أم ، شاگردِ کتبِ أو بوده أم ، در چنین چیزها ، ویقین دانم که بدین صفت بوده است در طلبِ علم . والله اعلم .

---

2 اين باطل P M I باطل L / 3 اين مذهب M L مذهب P I / 4 لا بد P M I لا بل L / 5 اين L ـ P M I / موصوفی P L I موصوف M / 6 آنجا P L I اينجـــا M / 7 والقديم . . . قديم P M I ـ L / 9 بداند P L I بدانند M / 10 كند P L I كنند M / در P L I هيچ كس در M / 11 كسی نداند P I كس نداند L نداند M / كه P L I چه M / 13 آمدی P M I آمد L / كه P L I ـ M / 14 داشتی N L I داشتمی P / ونگفتی M نگفتی P L I / 15 به غايت P L I ـ M / ومن P L I من M / 16 غزالی P L I ـ M / والله اعـــلم P L I والسلام M .

۴۸۱ – فصل دوم : فی بیانِ قولِهِم إنَّ الإسمَ قد یَکونُ عَیـنَ المُسَمّا ، وقد یکونُ غیر المسمّا . بدان که چون این مذهب‌را که الاسمُ هو المسمّا ، تمهید افتاد ، وشاگردان أز أستادان فهم کردند ومُسلّم داشتند . پس أز آن در بعضی خواطر آمد که چون گوییم مثلاً که یَد دو حرف است ، وعسل سه حرف‌است ، وعالم چهار حرف است ، وسفرجل پنج حرف است ، ظاهراست که این صفات ثابت است أسامی‌را . ودانستند که إسم یَد دو حرف است نـه مُسمّا ، وإسمِ عسل سه حرف است نه مفهوم مُسمّای عسل ، واسم عالم چهار حرف است نه مفهوم عالم. وچون گویند : سَفرجل مطعوم است ، راست می‌بود . وچون گویند : پنج حرف است ، هم راست بود . ویك صفت مفهومِ سفرجل را درست بود نه اسمش‌را . ودیگر صفت اسم سفرجل‌را در ست می‌بود نـه مفهومش‌را . وهمچنین گویند : عسل حلواست‌و سه حرف است ، واز این دو صفت یکی مفهوم عسل‌را ثابت است‌و یکی إسمِ عسل‌را . وگویند : آدمی گوشت وپوست بود ، مفهوم آدمی‌را خواهند نه إسم آدمی‌را. أمّا چون گویند: آدمی چهار حرف است ، اینجا به‌آدمی إسم آدمی خواهند نه مفهوم آدمی .

۴۸۲ – وچون این در خواطرِ قومی آمـد ، ضرورت ایشان‌را بایست گفتن که إسم گاه عینِ مُسَمّا بو‌َدو گاه غیرِ مُسمّا . واین مذهب نیز بدین وجه راست است . ودانیم که أگر خواجهٔ إمام غزّالی را إین وجه فرا

1 دوم P - M L I / 2 این I L P آن M / 4 آمد M آید I L P / 6 ظاهر I. I وظاهر P M / 7 مسما I L P مسمای ید M / 9 می M - I L P / 10 را درست بود I L P است M / 11 نه . . . می بود I M P - L / می M - I P / مفهومش را M مفهومش I L P / 12 همچنین M چون I L P / 13 اسم L M هم I P / 15 اسم آدمی M آدمی I L P / 17 گفتن I L P گفت M واین مذهب I L P بود واین M / 18 بدین I L P براین M / خواجه I L P - M .

خاطر آمدی دانستی که إین مذهب بر این گونــه حق است . ودر این بسی کمالی نیست که این فرا خاطر کسی آید تا چون کسی‌را فرا خاطر نیایــد گویند: او ناقص بود که من اصفهان وتبریز ندیده‌ام وتو برادر دیده‌ای واین نه بس کاری است که أگر من نیز قصد کنم ، وبا این افتم هم ببینم . وخواجهٔ إمام غزّالی که این نگفته است، نه از غموض إین مسئله است ، بلکه سبب آن بود که با این نیفتاده است . لعمری روا بود که با سرِ سَفسطه‌و آتش پرستی وبُت پَرستی نیفتاده است . که وجـــهِ تحریفِ این مذاهب پاره‌ای غامض است . وهان وهان ! تا نگویی که غزّالی چون با سَفسَطه نیفتاد که در کتاب « منقذ » می گوید: که دوماه به‌حکمِ حال سوفسطایی بوده‌أم، أگر چه به‌قول نگفتمی . بدانکه این نه آنست ، آن خاطری دیگر است وتحریفِ این مذهب أز جایِ دیگر خاست . والسلام .

۴۸۳ – فایدهٔ دیگر : أگر چه إین دو مذهب‌را وجـــهِ تحریف ظاهر است ، بسیار مذاهِب هست که وجهِ تحریفِ آن هر کسی نبتواند دانست که بس غامض است ومشکل. ودر این معنی مذهبی دیگر بیان کنم که در آن بسیار فواید بود أهلِ عالم‌را ، وأرجوکه تورا نــیز مفهوم می گردد که سخت روشن می گویم . أگر چنانکه در چنین مکتوبات راه نبری ، به‌وقتِ ملاقات تدبیرِ آن کن که مکتوبی چندرا برمن فرو خوانی تا تورا ذوقِ إین نوع أز إدراك وادیدآید . ومِنَ فَــمِ الأعرابيِ أفصح . شنودن دیگر استو خواندن دیگر .

2 کمالی PLI کمال M / کسی ... خاطر PMI - L / را فرا M از فرا PI / 3 که PLI چه M / برادر M - PLI / 4 هم M - PLI / 5 مسئله است PLI مسئله M / 6 آن بود PLI بوده‌است M / 7 مذاهب M - PLI / 8 وهان M - PLI / 9 کتاب LI M - P / منقذ PMI متقدمین L / 10 نگفتمی ML نگفتی PI / 11 والسلام M - I PL / 12 فایدهٔ دیگر M فایده L ای عزیز P - I / 12 - 13 تحریف ... وجه PMI - L / 14 است ومشکل PLI ومشکل بود M / 15 أهل PLI - M / 16 چنانکه M چه چنانکه PLI / 17 را بر من فرو M بر من PLI / 18 وادید PLI با زدید M .

٤٨٤ – بدان أی برادر که خواجـــۀ إمام غزّالی در کتبِ خود بسیار آورده است که أخلاق تغیر پذیرد ، چنانکه بخیل خود را به‌تکلّف سخی تواند کرد ، وبَد َزهره را ممکن است که به‌تکلف دلیر گردد ، وهمچنین جاهِل عالِم شود به‌کسب.و پیوسته در دنبالِ قومی أفتاده بود که گویند: ُخلـق همچون خَلقِ ظاهر است .وچون خلقِ ظاهِر َتغیُّر نپذیرد ، خُلقَ باطن همچنین بود . واین مسئله بسیار بیـــان کرده‌است . ودر « ریاضة النّفس وتهذیبُ الأخـــلاق » که بیست‌و دوم کتاب است از « احیاء علوم الدین » إین مسئله‌را بیانی مستوفی بکرده‌است ، و ُنصرتِ این داده است که الخُلقُ یَقبلُ التغیُّرَ .

٤٨٥ – أوّل تحقیق بباید دانست که أو چه می‌خواهد بدین . آنگاه در ابطال آن سخن راندن که پیش أز فهمِ مقصودِ خصم ، سخن گفـتن در إثبات‌و نفیِ مذهبِ أو نه إنصاف بود چون کسی مثـــلا گوید : رأیتُ رَبّي في أحسنِ صورةِ أمرَدٍ أجردٍ ، تو گویی دروغ می‌گویـــی که خدایِ تعـالی جِسم نیست تا أمردی أجرد بود . این نه إنصاف بود که أگر معنی دیگر می‌خواهد راست ، تو چه دانی ؟ وچون صاحب بصیرتی گوید : رأیت رَبّي في صورَةِ أمردٍ أجردٍ ، راست بود . وأز این هیچ لازم نیست که خدای تعالی بر صورتِ أمردی بود. زیرا که بود که در خواب می‌خواهد یا در غیبت . وکسی که راهِ خدا رفته بود ، در بدایت أورا این معلوم گردد

2 آورده‌است PLI گوید M / 4 کسب‌و ML کسب PI / 5 ظاهراست PLI است M / 7 دوم M دو PLI / 8 بیانی M بیـــان PLI / است M ـ PLI / 10 تحقیق PLI به‌تحقیق M / بباید PMI می‌باید L / 11 که پیش از فهم PLI چه پیش از مفهوم M / 15 می‌خواهد راست L می‌خواهند راست M میخور است PI / 16 وأز ML از PI / 17 بر M به PLI / خواهد PLI گوید M .

که خدای تعالی را در همه صورتی بتوان دید .

٤٨٦ – وحسینِ منصور حَلاّج خود صریح بگفته است ، لا بل در علمِ تعبیر گفته أند که خدا را در صورتِ مادرو پدرو أستاد در خواب بینند ، وهریکی را تعبیری بود دیگر . ودوستی مرا گفت أز ثقات که خدای تعالی‌را در خواب دیدم بر صورتِ مادرِ خویش . گویی که این کس‌را در خاطر آید که خدای تعالی بر صورتِ مادرِ أوست ؟ هیهات ! أگر کسی گوید : رَأیتُ عَدوّي في صورةِ حيّةٍ ، راست بود . واین کس داند که ظاهر صورتِ دشمن نه ظاهر صورتِ مار است ، أمّا در حقیقت مشارکت هست . وهر که در خواب خدا را بیند، لا بُد في أحسن صورت بیند. ومرا معلوم است که خدا را صورتِ جسمانی نبود ، أمّا دانم که صورتِ إلـٰهیّت هست أورا . وآن صورت جز أورا نتواند بود .

٤٨٧ – وأگر کسی را در این بیت سماع بود که :

هر روز زِ عشقِ تو بحالی دِگرم
وَز حسنِ تو در بندِ جمالی دِگرم
تو آیتِ حسن را کمالِ دگری
من آیتِ عشق را کمالی دگرم

این کس‌را بنتوان زدن که تو از حُسن چه فهم می کنی ، باشد که چیزی راست فهم می کند ، لا بل أگر کسی را در این سماع بود که مرار می گوید ، هم روا بود أگر چه همگنان را فهم بدین نرسد .

1 همه P M I این L / صورتی P L I صورت M / 3 گفته P L I بگفته M / 4 ودوستی M دوستی P L I / 5 بر P M I و L / کس P L I هم‌کسی M / 8 است P L I بود M / 9 هست P L I بود M / وهر ... بیند P M I ـ L / 01 دانم P M I دانیم L / 11 نتواند P L I نتوان M / بود P M L بود رو I / 12 وأگر P M L اگر I / این بیت P I بیت L این نیست M / که I که شعر L که بیت P M / 15 ـ 16 تو ... دگرم P L I ـ M / 19 نرسد I نرسد شعر M L نرسد بیت P

لَعمركَ ما تَدري هُنَيدَةَ أنني
صَديقٌ لَها مصفى المودّةَ صالحُ

ألِكني إليها عمرُكَ الله يا فتى !
بآية ما قالت ، متى هو رائح

وآية ما قالت لَهُنّ عَشيّةً
وفي الستر حرّات الوجوه ملائح

٤٨٨ – جوان‌مردا ! تاکی أز أبوجادِ مبتديان ؟ إسم را خواه عينِ مسمّا گيرو خواه غير مسمّا ، وأخلاق‌را بگذار تا خود تغيُّر پذيرد يانه !

کرا لبانِ تو بايد شکر چه سود کند ؟
به‌جای مِهرِ تو مِهری دِگر چه سود کند ؟

حوصلهٔ مردان کجا بدين سير شود أگر اسم مُسمّا بود يا نبود .

بيار آنکه دلِ دوستان به‌يکدگر کشدا
نهنگ‌وار غم از جان ما به‌در کشدا

٤٨٩ – تضييعِ عمر تاکی ؟

بگرفت مرا زِ عمر بيهوده ملال
کو أبروی أو تا نپرستيم هلال

3 ألكني L I ابيكى P التى M / اليهـا M L ـ P L / 4 ـ 5 بآية ... وآية P L I بانت . . . وانت M / 6 حرات M L I خـيرات P / 7 جوان مردا M L I اى عزيز P / 8 يا نه I يا نه بيت P L يا نه شعر M / 9 کرا P L گران L مرا M / 11 اگر . . . نبود P L I که . . . نه M / 12 ـ 13 بيار . . . کشدا P M L I
بيار آنچه دل‌و جان بيکدگر کشدا بسرکش آنچه بلاو الم بسر کشدا
(ديوان أمير معزی) /
14 کی I کی بيت P L کی مصراع M / 16 کو ... هلال I کو ... هلال شعر P L بيت M .

ساقیا پرشد دل از تیمار پر کن جام‌را !
بر کفِ من نه سه بادهٔ دولت ایام‌را
تا زمانی بی زمانه جان ودل شادان کنیم
کم کنیم از دل زمانی محنت فرجام‌را
نامِ ما بَریَخ نِگارو ساتکینی سر بمال!
جُز به بی نامی که یابَد دَردو گیتی نام‌را؟
ما را چه از آن که تو گل‌و با دامی .

هنیئاً لأربابِ النّعیم نعیمهم	وللعاشق المسکین ما یتجرّع

۴۹۰ – گدایان را با سلاطین چه حساب ؟ چه دانی که چه می‌شنوی !

« حَجَبوهـا عَنِ الرّیاحِ لأنّی
قُلتُ لِلرّیحِ بَلّغیها سلاماً
لو رضوا بالحجابِ هانَ وَلکن
مَنَعوهـا یومَ الرّیاحِ کَلاماً

آری چنین بود :

وقد بَخِلَت حتّی لَو أنّی سألتُها
قذی العینِ مِن صاحی الشّرابِ لَضنّتِ

2 سه ... أیام M L زساغر دولت ایام I زدولت ساغر ایام P . این شعر در ص 582 از دیوان سنایی چنین آمده‌است :

ساقیا دل پرشد از تیمار پرکن جام‌را	برکف مانـه سه باده گردش أجرام را

3 ـ 4 جان ... را P M L I جام می‌برکف نهیم ، بشکنیم اندر زمانـه گردش أیام‌را (دیوان سنایی ـ ص 582) / 5 ـ 6 نام ما...نام‌را P M L I ـ (دیوان سنایی) / 5 نام ما P I را نام ما L نام‌را M / 7 مارا P L I ع : مارا M / با دامی I با دامی بیت P با دامی شعر M L / 8 للعاشق M العاشق P L I / 9 شنوی I شنوی شعر M L شنوی‌بیت P / 12 لو M (ودیوان بحتری) ولو P L I / 14 بود I بود بیت P بود شعر M L / 15 اضنت M L I تضنت P .

صاحب مصیبت که بتواند گریست هم سره بود.

آنرا که غمی بود که بتواند گفت
غم أز دلِ خود به‌گفت بتواند رُفت
این طرفه گلی نگر که ما را بشگفت
نه رنگ توان نمودو نه بوی نهفت

۴۹۱ – برکت گفت : که مردی بود ، فرزندِ خودرا گفت که هرگز ریش گاو بوده‌ای ؟ گفت : ریش گاو که بود وچه بود ؟ گفت : آنکه بامداد أز خانه بدرآید ، گوید : امروز گنجی یابم . پسر گفت : أی پدر ! تا منم ریشِ گاو بوده‌أم ! چه می‌شنوی ! « لَقد کانَ في قِصَصِهِم عِبرَةٌ »

لَیتَ الرِّیاحُ تجیئنا بِکلامِهِم
وتجیئهم مِنّا بِرَجعِ کلامِ

۴۹۲ – وآنکه معشوقِ خودرا در خواب نیز ندید ، أورا عاشق کی گویند ؟ فریاد أز پندارِ بی حاصل !

ای پیکِ عاشقان گذری کن به‌بامِ دوست
بر گرد بنده‌وار به‌گردِ مقامِ دوست
گِردِ سرای دوست طوافی کن وببین
آن بارو بار نامه‌و آن إحتشامِ دوست

1 بود I بود بیت P M بود شعر L / 6 برکت گفت P L I برکت حکایت کرد M / 9 یوسف 12 : 111 ك / عبرة I عبرة شعر M L عبرة بیت P / 12 آنکه M وآنکه P L I / 13 حاصل I حاصل شعر L حاصل بیت P M / 7 بارو M (ودیوان سنایی) بـا P I ناز L .

خواهی که نرخ مشک شکسته شود به‌مرو
بَرزن ِبه‌زلفِ پُرشکنِ مُشک فامِ دوست
خواهی که بارِ نو کمری بندی از سَرخس
همراهِ خویش کن به‌سویِ من سلامِ دوست

چون در دریا کشتی غرق شد، تمیز برخاست. تو معذور می‌دار! گفت چه بود ؟ گفت : می گوینــد : الفجلُ هاضِمٌ. گفت : لیت الفجل یَهضِمُ نَفسَهُ. اللّهمّ لا تؤاخذني بسوءِ اعمالي . ولك الحمد یا من لا یخفی علیه شيءٌ وصلی اللهُ علی محمد وآله الطاهرین .

۴۹۳ — آمدم با مقصود خود، چون گوسفندی‌را ذبح کنند،کم أز حرکت المذبوحی َنبوَد آخر . بدان ای دوست عزیز که آن دلیل که خواجهٔ امام غزّالي آورده‌است برآنکه أخلاق تغیّر پذیرد چیزی مشکل نیست ، تا توان گفت که قدما ندانستند ، واین مذهبی قدیم است که أخلاق تغیّر نپذیرد ، وچندین هزار ورق در آن سیاه کرده‌انـد . وأگر کشفِ آن إشکال بدین آسانی بودی مگر چنین دراز بنکشیدی‌و قد ما أز آن مذهبی برنساختندی. پس ضرورت بود که هر که را عقلی درست بود ، طلب آن کنـد که این در أصل گویی چــه بوده‌است ؟ وأصلِ این مرا معلوم شده‌است ، واین مسئله به‌غایتِ غایت غامض اسـت.وآن قدر که وقت‌را خاطر املا می کند می‌نویسم. و الله یعین علیه والسلام .

---

1 ـ 2 خواهی ... دوست M ـ P L I / 1 مرو P L I چین (دیوان سنایی) / 3 بار ... سرخس P I بار تو کمری بندی تو از سرخس L بار عسکر بندی تو از سرخس M کاروان سلامت بود تورا (سنایی) / 4 من سلام P L I من کلام M ما سلام (سنایی) / 6 یهضم P L I هضم M / 8 الطاهرین M ـ P L I / 9 آمدم P L I آمدیم M / 10 دوست عزیز P L I برادر M / 11 ـ 12 پذیرد ... تغیر L ـ P M I / 14 قدمـــا P M که قدما L I / نساختندی P M I نساختند L / 15 بود که M ـ P L I / 16 گویی M ـ P L I / 17 غایت M ـ P L I / می کند می‌نویسم P L I کند بنویسم M / 18 والسلام M ـ P L I .

۴۹۴ — مقدمه في بیانِ اقسامِ الأوصاف . بدان ای دوست که أوصاف سه قسم است . قسمی‌را ذاتی خوانند ، وقسمی‌را لازم گویند ، وقسمی‌را عارض گویند. واین اقسام در صفات باید که مفهوم بود تا آنچه مقصودِ منست بتوانم نوشتن ، وبه‌فهم تو نزدیك گردد. وإین أقسام را در کتب بیان کرده‌أند خود . ومن دوست ندارم که چـــیزی مشهور ومذکور نویسم . أمّا چون حاجت أفتد تفهیم چیزی دیگر را ضرورت بود نوشتن. وهرچه در مکتوباتِ من بینی همه این حکم دارد که جمله مولـّداتِ خاطرِ من بود ، إلّا آن قدر که تفهیمِ مقاصدِ خود را بیاورم ، چه آن آورده باشند ، ومن ضرورت را در مکتوبِ خود آورم .

۴۹۵ — أکنون بدان که صفتِ ذاتی آن بود که ممکن نبـــود که ذهن منطوی گردد بر حقیقتِ موصوف دونِ آن صفت ، تا هر کس که آن صفت نداند أورا ممکن نبود که آن موصوف را فهم تواند کردن . ومثـــال این چنـــین بود که گویی: السّماءُ جسمٌ والأرضُ جسمٌ . وجسمیّت صفتِ ذاتی است آسمـــان‌راو زمین را . وأگر کسی‌را هنوز معنیِ جسمیّت در ذهنَ خود حاصل نکرده بود ، أورا محال بود که معنیِ آسمان‌و زَمـین در ذهنِ خود حاصل کند . وعلی الجملة هر صفت که ذاتِ موصوف‌را بباید ونتواند بودن بی أو ، آن صفت‌را ذاتی گویند .

---

1 مقدمه M فصل P L - I / اقسام M اقسام مقدمه P L I / الاوصاف P L I الاصناف / M أوصاف P L I صفات M / 2 عـارض M L خاص P I / 4 نوشتن P L I گفت M / را M - P L I / 5 خود P L I - M / چیزی P L I - M / 6 تفهیم M بتفهیم P L I / را P L I - M / 7 همه M L هم P I / 8 چه آن M L آنچه P I / را در M در P L I / 9 آورم M آوردم P L I / 10 ذهن M در ذهن P L I / 12 ومثال I L I بر مثال M / 13 چنین P M I چنـــان L / 14 را هنوز P I هنوز L - M / در P L I هنوز در M / 17 بودن P L I بود M .

۴۹۶ – قسم دوم أز صفات، لازم است . ولازم صفتی بود که ذات بدان إیستاده ومُتقَوِّم نبوَد ، إمّا بی آن صفت هرگز موجود نبود ، چنانکه السّماءُ مخلوقةٌ والأرضُ مَخلوقةٌ . ومخلوقیت صفتی لازم است آسمان را وزمین را که هرگز وجودِ آسمانو زمین نتواند بود بی مخلوقیّت . أمّا تو حقیقتِ آسمانو زمین را فهم توانی کردن که چیست ، بی آنکه بدانی که مخلوق اند أگر ندانی که عموم خلق دانند که آسمانو زمین چه بود ، وهنوز ندانند که مخلوق اند یا نه . وهمچنین تورا وهمگنان‌را معلوم است که بیست‌و یك چه معنی دارد ، بی آنکه در ذهنِ شما بود که ربعِ هشتادو چهار بود ، أگر نه لازم بودی که ندانستندی که بیست‌و یك چه معنی دارد ، چنانکه هر که را معنیِ جسم حاصل نبود أورا معنیِ آسمانو زمین حاصل نیاید .

۴۹۷ – ونیك تأمُّل کن در این معانی تا فهم کنی . وأگر به‌یك بار نتوانی دانستن ، تکرار می کن به‌نظری حاذق تا معلوم شود . ودر همهٔ مکتوباتِ من همچنین کن تا معلوم توانی کرد به‌تأمُّلِ صادق . وهرچه تورا معلوم نشود بنویس تا شرحش می‌نویسم که تورا در آن ثواب بود که به‌سببِ تو این همه حقایق مکشوف گردد تا عالمیان أز وَرَطاتِ جهل برهَند .

۴۹۸ – قسم سوّم : صفاتِ عارض است . بدانکه هر صفت که موصوف بی آن صفت موجود تواند بود ، آن صفت‌را عارض خوانند . چه أگر لازم

1 لازم PLI لوازم M / 3 مخلوقیت PM مخلقیت LI / 7 را که PLI چه M / 4 ـ 5 نتواند ... زمین PMI ـ L / 6 أگر ندانی PI أگر تو دانی L أگر نه ودانی M / 7 یا نه PLI أگر نه M / را ML تورا PI / 8 بی ML وبی PL / 9 ندانستندی PMI بدانستندی L / 11 این M ـ PLI / به ML ـ PI / 12 نظری PLI نظر M / 13 تا PLI چه M / 14 که تو PLI چه تو M / 15 مکشوف PLI کشف M / 16 سوم M سیم P سیوم LI / 17 صفت موجود M صفت L ـ PI / چه M که PLI .

بود زوال نپذیرد ، وچون زوال می‌پذیرد عارض است نه لازم، چون طول‌و قصرو سوادو بیاضِ آدمی ، وعلی الاطلاق می گوییم نه آدمی معیّن‌را تا دانی . وصفاتِ عارض را در زوال پذیرفتن درجات بسیار بود . باشد که زود زوال پذیرد از موصوف خود چون حُمرةُ الخَجَلِ وصُفرةُ الوجلِ . وباشد که دیر زوال پذیرد چون آبی که نیك گرم شده باشد که حرارتش روزی بماند. وباشد که به‌ده روز زوال پذیرد چون صُفرة للمریض وضعف المریض، وباشد که به‌دوسه ماه زوال پذیرد چون سبزی غوره تا أنگور شود . وباشد که به‌سالی زوال پذیرد چون اطلسی که سالی علی الدّوام در آفتاب نهند . وباشد که به‌سی سال‌و چهل سال زَوال پذیرد ، چون سیاهیِ موی . واین درجات ما را معلوم است .

۴۹۹ ـ أمّا أگر خواهیم که بدانیم که هیچ صفتی عارضی هست که به‌سه هزار سال‌و چهار هزار سال زوال پذیرد یا نه ، این مُتعذّر بود زیرا که عمر ما چون صد سال بود این چنین تجربیات کجا توانیم دانستن، وکدام‌را ادراك توانیم کردن؟ پس أگر خواهیم که به‌یقین بدانیم که تا پنجاه هزار سال رنگِ زُحَل‌و مشتری همچنین خواهد بود یا سبز شودو سیاه شودو زرد شودو کبود شود ، این في غایة الغموض بود ، ویقین ندانیم که سپید خواهد بود

1 وچون P I چون M L / 3 صفات P L I صفت M / بود P L I است M / 5 دیر
M L ـ P I / زوال پذیرد P M پذیرد زوال L I / که حرارتش M حرارتش P L I /
6 چون M چون سبزی در غوره تا انگور شودو P L I / وضعف المریض M L ـ P I /
6 ـ 7 وباشد که به دوسه . . . شود M ـ P L I / 8 ـ 9 چون . . . پذیرد P M I ـ L /
8 چون M وچون P I / 11 که هیچ M L هیچ P I / 12 وچهار هزار سال M L
ـ P I / یا نه P L I أگر نه M / ربود P L I است M / 13 چون P L I خود M / چنین
P L I ـ M / 16 این M واین P L I .

یانه . وأگر کسی‌را معلوم بود علی القطع که زُحَل تا پنجاه هزار سال همچنین سپید خواهد بود به‌نزدیكِ من این رواست ، أمّا توراو مرا این معلوم نیست .

۵۰۰ – أکنون مقصود من گوش دار ! هر موجودی که عدم بروی محال بود ، مثلاً چون جان آدمی ، أگر این موجود را صفتی عارض وادید آیـد چـه دانیم که أز وی زود زوال پذیرد یا ضرورت تا أبد الآباد باوی بماند ؟ مثاله : شك نیست که آدمی از این قالب بشری صفاتی عارض کسب کند ، چنانکه بوبکرِ صدیق‌و عمر خطاب کمالی کسب کردند بعد پنجاه سال که چون کودك بودَند ایشان‌را آن کمال نبود ، تا بوبکر بدانست که زنش حامل است به‌دختری نه به‌پسری . وعمر بدانست که حیلتی ساخته‌اند ، واز مدینه آواز داد که : یا ساریة الجبل ! الجبـــل ! وشكّ نیست که بوبکرو عمر را در حالِ کودکی این کمال نبود . وهمچنین نقصانی کسب شود أز این قالب ، چنانکه بوجهل‌و نمرودو فرعون را کسب افتاد . وشك نیست که بوجهل أگر در حالِ کودکی بمردی ، چنان شقی نشدی‌و آن أوصافِ نقص را کسب نکردی .

۵۰۱ – أکنون أگر کسی خواهد که بداند که صفاتی که بوجهل کسب کرد با أو بماند الی أبد الآباد یا زایل شود ؟ این فی‌غایة الغموض مسئله است .

---

1 - 2 یا نه . . . بود PI - ML / 4 موجودی PLI موجود M / 5 صفتی PLI صفاتی M / 6 زود PLI - M / باوی بماند PLI نماند M / 8 صدیق ML - PI / عمر خطاب M عمر خطاب رضی الله عنهما L عمر رضی الله عنه I عمر P / 11 الجبل ML - PI / 12 را PM را رضی الله عنهما LI / 13 افتاد PLI شد M / 13 نشدی M نشد PLI / 16 - 17 کسب کرد با او بماند PLI بایشان M / 17 ابد M الابد L - PI / یا PLI بماند اگر M / این ML - PI .

وچون در شرع بباید مثلاً که أوصاف بعضی زوال پذیرد واز دوزخ برهند ، وبعضی زوال نپذیرد چون کفر، ومخلد دَر دوزخ بمانند، ما را از این علم حاصل نشود . چه بدانکه کسی قول رسول – صلعم – یا دگیرد او عـــالم نبود . وأگر رسول گوید : « والـٰهکم الـٰهٌ واحدٌ » . وکسی آن یا دگیرد ، این کس عالم نبود. بدانکه قدیم جز یکی نیست . علم دیگراست وسخن دیگران یادگرفتن خود دیگراست . وتا من ندانم که صفاتِ آدمیان که أز اینجا بَبرند همه زوال پذیرد ، یا هیچ زوال نپذیرد ، یا بعضی زوال پذیرد وبعضی نه ، مرا هرگز عالم نتوان خواند . واین سخت مشکل است. أگر گوییم هر صفت که جان از قالب کسب کند همه محو گردد ، پس لازم آید که کمالِ بوبکرو عمر نیز محو گردد . وأگر کسی گوید : کمالِ بوبکرو عمر نه أز قالبِ مکتسب بود، من راه فرا این نمی برم . وأگر گوییم که همه صفات که جان از قالب کسب کند ، هیچ أز آن محو نگردد ، پس لازم آید که هیچ کس از دوزخ نبرهـــد البته . وأگر گوییم بعضی صفات زوال پذیرد ، چون صفاتِ أهلِ کبایر ، وبعضی زوال نپذیرد ، چون کمالِ بوبکرو عمر ونقصانِ فرعونو نمرود ، این دعوی را برهانی باید .

۵۰۲ – علی کلّ حال ، این مسئله غموضی بهغایت دارد . و از اینجا که منم این که قدما گفتهاندو خلاف کردهاند که الأخلاقُ هل یَقبلُ التغیُّر أم لا! این را خواستهاند که أخلاقی که آدمی از این عالم بَرد تَغیُّر پذیرد ومحو گردد یا نه ؟ وأگر تغیُّر پذیرد بعضی وبعضی تغیُّر نپذیرد ، آن کـدام بعض

1 ـ 2 واز . . . نپذیرد M ـ P L I / 3 چه M که P L I / او M واو P L I / 4 رسول M L عالم علیه السلام I عالم P / البقرة 2 : 163 م / 6 صفات P L I صفت M / 7 یا هیچ ... پذیرد P M I ـ L / یا M ویا P I / 8 سخت M سخن P L I / گوییم M ـ P L I / 10 نیز . . . عمر P M I ـ L / 11 فرا P L I به M / 12 آید P L I گردد M / 13 هیچ P L I ـ M / 15 دعوی M ـ P L I / 16 علی M وعلی P L I / غموضی . . . دارد P L I بغایت غامض است M / 18 این را M L ئی P ـ I / 19 یا P L I اگر M / تغیر نپذیرد P L I نه M .

است ؟ ودر همـهٔ عالم کسی را می‌خواهم که این مسئله‌را بیان بداند کرد ، تا من دانم که أو عالم است یانه . این که إمامِ غزّالی گوید که أخلاق تغیُّر پذیرد وسگ‌و گرُبه‌و شیر به‌دلیل آورد ، إین کودکان نیز دانند ، علما را این چون کلّ مشکل بود ؟ هرگز ! أمّا غزّالی‌را آن مثل است که گویند :

أعيتك حمر الوحش أن تصطادها
فصارت رمحـك للحمار الأهـلي

۵۰۳ – مَردی نه‌آنست که سخنِ راستِ سالکان بر وجهی رکیـك حمل بکنند ، آنگه در إبطالِ آن خوض کنند . مردی آن بود که همـه مذاهب‌را وجه راست بازدست آوردند،و وجهِ تحریفِ هریکی پیدا وا کنند، چنانکه هرکسی فهم کند . خدای تعالی در صفتِ إین قوم می گویـد که « الذين يستمعون القول فيتّبِعون أحسَنَهُ . أولئكَ الذينَ هَداهُـم اللهُ وأولئكَهُمْ أولوا الألبابِ » أمّا این که « فيتبعون مـا تشابَهَ مِنه ابتغاء الفِتنةِ وابتِغاءَ تأويلهِ »به‌چه‌کار آید؟أز مصطفا – صلعم – بباید آموخت که در نمازِ شب گفتی : اللهمّ اهدِني لما اختُلِفَ فيه من الحقّ بِإذنِكَ . دانی چه می‌خواست وچه می‌طلبید ؟ می گوید : هر چـه خلق در آن خلاف کرده‌اند ، مرا وانمای که چون است وأز کجا أفتاد !

۵۰٤ – وأگر کسی‌را این در خاطر غالب می‌بود که أصولِ مذاهب خود باطل نبوده است ، داند که أصولِ أغلبِ مذاهب « إلّا مـا شاءَ الله »

1 کسی را M کسی PLI / تا PLI الا M / 2 او PLI ـ M / امام PLI ـ M /
3 علما ML وعلما PI / 4 کل PMI ـ L / أما L امام PI ـ M / گویند PLI گویند شعر M / 2 أعیتك ML اعنیك PI / 8 بود PLI است M / همه PLI ـ M /
9 وجه راست PLI وجهی راست M / باز PLI وا M / آوردند PLI آرند M /
10 گوید که M گوید PLI / 11 ـ 12 الزمر 39 : 18 ك / 12 ـ 13 آل عمران 3 : 7 /
18 نبوده M بوده PLI / داند (تصحیح) ـ PMLI .

مُحرَّف است ،وأز رُواتِ بد أفتاد. وچون این دو مذهب‌را وجه تحریف وا نمودم در این مکتوب که إسم‌و مُسمّا را چه خواسته‌أند ، وأکنون چه فهم می کنند ، ومذهبِ قدر را وجهِ تحریف وانمودم ، وتغیُّرِ أخلاق را بیان کردم ، عاقلانِ عالم‌را معلوم گردد که حَقیقتِ کارها نه‌چنان است که خلقِ عالم می‌پندارند . ودر هر مذهب که خواهم أز مذهب قدیم‌و حدیث این بیان بتوانم کرد. ونیز بیش از این چیزها معلوم است که به‌نوشتن راست نیاید ،ونیز ترسم که بگویم .

۵۰۵ – حالی تو أی برادر این!مکتوبات را مطالعت می کن پیوسته. وأگر وقتی تورا نهاده‌أند که وا من أفتی ، آنکه خود نورٌ علی نور بود . هرچه تورا وغیری را از این مکتوبات مشکل بود أز من بپرس،وأز هیچ آدمی دیگر مپرس ألبتّه که من دانم که این همه چیست . وهان ! تا به‌أندك نداری این مکتوبات‌را. که أگر در کلّ عالم بگردی کس‌را نیابی که از این بویی دارد ، الّا ما شاءَ اللهُ ، لا بل هنوز به‌بوجادِ راهِ خدا نرسیده‌أند . وعالمیان که هنوز فرق میان سخن راست‌و دروغ ادراك نکنند ، این چنین حقایق را چه باشند .

۵۰۶ – پیوسته مطالعتِ این نوشته‌ها می کن ! ودَر شبانه‌روزی وردی بنِه این مطالعت‌را که آن سود که أز این یا بی ، از هیچ نیابی ألبتّه

3 تحریف M ـ P L I / را P I ـ M L / 4 حقیقت M ـ P L I / 7 نیز P L I ـ M / 8 أی M ـ P L I / 9 خود P I ـ M L / هر P I رهر M L / 10 بود P L I شود M / 11 که P L I چه M / 12 مکتوبات را M مکتوبات P L I / کس را P L I کس M / 13 به بوجاد M L I با بو جاد P / نرسیده اند P L I نرسیدند M / 14 هنوز P I ـ M L / 17 از هیچ M L هیچ P I .

البتّه . تورا به‌رایگان به‌بهشت می‌دوانند، چرا کاهلی کنی؟ یا عَجباً لأقوامٍ یُقادون الی الجنّةِ بالسلاسِلِ ! أز مصطفا – صلعم – بشنو : إذا رَأیتـُم ریاض الجنّةِ فارتعوا ! قِیلَ :وما ریاضُ الجنّةِ یا رسولَ اللهِ ؟ قال : حِلَقُ العلمِ . وأگرنه آن بودی که بر مِنبر علم گفتی، هرگز کی گفتی که إنَّ منبري هذا علی ترعةٍ من ترعِ الجنّةِ ، أی علی بابٍ من أبوابها ؟ والسّلام . والحمد لله ربّ العالمین .

1 البته M – P L I / به بهشت M L I آنجا به‌بهشت P / کـنی P N I می کنی M / 4 کی P L I که M .

بسم الله الرحمن الرحیم

۵۰۷ – روز گار برادر به‌خیرات و سعادات آراسته باد . أی دوست خواستم که چیزی بنویسم بر تعیین علمی که طلبِ آن فرض ِ راهِ إسلام است ، ودر شرح این حدیث که الایمان نیف وَسبعونَ باباً . ودی‌روز در شرح ایمان، چیزی مختصر نوشته‌ام . أمّا علم إیمان به‌تفصیل ، علمِ راهِ خدا است . وطلبِ این علم فرض است به‌نزدیك کسانی که به‌سلوكِ این راه رغبت کنند . وبه‌قدرِ سلوكِ هر کسی ، علمِ ایمان بدو روی نماید .

۵۰۸ – أگر مثلا هزار سال آدمی زنده بوَد وسلوك کند ، هر ساعت أورا هزار گونه کارهای دینی روی نماید، وأورا معلوم شوَد که إین‌همه علم ایمان است . وطلبِ آن همه علوم فرض است به‌نزدیك سالك . وأگر فرض نبودی

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ۵۸ بسم . . . الرحیم N / روز . . . باد N - P M L I / خواستم P N L I خواسته M / 3 چیزی P L I - N M / بر تعیین P L I در معنی M در تفسیر N / 4 ودی N M دی P L I / چیزی P M L I حرفکی چند N / 5 مختصر P N L I - M / 6 بنزدیـك N بر M وآن P L I / بـه سلوك N M سلوك P L I / 7 کسی N M کسی را P L I / بدو روی P L I روی باو M روی ازو N / 8 اگر P M L I واگر N / 9 هزار گونه N چند گونه P L I چندین هزار M / دینی N M دین P L I / واورا معلوم شود P M L I - N / که این N M L - P I / 10 همه علوم فرض N M علم از همهٔ علوم فرض تر P L I / سالك P M L I سالکان N .

* * * I35a . L 50 a . M 42 . N 58 . P 47 a . نامهٔ نودو ششم * * *

خود طلب نکردی أمّا آنرا که طلب نمی‌کند فرضِ أو مگر مـال استو دنیا .

۵۰۹ — دی نبشتم که ایمان به‌تصدیق بود، وتصدیق را أقسام بسیار است تا بیقین رسد . واین به‌مثال بدانی ؛ مثلا چون من دعوی کنم که خدارا راهی هست که چون بنده آن راه را سلوك کند هر روز به‌خدا نزدیك‌تر بود، چنانکه علم طب را مثلا راهی است که چون متعلمی آن راه را سلوك کند هر روز به‌جالینوس نزدیك تر بود. و مقصود ما از نزدیك شدن به‌خدا نه‌قربِ مکانی بود تا در غلط نیفتی ، بل که قرب به‌صفت بودو به‌خلق چنانکه متعلم طب هر روز نزدیك تر بود به‌جالینوسو علم طبو صفت طب . خلق جهان را در این دعوی که من کردم سه حالت بود. قومی تکذیب کنندو گویند: البته خدا نیست وراهی نیستوسلوکی نیست. وقومی توقف کنندو گویند: نمي دانیم که این راهو این سلوك هست یانه . وقومی تصدیق کنند واین تصدیق کردن حالی مقصود منست .

۵۱۰ — وچون تصدیق کرد که راهی هستو سلوکی هست ، أورا باید که جُز سلوك کاری دیگر نبود . ومن در این ، طالب را می‌خواهم نه‌مجـادل

1 - 3 آنرا . . . ایمان N ایمان P L I - M / 3 را P L I - N M / 5 که چون P N L I وچون M / راه را P I راه M را N L / خدا P N L I جالینوس M / 5 - 7 چنانکه . . . بود P M L I - N / 7 ما N آن است که تا P M L I / 7 - 8 نه قرب مکانی بود تا P M L I - N / 8 غلط N غلطی P M L I / 8 - 9 بل ... صفت طب N خلق جهان را مثلا راهی هست که چون متعلمی آن راه را سلوك کند هر روز در علم طب به جالینوس نزدیك تر بود M - P L I / 9 خلق جهان را P L I - N M / 10 - 11 البته . . . گویند P M L I - N / 13 حالی P I - N M L / 14 سلوکی M L سلوك کی N سلوك P I / 14 - 15 باید . . . نبود N نباید . . . بود M نیاید . . . بود P L I / 15 در این N - L M L I / مجادل P L I مجادل این راه M مجادل را N .

ومکابرو متعنت را . یانه ، أگر کسی گوید که مسلم است که راهی هست که از سلوك آن راه بنده به‌خدا رسد، ولیکن أوّل باید که مرا یقین شود که آن راهِ موسی است ، یا راهِ عیسی ، یا راهِ محمّد – صلعم – تا سلوك کنم. وپیش از یقین سلوك نکنم .

۵۱۱ – اینجا معلوم است که این مرد را این کار ننهاده‌اند که این راه رود. چه أگر اورا نهاده بودندی ، این خاطر بروی مُستَولی نشدی . وآن همچنان بود که کسی گوید : مسلم است که علم طب هست، ولیکن تا مرا یقین نگردد که تحصیل آن علم را طریق آنست که قانون بیاموزند از عالمی در آن کار ، من هرگز تن در شاگردی ندهم وحرفی یاد نگیرم . واطبایِ جهان اینجا بدانند که مردی أحمق است، وأورا طبیبی ننهاده اند ، چه أگر اورا طبیبی نهاده بودندی ، به‌سلوك آن طریق مشغول شدی که أز آن علم حاصل آمدی .هم چنین می‌دان بلا فرق ولا تفاوت که هرکه را نهاده‌أند که به‌خدا رسد جز سلوكِ راهِ خدا نکند . چون نمی کند و به‌حدیث مشغول می‌شود که یقین باید تا من سلوك کنم ، این نشان خذلانِ وی است .

1 مکابر P M L I مکابر را N / 2 اول P M L I اولا N / شود P L I گردد N M / 3 راه موسی P M L I را راه موسی N / یا راه عیسی P N L I – M / محمد P M L I محمد است N / 4 نکنم P M L I نکنم البته N / 5 است P N L I شود M / مرد را این کار N این مرد را M راه او را P I – L / ننهاده اند N M ننهاد اند که این مرد P I – L / 6 چه N M – P L I / او را P L I این راه رفتنش N – M / 7 – 8 هست . . . را N M L – P I / 8 طریق . . . که N M طریقی هست که L – P I / قانون . . . عالمی N M قانون عالمی بیامو زند I قانون از عالمی بیامو زند L قانون علمی بیاموزند P / 10 جهان N M – P L I / چه N M که P I / 11 آن طریق P L I طریق M طریقی N / علم P N L I تحصیل علم M / 12 آمدی N شود P M L I .

۵۱۲ – أکنون بدیــدی أوّل شرط سالكرا ایمان است به‌أصلِ سعادتو راهِ سعادتو سلوكِ راه. أمّا این تصدیق نه یقینی بود که این تصدیق به‌روزگار دراز یقــین گردد از سلوك . وبه‌قدر آنکه سلوك کند بداند به‌درست که راهی هست وسلوك آن راه مفضی بود به‌کارها که أنبیا آن را نهــاده‌أند . وآن را که اصل تصدیق نیست هم علاج هست ، أمّا مَرضی مزمن است ، أگر صُحبت کنــد با مَردان آن مَرض ازوی زایل شود .

۵۱۳ – أکنون پنداری سالكرا فی أوّلِ الطلب هیچ شرطی نیست جز تصدیق بأصلِ این راه، وتصدیقی بدانکه فلان پیغمبر حاضر ، نه پیغمبری که أورا نمی بیند ، زیرا که جالینوسِ رویِ‌واپوشیده کس‌را طِب نیآموزد ، یا فلان پیرِ حاضِر که این راه دانَـد . چون این دو تصدیق حاصِل آمــد ، یکی تَصدیق بأصلِ راه ، ویکی بدین که فلان آدمی که زنده است این راه داند، مردِ طالب را روی در طلب باید آورد. أکنون این راه چیست ؟ دلیل راه خود گوید هر کسی را که چه می‌باید کرد .

۵۱۴ – جوان مردا ! أگر با محمّد مصطفا – صلعم – گفتند : « وإنّكَ لَتَهدي إلی صراطٍ مُستَقیم » در حقِ پیران گفته أند : « وممن خَلَقنا

1 بدیدی NM بدانکه PLI / 2 نه یقینی بود PMLI یقینی نبود N / که PMLI چه N / 3 وبه PLI به M بر N / درست PMLI درستی N / 4 بود PMLI می بود N / کارها PNLI کارهایی M / آن را نهاده اند PLI گفته اند NM / 5 مرضی PMLI مرضی N / 6 مردان PMLI مردان خدا N / ازوی NM ازو L - PI / شود PMLI گردد N / 7 الطلب PNMI الطب L / 8 تصدیق PNI تصدیقی ML / تصدیقی PMLI تصدیق N / پیغمبر PMLI پیغامبر N / حاضر LIPN حاضر که او را بیند M / پیغمبری PNLI کسی N / 9 که NM که تا PLI / وا NM - PLI / پوشیده NM پوشیده است PLI / 10 که PMLI - N / داند PNLI دیده وداند M / دو NML در PI / آمد NML آید PI / 11 راه MLIP - N / فلان آدمی NM آدمی L راه که ادیبی PI / 12 طالب PNMI طلب L / 13 راه PMLI - N / می باید کرد PMLI باید کردن N / 14 - 15 الشوری 42 : 52 ك / 15 الاعراف 7 : 181 ك .

أمّةٌ یهدونَ بالحقّ » ، « وجعلنا مِنهُم أئمـةً یهدونَ بأمرِنا » . أمّا بی طغرای سلطانِ أزل پیری را نشاید . أگر مُدَّعی به‌دروغ این دعوی کند وطغرا ندارد ، روز قیامت روی ِ أو سیـاه کنند وفضیحتِ عالم گردد ، وجز از نکال از دعوی نبینند . مصطفا – صلعم – هَر روز که وضوی ِ نماز ساختی ، این گفتی که لا تُسَوِّد وَجهي یَومَ تَسودُّ وجوه أعدائِكَ . که را روی سیاه کنند ؟ از قرآن بشنو ! آنها که راهِ خدا نارفته‌و نادانسته‌و نا دیده دعوی کنند، « ویومَ القیامةِ تری الذینَ کذّبوا علی اللهِ وُجوهُهُم مسوّدة » .

۵۱۵ – جوان مردا ! آنهـــا که طغرای سلطان نداشتندو به‌دلیری این دعوی کردند به‌دروغ ، خود شناسیم أما آنها که طغرای أزلی داشته‌اند باری شب‌و روز خون می‌گریستند . مصطفـــا – صلعم – که سرِ پیران بود می‌گفت : لا تسوّد وجهي . خلیـــل – ع – می‌گفت : « ولا تخزني یوم یبعثون ». پیرانِ راهِ خدا شب‌و روز می‌گویند، چنانکه در قرآن می‌خوانی: « ولا تخزنا یوم القیامة إنكَ لا تخلف المیعادَ » .

1 الاعراف 7 : 181 ك / السجدة 32 : 24 ك / بی P M L I – N / 2 سلطان N M
طغرای سلطان ازل P L I / او – P L I / ازل P M L I ازل نباشد N / 3 طغرا N M
/ 4 وجز . . . نبینند P M L I – N / مصطفا N M ومصطفا P L I / P L I – N M
5 این P L I – N M / یوم P M L I بظلماتك یوم N / 6 آنها P M L I آنهـــا را N /
7 الزمر 39 : 60 ك / 9 – 13 این . . . المیـــعاد P L I – N M / از اینجا تا پایان نامه
از نسخه های P L I افتاده وبجای آن (M 6 b) نوشته شده است . یعنی نامهٔ (I 35 b .
L 50 b . P 47 b) پاره‌ای از نامهٔ غزالی است که به عین القضات نوشته است . واز این
رو ، باقی نامهٔ 96 چ ، از روی دو نسخهٔ N M تصحیح شده است . / 9 دعوی N دعوت
M / داشته اند N داشتند M / 10 که سر پیران بود N – M / 12 – 11 الشعراء 26 :
87 ك / 11 یوم M بظلماتك یوم N / 12 خدا N – M / 13 آل عمران 3 : 194 م .

۵۱۶ ــ جوان مردا! خواهی حاشیه از جمال قرآن بردارم، تا تونیز دزدیده نظر کنی! باشد که عاشق گردی. خـــدا راست گوست، ودروغ بر وی روا نیست ومردان این بدانسته أند، از أو بشنو! «فلا تحسبَنَّ اللهَ مخلف وعده رسله» أکنون از جمله وعده‌ها که مصطفا را داده است و پیران را، یکی اینست که می گوید: «یوم لا یخزِي اللهُ النـبي والذينَ آمَنوا معَهُ» چون وی خلاف وعده نکند، وچنین وعده داده است ایشان را، لا جرم ایشان نیز شب و روز می گویند: «ولا تخزنا یومَ القیامَةِ إنك لا تخلف المیعاد». أکنون غمزهٔ جمالِ دل‌ربایِ أزلی بین! «فاستجاب لهم ربُّهم».

۵۱۷ ــ جوان مردا! أگر گویی، به چه دانم که مدعی کیست در راهِ خدا که‌دروغ می گوید، و کیست که طغرای أو دارد؟ از من بشنو که علی الخبیرِ سَقطت. طالِب را که َقدمَش دَر طلب درست بوَد، أورا دَر دَرونِ دِل دیده‌ای هَست که طغرایِ سُلطان بیند. وتا نه بیند پای به‌مدعیان وانیارد. أمّا آنرا که ننهاده‌أند کوراست، وکور ُطغرا نه بیند. «َقد عَلِمَ ُکلُّ أناسٍ مَشربَهُم».

۵۱۸ ــ جوان مردا! أگر هزار گونه حیوان‌را جمع کنی، وهزار گونه قوت پیش ایشان نهی، حوصلهٔ هریك گویَـــد که قوتِ خاصِ أو کدام است، وبه‌قوتِ دیگران ألبته رغبت نکند. چون رزق قالب فانی معلوم

1 ـ 2 جوان ... گردی P M L I ـ N / 2 ـ 17 خدا ... معلوم P L I ـ N M / 2 ـ 3 راست ... نیست M دروغ نگوید N / 3 ومردان ... اند M ـ N / 3 ـ 4 ابراهیم 14 : 47 ك / 4 را ... را N با پیران داده است M / 5 التحریم 66 : 8 م / 6 وی M او N / ایشان را N با ایشان M / 7 آل عمران 3 : 194 م / 7 ـ 9 أکنون ... مردا N ـ M / 8 آل عمران 3 : 195 م / 9 ـ 10 کیست ... دارد N راست می گوید که طغرای ازل دارد یانه M / 11 درست بود M است N / 12 وتا ... پای M ـ N / وانیارد N فرو نیاید M / 13 آنرا ... اند N آنکه تنها براه آمد M / 13 ـ 14 البقرة 2 : 60 م .

کرده‌أند ، همه حیوانی را . چه گویی ! رزقِ جانهای قدّوسی پوشیده بگذاشتند ؟ هیهات ! تو چه دانی که چه می‌رود. مصراع : بر کفِ من نِهْ که پورِ زال بِهْ شیدیزرا .

۵۱۹ — أی مسکین ! در خدمتِ سُلطان محمود ، عمرِ عزیزِ خود خرج می کن! تورا وا خدمتِ کفشِ مردان چه شمار! عاشقانِ راه خدا دیگراند وبندگانِ سُلطانِ محمود دیگر . چه گویی ! این سلطان محمود ، نه چون تو مخلوق است من نطفة قذرة ، وبا این همه عاجزی، أگر کسی آرزو کند که أز خواصِ أو بود درساعت به‌آرزوی خود تواند رسید ؟ هیهات ! أکنون چه گویی ! از خواصِ سُلطان محمود بودن بدین دشخواری بود ، أز خواص سُلطان أزَل بودن آسان کاری بود ؟ حاشا ! تورا أز دینِ مردان چه خَبر ؟ « إتخذوا دینَهُم لعِباً وَلهواً وغرَّتهُم الحیاةُ الدُّنیا » . راهِ خدا چیست ؟ أکنون مَن بگویم أگر بتوانی شنیدن .

۵۲۰ — چون طالبی را که در طلب دُرُست بود ، خواهند که راه واخود نمایند . کمندِ جمالی أزفتراكِ دوستی از دوستانِ أو ، یعنی خدا ، واگشایندو به‌راهِ غیب در آیند، ودَر دَرونِ دلِ أو زدن گیرند که « القارعةُ ما القارعة» أگر گوید : من یَدُقُّ البابَ ؟ گویند : « إستجیبوا لله » و « ما ادراكَ ما

1 ـ 16 کرده‌اند ... ادراك ما P L I ـ N M / 1 قدوسی N قدسی M / 2 ـ 3 مصراع... شبدیزرا N (وص 187) ـ M / 4 ای مسکین M ـ N / 5 شمار N کار M / راه N ـ M / 6 محمود N ـ M / 7 مخلوق N مخلوقی M / عاجزی M ـ N / آرزو M را رزق N / 8 در ساعت M ساعتی N / تواند رسید M رسد N / 9 از ... بود N ـ M / 10 کاری N ـ M / دین N این M / 11 الانعام 6 : 70 ك / خدا M ـ N / 12 من ... أگر N ـ M / 13 را که N ـ M / خواهند M خواهد N / راه N راهش M / 14 جمالی از M جمانی بر N / او یعنی N ـ M / وا N باز M / دل N ـ M / 15 القارعة 101 : 1 ك / 16 الانفال 8 : 24 م / القارعة 101 : 2 ك / ما ... ما N ـ M .

القارعة ؟ » آدمی بیچاره را اینجا وجود نماند « یوم یکون الناس کالفراشِ المبثوث » . چنین بوَد آری :

فتنه و غوغا به‌شهر بیش نبینی   چون علمِ پادشاه به‌شهر در آید

کوه اینجا پاره گردد « لو أنزلنا هذا القرآن علی جبلٍ لرأیتَه خاشعاً متصدعاً من خشیة الله » ، « وتکون الجبالُ کالعهنِ المنفوش » . آری چنین بوَد ! گفت : چه بود ؟ گفت : « إنّ الملوك إذا دخلوا قریةً أفسدوها وجعلوا أعِزّةَ اهلـَها أذِلةً و کذلك یفعلون » .

۵۲۱ – پس اینجا بیچاره را اگر وا خود ندهند دیوانهٔ جمالِ معشوق بماند . آنها که نماز نمی کنندو روزه نمی‌دارند علت این بود ، وتو از ایشان بی خبر . مصطفا – صلعم – از ایشان خبر وا داده‌است ، أمّا تو خُفته‌ای مرا چه تاوان که تورا دیده نیست ؟ فیظنُّونَ أنّهم مجانین وما هم بمجانین ، ولکنّ القومَ نَظروا بعیونِ قُلوبِهم إلی أمرٍ أذهَبَ عنهم عُقولَهُم . آن مدبر مخذول را بگو ، که بر ایشان منکراست : آخر دانی که محلّ تکلیف عقل است ،ومصطفا – صلعم – گفت : أذهَبَ عنهم عُقولَهم . تکلیف کجا بماند ؟ وچون تکلیف نیست نماز کی کندو روزه که دارد ؟ مصراع : آنرا که نبینی ، ای صَنَم چند زَنی . ؟

۵۲۲ – أمّا این قوم را ضعفاء الطریقة ومجانین الحق خوانند ، به‌یك قطره

---

1 ـ 17 القارعة ... قطره P L I ـ N M / 1 القارعة 101 : 2 ك / القارعـــة N ـ M / 1 ـ 2 القارعة 101 : 4 ك / 2 ـ 3 چنین ... آید N ـ M / 3 فتنه N زحمت ج 1 ص 389 / بیش N نیز (ج 1 ص 389) / 5 ـ 4 الحشر 59 : 21 م / 5 القارعة 101 : 4 ك / 5 ـ 6 آری چنین بود N ـ M / 6 گفت إن M إن N / 6 ـ 7 النمل 27 : 24 ك / 8 اینجا N این M / معشوق N ـ M / 10 ـ 11 مصطفا ... نیست N ـ M / 12 بعیون N بعیونهم من M / امر N قوم M / 12 اذهب N ذهب M / عقولهم M عفونهم N / 13 بر ایشان منکر است M تورا وا إیشان بدیرند N / 14 ومصطفا M پس مصطفا N / اذهب N ذهب M / 15 وروزه M روزه N / مصراع N بیت M .

مَست شدند . مردان بودند در این راه که بحار نوش کردنـدو هنوز لبِ ایشان خُشك است، وجز «هل من مزید» نمی گویند . موسی أز «لن ترانی» چنانن مست شد که « وخرَّ موسی صعقاً » حوصلۀ محمدی را نوش باد که أبیتُ عِندَ رَبّی یُطعِمُني ویَسقیني ، وهنوز می گویـد : واجوعاه ! نظم :

أگر بـه ساغر در یا هـزار باده کشم
هنـوز همتِ من بادۀ دگر کشدا
غلامِ ساقیِ خویشم که بامدادِ پگاه
مرازِ مشرقِ خُم، آفتاب بر کشدا
دَرِ نشاطِ مـن آنگه گشاده تر باشد
که مست گردمو ساقی مرا بـه‌درکشدا
خوش است مستیو أز روز گار بی‌خبری
که خرج غاشیـۀ مرد بی‌خبر کشدا

۵۲۳ ـ أمّا أگر طالب را واخود دهند ، در باز کند، پس کمندِ جمالَش در گردن أفکنند که « قم اللیل » ونه این خطاب وا مصطفا بُوَدو بَس ! أز قرآن بِشنو ! « قوموا لله قانتین » چون خطاب بشنود برون آید که « إنما

1 ـ 16 مست ... انما P L I ـ N M / 1 بودند در N آنان بودند که أز M / که N ـ M / 1 ـ 2 وهنوز ... است N وایشان هیچ هنوز پیدانشد M / 2 ق 50 : 30 ك / الاعراف 6 : 143 ك / 3 مست M ـ N / الاعراف 7 : 143 ك / 4 وهنوز N هنوز M / 5 نظم N بیت M / 7 بادۀ N M ساغر (دیوان أمیر معزی) 13 ـ 12 خوش ... کشدا N ـ M / 14 کند N کنند M / 15 ـ 14 جمالش در گردن N جمال در گردنش M / 15 افکنند N کنند M / المزمل 73 : 2 ك / 16 البقرة 2 : 238 م / الانعام 6 : 36 ك .

یستجیب الذین یَسمَعُونَ » چون برون آمـــد در عالم مُتحیّر می گردد ، تا حوصلهٔ أو قوت خود باز یابد ، چون طغرای سُلطان بیند واشناسد ویك نقطه تسلیم گردد وپیر در وی تصرف کردن گیرد ، أو مرده‌است وپیرش غسلی می‌دهد تا أز آنچه نباید پاك گردد، وچون پاك گشت،أز اینجا بدایتِ راهِ خدا بود ، ونماز أکنون تواند کرد که « وجهتُ وجهیَ » بگویـــد ، وخودرا در باختن گیرد .

٥٢٤ – جوان‌مردا ! أگر نماز کردن بدین آسانی بود که تو می‌پنداری ، خلیل – ع – همانا نگفتی « ربّ اجعلني مقیم الصلاة ومن ذریّتي » وا تو چه گویم که تو هنوز هیچ ندانسته‌ای ، به‌خیـــالاتِ فاسد قناعت کرده‌ای وبه‌ظنونِ کاذب سیرشده‌ای، واز خدا غافل مانده وأز راه أو إعراض کرده وباد شمنانِ أو در ساخته‌ای . می‌پنداری کار گزاف است ؟ بیت :

گرشیر شَوی زِدَستِ مَن جان نبری
تا آنچـــه بگفته‌ای بِه‌پایان نَبَری

٥٢٥ – جوان مردا ! تو پنداری که این کلمات را فهم می کنی ؟ این نـــه راهِ تواست ، أمّا باشد که کسانی باشند که دانند . وچون از تو بهانه گاه چیزی ساخته أند، که بتو می‌نویسم ، این را دولتی عظیم دان وبر خود شکری واجب دان ! لا بل شکرهای بسیار ، چه بسیار راحتها از این مکتوبات به‌خلق خواهد رسیدن ، انشاء الله ، ما را نـــیز به‌طفیلِ طالبی که از این کلمات قوت خورد ، راحتی برسد .

1 ـ 19 یستجیب ... برسد P L I ـ N M / 1 الانعام 6 : 36 ك / عالم N حالی M / بیند واشناسد M دیدو آشناشد N / 3 أو N وأو M / 4 گشت N گردد M / 5 الانعام 6 : 79 ك / 7 پنداری N کنی‌و می‌دانی M / 8 ابراهیم 14 : 40 ك / 9 که N ـ M / 12 ـ 13 (ج 1 ص 282 دیده شود) / 14 تو پنداری N پنداری که تو M / فهم می کنی N میدانی که M / نه N در M / 15 باشد که کسانی M ـ N / 16 چیزی N خیری M / 17 راحتها M راحت N / 18 رسیدن M رسید N / را نیز به‌طفیل M نیز بطفیلی مطلوب N / 19 راحتی برسد M راحتکی بیند N .

٥٢٦ — أی برادر عزیز ! ایدك الله بتوفیق طاعته ، چندانکه توانی ظلم مکن، و وا ظالمان یکی مباش ، وألا لعنة الله علی الظالمین ، فراموش مکن ! وتا توانی راحتی به‌درویشان می‌رسان،و مالِو جاهِو قلمِو زبانِ خودرا در راهِ عاجزان خرج کن ، که روزی خواهی‌و دست ندهد . وچون خواهی که شرّ کسی از تو مصروف بود ، تو شرّ خود از دیگران مصروف دار ! وهیچ اندیشه مدار . واین راهی عظیم‌است که تورا وا نمودم . أگر توانی‌و دانی که چه می‌شنوی . ویقین دان که چون تو شرّ خودرا از دیگران وا داشتی ، شرّ هیچ کس به‌تو نرسد . در آن کوش که شرّ خود از خود کفایت کنی که چون شر از تو بر خیزد همهٔ عالم را دوستِ خود بینی .

٥٢٧ — ودر هر حال که آدمی بود نشاید که طمع أز خدا منقطع کند . تو نیز أگرچه دوری از دین ، طمع نشاید که منقطع کنی . راهِ تو آن است که خیر چندان که توانی به‌درویشان رسانی، وعلی الخصوص به‌دوستانِ أو . وچندان که توانی شرّ خودرا دفع کنی أز خودو أز دیگران . والله یجعلك من أمّةِ محمد . والسلام . والحمد لله رب العالمین .

1 - 13 أی ... العالمین P L I - N M / 1 عزیز ... طاعته N - M / 2 مکن M می‌کش N / درویشان N درویشی M / 4 - 5 خرج ... دیگران N - M / 7 را از N از خودو M / 9 که N - M / 11 نیز N - M / از دین N - M / 11 - 13 راه ... دیگران N - M / 13 - 14 والله ... محمد M - N / 14 والسلام N - M / والحمد ... العالمین M - N .

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٢٨ – برادر أعز را سعادت حاصل باد . دی‌روز می‌خواستم که در تفسیرِ این خبر که الایمان نیف وسَبعونَ باباً ، چیزی نویسم ، وچون آغاز کردم به‌عالمی دیگر افتادم ، وعُذر خواستم ، خود نوشتم آخر که کارِ من از اختیارِ من بیرون است ، وهمانا کسی را أز مُتَحذقان فرا خاطر آیــد که کارِ همه کس أز اختیارِ أو بیرون است ، واین به کسی مخصوص نیست که همهٔ خلایق در قبضهٔ تقدیرِ مقهورو مسخّر اند .

٥٢٩ – واین إعتراض أگرچه باعتبارِ ما راست است ، لیکن در این محل غلط است ، زیرا که أسبو حیوانات عجم همه مسخرِ تقدیراند في کلِّ الأحوال ، أگر راکبی بَرنشینَدو أگر نه . ولیکن ما می گوییم چون راکب نه‌برنشیند اسب به‌إختیارِ خود محدود ، وأگر کسی برنشیند گوییم :حرکاتِ و سکناتِ أو أز اختیار بیرون است . أگرچه در حالتین کار از اختیارِ اسب بیرون است ، أمّا تفاوتی هست ، وهر کس در این تفاوت راه نبرد .

---

1 بسم ... الرحیم P I ومنها بسم ... الرحیم L بسم ... الرحیم وبــه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ٥٧ بسم ... الرحیم N / 2 برادر ... باد N - P M L I / 3 تفسیر این خبر که N - P M L I / آغاز N ابتدا P M L I / 4 وعذر خواستم P M L I ومن عذر N / خود نوشتم P N L I - M / آخر N - P M L I / 5 من M - P N L I / متحذقان P متحذلقان N M L I / 6 أو N - P M L I / کسی P I کس N M L / که P L I چه M N / 8 ما P M L I - N / است P M L I بود N / لیکــن P M L I - N / 9 حیوانات عجم همه N جملهٔ حیوانات P M L I / 10 الأحوال P M L I حال N / ولیکن ما می M L I P مـا نمی N / 11 نه برنشیند I ننشیند P برننشیند M L نیست N / اسب N - P M L I / محدود P M L I می‌رودو نمی رود N / 12 أگر P L I وأگر N M / در P L I في N M / کار P L I جمیعاً کار N M / اسب N M L اسباب P I / 13 وهر N M L هر P I / کس P N I کسی M L / .

* * * نامهٔ نودو هفتم . P 32 a . N 57 . M 43 a . L 35 a . I 32 a * * *

۵۳۰ – وچون راکب نباشد،أسب مسخّرِ تقدیر بود به‌واسطهٔ إختیاری که أسب مجبول است برآن‌اختیار ، در خوردن‌و خفتن . وچون راکبی باشد هم مسخرِ تقدیر است . ولیکن به‌واسطهٔ اختیاری که اسب بر آن اختیار مُکرَه‌و مُجبَر است . پس إختیارِ أسب فی نفسه طبیعی بود بی راکب ، وچون راکب برنشست ، اختیارش همه قهر گشت .

۵۳۱ – أکنون چون این مُقدّمه فهم کردی بدانکه آدمیان همه مسخرِ تقدیراند ، ولیکن بعضی به‌واسطهٔ إختیاری طبعی‌و طوعی‌و جبلی ،و بعضی به‌واسطهٔ إختیاری قهری‌و جبری وچون کسی‌را با تقدیر فی بعض الأحوال این حساب بود گویند که کارِ أو أز اختیار بیرون است . ای دوست عزیز ! اغلب آدمیان مسخّرِ تقدیراند به‌واسطهٔ هواو شهوتِ عاجل،واین سلاح شیطان است . پس این قوم همـه در اقطاعِ ابلیس‌اند که « فَبِعِزَّتِكَ لَأُغوِیَنَّهم أجمعین »إلّا بعضی که هواو شهوت در ایشان مقهورو مغلوب شده‌است به‌حُبِّ خداو رسول – صلعـم – وطلبِ دین . پس این قوم سلاح شیاطین در درون ندارند، وایشان از اقطاع شیاطین نیستند که « إلّا عِبادَكَ مِنهُم المخلَصینَ » .

۵۳۲ – أی برادر ! می‌خواهم که در شرحِ إین که الایمانُ نیفٌ وسَبعونَ باباً که در خواسته‌ای چیزی نویسم ، وشرحِ إین روشن کنم. وهرچه در شرحِ

1 بود P M L I باشد N / 2 اسب P N L I ـ M / مجبول P M L I مجبور N / اختیار در P L I اختیار M از N / 2 ـ 3 خوردن ... اختیار P N L I ـ M / 3 هم P L I اسب هم N / اسب ... اختیار N L برآن P I / 4 مجبر P M L I مجبور N / 5 قهر N قهری P M L I / گشت N است P L I بود M / 6 این N ـ P M L I / 7 لیکن N M أما P L I / 7 ـ 8 اختیاری ... اختیاری N M اختیار ... اختیار P L I / 7 طبعی P L I طبیعی N M / 8 جبری P M L I اجباری N / 8 عزیز N ـ P M L I / 10 شیطان N شیاطین P M L I / 11 قوم P L I ـ N M / در P M L I ـ N / 11 ـ 12 ص 38 : 82 ك / 12 بعضی L I P M قومی N / مغلوب N مجبور P L I ـ M / به‌حب N M محبت P L I / 14 وایشان ... شیاطین P L I پس اقطاع شیاطین N وسلاح او M / 15 برادر P M L I برادر أکرمك الله واحیاك N / 16 وشرح ... کنم P M L I ـ N / وهرچه در شرح N وبیان P M L I .

إین حدیث نویسم همه أز آن علم است که طَلَبش فرض است بر سالکانِ راهِ حـــق . چنانکه سیّد – صلعم – می‌فرماید : که طَلَبُ العِلـمِ فَریضةٌ عَلی کُلّ مُسلمٍ ومسلمة . وشرحِ إین حدیث بود که در خواسته‌ای .

۵۳۳ – أکنون أوّل شرطی آن است که بدانی که ایمان چه‌بود . بدان وآگاه باش ! که ایمـان صِفَـتِ دل بود ، ولیکن آن را به‌ضرورت نشانی هست در ظاهر، أعنی در قالبِ بشری، که أگر آن نباشد گوییم : صفتِ دل ایمان نیست . چنانکه صِحّت را علامتی هست در نظرِ طبیب که أگر آن علامت ببیند گوید : بیماری سخت نیست . وإین علامات بسیار است، بعضی أز آن، طبیب داند به‌نبض و قاروره‌و رنگِ روی بیمار. وبعضی از آن، بیشترِ خلق بتوانند دانست ، چون إشتهایِ صادق که به‌غذا خوردن پدید آید .

۵۳٤ – أکنون ایمان چه بود ؟ بدانکه ایمان در تازی تصدیق بود . ودر تصدیق سه چیز بباید: یکی مُخبِری، دوم مُخبَری، سوم حالتی بباید که در مخبِرِ وادید آید . زیرا که تا کسی نبود که أز چیزی إخبار کند ، تصدیق‌و تکذیب نتواند بودن . أکنون چون کسی با تو گویـــد : که إین عالم را صانعی هست ، در تو أز سه حال یکی باشد به‌ضرورت .

1 نویسم همه N که P M L I / علم P M L I علوم N / 1 ـ 2 که ... فرماید M L I P ـ N / 2 حق P L I ـ M / چنانکه M بکنم چنانکه P L I / 3 ومسلمة L ـ N M I / بود ... خواسته‌ای N که در خواسته‌ای بدهم P M L I / 4 شرطی N ـ P M L I / که الایمان N M L الایمان P I / 5 بود P M L I است N / 6 در قالب P M L I بر قالب N / گوییم M هیچ گوییم P L I همان گوییم N / 7 ایمان نیست P M L I اعنی الایمان نباشد N / چنانکه N M چنانچه P L I / 8 ببیند P M L I نبیند N / بیماری سخت P M L I صحت هنوز N / واین علامات M L واین علامت P I علامت N / 9 از ان P M L I ـ N / به L I P M در N / روی بیمار M بیمار N روی P L I / 10 که به‌غذا N M که بعداز L بغذا P I / پدید P M L I وادید N / 11 ایمان چه بود P N L I ـ M / تازی P M L I لغت تازی N / 12 سه P N M I ـ L / دوم N M L دویم P I / سوم M سیوم N L I سیم P / 13 زیرا N ـ P M L I / 15 به‌ضرورت N ـ P M L I .

۵۳۵ – ومثالی دیگر بگویم که به‌أدب نزدیکتر باشد. چون تورا إخبار کنند از چیزی ، أگر صدق آن چیز تورا علی القطع معلوم باشد ، حالتی در تو بادید آید که آن را تصدیق خوانند ، چنانکه کسی گوید: مجموعِ دو عددِ طاق جفت بود . اینجا خود تورا علی القطـع معلوم است که خبری صادق است. ودر تو اینجا حالتی وادید آید ، و تو در وادید آمدنِ این حال مضطر باشی که به‌هیچ حال انکار نتوانی کرد . وأگرچه به‌زبان با إین مخبِرِ گویی : کذبتَ. أمّا درونِ تو آکنده باشد به‌تصدیق. وچون دلت، صدقتَ زَنَد ، أگر برزبان کذبت بگویی، باکی نیست . « وجحدوا بها واستیقنتها أنفُسُهُم ظلماً وعُلوّاً » که در قرآن می‌بینی کنایت، آنرا دان‌از چنین حال.

۵۳۶ – وچون کسی تورا إخبار کند از چیزی، وتورا علی القطع کذبِ آن خبر معلوم بود، در تو حالی وادید آید که آنرا تکذیب خوانند. پس أگر به‌زبان: صَدقتَ بگویی ، أز بیم یا أز عارضی دیگر، آن تصدیق به‌کار نیاید. زیرا که اینجا تو در تکذیب مضطری ، وتصدیق‌و تکذیب به‌اختـیارِ تو وابسته نیست تا چون خواهی تصدیق کنی وچون نخواهی تکذیب کنی بل

1 که به‌ادب N که به‌عقل M از عقل P L I / باشد P I بود M L I / تورا اخبار P M L I کسی که علی الجمله اخباری N / 2 کنند P M L I کند N / تورا P M L I - N / باشد L I بود N / 3 گوید مجموع دو N گوید مجموع L مجموع P M I / 4 جفت بود N وجفت P M P M L I / خود P N L I - M / علی القطع M علی الاطلاق P L I - N / 5 اینجا L I P M - N / وتو در N M L ودر تو P I / وادید آمدن P M L I وادیدن N / 6 که L I P M ودر درون N / به‌زبان N M L برزبان P I / 7 امـا P M L I که N / تو آکنده P M I تو کنده L آکنده N / 8 زنند P M L I زد N / برزبان P L I بزبان M زبانت N / بگویی P M L I گوید N / 8 - 9 النمل 27 : 14 ك / 9 آنرا P L I - N M / 9 - 10 کنایت ... القطع N M L - P I / / 10 تورا ... چیزی M إخبار کند N L / 11 خبر N چیز P L I - M / 12 به‌زبان N M L برزبان P I / آن تصدیق P N L I - M / 13 زیرا P M L I - N / تو در N M L در تو P I / 13 - 14 به‌اختیار ... نیست N M L - P I / 14 تا ... بل P M L I - N .

که آدمی در تصدیق‌و تکذیب مضطر بود. ومثالِ حالِ تکذیب چنین بود که کسی گوید: من دوعـــدِ طاق دانم که مجموعش طاق بود. تورا علی القطع معلوم بود که آن دروغ است اگر این قایـــل از عددو از طاق‌و از دوو از مجموع، همان فهم می کند که تو می کنی. ودر قرآن از تکذیبِ دل‌و تصدیقِ زبان خبر چنین دادند که «وما یؤمن أكثرهم بالله الا وهم مشركون»، «ومن الناس من يقول: آمنا بالله وباليوم الآخر، وما هم بمؤمنين». واین دوم حال است که بیان کردم.

۵۳۷ – حالتِ سوم، آن بود که چون کسی از کاری تورا اخباری کند، وتورا علی القطع صدقِ آن خَـــبرو کذبش معلوم نشود، در تو حالتی وادید آید که آنرا توقّف خوانند، چنانکه کسی گوید: فلان مرد دراز است یا کوتاه یا طبیب یا منجم. واین سه حـــال است از تصدیق‌و تکذیب‌و توقف که هریکی بجایِ خود مقتضی مزاجِ درست بودو فطرت سلیم. وچون همـــهٔ عالم یا أغلبِ عالمرا مِزاجِ مُعتـــدِل نیست، لاجرم همه تصدیق‌و تکذیبِ ایشان نه‌برجای خود بود تا هر یکی تعصّبِ مذهبی به‌نادانی می کنند. وبجایی رسیده‌اند که اگرشان گردن بزنند متشکّک نشوند، در آن مذهب خود. واینجا بدانی که در قرآن چرا گویند: «وما يَتَّبِعُ أكثَرُهُم إلّا ظنّاً».

1 که آدمی ... وتکذیب P I ـ N M L / بود N باشد P M L I / 1 ـ 4 ومثال ... کنی N ـ P M L I / 5 چنین دادند N داد P M L I / که ... مشرکون N ـ P M L I / یوسف 12 : 106 ك / 5 ـ 6 البقرة 2 : 8 م / 6 دوم حال P M L I دو حالت N / 8 حالت N ـ P M L I / 9 خبر N چیز P M L I / کذبش N کذب آن چیز P M L I / نشود L I P M نبود N / 10 خوانند P N M I خوان L / مرد P N L I مردی M / 11 طبیب L N M طبیب است P I / سه P M L I هر سه N / است از P M L I که گفتم از N / 12 که N ـ P M L I / 13 یا P M L I را یا N / 14 بر P L I به N M / تا P M L I تا در N / 15 بنا دانی P L I از نا دانی M نا دانسته N / می کنندو P M L I ـ N / رسیده‌اند P M L I رسیده است N / شان P M L I ایشان را N / 16 در آن مذهب خود P L I ـ N M / چرا گویند N چیست P M L I / 16 ـ 17 یونس 10 : 36 ك.

۵۳۸ – أکنون چون جواب تورا معلوم شد ، میـــدان که تصدیقو تکذیب را درجات بسیار بود . أمّـــا در توقف درجات نباشد . زیرا که چون کسی إخباری کند ، أگر تورا ذرّه‌ای رجحانِ جانبِ تصدیق نباشد ورُجحانِ جانب تکذیب ، این حالت را توقّف خوانند . چون ذره‌ای رجحان من أحد الجانبین وادید آید توقف نماند . وچون رجحانِ جانبـین زیادتو نقصان می‌پذیرد ، پس تصدیقو تکذیب را درجـاتِ بسیار بود . وآخرین درجاتِ تصدیقو تکذیب حالتِ یقین بود .

۵۳۹ – وچون تصدیقِ أنبیا بدین حد رسد ، سالك را گویند : چون به‌مقام یقین رسیده بود ، آتش دوزخ‌را ممکن نیست که تورا بتواند سوخت که : لا یدخل النار موقِنٌ مصطفا ـ صلعم ـ گوید . ودر شرعِ ما ایمان بر همهٔ درجاتِ تصدیق اطلاق کرده‌أند. وآخرترین درجات ایمان یقین است. وبسیار بود که ایمان بگویندو یقین خواهند . ومصطفا ـ صلعم ـ می گوید که المؤمنُ لا یَغضَبُ ، المؤمن لا یَکونُ حسوداً ولا حقوداً ، المؤمنُ تَـقيٌّ نقيٌّ . یا گوید:

---

1 چون PNMI - L / جواب تورا PMLI مقدمه N / 1 - 2 تصدیـق وتکذیب را PMLI در تصدیق وتکذیب N / 3 اخباری کند PLI اخباری کرد N را اخباری کنند M / جانب PMLI با جانب N / نباشد PMLI نمی‌بود N / 4 و PLI بر M ونـه‌در دزه‌ای N / جانـب PMLI - N / حالت را PMLI حال N / 4 - 5 خوانند . . . توقف PI - NML / 4 چون NM وچون L / 5 آید N آمد ML / 6 می N نمی PMLI / 6 - 7 را ... تکذیب PMLI - N / 7 حالت PNLI حال M / بود N باشد PMLI / 8 وچون N چون PMLI / بدین ... چون N علیهم الصلوات والسلام من الرحمن چون سالك بدین حدر سد گویند PMLI / 9 رسیده بود N رسیدو PMLI / دوزخ را N دوزخ PMLI / تو N این مرد PMLI / بتواند سوخت PMLI بسوزد N / 10 مصطفا N ومصطفا PMLI / گوید...ما N وشرع ما به PLI به M / 10 - 11 بر همه درجات N از همه PMLI / 11 آخرترین PMLI آخرین N / ایمان PMLI - N / 12 می PMLI - N // 13 ولا حقوداً PLI - NM .

روز قیامت ، چون مؤمن قَدم دَر دوزخ نَهد ، آتش سَرد شود و گوید : جز یا مؤمن ! فانّ نورَکَ أطفأ ناری .

۵۴۰ – وچون لفظِ ایمان بر همهٔ درجاتِ إیمان ، أعنی تصدیق ، إطلاق کردند ، لا جرم مصطفا – صلعم – گفت: الایمان نیف وسبعون باباً أدناها إماطةُ الأذی عن الطریقِ ،وأعلاها شهادَةُ أن لا إلهَ إلّا اللهُ . وإین در مثالِ ظاهر چنان بود که طبیب گوید : صِحّت را علامت و درجات بسیار بود ، کمترین درجه آنست که شخص را شهوتِ طعام خوردن صادق شود . وأعلی درجات آن بود که کلّ بدنِ أوهمه مُعتدِل المزاج بود، چنانکه در هیچ عضوی چیزی نبود ، که أو لیتر آن بود که نباشد . که حدّ اعتدال این است .

۵۴۱ – أکنون همهٔ درجات تصدیق را نشانی هست ، وچون نباشد ما دانیم که آن درجه نیست. نشانِ أدنی درجاتِ ایمان إماطة الأذی عن الطریق بود . واین طرفه تنبیهی است بر علامتِ أدنی درجهٔ ایمان که مصطفا – صلعم – حَدّی بر آن نهاده است . ومقصود نه عینِ إماطةُ الأذی عَن الطریق بود، بل که مقصود جنس این نوع بود در طاعت. وحقیقت این کار ، حالی به فهمِ تو نرسدو نتوانم رسانیدن که شرح این کلمه أز آنجا که علمِ ماست

1 چون مؤمن N M L مؤمن چون L I / شود P M L I گردد N / وگوید P N M I - L / 2 جز P N M I خذ L / ناری P M L I لهبی N / 3 ایمان اعنی P M L I - N / 4 کردند P L I می کردند M کنند N / لا جرم ... نیف N M L - P I / مصطفا N سید أنبیا M L / 5 واین N M L این P I / 6 ظاهر N - P M L I / علامت... بود P I علامات ... بود L درجات است N بسی درجات است M / 7 را P N M I با L / طعام ... شود P L I شهوت صادق بود در طعام خوردن N M / 8 همه N - P M L I / 9 که حد ... است N - P M L I / 10 نباشد P N M I نشان نباشد L / 11 آن ... نیست N M - P L I / درجات ایمان N درجه P L M I / 12 علامت P M L I علامات N / درجه P M L I درجات N / 13 حدی ... است P M L I کرده است N / 14 که مقصود N مقصود M - P L I / در P M L I أز N / طاعت و P M L I طاعت N / 15 تو نرسدو N تو P M I و L / که شرح P M L I چه شرح N / علم P N M I عالم L .

مجلدات به کار باید . و هم چنین شرحِ هر کلمه که مصطفا – صلعم – گوید . أمّا کسی باید که راهِ أنبیا رفته بود تا قدرِ سخن إیشان بداند غافلان را از آن چه سود .

۵۴۲ – عایشهٔ صدیقه چیزی گفته است و به‌فهمِ تو آن نزدیکتر است که تو در این علم هنوز طفلِ رضیعي ، لا بل خود طفل نیستی ، جنین در رحم . و این هم بسیار است ، نطفه‌ای «تخرُج من بین الصلبِ والترائب» . تورا از دین چه خبر ؟ و نباید که از مقصود دور افتم . عایشه را گفتند : ما الایمان ؟ گفت : أجملُ أم أطوّلُ ؟ فقیل لها : أجملی ! فقالت : من سائته سَیِّئَتُهُ ، وَسَرَّته حَسَنَتُهُ فهو مؤمِنٌ .

۵۴۳ – و این علامتِ کمترین درجاتِ إیمان بوَد . و أگر این نباشد خود أصلِ إیمان نیست ، زیرا که چون این قدر ایمان نباشد که بر طاعت کردن شاد شود ، و از معصیت برنجد ، خود هیچ نیست . پنداری أورا خود هیچ حساب نیست . در این که فرقی هست میانِ طاعت و معصیت ؟ و أگر ذره‌ای تصدیق کرده بودی به‌قولِ أنبیا که طاعت مُسعِد بود و معصیَت مشقی بود ، نشانش آن بودی که چون طاعتی کردی ، خُرَّم‌تر از آن بودی که معصیتی کردی .

1 هم چنین N هم M ـ P L I / گوید N نتوان گفت L گفت نتوان گفت P M I / 2 ـ 3 غافلان . . . سود P M L I ـ N / ودر حاشیهٔ N چنین افزوده است : شیخ سیف الدین باخرزی گفت :

عاقلان را حلاوتی در جان غافلان را تلاوتی به‌زبان

5 در این علم P L I در راه دین M ـ N / طفل رضیعی P M L I طفلی N / خود N M ـ P L I / جنین N M وجنین P L I / 6 ـ 16 نطفه ای . . . کردی P M L I ـ N / از اینجاتا پایان نامه تنها در نسخهٔ N هست ، ودر نسخه های P M L I بجای آن بخشی از نامه‌ای ناشناس نوشته شده است که چون موضوع آن با این نامه بی ارتباط نیست، ما آنرا به‌دنبال این نامه چاپ می کنیم / 6 الطارق 86 : 7 ك .

۵٤٤ – چون أز آن راحتی نمی‌یابد وأز این رنجی نمی‌رسد پنداری مهمل است در همهٔ حرکات‌و سکنات.وحرکتی را بر حرکتی،خود ترجیح نمی‌داند. وچون ذره‌ای تصدیق نبود ، هیچ ایمـان نیست ، همه کفراست . وچون همه کفراست ، در مقامِ بهایم‌و سباع‌و شیاطین بماند همیشه ، ومقامِ ایشان أسفل السافلین است زیراکه أعلی علیین حضرت بار خدا است که شما آنرا بهشت خوانید . ودر بهشت خدا بودو مؤمنان « وأنتُم الأعلونَ وَاللهُ مَعَكُم » در قرآن می‌خوانی وروزی این بود .

أی دوست ! عـــالی‌ترین درجات آن کس‌را دان که ایستاده است به‌خود، وهمه محتاج‌اند بدو. پس أعلی علیین مقامِ أواست.وهرکه بدو نزدیك تر باشد به‌أعلی علیین رسید . وهر که از او دور تر ماند در أسفل السافلین جای گرفت

۵٤۵ – پس می‌دان که بهشت چرا در آسمان بود ودوزخ تحت الأرض السابعة . وچون ذره‌ای ایمـــان نبود در دوزخ مخلد بود . وأگر ذره‌ای بود برهد . ودر شرایعِ همهٔ أنبیا در این خلاف نتوانـــد بود ، چه خلاف در مجتهدات بود نـــه در یقینیات . ودر أصلِ سعادت‌و شقاوتِ أخروی خلاف نبود،ودر أصلِ راهِ حقایق وصول هم نتواند بود.أمّا در تفارقی که به‌أمصارو أعصار بگردد ، وبه‌أحوال‌و أشخاص بگردد ، خلاف تواند بود ، ونشاید که نبود. وممکن نیست که این بتوانی دانست که چرا خلاف در بعضی چیزها ضرورتِ راهِ أنبیا است ، وبیانِ این حرام بود. وانا آمل ، أگر رسی خود بینی ، وأگر راهِ مردان روی برسی .

۵٤٦ – وراهِ مردان را پنج شرط است . سه شرط در سالِك باید که

1 - 21 چون ... که N - P M L I / 6 محمد 47 : 35 م / 19 آمل (تصحیح) املان N .

بود ودو شرط در پیرِ أو که دلیلِ راهِ أو بود . ودر همهٔ علوم و صناعات و حرف هم چنین پنج شرط بباید تا مرد به‌کمال رسد . سالك‌را استعدادی تام باید در ادراكِ چیزها که به‌صنعتِ او تعلق دارد . أگر شطرنج بود استعدادش در ادراك چیزی دگر باید که بُوَد ، وأگر طب‌است ، استعدادش در إدراکی دیگر باید . وأگر راهِ دینِ خدا است ، استعداد نوعی دیگر باید از إدراك . وأگر علمِ أدب است نوعی دیگر باید ، از استعداد .

۵۴۷ – وچون استعداد تمام آمد ، شرطِ دوم ، طلبی به‌کمال باید که در جهان هیچ محبوبی ندارد الا آن کار. أگر طب است عاشق بود طب‌را ، وأگر شطرنج است عاشق شطرنج بود . وأگر راهِ خدا است عاشقِ سلوكِ آن راه بود . وشرط ثالث عمرِ دراز است وا عافیَت و صِحَّت باعوام فهم کنند مانی به‌نزدیك ما در طلب تمـــام خود بیماری محال است وتو این ندانی . این سه شرط سالك را بباید : طلبِ تمام و إستعدادی کامل و عمر دراز .

۵۴۸ – ودر استاد دو شرط باید . أوّل: آنکه در صنعتِ خود باید که به‌کمالِ آن کار رسیده‌بود . ودوم باید که شفقتی به‌إفراط باشد اورا ، تا عاشق را إفادت و إرشاد بُوَد . وچون این کارها دست فراهم دهد ضرورت بُوَد که به‌کمال رسد مرد در آن کار که هست . والسلام .

۵۴۹ – وتا قعرِ نفسِ کافر راه در از است ، وأز صد هزار سالك یکی

1 ـ 16 بودو دو . . . والسلام N ـ P M L I / در اینجا نامهٔ 97 چ ما (= N 57) پایان می یابد . و 17 سطر باقی مانده ، پاره نامهٔ ناشناسی است که در نسخه های P M L I بجای نیمهٔ دوم این نامه نوشته شده بود . وچون با آن شباهت موضوعی دارد ، ما آنرا در دنبال نامه چاپ می‌کنیم / 17 وتا قعر . . . یکی P M L I ـ N / وتا M تا P L I

* * * دنبالهٔ نامهٔ نودو هفتم . P 32 b . M 43 b . L 35 b . I 32 b * * *

آنجا نرسدو به کفرِ ثالث که در نهادِ آدمی تعبیه است بینا نگردد أوّل کفر علم بود ، پس کفر عمل بوَد ، پس کفر ثالث رو بنماید ، واینجا هر کس را راه نیست . وچندین هزار واصلان در این مقام کشته‌و أفتاده‌أند ، وأز اینجا راه بدر نبرده‌أند. پنداری که اطلاع بر عیوبِ نفس کافر کار هر کسی است؟ هیهات ! جُز أهلِ عنایت را این اطلاع مبذول نیست ، که در خبراست که إذا أرادَ اللهُ لِعبدٍ خَیراً بَصَّرهُ بِعیوبِ نَفسِهِ . ودَر خبر آمده است که بوبکرِ صدیق – رض – أز کمالِ سلوكِ خود چون بدین مقـــام رسید ، مصطفا را – صلعم – گفت : ما الایمان ؟ عایشه – رض – چون أز دولتِ صحبَتِ محمّدی بدین مقام رسد گوید : یا رَسول الله إنّی لأشكُ فی بعض الأوقاتِ . مصطفا – صلعم – دانَد که این چه دولتی است ، گویـــد : أتجدینَ ذلكَ ؟ ذاكَ مُخُ الایمانِ . جُز مَردان در این عجایب راه نبرنـد ، مخنثان‌را اینجا راه نیست . لَعمری ، هر کاری را مُقدّمتی بود ، وآن عزیز را سال از چهل در گذشت . أگر أکنون نـیز برآن إطلاع نیفتد ، والعیاذ بالله ، کار باخطر بوَد . إنشاءَ الله مردی شوی ، حـــالی هنوز أز أحوالِ مَردان بی خـبری ، وأز شیر نام می‌شنوی چون طفـلِ رضیع که نام شیر شنود . والسلام . والحمد لله رب العالمین .

1 - 16 آنجا ... العالمین N - P M L I / 3 - 2 هر . . . اینجا P I - M L / 2
کس M کسی L / 4 کار L - P M I / 5 را این اطلاع M اطلاع بر عیوب نفس L را
P I / مبذول . . . است P I - M L / که P L I - M / 8 را L - P M I / 9 رسد
P I رسید L - M / 11 أتجدین P M I تجدین L / 12 مخنثـــان را M L مختارند P I /
مقدمتی M مقـدمـه ای P L I / 13 در P L I بر M / برآن P M I آن L / 14 بود
P L I است M / 15 می M - P L I / 16 والسلام L I - P M / والحمد . . . العالمین M
. P L I -

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٥٠ – تسلیتی که آن برادرِ عزیزِ بزرگ، أمدّ الله بقاه وجعل آخرته خیراً من دنیاه ، فرموده بود ، مطالعت کردم ، وأز آن آسایشِ بسیارو راحتِ فراوان به‌دل‌و جان آمد . وآن ألفاظِ رشیق‌و معانیِ لطیف به‌دل‌و جان إستقبال کردم . واین أبیات یاد آمد .

وافی کتابُکَ وهو مختضب
کلما هززن معاطفی جذلا

فالروض ذابَ للحظه حسداً
والدرّ ذاب لِلَفظِهِ خَجلا

ومَلَأتُ منهُ مَسامِعی فِقراً
حتّی مَلأتُ سطورَهُ قُبَلا

٥٥١ – ونخواستم که بی جوابی فروگذارَم چند سبب را ، والله یعصمنا من الزلل فضلاً منه . أوّلا : تعجب کرده‌بودی از وصف اشتیاق به‌وطن .

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 2 بزرگ M ـ P I / 4 فراوان به P I فراوان نصیب M / راحت M راحات P I / رشیق P I رسیق M / 5 آمد P I آمد شعر M / 6 مختضب P I مختصف M مختصر (ج 1 ص 299) محتقب (فرمنش) / 7 کلما هززن M کیا هدرن P I کلما یزدن (ج 1 ص 299) حکما هزن (فرمنش) / 8 ذاب P I شاب M / 9 والدرذاب P I والدراسات M / 13 از . . . وطن M ـ P I .

* * * نامهٔ نودو هشتم . P 53 . M 62 . I 41 * * *

وهمانا که أگر این فصول تمام مطالعه کرده بودی ، آن اعتراض را مجال نیافتی، چه بلالِ حبشی - رض - مشتاق بوده‌است به کوههایِ مکه وآبهایِ مکه ، ومصطفا - صلعم - همچنین ، علی فهمنا مِن الظاهر . وعذری که آورده بودی که من در آن شیوه سخن راندن مُتَرَسِّل بودم نه مُتصرِّف ، خود أز دلِ من نوشته بود چه ، حقّا که چنین بود . وأجودُ الشعرِ أکذبُهُ ، والمترسلُ أخُ الشاعِرین . وأز این سبب أز این هردو دست بداشتم ، وإعراض کردم ، چه کمالِ آن دوصفت‌را آرایش دروغ بباید . وسالك چون بداند که دروغ را چه تأثیر بود ، به‌ضرورت دست أز آن بدارد . هذا مضی .

۵۵۲ - دیگر گفته بود که صبر فرمودن کار مردان است . این راست است ، ولیکن علم پروردن‌و دانش حاصل کردن جهانی دیگراست ، وبه‌أوصافِ محمود متّصف شدن‌و أز أوصافِ مذموم مُتَعَرّی گشتن خود جهانی دیگر است . مرا علم به‌زهدو صبرو توحیدو توکّلو رضاو تسلیمو قناعتو محبّت حاصل است ، أمّا أز حقایق این أوصاف به‌غایت دورَم .

این جمله کتابشان من از بر خوانم
خواهم که در إیشان رسمو نتوانم

أحِبُّ الصالِحینَ وَلَستُ مِنهُم
لَعَلَّ اللهَ یَرزُقُنا صَلاحا

۵۵۳ - وچون أز إیشان نباشم باری سودای إیشان همی پیایم .

---

1 وهمانا ... بودی M - P I / را M - P I / 4 بودی P I بود M / 5 چه حقا که M که حقا P I / 7 دو صفت M دوصفت P I / 8 بود P I است M / از ان M - P I / 12 به M - P I / 14 این P I من M / کتابشان (ص 217) کتب شان M کتیبتان P I / من از P I زبر M .

گرتنگِ شکر خرید می نتوانم
باری مَگَس از تنگِ شِکر می‌رانم

وأهل حقیقت گرچه چنین گفته‌اند :

گر مَی دو هزار رطل بر پیمایی
تا مَی نخوری نباشدت شیدایی

أمّا مَن أحَبَّ قوماً فَهُوَ مِنهم ، هم کاری است . وچون دست به‌معشوق نرسد ، با خاکِ کویِ او آشنا بودن ضرورتِ عاشق بود .

حقا که خداوَندِ مَن‌اند از بویَت
دَروانِ سرای‌و پاسبانِ کویت

٥٥٤ — أی جوان مرد ! چون صابر نباشم‌و دعویِ صبر کنم دروغ بود . وأگر دعوی کرده‌ام از راهِ بشریّت،علم دعوی کرده‌أم نه أز حالِ مردان . وأگر در « زبدة الحقایق » دعوی کرده‌ام آن از ده سال باز ساخته‌ام ، یا در آن دعاویِ عریض طویل کاذب بوده‌أم وبی‌خبر از آنچه گفته‌أم، یا مرا در آن روزگار حالتی بوده‌است که أکنون مانده نیست . پس آن در وقتِ خود به‌إضافت با آن روزگار درست بوده‌است . واین به‌إضافت با حالِ حاضر است . والصوفی ابن وَقتِهِ . در هَر نفسی آن گوید وآن پوید که باشد . وخوش گفته است آنکه گفت :

3 واهل . . . چه P I واگرچه اهل حقیقت M / گفته اند P I گفته اند بیت M / 7 کوی او P I سرکوی M / 8 من انداز M من اندر P I / 9 سرای‌و P I سرای M / 10 کنم M کنم‌و P I / 11 علم دعوی M علم P I / نه أز حال M ـ P I / 12 در زبدة P I از زبدة M / آن P I ـ M / 13 ـ 14 کاذب . . . که M ـ P I / 14 پس P I ـ M / خود P I خود آن M / 15 درست M حالتی P I / این به P I این M / 16 وقته P M وقت I / 17 گفت I گفت بیت P M .

بابندِ طلسمِ روزگار أفسون چه ؟
جُز صَبر، علاجِ گردشِ گردون چه؟
با این همه تدبیر می گلگون چه ؟
فردا نه پدیدو دی برفت اکنون چه ؟

۵۵۵ – چون سخن گویند، گویند: دعوی نبوّت کرده‌است. وچون از راهِ شکستگی درآیند ، هم مجالِ اعتراض بود . وچون خاموش شوند ، اعتراف‌است به‌زندقت‌و کفر . وچون در سخن آیند ، هزار هزار گوش باید داشت . اینت بولعجب کاری ، بیت :

کس نیست بدین سان که مَن مسکنیم
کز دیدن‌و نادیدنِ تو غمگینم

وبا این همه بایستی که‌این اعتراض نکردندی که آن اشتیاق‌را محملِ بسیار است ، چه می‌داند معترض که مقصودِ من از ألونـــدو ماوشاو أمثالِ آن چه بود . ع : وکم سترت حبّاً علی النّاس زینب .

۵۵٦ – با یزیدرا – ره – دیدند که دست در حلقـــهٔ کعبه زده بود ، أورا گفتند : خَلفتَ رَبَّـــكَ بِبَسطام . أگر أورا بـــابسطام إشتیاق باشد چه دانند که آن چه نقطه بود :

---

1 بند P I بندو M / 3 همه M P ـ I / 5 گویند گویند M گویند بسر کنندو P I / کرده است‌و M کنند P I / 6 اعتراض M اعراض P I / خاموش شوند M خاموشی نتوانند P I / 7 گوش P I جوانب گوش M / 8 کاری بیت M ـ P I / 11 این اعتراض M اعراض P I / 12 معترض M متعرض P I / مقصود من M ـ P I / ماوشان P (وص 360) ماوستان M ماوسان I / 15 خلفت M غفلت P I / 16 بود P I بود شعر M.

لمّـا رَأيتُ الدّمـعَ يَفضَحني
وَيَزيدُني كَربـاً عَلى كَربِ
ألقَيتُ غَـيرَكَ في ظُنُـونِـهِم
وسَتَرتُ وَجـهَ الحُبّ بِالحُبّ

أگر موسی ـ ع ـ بهطور مشتاق بود آن اشتیاق نـه بهخاكو سَنگ بود ، وأگر در قرآنِ قدیم سوگند یاد کند بدین دو کوه که « والتـین والزیتون » آن سوگند نـه بـهخاكو سنگ بود ، بـل که أسرارِ عشق را جُز عاشقان پی نیفتد .

إذا جئت فامنح طرف عينيكَ غَيرنا
لكي يَحسِبوا أنّ الهوى حيثُ تنظرُ

ابن عباس صفتی باید تا بداند که آن قسم یادکردن ، نه بهخاك وسنگو روزو شبو آفتابو ستاره است که واللـّيل والنهار والشمس والضّحى ، أی وربّ هذه الأشياء .

۵۵۷ ـ أی دوست عزیز ! هان وهان ! تا در سخنِ عاشقان أز راهِ بازی نظاره نکنی . « لقد كان في قصصهم عبرة لأولى الألبـابِ » چه گویی یعقوب را گویند « وابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم » آن أز غـمِ فراق یوسف بود یا کاری دیگر را ؟ أگر غمِ سودایِ یوسف بودی ، پس چون پیغمبران را این غم خوردن روا باشد ، همهٔ جهان در اشتیاق دوستان معذور باشند « يا أسفي على يوسفَ » آن در دیدهٔ أربابِ عشق جهانی دیگراست ، وأگر نه ، آن نه سودایِ یُوسف بود . یوسف نشانهٔ کاری بود ، پس اعتراض

التين 6 ـ 7 / PI به M بدين دو / M باشد PI بود 6 / M با . . . به PI با . . . به / 9 عينيك (ص 95 : 1 ك / 7 كه PI ـ M / 8 نيفتد P نيافتد I نيفتد شعر M / 16 يوسف 12 : 111 ك / 15 PI ـ M / 14 وهـان PMI / عينك 189) / PI را آن مبرع پيغا M پيغمبران را / 18 PI ـ M / 17 را PI ـ M / از 84 ك : 12 دوستان PI ـ M / 19 يوسف 12 : 84 ك / 20 آن نه PI ـ M .

را مجال نیست. ألوَندو ماوشانو حدیثِ عاشقان به‌حسنِ ظنّی مطالعه باید کرد که همه شکویو رَنجوری نـه با همدان است ، که کاری دیگراست . زندان، زندانِ فراقِ معشوق است. وخَلاص یا فتن ، باز یا فتنِ معشوق است.

۵۵۸ – ودر این معنی خودرا نمی‌خواهم ، أمّا می گویم ، روا باشد کـه دیگری چنین سخن گویـد ، وهیچ اعتراض بروی نتوان کرد . در عشق بسیار مقامات است که در آنجا شکوی وجَزعِ عاشق مطلوب معشوق بود، نه صبرو تَصبُّرِ أو. واین جز عاشق نداند. وَنهایتِ عالمِ عشق هر کس نداند.

جَهانِ عشق فراخ استو تنگ سینهٔ تو
حَدیثِ عشق دراز استو دستِ تو کوتاه

آن فراموش مکن که پیری بزرگ در حقِ حسینِ منصور حلاج ـ رض ـ انکار کرد ، بر صبری که می کرد در بلایِ خود ، و گفت : شابٌ قعَـد بحمقه یتصبّر علی الله .

۵۵۹ – أی دوست !به‌من نوشته بودی که به‌همّتِ مریضهو دعاویِ عریضه کار راست نیاید . والله العظیم که چنین است . ع : نا مردان را عشق حرام است ای جان. عشقو ملامت توأمان بوده‌أندو خواهند بود : با عشق چـه کار است نکونامان را . من أز کجاو صِفتِ مَردان أز کجـا ! کاشکی نا مشان نبردمی که سود به‌دست من بودی . أز جنابِ لَم یَزلو لا یزال ، خِطاب باطالبان اینست که :

1 الوند M از الوند P I / ماوشان P M I ماوستان (ص 358) / 2 کرد P I کرده باشد M / همه P I ـ M / 3 فراق P I ـ M / باز یافتن P I ـ M / 4 باشد P I بود M / 5 اعتراض P I اعتراضی M / 7 عشق هر M ـ P I / نداند P I نداند بیت M / 11 انکار P I ـ M / بر P I در M / 12 بحمقه P I بحقه M / یتصبر M تنصر P I / 13 به من P I ـ M / 14 کار P I ـ M / ع P I ـ M / نا مردان را M (و ص 256) برنا مردان P I / 15 توأمان M توأمین P I / بود P I بود بیت M / (وج 1 ص 258) / 16 کاشکی M کاجی P I / 18 که I که بیت P M .

ما را خواهی تن بەغمان أندرده !
چون شیفتگان سَر بەجهان أندرده !
دِل پرخون کُن بەدیدگان أندرده !
وآنگه زِپي دودیده جان أندرده !

٥٦٠ – شافعی بیمار بود می گفت : بار خـــدا یا ! أگر صلاحِ مَن در این بیماری است زیادت کن ! تا أز یَمن بزرگی بەوی نوشت : که تورا بابلا چـه کار ؟ هان وهان ! تا دیگر این نگویی ، پس شافعی – رض – أز آن رجوع کردو گفت : بار خدا یا صلاحو عافیت هم أرزانی دار . وأمیر المؤمنین علي بیمار بودو بسیار آه می کرد . أورا گفتند این همـه شکویو جزع چیست ؟ گفت : با أو صبر نمیتوانم کرد ، میترسم که زیادت کند .

٥٦١ – أی دوست ! در حقّ مریم – ع – می گفتند که : « و أمّـه صدیقة » وبا این همه أز ملامت به تنگ آمدو گفت : « یا لیتني مِتُ قبلَ هَذا وَکنتُ نَسیاً مَنسیاً » می گویی : ما هذا الحنین الی همدان ؟ مَن چون هَمدان را دوست دارم ، گویم ندارم ؟ .

إن من الغـُربَةِ أبکي   ما بَکت عَینُ غَریبِ
لم أکـن یَومَ خروجي   مِـــن بلادي بمصیبِ
عجــباً لي ولِترکي   وَطَناً فیـهِ حَبیبي !

أی دوست نمیتوانم بگفـتن ، إین فراقِ إضطراری عقوبَتِ مُفارقتِ إختیاری است ، چه میشنوی !

4 زپي P M I زره (تمهیدات . ص 50) / 5 خدایا M خدای P I / 6 به وی P I بدو M / 7 وهان M – P I / 9 کرد P I کردن M / 11 – 12 المائدة 5 : 75 م / به M – P I / 12 – 13 مریم 19 : 33 ك / 13 الحنین الی M الحن والی I الجین الی P / 15 – 16 ان . . . بمصیب M غربة ابکي ما بکت غریب من یوم خروجي الی بلادی بمصیبة P I .

مـــا نالَـهُ إلَّا الَّـذي هُوَ أهلـُهُ

مَن غابَ عَن بَلَـدٍ وفيـه حبيبه

۵۶۲ – من معترفم که رضا به‌بلای ِ دوست‌و صبر بر بلای ِ أو ،دو مقام عالی است ، أمّا چون مرا نیست چه کنم ؟ آنرا که باشد نوشش باد ، أمّا آن إعتراض متوجه نیست ،چه بسیار محمل دارد ، جزع‌و شکوی در راه ِ خدای تعالی ، وصبر در بدایت شرط است، ودر أعالی ِ مَقامات هرروز به‌صد هزار رنگ بیامیزد . آن نشنیده‌ای ؟ :

دَر مَکرِ سَر زُلفِ تو بیچاره شُدیم
وز قهرِ دو چشمِ شوخَت آواره شُدیم
أز ناپاکی به‌طبع خون خواره شُدی
ما نیز کنون به‌طبع غم‌خواره شدیم

إین حَدیث جُز عاشِقان نشناسند .

زُلفِ بُتِ مَن هزار شور أنگـــیزد
روزی که نـــه أز بهرِ بَلا بر خیزَد
وان روز که رَنگِ عاشقی آمـــیزَد
دِل دُزددو جان ربایدو خون ریزَد

۵۶۳ – أگر در اینـــجا بی‌خردگی هست ، به‌کرم ِ خویش عُذرِ آن باز خواهَد، أز خود . ومادر این حال معذور باشیم ، که‌دیگران نظاره‌أند وما صاحب قرحه . وما أهونَ الحَربَ علی النظّارَةِ . باسوختن ساختن طریق ِ کرم

---

۱ الا P I أی M / 2 فیه M لیه I لیس P / حبیبه P I حبیب M / 3 او M دوست P I / 5 متوجه P I موجه M / 7 نشنیده ای I نشنیده ای بیت M نشیده ای رباعی P / 10 شدی M شدیم P I (و ج ۱ ص 302) / 11 به طبع غم P I بطبع خون M غلام می (ج ۱ ص 302 و ج ۱ ص 283 نیزدیده شود) / 12 نشناسند I نشناسند بیت M نشناسند رباعی P / 14 از P I (و ج ۱ ص 412) آن M / 17 خردگی I خردکیی M دید کی P / 18 از خود M ـ P I / که P I چه M / ما P I من M .

است ، بر ما خرده فرو گرفتن أز خِرَد دور بود ، همهٔ بزرگان عُذرِ ما باز خواهنـد که سَخت محتاجیم به إستغفاری مقبول . وأز زبانِ مَن نمی‌پذیرند ، وجُز دَر برادران گریختن روی نیست .

تا ساخته روزگار را ساز مَدِه !
عاَلم همه رَحمت است آواز مَدِه !
گفتی که سُرِ رشته کجا گم کردی ؟
زِنهار أز این حدیث سر باز مَدِه

والسلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله .

2 برادر ان M برادر ان دینی P I / 3 نیست I نیست بیت M نیست رباعی P / 5 رحمت P I زحمت M / 6 کجا P I چرا M / 8 والسلام . . . وآله M – P I .

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٦٤ – برادَرِ أجل كامل الدّوله والدين أطالَ الله بقاه ووفقه لطلبِ السعادةِ القُصوى والكمالِ الأعلى، مخصوص است به‌دعا وثنایِ بسیار، والله یسهلُ أسبابَ الملاقاتِ فضلاً منهُ وكرماً. نوشتهٔ عزیزِ أو برسید، وأز رسیدنش بسی شادی حاصل شد، واللهُ تعالى یُجزیهِ خیراً إنّه وَلیُّ ذلكَ. در أوقات، آن عزیز را یاد میدارم بدعا. أرجو كه مُستجاب بُوَد. الله الله! مارا فراموش نكنند، الدُّعاءُ سِلاحُ المؤمِنِ، وَلولا الدُّعاء لَكانَ ما كان. «قل ما یَعبَؤ بكم رَبّی لَولا دُعاؤكُم» نصِّ قرآن مجید است.

٥٦٥ – أگر نه دُعایِ مَن بودی بر شما، دیر بودی تا قَدَرِ لا أبالی دمار أز جانِ شما برآوردی كه مصطفا – صلعم – چنین می گوید: لا یَرُدُّ القضاء إلّا الدّعاء. ولا یَزیدُ في العمرِ الّا البرُّ. ودعاءُ المؤمنِ لأخیه بظهر الغیب لا یُرَدُّ. خُصوصاً دعایِ غایب، كه دَعوةُ المسافرِ لا تُردُّ. أگر وقتی بَر سَرِ تُربَتِ بزرگی رسَد، مارا به‌دعا یاد دارد وبگوید: اللهمَّ اجعَلهُ بِرحمَتِكَ مِمَّن یَخشاكَ، كه فُتوحی بُزرگوار بود. هذا مضى.

---

1 بسم . . . الرحیم P I بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 2 والدین M ـ P I / 3 السعادة P I السعادات M / 4 نوشتهٔ P I نبشتهٔ M / برسید P I رسبد M / 8 الفرقان 25 : 77 ك / 9 دیر M وبر P I / قدر M قدرت P I / 10 كه P I ـ M / می گوید P I فرمود M / 14 یخشاك P I یخشاكم M / مضى P I فصل M .

* * * نامهٔ نودو نهم . P 58 . M 70 . I 46 * * *

٥٦٦ – دیگر روا نبود که در شبانه‌روزی حسابِ خود بَرنگیرد ، تا کفهٔ حسنات را چه إدّخار کرده است و کفهٔ سیآت را چه ؟ حاسبوا أنفسکُم َقبل أن ُتحاسَبوا ، عمرِ خطاب – رض – می‌گوید هر کسی را حسابی بُوَد بَر قدرِ دینِ خود و قبلهٔ خود ، أمّا حِسابِ آن عزیز آن بُوَد که بِداند ، حق تعالی که آدمی را چشمی و گوشی و زبانی و دستی و پایی و شکمی و نطقی و فرجی داده است ، بچه آفریده‌است ؟ واین دراز است ، أمّا مجملاً أز آن آفریده است که جز در رضای أو به‌کار نداری .

٥٦٧ – چون در رضایِ أو به‌کار نداری، مثالِ تو مثالِ کسی بود که سلطان أورا أسبی دهد ، مقصودِ آن تا هر روز برنشیندو به‌خدمتِ سلطان رود ، تا چون حقِ خدمتی أورا ثابت گردد أورا کاری فرمایند بر قدرِ أو تا کرَمِ سُلطان خلقِ جهان را ظاهر گردد ، نه أز بهرِ آنکه سُلطان‌را در خدمتِ أو غرضی بود . چون وی آن اسب را در حال قربان کند وبه‌خدمت نَرَود هرگز ، حقِ خدمت أورا کجا ثابت شود ، وکی مستحقِ رُتبتی گردد ؟ واین آن وقت بود که نه دَر رِضایِ أو به‌کار دارَد ونه در سخطِ أو . أمّا چون اسب‌را مثلاً در ناشایستی به‌کار دارد ، چنانکه به‌کسی بخشد تا پسر این سلطان بکشد یا سرایی أز آنِ او ویران کند ، باز آنکه مستحق قربتی نبود ، مستحقِ عقوبتی بُوَد .

٥٦٨ – این اعضاء را که یاد کردیم ، خلعتهای سلطانِ أزل دان که تورا داده‌است از راهِ کرم خود، بی آنکه سابقه‌ای داری یا خدمتی کرده‌ای .

3 رض M رضی الله عنه I ـ P / می گوید M گفت I P / 6 ونطقی M ـ I P / 6 ـ 7 داده . . . آن I P ـ M / 8 چون . . . نداری M ـ I P / 9 هر روز M مروز PI / 10 گردد M گردو I P / فرمایند I P فرماید M / 13 حق خدمت I P حق خدمتی M / کجا M کی I P / 14 واین I P این M / 15 سخط I P غضب M / أما I P واما M / مثلا در M مثلا I P / 16 این M ـ I P / آن أو M آن I P / 17 قربتی . . . مستحق M ـ I P / 18 خلعتها M خلقها I P / تورا M تا تورا I P / 19 سابقه ای . . . کرده ای M سابقه . . . کرده I P .

بدان داد تا راهِ دین رویِ‌و به سعادت خُود رَسی، چنانکه گفت: خلقتکم لِتَـربَحوا علَيَّ لا لِأربَحَ بِـكُم . أورا أز وجودو عدمِ خَلق چه سودو چه زیان ؟ چون إین اعضاء را نه در سعادتِ خود به‌کار داری ونـه در راهِ شقاوَت ، چنانکه به‌چشم جایی ننگری که حرام است ، ونه به‌جایی نگری که واجب است ، چنانکه می گوید در آن طرف : « قل للمؤمنین یَغضُّوا من أبصارِهِم ویَحفـَظُـوا فُروجَهُم » ودر این طَرَف : « قل انظروا ماذا في السَّماواتِ والأرضِ » .

٥٦٩ – چون چشم را نه در حرامی به‌کار داری ونه در واجبی ، جایِ تو أعراف بود که « وعلى الأعرافِ رِجالٌ » برزخ بَینَ الجنـَّةِ والنـَّارِ . أمَّا چون در راهِ نارضاییِ أو به‌کار داری می‌دان که مستحقِ چه باشی . وأگر در راهِ رضایِ أو به‌کار داری ، سعادتِ أبدی صید کردی ، خود راهِ دین فرضِ همهٔ خلق است ، که بدانند که این أعضا را أز بهرِ چه آفریده‌أند تا بدان مشغول شوند . طلبُ العلمِ فَریضةٌ على كُلِّ مُسلمٍ ، أز آن علم که فرضِ عین است در حقِّ همه کس یکی این است .

٥٧٠ – جوان مردا ! قرب چهل سال یا پنجاه سال از عمر بسر بردی وهزار هزار فضول دُنیوی طَلب کردی، هرگز أز این فرضِ دینت یاد نیامد . اینك حساب تو إنگار که قیامت است‌و تورا به‌میزانِ عدل حاضر کردند، وأز جنابِ أزل ندا آمد که کارِ فلان را برسنجید ، تا خود میلش به‌طلبِ دین بیش بود یا به‌طلبِ دنیا ؟ برسنجند ، تو خود نیك بدانی که کدام پله زیادت بُوَد . « فأمَّا مَن ثَقُلَت مَوازینُهُ » می‌دان که أگر این حدیث‌را یقین دانی که می‌رود

1 داد M داد تورا P I / 3 چه P I – M / راه M دل P I / 4 است P I بود M / ونه به P I وبه M / 5 است P I بود M / 5 – 6 النور 24 : 30 م / 6 – 7 یونس 10 : 101 ك / 8 داری L I بری M / 9 الاعراف 7 : 76 ك / برزخ M I هو برزخ P / اما M واما P I / 10 داری P I بری M / 14 کس P I کسی M / 15 قرب P I قدر M / بردی‌و P I بردی M / 19 – 20 القارعة 101 : 6 ك / 20 أگر P I – M / دانی P I می‌دانی M .

دنيا فوقِ آن كه بايد هست به كثيرِ كثير چرا طلبِ دين نكنى ؟ وأگر در اين حديث كه مى‌رودو هر يكى گواهـانِ عدل باخود دارد از قرآن قديم ، شكى مى كنى پس چرا طلبِ آن نكنى كه اين كفر را أز باطنِ خود چون ازالت بايد كرد ؟ وأگر در چشمِ ظاهرت ، كه تا به كنارِ گور بيش نبود با تو خللى پديد آيد ، در حال كحّالانِ بغداد را حاضر كنى تا معالـَجت كنند ، وهرچه به‌خواهند بذل كنى ، چون بصيرتِ دل ندارى كه « فانها لا َتعمى الأبصار ولكن َتعـمى القـُلوب التي في الصـُّدورِ » چرا به‌طلبِ كحالانِ دين نروى .

٥٧١ ـ جوان مردا ! همهٔ خلل از ايمان است كه نيست‌و تو مغرورى كه مؤمنى ، چرا اين آيت فراموش كردى كه « ومنَ النـّاسِ مَن يَقولُ آمَنـّا باللهِ وباليَومِ الآخرِ وَ ما ُهم بمُؤمِنينَ » ؟ وأگر پندارى كه مؤمنى به‌قرآن ، در قرآن مى گويد : « َمن كانَ ُيريدُ حرثَ الآخرةِ َنزِد َله ُ في حَرثِـهِ ، وَ َمن كانَ ُيريدُ َحرثَ الدُّنيا ُنؤتِه منها وما َله ُفي الآخِرَةِ مِن نصيبٍ » بس معنيش ظاهر است ، مى گويد : هر كه ُعمر دَر َطلـَبِ دُنيـا خَرج مى كند أورا أز دين هيچ گونه نصيب نيست .

٥٧٢ ـ آخر اين مايه دانى كه چون نفسِ كافرِ تو دعوى ايمان كند ، به‌دروغ ، بر اين َمحـَكش زَن وأزو إيمان حـَقيقى َطلب ُكن ! وأگر نه ، آن روز كه « لا يَنفـَعُ َنفساً إيمانها » اين حديث برتو ظاهر گردد ، وجُز َحسرَتى به‌دستِ تو بـنماند ، گويى « رَبـّنا أبصرنا وَسَمِعنا فارجعنا َنعمَل

---

1 به كثير كثير M ـ P I / دين P I ـ M / 2 وهر M هر P I / يكى P I يك M / 3 را M ـ P I / 4 واگر P I اگر M / 6 ـ 7 الحج 22 : 46 ك / 9 مغرورى P I مغرور M / 10 ـ 11 البقرة 2 : 8 م / 12 : 13 الشورى 42 : 20 ك / 14 معنيش I L ـ M / گويد P I گويند M / 15 نصيب P I فصيبى M / 16 كه M ـ P I / تو P I ـ M / 18 الانعام 6 : 158 ك / 19 بنماند P I نماند M / السجدة 32 : 12 ك .

صالِحاً » وأز جنابِ قَهر با تو گویند : هفتاد سال چه می کردی ؟ «أوَ لَم نُعمِّرکُم ما یَتذکرُ فیهِ مَن تَذکرَ ، وَجاءَکُم النَّذیرُ فذوقوا ». إنکار که بازپست فرستادیم باری دیگر ، چون در دِل جُز حُبِّ دنیا نیست ، أعضا را جُز در طَلبِ دنیا کُجا خَرج کنی ؟ « ولو رُدُّوا لَعادوا لِما نُهوا عنه وإنَّهم لکاذِبون » البته رخصت نیست ، که هرروز یك‌بار کم یا بیش این نوشته را فروخوانی ، تا تورا به کفرِ باطن که در اعماقِ عروق داری بینا کند ، بُوَد که کاری دیگر دست دَهد ، « لعــلَ اللهُ یُحدِثُ بَعدَ ذلِكَ أمراً » .

۵۷۳ — چندین سال است که قرآن می‌خوانی ، هرگز این آیت‌هــا خوانده‌ای ؟ ربَّ تالٍ للقرآنِ وَالقرآنُ یَلعنهُ ، ندانم تا در حقِ کیست . جهان پُر أز کتابهایِ کیمیا بوَد ، مردی باید که عمر در سرِ کیمیاگری کرده بُوَد ، تا چندین سال خدمتِ درگاهِ دولتِ بی نهــایتِ أو کنی ، تا بوَد که حرفی را بر تو حل کند . تو چه دانی واغلبِ خلقِ جهان چه دانند ، که قرآن چیست . قرآن خواندنِ تو ، ونمازو روزهٔ تو ، وحـجو جهادو صدقهٔ تو آن بوَد که تقرُّبی کنی به کفشِ مَردی ، لا بل خاكِ قدَمش بامدادو شبانگاه به‌توتیا در دیده می کشی ، تا بود که چون پنجاه سال عمر در خدَمتش به‌سر بَری ، بود که روزی أورا بر تو نظری أفتد ، وتو به‌همه دولتی برسی . چه دانی که چه شنوی ! من لم یذق لم یعرف .

یــك نظر از یارو صد هزار سعادت
مُنتَظِرَم تا که وَقتِ آن نَظَر آید

1 السجدة 32 : 12 ك / 2 الفاطر 35 : 37 ك / 3 بازپست M باری است P I / 4 ـ 5 الانعام 6 : 28 م / 5 یك بار کم P I کم از یك بار M / 7 ـ 8 الطلاق 65 : 1 ك / 10 رب P I که رب M / 11 جهان M چون P I / عمر P I عمری M / 12 بود P I باشد M / 13 کند P I کنند M / 14 خواندن P I ـ M / وروزه P I ـ M / 15 جهاد P I تو وجهاد تو M / 17 بری P I بردی M / بود که M ـ P I / وتو P I ـ M / همه P M هم I / 18 شنوی P I می شنوی M / 19 یارو P I دوست M .

۵۷٤ – آن قوم که عزم َحج دارند ، با ایشان بگو که حج یك بار بکردی . راهِ خدا نه أز راست است و نه أز چب نه أز بالا و نه أز شیب ، در دِل است و دِل َطلب باید کردن ، پس راه رفتن . أگر برگِ این دارند ، بِسم الله ! وأگر نه تا کی غرور ؟ لعمری ! أز آن بهْ بود که در لشکرگاه باشند ، ولیکن در راهِ مردان چیزی َنبوَد که أز آن باز توان گفت . بلی! حج بزرگوار کاری است ، ولیکن نامرد أز خود بهخدا راه برد ، بس أدب را در خورَد ، واین چیز که تورا بدان جایگاه َبرَد . کارِ هر نامردی نیست که بهحج روند .

۵۷۵ – عمرِ خطاب – رض – واجلالتِ َقدرَش َهنوز اسرارِ َحجِ ظاهر نداند ، مغروران را چه محلّ و چه یارای آن بود که این حدیث کنند ؟ نشنیدهای که عمر – رض – بوسه َبر َحجر الأسوَد میدادو می گفت : إنَّكَ حَجَرٌ لا تضرُّ وَلا تنفَعُ ، لولا أني رَأيتُ رَسولَ اللهِ – صلعم – قبَّلكَ لما قبلتك . هنوز ندانست سرَّش ، تا علي – رض – با أو گوید : مَهلاً يا عمر ! بَل هو يَضرُّ وَيَنفعُ . آن َعهد نامهٔ بندگانِ خدا است که « إلّا مَنِ اتَّخذَ عِندَ الرَّحمنِ َعهداً » . بوسه بر َعهدِ أزَل میدَهند ایشان ، تورا همچنان بُود که بوسه بر سنگی دهی که دَر َهمدان ُبوَد ، تورا َحج به چه کار آید ؟ .

۵۷٦ – تو که در راهِ بادیه چنان روی که أشترَت با تو همراه بود ، تو حج را کی باشی ؟ تو که طوافِ خانه چنان کنی که طوافِ چهار دیواری که جای دیگر بود ، وبیش أز آن فایده نه بینی که أز این بینی ، تو چه

---

2 خدا M خدای تعالی را P I / 2 شیب P I نشیب M / 3 ودل P I دل M / 4 کی P I چنداز M / گاه M ـ P I / 6 به خدا راه برد M راه بخدا P I / بس ادب را M پس ادب P I / 7 هر M هزار P I / نا مردی P I مخنثی M / 9 وا جلالت I با جلالت P واجلال M / 11 کنند M ـ P I / نشنیده M شنید P I / که M ـ P I / 12 انك P آنکه M I / 15 مریم 19 : 87 ك / بوسه P I بوس M / 18 روی M دوی P مردی I / 19 کنی که M کنی P I / 20 جای M جایی P I .

دانی که طوافِ خانه چه بود ؟ تو که سنگ أندازی ، ثمرتش همچنان دانی که سنگ اندازی جایِ دیگر ، چون بازیچهٔ کودکان ، باش تا بالغ گردی ، پس حج بر تو واجب گردد . تو هنوز أز آنجاکه حقیقت است آدمی نیستی « أولئك كالأنعام بَل هُم أضَلُّ » سَبيلا .

۵۷۷ – هر که دِل ندارَد آدمی نیست « أولئكَ همُ الغافِلونَ » . پَس چون آدمی گردی وبالغ شوی ، نمازو روزه‌و حجّو زکات فرض تو گردد . وپیشتر طلبِ دِل فرض است که « أوَ لَم يَسيرُوا في الأرضِ فتكونَ لَهُم قُلوبٌ يَعقِلونَ بها » . چرا راه نروَند تا دِلی بیابند ! پس بدان دِل خطاب بدانند . بس نکنند . پس وابینند . پس خدمَت به‌طبع کنند . پس ایشان را در پذیرند . پس خلعتهایِ پیاپی می‌دهند . پس جمال را عَرض دهند تا عاشق گردند . پس بساطِ حساب‌و عتاب‌و عَربَده‌و چراو چون بگسترند. نامش در جَریدهٔ « يُحبُّهُم ويحبونَه » اثبات کنند . أگر در آسمان‌و زمین هیچ آفریده دزدیده در أو نگرَد ، براو غیرت برند .

آن کیست که أو به‌یارِ ما درنگرد ؟
گو : دَرمَنِگر ! که عِشق شِرکت نَبرَد

۵۷۸ – أوليائی تحتَ قِبابي لا يَعرفهم غيري ، یا سیِّد الأولینَ والآخرین – صلعم – ! « ما عليكَ مِن حِسابِهم مِن شيء وما من حسابك عليهم من شيء » . تورا با ایشان همچندان حساب است که ایشان را با تو . چه می‌شنوی ! «أولئكَ ينادون من مَكانٍ بعيدٍ» . ترسم که أگر چیزی دیگر بنویسم فهم نکنی

1 خانه M – P I / 3 آنجا M انجایی P I / 4 و 5 الاعراف 7 : 179 ك / 6 تو گردد I شود که د P گردد M / 7 – 8 الحج 22 : 46 م / 12 المائدة 5 : 54 ك / 14 او به یار M انبار P I / 17 الانعام 6 : 52 ك / 18 می M – P I / 19 فصلت 41 : 44 ك .

وزبان دارد. قبضنا عِنان القلمِ، وفقكَ اللهُ لكل خير . درویشان را به‌دست‌و پای‌و همـــه أعضاو مال‌و جاه مراعاتی می کن ! بُو که بَر فِتراکِ کسیَت بندند . وأگر نه، والعیاذ باللهِ، شُدی که باز نیابی . وأگر وقتی چیزی بود 3
روا بود ، والسلام . والحمد لله رب العالمین . وصلواتـه علی سید المرسلین محمد وآله الطاهرین .

---

3 واگر M اگر PI / 4 والسلام M ‑ I ‑ P / 4 ‑ 5 وصلواته . . . الطاهرین PI ‑ M .

بسم الله الرحمن الرحيم

٥٧٩ – بدان أی برادر عزیز أطال الله بقاءك، وسلك بك سبیل مرضاته که صحبت‌و دوستی را حقوق است ، وهر که صلاحِ تو در دین‌و دنیا از تو دریغ دارد به‌حق دوستی قیام نمی کند. أما چون در تو مجالِ نصیحت شنودن بود، اگر در گفت ، خود بیند، نصیحت از تو دریغ دارد، حقِ دوستی ضایع کرده‌است. وچون در تو ثبوتی نبیند از شنودنِ نصیحت، حقِ دوستی آن است که راهِ گفت با تو نسپرد ، لعمری تورا از دعا نشاید که خالی دارد . وأگر سابقه داری در خدمت هذا أصل، سخنی راست بشنو بی مساحت ، ونپندارم که بشنوی : گَنــدُم نمایِ جوفروش بودَن‌و با خُدا دوال بازی کَردن نه‌کاری است ، وثمرهٔ آن جُز إدبار أبــدو هَلاكِ سَرمَد نیست .

٥٨٠ – أی برادر ! همــه گوش باش ، وتصرفِ فاسد مکن ، در این نوشته که به‌حقِ دوستی که از سَرِ صدق‌و تحقیق می نویسم : عقل نداری وپنداری که داری ! واز دین هیچ نباشی ودر جوالِ غرور که تو کسی ای، این نه بس کاری است. انگار که روزی چند خودرا، نه مرا، خواب خرگوشی دادی ، آخر به‌وقتِ مرگ که کارها همه مکشوف شود وآینهٔ بی مساحتی

---

1 بسم ... الرحیم P ومنها بسم ... الرحیم L بسم ... الرحیم وبه نستعین M / 3 است L ـ P M / صلاح M آنچه صلاح بود P L / 5 در ... بیـندو P L گفت خود در M / 6 ـ 7 نبیند ... نسپرد M بیند ... بسپرد P L / 7 تورا M راه P L / نشاید M نباید L نباید P / خالی M L غالی P / وأگر P L اگر M / 8 سخنی M L سخن P / 8 ـ 9 بی ... بشنوی P L ـ M / 9 بودن P L ـ M / بازی کردن M بازیچه پیشه داشتن P L / 10 جز ... سرمد M خـذلان وبطلان آردو هلاك شدن . شرمت P L / 13 که تو M ـ P I / 14 این P L ـ M / 15 همه M ـ P L .

* * * نامهٔ صدم . L 39 . M 74 . P 36 * * *

فرا روی تو دارند ، چه توانی کرد ؟ أما ترسم که آینه را حالی دَر حقِ تو هیچ سود نیست والّا هر حرفی أز این مَکتوب صد هزار آینه است . أما کور را ممکن نیست که در آینه کوریِ خود بیند . المؤمن مرآةُ المؤمنِ لامرآة الکافرِ . عمرِ خطاب در آینـــهٔ بوبکر – رض – به‌نقصانِ خود بینا می‌شد ، أما بوجهل را که دیده نداشت از بوبکر چه سود ؟

۵۸۱ – أگر دیده داری کمالِ مردان بتوانی دیدن « فلعرفتهم بسیماهم » . وأگر سمع داری که « ففهّمناهــا سلیمان » کمالِ مَردان بتوانی شنیدن که « وَلتعرِفنّهُم في لحنِ القولِ » أی فی بیانه . أما نه سمعو نه عقل « صمٌّ بكمٌ عميٌ » تورا چه تدبیر ؟ « لو کنّا نسمَعُ أو نَعقِلُ » ! من دَر تو نه این إعتقاد داشتم که چنین بی حاصل بیرون آیی . أگر فرمانِ من می‌بری برخود نوحه‌زاربکن که کس‌را غمِ تو نخواهد بودن . وپیوسته می گو :

چه مکن بسرم چه زجور بد خلقم   که زر رسته نمایَمو سیمی دَغَلَم

۵۸۲ – آخر أی آنکه شرم دارمو نتوانم گفت ،أز خود وأز شصت سال عمرِ خود شرم نداری که دین خودرا به‌دنیا بفروشی ؟ أفٌّ لك ثم أفٍ لك ألفَ مرةٍ « بئس الاسمُ الفسوق بَعدَ الایمانِ » چه سود که پرده دَریدن نه کارِ مَنست وگر نه با تو کاری کردمی که مرغ رادر هواو ماهی را در دریا برتوو کارِ تو گریه آمدی . أی همه ریای بی‌حاصل ! باش تا قلابیِ تو پیدا گردد. آنکه ندانم که سَر در بازی ،یادست؟ که « إنما جزاءُ الذینَ یحاربونَ الله

---

1 - 2 حالی . . . هیچ M در حق تو هیـچ حالی P L / 2 هر M - P L / 3 را M - P L / 6 محمـد 47 : 30 م / 7 الانبیاء 21 : 79 ك / 8 محمـــد 47 : 30 م / 8 - 9 البقرة 2 : 18 م / 9 الملك 67 : 10 ك / 10 من می M - P L / 11 نخواهد بودن و M ندارد L P / 12 چه ... دغلم M چه بمکن پسر م چه در خورد خلقم که زر رسته نمایم وپشیزد غلم P چه تمکن بسرم چه در خوردهٔ خلقم که زورستهٔ تمام وبسزد علم L / 13 آخر M - P L / 15 الحجـرات 49 : 11 / 17 کار تو M - P L / ای M - P L / ریای M ریایـی P L / 18 که انما P L انا M / المائدة 5 : 33 م .

ورسولَه ويَسعَونَ في الأرضِ فساداً أن يُقتّلوا أو يُصلّبوا أو تُقطّعَ أيديهُم وأرجلهم مِن خِلافٍ أو يُنفوا مِنَ الأرضِ » ، « ولَعذابُ الآخرةِ أكبر لو كانوا يعلمون ». آخر بچه عُذرِ صلاحِ خودرا طَلب نمی کنی؟ یکبارگی بندگیِ دُنیاو شهوت پرستی تاکی ؟ « ولتعلمُنّ نبأه بعد حين » . اورامه :

سیا وا شامهٔ پیشین اما کژ وا در ان چه کردو این چبو

چه توان کرد ؟ شعر :

بد بختی را گره گشودن نتوان
أحوال بهر کسی نمودن نتوان
گر چرخِ فلك بهرهٔ ما غم کارد
شادی بهمه حال درودن نتوان

۵۸۳ ـ سیه گلیما ! أگر نه آن بودی که ندانم که دانی یانه . آخر تورا چه بود ، یا خود پیش از این همین بودی وظاهر نبود . یقین دان که چون تخمی در زمین بود پیدا نبود که آن چیست تا هوای ربیع در آید « ونزّلنا مِنَ السّماءِ ماءً مباركاً فانبتنا به » پیداگردد . وتابش آفتاب آن تخم را بیرون آورد. آنگه پیدا شود که گندم بود یاجو یا گاورس. أگر در باطنِ تو نفاق و کفر بود تخمی پنهان بود، أکنون پیدامی گردد که چه بود. چه نویسم که مستحق

1 ـ 2 المائدة 5 : 33 م / 2 ـ 3 القلم 38 : 33 م / 3 را P L ـ M / 4 ص 38 : 88 ك / اورامه L چه توان کرد شعر P ـ M / 5 سیا ... چبو M سیاو اشامهٔ بهپیش را گیر وا در ان چه کود واین نموا L سیاو شاشرم پیش گیر وا در ان چه کرد واین نمو P / 6 چه توان کرد M ـ P L / شعر L رباعی M ـ P / 8 أحوال P L وأحوال M / 9 بهرهٔ M زبهر P L / 11 دانی P M ندانـی L / تورا P L ـ M / 12 بود M بودی P L / خـود P L ـ M / 13 پیدا M وپیدا P L / که P L ـ M / ربیع در آید M ربیعی بیایـد P L / 13 ـ 14 ق 50 : 9 ك / 15 آورد M آرد P L / اگر M واگر P L / تو P L ـ M / 16 اکنون M و P L / که چه بود P L ـ M .

آن نیستی که به‌تو چیزی نویسم ، نه دیده‌ای داری که ببینی و نه سمعی داری که بشنوی « لَهُم أعیُنٌ لا یبصرون بها ، ولهم آذانٌ لا یسمعون بها » .

۵۸٤ — به‌خدمتِ مدبری فاسقی ، شیطانی از شیاطین انس ، دشمنی از دشمنانِ خداو رسول مفتخر بودن چه‌هنر است ؟ خاك بر سَرِ خادم و مخدوم باد . « إن الله لَغنيٌ العالمین » آخر تورا أز آن چه لذت است ؟ أز نان تورا چه خلل است یا أز جامه ؟ أگر صد سال عمر بود تورا وهیهـــات ، چندان داری که توراو فرزندان تورا بس بود . چرا خدمتِ کفشی نمی کنی ؟ باشد که تورا أز غمزهٔ هلاك بیرون آورد . شرمت باد این کار که می کنی !
ع : مارا چـه‌زیان ، تو برزیانی باشی .

۵۸۵ — من در خورِ عقلِ تو ، لا بل در خورِ بی‌عقـــلیِ تو ، تورا نصیحتی کردم ، أگر بشنوی خود دانم که چه کنی ، وأگر نـه تورا همکاسگان بسیارند . ع : از باغِ أمیر گو : خلالی کم‌باش ! صدیقان در این راه همه این گویند ، بیت :

گفتم بمرَم زِعشقـَت أی بَدرِ منیر
گفتا زِنخیلِ بَصره خاری کم گـــیر !

۵۸٦ — ببین تا خود تورا چه باید گفت . چندان رسوایی است در تو که

I نویسم M نویسند P L / سمعی M سمع P L / 2 الاعراف 7 : 179 ك / 3 به P L تا بر M / 4 هنر P M چیزی L / 5 العنکبوت 29 : 6 م / تورا . . . لذت است P L ـ M / 5 ـ 6 از نان ... جامه M ـ P L / 6 هیهات M هیهات P L / 7 بود P L ـ M / کفشی L M کردش P / 8 آورد M آرد P L / این M واین P L / بر M ـ L ـ P M / 11 که چه کنی M ـ P L / 12 همکاسکان P M همکاسان L / 13 گوینـــد بیت M گفتند شعر L گفتند بیت P / 15 زنخیل P L که زنخل M / 16 تورا M را P L .

أگر ذره‌ای تورا معلوم بودی هر گز نه أز قِزل تورا یاد آمدی، نه أز سُلطان، نه أز زن ، نه أز فرزند ، نه أز خان ، نه أز مان ، نه أز جاه ، نه أز مال !

۵۸۷ – من باری عذر می‌خواهم واستغفار می کنم از آن اعتقادی که مرا بود دَر حقِ تو. ندانستم، امسال چون اینجا بودی قدری معلومم شد.وتمامی اکنون که برفته‌ای . رایگان تورا نصیحتی می کنم شفقةً عَلیكَ وقیاماً بحقِ صحبتك . أگر آدمی‌ای وسنگ نیستی ، تأثیرش خود زود پیدا شود وأگر نه تعزیتِ تو بداشتمی « أمواتٌ غیر أحیاءٍ وما یَشعُرونَ »، « إنـَّكَ لا تُسمعُ الموتی » . شب خوش باد . قزل را وآنکس‌را که نامش نمی‌برم ، نگاه دار ! كُلُّ طائرٍ یَطیرُ مَعَ شَكلِهِ .

۵۸۸ – أگر تورا کاری نهاده بودندی به‌چندین إدبارت مبتلا نکردندی « ولقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجنّ » . سبَقت الكلِمةُ وحقّت المشيّةُ وجف القلَمُ بالسعادةِ والشقاوةِ . وما شاءَ الله كان وما لَم يَشأ لَم يَكن . « إنك لا تهدي من أحببتَ » چرا ؟ زیرا که « ليس لك من الأمرِ شيء » لا إله إلا الله. خدا مارا رنیدو بس . « وهو القاهر فوق عباده وهو اللطيف الخبير » ، « لم يكن له شريك في الملك » ، « ولا يشرك في حكمه أحداً » . کِرا زهرهٔ

1 نه أز قزل . . . آمدی P L از قزل . . . نیامدی M / 2 نه . . . نه . . . نه M ونه . . . ونه . . . ونه P L / نه از خان نه از مان M – P L / نه از جاه نه از مال P L – M / 4 ندانستم M ندانم P L / اینجا M آنجایگه P L / معلومم M معلوم P L / 5 برفته M نرفته P L / می کنم P L بکردم M / 6 بحق P L لحق M / زود P M روز L / 7 بداشتمی P L بداشتم M / النحل 16 : 21 ك / 8 النمل 27 : 80 ك / آنکس را M این کس P L / 9 کل M که کل P L / 10 إدبارت M ادبار تورا P L / 11 الاعراف 7 : 179 ك / حقت M حقنا L جفت P / 12 – 13 القصص 28 : 56 ك / 13 زیرا M – P L / آل عمران 3 : 128 م / 14 رنید (= رهانیاد) وبس M زیبد P L / الانعام 6 : 18 ك / 15 الاسراء 17 : 111 ك والفرقان 25 : 2 ك / لم یکن له شریك (قرآن) لا شریك له P M L / الکهف 18 : 26 ك .

آن بود که: لِمَ؟ و کیفَ ؟ کند . « لا یسأل عما یفعل » ، « فعّالٌ لما یرید » :

این شهرِ من است و مَن بدو دَر میرَم
تا خود زَنَم و خود کُشم و خود گیرَم

کاغذ بِرسید . والسّلام . والحمدُ للهِ رَبِّ العالمینَ . وصلی اللهُ علی محمد وآله الطیبینَ الطاهرینَ .

1 الأنبياء 21 : 23 ك / البروج 85 : 16 ك / يريد M يريد شعر L يريد بيت P / 4 ـ 5 کاغذ . . . الطاهرين M ـ P L .

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۸۹ – نوشته‌ای که در آنجا برادرم ، سلكَ اللهُ بهِ سَبيلَ الحقّ چیزی پُرسیده بود خواندم ، وآن هردو سؤال را جواب دادن به‌تفصیل مُحرّم است ، واز آن علوم است که مصطفا – صلعم – گوید : إنَّ منَ العلمِ كهيأة المكنون لا يَعلمه الَّا العُلماءُ باللهِ فاذا نطقوا به لم يُنكِرهُ إلَّا أهلُ الاغترار باللهِ . نطقوا به تواند بود با أهلِ آن ، یا در حالِ سکری غالِب پیش نا أهلان ، یا در حالِ صحوی که صِفتِ لا أبالی غالِب بوَد که تخلقوا بأخلاقِ الله. جوان مردا ! سالِك به‌همهٔ أوصافِ أزلی متصِف گردد پیش أز وصول . وهذا من كلام الشيخ أبو القاسم الگرگانی الطوسی – رض – وهو من كبارِ مشايخ الطائفة مِن أهل الطريقة . یا دَر حالِ حُضورِ مجنونی که اعتبار نبود به‌حضورنده . وهرچه أنبیا گفتند در چنین أحوال بود ، چنانکه ابراهیم – صلعم – گفت : « إنيّ ذاهب الى ربيّ » ومصطفا – صلعم – گفت : ينزلُ اللهُ كُلَّ ليلةٍ . زیرا که أوهادی بود ، واین حدیث سببِ ضلالتِ چندین هزار خلق است .

۵۹۰ – أکنون به‌تفصیل نوشتن به‌محظوری نزدیك تر از این است که

---

1 بسم . . . الرحيم P I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M / 5 المكنون M L الملكوت P I / 6 نطقوا به P I - M L / سكرى P I - M L / 10 مشايخ P المشايخ M L I / 12 ابراهيم P عيسى M L I / الصافات 37 : 99 ك .

* * * نامهٔ صدويكم . I 50 . L 56 . M 84 . P 62 * * *

گفتن . نطقوا به ، دیگراست ونوشتن دیگر . ودر نطق هم بیان بهکال نشاید که مصطفا – صلعم – می گوید : إنَّ اللهَ كرهَ لَكُمُ البيانَ كلَّ البيان . دَر بعضی علوم می گوید ، وجملهٔ علوم هم أز این قبیل است إلّا علمِ سلوك که آن را بیان کردن علی التفصیل حرام نیست ، بل مندوب الیه است . علمِ ذاتو صفات أز این جمله است . وعلمِ آخرتو گورو صراطو میزانو بهشتو دوزخو حوضو شفاعت در قرآن بهطریق ضربِ أمثال بگوید « مَثَلُ الجنّةِ التي وُعِدَ المتقونَ » آنگه گوید : « وتلكَ الامثالُ نضربُها للنّاس لعلّهُم يتفكرونَ » ، « وما يعقلُها إلّا العالِمُونَ » . وگوید : « فلا تعلمُ نفسٌ ما أخفِيَ لَهُم مِن قُرّةِ أعينٍ » .

۵۹۱ – شرحِ عرشو کرسیو کیفیّتِ إرتباطِ أحکامِ أرضی بهأسبابِ سماوی هم أز این جمله است . نشنیدی که ابن عبّاس – رض – گفت در تفسیر این آیت که « اللهُ الذي خلقَ سبعَ سمـــاواتٍ ومِن الأرضِ مِثلهُنَّ يتنزّلُ الأمرُ بَينَهُنَّ » لو فسّرتُ هـــذهِ الآيةِ لكفرتُموني وفي روايةٍ لرجمتموني بالحجارة . ودر قرآن می گوید : «وَمَا خلقنا السَّماواتِ والارضَ وَمَا بَينَهُما لاعِبِين » ، « وما خلقناهما إلّا بالحقّ » . پس گوید : « ولكنَّ أكثرهم لا يعلمون » ندانند ونتوانند شنید .

۵۹۲ – مصطفا – صلعم – گوید : إذا ذُكِر النجوم فأمسِكوا . چون دَر نجوم این گویند ، « کرسی » را چگونه شرح توان داد که هفت آسمانو زمین در أو نا پدید است . از قرآن بشنو : « وَسِعَ كرسِيُّهُ السّماواتِ والأرض » أي أحاطَ كرسيُّه السّماواتِ والأرضَ . ولفظ « وَسَعَ » بردو مَعنی دلالت کُنَد . یکی إحاطتِ جسمانی چنانکه گویند : وسع الكوز

6 به P L I بر M / 6 – 7 محمـــد 47 : 15 م / 7 – 8 الحشر 59 : 29 م /
8 العنكبوت 29 : 43 ك / 8 – 9 السجدة 32 : 17 م / 12 – 13 الطلاق 95 : 12 م /
14 – 15 الدخان 44 : 38 ك / 15 الدخان 44 : 39 ك / 15 – 16 الدخان 44 : 39 ك /
17 ذکر M ذکرت P L I / 19 در او L M – P J / 19 – 20 البقرة 2 : 155 م /
20 ای . . . الارض L – P M I / 21 گویند P L I – M .

الماء. ویکی إحاطتِ علمی، چنانکه گوید: «وسعَ ربُّنا کلَّ شیءٍ علماً». وعلی کلِّ حالٍ، أگر چنین استو أگر چنان، کرسی بیش از هَفت آسمانو زمین است. وچون در خلق سّماوات گوید: «ولکنَّ أکثرَهُم لا یَعلمونَ». وگوید: إذا ذکرت النجوم فامسکوا. چگونه روا بود که شرحِ کرسی گویند؟ أمّا حرام است که نگویند که این سِعَتِ کرسی که «وَسعَ کرسُیهُ السّماواتِ والأرضَ» أز کدام قبیل است، الا جای دیگر دستوری نبود، چنانکه خضر موسی را – ع – گفت: «فلا تسألنِ عَن شیءٍ حتّی أحدِثَ لكَ منه ذکراً».

۵۹۳ – وخواجه أحمد وبَرادَرش إمام محمّد غزّالی – رض – راعقیدت آن بود که إحاطت جسمانی بود وندانم که مُستندِ إین ترجیح چه بود. وپندارَم که خود با آن نیفتادند که «وَسعَ رَبُّنا کلَّ شيءٍ علماً». وغالب ظن اینست، ومرا با خواجه أحمد در این معنی سخن بسیار رفته است وهرگز نگفت که «وسع ربنا کل شیء علماً» وسعتی دیگراست. ودر آن روزگار من هم با آن نیفتادم، پس از آن بود این علم.

۵۹٤ – وچون کرسی را عظمت این بود، عرش‌را چه گویند که الکرسی في العرش کحَلقةِ دِرعٍ في الفلاة. ودر مملکتِ بار خدا عجایب بسیار است، وعرشو کرسی أز عجایبِ عِظام است، وآن کس که خودرا نداند هنوز، چگونه روا بود که أز أسرارِ بار خدا سؤال کند. أمّا عارفی مرا گفت: یك شب مرا سودای این بود که کرسی چیست؟ أز خود فرارفتم.

1 گوید P L I گویند M / الاعراف 7 : 89 ك / 2 اگر M L واگر P I / 3 سماوات L السماوات P M I / گوید P L I گویند M / الدخان 44 : 39 ك / 4 گوید P L I گویند M / 5 نگویند P L I بگویند M / 5 ـ 6 البقرة 2 : 255 م / 7 ـ 8 الکهف 18 : 70 ك / 9 احمد . . . محمد غزالی P L I احمد غزالی . . . محمد M / را P M I ـ L / 10 جسمانی بود P L I جسمانی است M / 11 الاعراف 7 : 89 ك / 14 نیفتادم P L I بیفتادم M / علم P L I که علم M / 15 عرش را M عرش P L I / که P L I ـ M / 18 بار خدا P M I با خدا L / 19 رفتم P L I رفتیم M .

مرا گفتند: در قرآن بجو! که یك سورت هست دَر قُرآن که أوّلش وآخرَش ذکر کرسی است. این عارف گفت که چون باخود آمدم همه سورَتِ قرآن بشمردم ونیافتم، متعجّب بماندم. دیگر بار أز خود فرارفتم، این سورَت را با مَن بگفتند، ونوشتنی نیست، أمّا بگویم أز زبانِ خود با آن برادر.

۵۹۵ – أی دوست! چون گویند: «ونُنشِئکُم فیما لا تعلمونَ» اینجا چگونه بینی خود راو آخرت‌را. لا بل مصطفا – صلعم – گفت: القبر أوّل منزل من منازل الآخرة. تو أز گور که أوّل منزل است هیچ نمی‌دانی، أز منازلِ آخرت تورا چه گویند؟ أگر گور را باز کنی خاك بینی، وآدمی مرده در او. این، همه کافران خود بینند. تو از گور آنگه خبر داری که چیزی بینی که کافران آن را نبینند. از قرآن بشنو که از عجایبِ آیاتِ قرآن وغوامض آن یکی اینست که «قد یئسوا مِن الآخِرةِ کما یَئِس الکفّارُ مِن أصحابِ القُبورِ».

۵۹۶ – جوان مردا! تو که «ونُنشِئکم فیما لا تعلمونَ» ندانی، «ق، ن، طسم، المر، حم عسق» چون دانی؟ که این بالای آنست، وچون این حروف ندانی کلماتی که ترکیب آن از این حروف است چون دانی؟ وسورت کی بینی؟ پس کلّ قرآن از صفحات موجودات کی بر خوانی؟ پس مُلك ومَلکوت را کی دانی که نقطه ایست در زیری بای بسم الله؟ به‌جلال و قدرِ لم یَزَل ولا یَزال که سالکان این همه دانند وبینند، عمرِ خطاب

2 که PI – ML / 3 فرارفتم PLI فرا ترشدم M / 6 الواقعة 56 : 61 ك / 7 خود راو PLI – M / گفت PLI گوید M / 8 اول . . . که PI – ML / 10 او PLI آنجا M / بینند ML هستند PI / 10 – 11 تو . . . نبینند PLI – M / 11 بشنو . . . قرآن PI – ML / 12 یکی اینست M اینست L نیست PI / 12 – 13 الممتحنة 60 : 13 م / 14 الواقعة 56 : 61 ك / 15 که PI – ML / 15 – 16 این حروف . . . چون PI – ML / 17 کی بر L کی بود بر PI که بر M / 18 کی PLI که M / ایست ML است PI.

– رض – چرا گفت که : ليسَ في القرآنِ ذكر الاعداء ولا خطابٌ مَعَ الكـُفـَّارِ ؟ اين همه هنوز پيش أز « وكلـَّم اللهُ موسى تكليماً » بود .

۵۹۷ – أى دوست « لو أنزلنا هذا القرآنَ عَلى جَبَلٍ لَرأيتـهُ خاشِعاً متصدعاً من خشية الله » . تو قرآن كى خواندى؟ باش تا أز حضرت به‌عتبة الباب رسى آنگه بدانى كه « الم ذلك الكتاب لا ريب فيه » تا آنجا كه « وأولئك هم المفلحون » أز كدام ورق است ، واين كه « إن الذين كفروا سواءٌ عليهم ءَأنذرتـَهُم » أز كدام ورق ؟ أى دوست ! لو ألقي المصحَفُ عَلى النـَّارِ لَما احترَقَ القرآن . تو قرآن كى ديدى ؟ هنوز راهِ ظاهر نرفتى إين أسرار را چون توانى دانست ؟

نا خورده غمانِ تيره أيامان را
نا ديده زدور دوزخ آشا مان را
دعوى چه كنى عشقِ دلارامان‌را ؟
با عشق چه كار است نكونا مانِ را ؟

۵۹۸ – سؤال دويم قريب تراست ، وهم از علمِ نامسطور است . واز اين سبب است كه خلق عالم إلّا أرباب البصاير ، در آن غالطاند ، ونه چنان دانند كه هست . پندارند كه شبِ قدر يك شب است أز لياليِ عشرِ أخيرِ رمَضان ، وندانند كه قدر در شوال‌و رمضان بود وبه‌روز بود وبه‌شب بود . وندانند كه چرا گفتند : ليلة القدر ، ويوم القدر نگفتند . وندانند كه چرا گفتند : أطلبوها فِي الأوتار ؟ جوان مردا ! آدمى در جوارِ أو بوَد كه « لقد خَلقنا الانسانَ في أحسنِ تَقويمٍ » پس با أو گفتند « اهبطوا منها جميعاً » ،

2 النساء 4 : 164 م / 3 ـ 4 الحشر 59 : 21 م / 4 ـ 7 ـ 8 باش . . . ورق . اى دوست . . . ديدى P L I اى دوست . . . ديدى . باش . . . ورق M / 5 البقرة 2 : 1 م / 5 – 6 البقرة 2 : 3 م / 6 ـ 7 البقرة 2 : 6 م / 9 دانست I دانست رباعى P دانست شعر L دانستن بيت M / 15 است M L – P I / الا M L – P I / 16 پندارند P I نپندارند M L / 18 نگفتند وندانند كه M L نگفتند وندانند P I / 19 الاوتار P L I الاوتاد M / 19 ـ 20 التين 95 : 4 ك / 20 البقرة 2 : 38 م .

« ثُمَّ رَدَدناهُ اسفلَ سافِلِينَ » پس هر کسی راهِ خود نیک داند که أز کجا آمد و به کجا می‌باید رفت « قد عَلِمَ کلُّ أناسٍ مَشرَبَهُم » آنها که أز پیش أو آمدند واپیشِ أو می‌روند .

۵۹۹ ــ آن ساعت که درِ آسمان واگشایند که « لفتحنا عَلَیهم بَرَکاتٍ مِن السَّماءِ » ودرِ بهشت واکنند که من أدمَنَ قَرعَ البابِ یُوشِكُ أن یُفتحَ لهُ . با عایشه گفت : أدیمی قَرعَ بابِ الجنّةِ بالجوعِ والعَطش . آن ساعت را چندان قدراست که هزار سال وهزار ماه عبادت را نیست « لَیلةُ القدرِ خیرٌ مِن ألفِ شهرٍ » با عالم خود رسد . چنانکه عیسی ــ صلعم ــ گفت : جَوِّعوا بُطونَکم وأعروا أجسادَکم لَعلَّ قلوبَکم تری ربَّکم ، همان است که یا عایشة أدیمی قَرعَ بابِ الجنّةِ . وهمان است که « لا تُفتَّحُ لهم أبوابُ السماء ولا یَدخُلونَ الجنّةَ حتّی یَلجَ الجَمَلُ في سَمِّ الخیاطِ » .

۶۰۰ ــ جوان مردا ! جانِ قُدسی أز مَضیقِ بشری برهد . این را « في سمِّ الخیاط » دان لا غیر ! وهمین است که مصطفا ــ صلعم ــ گفت : لولا أنَّ الشیاطین یَحومُونَ علی قلبِ بني آدم لَنظروا إلی مَلکوتِ السَّماءِ وَالأرضِ . چون شیاطین را أز نهادِ خود دور کنی ملکوت را ببینی ، ودرِ آسمان و بهشت باز گشایند که إنّ الشیطانَ یَجري مِن بَني آدَمَ مَجری الدَّمِ فَضیِّقوا مجاري الشیطان بالجوع والعطش . چون مجاریِ او مسدود گردد ، راهِ دِل به عالم علوی گشاده گردد که « إنّا فَتحنا لكَ فَتحاً مُبیناً » ،

1 التین 95 : 5 ك / راه . . . داند M را راه دانند P L I / 2 رفت P L I شد M / البقرة 2 : 60 م / 3 واپیش P M I آفرینش L / واپیش P M I وپیش L / 4 ـ 5 الاعراف 7 : 96 ك / 5 وا P N I باز M / که M ـ P L I / 6 با عایشه گفت M یا عائشه P L I / 7 ـ 8 القدر 97 : 3 ك / 11 و 13 الاعراف 7 : 40 ك / 13 دان M L وان P I / 14 یحومون M L I یحجبون P / قلب P L I قلوب M / بنی M L ابن P I / 16 بهشت P L I در بهشت M / الشیطان P M الشیاطین L I / بنی P M الانسان بنی L I / 17 مجاری الشیطان P I مجاریها L مجاریه M / 18 به عالم علوی M L بعلوم P I / الفتح 48 : 1 م .

« وأیَّده ُ بجنود لم تروها » ، « نصر ٌ مِنَ اللهِ وَفتح ٌ َقریب » ؛ « ویَنصُركَ اللهُ نصراً عزیزاً » ، « و كانَ حَقاً عَلینـــا َنصرُ المؤمِنینَ » ، « كتبَ اللهُ لأغلِبَنَّ أنــا وَرُسُلي » . چون « نصر الله » بر شیاطین در رسد ، نهادِ تو مستخلص گردَد. وفتحِ أبوابِ آسمانی ببینی « إذا جاءَ َنصرُ اللهِ والفتحُ » این را در قرآن قدر خوانند ، تجدیدِ عهدِ خدای تعالی بوَد با بنده خوانده. أز بركت شنیدم كه أز یوسف حكایت كرد ، وهو من كِبارِ أصحابِ َفتحه ، گفت : در عشرِ أخیرِ رمضان نخفتم در طلبِ َقدر وندیدم ، چون ازستهٔ شوّال بیرون آمدم دیدم .

٦٠١ – جوان مردا ! دَر « قوت‌القلوب » می گوید : كه عارِفان‌را هَر روز َقدر بوَد ، وهر ساعت عرفه‌و حج بوَد « تنزّلُ الملائِكةُ والرُّوحُ فیها » َتنزلِ إیشان تا به‌اسمان بیش َنبُوَد . چون درِ آسمان گشاده شود ، َتنزّلِ إیشان بدانی كه « یُنزّلُ الملائِكةَ بالرُّوحِ من أمرهِ على مَن یَشاءُ مِن عِبادهِ » ، « وُنزّلَ الملائكةُ َتنزیلا » . چون باینجا رسی دنیا برسد ، وآخرت فرارَسد ، طی الارض ببینی ، فتحِ أبوابِ سما بشناسی . سرحَدِ قیامت آنجا است تا دانی كه أبدانُهُم في الدُّنیــا وَقلوبُهُم في الآخرةِ ، كه مصطفا – صلعم – گوید ، انیست .

٦٠٢ – تو هنوز در مضیقِ بَشریَّت مانده‌ای أز زمین چون بیرون توانی رفت ؟ وپای به‌بالای آسمان چون برتوانی نهـاد كه « إن استطعتم أن تنفذوا مِن أقطارِ السماواتِ وَالأرضِ فانفذوا لا تنفذون إلّا بسُلطانٍ » . چون آلتِ این كار نداری ، وزادِ این راه با تو َنبوَد نتوانی . سُلطان َمركبی‌را دان

1 التوبة 9 : 40 م / ایده (قرآن) ایدهم P M L I / الصف 61 : 13 م / 1 ـ 2 الفتح 48 : 2 م / 2 الروم 30 : 47 ك / 2 ـ 3 المجادلة 58 : 21 م / 4 النصر 110 : 1 ك / 7 در عشر اخیر L در عشر آخر P I عشر اخیر در M / ستة P L I ست M / 10 عرفه‌و حج M L عروج P I / 10 ـ 11 القدر 97 : 4 ك / 12 ـ 13 النحل 16 : 2 ك / 12 ـ 13 ینزل . . . عباده P M I ـ L / 13 الفرقان 25 : 25 ك / 18 به P L I ـ M / بر P L I در M / نهاد P L I نهادن M / 18 ـ 19 الرحمن 55 : 33 م / 20 رادان M L رادن I داد P .

که تورا از دنیـــا به‌آخرت برد . مصطفا را – صلعم – نگر که چون می‌آموزاند : « رَبِّ أدخلني مُدخَل صِدقٍ وأخرجني مُخرَجَ صِدقٍ واجعل لي مِن لدُنكَ سلطاناً نصيرا » .

۶۰۳ – جوان مردا ! أهلِ زمین را چـه خبر از أحوالِ آسمانیان . ان طلب کن که جانت وا عش خود برد تا بدانی که این چه بوَد که « وإذ رأيت ثم رأيت نعيماً ومُلكاً كبيراً » . رفیقان را بینی که « يستبشرون بنعمةٍ مِنَ اللهِ وفضلٍ » . وچون با عش أصلی بدی قدر اینست . جوان مردا ! « نسوا الله فنسيهُم » ، « نَسيتم لِقاءَ يَومِكم هـذا إنا نَسيناكم وَذُوقوا عَذابَ الخلدِ بما كنتم تَعملون » . جوان مردا ! « ولقد كان في قصصهم عبرة » « إذهَبوا بقميصي هذا » ، « فتحسَّسوا مِن يوسف » یوسف أجملِ ناس بود . أگر بوی پیراهنِ أو به‌مشامِ تو رَسد بدانی که « فانـَّها لا تعمي الأبصارُ ولكِن تَعمى القلوبُ التي في الصُّدور » . چون دِل با تو دَهَند که « فارتدَّ بَصيراً » ، « إنَّ في ذلكَ لَذِكرَى لِمَن كانَ له قلبٌ » . امـّـا تو از « إذهبوا فَتحسَّسوا » غافلی . أگر تورا رَوشنی‌ای بودی ، دِل یافته بودی که « أفلم يَسيروا في الأرضِ فتكونَ لهم قُلوبٌ » .

۶۰۴ – أگر تو بدانی که یوسف‌را چه أرزان می‌فروشندو تـو چون زاهدی ، در أو عجب بمانی . من كان لله كان الله له . أز این ارزان‌تر خواهی که أز بنده‌ای بدین قدر قناعت کند که گوید : أگر مرا خواهی مکاتبی ، أز

---

2 - 3 الاسراء 17 : 80 م / 4 آسمانیان M L آسمان بان P I / 5 جانت M L جانب P I / واعش L را عشق M ودا عش P I / بود که P I - M L / 6 الانسان 76 : 20 م / که M - P L I / 6 - 7 آل عمران 3 : 171 م / 7 عش L I عشق M عیشش P / أصلی P L I اصل M / بدی P I بری M L / 8 التوبة 9 : 67 م / 8 - 9 السجدة 32 - 14 ك / 9 یوسف 12 : 111 ك / 10 یوسف 12 : 93 ك / یوسف 12 : 87 ك / 11 - 12 الحج 22 : 46 م / 12 - 13 یوسف 12 : 96 ك / 13 ق 50 : 37 ك / 14 یوسف 12 : 87 ك / 15 الحج 22 : 46 م / 17 او L I M - P / كان الله له M L که P I .

بهای ِ أو به‌إرادت ِ أو قناعت می کند ، چون نخواهد چه کند ؟ در انجیل ِ عیسی – صلعم – است که َغنیناکم َفلم َتطِربوا ، وزَمَّرناکم َفلم َترقصوا . و در زبورِ داود است که َشوقنـاکم فلم تشتاقوا ، وخوَّفناکم فـلم تخافوا .

سرمست َبرِ تو آمدم باری شست تو هیچ نیامدی نه هشیارو نه مست

« یا داود! ُقل لِشُبَّانِ بَني إسرائیلَ : مَـا لکـُم لا َتشتاقـُونَ إليَّ وَأنـا أشتاقُ إلیكـُم . أز إین عظیم تر کرَمی بُوَد ؟ منتظر چه کاری ؟ لأیَّ یوم ِ أجَّلتَ یا داودُ ؟ لو یَعلمُ المُدبرونَ عَنـّی والهارِبونَ مِني کیفَ رَحمتی لهُم وشفقتي عَلیهم ، وتعَطـُّفي بِـهم لماتوا کمداً مِن حبّي . هذا شفقتي للعَاصِینَ ، َفما َظنكَ بالمطیعینَ ؟ یا داودُ إسمَع مني وحَقاً أقولُ : انَّ العبدَ لیعمَل العمَلَ الواحِدَ فأحکم لهُ بالجنانِ ، فقالَ : أي ربّ ! وما ذاكَ العملُ الواحدُ ؟ َفقالَ یَفرُجُ َعن مَکروبِ المسلمینَ ُکربَةً .

۶۰۵ – أی عزیز ! أز إین عزیز تر بود ؟ وأز إین أرزان تر بود ؟ خـیری می ُکن به‌قدرِ طاقت ، وچندان که توانی أز مَحظورات دور باش! « إنَّ اللهَ لا یضیعُ أجرَ المحسنینَ » ، « وأصلِح وَلا تتَّبِـع سَبیلَ المفسِدینَ » . بادشمان خداو رسول فرا مساز ورضای ِ حَق به‌رضای ِ َخلق َمفروش که أز هردو باز مانی ، وأز َسخطِ خلق باك مدار در طلبِ رضای خدا تا هم به‌رضای ِ حَق رسی‌و هم به‌رضای خلق . والسّلامُ علی َمن اتبعَ الهُدی. والحمد لله رَبّ العالمینَ . وصلواته علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین .

---

3 است P I – M L / تشتاقو P L I تتشاقوا M / 4 تخافوا I تخافوا بیت P M تخافوا شعر L / 5 هشیار ونه مست P M L I هشتادو نه هشت 52 N / 9 لماتوا کمداً L تو کمدا M لماتوا کدوا P I / للعاصین P L I علی العاصین M / 10 بالمطیعین M للمطیعین P L I / 11 فاحکم له P L I فاحکمه M / 14 – 15 التوبة 9 : 120 م / 15 المحسنین (قرآن) المصلحین P M L I / الأعراف 7 : 142 ك / 17 هم P I – L M / 19 وصلواته . . . أجمعین M وصلی الله علیه وسلم محمد النبی المصطفی وعلی آل محمد وصحبه أجمعین L I والصلاة علی محمد وآله أجمعین P .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۰۶ – ایزد تعالی آن دوستِ عزیز را در ضمان سعادت بداراد . ترجمهٔ تفسیر عرش‌و کرسی دی فرستادم ، أرجو که رسیده باشد . أی دوست ! هرچه مفسران می گویند ، أز آن ثلج الصدر حاصل نشود ، چنانکه عبدالله ِ سلام گوید که :

۶۰۷ – مکتوبٌ في الذکر الحکیم : أنَّ اللهَ تعالی خَلقَ نورا وخلق من ذلكَ النورِ ظلمةً وخلق مِن تلكَ الظلمةِ نوراً ، وخلقَ من ذلكَ النورِ ماءً . فخلقَ الاشیاءَ من ذلك الماءِ . وعبد اللهِ عباس – رض – گوید : إنَّ الله خلق من النُّورِ یاقوتةً خضراءَ غلظها کغلظ سبع سماوات وَسبع أرضین وما فیهن وما بینهُن ، ثم دعاها ، فلما سَمِعَت کلامَ اللهِ ذابت خوفاً فصارت مـاءً . ثم خلق الریحَ فوضعَ الماءَ علی متن الریحِ . ثم خلقَ العرشَ علی الماءِ . ثم لا یُدری کم مکثَ عرش الربِّ علی الماءِ . وَخلق العرش قبل الکرسي بألفي عامٍ . ثم خَلق الکرسي . والکرسيُ أعظمُ من سبع سماوات وسبعِ أرضین ومن جوهرٍ غیر جوهر العرشِ . والکرسي في العرش کمریض عسیر في سبع سماوات وسبع ارضین . ثم خلقَ القـلمَ من نورٍ طوله ما بین

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) ومن مکتوباته ایضاً رحمه الله بسم . . . الرحیم T / چون این نامه مانند نامهٔ 101 در تأویل أحادیث عرش‌و کرسی است از روی تك نسخهٔ T 27 چاپ می شود ، تا شاید نسخهٔ دیگری از آن یافت شود وتا درستیهای آن در چاپ دیگر درست گردد .

* * * نامهٔ صدو دوم . T 27 * * *

السماءِ والأرضِ . ثم خلق اللوح واللوح من درةٍ بيضاءَ، عرضه ما بين المشرق والمغرب ، وطوله ما بين السماءِ والارضِ حافتاه الدرُ والياقوتُ وكفتّاه يا قوتةٌ حمراءُ . وأصله في حجرِ ملكٍ يقـــال له ماطريون ، محفوظ من الشياطين . وعن غيره : ليس شيءٌ أقربُ الى الله من إسرافيل ، بينهُ وبينَ ربّــه سبعة حُجُب : حجابُ العزة ، وحجابُ الجبروتِ ، وحجابٌ من نار وحجابٌ من غمامٍ ، وحجابٌ من ماء ، وحجاب من دخانٍ ؛ وحجابٌ من ياقوتةٍ . وبين كلّ حجابٍ مَسيرةَ خمسمائة عام . واسرافيل ؛ رأسه تحت العرشِ ورجلاه في تخوم الثرى .

۶۰۸ ـ وأز اين مگر صد ورق به‌رواياتِ مختلف در كتب سَلف نوشته‌اند . أمّا بدانكه : « وتلك الأمثالَ نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون ». عالم آن است كه راهِ خداىِ تعالى برفت تا حقايقِ اين همه بدانست . آنجا كه آسمان بود ، ياقوتِ أرضىو دخانِ أرضىو ماءِأرضىو غبارِ أرضىو نارِأرضى نبود ، چه أگر بود آسمان خود نبود ، أرض بود . أمّا اين گفتنى نبود ، دانستنى بود . وجز قدرى قليل با أهلى نتوان گفت ، أما همه نه . و كودكِ جنين را صلاح آن بود كه در شكم بود تا نه ماه . چون به‌وقت بيرون آيد نيك بود ، يا نه ، نارسيده بود . اين حقايق هم در اين كسوتها مى‌دان ! واين دُرَر هم در اين أصداف مى‌دان .

۶۰۹ – وچنانكه أز اين دُرَرو أصداف ، نه دُرَرو أصدافِ أرضى فهم مى‌كنى ، هم چنين مى‌دان كه ياقوتِ أحمرو أخضر چـيزى ديگراست ، وبنزديك علما روشن است . وچون خدا به خلق نماند ، قلمش چوب نبودو نه لوحش ، فانّ متاع البيت يشبه ربّ البيت . مصرع : أز خانه به كدخداى ماند همه چيز . أگر تو مملكتِ أو باشى اين همه بدانى وبيش از اين هم بدانى . أگر پيش از مرگ أز أصداف بدرآيى همه ببينى،وأگر نه به‌وقتِ خويش پس

10 العنكبوت 29 : 43 ك .

از مرگ بدانی « فكشفنا عنك غطاءَك فبصرُكَ اليومَ حديد » . علیِ بوطالب صفتی باید تا گوید : لو كشف الغطاء ما ازددتُ يقيناً . در خدمتِ کفشِ مردان کشف أفتد ، نه بر درگاهِ سلطان . والحمـــد لله على تواتـُرِ تجلياته ، وصلواته على أشرف موجوداته .

1 ق 50 : 22 ك .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۱۰ برادرِ أعز را بقا بادو سعادت . دیروز حروفکی در نامــه نوشتم که پاره غموضی دارد . إمروز انشاء الله که روشن کنم . کلمه آن است که گفته‌ام که أگر حرکت را وجود نیست ، پس سکون را هم وجود نیست . وآن هم محتاج است به‌شرحی .

۶۱۱ – أی عزیز ! أعزكِ الله بسلوك طریقه ! جُمهورِ خَلق متفقند که حرکت‌و سکون هست . أمّا آنکه قدمای حکما در کتب خود آورده‌أند که لا وجود للحرکة . وچون کسی بحث شافی نکند در علم ، پندارد که‌این سخن نیك نیست واین را تحقیقی هست . وآنکه حکما گویند که السکون معنی عدمی در این هم مساهلتی هست ومحصلانِ محقق که علم لذاتــه مطلوبِ ایشان بود ، در این نکته که من بخواهم نبشت در این مکتوب ، أگر نظری شافی‌و تأملی به‌إنصاف بکنند ، بدانند که أگر حرکت را وجود نیست پس سکون را هم وجود نیست .

۶۱۲ -- ودر عالم کم کسی یابی که علم لذاته مطلوبِ أو بود. ونیز کم کسی یابی که أز تقلیدو تعصُّبِ مذهبی نادانسته دور بود . وأگر گویم که هیچ

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند کردن نامه ها) ومنها بسم . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ٥٤ بسم . . . الرحیم N / 2 ـ 6 دیروز . . . طریقه N بدانکه M / 7 انکه قدمای M ـ N / 9 آنکه M انگاه N / که M ـ N / 10 در M ودر N / 11 بود N بود چون M / اگر N ـ M / 12 بانصاف N صافی بانصاف M / 14 کم کسی M کم N / 15 که هیچ M هیچ N .

* * * نامهٔ صدوسوم . M 85 . N 54 * * *

کسی را نیابی الا من شاء الله که از آلایشِ تقلیـد به‌کلی پاك بود ، مگر که راست گفته باشم . أی دوست ! این تقلید مزاجِ دلِ آدمی‌را چنان تبـاه کند که أوّلیّات را إدراك نمی‌کند ، واین سخت عجب کاری است . وهان‌و هان ! تا تورا این طرفه نباشد که بیشتر عالمیان را این صفت هست .

٦١٣ — عموم جهودان‌و مسلمانان‌و ترسایان در تفضیل متبوعِ خود چنان شده‌أند که أگر إیشان‌را مثلاً گردن بزنند در خاطرِ إیشان گذر نکنند که ممکن است که حق به‌دست خصمِ إیشان باشد . وقومی بسیار در تفضیلِ بوبکر بر علیِ بوطالب — رض — یا در تفضیل علی بر بوبکر ، چندان باشند که أگر آسمان‌و زمین بر إیشان بگردانید در معتقد خود إیشان‌را هیچ تشکیکی نبود . واین از أوّلیّات است أگر مزاجِ دل فاسد نبودی .

٦١٤ — أی دوست أگر فرض کنیم که عاقلی بود که هرگز جهودان‌و ترسایان‌و مسلمانان را ندیده بود ، ونام موسی‌و عیسی‌و محمـد — صلعم — نشنیده بود ، چون أز أو پرسیم که جهودی بهتراست یا ترسایی یا مسلمانی ؟ لا بداست که گوید : جهودی چه بود ؟ وترسایی‌و مسلمانی چه بود ؟ زیرا که مقتضایِ فطرَتِ سَلیم‌و مِزاجِ درست اینست . وأگر پرسیم که موسی بهتراست ، یا عیسی یا محمد ؟ لا بداست که گوید که این موسی چه گونـه کس بوده‌است ، واین عیسی ومحمد چگونه بوده أند ؟ أگر جوابش دهیم‌و گوییم که موسی آدمی بوده است که عصا را ثعبـان کردی ، وعیسی کسی بوده است که مرده را زنده کردی ، ومحمـد کسی بوده است که ماه آسمان را اشارت کردی بدونیمه شدی ، لا بداست که این مرد گوید :

1 الا من شاء الله N ـ M / مگر که M مگر N / 3 عجب M حجت N / 4 وهان . . . نباشد N تا این تو را طرفه نیاید M / 7 باشد N است M / 8 بو طالب رضی N ـ M / چندان N چنان M / 9 بگردانید N گرد آید M / خود N خویش M / تشکیکی N شکی M / 10 واین از M این N / دل N ـ M / 12 بود N باشند M / 13 او N وی M / 17 کس N کسی M / 18 که موسی N این موسی M / 19 کردی . . . کردی N کرد . . . کرد M / مرده را N مرده M / اشارت N اشارتی M .

از این که شما می گویید ، مرا معلوم نشد که موسی بهتراست یا عیسی یا محمد . زیرا که مقتضای عقلِ سلیم این بود . وأگر گوییم که موسیو عیسیو محمد سه آدمی بودند که خلق را وا خدا دعوت کردندی ، هم حکمی نکند از اینجا بر تفضیل یکی بر دیگری . وأگر گوییم موسی پیش أز هردو بود ، ومحمد پس از هردو ، از اینجا هم حکمی نکند البته .

۶۱۵ – پس این تفضیل که جهودان می کنند مر موسی را وترسایان مر عیسی را ومسلمانان مر محمد را – صلعم – از کجا آمد ؟ أگر شنودن از مادرو پدرو قومی مخصوص که فلانی بهتراست که دیگران، دلیل درست بود، پس هرسه فرقت شنیده‌اند . وأگر دلالت نمی کند، این فرق را إصراری بدین عظیمی بر تعصبِ مذهبی دون مذهبی چیست ؟ أی دوست ! می‌بینی که تعصب وتقلید مزاجِ دلِ آدمی را چه گونه تباه می کند تا به‌حدی که إدراكِ أولیاتِ عقلی بروی متعذر می‌شود . وهمانا برادرم را در خاطر آید که راهِ این تفضیل بدانستن چیست .

۶۱۶ – أی دوست ! این دانستن را دو راه است . یکی در عالمِ عقل ویکی در عالم معرفت که شما آن عالم را ندیده‌ایت ونیز نامش نشنیده ، بلی نامش شنوده باشیت ، ولیکن چون مفهومش ندانستیت پس شنودن و ناشنودن متقارب بود در حقِ شما . وهمانا تورا یا دیگری را فرا خاطر آید که این کدام عالم است که ما ندیده‌ایم ؟ واین به‌هذیان ماند نه به‌بیان . واینجا صبری می‌باید که نه بازیچهٔ کودکان است . فعلیك بالمودة .

1 شدی N کرد M / از M ـ N / 2 عقل M علم N / واگر M اگر N / 5 هردو N هردو بود M / 6 ـ 7 مر موسی . . . مر عیسی . . . مر محمد N موسی . . . می کنند عیسی . . . می کنند محمد M / 8 فلانی N فلان M / که دیگران M از دیگر N / درست N درستی M / 9 فرقت M فرق N / این . . . اصراری N پس اصرار این فرق M / 12 را N را ایده الله برضاه M / 15 ـ 16 ندیده ایتو . . . نشنیده . . . باشیت . . . ندانستیت N ندیده ایدو نه . . . شنیده . . . اید . . . ندانید M / 16 شنودن ونا شنودنش N شنودنش بنا M / 17 فرا N در M / 19 می N ـ M / بالمودة N بالتوده M .

۶۱۷ – أی دوست ! أگر ما گوییم که ما را چیز کی هست در درون که فرق کند میان شعرِ موزونو نا موزون، وإین إدراك در عالمِ ما بود، نه در عالمِ کسی که ذوقِ شعر ندارد، این سخن راست بود . چه ما را چیزکی هست که أگر قصیدهٔ صد بیت بشنویم، ودر هفتادو پنجم بیت ضرباً للمثل کلمه‌ای بود زیادت أز آنچه می‌باید ونقصان أز آنچه در می‌باید، حالی آن صفت که در درون داریم إدراك کند که این زیادت است یا نقصان . اگر چه کسی حاضر بود که ذوق شعر ندارد أز این تعجب کند و گوید : چرا چیزی که من إدراك نکردم تو کردی ؟ مرا از تعجب وی شکی نباشد در إدراكِ خود . وأگر إنکار کند هم متشکك نگردم .

۶۱۸ – أکنون چو در کاری بدین محقری نوعی از إدراك می‌تواند بود که عامی‌ای را بودو عالِمی متبحّر را نبود، چه عجب أگر در کاری بدین بزرگی هم نوعی أز إدراك بود که قومی بدان مخصوص باشندو دیگران از آن بی خبر باشند تا یکی إدراك کند که موسی بهتراست یا عیسی یا محمد، ودیگری که در عالمِ عقل بود، أز این، تعجبِ مفرط کند یا خود إنکار کند، وگوید : این کی تواند بود ؟ وأگر منکری إنکار کند، مدرك در إدراكِ خود هرگز به‌شك نیفتد . هیهات ! هیهات .

۶۱۹ – وهمانا برادرم گوید : این طریق را کسب توان کرد یانـه ؟ أی دوست ! این را علی القطع نتوانم گفت که به‌کلی مکتسب است . ونیز نتوانم گفت که به‌کلی از کسب خارج است . ومگر به‌مثالی بهترك فهم توانی کرد، چه عوام را به‌إدراكِ حقایق هیچ راهی نیست بِهْ از تمثیل .

۶۲۰ – أی دوست أگر کسی تازی نداند وتورا گوید که ممکن هست

1 چیز کی M چیزی N / 2 در عالم ما بود نه N ـ M / 3 ـ 7 این . . . ندارد N / 8 نکردم تو N نمی کنم تو ادراك M / وی N او M / نباشد N نبود M / 9 هم M ـ N / 13 یا محمد M ـ N / 14 که M ـ N / تعجب N تعجبی M / 16 نیفتد N نتواند بود M / 16 هیهات N ـ M / 17 یا نه N ـ M / 21 وتورا M ترا N / گوید N پرسد M .

که من شعر تازی توانم گفت ، تو علی القطـــع نتوانی دانست زیراکه تازی آموختن أورا به کسب حاصل شود . ولیکن ذوقِ شعر أگر ندارد أورا مکتسب نشود . وشعرِ تازی گفتن در حقِ این شخص موقوف است بر آنکه تازی بیاموزد، وبرآنکه ذوقِ شِعرَش بود. چون تازی بیاموخت نیك، وذوقِ شعرش هست، أگر خواهد که شعرِ تازی گوید تواند . أمّا تا مُمارسَت بسیار نکنند برآن کار ، شعر نیکو نگوید . وچون شعرِ تازی گفتن به دو چیزِ موقوف بود ، یکی مکتسب چون تازی آموختن ، ویـــکی نامکتسب چون ذوقِ شعر ، لا جرم علی القطع این طالب را نتوانی گفت که شعرِ تازی گفتن از تو ممکن ببود یانه .

٦٢١ – اینجا نیزهم نتوانم گفتن که در گوهرِ تو إدراكِ تفضیل عیسی بر موسی یا موسی بر عیسی ممکن هست یانه ، زیراکه این إدراك موقوف است بردو چیز ، یکی مکتسبو آن بهفرمانِ پیری پخته زندگانی کردن است، ویکی نامکتسب . ونمی دانم که تورا آن نقط هست یانــه . وأگر در حقِ تو معلوم شود که هست یانه ، در حقِ دیگران چون معلوم بود ؟ جواب جز بر این منهاج أز صواب دور بود . این یك طریق است إدراكِ تفضیل را که در عالمِ عقل این إدراك صورت نبندد .

٦٢٢ – طریق دوم در إدراكِ تفضیل، آن است که بداند که کدام أوصاف است که مردرا بهخدا رساند ، وکدام أوصاف است که مرد را أز خدا دور کند . وآنگاه أوصافِ مقرب ومُبَعِّد را که در موسی بُوَد بهتمامی معلوم کند ، وأوصاف مقرب ومبعّد که در عیسی بود بهتمامی معلوم کند .

1 تو M وتو N / 2 اورا N ـ M / حاصل شود M معلوم بود N / 3 شخص M سائل N / 8 نتوانی گفت N نتوانستیم گفتن M / 9 تازی M ـ N / ببود N گردد M / 12 به فرمان . . . زندگانی کردن N فرمان . . . بردن M / 13 نمی N نه M / که M ـ N / 14 بود N نبود M / 15 دور M دور تر N / 16 نبندد N نمی بندد M / 19 اوصاف M موصوف N / را M ـ N / 20 أوصاف . . . کند M ـ N .

وآنگاه ترازویی به‌دست گیرد که این أوصافِ محمودو مذموم را بر تواند ساختن. أگر این أوصاف به‌تمامی معلوم گردد، واین ترازو به‌دست آید، ومردی بُوَد که این وزن بداند، این کار أورا از طریق عقل مکشوف شود. وأگر این مقدّمات دشوار است یا محال، پس این إدراك دشوار بُوَد، یا محال. من إدراكِ تفضیل را در عالمِ عقل جز أز این، هیچ‌راهی نمی دانم.

۶۲۳ – أمّا این که فعلِ عجایب کند چون شقِ قمر وإحیای موتی. أوّلاً باید که علی القطع معلوم بود که إین درست است وبوده است. چون این معلوم شد، باید که بدانیم که قُدرتِ شقِ قمر تواند بود کسی را که عاجز بود أز إحیای أموات، یا لازم است که قدرت بر شقِ قمر جز کسی را نباشد که قدرتش بر إحیایِ موتی هم باشد. وأگر بتوانیم دانستن که تصرّف در سماویّات جُز کسی را نتواند بود که تصرفش بود نیز در أرضیّات، این نکته معلوم گردد. وأگر معلوم شود که قدرت بر إحیایِ موتی می‌تواند بود بی قدرت بر شقِ قمر، وهم چنین قدرتِ بر شقِ قمر می‌تواند بود بی قدرتِ بر إحیایِ موتی. أز إینجا خود معلوم نشود که در قدرت، کی بالاتراست.

۶۲٤ – الّا که معلوم گردد که ثمرهٔ این قدرت بیش أز ثمرهٔ آن قدرت است، چنانکه غزالی مثلاً إحیاء علوم الدین تواند کرد وجولاهی نداند. وجولاه تصنیف نداند کرد ولیکن جولاهی داند. وچون ثمرهٔ آن قدرت بیش از

1 آنگاه M بانگاه N / گیرد N کند M / برتواند N بدانی پرتوان M / 2 ساختن N سختن M / 3 بداند N نداند کردن M / 4 یا محال پس M پس N / یا محال من M تا بجال N / 5 هیچ N – M / 7 بود N کند M / 8 شد N شد که M / 9 یا M – N / قدرت M – N / 10 نباشد N نتواند بود M / باشد N بود M / واگر بتوانیم M لیکن نتوانیم N / 11 بود نیز در ارضیات N در ارضیات هم باشد M / 12 شود N گردد M / 13 قمر،می N ،می M / 14 اینجا N این M / خود N – M / 16 الا M – N / گردد N شود M / 17 الدین تواند N بداند M / 18 و 17 جولاهی N جولاهگی M / 18 کرد M – N / وچون M چون N .

ثمرهٔ این قدرت است، لا جرم آن قدرت بهتراست از این قدرت. وأگر معلوم شود که قدرت بر إحیای موتی می‌تواند بود بی قدرتِ بر شقِ قمر، ولیکن قدرتِ بر شقِ قمر جز کسی‌را نمی بُوَد که قدرتش بر إحیایِ موتی هست، از اینجا معلوم شود که قدرتِ در شقِ قمر بیش است که در إحیایِ موتی. لیکن این تفضیل در مُجرَّدِ قدرت بود. أمّا چه دانیم که در صفتِ عِلم کی بالاتر بود، الا که معلوم گردد که تفضیلِ در قدرت جز کسی را نتوانـد بود که در همهٔ علوم مُفضَّل بود. واینجـا سخن دراز بکشد ولیکن بر قاعدهٔ کلی تنبیه افتاد. أگر تأمُّلی توانی کرد.

۶۲۵ — واز مقصود خود که به‌اوّلِ نامـه گفتم دور افتادم که أگر حرکت را وجود نیست لازم است که سکون راهم وجود نیست. وتا معنیَ حرکت وسکون ندانی، چه دانی که این راست است یا دروغ. أی دوست! بدانکه جسم را در یك آن یعنی در یك حال‌و در یك لحظه، جز یك کون نتواند بود، ویك کون جز در یك مکان نتواند بود. هذا مضی. دیگر بدان که جسم را در دو آن دو کون بباید به‌ضرورت. ودو کون إمّا در یك مکان بودو إمّا در دو مکان. أکنون أگر گوییم که حرکت عبارت است از مجموعِ دو کون در دو مکان وسکون عبارت است از مجموعِ دو کون در یك مکان. پس در یك آن، جسم هرگز نه متحرك بود نه ساکن، وهرگز نه آن حرکت را وجود بود ونه سکون را، أعنی در یك آن حرکت‌و سکون نبود، وأگر گوییم که سکون عبارت است از یك کون در یك مکان، پس هرگز جسم از سکون خالی نباشد. أمّا سکونش همیشه بود لیکن حرکتش جز در وهم نبـود، به‌إضافت وا مجموعِ دو کون در دو مکان. واینجا أگر

1 از N که M / 3 نمی N نمی تواند M / 4 در شق N شق M / که در N از M / 5 لیکن N ولیکن M / اما چه دانیم که N چه دانیم M / 6 بود N است M / 8 توانی M کنی توانی N / 9 خود M ـ N / به N در M / 11 دروغ N نه M / 12 یعنی N اعنی M / 15 اگر گوییم که M گوییم N / 8 آن حرکت M حرکت N / 19 و اگر M اگر N / I9 دریك مکان M ـ N / 20 لیکن N و M .

انصاف بدهند ، کسانی که دانند بدانند که جز چنین نیست ، أمّا أگر مقلدان شناعت کنند و گویند از اینجا لازم است که جسم نه متحرك بود نه ساکن ، یا لازم است که در یك حال هم متحرك بودو هم ساکن ، مرا چه تاوان است ؟ أگر چیزی لازم است نه مرا جرمی بود . وپندارم که تو برادر در فهم این مضطرب خاطر شوی چه أگر نیز ذکایی داری که بدان فهم کنی ، ممارستی نکرده‌ای . وفهم از ذکایِ نیك خیزد، أمّا حفظِ مفردات، تا ترکیب تمام شود ، جز أز مُمارست نخیزد . والسلام . والحمد لله رب العالمین . وصلی الله علی محمد وآله أجمعین .

1 بدانند که N ـ M / 4 است نه . . . بود N بود مرا چه جرم M / برادر N برادر ایدك الله بالطاعة M / 7 ـ 8 والسلام . . . اجمعین M ـ N .

بسم الله الرحمن الرحیم

۶۲۶ – حق تعالی آن دوستِ عزیز را در ضمانِ سَعادت بدارد، فی دینه ودنیـــاه. بدان ای عزیز! که سعادت عبارت است از هر خیرو لذّتیو راحتی. وسعادت دو گونه است وبس. یکی سعادتِ مطلق بود. وهو الوصول إلی جوار الله والتمتّعُ بالنظرِ إلی وجهـــه الکریم أبد الآباد من غیر مانع ولا مُکدّرٍ. وإشارَتِ نبوی بدین معنی چنین آمده است: لا عَیشُ الّا عَیشُ الآخرةِ.

۶۲۷ – دوم: سعادت مقیّد بود. وهي کلُّ لذّةٍ وراحةٍ یُمکِن الوصولَ إلیهِ قَبلَ الموتِ بدین سبب گفتم سعادت مُقیّد که این مقید بود بشرطی تا سعادتِ بود. که لَذّتِ حالی چون مثمر رنجی ودردی بود در مآل، آنرا لَذّتِ مطلق نخوانند. بل که لذّات دنیوی، أعنی مـا یُوصلُ إلیها قَبلَ الموتِ منقسم دان: بعضی بدان سعادت مطلق رساند، واین را خیر توان

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله ۱۳ رحمه الله بسم . . . الرحیم N / 2 - 3 حق . . . دنیاه N M - P L I / 3 عزیز N M دوست P L I / هر P I - N M L / خیر L چیزی N M چیز P I / 4 است P L I بود N M / وبس M بس N - P L I / هو P L I هي N M / 5 التمتع N M تمتع P I / 6 معنی P M L I نقط N / آمده است P I آمده M L است N / لا P M L I اللهم لا N / 8 دوم P M L I - N / بود L که آن مقید بود P I - N M / 9 گفتم P N I گفته L گفتیم M / این N M آن P L I / بود P M L I است M / 10 که P L I چه N که چه M / مثمر N M براثر P L I / 11 که N - P M L I / 12 منقسم P M L I وآنرا منقسم M / دان P M L I است N .

* * * نامهٔ صدر چهارم . P 46 . N 13 . M 88 . L 49 . I 34 * * *

گفت . لأنَّ کُلَّ ما یُفْضي إلی السعادةِ المُطلقةِ فهُو أیضاً خیرٌ وسعادة . وبعضی أز آن سعادت دور کند . عقلای دنیا آنرا خیر خوانند . ونزدیك عقلای دین این شرّ بود . کُودَك أز نُقصانِ خردِ خود ، فصدو حجامَت شر داندو پدرش از کمالِ عقلِ خود آنرا خیر داند .

٦٢٨ – أکنون هَر که را نظر به‌ما بعد موت بُود چون برسد بداند که معاصی أگر چه حالی در آن لَذَّت است ، همه شر بود . وطاعت أگر چه حالی در آن رَنجکی بود خیراست . مبتدی را می گویم نه منتهی را ، زیرا که أز عِلم خواندن هیچ رنج نیست إلا در راهِ طلب کتاب . وأگر نه ، لذیذ تر از علم خواندن ، در دنیا هیچ لَذَّتی نیست . فعلِ طاعات همه خیراست .

٦٢٩ – أکنون هر نعمتی که خدای تعالی به‌توداده است ، أگر بدان سعادت مطلق کسب کنی مبارك ، آن نعمت را شکر گذارده باشی . شُکرُ النعمةِ ، بدان : إستعمالها في رِضا المُنعم . وهر نعمت که خدای تعالی بیافرید أز بهرآن آفرید ، تا بدان بدو رسی تو ، چون تو بدان نعمت أز أو بر گردی ، آن نعمت را کافری ، زیرا که چون مثلاً غلامی أز خدمتِ سلطان دور ماند ، وسلطان أورا مرکبیو بلغه‌ای فرستد ، تا بدو پیوندد ، سعادتِ غلام را ،

---

1 گفت P M L I خواند N / 2 وبعضی . . . سعادت P I - N M L / 3 کودك P N L I که کودك M / خرد خود M خرد P L I خود N / 4 عقل P L I - N M / داند P L I خواند N M / 5 به N M فی P L I / بود . . . بداند P I بود چون برسد بدانکه L رسد داند M است داند N / 6 معاصی N M عاصی L بماصی P I / حالی P L I - N M / همه P N M I در L / بود P N L I است M / 7 حالی P M L I - N / بود خیراست P L I هست خیر است M باشد N / 8 رنج P L I رنجی N M / کتاب N وکتاب P L I - M / وأگر P N L I یا M / 9 فعل . . . است P L I - N M / طاعات همه M آن طاعت N / 10 هر نعمتی P L I - N M / 11 را . . . باشی P L I راشکر گزاری M شکر بگزاردی N / 12 بدان P L I - N M / که P N M I کنم L / بیا فرید P M L I - N / 13 بدان بدو N M درو P L I / تو چون N وتو M و P L I / 14 مثلا M - P N L I / خدمت P L I - N M / 15 وسلطان P M L I سلطان N / فرستد P M L I فرستد بدو N .

نه غرضِ سلطان را ، واین غلام به‌دشمنی أزآنِ او پیوندد ، لا بد در نعمتِ سلطان کافر بود .

٦٣٠ – أکنون هرچه در وجود است از بهر آن است که تو بـدو رسی به‌واسطهٔ آن واین قالب که تورا داده‌است نعمتی سخت بزرگوار است، که به‌زبان هرچه ندانی باز پرسی در راهِ خدای تعالی که « فاسألوا أهلَ الذّکر إن کنتم لا تعلمــونَ » پس بگوش بشنوی ، وأگر این دو نعمتِ عظیم نبودی ، پُرسیدن وشنیدن مُتعذّر بودی . آنگاه چون بدانستی ، به‌زبان باز گویـی ودیگران را در آموزی « وذکر فانّ الذکری تنفعُ المؤمنینَ » ، « بلـّغ مـا أنزِلَ إلیکَ » یا ابنَ آدمَ عَلـّم مَجّاناً . کما عُلـّمتَ مجّاناً . این دو نعمت در زبان است .

٦٣١ – وأگر مسئول عنه از تو مثلاً دور بود ، آنجا سؤال به‌زبان هیچ سود ندارد . القلم إحدی اللسانین ، تورا دست داده‌است که بنویسی . چون جواب بنویسند، تورا چشم داده‌است که بر خوانی . ودر حضورِ مسئول عنه زبان‌تو ضرورت بود در سؤالِ توو گوشِ تو ضرورت بود در شنیدن جوابِ أو . ودر غیبت دَست‌و زبان‌و چشم‌و گوش ضرورت بود .

٦٣٢ – این را إستعمالُ السمع والبصرِ والیــدِ واللسانِ فی رِضا اللهِ

1 دشمنی از آن او N دشمن او M دشمن سلطان P L I / 1 - 2 در . . . بود P L I کافر نعمت سلطان بود M کافر نعمت گردد N / 3 است که N است تا M تا P L I / 4 قالب P N M I تاب L / داده . . . بزرگوار M داد نعمتی سخت بزرگ L نعمت سخت بزرگوار N داد هر نعمتی بزرگ P I / که N M - P L I / 5 النحل 16 : 43 ك والانبیاء 21 : 7 ك / که P N M I - L / 6 بشنوی N M I بشنودی P I / وأگر P L I اگر N M / 7 - 8 باز . . . آموزی P M L I بگو N / 8 الذاریات 51 : 55 ك / 8 - 9 المائدة 5 : 67 م / 10 است P L I باز N - M / 11 واگر P L I اگر N M / مثلا P L I - N M / به P L I - N M / 13 ودر P L I در N M / 14 در سؤال تو N M L سؤال P I / شنید N - P M L I / 15 أو P N L I - M / غیبت N M L غیبت است P I / ضرورت بود N - P M L I .

خوانند . أمّا چون به‌زبان همه آن گویی که تورا به‌کار نیاید ، وبه‌سمع همه آن شنوی که تورا أز آن سعادت دور کند ، ودیده را همه در آن به‌کارداری که تورا از این نعمت دور کند ، وبه‌دست همه آن نویسی که تورا زیان دارد کافر إین نعم بوده باشی . أو با تو گفت « وما خَلَقتُ الجِنَّ والانسَ إلّا لِیَعبُدونِ ». چشم‌و گوش‌و زبان از برای آن آفریدم تا بدان راه من روی ؛ تو دَر سخط آنرا به‌کار داشتی « إنَّ السَّمعَ والبَصَرَ والفؤادَ کلٌّ أولئكَ كانَ عَنهُ مَسئولاً » .

٦٣٣ – أو أز منعمی تورا خود خبر داد بدین أعضا که « أذکروا نعمةَ اللهِ عَلیکُم » . ذکرِ نعمتِ أو چبود ؟ بدانستن بود که به‌هر عضوی أز أعضا ، چون به‌خدا توان رسیدن ، وچون از خدا توان بُریَدن . چون بِدانستی ذکرِ نِعمَت بُوَد ، چون در رِضایِ أو بِکار بُردی شکرِ نِعمَت بود . إین حکمِ أعضایِ تُست ، وهرچه دَر وُجود است ، مِن ذَروَةِ العرشِ إلی تخُومِ الأَرضین السفلی . همه إین حُکم دارد .

٦٣٤ – مثـــلاً قَلمَ نعمتی است وحبرو محبره دو نعمت است ، همچون دست . چون بدست آن نویسی که رضایِ أوست ، شکر قلم‌و حبرو محبره کرده باشی ، وأگر نه ، کافری این هرسه نعمت را . وچون محبره مثلاً در هوا بنه‌ایستد بلکه آنرا مکانی باید أرضی ، شکرِ آن مکان که نعمتی است از نعم او هم چنین در این جمله بود . و کفرانِ این نعمت هم چنین . لا بل

1 تورا P M L I – N / همه N – P M L I / 2 از آن M از P N L I / ودیده را N M دیده P L I / به N M – P L I / 3 این نعمت P L I دین N M / همه آن P N L I همان N / 4 کافر P L I نه کافر N M / نعم P L I نعمت M این نعمت N / 4 – 5 الذاریات 51 : 56 ك / 5 از N M – P L I / 6 – 7 الاسراء 17 : 36 ك / 8 او N M و P L I / داد N M دادند P L I / 8 – 9 ابراهیم 14 : 6 ك / 9 ذکرت نعمت P M L I – M / به P N L I بر M / 11 چون . . . بود P N L I – M / 12 است N M تست P L I / 17 کرده باشی P L I کردی N M / واگر P N L I یا M / این P L I – N M / 16 – 18 محبره . . . او N M – P L I / 17 مکانی M معانی N / 18 هم چنین . . . هم چنین N کردی وهم چنین بدانی که حبر نعمتی است از منعم برتو وآب در این جمله بود M مثلا بدانی که محبره نعمتی است شکر آن بکنی که نعمق است از منعم برتو وآب هم چنین بود در کفران نعمت P L I .

حبر از مازوو آبو زاجو صمغ توان کرد. این چهار نعمت، است در این چهار نعمت شاکرو کافر باشی در طرفین . لا بل تا آبو مازوو صمغ به‌تو رسد، بسیاری نعمت است که آنرا برنتوان شمرد، أمّا :

لقد أسمَعتُ لَو نادیتُ حَیّاً ولکن لا حَیاةَ لِمَن أنادی

۶۳۵ – وعلی الجمله هر حرکتی وسکنتی که تو بکنی، از وجود کُلّ موجودات ما في السماواتِ والأرضِ والملائِکةِ الأرضیّةِ والسّماویّةِ وحَمَلةِ العَرشِ، مُستغنی نیستی، در آن حَرکت وسکنت . أگر به‌رضایِ اوست همه نعمت را شکر کردی، وهمهٔ وجود سبب آن بود که تورا یك قدم در راهِ خدا فراتر برد . پس کلّ وجود پنداری که تورا خطوه ایست . پس همه مقرب تو بودَند به‌خدا این همان معنی است که مصطفا – صلعم – گفت : هر که طاعتی کند أهلِ آسمان وزمین بر أو ترحُّم کنند، وچون حرکتی وسکنتی در سخط خدا کردی، کلّ وجود را کفران کردی، وبه‌همهٔ مو جودات إستهانت کردی در مَقتِ أو. پس تورا أز خدا دور می دارَند . إینجا بود که گفت : إنّ العاصيَ لیلعَنُـهُ أهلُ السماواتِ والأرضِ .

---

1 بر PLI - NM / 2 نعمت NM که PLI / طرفین NML طریق PI / 3 نعمت PMI نعم N / نتوان PNLI نتوانم M / 4 ولکن . . . انادی PNMI - L / انادی PNMLI ج 1 ص 19 و 414 و ج 2 ص 100: تنادی (فرمنش) یموت P 3 / 5 هر PLI هیچ NM / بکني NML بنکني PI / 5 - 6 وجود . . . ما N کل وجود من M کل وجود موجود ما PLI / 7 نیستی PNLI نیست M / به PLI در NM / 8 همه نعمت PMLI هم نعم N / سبب PMLI بر N / یك قدم PLI خطوه M یك خطوه N / در M از PNLI / 9 پس . . . ایست N - PMLI / 10 تو PNMI تر L / همان معنی است PLI معنی بود NM / گفت PLI گوید NM / هر PNLI که هر M / 11 او PLI وی NM / وسکنتی PLI یاسکنتي NM / 12 سخط NM سخت PLI / کردیو PMLI کرد N / 13 کردی PMLI خواست N / 13 - 14 تورا . . . دارند PLI همه ترا مبعد بود ند M همهٔ وجود مبعد آمد ند از خدا N / 14 اینجا . . . گفت N که PLI - M / لیلعنه PMLI لیعادیه N .

٦٣٦ – أی عزیز تو أز إین آیت چه فهم کردی که « والملائکة یُسَبِّحون َ بحمدِ رَبِّهم ویَستغفرونَ لِمَن في الأرض » ؟ أو این کار بَس منظوم ومُرَتب آفریده‌است، أمّا تو بس کاهلی . دیگر چیزی نمی نویسَم ! أو همه را هَست ، أمّا ندانم که تو أورا هستی یا نه ؟ لعمری ! أو کس را نیست جز خودرا ، أمّا تورا باخدایی ِ أو چه شمار ؟ تو از تنکی ِخود گو « ولله المَثلُ الاعلی » . آفتاب هیچ خانه را نتواند بود . آفتاب صدو شصت وأند بار چَندِ مشرق‌و مغرب است ، در خانۀ پیرزنان کجا گنجد ؟ تورا وا همگی ِ آفتاب چـه کار ؟ نصیب تو أز آفتاب آن بود که خانۀ تورا روَشن کند . پس آفتاب همۀ خانه‌ها راهست، مَن کانَ للهِ کانَ اللهُ له .

٦٣٧ – حدیثِ شبلی – ره – إینجا دَرخور است . یك روز منـاجات کردو گفت : بار خـدا یا کرا بودی ؟ گفت : هیـچ کس را ! گفت : کرای ؟ گفت : هیچ کس را ! گفت : کرا خواهی بود ؟ گفت : هیچ کس را ! أورا وجدی عظیم پیدا آمد . وسه روز در آن بماند تا خبر به‌پیرش جنید – ره – بردنـد ، برخاست وبه‌نزدیك شبلی آمد وقوّال را حاضر کرد

1 تو L - PNMI / کردی PMLI کرد N / 1 - 2 الشوری 43 : 5 ك / 2 منظوم NML منظور PI / 3 آفریده است NM آفرید PLI / دیگر . . . نویسم N - PMLI / 4 که M - PNLI / 5 تنکی PMLI بندگی N / گوی PNMI گویی L / النحل 16 : 60 ك / 6 نتواند NM نتوان PLI / 6 صد NM سیصد PLI / 8 کار PMLI شمار N / را NM - PLI / 9 خانه‌ها NM خانه PLI / 10 - 11 مناجات کردو PLI در مناجات NM / 11 هیچ M - PNLI / 11 - 12 گفت کرایي گفت هیچ کس را N - NMLI / 12 هیچ M - PNLI / وجدی PLI غشی NM / 13 آمد PMLI شد N / بماند تا NM بود PLI / خبر PMLI آخر N / به PMLI پیش N / 14 به نزدیك NM نزدیك PLI / قوال را PMI قوال L قوالی N / کردو NM کردند PLI .

وبه‌فرمود تا بیتی چند بر گفت . شبلی باخود آمد . أی عزیز ! ندانم که قوّال چه گفت ، أمّا دانم که نهنگِ قهر از درونِ جنید سر به درونِ شبلی در آورد ، ودر سَرِ أو می گفت : یا شبلی :

گاهِ مستی نیست مستا نـــه مگو
جانِ ما مخراش‌و مَخروش ای پسر !
کم کن از بیـدادو أفزونی مجو
میرداد اینجا ست، خاموش أی پسر !

٦٣٨ ــ همان نقط است که روزی هم شبلی در پیش جنید شدو گفت : ما تقول فیمن اللهُ کانَ فیهِ أزلاً وأبداً ؟ جنید گفت :

مستك شده‌ای مرا نمی دانی هی
یا رانت که بودندو کجا خوردی می ؟

یا شبلی ! بَینكَ وبَینَ خِیارِ قومِكَ إثنا عشر ألفَ مقام، أوّلها مَحو ما بَدأتَ بـهِ :

نی در همه گلایه بَطی داری — من بار نامهٔ تو زِ بر دارم

والسلام والحمد لله ربّ العالمین . وصلواته علی محمد وآله وصحبه أجمعین .

#

1 بیتی چند PMLI بیتکی N / بر PNLI به M / 1 ـ 2 ای . . . قهر PMLI گفت دیدم نهنگی که N / 2 سر به . . . شبلی در NM به . . . شبلی سر بر PLI / 3 ودر NML و PI / شبلی I شبلی شه L شبلی بیت PNM / 4 مستانه NM مستأثر PLI / 5 مخراش، PNMI ـ L / 8 نقط NMI نطق PI / روزی PNMI روز L / شد PLI رفت NM / 9 کان فیه NM کافیه PLI / گفت I گفت بیت PN گفت نظم M گفت شه L / 14 ـ 15 نی در . . . العالمین PMLI والسلام عل من اهتدی N / 15 وصلواته . . . اجمعین M وصلی الله علیه وسلم عل محمد وآله وصحبه اجمعین PLI ـ N .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٣٩ – رَبِّ يسر ووفق لِكُلِّ خَير . هر چه در این مکتوب است مقصودش بآخر بدانی ، وقت را همه سمع باش ! بدان ای برادر عزیز أطالَ اللهُ بَقاكَ في طاعتِهِ که هر چیزرا ترازویی دیگراست ، وهر کاری را معیاری ، وهر مقداری را مِکیالی . محك وآتش هَر دو تَعریف می کنند در خصوصِ صِفاتِ زر ، ولیکن آتش تعریف مقدار عیار کند ، ومحك هرگز این تعریف نکند ونتواند کرد . ومحك عن قربٍ وعلی سهول تعریفی کند که آتش را آن نیست . وترازو تعریفِ مقدارو کمیتِ زر کند . وآتش‌و محك را هرگز این تعریف نتواند بود ، چون کمیّت‌و مقدار بیش گردد ، ترازو تعریف نکند ، طیار را خاصیتی دیگر است ، پس ممسوحات‌و مذروعات‌و مکیالات هریکی را علی حده ترازویی دیگراست . این خود ظاهراست .

٦٤٠ – جوان مردا ! أگر خواهی که لونی مُعَیَّن را در متلوّنی بدانی که چه لونست ، جز ترازویِ حسِّ بصری تورا آن تعریف هرگز کی کند؟ شَم‌و ذوق نه ترازویِ ألوان است . وچون شم‌و ذوق تَعریفِ سُرخی‌و زَردی‌و کَبودی نکند ، فرسطوو قپـــان‌و طیار چون تعریف کند ؟ وأصوات را به‌ترازویِ سمـــع برتوان سَختن تا آن ترازو خصوصِ أوصافِ

---

1 بسم . . . الرحیم I ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 3 ـ 4 أطال . . . طاعته I P L I ـ M / 4 چیز P M I چیزی L / 5 هردو تعریف‌می P L I تـ‌ریف هردو M / 6 آتش P M I آتش هردو L / 7 ـ 10 ونتواند . . . نکند M ـ P L I / 10 ممسوحات P M I مسموحات L / 13 کی P L I که M / 15 فرسطو (= پرستو) P I قرسطو L قرسطون M / 16 وأصوات P L I أصوات M / سختن P L I سخت M

* * * I 53 . L 59 . M 94 . P 65 . نامهٔ صدو پنجم . * * *

أصوات را تعریف کند وبگوید که فلان صوت خوش است وفلان نه ، وفلان بُلنداست‌و فلان نه ، وفلان موزونست‌و فلان نه . أگر کسی َتعرُّف این أوصاف أز دیده کند که ترازویِ ألوانست ، هرگز مقصودش حاصل نگردد . وهمچنـــین ذوق ترازویی است که طعم هَر مطعومی را تعریف کند که تلخ است یا شور یا شیرین . وهرگز سمع‌و بصراین صفاتِ مطعومات تعریف نکند . وهمچنین حاسهٔ شم تعریفِ رَوایح کند که هذا رائحة طیّبة وتلك رائحة کریهة . واین اوصاف را َتعریف نتوان کرد أز ترازویَ ذوق‌و سمع‌و بصر .

٦٤١ – وترازوی دیگر هست که علوم را بدان َسنجند تا حَق أز باطل پیدا کند . تا أگر خواهی که بدانی که پنج عدد طاق بُوَد یا جفت، آن ترازو با تو گوید به‌زبانی که هرگز دروغ نگوید که مجموع پنج عدد طاق بود لا غیر . واین ترازو کسی را که به‌ده سالگی رسید أز آدمیان بُوَد . وترازویی دیگر هست که تا سال زیادت نگردد نتواند بود ، إلّا ما شاءَ الله . خاصیت آن ترازو تعریف علوم غوامض بود که عالم حادث است وأورا مُحدثی هست ، ومحدثِ همـهٔ حوادث قدیم است ، وآن قدیم حَي‌و عالِم‌و مریدو قادرِو متکلم‌و سمیع‌و بصیراست . وترازویی دیگراست که خاصیتی عجیب در این أوصاف أزلی پیدا کند . وعلیها وعلیها . « قد عَلِمَ ُکلُّ أناسٍ مَشرَبَهُم » .

٦٤٢ – وترازویی که أعمـالِ آدمیان را بدان خواهند سنجیدن روزِ قیامَت تا مقادیرِ همهٔ حسنات‌و سیآت پیدا کند ، آن خود نوعی دیگراست .

---

1 را M ـ P L I / 1 ـ 2 فلان نه . . . فلان نه . . . فلان نه P M I فلانه . . . فلانه . . . فلانه L / 3 کند P L I کشد M / 5 ـ 6 هرگز . . . حاسه M ـ P L I / 6 هذا M هر L I افتراق نماید میان P / 7 وتلك رائحة M ـ P L I / واین P M I این L / از M اگر P L I / 9 علوم را L علوم P N I / 14 حادث P M L ذوق I / 16 قادر P L I قادر است M / 17 عجیب P L I عظیم M / وعلیها P ـ M L I / 17 ـ 18 البقرة 2 : 60 م والاعراف 7 : 160 ك / 19 وترازو P L I ترازو M / سنجیدن P L I سختن M L .

« وَنضَعُ الموازينَ القِسطَ » وترازويى كه صِفتِ عجيبىِ مَصنوعاتِ جهان كندَ ديگر ، وترازويى كه ملك و ملكوت درو به‌يك وزن بود ديگراست ، ترازويى كه ملك در أو ديگر نمايدو ملكوت ديگر ، آن خود چيزى ديگر است . وترازويى كه محدثات را أز محدث غايتِ بُعدو نهايت دورى باتو نمايد ديگراست . ترازويى كه حوادث را با صانع غايتِ قربو نهايت نزديكى با تو نمايد ، آن خود ديگراست . ترازويى كه أوصافِ مرجوّ أزل نمايد ديگر است ، ترازويى كه صفاتِ مخوف را عَرض دَهـد ديگر . وها هنا قد خَرَجَ عنانُ القلَمِ عَن قبضةِ الاختيارِ ، أو كادَ يَخرُجُ . ونبايد كه أز مقصود باز مانم .

٦٤٣ ـ أى عزيز ! أوصافِ خضر را به‌ترازوىِ موسى ـ ع ـ برنتوان سَخت ، وآنكه موسى ـ ع ـ در حضرت گويد كه : « أخافُ أن يكذّبون ويضيقُ صَدري » هم به‌ترازوىِ خِضر برنَتوان سخت . أگر شايستى كه مُريد أفعالِ پير را به‌ترازوىِ عِلمو عَقلِ خود برسنجد ، أورا به‌مريدى حاجَت نَبودى . أو خود پيرى كردى . چوب را هَرگز كجا رَسد كه بَرآتش حكم كند كه مرا چنين مَسوز وچنين سوز ! أگر چوب را عـلمِ سوختن بودى أورا خود بآتش چه حاجت بودى . مى‌نويسى كه مگر در من رشدى نديدى وندانستى كه أز جاىِ ديگر طلب كردى ؟ أى عزيز ! چنان مَباش كه أعرابى گفت : اللهُمَّ ارحمني ومحمّداً ولا تَرحم معنا أحداً .

أى باغبان بياو دَرِ باغ باز كن
چون مَن در آيمو بُتِ مَن ، دَر فراز كن

---

1 الانبياء 21 : 47 ك / وترازويى P L I ترازويى M / 2 ـ 3 وملكوت . . . آن M در او نمايد ديگر است وآن ملكوت P L I / 4 است P L I ـ M / 4 ـ 5 بعد . . . غايت P L I ـ M / 5 نهايت نزديكى M بعد P L I / 7 مخوف P M I مخنوق L / 10 أوصاف P L I أفعال M / را P L I ـ M / بر P I ـ M L / 11 ـ 12 الشعراء 26 : 12 ـ 13 ك / 11 ـ 12 وآنكه . . . سخت P ـ M L I / 12 بر L ـ P M I / 14 پيرى N L پيروى P I / را P I ـ M L / 15 وچنين سوز L ـ P M I / 16 مى نويسى M مينوى I ميبوى L ـ P / كه L ـ P M I / 17 ديگر P L I ديگر . ديگر نديدى چيزى M / 18 أحداً P I احداً شعر L احداً بيت M .

عجبا أز قتوری آدمی « قل لو أنتم تملکون خزائن رحمة ربّی إذاً لأمسکتم خشیة الأنفاق » .

٦٤٤ – أی عزیز ! أگر در تو رُشدی ندیدمی نشانش نه آن بودی که أز جای دیگر چیزی طلب کردمی ، حاشاو کلا ! نشانش آن بودی که هرگز أز تو طلب نکردمی . مرا مقصود از این چیزی دیگر بود ، تورا با آن چه حساب؟ تو کار خودرا باش ودر آن مرد باش! با کار دیگران تورا چه کار!

فاعمل کما تعلو فما لك بالذي لا تستطیع من الأمور بدان

بدان که أگر کار بر مراد تو بود سخت مشکل بود « ولو اتّبع الحقّ أهواءهم لفسدت السّماوات والأرض » . گوش و بینی را کار خود باید کرد ، إیشان را با حکم دیده در مبصرات چه کار ؟ وبا حکم زبان در ذوق چه کار ؟ شغلك الله بما یعنیك ووفّقك بترك مالا یعنیك . مارا همین دعا می گو ! والسلام . والحمد لله ربّ العالمین وصلواته علی خیر خلقه محمد وآله أجمعین .

1-2 الاسراء 17 : 100 ك / 3 در M - P L I / 3-4 بودی . . . بودی M بود P I بودی L / 6 با کار M L بار I با P / چه کار P I چه کار شعر M L / 7 لما تعلو M ج 1 : 362 و 463 ج 2 : 194 کما تعلو P L I / 8 بر M به P L I / 8-9 المؤمنون 23 : 71 ك / 10 چه کار M - P L I / 12 والسلام M - P L I / 12-13 رب . . . أجمعین M والصلاة علی رسول الله P L I .

بسم الله الرحمن الرحیم

٦٤٥ – أی دوستِ عزیزو أی آزاد مردِ کریم کجایی تواز مشعوذیِ تقدیر ؟ :

در هر نفسی هزار دام است ای جان
نا مردان را عشق حرام است ای جان

هر روز عالمی دیگرو هر شب به کوهی ودر پایی دیگر . ع : ومن یسأل الصعلوکَ أینَ المذاهبُ ؟

گویند مرا : أیِ زِ وطن ُبگسسته ! چونی ؟ چونم ؟ دلشده‌و جان خسته
بر تایی رود می‌زَنَم پیوَسته بگسسته هَزار جان‌و بَرهَم بَسته

سه چهار ماه است تا به‌منازلِ سخت افتاده أم که هرگز ندیده‌ام . وخوی نکرده أم به‌چنین زندگانی ، وپیوسته می گویم :

ای چَرخ ! دِلَم زیرو زِبَر کردهٔ تست
وین خسته دِلَم همیشه آزردهٔ تست
لعبی دِگر از پرده برون آوردی
بَس ُبلعجبی‌ها که پسِ پَردهٔ تست

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنهـــا بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 3 مشعوذی M مسعودی P L I / تقدیر I تقدیر شه L تقدیر بیت P M / در هر نفسی P M L I بر هر قدمی (ص 256) / 6 در عالمی P L I به عالمی M / ومن I مصرع ومن P ع : ومن L شعرو من M / 8 گویند I بیت گویند P L نظم گویند M / 9 تایی M L تای I تارهٔ P / 10 به منازل سخت P L I بمنازلی غریب M / که . . . ندیده ام و M ـ P L I / 11 گویم I گویم بیت M L گویم رباعی P / 13 دلم همیشه M دل‌و جانم L I دل‌و جان من P / بلعجبیها P M L I بلعجبها (ج 1 ص 477) .

* * * I 60 . L 66 . M 104 . P 72 . نامهٔ صدو ششم . * *

٦٤٦ – ای جوان‌مرد ! با ما بزبان برادری گفته‌ای أمّا نسب دُرست می‌باید کرد ، یا نه « ذٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفواهِهِم » بچه کار آید ؟ به‌چاشت‌و شام تورا نان‌و نان‌خورش چیست ؟ مرغِ مُسمَّن‌و حلواو قلیه ، هیهات ! ع : با عشق درآی تا عجایب بینی ! مردان را نان‌خورش ، بلاو دردو محنَت است ، حوالتِ شام‌و چاشتِ ایشان با درگاهِ إبلیس است . به‌جلال‌و قدر لم یَزَل که نمی‌دانی که چه می‌شنوی ، تو این حدیث‌را که باشی ، واین عالم‌را چه با شی ؟

مَردی باید زهر دو سر فارغ‌و فَرد
کو دَرد به‌جای آب‌و نان داند خورد

٦٤٧ – أی عزیزِ من أعزَّكَ الله بِمعرِفَةِ هٰذهِ الحقایِق ، والوصول إلى هذهِ المقاماتِ السَّنِيَّةِ ولا وُقِفَ بكَ فيها . با سرِ مهجوران گفتند ، آنکه در عالمِ شما او را إبلیس خوانند : که گلیمِ سیاهِ لعنَت چرا أز دوش نیندازی ؟ گفت : لیس بِعُشّكم فادرِجوا .

مَی‌فروشَم ، گلیم می‌نَفروشَم گر بفروشم برهنه مانَد دوشَم

گفت : چندین هزار سال مُعتکفِ کویِ معشوق بُودَم ، چون قبولَم کردند ، نصیبِ مَن أز دوست دَرد آمد . وچون بَرمَنَش رَحمت آمد ، مَرا لعنت کرد . چه می شنوی ؟ در یغا !

این من یجزی عنه جزاؤه وبه عندی غیر الا مرافق

٦٤٨ – گفت : فرق دانستن در یادگارِ دوست شِرك بُوَد در راهِ ما .

---

1 برادری ML برداری I پردازی P / نسب PMI نسبت L / 2 می PLI - M / التوبهٔ 9 : 30 م / 3 تورا PLI - M / چیست PLI چیست ترا M / 4 ع : PML - I / عجایب M عجب ها P عجایب ها LI / 7 باشی I باشی شه L باشی نظم M باشی بیت P / 8 سر فارغ‌و M عالم فارغ‌و LI غم فارغ‌و P عالم شده (فرمنش) / 11 با سر PMI باش L / 13 نیندازی L بیندازی PMI / فادرجو ML فا رجوا I مارجوا P / 14 فروشم PMI نفروشم L / گر ML که PI / 16 دوست درد PLI اورد M / 17 لعنت PLI بلعنت M / 18 جزاؤه PLI جزاء M / غیر I غیری PL عز M .

یایِ إضافتِ « وانّ علیك لعنَتي » نصیب ما آمد أز دوست، ما را نه لعنت بیاد است و نه رحمت، کارِ مـــا دیگر است و کارِ دیگران دیگر. چون مَعشوق تورا أهلِ یادگارِ خود نهاد، یادگارِ أو أگر گلیمِ سیاه بُوَدو أگر مُمَزّج و منسوج همـه یکي بود. هر که فرق داند أورا أز عاشقی هیچ خَبَر نیست. أز دستِ دوست چه عَسَل و چه حَنظَل! آنکه فرق داند عاشق عَسَل بود، نه عاشقِ دوست. بیا به‌نظّاره کردن، اگر راه یابی باری به‌درگاهِ دوستان که تسبیحِ ایشان همه اینست، اورامه:

من نه بآن آمیم ابېر تو   که بجفاشم یا بدشنام شم

چون سُلطان قباو کلاهِ خاصّ به‌کسی بَخشد، تشریف این بس بود، باقی در حسابِ عاشقان نیست.

٦٤٩ – جوان‌مردا! نسبِ آدم پی کن تا این عجایب بینی:

در عشق حدیثِ آدم و حَوّا نیست
ای هر که نه عاشق است أو أز ما نیست

گویند مرا که این سُخن زیبانیست
خورشید نه مجرم أر کسی بینا نیست

أگر نمیدانی که یایِ « وانّ علیكَ لعنَتی » چیست، چه عجب! باش تا به یای روحی در « ونفخت فیهِ من روحي » گذر کنی. آنگه یایِ « یس والقُرآنِ الحکیمِ » و یایِ « کهیعص » با تو بگویند که یایِ « لَعنتي » با إبلیس چه‌می کند. به‌جلال و قدرِ آن خدایی که به‌خود ایستاه است که یك لحظه

---

1 ص 38 : 78 ك / 7 دوستان P I دوشقان L عاشقان M / اورامه L بیت M P – I / 11 بینی I بینی بیت M بینی شعر L بینی رباعی P / 13 عاشق P M L I آدم (تمهیدات ص ٦٤) / است M – P L I / 14 گویند مرا P M L I مارا گویند (تمهیدات. ص ٦٤) / 15 خورشید نه مجرم ار P M L I خورشید نا محرم است (تمهیدات. ص ٦٤) خود راچه گناه اگر (فرمنش) / 16 ص 38 : 78 ك / 17 در M – P L I / ص 38 : 72 ك / 17 – 18 یس 36 : 1 ك / 18 با ابلیس M ابلیس P L I.

نیست که یایِ « لـَعنتی » قوت أز إبلیس باز گیرد . أیدوستِ عزیز ! تا إبلیس است هیچ کاری نکرده است تا یایِ « لـَعنتی » با أو نگفته است .

٦٥٠ – أی عزیز ! « المر » ندانم هرگز گویی وشنوی یا نه ؟ میم « الم » مشرب محمد است . ورای « الر » مَشربِ إبلیس است ، وهرگز تا خدا بی واسطه أو را نگوید که چنین کن ، أو هیچ کاری نکند . با او گفت ، چنانکه جبرئیل ومیکائیل میشنودند که « أسجدوا لآدم » ودر غیبتِ غیب با أو گفت : لا تسجد لغیري .

ألقاهُ في البَحرِ مشدوداً وقالَ لهُ   إيّاكَ إيّاكَ أن تَبتلَّ بالماءِ

أو نیز چون گلیمِ سیاه لـَعنتِ دوست بهیارگاری در دوش گرفت وبیرون آمد ، أز آنجا که تویی ، ودَردَرون رفت ، أز آنجا که مَنم ، می گفت ، چنانکه أو میشنیدو دوست :

یارم نخوهم مرا بهیاد اندرزد   خیزم بروَم پا بهقرار أندر زَد
خُرسَندی را بهإختیار اندرزَد   أنگشتِ بهچشمِ روزگاراندرزَد

٦٥١ – أی عزیز ! أگر تو گویی : این همه دَر قرآن کجاست ؟ من گویم : در طیّ عزّ حروفِ « حمعسق . طسم . المص » چه گویی ؟ این حروفِ هیچ معنی دارد یا نه ؟ چرا بر صحرا ننهادند ؟ وأگر گویی چرا تو بر صحرا مینهی ؟ بدانکه هم در پرده است ، این حَدیثِ بهصحرا نیایَد خود ، لا بل جز بر صحرا نیست . أمّا کوران را بهصحرا راه نیست ، نشنیده ای که چه گفتند :

---

3 المر M الم P L I / هرگز گویی وشنوی M گویی وشنوی هرگز P L I / 4 الر M P L I / تا خدا M خدا P L I / 6 البقرة 2 : 34 م / 7 لغیری P M I لغیری شعر L / 8 مشدوداً P M L I مكتوفاً ص 308 / بالماء P L I باللا M / 11 دوست I دوست که بیت M دوست رباعی P دوست شه L / 12 مرا (تصحیح فرمنش) را P M L I بهیاد P L I ببیار M / 16 چرا بر M بر P L I / 18 بر M به P L I / 19 گفتند I گفتند بیت P M گفتند شه L .

آشنایی قصدِ مَن کردو نـَدیدو باز گشت
آشنا هرگز ندیدم أی عجب مَن جز بەدشت

٦٥٢ – ای عزیز ! بەخدایی خدا که معنی « کهیعص » أز حصر بیرون است، ودر روشنی از « تبتّ یَدا أبي لَهَب » کم نیست . تو کجایی ؟ در دنیا مُشرفِ سلطان محمودی ، دردین اگر سگ دارِ سگ دارانِ دوستانِ أو باشی ، إیذت عظیم دولتی . وأنـّی لَكَ هذا . نهاد تو گویی در حُکمِ کیست ؟ و کدام شیطان است که سریرِ مُلكِ خود نهاده است در نهادِ تو ، ودر آنجا تصرّف می کند بیمنازعی ، وکارِ مُلك با أو چنان منتظم ومستقرّ که تو گویی : ورایِ این هرگز خود إنتظام وإستقرار نبود . أگر وقتی دراین معنی راهی بری ، باشد که « الرّحمنُ عَلی العرشِ استوی » با تو غمزەای زَنـَد وتو در معنی این آیت بویی بَری ، عرش سَریرِ أو دان . أگر ابن عباس گفته است که استوی أي استقرّ این تفسیر مُتلقی است بەقبول . از این جا إستقرار جسم فی مکانه ، مفهوم نیست، چنانکه گویند : إستقرّ الأمرُ عَلی فُلانٍ . أگر کسی أز اینجا استقرار جسمانی فهم کند تاوان بَروی است .

وَکَم مِن عَائبٍ قولاً صحیحاً وآفـَتـُهُ مِنَ الفَهـمِ السَّقیم

٦٥٣ – أز سخنِ خود بیفتادم ، هیچ دانی که حصارِ نهادِ خود چون باید داد تا آن شیطان که در آن پادشاهی می راند تسلیم کند ؟ أز مَن پرس که علی الخبیرِ سَقَطتَ .

شمشیر زدَن پیش مَلك پیشهٔ ماست وامروز نه روزِ کاهلی کردنِ ماست

3 مریم 19 : 1 م / 4 ابي لهب 111 : 1 ك / 5 در دین اگر سگ دار M اگر در دین PLI / 6 – 7 نهاد . . . خود M – PLI / 8 با M – PLI / 10 طه 20 : 5 ك / 12 است که PLI که M / أی PMI – L / 13 جا M جاه PI حال L / گویند M گوید PLI / 15 است I است بیت P است شعر ML / 16 عائب (ج 1 ص 155) وشکوی الغریب ص ۳۷ غائب PMLI / 18 در آن PLI درو M / 19 الخبیر ML الخیر PI / سقطت I سقطت بیت PM سقط شه L / 20 کردن ML کردهٔ PI .

خدمتِ کفشِ مَردی کُن . وهذا أقربُ الطرُق . چون ُترا قَبول کَرد ، شیطان خود بر خیزد، وکفی به عجباً . ندیده‌ای که چون کس به‌لشکر گاه در جایی نزول کند ، چون أورا معلوم گردد که نزول گاهِ أو به کسی أز خواصِ ُسلطان تَعلُّق دارد ، برخیزدو ِبروَد . و کَفانا اللهُ شرَّ کلِّ ذی شرّ والسّلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله أجمعین .

1 الطرق M الطریق P L I / 2 به P L I بهذا M / 3 در M L – P I / را P L I – L / 5 والحمد . . . أجمعین M – P L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٥٤ – حق تعالی آن سعادتی که خلقِ أوّلين و آخرين، در طلبِ آن عمرِ عزيز خويش خرج کردند، نثارِ روزگارِ برادرِ أعز کناد، وچشم بَدان از روزگارش دور داراد. وظنّ منِ دوست و برادر، در حقِ أو محقّق کناد، بِمنّه وفَضلِه.

٦٥٥ – أی عزيز! «وإنّ يوماً عِندَ رَبّكَ كَألفِ سَنةٍ مِما تعدّون» أرجو که به‌روزگار تورا معلوم گردد حقيقت اين آيت. آن دو شب که بر تربتِ فتحه بودی أندك مَدار! وتوفيقی که أز راهِ کرمِ بی عِلّت و رحمتِ بی نهايت، آناء اللّيل وأطراف النّهار، إستقبال می کند يقين می‌دان که نه تو يی، وپيوسته می گو، چه در حقِ خود وچه در حقِ من: اللّهمّ انفَعنا بِنعمَتكَ وأتمِمها عَلينا بِرحمَتِكَ. إين فراموش مکن:

مُنی إن تكن حقّاً تكُن أحسن المُنی
وإلّا فقد عشنا بهـا زَمناً رغداً

٦٥٦ – مقامی است در عشق که اميد به از خورد، يعنی به أز يافت

---

1 بسم . . . الرحيم T P I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M
ومن رسائله ۱۸ رحمه الله بسم . . . الرحيم N / 2 - 6 حق . . . عزيز T P M L I
- N / 2 سعادتی P M L I سعادت را T / 3 أعز P L I عزيز T M / بدان P M L I
بد T / 6 الحج 22 : 47 م / 7 گردد P L I شود T N M / آيت N حديث M L I
T P / 7 - 8 بر تربت فتحه P N بشريت I به تربت T M L / 9 می P L I - T N M /
10 وپيوسته T N که پيوسته P L I پيوسته M / خود N خويش T M - P L I / 11 مکن
T P N M I مکن شعر L / 14 اميد T P M L I او ميد N / به از خورد يعنی L I
- T P M N / خورد T M L خود P I .

* * * نامهٔ صدو هفتم. T 1 a . P 29 a . N 18 . M 105 . L 32 a . I 29 a * * *

باشد . فعذّبيني وشوقيني وا مطليني ولا تفي ! أز إين معدن آمده است . وخلي محبّاً والتعذر من وحينا ، هم أز اين عالم است . إبليس در اين َمقام نطقش همه اين است كه :

بی‌كار َمخوان َمرا كه آخر َصنمـــا
دَر دامَنِ تو دَست به‌كاری زده أم

ای برادر ! هان‌و هان ! تا در دِلـَت گذر نكند كه إبليس أز أودِل بر گرفته است كه اگر چه قدم بَر بساط قـَهر دارَد ، وروی دَر جلالِ عِزّتِ أزل كه « فبعزّتك لأغوِينّهم أجمعين » يكبارگی آورده است ، از اين خالی نيست كه :

دل بر نكنم ، أميدَ كی می‌دارم
تا بو كه عنايتی كنی دَر كارَم

مقتضی كمال معرفتِ إبليس اين نقط است كه :

آسان آسان تورا بنگذارم َمن
با زلف‌و رخِ تو كارهادارَم َمن

٦٥٧ – أمّا در كلّ وُجود كسی كه َحديثِ إبليس بداند شنيد ، فضلاً عن فهم أسرارهِ به‌غايت عزيز ُبوَد . وأگر نه به هزار سال نـُقطی أز َعجايبِ أسرارِ أو گفته نشود . آن يگانهٔ وجود ، آن َسروَرِ مهجوران ، آن سرّ قـَدَر ، آن َخالِ بر جمالِ أزل ، آن غيورِ مملكت ، شيخ أبو القاسمِ گرگان أورا خواجهٔ خواجگان خواندی . باش تا وقتی به جمال ازل بينا گردی پس

1 باشد T P M L I بود N / فعذبيني وشوقيني N فعذبيني الشوق P I فقدمى لشوقي L فبمعدتى شوقى T M / امطليني T امطلني P M I امطلتنى L امطين N / لا تفي T لا تقى M I لا نفى P N L / 2 محبا T N M L - P I / والتعذر من وحينا T P M L I والتملل حينا N / هم T M - P N L I / 3 كه T كه بيت N M شه L - P I / 7 وروى T N M L روى P I / جلال T P M L I جلالت N / 8 ص 38 : 82 ك / يكبارگى T M - P N L I / 9 از T N M واز P L I / 11 مقتضى . . . كه T N M L - P I / نقط N M L نقطه T / كه T N كه شه L كه بيت M .

تورا به‌تدریج پروردهٔ نازو کرشمهٔ آن جمال کند . پس أز وصال ِ مُتواصِل فَربه گردی . پس تورا أندك اندك از عالم ِ إنهُ لیُغان علی قلبي ، به‌عالم ِ حجاب راه دهند که الفطامُ عن المألوف شدیدٌ . پس به‌فراق رسی ، پس روی مهجوری ببینی ، پس بویی توانی برد أز جلالت ِ دولت ِ إبلیس .

٦٥٨ ـ أز دوستان ِ مَن یك کس است که حدیث أو بعضی تواند شنید که یارد گفت‌و که تواند شنید ؟ وکجا فهم أفتد عوام را حدیث ِ کسی که خواص ِ خواص بوی ِ خاك ِ قـــدم ِ وی نشنیدند . آخر شنیده باشی که او معلّم فریشتگان ُبود . چندین هزار سال زاویهٔ أو برساق ِ َعرش ُبود . إین اندك کاری می پنداری ، همان إبلیس است که بدایَتَش إین بود . أکنون حالش به‌جایی رسیده است که مصراع : با زیچهٔ کودکان ِ کوی ِ تو شد است . این مکتوب هزار بار برخوان‌و حفظ کن . شعر :

تغیّر حالي واللیـالي بحالهـــا   وشبت وما شاب الزمان الغرانق

والسلام . والحمد لله ربّ العالمین .

---

1 تورا . . . پس N ـ T P M L I / 1 ـ 2 أز . . . پس T P N L I ـ M / 1 متواصل N واصلی T P L I / 2 اندك اندك N بتدریج T P M L I / 3 عن المألوف N ـ T P M L I / فراق P N M L I قرآن T / 4 بینی T M ببینی P N L I / 5 بعضی N ـ T P M L I / 6 که یا . . . شنید N ـ T P M L I / 7 خواص خواص T M L خواص P I خاص الخاص N / وی P L I او T N M / 8 چند T P M I وچند N L / بر T P M L I برابر N / 10 حالش T N M L حالتش P I / به جایي P L I بدانجا N بدین T M / مصراع : N ـ T P M L I / 11 بر خوان N M L بخوان T P I / 12 تغیر . . . الغرانق T P M L I ـ N / والسلام . . . العالمین M ـ T P N L I / این نامهٔ در نسخهٔ 18 N پیش از شعر تمام شده ودر 105 M پس از شعرو سلام پایان یافته است . أما در نسخه‌های T P L I تا پایان نامهٔ 34 ج . (که در ج 1 ص 283 ـ 289 چاپ شده است) پیش می رود . بنابرین نیمهٔ أول نامهٔ 29 I ، 32 L ، 105 M ، 18 N ، 29 P در اینجا : (نامهٔ 107) ونیمهٔ دوم آنها در بخش یکم (نامهٔ 34) چاپ شده است .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٥٩ – ای برادر عزیز فراق هم بباید که محك است تا هر کسی عیارِ دوستی أز نهادِ خود باز گیرد. شعر:

ما کنتُ أعلم ما مقدارِ وصلِكمُ　　حتی هجرتم وبعضُ الهجر تأديبُ

اگر در فراق کمالِ اشتیاق مَردرا زیروزبر ندارَد، نشانِ نقصانِ عشق بود. وباشد که اشتیاق سایه نیفکند در فراق دو سبب را: یکی آنکه امیدِ وصال همگی درون بستاند، پس مقام انس بودو لذت أمید، جایِ اشتیاق نبود در نهادِ عاشق. ودیگر سبب آن بود که به‌کمالِ معرفت رسیده بود در حقِ مَعشوق، وتعززِ أو را به‌تمامی دانسته بود، ودر وصال از أو بس قوتی نبوَد که کمالِ تعزز واستغنایِ او حجابِ آن بود که عاشق را تلذذی بود به وصالِ معشوق. پس چون در وِصال لذت نیابد، در فراق اشتیاق نبوَد.

٦٦٠ – ای عزیز! ابلیس داند که این چه بود! گفتِ: «وکانَ مِن الکافرین» ضرورت بود، چه کند که نومید نبود از رحمت. جوان مردا! رویِ کمالِ عزتِ أزل دیده وبه‌خودیِ خود بینا شده لا بد از رحمت نومید بود حال این است که گفته است، بیت:

آتش به‌دلم در زدیو نفت به‌جان　　وآنگه گویی که رازِ ما دار نهان

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) ومنها L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ـ P / 3 باز P M وا L / شعر M L بیت P / 7 ولذت M بلذت P L / 13 چه . . . گفت M چیست که P L / 13 ـ 14 البقرة 2 : 34 م / 14 چه . . . نبود P L نومید M / 14 ـ 16 از رحمت . . . بود M ـ P L / 16 حال . . . است M ـ P L / بیت M ـ P L / 17 نفت P M L نفط ج 1 ص 221 و 348 .

* * * نامهٔ صدو هشتم L 41 . M 108 . P 37 b * * *

هرچه خواهد کند . « وتمت کلمة ربك صدقاً وعدلاً » . أو بِه داند مگر صلاحش اینست . أولین‌و آخرین‌را اگر دیده أز کمال عزت بر بسته نبودی ، ودیدهٔ ایشان به‌نوری مکحول بودی که رحمتِ خدارا بیند همه هم‌کاسه بودندی در « وکان من الکافرین » . اما ایشان را به‌شراب طهور مستِ وقت کنند ، ودیدهٔ عقل‌و تمیزشان بردوزند تا دیدهٔ ایشان از عزتِ أزل دیدن بربسته بوَد . پس در وجود همه أورا بینند ، غیری را نتوانند دیدن . پس نگویند که ماو أو . چون همه أو بود ، کار راست بود . آن مسکین همه تمیز است .

٦٦١ – قومی أز سالکان از أهلِ عقل چون بدینجا رسیدندو به‌ذره‌ای أز این نقطه بینا شدند ، گفتند : بنده به‌گناه کافر گرددو یستحق الخلودَ ، ولا صغیرةَ فی الذنوبِ ، وکلها کبائر . اینهارا مقطعه عقل‌و تمیز بود . کار الهی را به‌عقلِ خود برسنجند ، ندانستند که سِعَتِ رحمتِ أو خود عالمی دیگر است . چون یك نقطه سالِك را معلوم گردَد ، از این مَهلکهٔ عظیم نجات یابد . وآن آن است که بداند که أوّلِ وجود از کجا خاست . اگر به‌میزانِ عقلِ خود برسنجد کس را استحقاقِ وجود نبیند ، پس بداند که کارها نه بر قدرِ میزانِ عقلِ او است . پس بداند که معتزله را این خطا از کجا افتاد که : بنده به‌گناه کافر گردد . وهـذا من عجائبِ العلومِ وغرائبِ المفهوم . به‌أندك ندارد این نوشته را . والسلام . والحمد لله ربِّ العالمین . وصلی علی خیرِ خلقه محمدٍ وآله الطاهرین .

1 خواهد کند PL خواهند کنند M / به M بهتر PL / 3 نبودی PM بودی L / نوری M نور PL / بودی M نبودی PL / که M کی دیده ایشان PL / بیند M دیدی‌و PL / 4 همه M – PL / وقت M – PL / شان PM – L / بر دوزند M فرودوزند P فروزند L / 6 بر M در PL / بینند M بیندو PL / 7 چون M – PL / کار M – PL / 9 سالکان . . . عقل M ارباب عقل وسالکان PL / چون بدینجا PL با ینجا M / 10 گردد M شود PL / 12 سنجند ML سختند P / خود PL – M / 13 گردد M شود PL / 15 کس PM وکس L / نبیند PM به بیند L / 17 گردد M شود PL / 18 المفهوم L الفهوم PM / را M – PL / 18 – 19 والحمد . . . الطاهرین M – PL .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٦٢ – أی عزیز ! أعانكَ اللهُ علی سلوكِ الصّراطِ المستقیمِ وأعاذَكَ بفضلِهِ وَكرَمِهِ مِن الشیطانِ الرجیمِ . بدان وآگاه باش که آن چنان نوشته که از سَرِ سودا نویسم، اگرچه مثلاً معانیِ آن نیك فهم نیفتد ، أما مُطالَعَتِ آن درونِ باطن را سخت سود دارد که تیرِ سلطان هر کجا برند کارِ خود کُنَند . خاصیتِ إرادت این است که مُریدرا راهِ خدایِ تعالی نباید رَفت که راهِ پیرَش باید رفت . چون راهِ پیر تمام رفت، هرراهِ خدا که پیر رفته بود، اورا نارفته حاصل شود أثرِ آن . واین سخت بلعَجَب سخَنی است . پیر چون مُرید را راهآورَد ، راهی که دیر رفته بود ، أز أو برگیرد. و راهِ آدمی بهسر بُردَن بسیار آسان تر از آن است که راهِ خدا ، که در این هزار هزار خطر بوَد در هر نفَسی ، وآن از خطر دور تر بود .

٦٦٣ – أی عزیز ! أگر مثلاً کسی خواهد که سلطان را بیند وجانب او بهدست آرد ، بسیاری غصّهو رنج بکشد ، باشد که به مراد برسد یانه . أمّا أگر غلامی خاصِ سلطانرا این تمنا بود ، بروی آسان بود . وچون غلام را بهدست آورده بود سلطان خود بهدست آورده بود ، لا بل که هرگز سلطان را

---

1 بسم . . . الرحیم P I منها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 3 آن P L I – M / 4 نویسم M L نویسد P I / 5 درون P L I اندرون M / کجا P L I جاکه M / 8 اثر P M I – L / سخت P L I بس M / بلعجب P L I بو العجب M / 9 را راه آورد P I راه او رود M L / دیر P I در L پیر M / از M L ای عزیز از P I / 10 وراه M L راه P I / بسیار M – P L I / 13 آرد P L I اورد M / بکشد P L I بکشیده M / 14 غلامی P L I یا غلامی M / سلطان را P L I سلطانش M / غلام M علام P L I / 15 آورده بود P L I اورد M / سلطان P M I – L / خود M – P L I / به دست . . . بود P M I – L / که P L I – M .

* * * نامهٔ صدو نهم . P 31 . M 109 . L 34 . I 31 * * *

به‌دست نیاورد إلّا از راهِ غیری. وُجز این هیچ راهی نیست « ولله المثل الأعلی في السّماواتِ والأرض » . اگر اورا خواهی خِدمت کفش دوستی از آنِ او جهد کن تا چون کنی، واورا چون به‌چنگ آوری .

٦٦٤ – داود – علیه الصلاة من الرحمان – گفت : یا رب أین أطلُبُكَ ؟ فقال : عِندَ المنکسِرَةِ قلوبهم مِن أجلي ! وبا بویزید بسطامی – ره – گفتند : کیفَ الطریقُ الی الله ؟ گفت : خودرا در دَرونِ دوستی از آنِ او جای کُن ! گفتند : آنگاه چه بود واین حدیث چه معنی دارد ؟ گفت : زیرا که او هر روز هزار بار دَر دِلِ دوستانِ خود نظر کند . باشد که یك باری دردلِ دوستی نظر کندوتو خودرا دردلِ او جای کرده باشی، به تبعیّتِ دلِ او، دلِ تو مَحلِّ نظرِ عنایت گردد . وتورا خود دَر همهٔ عمر این بَس بُوَد :

یك نظر از دوست‌و صد هزار عنایت
منتظرم تا که وقتِ آن نظر آید

٦٦٥ – ای عزیز تقرُّبی که به‌دوستی از آنِ او کنی بدو کرده باشی « ان الله هو یَقبلُ التَوبَةَ عَن عِبادِهِ ویأخُذُ الصدقات ». اگر گرسنه‌ای را سیر کنی، اورا نان داده باشی . نشنیده‌ای که با موسی چه گفت ؟ گفت : مَرِضتُ فَلَم تعُدني، وجِعتُ فَلَم تُطعِمني . فقام موسی واضطرب وقال : یا ربِّ العزّةِ أوَ تمرضُ وتجوعُ ؟ فقال : یجوع أولیائي ویَمرضونَ، فلو أطعَمتَهم وعُدتَهُم لکنتَ قد أطعَمتني وعُدتني . وآنکه در خبرِ مصطفا آمده است که من أطعَمَ مُؤمِناً فقد أطعَمَ الله، ومَن

---

1 ـ 2 الروم 30 : 27 ك / 2 کفش . . . آن P L I کفشی از ان دوستی M / 3 آوری P L I آری M / 5 المنکرة M المتکسرة P L I / 7 جای P L I ـ M / 8 أو P L I ـ M / خود P L I ـ M / 8 ـ 9 باشد . . . کند M ـ P L I / 9 تو M L ـ P I / 12 دوست P M L I یار ص 368 / 15 التوبة 9 : 104 م / ان الله هو (قرآن) وهو الذي P M L I / 16 نشیده ای P I نشنیدی M L / 17 گفت M ـ P L I / فقام P L I مقام M / 18 یجوع P M I أیجوع L / 19 وآنکه P L I انکه M .

أكرمَ مُؤمِناً فقد أكرَمَ اللهَ ، ومَن سَرَّ مؤمناً فقَد سرَّ اللهَ ، ومَن أهانَ مؤمناً فقد بارَزَه بالمحارَبَةِ . وأز اين مَعنى بسيار آمـــده است ، وهمه اين است .

٥٦٦ – جهدِ آن كن كه هر كارى كه كنى چنين كنى، تا همه مقبول بود . يكى أز اين ، بهتر كه هزار هزار طاعتِ عادتى ، لا بل كه در قرآن مجيد مى گويد كه « من ذا الذي يُقرِضُ اللهَ قرضاً حَسناً » يعنى كه آن چيز كه به‌دوستى أز انِ أو رسد . واين كه رسول – صلعم – مى گويد : الصدقة تَقَعُ في يدِ اللهِ قبلَ أن تَقَعَ في يدِ السائلِ ، همين بود . تو مى‌بايد كه أز خداى تعالى مى‌خواهى تا توفيق آن أرزانى دارد كه به‌دوستى أز آنِ أو تقرّب كنى كه من تورا از اين دعا مى كنم ، والله يستجيب بِفَضلِهِ ورَحمَتِهِ .

٦٦٧ – پيوستـــه همى گو : اللّهم اجعلني محبّاً لأوليائكَ ومبغضاً لأعدائك . عزيزا ! اگر تورا اين دولت دَست دَهد عظيم كارى بود . أرجو كه قدرش بداني ، وچنان پندارى كه اين دولت مَبذول خواهد بود . انشاء الله العزيز كه چنين باشد والسّلام .

٦٦٨ – قالت عُميرةُ ما رأيتك بعدما نفر الزمان باي لون منكر
اعميرة ان اتاك وشب رأسي كرّ الليالي واختلاف الأعصرِ

لا طاقة للقرارِ ، ولا وجه للفرار .

نه روىِ شدَن نه راى ايدر بودن
چون دايره سرگشته‌و بى‌سر بودن

5 مجيد M – P L I / 6 البقرة 2 : 245 م / 7 به دوستى از آن او P L I بدرويشى دهى اول بدو M / واين M – P L I / 8 تومى P I قومى L تو M / 9 آن او تقرب P L I دوستان او تقربى M / 10 از M L – P I / 11 محبا M L محبوبا P I / 12 بود M باشد L است P – I / 13 پندارى P L I پندار M / 14 العزيز M L – P I / باشد P L I بود M / والسلام M – P L I اين نامه در نسخه هاى P L I بدّينجا پايان يافته است . و پنجاه سطر باقى ، با تك نسخهٔ b 109 M تصحيح شده است / 15 – 19 قالت . . . بودن M – P L I .

چه‌توان کرد ! که دست‌و پای آن جوان‌مرد محکم ببستندو به دریاش انداختند، پس گفتند : زنهار ! واین بیت برحسبِ حال گفتند بیت :

اکنون که رُخَت زکویِ ما شد پُر گَرد
زینهـــار به‌هیچ گرد آلوده مَگرد !

کاندر رَهِ عاشقی چنـــان بایـد مَرد
کـز دریا خُشك آیدو زِدوزَخ سرد

شعر :

لَقد ذَلَّ حتی کادَ یرحمه العِدی وما الحبُّ یالمیاهَ الا کذالِکا

٦٦٩ – روز وشب کاری ندارد إلا در دریایِ درد غوطه خوردن. وتسبیحِ جانش‌و ذکرِ دلش این بود که می‌گوید بیت :

من با دل‌و با یار نمی‌دانم راه
کس می نرهـــا ندم از این غم یك راه

کردم به‌دو دَستِ خویش این کارتباه
جانا چه‌کنم جز آنکه می‌گویم : آه

أگر خلایقِ أولین‌و آخرین از برایِ أو نوحه کننـــد هنوز چیزی در باید . شعر :

یارم بشد از دست دریغا یا را زان نوحه گران حاج باید مارا

در هر حرفی از این نوشته هزار هزار خروار درد است، ندانم که این بیت کرا است . بیت :

---

1 - 19 چه . . . بیت PLI - M .

دل تنگ تراز دهانِ تنگِ تو شدم
با ریك‌تر از فسون‌و رنگِ تو شدم

بس رنجورَم‌و کس نیست که با او دَمی بزنم. چه توان کردو چه شاید کرد ؟

فریاد ز تو دَردِ فراوان از تو
در بارگه میر رَوَم جامه‌دران از تو

٦٧٠ – اگر نه آنستی که ضعفِ بشریّت طاقتِ انتقام ندارد، تمام کردمی ! لیکن مانع این است. شعر :

ونمّ السراج بانـّا اجتمعنا علی خلوة فقطعنا لسانه

بگویم ونترسم ! ع : بازرگانی به بددلی نتوان کرد. إمّا هالك وإمّا مالك. پرسیده بودی ای جوان مرد که پردهٔ این نقط چه بود ؟ ای برادر ! دور در آی، لا بل نزدیك در آی تا درِ گوشَت گویم، « أو ألقی السمعَ وهو شهید ». أگر چه لشکرگاهی از من شنوی، آن پرده را نقطه إینست که می‌گوید نظم :

در انجمنی نشسته دیـــدم دوشش
نتوانستم گرفت در آغوشش
صد بوسه زدم بر رخِ عنـــبر پوششش
یعنی که حدیث می‌کنم در گوشش

« ان في ذلك لذکری لِمَن کانَ له قلب ». اللهم لاتؤاخذني بسوءِ أعمالي.

---

1 ـ 20 دل . . . أعمالي P L I ـ M / 5 فریاد زتو M فریاد از تو (ج 1 ص 285) / 12 ـ 13 ق 50 : 37 ك / 17 بررخ M (ج 1 ص 333) بزلف (تمهیدات ص 278) / 19 ق 50 : 37 ك .

لا هم ان اجرها عباد   کالناس طرف وهما بلاد

٦٧١ — وقت تنگ است وانبساط نمی یارم کرد. دَعِ الشرّ یَعبُر. نفس دو بُوَد، نه همه بسط بُوَد. گاه گاه قبض نفس را ضرورت بود، چنانکه در وقتی بسط ضرورت حیات بود. گاه در نوشتن و گفتن گریزم تا وجود بر نخیزد. گاه گاه، در گنگی و لالی، تا وجود در حمایتِ خاموشی بماند. والسلام. والحمد لله علی نعمائه. وصلی الله علی محمد وآله أجمعین.

1 - 6 لاهم . . . أجمعین M - P L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۷۲ – سلام ودعا خویش از من برساند به‌خود ، وبداند که امروز قبل از زوال وبعد از صبح حرفکی نوشتم بدان دوستِ عزیز اطال الله بقاه وسلك به سبیل السعادة الدینیة بر دست بوطاهر رفیق بدل . وچون از زیارت باز گشتم دهخدا فخر آور منتظرِ آن بود که مکتوبی أز آنِ من با او بود . با مداد در آن مکتوب طرفه نکته‌ای نوشتم . ووقت نبود که حقِ آن بگذارم. مختصر برآوردم . وآن نکته آن است که مریدرا شرط آن است که حرکات‌و سکناتِ پیر را برمحكِ خود نزند که مرید محكِ پیر نتواند بود .

۶۷۳ – أی دوست ! نیکی وبدیِ زر از محك معلوم توان کرد . أما نیکی‌و بدیِ محك از زر معلوم نتوان کرد ، چه آنرا خود محکی دیگر است . عمرِ خطاب اگر خود را برمحكِ بوبکر زدی روا بودی . أما أگر کمالِ بوبکر برمحكِ خود زدی خطا بودی . محكِ کمال دولت بوبکر جز کمال دولتِ محمدی نتواند بود . صورتِ همه چیزها اگر زشت‌و أگر خوب در آینه توان دید . أمّا صورتِ آینه که نیك بود یا بد در عالمی دیگر معلوم تواند کرد ، وآنرا خود آینهٔ دیگر است .

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 2 ـ 15 سلام . . . دید M ای برادر عزیز فراق هم بباید که محك است تا هر کسی عیار دوستی از نهاد خود باز گیرد . شعر :

ما کنت أعلم ما مقدار وصلکم   حتی هجرتم وبعض الهجر تأدیب

P L I / (14 سطر آغاز این نامه از نسخه های P L I برداشته شده وبجای آن دو سطر بالا نهاده شده است که تکرار آغاز نامهٔ (108 چ) است که در ص 418 دیده می شود) .

* * * نامهٔ صدو دهم . I 61 b . L 67 b . M 113 . P 73 b * * *

٦٧٤ – والمقصود من هذا آنست که مَن أگر نویسم و أگر ننویسم وأگر رنجور باشم و متشکّی وأگر شُکر کنم همه فی أوقاتِها ببایَد ، ولا مَزیدَ علیه بوَد . وتو دشوار بتوانی دانستن . تو آن تصرّف را که باشی ؟ باش تا مشرفانِ اینِ مملکت‌را بینی ، آنگه مَعلوم شود تورا که شرطِ إشراف چیست و کرا مسلّم بود . پنداری هرکسی را مسلّم است که گوید فلان مرد نیك است یا بد ، وفلان کار طاعت است و فلان معصیت ؟ أرجو که بدینِ مقام تورا بینایی دَهَند ، وأگر نه أز گفتن و شنودن چه سود که تورا ذوق نیست ، آخر دانی که هرکه خواهــد مشرف مملکت سلطان نتواند بود ، ونه وزیر و نه مستوفي . آن کسی وزیر بوَدو مُشرف و مُستوفی ، که سلطان او را نصب کندَ برای این کار . باش تا به‌بساط أزل توراراه دهنَد، آنگه بدانی که وزیری کرا دادند، ومشرفی ومستوفی‌ای کرا، وسگ داری کرا وفراشی کرا . ولکلٍّ عَملٍ رجالٌ .

٦٧٥ – هر کاری را شروط بسیار است ، ونه به‌گزاف بوَد ، چنانکه در مملکتِ سلطان ، امیر قزل مثلاً ، چندین هزار دینار اقطاع دارد بی هیچ استحقاقی . چون بساطِ عدل بگسترندو هر کسی با حدّ خود نشانند، بدانی که قزل کیست و کامل کی و عزیز کی ؟ اکنون همانست که در جاهلیّت جُهلا را بودی . ای عزیز ! کار قهر دیگر است و غَضب ، وکار عدل و استحقاق دیگر . وآنکه جماعتی قُطّاع الطّریق کاروان ببرند وچندین هزار دینارِ آن کاروان برگیرند ، این کار دیگر بود . وآنکه هرکسی تایی

3 آن M أز P L I / را که M راه کی P L I / 6 یا P L I وفلان M / 7 مقام P L I معانی M / شنودن P L I نوشتن M / 9 مستوفی P L I مستوفی تواند بود M / کسی وزیر M گهی وزیر توانــد P L I / 10 این M - P L I / ازل M اول P L I / 11 مشرفی P L I مشرفی کرا M / مستوفی ای P L I استیفا M / 12 فراشی کرا M - P L I / 13 شروط P L I شرط M / 16 کی . . . کی L I که . . . که P M / 18 - 19 ببرند . . . کاروان M - P L I / 19 این . . . بود M L - P I .

نان جز باستحقاق و ملکیّت برندارند دیگر ، این جهان جهانی دیگر است وتو از این عالم به‌صد هزار فرسنگ دور .

٦٧٦ — در خانقاه می‌باشم وکافی الدوله وعمر را سلّمه الله شب و روز می بینم . فرزند احمد را حفظه الله می بینم . وأگر باز گشتن میسّر نشد مرحبا ، چون وقت آید مُیسّر أفتد « وما رَبُّكَ بِظلّامٍ للعبید » . أگر استحقاق آنت بودی که أز خدمتِ تِزل به‌خدمتِ خدا پردازی راه گشاده است . ولیس علی بابِ الأزلِ بَوّابٌ إلّا آنکه ترا نباید که این همه موانع است . أرجو که تورا چیزی روی نماید وقتی ، تا بدانی که برهیچ نیستی ، یا نه :

چون تو دوهزار عاشق أندر ماهی
می کشته شَود که بَر نیاید آهی

آسانست ایشان را ، أمّا تورا ندانم دشوار بود یا آسان . والسلام . والحمد لله ربّ العالمین وصلواته علی خیر خلقه محمد وآله أجمعین .

---

1 و M - P L I / 3 - 5 در . . . العبید M - P L I / 5 فصلت 41 - 46 ك / 7 همه M همه وقتی P L I / 8 نماید L ننماید P I نماند M / که L M - P I / یانه I یانه بیت P M یانه شعر L / 9 تو L M من (ص 132 و ج 1 ص 284) P I / 11 یا P L I اگر M / 11 - 12 والحمد . . . اجمعین M والحمد لله P - L I .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۷۷ – « إقترَبَ لِلنّاسِ حسابُهُم وَهُم في غَفلَةٍ مُعرِضون . ما يأتيهِم مِن ذِكرٍ مِن رَبِّهِم مُحدَثٍ إلّا استمعوه وَهم يَلعَبُون . لاهِيَةً قلوبُهُم » . أی دوست ! بدان وآگاه باش که الموت أقربُ إلی أحَدِنا مِن شِراكِ نعلِهِ . هر آن روزی که از تو بگذشت ، هرگز آن را رجوع نبود . جهد کن تا خیری چون کنی ، وأز شری چون بپرهیزی . وچنانکه در دنیا نپسندی که کاری کنی که سببِ هلاكِ تو بود در دین . أگر ایمان داری بهقولِ خداو رسول ، هم مپسند . « ولا تلقوا بِأيدِيَكُم إلی التَّهلُكَةِ » در دینو دنیاست .

۶۷۸ – أگر ایمان نداری بدانچه شنیدهای أز امورِ آخرت ، پس در جوالِ غرور مباش ! ونیك بیندیش با خود که اگر بوالبرکاتِ جهود ، یا فلان ترسا مثلا ، واتو گوید : فلان چیز مخور که تورا زیان دارد ! ایشان را فرمان بری یا نه . پس با خود گو که صدو بیستو چهار هزار پیغمبرِ مرسلو نبی با تو گفتند که حبّ الدنیا رأس كلّ خطیئة . چرا فرمان نکنی ؟ واگر

---

1 بسم . . . الرحيم P I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن رسائله رحمه الله ۱۹ بسم . . الرحيم N / 2 - 4 الانبياء 21 : 1 - 2 ك / 5 روزی N M روز L - P I / آن را رجوع نبود P M L I رجوعش نبودی N / 6 جهد P M L I جهدی N / چون P I - N M L / 7 بود P M L I باشد N / 8 مپسند P N I نپسند L نپسندی M / البقرة 2 : 195 م / 10 آخرت P M L I اخروی N / 11 ونيك بينديش P M L I نيك‌وانديش N / كه N تا P L I - M / 12 مثلا واتو N - P M L I / مخور . . . دارد P M L I تر ازيان دارد مخور N / 13 پيغمبر مرسل ونبی P M L I نبی ومرسل N / كه P M L I - N .

* * * نامهٔ صدو یازدهم . P 74 . N 19 . M 114 . L 68 . I 62 * * *

گوید نفس تو که مرا حُبِّ دین بیش است از حبِّ دنیا ، گو : علامتِ حبِّ دین کو ؟ إنَّ المحبَّ لِمن یُحِبُّ مُطیعٌ .

٦٧٩ – هرگز خلاف سلطان که عاجز مثلك بود ، ولا یَملِكُ لنفسِهِ فضلاً عن غیرِهِ ، ضرّاً ولا نفعاً ولا موتاً ولا حیاةً ، نکنی. ودر روزی چندین بار در حرکات و سکنات ، معبود را خلاف کنی . این بجز نشان بی‌ایمانی دیگر چه بود ؟ « بَل قُلوبُهُم فی غَمرةٍ مِن هـذا وَلَهُم أعمالٌ مِن دُونِ ذلِكَ هُم لَها عامِلون » ، « رَضُوا بالحیاةِ الدُّنیا ، واطمأنُّوا بِها » ، « وَهُم عَنِ الآخِرَةِ هُم غافِلون » . آخر نمی‌شنوی أز قرآن که « وإنّي لَغفّارٌ لِمَن تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالحاً ثُمَّ اهتَدی » ، « إنَّ الانسانَ لَفي خُسرٍ إلّا الذین آمنوا وعملوا الصّالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصّبر » . تواصیِ به‌حق ندانم کر است !

٦٨٠ – هر روز بامداد قرآن می‌خوانی ، مگر این فراموش کردی که رُبَّ تالٍ لِلقرآنِ والقرآنُ یَلعَنُهُ . تو که « ولا تَأکُلوا أموالَكُم بَینَكُم بالباطِلِ » . بر خوانی و شب و روز جز این کار نداری که أموال جهان که مُستَحقِّ آن فُقَرا و مساکین‌اند و دیگر مستحقّان . به‌قلم خویش بر ترکان قسمت کنی تا به‌لباس حرام و طعامِ حرام ، و مراکب و زر و سیم إلی سایر أبواب المحظورات خرج کنند « ولا تأکلوا » چون خوانی ؟ به‌جلال و قدرِ أو که والقرآنُ یَلعَنُهُ ، همان بود که « أبِاللهِ وَآیاتِهِ ورَسولِهِ کُنتُم تَستَهزِؤنَ » می خوانند . أنزِلَ القرآنُ لِیُعمَلَ بِهِ فاتَّخَذتُم

1 مرا N – P M L I / علامت P N L I علامت در M / 3 مثلك N ملك P M L I / 4 ودر P L I در N M / 5 معبود P M L I او N / 6 – 7 المؤمنون 23 : 36 ك / 7 یونس 10 : 7 ك / 7 – 8 الروم 30 : 7 ك / 8 – 9 طه 20 : 82 ك / 9 – 10 العصر 103 : 2 – 3 ك / 10 تواصی به حق N تواصوا بالحق M – P L I / 12 می P M L I – N / 13 – 14 البقرة 2 : 188 م / 14 بر P M L I – N / 15 اندو . . . مستحقان N L ودیگر مساکین اند M اندو دیگر انکه مستحقان P I / 16 کنی P N L I کن M / ومراکب P M L I مرکب N / 17 ابواب N M L اسباب P I / 18 – 19 التوبة 9 : 65 م / 19 می خوانند P M L I – N .

دراستـَه ُ عـَمـَلاً . ای عزیز آنچه دَردِل دارَم نمی‌نویسم، وإنگار که نویسم چه تا کسی بُوَد که خریدار بود! أز زمین تا آسمان همه تا بان است. تو کجایی‌و « کأیِّن من آیةٍ في السَّماواتِ والأرضِ یَمُرُّون عَلیَها وَهُم عَنهـَا مُعرِضُون » . نـَبـَّهـَكَ الله ُ أیُّها الأخ وإیـَّانَا مِن رَقدَةِ الغافلین . والسَّلام . والحمد لله رب العالمین . وصلواته علی محمدٍ وآله .

---

1 دارم P M L I است N / وانگار که نویسم N ـ P M L I / 2 بود P M L I نبود N / تابان P I آیات N M I / 3 ـ 4 یوسف 12 : 105 ك / أیهـا الأخ P L I ـ N M / الغافلین والسلام P M L I الغفلة N / 5 والحمد . . . آله P N L I ـ M .

بسم الله الرحمن الرحيم

٦٨١ – آن روز که این حرفها نبشتم ، وهو ضحو یوم الجمعة سلخ رمضان، عرفك الله وایانا برکته. شب شنبه نبشته ای أز آن أجل کامل الدوله برادر عزیز رسیده بود ، وبسی شادی حاصل شد أز آن . ونبشته بود که نبشته‌ای بیش نخواندم ! ای سبحان الله العظیم ! دَه نبشته تا این غایت ، همه به‌غایت مستوفی فرستادم ، ندانم که حال چون است . وأرجو که همه به‌وقت برسد .

٦٨٢ – جهد آن کند که خود را أز عَلایق دور کند، وروی با خود کند وبه یقین داند که به‌قدرِ آنکه أز خود تجاوز کند آن حدیث اورا مبذول خواهد بود « وکلُّ شيءٍ عندَهُ بِمقدارٍ » ، « وما نُنزِّلُهُ إلّا بِقَدَرٍ مَعلُومٍ » . به‌قدر آنکه کسی روی در آفتاب دارد ، آفتاب نیز روی با أو کند . وأگر چه آفتاب در حقِ خود مُتعالی صِفَت است ، چون تو کار خود با او گذاری، أو بی زیانی نصیبِ تو أز خود بفرستَد. ومن آیاته الشّمس چه می‌شنوی « إنّما قولنا لشيءٍ إذا أرَدناهُ أن نَقولَ لهُ کُن فَیَکونُ » . از چهارم آسمان بی زمانی کارِ خود بیك نقش نکند ، تو مرد باش که این

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 2 ـ 7 آن . . . برسد M کامل الدوله سلام بخواند P L I / 8 وروی با خود کند M ـ P L I / 9 تجاوز P L I بذل M / 10 بود P I بودن M L / الرعد 13 : 8 م 10 ـ 11 الحجر 15 : 21 ك / 12 حق P L I ـ M / 13 خود M L ـ P I / بفرستد M بفرستد از آسمان چهارم P L I / 14 النحل 16 : 40 ك / قولنا (قرآن) امرنا P M L I / 15 از . . . این M ـ P L I .

* * * نامهٔ صدو دوازهم . P 75 . M 115 . L 69 . I 63 * * *

حدیث هیچ درغمی باید . در آن کوش که خود را أز دست علایق برهانی ودر گوشه‌ای بنشینی ، وجان خود را تربیت کنی‌و پرورش دهی ، پیش از آنکه خواهی ونتوانی .

٦٨٣ — در أخبارِ عیسی است : بحقٍ أقول لكَ یا عیسی ! لو رأت عیناكَ مَا أعدَدتُ لعبادي الصالحين أرهقت نفسك . طرفه کاری است وطرفه تر آن که به‌شرح نیاید ، در آی مرد وار که أز نامردان هیچ نیاید ، وخود را بیدار کن وتکیه بر تغافل مزن . چه گویی « فاذکروني اذکرکم واشکروا لي » منتظر چه کاری ! مَکّاسی خواهی کردن ؟ بیش أز این اندرز ؟ ذکرِ تو در « وَذَكَرَ اسمَ رَبّه » برد ، پس « واذکر اسم ربّك » ، پس بدین مقام رسی که « واذکر ربّك في نفسك » ، پس « واذکروا الله » . در ذِکر جسمی بدانی که « ذکراً کثیراً » آن بود که به‌همگیِ خود ذاکر باشی ، یك ذرّه أز نهادِ تو بَر سر نبود ، « فاذکروني » اینجا بود « قَابَ قَوسينِ أو أدنی » تا نرسی چه دانی ؟ هنوز در خانهٔ بشریّت مقیمی « ومن یخرج من بیته » شرط کا راست ، نه أز همدان به تبریز ، که این به‌کار نیاید ، از قرآن بشنو ! « لا يغرنّك تَقلّبُ الذينَ كَفَروا في البلاد » بچه کار آید سفرِ ظاهر « متاع الدنیا

---

1 حدیث . . . باید M - P L I / 2 تربیت کنی‌و M - P L I / 4 بحق P L I نحن M / 5 اعددت P L I اعددته M / الصالحینَ M - P L I / ارهقت P L ارهفت M I / 6 آن که P L I آنست که M / نا مردان P L I مخنثان M / 7 البقرة 2 : 152 م / 8 کردن P L I کرد M / اندرز M اوزد P L I / در M - P L I / 9 الاعلی 87 : 15 ك / ربه M - P L I / الانسان 76 : 25 م / 10 الاعراف 7 : 205 ك / الانفال 8 : 45 م / 11 الاحزاب 33 : 41 م / خود P L I خودرا M / 12 النجم 53 : 9 ك / 13 النساء 4 : 100 م / 14 نه از M L نه P I / 14 - 15 آل عمران 3 : 196 م / 15 النساء 4 : 77 م .

قلیلٌ » همهٔ دنیا خود قلیل است ، رَوِش در آن زمین به‌کار آید که « أرض الله واسعةٌ » مارا به‌دعا یاد آر ! والسلام . والحمد لله رب العالمین وصلواته علی محمد وآله .

1 النساء 4 : 77 م / 1 خود PLI - M / 1 - 2 النساء 4 : 97 م / 2 آر PLI دارد M / 2 - 3 والحمد . . . آله PLI - M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۸۴ — قال الله تعالی لسیّد الاوّلین والآخرینَ « وما جَعَلنا لِبَشَرٍ مِن قَبلكَ الخُلدَ . أفان مِتَّ فَهُم الخالدونَ » ، « كلُّ نَفسٍ ذائقَةُ الموتِ » آدمی‌را از بهر مرگ آفریده‌أند ، یا ابن آدم لِدْ للموتِ وابنِ للخرابِ . أگر در حیاتِ دنیوی چنان زِیَد كه باید ، مَرگ أورا تحفه بودو شادی‌ای كه بالایِ آن نداند ، و أگر والعیـــاذ بالله أز این قوم بود كه « رَضَوا بالحیاة الدُّنیا واطمأنّوا بِها » مَرگ ، أورا عینِ شقاوت بوَد وحالی ، آتش فراقِ محبوبانِ دنیوی در جانِ أو آویزد .

۶۸۵ — ای دوست ! مَرگ فراموش مكن كه تورا ومرا وهمهٔ جهانیان را مرگ ضرورت است . ولو جازَ الخلودَ لخلدَ رسولُ اللهِ — صلعم — ولكن لا بُدَّ للآدميِّ مِن الموتِ . ما را به‌دعا یاد دار . والسلام ! والحمد لله ربِّ العالمین ، وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله أجمعین .

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن كتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 2 لسید M L سید I یا سید P / 2 ـ 3 الأنبیاء 21 : 34 ك / 3 الأنبیاء 21 : 35 ك / 6 كه M ـ P L I / 6 ـ 7 یونس 10 : 7 ك / 11 ـ 12 مارا . . . أجمعین M ـ P L I / در نسخه های گروه P L I دو سطر پایان نامهٔ 113 ودو سطر آغاز 114 را انداخته و دونامه را به صورت یك نامه در آورده أند . اما من از نسخهٔ M پیروی كردم .

* * *نامهٔ صدو سیزدهم . I 64 a ، L 70 a . M 116 . P 76 a * * *

بسم الله الرحمن الرحیم

۶۸۶ – برادرِ أجل کامل الدولة اطال الله بقاه سلام بخواند. بدان ای عزیز که اگر تورا صلاح در رفتن بود، به‌همدان مقیم نتوانی بودن. واگر تو را عمر در طلبِ دنیا خرج می باید کردن، در طلبِ دین چون خرج شود. أمّا علی کلّ حال، مرگ را فرا موش مکن! ودر حقّ درویشان به‌زبان‌و مال‌و جاه سعی می کن که أگر حرکت‌و سکنتِ تو همه بر وفقِ طاعت نبود، باشد که یکی در میان، بی تو قبول‌افتدو تورا آن بس. امسال اینجا بودی و بِه از این با یستی، ولیکن این نهاده بودند.

دولت نتوان خرید جانا به‌درم　　عاشق نتوان کرد کسی‌را به‌ستم

۶۸۷ – أگر رنجور گردی أولیتر آن بود که من تورا محابا کنم. من بآن کار آیم که آینهٔ بی مسامحتِ فرا رویِ کسی دارم، وأگر نه، همهٔ جهان را آستین فراخ است وطیلسان. در جوالِ غرور مَباش که النّاقِدُ بَصیرٌ. مَرا به‌دعا یاد دار! باشد که از این ادبار پاره‌ای رها ای یابم، به‌برکتِ همّتِ تو دوست. دل تنگ مدار که لن یغلب العُسرُ یُسرین ویقین دان که:

---

1 ـ 3 بسم . . . بودن PLI ـ M / 1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند بودن نامه ها) بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 4 کردن PLI کرد M / 5 درویشان M فقرا PLI / 6 تو M ـ PLI / 8 بودند I بودند شعر L بودند بیت PM / 10 آن PLI ـ M / 11 مسامحتی PLI مسامحت M / را PLI ـ M / 13 دار PLI دارد M / 14 مدار که M کی PLI / العسر یسرین ML العمرو بشرین PI / که I که شعر L که بیت PM .

* * * نامهٔ صدو چهاردهم . P 76 b . M 117 . L 70 b . I 64 b * * *

هَر جا که رَوی ، دو گاو کارَندو خری

خواهی به‌بلاساقون ، خوا هی به‌هری

٦٨٨ – سلام عليك أيها الاخ ورحمته وبركاته ورأفته وتحيّاته . ٤

جهدی کن بکمند باشد که به‌جهد ، مرد باش وبهانه مطلب . والسلام . والحمد ربّ العالمين وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين .

2 بلا ساقون M بلاساغون (معجم البلدان) نشابور P L I / 3 سلام . . . تحياته M - P L I / 4 کن بکمند M بکند P L I باشد P L I با شند M / باش M L I باشد P / 4 - 5 والحمد . . . الطاهرين M - P L I .

بسم الله الرحمن الرحیم

۶۸۹ – برادرِ أعزّ ، أطالَ اللهُ بقاهُ في محابةٍ ، سلام بخواندو یقین داند که چون خلق حدیثِ خداو رسول در باقی نهاده‌أند ، حدیثِ دیگران کمتر در باقی نهند . أز محمدتِ ایشان چه نفع است ، یا أز ملامتِ ایشان چه ضر بود؟ واگر کسی به‌عادت کند که به‌سبب گفتِ خلقَ رنجور شود ، أو را شب‌و روز جُزغم نباید خوردن . خدای را نگه دارو بس ! یا موسی لو اجتمعَ أهلُ السَّماواتِ والأرض علی أن یَکیدوا عبداً وأنا لا أریدُ ذلك لا یجدوا إلیه سبیلاً . بدین قدر که عُمرِ آدمی است در دارِ فنا چه فریضه است که این همه غم خورَد ؟ وچرا غمِ آن نخوری که پس أز مَرگ با تو چه خطاب خواهد رفت ؟ وآن کس که أز قولِ روستایی یا عامی‌ای برنجد که به‌دست ایشان هیچ نفعی وضری نیست ، خدا ورسول را باید که هزار چندان تعظیم دارد. وخوفِ او حقیقت است وخوفِ خلق مجاز. أگر به‌خدا مشغول باشی أو تورا بس، وأگر به‌خلق مَشغول باشی تورا بتو واگذارد. مَن عَمِل للآخِرة أصلح الله آمورَ دنیاه « والذینَ قالَ لهم الناس إنَّ الناسَ قد جمعوا لکم فاخشَوْهم فزادَهم إیماناً وقالوا حسبُنا اللهُ ونِعمَ الوَکیل . فانقلبوا بنعمةٍ مِن اللهِ وفضلٍ لم یَمْسَسْهم سوءٌ واتَّبعوا رِضوانَ اللهِ واللهُ

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 2 برادر اعز P L I برادر م M / في M L - P I / 3 نهاده اند P L I نهادند M / 4 ملامت M L ملازمت I مذمت P / 5 بود M - P L I / کسی P L I کسی این M / 6 دار M L دارد P I / 9 غم آن M L آن غم P I / 11 نفعی‌و ضری P L I منفعتی ومضرتی M / 12 چندان M L چنان P I / اگر M L واگر P I / 13 باشی تو . . . گذارد P L I گردد تو . . . گذارند M / 14 - 16 آل عمران 3 : 173 - 175 م .

* * * نامهٔ صدو پانزدهم . P 77 . M 118 . L 71 . I 65 * * *

ذو فَضلٍ عظیم . إنما ذَلِکمُ الشّیطانُ یُخوّفُ أولیاءَهُ فَلا تَخافُوهُم وَخافونِ إن کنتُم مؤمنین » تورا بهخاصِ تو بیستدینار خرج است در سال ، چراغمِ دنیا تا بیست سالِ دیگر خوری ؟ آتش که بهزن و فرزند افتد در دنیا بهتر که بتوافتد ، پس أز مرگ .

٦٩٠ – این حدیث بدان نوشتم که شنیدم که هرزهگویی هرزهای گفته واورا از آن بهرنج آورده است . همین ساعت بر خیزد ووضو تازه کندو بهزیارتِ فتحه رود ، وآنجا بگوید : خدایا شَرِّ خَلق بگردان ! ومارا بهما وا مگذار ، وبهعادَت کن که هرگه که چنین هذیانی بهگوشِ تو رَسد ، همان ساعت وضو تازه کنی وبهزیارتِ فتحه روی وبگویی : اللّهُمَّ لا تشمِت بی أعدائي ورُدَّ کیدَهُم في نحورهم . والسّلام . والحمد لله رب العالمین .

1 ـ 2 آل عمران 3 : 175 م / دنیا PLI ـ M / سال دیگر L دیگر PI دینار بیش M / که PLI ـ M / 4 بهتر ML بهترك PI / 5 هرزه گویی هرزه ای M هرزه ای کسی PLI / است PLI ـ M / 7 وا ML ـ PI / 8 تازه PLI ـ M / 9 روی و بگویی PLI وودو بگوید M / 10 والحمد . . . العالمین PLI ـ M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۹۱ — نوشتهٔ برادرم کامل الدّوله أطال الله بقاه رسید . وعتاب و عربدهٔ أو خواندم . بدان و آگاه باش که مرا با تو عزیز دل خوش است . اگر چه چون اینجا بودی نه چنان بود کارها که دلِ من خو است ، أمّا ویأبی الله إلا ما یشاء . َخلق در قبضهٔ تقدیرِ مسخَّر اند « وما تشاؤون الّا ان یشاء الله » أگر چیزی رَود به‌خود باز گردد ، یا خود مستحقّ آنست یا من ظلم و جورِ آن کنم . لا تبهرج فانّ الناقد بَصیرٌ . أگر کار با َمن است َهرچه خواهی گوی و کن ! وأگر نه که با خدا است ، أو خود هم نیکو داند ، أگر بی إنصافی أز جانبِ من است خدای تعالی مرا به‌إنصاف آراسته کناد ، وأگر أز جانبِ آن عزیز است اورا به‌خود بینا کناد . می پنداري که کارِ من ُمهمل کاری است یا إتّفاقی ؟ حاشا و کلا ! با اهل عادت زندگانی کردن عالمی دیگر است ، وبا من زند گانی کردن دیگر ، یقین دان که :

گر شیر شوی زدستِ ما جان نبری
تا آنچـــه بگفته‌ای به‌پایان نبری

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 2 برادر م M ـ P L I / اطال . . . بقاه M ـ P L I / وعتاب M ـ P L I / 3 عزیز M ـ P L I / اگر P L I واگر M / 4 بودی نه چنان P M I ـ L / 5 الانسان 76 : 30 م / 6 یا خود M تا خود P L I / 7 آن کنم L کنم M آن P I / تبهرج M I تبرج P L / کن P M I بکن L / خود M L خدا P I / 11 کردن P M I گردد L / عالی M ـ P L I / 11 ـ 12 است . . . دیگر M ـ P L I / 12 که I که شعر M L که بیت P / 14 بگفته P M I نگفته L / این بیت با مصراعهای پس و پیش در أسرار التوحید هست . ومصرعي از آن درج 1 ص 282 وتمهیدات ص 180 آمده است .

* * * نامهٔ صدو شانزدهم . P 78 . M 119 . L 72 . I 66 * * *

٦٩٢ – ومن حکم بر کسی نکنم اگر همگیِ دل‌و جانِ خود به‌من تسلیم کند، باشد که براو حکمی‌بکنم وأگر نه بدان مهملی نیست بحمد الله تا مرا باشی آنگه من خود تورا بوده ام. ومرا بودن نه به‌زبان است یا به‌قلم، من دانم که چون بود.

دیبا دانیم‌و بُردِ رازی دانیم   ما عشقِ حقیقی‌و مجازی دانیم

ما را به‌دعا یاد دار! والسّلام. والحمد لله ربّ العالمین. وصلی الله علی محمد وآله.

2 حکمی PLI حکم M / مهملی PMI بهمگی L / 3 آنگه M - PLI / 4 بود PI بود شعـ L بودن M / 5 دیبا PLI دنیا M ج 1 ص 46 / برد رازی ML بردرزی PI نرد بازی ج 1 ص 46 / 6 والحمد . . . العالمین PM - LI / 6 - 7 وصلی . . . آله PLI - M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۹۳ – الفقير أولى بخرقته . ای عزیز عذرِ بسیار می‌خواهی . جوان‌مردا ! أگر تو سخنی رود در صورتِ واخواست ، آن نه واخواست است ، آن تنبیه است . تا نپنداری که آن قهر است که می‌رود که آن همه لطف است ، «عَسى أن تَكرَهوا شَيئاً و يجعلِ اللهُ فيهِ خيراً كثيراً » ، «لقد كانَ في قِصَصِهِم عِبرةٌ لأولى الالباب » نوشته‌ای که مَن إینجا أولی ترم . ای عزیز ! أگر تورا همدانِ به‌بودی به‌موقانت نبردندی «ورَبُكَ يَخلُق ما يَشاءُ و يَختارُ ما كان لهُم الخيَرَةُ » قول ابن مسعود – رض – مگر نشنیده‌ای : مَن رَضيَ بما نزَلَ مِن السماءِ إلى الأرضِ دَخَلَ الجنَةَ . واگر تورا إینجا خوشتر می آید فرَجَعَكَ اللهُ تعالى إليَّ سالماً ومعافياً .

نگر که خَشم نگیری‌و تنگ‌ دِل نَشَوی
که بختِ خُفتة زمان تاز مان شود بیدار

هر اینه نه همـــه ساله خفته باشد بَخت
هر اینه نه همـــه ساله بسته با شد کار

لا بأس زود آیی !

نومید مَشو ! مَگو که أمید نماند   کس درغَمِ روز گار جاوید نماند

I بسم . . . الرحيم I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه اليه بسم . . . الرحيم P / 3 ـ 4 است آن تنبیه است P L I بود که آن تنبیه بود M / 5 النساء 4 : 19 م / 5 ـ 6 یوسف 12 : 111 ك / 7 موقانت P L I مرغابت M / 7 ـ 8 القصص 28 : 68 ك / 9 واگر M اگر P L I / 10 معافی L I معافیا P معافیا بیت M / 13 - 14 ساله . . . ساله P M I سال . . . سال L / 16 امید P M L I اومید ص 168 .

* * * نامهٔ صدو هفدهم . P 79 . M 120 . L 73 . I 67 * * *

خدای تعالی تیسیرِ أسبـابِ رُجوع بکند «مِن حیثُ لا یَحتَسِب» اگر اعتراف به‌عجز درست است . هذا مضی .

٦٩٤ – می نویسی : که من أحمقِ همدانی ! حاشا و کلا ، لغیرِهِ المثلُ السُّوء . أمّا أز آنجا که حقیقت است لا یَبلُغُ الرَّجُلُ حَقیقَةَ الایمان حَتّى لا یَرى في النـاسِ أحمق ، اللّٰهمَّ هذا أفضل ، قال الشّافعيُّ ـ رض ـ : من طابت رائحته زاد عـقلُـهُ . زیرا که زیادتِ عَقل أز زیادتِ علوم بود چنانکه زیادتِ جسم أز زیادتِ غذایِ موافق بُوَد ، والعلمُ غذاءُ العقلِ . وزیادتِ علوم أز فِکرِ صافیِ مُصیب بُوَد وصفایِ فکرو إصابَتِ نظر أز قوتِ دماغ بوَد . فهذا ما حَضَرني في معنى قوله : من طابت رائحته زاد عقله .

وإذا الحبیبُ أتى بذَنبٍ واحدٍ   جاءَت مَحاسِنُه بألفِ شَفیع

٦٩٥ – وکلّ فتاةٍ بأبیها مُعجبةٌ . وقال اللهُ وهُوَ أفصَحُ العَالَمِینَ «کلُّ حزبٍ بمَا لـدیهِم فرِحُونَ» شعر :

تعرَّضَ البَرقُ نجدِیّاً فقُلتُ لهُ   یا أیُّها البرقُ انّی عَنکَ مشغولٌ

بادِل گفتم : که ای دلِ زرق فروش !
کم گرد به‌گردِ عشق‌و باعشق مکوش !
نشنید نصیحت‌و به‌من بَرزَد دوش
تا لاجَرَمش زَمانـــه می‌مالـَد گوش

1 بکند L کند P نکند I M / 1 الطلاق 65 : 3 م / 4 است I M P ـ L / 5 هذا M ـ I L P / 6 طابت I P طاب L M / 7 طابت P طاب I L M / 10 عقله I عقله شعر M L عقله بیت P / 12 وهو I L P ـ M / 12 ـ 13 الروم 30 : 22 ك / 13 شعر M L بیت P ـ I / 15 بادل I L M بیت بادل P / این رباعي در تمهیدات ص 112 نیز آمده است .

او را ما :

نا دم برو آن مـــه مست وهاموش
گرشم لافـــين تنت در آئوش
بو هانم جشى بكوش دوات برم
اجى برقـــال اجى زوارج باگوش

والسلام . والحمد لله رب العالمين .

1 اورا ما L أورامه ص 168 و 374 (لهجهٔ أوراماني) رباعي P ـ M I / 2 ـ 5 نادم . . . باگوش M ـ P L I / 2 نادم برو L I مادم بود P / 3 گرشم P L گرفتم I / تنت P L بنث I / آئوش L آوش P آغوش I / 4 بو هانم جشى L بو هاتم حبشى I بو هانم جشي P / 6 والسلام . . . العالمين M ـ P L I .

بسم الله الرحمن الرحیم

۶۹۶ – سلام می رسانم ودعا ، برادرِ أجل کامل الدّوله را أطال الله في عافیة بقاه وَسلكَ به سبیلَ رِضاه في دینه ودنیاه ، پیوسته دعا یاد می دارم . أرجو که مُستجاب بود . مُشتاقـَم و عُذر می‌خواهم أز آن دوست ، که در عربده وسُخنِ درشت نوشتن تقصیر نَمی‌رَود ، لا بأس .

إذا ذهَبَ العِتابُ فَلَیسَ وُدٌ وَیَبقی الوُدُّ ما بَقِيَ العِتابُ

۶۹۷ – دَر عشق جَفا ببایدو وفا بباید تا عاشق پختهٔ قهرو لُطفِ معشوق گردد، وأگر نه، خام بودو أز او چیزی نخیزد . اگردُ شنامِ دوست بهْ أز آفرینِ دیگران ندانی ، هنوز از راهِ عشق بی‌خبری .

هجرانِ تو خوشتر از وفایِ دگران
مُنکر شُدَنـَت به از رِضایِ دِگران

حدِ خود نگهدار ! وعلی کلّ حال ، هر که را بخرندو قبول کنند هرگز رد نکنند . أمّا بندهٔ مدبر مَباش ، که ولا تشتري العبدَ إلّا والعَصا مَعهُ . أگر تاج سلطنتی بَر سرِ تو نَهند ، تو می گو : نه منم ! وهیهات ! این دولت أز کجا آوردی ؟

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 2 را M – P L I / 3 عافیة M عافیته P L I / دارم دارد L / 5 بأس I بأس شعر L M باس بیت P / 7 ووفا بباید M – P L I / 8 بود P L I گردد M / 9 آفرین L I افریدن P نفرین M / خبری I خبری بیت P M L / 13 تشتری P L I یصح M / العصا P L I القضا M / 14 گو M گویی P L I / و M – P L I / 15 آوردی L I آوردی ع M اوردی مصراع P .

* * * نامهٔ صدو هجدهم . P 80 . M 121 . L 74 . I 68 * * *

مر جُغدان را نسازَد آبا دانی

تمــامیِ این گوش دار !

بفروختهای یار بدین أرزانی !

مَن دانستم که تو نــه بازرگانی

سودت نکنـــد زر چه بهغم أرزانی

روز عرفه بعد العصر مارا بهدعا یاد دارد ، که قطعاً دعا قبول بود در آن ساعت . والسّلام والحمد لله رب العالمین .

---

1 – 2 مر . . . آبادانی . تمامی . . . دار P M I تمامی . . . دار . مر . . . آبادانی L /
2 دار P I دار شعر L کن بیت M / 3 یار M L درد P – I / 5 زرچه به غم L
زرچو به غم M ارچه بغم I ازچه بغم P / 6 – 7 در آن ساعت P L I – M / 7 والحمد لله
L I – P M / رب العالمین P L I – M .

بسم الله الرحمن الرحیم

۶۹۸ – این مکتوب شبِ شنبه نوشتم، بعد العشاء الآخرة. از حالِ سلامت و کمالِ عافیت. ودی روز که غرهٔ محرم بود نوشته‌ای أز آن برادرِ عزیز کامل الدوله أطال الله بقاه ووفقه لمرضاته رسیده بود. ودر آنجا نوشته بود که عزم آمدن باطل شد، ای دوست! الخیرة فیما اختارَهُ اللهُ، نَصبِ عینِ دار! أمّا یك نکته یاد گیر: هرچه أز جناب أزل به‌خلق آید همه خیر و صلاح بود در وجود، أمّا به‌نسبَت با کلّ عالم نه به نسبت با کسی معیّن که کفرِ فرعون و نمرود خیرت و صلاح بود در وجود. أمّا به نسبت با ایشان سببِ شقاوتِ سرمدی بود، والعیاذ باللهِ. أرجو که چون میسّر نشد باز گشتن، پشت بدان کار آوردن خیرَت و صلاحِ آن دوست بود، نه آن دیگری.

۶۹۹ – آدمیان دو گونه‌أند. قومی را فدایِ قومی کنند «وکذلِكَ جعَلنا لِکلّ نبیٍّ عدوّاً مِنَ المجرمینَ» کمالِ دولتِ محمّدی آنگاه نثارِ قدمِ محمّد کنند که صد هزار مدبر أز بهرِ أو زُنّارِ گبرکی بر بندند. وقومی دیگر را در راهِ غیری خرج نکنند، که «یحبُّهم ویحبُّونَهُ». همه أز بهرِ ایشان بود که «خلقَ لکُم ما فی الأرضِ جمیعاً». وایشان را أز بهرِ

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 2 – 3 این . . . که P L I – M / 3 بود P L I – M / نوشته ای P L I رقعه ای M / 4 عزیز P L I – M / أطال . . . بود M رسید P L I / 7 کسی P L I کس M / 8 کفر P L I – M / خیرت M L I خیر P / 10 نشد P L I نشود M / خیرت M L I خیر P / 12 قومی کنند P L I قومی کنند M / 12 – 13 الفرقان 25 – 31 ك / 14 گبرکی M L گبری ای P I / 15 المائدة 5 : 54 م / 16 البقرة 2 : 29 م .

* * * نامهٔ صدو نوزدهم P 81 . M 122 . L 75 . I 69 * * *

أو، که « وَمَا خَلَقتُ الجِنَّ وَالانسَ إلّا لِيَعبُدونَ » . أرجو که آن دوست أز آن قوم نيست که عمرش خرج می‌شود در صلاحِ ديگران .

٧٠٠ — نوشته بود که چيزی نوشتن در باقی نهادی ! ای دوست ! أگر تو مغناطيسی ، آهن خود نورانيك شناسد . چه می‌شنوی ؟ أرنيها ثمرةٌ أركها مطرة . « فَلَمّا زاغوا أزاغَ اللهُ قلوبَهُم » فراموش مکن ! « إنَّ اللهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقومٍ حتّى يُغَيِّروا ما بأنفُسِهِم » ياد دار ! وأگر بايست أز جناب تو دوست بود من خود نويسم ، أگر به‌هزار عبارت نويسم همه يکی بود . تابش آفتاب نه به‌علّت بوَد ، أمّا أز تو قبولِ آن حديث نيامد . ع : شه‌مات شدن کارِ جوان‌مردان است . ألا فتعَرَّضوا . شرطِ تو است ، که نفحاتِ ألطافِ أزلی را إنقطاع محال است ، مراو توراو زيدو عمرو راو ديگران‌را برابر تواند بود . أز دريا هر که آب خورد سير شود ، أمّا خوردن بدو باز بسته أست . جهدِ آن کن که به‌خود مشغول باشیو دِل خوش دار ، وعربده مکن ، وجفايی می کش که ترابه بوَد ، ويقين دان که أگر عزيز نبودی تورا أهل جفا نديدندی . بار برقدرِ قوتِ عشق نهند بر هر کسی « ولِکلٍّ درجاتٌ مِمّا عَمِلوا » آن بار که به‌قوّتِ عشق بو بکر می کشد ، عمر خطّاب نکشد آن بار . مارا به‌دعا ياد دار ! والسّلام . والحمد لله ربّ العالمين .

#

1 الذاريات 51 : 54 ك / 4 اركها P L I ادلها M / 5 الصف 61 : 5 م / 5 ـ 6 الرعد 13 : 11 م / 7 جناب M L جانب P I / 8 ع : P M L ـ I / 8 راو P L I ـ M / 11 از P L I ـ M / 13 جفايي P L I جفا M / 14 عزيز P L I عزيزی M / 15 الانعام 6 : 132 ك / 16 دار P L I دارد M / 17 والحمد . . . العالمين P L I ـ M .

بسم الله الرحمن الرحيم

۶۹۸ – بدان ای عزیزِ که کار به‌حساب است نه به گزاف، وتا سالکِ این نقطه را پی‌أفتد راهی دراز بباید رفت، واین حقایق را مصداق در کلامِ لَم یَزل، دَر «وَمَا أصَابَکُم مِن مُصیبة فبما کَسَبَت أیدیکُم وَیَعفُو عَن کثیر» می بایَد جُست تا خود کی بوَد که نقابِ عزّت أز جمالِ إین نُقطه بَردارَند «وَمَا نُنزّلهُ إلّا بِقَدَرٍ مَعلومٍ». وتا وقت نبوَد روی ننماید. وتا دادِ کار از نهادِ خود بندهد صاحبِ وَقت نبوَد، در هر نفَسی صد هزار گونه مکر است. وآنکه أز شیطان نرست هنوز چه داند که مَکر چه بود «واللهُ خَیرُ الماکِرینَ». پیش پای نَهادنِ معشوق با عاشِق دیگر است و حسابِ نا مردان دیگر.

۶۹۹ – إبلیس را تا بلعنَت کردند هرگز جمالِ مَعشوقانِ خود بدو ننمودند تا چشم بد به عینِ کمال نرسد. یا محمد «لیزلقونَک بأبصَارِهم» خالِ سیاه هم به‌دستِ إبلیس بَررویِ مَحبوبِ لَم یزل دیده‌ای. یا محمد! «وتخفي في نفسِكَ مَا اللهُ مُبدیهِ وتخشی النّاسَ واللهُ أحقُّ أن تخشاهُ». نا محرمان چه دانند که خال سیاه بر رویِ معشوق چه بود، محمّد از خلق نترسد که

---

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 3 افتد P L I نیفتد M / 4 ـ 5 الشوری 42 : 20 ك / 6 نقطه P L I نقط M / الحجر 15 : 21 ك / و تا P L I تا M / 7 هر I P M ـ L / 9 آل عمران 3 : 54 م والانفال 8 : 20 ك / 10 نا مردان P L I مخنثان M / 11 خود P I ـ M L / 12 القلم 68 : 51 ك / 13 ـ 14 الاحزاب 33 : 37 م .

* * * نامهٔ صدو بیستم . P 83 . M 126 . L 77 . I 71 * * *

قرآن گوید : « إِنَّ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللهِ وَيَخْشَوْنَهُ ولا يخشَوْنَ أحداً إلّا الله وَكفَى باللهِ حَسيباً » أز جبرئيل بپوشيدند تا گفت : « ويَسفكُ الدِّماءَ » . إبليس إينجا چه كند « فأردتُ أن أعيبَها وَكانَ وَراءَهم مَلِكٌ يأخُذُ كُلَّ سَفينَةٍ غَصباً » . مقصود آنست كه معشوق بر گذرد . والسلام . والحمد لله رب العالمين .

ا ـ 2 الأحزاب 33 : 39 م / 2 پوشيدند P M I پوشيدن L / 3 البقرة 2 : 30 م / 4 ـ 8 الكهف 18 : 79 ك / 4 معشوق M ـ P L I / 5 والحمد . . . العالمين ـ P L I .

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۰۰ – بدان ای دوست که هرچه با دوستانِ أو بود همه مَقبول بود أز همه ، أگر چه این کس‌را هرگز قبولِ طاعت نبود ، چون کار با دوستان أو بود مقبول بود همه . أگر کسی صَد هزار دینار به‌صدقه دهـــد چنان نَبود که لقمه‌ای دَر دهنِ دوستی أز دوستانِ أو نهـد ، سَبَقَ دِرهم مائـَةَ ألـْفَ دِرهم که مصطفا – صلعم – گوید اینست ، لیکن قبول آن نوع طاعت که پایِ دوستی أز دوستانِ أو در میان بوَد ضرورت بود .

۷۰۱ – جوان‌مردا ! إطاعت کردن درکوفتَنی دان ، وقبول کردن درباز کردنی دان ! أگر کسی خواهد که سلطانی أز جملهٔ سلاطین بیند أگر از راهِ طفیلی یا کسی که مقبولِ سلطان است این کار طلب کند ، زود برآید . طاعتی که تو کنی طلبِ قـُربَتِ سلطان بوَد به‌خود . وطاعتی که تو کنی وپای دوستی از دوستانِ أو در میـــان بود طلب دیدنِ سلطان با طفیـــلِ کسی از خاصـّگیانِ أو . مصطفا – صلعم – حکایت کرد أز حق تعالی : من آذی وَلیاً لي فقـَد بارَزَني بالمحاربة . أکنون أگر به‌خلافِ این بود ببین که تا چون برَد اندوه‌و شادیِ دوستانِ أو به‌هر ترازویی برنتوان

1 بسم . . . الرحیم I ومنها بسم . . . الرحیم وبه نستعین M L ومن کتبه الیه بسم . . . الرحیم P / 4 همه P L I - M / 6 گوید P L I گفت M / 6 - 7 آن نوع عاطت M از نوعی طاعت است P L I / 8 إطاعت P M I طاعت L / 9 دان P M I - L / 11 - 12 بخود . . . سلطان P L I - M / 15 تا P L I - M / به هر P L I - M .

* * نامهٔ صدو بیست ویکم . P 84 . M 128 . L 78 . I 72 * * *

سخت . مصطفا – صلعم – می گوید : إنَّ اللهَ تعالی شرَّفَ الكعبةَ وعظَّمَهَا ونَسبَها إلى نَفسِه ولو أنَّ رَجلاً هَدَمها حَجراً حَجراً ثُمَّ أحرَقَها بالنّارِ لَما بَلَغَ جُرمُهُ جُرمَ مَن استَخفَّ بِوليٍّ مِن أولياءِ الله . این عظیم مَنقِبَتی است که تو از دوستانِ او کسی را بِشناسی یا بدانی یا ببینی . أگر تورا دردلِ دوستی أز آنِ أو درهمهٔ عمر یك لحظه جای بود تورا إین دولت بس !

۷۰۲ – أی دوست ! در شبانه‌روزی سیصدو شست نظر به‌دِلِ دوستانِ خود می کند . أگر تورا در دل جای بوَد نظرِ أو لابد بر تو آید .

یك نظر أز یارو صد هزار سَعادت
مُنتظرَم تا که وَقتِ آن نظر آید

با داود – عم – گفت : یا داودُ ! أطلُبني عِند المُنكَسِرَةِ قُلوبُهُم لِذِكري . یا داود إذا رَأيتَ لي طالباً فكُن لهُ خادِماً . طالبان را این قدر است ، مطلوبان را حساب می کن ، رَزَقَكَ اللهُ وإيّانا هذهِ الدَّولَةِ .

۷۰۳ -- جوان‌مردا ! « فَمَن يَعمل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَيراً يَرَهُ » با دِلهایِ آشنایان عَظیم غمزه دارد « يا بُنيَّ إنها إن تكُ مِثقالَ حَبَّةٍ مِن خَردلٍ فتَكُن في صَخرَةٍ أو في السَّماواتِ أو في الأرضِ يَأتِ بِها اللهُ » . بس دِلها که به‌غارتِ خود بداد . أی عزیز ! این عالمی عجب است . اگر به‌ذوق اینجا رسی بدانی که مصطفا – صلعم – چرا گوید : أوتيتُ القُرآنَ ومِثلَهُ معَهُ .

---

4 بشنامی P L I نشنامی M / 6 تو . . . دولت M این دولتت P L I / 8 می M ـ P L I / اولابد بر M L اولا مدبر P I / آید I آید بیت P M اید شعر L / 9 یار P M L I دوست (ص 368 و 42) / 11 ـ 12 اطلبني . . . داود P M I ـ L / 14 زلزلة 99 : 7 م / 15 آشنایان P L I ایشان M / یا بني M ـ P L I / 15 ـ 16 لقمان 31 : 16 ك / 16 بس M L پس P I / 17 که M ـ P L I / اگر M که P L I .

٧٠٤ – أگر مَعشوقی نامهٔ عاشق خواند ، همان معنی که دیگران فهم کنند از آن، أورا فَهم أفتد ؟ بل که در هر کلمه‌ای أورا نصیبی دیگر باشد که بیگانگان را نباشد، لا بل أگر دو کس این نوشتهٔ من بر خوانند، معنیِ ظاهر هردو فهم کنند ، أمّا در هر کلمه سِرّی بوَد که با صاحبِ دِل غمزه دارد . بیگانگان را از آن چه سود ؟ « إنَّ في ذلكَ لَذكرَى لِمَن كانَ لهُ قلبٌ ». دِل طلب کن که تا تورا دل نبود هرگز غمزه هایِ جان رُبایِ قرآن تورا به‌غارت ندهد ، چون تورا دِل بوَد جمالِ قرآن خود بی‌حجاب ببینی ، آنگه ، مَن ذاقَ عَرفَ ، خود بدانی که چیست . مَقصود از این نوشته چیزی دیگر بود ، إبتدایِ سخن به‌حرفی کرده بودم که آن را به‌شرحی حاجت بود .

وانّي لعبدُ الضيفِ ما دام ثاوياً
وما فيَّ إلّا تلك من شيمةِ العبد

والسلام والحمد لله ربّ العالمين وصلواته على محمد وآله أجمعين .

1 ـ 2 عاشق P I عاشقی M L / از آن P L I ـ M / 4 هر P L I ـ M / کلمه M کلمهٔ P L I / 5 ـ 6 ق 50 : 37 ك / 8 ذاق P M I ذات L / 9 حرفی M L خرمی P I / 10 بود M I بود شعر L بود بیت P / 11 ما دام ثاویا P M L I من غیر ذلة (فرمنش از عیون الاخبار) / 13 والسلام . . . أجمعین P L I ـ M .

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۰۵ — برادرِ أعز برهمهٔ دشمنان منصور باد . می‌خواهم که در شرحِ فاتحة الکتاب چیزی نویسم ، اما ویابی الله الا ما یشاء . یك نامه خود درین عذر نوشتم که آدمی مسخرِ تقدیر است به‌واسطهٔ اختیار ، چنانکه آتش مسخر تقدیراست به‌واسطهٔ صفتی که دروست که بدان صفت مستعدِ إحراق آمد . وچون در مکتوبی چیزی مشتبه می‌ماند ، أز سرِ آن در نمی گذرم ، وهر روز چیزی دیگر نبشته میشود ، واز آنچـــه مقصود من می‌بود حین تناولت القلم هنوز چیزی ننوشته أم ، اما همه فائده است . وبعضی چیزها نوشته می‌شود که مرا أز آن اندیشه بود ، که نباید که مرا زیان دارد .

۷۰۶ — واز جملهٔ آن دیروز در دانستن تفضیل أنبیاء نکته‌ای چند نوشته أم . وامروز عزم می بود که آن نبشته باطل کنم ونفرستم . وبرادر مرا أعزه الله ممکن نیست که فهمش آنجا رسد ، ونه تقلیدِ مقلدانو نه مدعیان را در این راهیست . این اندیشهٔ کسی بود که روی در خداو رسول دارد . واین جز کسی فهم نکند که او را دردین خود با خداو رسول حسابی بود . واین از راهِ عقولِ عالمیـــان إدراك نتواند کرد . وچون سالك بدین عالم رسد

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند کردن نامه ها) بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ه ه بسم . . . الرحیم N / 3 خود N ـ M / 4 ـ 5 بواسطهٔ . . . صفت N بصفتی بدان که نار M / 6 مشتبه می ماند N نوشته می گردد M / 6 ـ 10 گذرم . . . تفضیل N توانم گذشت . دیروز درذات M / 11 می بود N آن داشتم M / ونفرستم N ـ M / 12 فهمش M فهم N / تقلید M بقلت N / 12 ـ 13 ونه مدعیان . . . بود M را بود این اندیشه تا دانی که اندیشه بود N / 14 خود M ـ N .

* * * نامهٔ صدو بیست‌و دوم . N 55 . M 129 * * *

مشرف شود بر عالمِ عقل‌و هرچه عقلایِ خلق را‌و حکمایِ جهان را مشکل‌و غامض نماید . او نیز چون اولیات ادراك کند که موسی مهتر بود یا عیسی یا خلیل یا آدم یا نوح – صلعم – .

٧٠٧ – وازین عالم بود که مردی نزد یك پیغمبر – صلعم – آمد از اهل جاهلیت ، و گفت : یا محمد ! أنشدك الله ، الله بعثك نبیاً ؟ قال رسول الله : والذي نفسي بيده ، إنه بعثني نبیاً . فقال : صدقت وآمن به ! بیگانگان‌را از حدیثِ آشنایان چه خبر ؟

جوان‌مردا ! أگر کسی گوید که عیسی –عم– با قوم خویش گفت : ما أحسن ما جمعتم بين الماء والنار ! فقالوا له : زدنا يا روح الله ! فقال : أقلّوا من الارض كي لا يخرج عملكم يابساً . چه‌گویی شاید که ما به‌حکم آنکه تازی بدانیم درین معنی تصرف کنیم . هیهات ، هیهات . همهٔ خلاف عالمیان از آن خاست که نا أهلان در سخنِ رسیدگان تصرف کنند ، تصرفاتِ فاسد ، وباشد که این مثـــال در حقِ عیسی آوردم کسی فهم نکندو نداند که این را معنی هست یا نه ؟

٧٠٨ – چیزی ظاهر بگویم : أگر کسی گوید که جهان صرف از وجوهِ ترکیب قضایایِ حملی منتج‌و باقی نا منتج ، چه‌گویی شاید که قومی که تازی دانند ، چون تو برادرم مثلا که تازی دانی ، گویی : من درین سخن تصرف کنم . آنها که این دانند درست میدانند که تو مخطی‌ای درین سخن . همچنین أگر

1 شود بر N گردد در M / 4 از M در N / نزدیك N نزد M / 5 محمد M رسول الله N / 5 – 6 قال . . . نبیا N – M / 8 که M – N / قوم خویش M قوی N / 9 اقلوا N ابدوا M / 10 یا بساً N یا بسان M / چه گویی شاید M گویی N / 11 در M شاید که در N / هیهات M – N / عالیان M آدمیان N / 12 کنند N کردند M / 12 – 18 تصرفات . . . أگر N – M .

کسی به‌حکم آنکه تازی داند درین تصرف کند که أعرابی‌ای به‌نزدیك رسول ـ عم ـ آمدو گفت : انشدك الله ! الله بعثك نبیاً ؟ آن قوم که به‌فهمِ این کلمات نرسیده‌أند میدانند که أو مخطی است. خواجه بوحامدِ غزالی ـ ره ـ در کتابی آورده است که بیشترِ ایمان عرب به‌تلقین بودی از ظنونِ غالب. واین اعرابی را به‌دلیل کرده است که گفت : أنشدك الله یا محمد ! . والمرء مخبوء تحت لسانه وقلمه .

۷۰۹ — أی دوست در سخنِ أنبیا نشاید که هیچ کس تصرف کند الّا کسانی که راهِ إیشان رفته باشند . ودر این خود هیچ تعجبی نیست ، در سخن شطرنجیان نشاید که هیچ کس تصرف کند الا کسانی که راهِ ایشان رفته با شند . عجبا از کاری که بدین روشنی پوئیده شد تا بدین حد خلق جهان همـــه ندانسته‌أند چون اینجا رسیدند که دانستنش در فهم بود بندانستند. ومن اینجا اشارت به‌عقلایِ جهان می کنم نه به‌أبلهان. حکما وعلمای عالم میدانند که در سخنِ اطبا نشاید که هیچ کس تصرف کند الا که راهِ ایشان رفتـــه بود . وهمچنین میدانند که در سخنِ مهندسان‌و شطرنجیان نشاید که کسی تصرف کند ، الا که راهِ ایشان سلوك کرده بود .

۷۱۰ — چون به‌حدیثِ أنبیـــاو آخرت رسیدند که أهم المهمات بود این فراموش کردند ، واز همهٔ أبلهان أبله‌تر بودندو خود را مسلم داشتند که تصرف کنند در سخنِ ایشان ، واز خیـــالِ فاسد خالی نبودند زیرا که

---

1 کسی . . . کند که N ـ M / 3 نرسیده M رسیده N / بو حامد M امام حجة الاسلام N / 4 به تلقین M متلقی N / 6 وقلمه N ـ M / 7 ـ 8 نشاید . . . کسانی N کسی را تصرف نرسد الا کسی M / 8 باشند N بود M / 8 ـ 18 ودر این . . . زیرا که N ـ M .

می‌پنداشتند که إیشان در حکمتِ ریزهٔ خود از خداو آخرت چیزی بدانسته‌اند . پس از این خیال خود را مسلم داشتند که تصرف کنند در سخنِ أنبیا – عم – و این خیال فاسد است ، همچنانکه کسی را خیال بود که به‌حکم آنکه تازی داند ، گوید طب ونجوم تازی است ، ومن تازی دانم ، پس شاید که به‌علمِ خود در کتبِ ایشان تصرف کنم .

۷۱۱ – ای دوست ! این دخترك که به‌بغداد است و از خاطر خلق خبر میدهد هنوز سالکان اورا ننهند تا دانی ، واز راهِ أنبیاو أولیا هنوز جز به‌بدایتی نرسیده است ، وأز آنجا که این دخترکی است هنوز به‌هفتادو هشتاد سال ، ریاضتی بالغ می باید از دستِ پیری پخته‌و سالکی کرده‌و رسیده به‌حقیقتِ کار تا بداند که اورا نرسد که در سخنِ أنبیاو أولیا تصرف کند . به‌خدا یی ِ خداو به‌جلال قدرِ او که سالکانِ رسیده به‌لُجّهٔ کار ، هنوز این دخترك را جز مبتدی نبینند در راهِ خدا ، ولکن واماندهٔ در نقدِ خود . چنانکه کسی خواهد که علم آموزد تا درجهٔ غزالی کسب کند ، آنگاه اورا ابوجادی بر لوح نویسند ، بدان برشود ، وچنـــان خرم گردد که در آن بماند وهرگز هیچ دیگر نیاموزد . گو یی این کس را غزالی هیچ نهد در راهِ علم ؟ .

۷۱۲ – همچنین میدان که آنهـا که این راه خدا سلوك کردند چنانکه شرطِ آن بود ، دخترکِ بغدادی را همچنان دانندو بو بینند که غزالی راه این کودك را بینند که أبوجاد آموخته بود . وشیخ برکت – ره – که تو برادر از وسرو سِبلَت دیده‌ای از آن سالکان بود که قبل العشرین بر امثالِ این مطلع شده بود که دخترکِ بغدادی درآن وامانده است ، وپس از آن در گذشت‌و

1 می پنداشتند . . . در N جاعتی پنداشتند که به M / 2 – 3 پس . . . است N – M / 6 – 20 ای . . . گذشت و N – M .

تا هشتاد سالگی سلوك کرد . چه گویی ! آنکس که قبـــل العشرین به چنین کالات پای وانیارد شاید که حکمای عالم در سخنِ أو تصرف کنند که بعد الثمانین گوید ؟ حاشا ! حکمای عالم ازین شیخ هم چندین خبر دارند که جولاهان‌و کنّاسان از حکما ، لا بل خود نه بس فرق است که میان جولاهان‌و حکماست . حاصلِ حکما خود پدید است که چیست . نظم :

نه در همه کلاته بطی داری   من بار نامـهٔ تو زبر دارم

٧١٣ – أکنون سخنِ أنبیا – عم – چنین بود که عذاب القبر ثلاثة أثلاث : ثلث من الغیبة وثلث من النمیمة وثلث من البول . حکیم اینجا چه تصرف کند ؟ وسالکانِ پخته این تقسیم چنان دانند که حکیمان این که البرهان إما حملي وإما شرطي ، والشرطي إما متصل وإما منفصل . وبه‌حکم آنکه باوردی – ره – تا زی نیکودانست گوید : من این بدانم که البرهان إما شرطی وإما حملي ، این سخن را حاصلی نبود اگر حکیمی گوید : عذاب القبر ثلاثة اثلاث ، طرفه سخنی است ، لا بل ازین طرفه تر سخنی هم بود سالکان‌را چنانکه گویند : إن المیت في قبره یسمع آذان المؤذن ما لم یطیّن قبره . حکیم را اینجا اگر خود ایمان بود این را هیچ معنی تواند بود از عجایبِ جهان بود . ودر میانِ حکما چنین کسی نادر بودو چون کبریتِ أحمر .

٧١٤ – أی دوست از حکیم تا به‌إیمان راهی دوراست ، زیرا که عامی چون بشنود که المیّت یسمع الأذان ما لم یطیّن قبره . به‌همگیِ خود ایمان آوردو

---

١ – 6 تا هشتاد . . . دارم N – M / 6 نه در همـــه کلاته N نی در همه گلایه (ص 404) / 8 حکیم N حکمت M / 9 که حکیمان این N – M / 11 این بدانم N دانم M / 13 – 16 سخنی . . . أحمر N – M / 17 راهي M راه N / دور M دراز N / 18 چون N – M / آورد M – N .

تصدیقی کند . وحکیم چون این حدیث بشنود که « المیت یسمع الاذان » همه درونِ أو پراز چون‌و چرا بوده‌و باشد که إنکارو تکذیب بود . وحکیم أز فهمِ این حدیث همچنان بیگانه است که عامی من غیر فرق . اگر او منطق‌و هندسه میداند ، بگذار تا میداند ، عامی نیز جولاهی‌و صیاغت میداند ، وهمچنانکه از علمِ حیاکت‌و صیاغت به‌فهمِ این حدیث نتوان رسید که « المیت یسمع الاذان » ، همچنین از عـــلمِ منطق‌و اقلیدس بدین حدیث نتوان رسید .

٧١٥ – أکنون اگر حکیمی را إین ایمان بود که منطق‌و هندسه در راهِ خدا همچنانست که علمِ حیاکت وصیاغت ، أگر این حکیم را در سلوکِ راهِ ایزدی رغبت بود ازو چیزی آید ، وأگر نه قاطع الطریق در جیب داشتن ، وخود را سالك الطریق نام نهادن کارکم آن باشد . به‌جلال قدرِ خدا که چون پیش شیخ برکت ـ ره ـ بنشستمی خود را أز جماعتی که برو سلام کردندی که قال یقول ندانستندی که چون بود ، بسیار کمتر دید می ، وخود چنان بودی ، ومرا درین حال قدرت آن بود که « زبدة الحقایق » به‌دو سه روز تصنیف میکردم . که أکر حکیمی . به‌إنصاف آنرا مطالعه کندو تأملی صادق بکند در آن ، بداند که آن واگفتِ حکما خود هیچ نسبتی ندارد . أما در جهان کس نیست که علم مطلوب أوست لذاته ، بل همه‌علم را وسیلتِ مطلوبِ خود ساخته‌أند .

٧١٦ – دریغا که مرم در بندِ آن نیستند که چیزی بدانند ، بلکه دربندِ

1 تصدیقی کند M تصدیق بود N / که . . . الاذان M – N / 2 پراز M – N / بوده و N – M / 2 – 11 که . . . باشد M – N / 11 قدر N – M / 13 چون N چه M / 13 – 18 وخود . . . ساخته اند M – N / 19 دریغا که مردم M – N / نیستند N نیند M .

آنند که خلق در ایشان اعتقاد کنند که عالم‌اند . چون مال‌و جاه دست داد علم را فراموش کردند . وهر که مال‌و جاه که أز اسبابِ سعادتِ این جهان است أز علم دوست‌تر دارد که أز اسبابِ سعادتِ آن یکی جهان است ، أورا خود مردم نتوانیم خواندن « أولئك كالأنعام بل هم أضل » ، « يأكلونَ كما تأكل الأنعام » چه گویی آنکه نداند که پس أز مرگ کاری هست ، گو : هرچه خواهی میدان ، که آنچه می‌باید نمی داند . واگر کسی گوید : من میدانم که سعادتِ باقی هست ، نشانش آن بود که عشری ازین سعی که در طلبِ سعادتِ فانی می کند ، در طلبِ سعادتِ باقی کند . واگر گوید : علم خود عینِ سعادت است ومن حاصل کردم ، اینجاست که راهِ خدا بر حکیم قطع می کند . أگر علم داشتی إین خاطرش خود نبودی ، ولیکن « ذلك مبلغهم من العلم » .

۷۱۷ — بیماررا علم به‌صحت هست ولیکن اورا أز آن علم چه سود ؟ ودرویش را علم به‌پاد شاهی هست ولیکن اورا ازین چه ؟ . واگر گرسنه‌را علم به‌شبع سیر کند یا تشنه‌را علم به‌آب سیر می کند ، می‌دان که حکیم را نیز علم سود دارد ، علی أنه مسلم نیست أورا که گوید : علم به‌سعادت‌و شقاوتِ آخرت حاصل کردم که درآن معنی اگر از تقلید به‌کلی دست بدارد هم متشکک شود . حکیم را از علم چه سود ؟ که به‌مسامیرِ صفاتِ مذموم جانش برقالب دوخته‌أند . اگر بمیرد جانش از صفاتِ مذموم کی خلاص یابد ؟ وتاخلاص نیابد در عذاب القبر بود . واوچه داند که عذاب القبرچیست ؟ . نامی شنوده است‌و مفهومش ندانسته . أگرنه ، خواب‌و قرار ازو برمیدی .

1 خلق N ـ M / اعتقاد کنند N معتقد شوند M / 1 ـ 21 که عالم . . . برمیدی N والسلام والحمد لله رب العالمين وصلواته على محمد وآله أجمعين M / در اینجا این نامه در مجموعهٔ M پایان یافته و ۳۱ سطر باقی مانده از روی تك نسخهٔ N چاپ می شود / 4 الأعراف 7 : 179 ك / 4 ـ 5 محمد 47 : 12 م / 11 النجم 53 : 30 ك .

٧١٨ – امروز ندانم که چرا در دنبال این قوم افتادم . أما عذر نبشته‌أم که آدمی مسخر تقدیر است . وچنانکه قلم جزآن نتواند نبشت که إرادتِ کاتب بود در نظر عوام ، من نیز که کاتبم هم‌چون قلم در دستِ تقدیر ، آن توانم نبشت که مرادِ أوست ، وتورا این معانی کمتر به‌کار آید. اما باشد که این مکتوبات إیشانرا سود دارد. ونه هرچه محروران را نشاید مرطوبان‌را نشاید. وعالم همه نه توای تا هرچه تورا به‌کار نیاید علی الاطلاق توان گفت : خود به‌هیچ کار نیاید. هر مرغی را قوتیست ، وحوصلهٔ هر حیوانی خود قوتِ خود شناسد . واین قوم که این خوردند خود حوصلهٔ إیشان گواهی دهد که این قوت منست .

تا توانی را حتکی أز مال‌و جادو قلم‌و زبان می‌رسان که روز آید که نتوانی . والسلام .

I – 10 امروز . . . ؛ والسلام N – M .

بسم الله الرحمن الرحيم

٧١٩ – أخي وحبيبي وقرّة عيني ، أطال اللهُ بَقاه وسَلكَ به سبيل السّعادةِ القصوى ، مخصوص است به‌دعاوثنا . سه چهار مكتوب رسيد ، ودر عربده كردن تقصير نمى كند رواست . نوشته بود كه شبو روز به‌دعا مشغوليم وتورا أز ما ياد نيست ، مبارك سجلّى مى كند بر آن كه أو را أز من يا دنيست . أى عزيزِ من، سلك الله بِهِ سَبيلَ رِضاه ! نوشته بودى كه در أنواعِ رنجم ، أگر رنجى است كه توانى كه در آن نباشى كسبِ دستِ خود دان . والحرُّ يَكفيهِ الاشارَةُ واللهُ يُعينُهُ على جواز هذهِ العَقبَةِ . واگر رنجى است كه تهمتِ كسبِ بشرى ندارد فَبَخٍ بخٍ ! إنّ اللهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلبٍ حَزينٍ. المؤمنُ لا يَخلو من قِلّةٍ أو ذلّةٍ أو عِلّةٍ .

٧٢٠ – « وما أصابكم من مُصيبَةٍ فَبِما كَسَبَت أيديكم » إشارت دان به‌أنواعى أز آن رنج كه تهمتِ اختيارِ بشريّت دارد ، « ما أصاب من مصيبَةٍ في الأرض ولا في أنفسِكم إلّا في كتابٍ مِن قبلُ أن نَبرأها » كنايتِ ازل دان از آن أنواع كه تهمتِ كسبِ بشرى ندارد. وهذهِ غَرفاتٌ مِن بِحارِ لُجيّةٍ . اگر مرد بدين بينـــا شود كه بهانه واجانبِ خود نهادن چه نيكوكارى است ، دولتى عظيم أورا دست دهد ، جلالت چون خواهد كه اين دولت مصطفا را مَبذول دارد همه اين گويد : « قل ان ضللت فانّما

---

1 بسم . . . الرحيم I ومنها بسم . . . الرحيم L بسم . . . الرحيم وبه نستعين M ومن كتبه اليه بسم . . . الرحيم P / 4 نمى M مى P L I / آن M L آن اثنا P I / 8 على M L وعلى P I / واگر P L I اگر M / است L – P M I / 11 الشورى 42 : 30 ك / دان M L دان وان P I / 12 – 13 الحديد 57 : 22 م / 11 بشرى P L I بشريت M / 17 سبا 34 : 50 ك .

* * * نامهٔ صدو بيست وسوم . P 86 ، M 132 . L 80 . I 74 . * * *

أَضِلُّ عَلى نفسي وان اهتديت فبِما يُوحي إليَّ رَبّي » ما أحسَنَ عالمٌ يتَجاهَلُ بينَ يَدى رَبِّه .

٧٢١ — ابن يامين صفت بايد بودن كه راه مردان آن است . دانست كه دزدى نكردو نگفت كه نكردم . هم علمِ يوسف بهبرائتِ ساحتِ ابن بس است . ابن يامين را از خلق چه باك .

از حالَم أگر عالميــان بى خبرند   أز عالَم آن بَس كه تو حالَم دانى

قدم بر بساط أدبِ عاشقى مىدار تا معشوق على الدّوام تورا بود . چه مى شنوى ! مَن كانَ للهِ كانَ اللهُ لـَهُ . « لقد كانَ فِي قِصَصِهِم عِبرَةٌ لِأولي الألبابِ » پندارى قِصّهٔ يوسف وبرادَرانش سَمَر است ؟ حاشا ! در هر حرفى صد هزار هزار عبرت تعبيه است . رَزَقكَ اللهُ وإيّانا فَهمَ الكتابِ بِحقِّ مُحمّدٍ والأصحابِ . والسلام والحمـد لله رب العالمين وصلواته على محمد وآله .

1 سباء 34 : 50 ك / 1 عالم M من عالم P L I / 3 آن P L I ـ M / 4 علم M L علوم P I / باك I باك بيت P M L / 6 از حالم اگر عالميــان P M L I و ص8 و 235 و ج I ص I28 گر عالميان زحال من ص 190 / 8 ـ 9 يوسف 12 : 111 ك / 9 سمر M L افسانه (حاشيهٔ L) همو I سهو P / هر M L ـ P I / 10 هزار P L I ـ M / عبرت تعبيه M عبر معبا P L I / 11 بحق . . . الأصحاب P L I ـ M / 11 ـ 12 والسلام . . . وآله M ـ P L I .

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۲۲ - الحمد لله علی کلّ حال . دیر گاه است تا چیزی ننوشته أم که آیندگان متعذراند ، وچنین دانم که أگر جوانبِ شوق از آن جانب چنان بودی که تا این غایت بود آیندگان همچنان پیاپی می آمدند که تا اکنون . ودانم که آن عزیز از این برنجد ، ولیکن هنوز این اولی‌تر که من مداهنه کرده باشم وحق دوستی وشَفَقت وُصحبت بجای نیاورده باشم . موانع این حدیث را أز جانبِ تو بوذ یا أز جانبِ من بود یا أز جهتِ تقـــدیر بود ، چنانکه من‌و تو درمیان نباشیم . وآنچه أز جانب من‌و تو بودهم از تقدیر بود ، ولیکن مراو تورا در آن دخلی عظیم بود ، هم چنان مثلا که وجودِ آسمان‌و زمین‌و آفتاب‌و ستاره أز تقدیر بود ولیکن بی من‌و تو . اما وجودِ این کلمات که بر این کاغذ است اگرچه از تقدیر است ، مرا در این میان دَخلی هست . « والله خلقکم وما تعلمون » .

۷۲۳ — موانع در این حدیث از آنجا که إنصاف است از تقدیر نبود ، که این موانع در راهِ مبتدیان کمتر آیـــد وأز جانبِ من هم نبُوَد زیرا که نه مقتضایِ مقامِ تو است . اگر بی مسامحت نویسم جز از جانبِ تو نبوَد .

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند کردن نامه ها) بسم . . . الرحیم وبه نستعین M ومن رسائله رحمه الله ٤٣ بسم . . . الرحیم N / 3 جوانب M حوادث N / 4 همچنان . . . آمدند M چنین آمد ندی N / 5 آن M أو N / 6 باشم M – N / این M – N / 7 من بود . . . تقدیرِ بود M من . . . تقد N / 9 عظیم M – N / چنان M چنانکه M / 10 از M – N / 11 در این M در N / 12 الصافات 37 : 76 ك / 14 این M – N جانب M جوانب N / 15 مقتضای M مقتضی N / جانب M جوانب N .

* * * نامهٔ صدو بیست‌و چهارم . N 43 . M 78 * * *

« إنّ اللهَ لا یغیّرُ ما بقومٍ حتی یُغیّروا ما بأنفسهم » ، « فلما زاغوا أزاغ الله قلوبهم » . عالمِ « وما تشاؤون إلّا أن یشاء الله » دیگر است وعالمِ « فلما زاغوا أزاغ الله » دیگر . أز « هو الأوّلُ » نظر کردن دیگر بود تا به « هو الآخر » رسی . و در « هو الآخر » روشن کردن دیگر ، تا « هو الأوّل » تورا بخورد . در جهانی دیگر أفتادم واز مقصود خود با زماندم . ولیکن لا بأس ، باشد که من‌و تو در میان هردو طفیلِ جوان‌مردی دیگریم ، ومقصود حقیقی أو است ، وتقدیر این چنین مشعوذی بسیار دارد . ع : وکم سَترت حبّاً علی النّاسِ زینبُ .

٧٢٤ — برادرانِ یوسف‌را مُسخّرو مقهور کند تا به‌سببِ حسدی که در ایشان پدید آورد آن چنان خطایی کنند . چه گویی عظیم‌تر ازاین خطایی‌و معصیتی ممکن بود که برادری نا بالغ را بی‌گناهی خون بریزندو پدری پیر پیغمبر را بدان حد برنجانند ، و با این همه گویند : « إنّ أبانا لفي ضلالٍ مبین » وباین بسنده نکنندو تمنّایِ آن کنند که « وتکونوا من بعده قوماً صالحینَ » . فریاد فریاد ! أز چنین بلعجبیها . پس بعد از چنین گناهی بدین عظیمي ، هزار هزار کیسه بردوزندو به‌آخر همه را نبوّت دهند ، وپدرِ پیر را بلایِ آسمان‌وزمین بر جان نهند تا پختهٔ درد گردد . ویوسف را چندین سال در بندِ بندگی وزندان بدارند . و زلیخارا مبتلایِ عشقِ أو کنند . وعجایبی که هرگز در نظرِ هیچ آفریده نگنجد . که اگردر مجلدها بیانِ آن کنم از آن عُشرِ معشاری گفته نیاید . پس به‌عاقبت « لا تثریب علیکم الیوم » پیدا گردد « فلما أن جاءَ البشیر ألقاه علی وجهه فارتدّ بصیراً » خودرا بر دیده همگنان جلوه دهد « ربّ قد آتیتني من الملك » یوسف گوید .

---

1 الرعد 13 : 11 م / 1 ـ 2 الصف 61 : 5 م / 2 الانسان 76 : 20 م / 2 ـ 3 الصف 61 : 5 م / 3 و 4 الحدید 57 : 3 م / 10 از این M ـ N / 11 که M از این که N / بی گناهی M ـ N / 12 بدان حد M ـ N / 12 ـ 13 یوسف 12 : 8 ك / 13 ـ 14 یوسف 12 : 9 ك / 14 چنین M این N / بعد از چنین N از M / 15 کیسه N کار M / 15 ـ 17 دوزند . . . دهند . . . نهند . . . بدارند . . . کنند M دوزد . . . دهد . . . نهد . . . بدارد . . . کند N / 16 درد N ـ M / 19 عشر معشاری گفته M در باز گفتن N / 19 یوسف 12 : 92 ك / 20 یوسف 12 : 96 ك / 21 یوسف 12 : 101 ك .

۷۲۵ – « لَقد کانَ في یوسف وإخوَتِه آیاتٌ للسائلین » چه دانی که چیست « أحسن القصص » ؟ که داند شنیدو که یارست گفت؟ تو از قصهٔ یوسف افسانه‌ای دانی ، هم چنانکه أز قصه‌های دروغ . عَجباً لأهلِ الغفلة . تفصیل کل شيء در قصهٔ یوسف هر که نداند أورا هنوز دل نیست ، ومقصود از این آن است که به گناهی بدان بزرگی این همه تعبیه برسازند و « أحسن القصص » آنرا نام کنند ، چه عجب باشد که این چه می‌نویسم اگر چه از مقصود تو دوراست صاحبدلی را در آن قوتی نهاده‌اند أز آنجا که ظاهراست ، کاتب منم ، ومکتوب إلیه تویی . أما نباید ، که در درونِ پردهٔ غیب کاتب کسی دیگراست ومکتوب إلیه کسی دیگر . أز این مَعنی جبرئیل و میکائیل خبر ندارند ، من و تو که باشیم تاپی بریم .

۷۲۶ – أی عزیز ! کلي علی الکلِ تلبیس بوجهینِ ، مرشدی گفته‌است که تُربَتَش به‌میانه است . أگر رسی زیارتش کن ومارا به‌دعا یاد دار ! وهم أو گفت :

کلامي فیكِ تقدیس وفکري فیك تهویس
فَمَن آدمُ لولاك ؟ ومَن في البین إبلیس ؟
أنا کلك یا هذا علی کلیك تلبیس

أکنون مقصود باز نگر، اگر گناهِ خود باز دانی تو مردی وأگر نه تورا همراهان بسیارند . چه گویی ؟ « ما أصابکم من مصیبة فبما کسبت أیدیکم ویعفو عن کثیر » چه معنی دارد ؟ همه با تو حوالت کرد ، فبما کسبت أیدیکم ،

1 یوسف 12 : 7 ك / 2 یوسف 12 : 3 ك / یا رست گفت M یا رد نبشت N / 3 افسانه . . . همچنانکه . . . دروغ M همان أفسانه . . . که . . . دروغ کاراستی N / 4 هنوز M ـ N / و M ـ N / 5 به M ـ N / همه N ـ M / آنرا M ـ N / 6 این چه M این که N / 8 که . . . غیب M ـ N / 9 است M بود N / 10 تاپی بریم M ـ N / 11 کلی (اخبار الحلاج ص 76 عن طواسین) کل N M (تمهیدات . ص 252) / 12 که M ـ N / زیارتش N زیارت M / 13 گفت M گفته است N / 14 کلامی N M جحودی (اخبار الحلاج ص ۳۰) / فیك N (اخبار الحلاج) لك M / فکری فیك N عقلی فیك (اخبار الحلاج) ذکری لك M / 15 فمن آدم لولاك N فمن آدم لولائی M وما آدم الاك (اخبار الحلاج) / 16 أنا . . . یا هذا N لیا کلك هذا M ـ (أخبار الحلاج) علی . . . تلبیس N M ـ (اخبار الحلاج) / 17 باز M را N / مردی M مردهٔ N / 18 ـ 19 الشوری 42 : 30 ك .

پس بگوید در موصلِ این مفصل، ودر محکمِ این متشابه که «ما أصاب من مصیبة في الأرض ولا في أنفسکم إلا في کتاب من قبل أن نبرأها» إلا في کتاب، محکم است، فبما کسبت أیدیکم، متشابه. «آیات محکمات وأخرُ متشابهات».

۷۲۷ – مقصود از این همه آن است که قربِ دوماه بود تا هیچ ننوشتم. گویی‌چه کردی که این حرمان برراهِ تو آمد واین همدانست. وتا نپنداری که تو مقصودی در این، که اگر طفیلی باشی هم بسیار باشی. جلالتِ لم یزل ولا یزال باکسانی که خود را در میانِ این کارِ أصلی دیدند، چنین خطاب کرد که بیت:

من در سَرِ کوی آستین جنبانم
تو پنداری که من تورا می‌خوانم
رو رو! غلطی که من تورا کی دانم
خود رسمِ من است کاستین جنبانم

یا موسی «وَکلّمَ الله» دربند وجودِ تو نبود. ما أز آن منزهیم که صفتِ مارا شرطی در باید. کلامنا أزَلیٌّ. بلی، تودر «وکلّم الله» رسیدی، چون در او برسیدی. أما هرگز «کلّم الله» به‌وجودِ تو ووجودِ هیچ آفریده فرا نرسید. أو چون تو مستمع بسی یاد دارد. اما تو چون أو متکلم هرگز ندیدی.

۷۲۸ – هر ساعت می کوشم که آنچه می‌خواهم بنویسم، هم سخنی می‌آید که نه کارِ من است‌و نه کارِ تو، تو نیز گوش می‌دار! تا خود کی بود که

1 ـ 2 الحدید 57 : 22 م / 3 آل عمران 3 : 7 م / 4 بود M است N / 5 بر N به M / همدانست N همه نیست M / تا M ـ N / 6 تو N ـ M / طفیلی N طفیل M / باشی M بود N / 7 چنین N این M / 8 بیت M رباعیة له رحمه الله N / 11 رورور غلطی N نی‌ني رورو M و ج 1 ص 303 و ج 2 ص 250 / 12 خود N و ج 1 ص 303 این M و ص 250 / 13 وکلم . . . در بند N در وکلم الله M / 13 و 14 و 15 النساء 4 : 164 م / 15 هیچ آفریده N کس M / 16 یاد M ـ N / 19 گوش N گوشی M .

تورا بشنوانند أز آن جنابِ « ولو عَلِمَ الله فیهم خیراً لأسمعهم » إسماعِ أو در نخواهد رسید ، أما إستماعِ تو أرجو که در رسد ، پس بدانی که « واستمع یوم یُنادِ المُنـــادِ مِن مَکانٍ قریبٍ » چیست . أو نزدیك است « ونحن أقربُ إلیه من حبــل الورید » أما تو دوری « أولئك ینادون من مکانٍ بعید » بیت :

أی خورِ رنگین به‌تو من کی رسم ؟
خود که طمع در خورِ رنگین کند !

وتو را هرگز این استماع دست کی خواهد داد تا بدین دوری باشی . « وأنی لهم التناوش من مکان بعید ؟ » .

٧٢٩ ــ غفر الله لك أیها الأخ ما تقـدّم من ذنبك ومـا تأخر . چیزی دیگر می‌خواستم که در این نامه بنویسم . اما خواستِ اوراه برهمه خواستها بزده‌است . معذورم دار ! یا موسی ! تُرید، وأریدُ، ولا یکونُ إلّا ما أریدُ . أرجوا که از این نبشته آنچه مقصود است‌و تو در خواستی تورا وانمایـد . وما ذلك علی الله بعزیز . والسلام . والحمد لله رب العالمین . وصلی الله علی محمد وآله .

1 بشنوانند M بشنوانم N / الانفال 8 : 23 م / 2 ـ 3 ق. 50 : 41 ك / 3 ـ 7 چیست . . . کند M ـ N / 3 ـ 4 ق. 50 : 16 ك / 4 ـ 5 فصلت 41 : 44 ك / 8 ـ 9 وتورا . . . بعید N ـ M / 9 النساء 52 : 34 ك / 12 معذورم M معذور N / 13 مقصود . . . نماید M تورا در خوراست تورا وانمایم N / 14 والسلام . . . العالمین M ـ N .

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۳۰ – برادرِ عزیز سلام بخواند . و آرزومَندی أز حَدِ وَصف گذشته دانَد . والقلوبُ تَتَقاضی والضّمائر تتناجی ، خود مَعلوم است . جوان مردا ! غافِل مَباش أز کارِ خُود که غافِل بودن نهکارِ مردان است . « وإنَّ کثیراً مِنَ الناسِ عَن آیاتِنا لغافِلونَ » أز « قلیلٌ مِن عِبادی الشکورُ » باش ! . دامِ طَلب را علی الدَّوام نهاده دار ! که این ، تهمت اختیارِ بشری دارَد ، تا بوَد که روزی مُرغِ عِشق دَر دامت افتد . واین در أفتادَن نه بهإختیار بوَد . ألّا فتعرَّضوا لَها ، دامِ طلب نهادن مأمور به است ، عسی أن یُدرِکَکُم ، مرغ دردام افتادن است . چون مُرغِ عشق در دام افتاد ، لا تشقوا بعدها أبداً ، ضرورت بوَد خود . عاشِقان را بهتحقیق دان که بیمِ شقاوَت نبوَد ، چرا ؟ زیراکه آنکه أورا پرستدو أزو خواهد بود ، شقاوت آنجا چهکند . وهرکه نهعاشقِ أوست نهأورا پرستد ، عبد الدِّرهَم والدِّینار بوَد ، « اتخذ إلهَهُ هَواهُ » عینِ شقاوت دگرچه بود که أزو واماند ؟ که « إنکم وَما تعبدُونَ من دُونِ اللهِ حصبُ جَهنَم » .

۷۳۱ – خلقِ جهان همه أهلِ غفلتاند إلا طالِبان . وطالِبان همه راهِ طلب گم کردهأند . پَس سلوکِ إیشان بی فایده بوَد . آنها که سالِکانِ

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانند شدن نامه ها) المکتوب الرابع والخمسون K ومن رسائله ۷ ؛ رحمه الله بسم . . . الرحیم M / 2 – 3 وآرزو . . . داند N – K / 3 تتقاضا . . . تتناجی N تتشاهد K / 4 – 5 یونس 10 – 93 ك / 5 السباء 34 : 13 ك / 6 را N – K / 7 دامت K دام N / این N آن K / 7 – 8 افتاده . . . بود N – K / 9 یدرککم . . . است N یدرکهم K / 10 خود N حق K / به تحقیق دان N تحقیق بود K / 11 چرا . . . پرستد N زانکه اورا K / خواهد N – K / 12 اوست N – K / نه او N وهرکه نه او K / 12 – 13 الدرهم والدینار N الدراهم والدنانیر K / 13 الفرقان 25 : 43 ك / 13 – 14 دگر . . . که N بود ازو واما K / 14 الانبیاء 21 : 98 ك / 15 خلق جهان N – K / غفلت K علمت N / 15 ایشان K انسان N / آنها N آنجا K .

* * * نامهٔ صدو بیستو پنجم . N 47 . K 54 * * *

جادهٔ مُستقیم بوَدند همه را قَطع کردَند در راه، پس به‌مَقصد ومَقصود رَسیدند. آنها که به‌مَقصد رَسیدند نامِ همه در جَریدهٔ «یحبهم» به‌تفصیل بوَد ودَر جَریدهٔ «حمعسق» به‌جمله بوَد. این قوم که به‌عالمِ مُحبّت رَسیدَند أز «کُتِبَ فِي قلوبِهم الایمانُ» نصیبِ دلهایِ إیشان این بوَد که:

خورشیدِ هر کسی چو شب أیَد فرو شوِد
خورشیدِ من برآید هَر شب، نمازِ شام

این بیت نقشِ جانِ إیشان بوَد. سَرمایهٔ إیشان شَب بوَد ودرسایهٔ شَب پرَوردهٔ وِصال‌و فِراق شُدند. أبیتُ عِندَ ربی»، «أسری بِعبدهِ لَیلاً».

شَب خَلق بخسبَندو نخسبَد یارَت باشَد به‌طوافِ برزنُ وبازارَت
تا بَهرِ شبی زحَسرتِ دیدارَت می مالد روی بَر دَرو دیوارَت

٧٣٢ — «قُل أرأیتم أن جَعَلَ اللهُ لکمُ النّهار سَرمداً إلی یومَ القیامةِ. من إلهٌ غیرَ اللهِ یأتیکم بلیلٍ تَسکنونَ فیه» تهدیدِ قرآن است باجانهایِ إیشان ونهنکِ قهراست که هزار هزار جان در هر لحظه فرو می بَرد، وهَنوز «هل مِن مزید؟» می گویَد. مُحبان چون دراو نِگرند جُز این نگوینَد که شعر:

عیّار نه‌ای که بی‌ستَم دَم نَزَنی هَر روز هَزار کاروان کَم نَزَنی
أی جانِ جهان همه جَهان گر خواهی بَرهم زَنی‌و دودیده بَرهم نزَنی

٧٣٣ — این جماعت را أهلِ محَبّت گویند. وأز هَزار هَزار مُحِب

---

1 ومقصود K بر N / 2 نام N ـ K / به تفصیل N متصل K / 3 بود این N این K / 4 المجادلة 58 : 22 م / 5 هر کسی N .ردمان K / 6 من N ما K / 7 سر مایه N سایه K / 8 وفراق N ـ K / أبیت N ـ K / الاسراء 17 : 1 ك / 9 ونخسبد یارت N ـ K / برزن (تصحیح) روزن N بردر K / 10 تا بهر شبی ز N ماهم شبی پر K / می . . . دیوارت N ـ K / 11 ـ 12 القصص 28 : 72 ك / 13 در K ـ N / می برد N برد K / 14 چون N خود K / جز . . شعر N واین بگویند بعبارتی K / 16 جان (تصحیح) جان‌و N K / 17 هزار K ـ N / محب N محبت K .

یکی را إستعدادِ مَعرِفت نبوَد . عارِفان عالمی دیگرند . أهـــلِ روز عارفانند ، چنانکه أهلِ شب إیشان بودَند که اللیلُ رَسولي إلى المُحبِّین ، والنَّهارُ رَسولي إلى العارِفین . « واللیلِ إذا یَغشی » قسَمی است که مُحبَّان دانند . « والنهارِ إذا تجلَّی » عارِفان‌را بوَد . إین که « قُل أرأیتم أن جَعَل اللهُ عَلیکم النهارَ سرمداً » مُحِبَّان را أگرچه تهدید بوَد ، عارِفان رامَفَرّحُ القلب است . می گویَد : اگر پیوسته شمارا باشم کسی چه توان کردَن ؟ من یأتیکُم بِلیلٍ ؟ نوش باد آن کسی را که گفت : لا یَکونُ الرَّجلُ فقیهاً حتی یَکونَ عِنده لِلقرآنِ وجوهٌ کثیرة ، إین بود که می روَد .

۷۳٤ – عارِفان مَگر اینجـــا خورَند که « واللیلِ إذا سجی » ، « قُل أرأیتم إن جَعَل اللهُ علیکم اللَّیلَ سَرمداً الی یومِ القیامة ، من له غیر الله یأتیکم بضیاءٍ » تسبیح جانِ عارفان همه إین بوَد که :

کاشکی أندر جهان شب نیستی   تامرا هجرانِ آن لَب نیستی

۷۳۵ – جوان مردا ! عارِف همه روز در آفتاب نظاره کند . آن نظارهٔ قَیُّومِیَّت است که می گوید :

النَّـــاسُ في غفلاتِهِـم   والدبُّ یرقُصُ في الجبَلِ .

مَساکین أهلِ غفلت چه دانند که أو چـــه می کند وچه می گویَد . « قل انظروا مَاذا في السَّماواتِ وَالأرضِ » می‌نگرد ومی‌بیند ، وحوصله أز

1 روز N روزگار K / 2 عارفانند K عارفند N / که K – N / 3 اللیـــل 92 : 1 ك / 4 اللیل 92 : 2 ك / را بود N دانند K / 4 – 5 القصص 28 : 72 ك / 5 اگر چه K – N / بود N و K / 6 القلب N القلوب K / 6 – 7 می‌گوید . . . بلیل K – N / 7 کسی N کس K / 8 این . . . رود K – N / 9 – 11 عارفان . . . ضیاء K – N / 9 الضحی 93 : 2 ك / 9 – 10 القصص 28 : 71 ك / 11 جان N – K / همه K – N / که K که نظم N / 13 جوان مردا K – N / 14 گوید K کند N / 16 چه دانند N ندانند K / وچه می‌گوید K – N / 17 یونس 10 : 101 ك .

قوت پُر می کند « قُل مَن یرزُقُکم مِنَ السَّماوات والأرضِ » ؟ و « في السماء رِزقکم » می‌داند ، و « وَرَزقکُم مِن الطیِّباتِ » می‌خورَد . چه گویی ؟ طیباتِ رِزق گوشتِ بریان‌و حلواو عسل بوَد ؟ اینِ رِزق ، بوجهل بیش خورَد که بوبکر ! أفٍّ لأقوامٍ یَظنُّونَ ذلِك . اینِ رِزق ، جُز أهلِ تقوا وایمان را نَبوَد . « ولو أنَّهم آمنوا واتَّقوا لَکفرنا عَنهم سیِّئاتِهم ولأدخلناهُم جَنَّات النَّعیم » ، « ولو أنَّ أهـلَ القُری آمنوا واتقوا لَفتحنا عَلیهِم برکاتٍ مِنَ السماء والأرضِ » . ندانم بوبکر بیش خورد یا بوَلهب .

٧٣٦ — ومِن آیاتِه الشمس والقمر . آفتاب أهلِ مَعرِفت‌را وماه أهـلِ محبَّت‌را ، چندان نظارهٔ جمالِ قیُّومیَّت بـکنند که نیست گردَند. أز قیُّوم به‌حی رَسند « حَیاة طیِّبة » نِثارِ قدمِ أو کنند ، اِین ساعَت « هُوَ الحَیُّ لا إله إلَّا هو » . چون عارِف با مَحبَّت أزاینجا باز گردَد ، هَمـه به‌عکس بوَد چنین بینَـــد که « الله لا إله إلا هُوَ الحَیُّ القَیومُ » ، دیگراست و « هُوَ الحَیُّ لا إله إلا هُو » دیگر .

٧٣٧ — خلقِ جَهان قرآن می‌خوانند ولیکن ندانم که چون می‌خوانند. أهل القرآن ، أهل الله وخاصته ، گویی که کدامَند ؟ با ری اِین ظاهِر است که إقرء القرآن ، ما نهاك فاذا لم ینهكَ فلستَ بقاریء . بازانك می‌خواند از رویِ ظاهر ، لا بل رُبَّ تال للقرآن والقُرآنُ یَلعَنُه . اِین طرفه‌تر است که گویی مَتلوِ أو چیست ؟ ولا عِنِ أو کیست ؟ . لو ألقي المصحفُ في النَّارِ لمـــا

1 پر K برو N / السباء 34 : 24 ك / 1 و 2 الذاریات 51 : 22 ك / 2 الانفال 8 : 26 م والنحل 16 : 72 ك والغافر 40 : 64 ك / 3 وعـل K بعسل N / 4 اف N ـ K / تقوا . . . را N ایمان K / 5 ـ 6 المائدة 5 : 65 م / 6 ـ 7 الأعراف 7 : 96 ك / 7 ندانم N نداند K / 9 جمال قیومیت N قیومی K / بکنند . . . گردند N بکند . . . گردد K / از قیوم N واز قیومی K / 10 حی . . . طیبة N ـیات طیبة رسد K / النحل 16 : 17 ك / 10 ـ 11 الغافر 40 : 65 ك / 11 عارف با محبت N ـ K / همه K وهمه N / 12 چنین بیند N ـ K / البقرة 2 : 255 م وآل عمران 3 : 1 م / دیگر استو K لا اله إلا هو الحي القیوم N / 13 الغافر 40 : 65 ك / 14 می N ـ K / 15 که K ـ N / 16 اقرء N اقرؤا K / باز K واز N / خواند K خوانند N / 17 این K ـ N / 18 اوچیست N واجب K / لاعن أو N ـعن K .

احترقَ . آنچه نسوزد لا عنِ أو است ، وآنچه کفار نیز بشنوند مَتلوِ أو است . « فأصمهم وأعمى أبصارَهُم » ، « أفلا يتدبَّرونَ القرآن » ، هَر که مؤمِن نیست ُقرآن هَرگز نشنود . « وما أنت بِمُسمِعٍ من في القُبورِ » ، « ختمَ اللهُ على قلوبهم وعلى سمعهم وعَلى أبصارِهِم غشاوةٌ » لعمری ! آن مُدبر هر روز ختمی دارَد وقرآن أورا َلعنَت می کندو می گوید : « وكأيِّن من آيةٍ في السَّماواتِ والأرضِ يمرُّون عَليها وهُم عَنها مُعرِضونَ » .

٧٣٨ — أی مدبر! مصطفا — صلعم — یکَ شب بسم الله الرحمان الرحيم را چندین کرت تکرار کرد ، وبه‌قولی بیست وأند بار، چرا تکرار کرَد ؟ أگر قُرآن باین آسانی به‌سر می‌توان بُرد ، إسرفیـل یا روحِ أعظم ، ألفِ الله ، تا أوست إبتدا کرده‌است ، قیامَت بَرخیزَدو هَنوز به‌لام نرسیده باشد . قرآن چون عاشِقان خوانند چنین بوَد . قرآن إیشان را بخورد . وهَرگز تا قرآن بوده‌است ، أورا کس نتَوانست خوردَن وخواندَن. به کدام حوصله به‌حوصلهٔ حدثان، قدم نوش توان کرد ؟ کلا وحاشا که « لو أنزلنا هَذا القرآن على جبَلٍ لرأيته خاشِعاً متصدِّعاً مِن خَشيَةِ اللهِ » . أگر ذرّه‌ای أز صفاتِ جلالِ ما بَرعرش‌و کرسی تابَد همه دَر حال نیست گردَد .

٧٣٩ — این نه بس بوَد که ُقرآن کسی را بخورَد ؟ طمعی دیگر می‌بایَد داشت ؟ دیدهٔ خفاش‌را مَنصب بیش از این باید که خودرا دَر جلالتِ آفتاب بازد ، رو بازی کـــن ! که عاشِقی کار تو نیست . عجز آدمی وضعفِ بَشریَّت کجا رَسد ؟ جلالِ قرآن واصدو بیست وچهار هَزار سَرور ، این

است و K سوزدو N / نیز N ـ K / 2 محمد 47 : 23 م / 2 النساء 4 : 82 م / 3 هرگز K ـ N / الفاطر 35 : 22 ك / 3 ـ 4 البقرة 2 : 7 م / 5 دارد K کند N / 5 ـ 6 یوسف 12 : 105 ك / ، ای مدبر N ـ K / 7 ـ 8 را . . . قولی K ـ N / 8 بار N بار تکرار کرد K / تکرار کرد N ـ K / 9 آسانی N اسامی K / به سر می توان N توان به سر K / 10 باشد K بود N / 11 ـ 12 قرآن بوده N أو K / 12 نتوانست خوردن K نخورده است N / 13 قدم N ـ K / کلا وحاشا K ـ N / که N ـ K / 13 ـ 14 الحشر 59 : 21 م / 15 بر N در K / همه K هم N / گردد N شود K / 17 داشت K کرد N / منصب N منقبت K / باید N بود K / 18 بازد N نارد K / 18 ـ 19 عجز . . . این N ـ K .

خِطاب کرد : ع : سَنگ از برِ آبگینهٔ شامی دور ! غافِلان‌را چه قدر بود ؟ . أو می گوید واعاشقانِ خود ، بیت :

گِردِ دَرِ ما چه گردی أی دیوانه ! مانا که تورا تَمام شُد پیمانه
چون می نَروی به‌عافیَت واخانه یا دَت ناید زِ شَمـع وأز پروانـه

وإیشان به‌زبان عِشق همه إین جواب دهند ، بیت :

أز تو بنگردم أر چه آزار آید پروانه به‌طمَعِ نور در نار آید

ما عاشقِ توایم نه‌عاشقِ خود ، جان را چه خطر باشدو دل را چه محل ؟

٧٤٠ – زهی مَعاذِ جبل ، در نزع بود ، باری عظیم بروی نهادند ، وهر گاه که باخود آمدی گفتی که : اخنـق خنقتك فوعزتك انـّك تعلمُ أن قلبي يُحِبُّكَ . چون حمال بوَد چندانکه خواهی بر گیرد. قوتِ «وحملناهم» چیست؟ متناهی است ؟ هرگز ! « هو الذی یسیّرکم في البرّ والبحر » مانده نگردد .ع: گردون نکشد آنچه دلِ ماکشدا . « الله مولی الذین آمنوا ، وإنّ الکافرینَ لا مولی لهُم » چه کنند ؟ لا جرم «وخلق الانسانُ ضعیفاً » هر که قوتِ أو از « وحملناهم » بود أو ضعیف نبود . وحملناهم آدمیانِ به‌حقیقت اند .

٧٤١ – اگر فرزند نوح « لیس من أهلِك » بود ، کافران نیز لیسوا من أولاد آدم ، باشند . پس « ولقـــد کرمنا بنی آدم وحملناهم في البر والبحر » نباشند . لا بل در آخرِ آیت إینست که « وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً » صِفتِ إیشان است . بوجهل نیزاز « وفضلناهم علی کثیر » چون بود ؟ کافر که گوید : « یا لیتني کنت تراباً » أز خاك کمتر بود ، أز « وفضلناهم علی کثیر » چون بود ؟ . همه در قرآن است « ما فرطنا في الکتاب من شيء » ولیکن

1 ـ 20 خطاب . . . لیکن N ـ K / 7 حال . . . محـل N دل را چه خطر باشدو جان را چه محل (ص 121) / 11 یونس 10 : 22 ك / 12 ـ 13 محمد 47 : 11 م / 13 النساء 4 : 28 م / 14 الأسراء 17 : 70 ك / 15 هود 11 : 46 ك / 16 الاسراء 17 : 70 ك / 17 الاسراء 17 : 70 ك / 19 النبأ 78 : 40 ك / الاسراء 17 : 70 ك / 20 الانعام 6 : 8 ك .

مرد باید که بوی تواند برد . سمعی باید که بشنود . بصری باید که بیند . از « صمٌّ بکمٌ عميٌ » چه‌آید ؟ طورسینا ، آنکه همچنان برپا است ، مرد باید که چون موسی بود . « أم تحسبُ أن أكثرهم يسمعون أو يعقلون ؟ ان هم إلا كالانعام » . فرزند آدم را أنعام نتوان گفت هیچ گونه . در خفتن و خوردن برابراست ، أما از آنجا که حقیقتِ کاراست بس مختلف اند . فضل العالمِ على العابدِ كفضلي على أدنى رجلٍ من أصحابي . برعابدان چندان فضل دارد ، بر جاهلان و غافلان و کافران گویی چند فضل بود ؟

٧٤٢ – خلق به‌تمنایِ فاسد قناعت کرده‌اندو به‌غروری راضی شده . « ولتعلمنّ نبأه بعد حين » . تو باری عزیزا خودرا واجو ! تا خود از کدام قومی ؟ أگر همت نداری که وامتبوعانِ وجود همکاسگی کنی ، باری کم از آن نبود که وا اتباع آنان باشی « فان لم يصبها وابلٌ فطلٌّ » هرچه کم از این بود خود نبود وبه‌هزار درد ، بين العالم والمتعلم في الأجرِ سواءٌ ، ولا خيرَ في سائر الناس. أنبیاو أولیاو علما که ورثهٔ أنبیا باشند ، متبوعانِ وجوداند . أنا ومن اتبعني ، و « ممن خلقنا أمةٌ يهدون بالحقِ » إیشان باشند ، ومتعلمان أتباع إیشان باشند . از کسی دیگر حدیث نخواهند کردن .

---

1 – 15 مرد . . . کردن K – N / 2 البقرة 2 : 18 م / 3 – 4 الفرقان 25 : 44 ك / 9 ص 38 : 88 ك / 11 البقرة 2 : 265 م / 14 الاعراف 7 : 181 ك .

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۴۳ – ایزد تعالی صلاح دو جهانی به‌عاقبتِ او مقرون داراد . وشرِ نفسِ أورا أزوی مکفی گرداناد . گفته بودی که من سخنِ بلند فهم نمی کنم. چیزی نویسد که مرا نشاید . أولاً : این همـه پست که می کنی . اگر نمی دانی که صلاح تو من بدانم بر تو غرامت است . واگر نمی دانی که شفقتِ من برنگاه داشت صلاحِ تو تمام است، هم برتو تاوان بُوَد . واگر می‌دانی که علم من به‌از علمِ تو است و شفقتِ من در حقِ تو تمام است ، پس تورا چرا کالمیّت بین یدیِ الغاسِل شرط نیست ؟ . أوّل بدان که این مکتوبات را مطالعت کردن اگرچه ندانی عظیم الجدوی بُوَد. وتابشی که از این به گوهرِ تو رسد ، تورا به‌روزگار دیده دهد که آن بتوانی دانستن .

۷۴۴ – وجهِ دوم: بدانکه چون تودر إرادت صادق باشی، خود روزگار آنچه صلاح وقتِ تو بود خود بر قلم راند . وباشد که تو ندانی که صلاحِ تو در چیست کارِ تو تسلیم است و بس ، ترا همـین یك وظیفت است . باقی چون تو داد کار از نهادِ خود بدادی وظیفهٔ آن جانب است . أمّا کار در آن است که تو تسلیم به‌شرط بتوانی بود که تسلیم را راه دراز است . چون آن

---

1 بسم . . . الرحیم (تصحیح برای همانندی نامه ها) المکتوب السابع والستون K ومن رسائله ٤٨ رحمه الله بسم . . . الرحیم N / 2 ـ 3 ایزد . . . گرداناد K ـ N / 3 ـ 11 گفته . . . دوم N بعد المقدمه K / 15 تسلیم N تسلیم تسلیم K / بتوانی بود که N نتوانی کرد K / را راه K را هی N .

* * * نامهٔ صدو بیست و ششم K 67 . N 48 * * *

راه را سلوك کنی ، تسلیم روی ِ جمالِ خود با تو نماید . آنگه چون به‌تسلیم رسیدی راهِ تو برسید ، راه معشوق در تو نماید. روشِ مریـدان تا آنگه بود که به‌تسلیمِ کلی رسیدند . وباقی روشِ پیران بود در مریدان .

٧٤٥ – أگر مورچه‌ای خواهـــد که مثلا از همدان به کعبه رود بروی سخت متعذر بود . أما أگر جهد کند تا خود را برپرِ کبوتری یا بازی بندد آن کبوتر به‌زودی این مورچه را به کعبه تواند رساند . راهِ مورچه چندان است که خودرا برپرِ کبوترجای سازد ، باقی نه راهِ أو است . یا داود! مَنْ طلبني وجَدَني . برتو بیش أزآن نیست که راهِ طلب روی ، تانامِ تو در جریدهٔ طالبان إثبـــات کننده . چون طالِبِ حقیقی آمدی وجهِ آن خودباتوبود . « ولن تَجِدَ لسنَّةِ اللهِ تحویلا » ، أمـــا نپنداری که تسلیم کردن آسان کاری است ، هیهات! تورا چندین سال هنوزخدمت کفشی می باید کردن تابدانی که حقیقتِ تسلیم چـه بود ، آنگه راهِ آن بدانی که چون است ، آنگه سلوكِ این راه بکنی . چون سالك شدی باتو گویند :

انزل بمـنزل زینبٍ وربابِ   وارتع فهذا مرتع الأحباب

٧٤٦ – اما توهنوز از تسلیم نامی شنیده‌ای ومعنیِ آن عادتی دانی ، توأز کجاو تسلیم ازکجا ؟ بر پروانه آسان است که خودرا برآتش اندازد أماسوختن برآتش بود :

---

1 را N ـ K / 1 و 2 آنگه K آنگاه N / 2 نماید N نماند K / 3 رسیدند K برسد N / و K ـ N / پیران N بدان K / 4 مثلا K ـ N / 5 را N ـ K / یابازی N ـ K / بندد K محکم سازد N / 6 زودی N روزی K / تواند N ـ K / 7 پر K ـ N / سازد K کند N / 9 طالبان اثبات N طالب ثبت K / حقیقی N ـ K / وجه آن N وجدان K / 10 الفاطر 35 : 43 ك / 11 آسان کاری N ساز کار K / کفشی N کفش K / تسلیم N ـ K / 12 و 13 آنگه K آنگاه N / 12 آن K ـ N / 13 سالك شدی K سلوك کردی N / گویند K گوید N / 14 بمنزل زینب N (و ص 307 وزبدة الحقائق) منزل دعد K / فهذا N ـ K / 15 نامی N نام K / 16 پروانه N فراش K / 17 اما N الا K / بود K بود بیت N .

مردانه کسی باید کاید برِ ما — تومرد نه‌ای مگرد گردِ درِ ما
داری سرِ ما وگر نه دور ازبرِ ما — ما دوست کُشیم‌و تو نداری سرِ ما
مارا خواهی تن به‌غمان اندرده — چون شیفتگان سر به‌جهان اندرده
دل پر خون کن‌و به‌دیدگان اندرده — وآنکه زپی دودیده جان أندرده

٧٤٧ – تاباتو ذره‌ای عادت پرستی هست حقیقتِ تسلیم روی باتونکند. تو آنگه نه‌مسلمانی، تو عادت پرستی. چون عمومِ جهودان‌و ترسایان. أگر تو بدانی که توراچه مي‌باید کرد آنگه بدایتِ توآن بود که زُنّارِ عادت بریدن گیری. وزنار گبرکی بگسلی. چون به‌روزگار زُنّارِ عادت بریده گردد، تسلیم آنجاتواند بود، باقی؛ لیس التکحل في العینین کالکحل.

٧٤٨ – تاتوانی ازدست‌و زبان‌و قلم‌و جـاه‌و مال چیزی می‌رسان. وعلی الخصوص به‌درویشان. ومُداراةُ الناسِ صَدقةٌ، والکلمةُ الطیبةُ صدقةٌ، یاد دار! وازراه هرچه بازپس کردی گِرد بهتر گرد. من استوی یوماه فهو مغبون. مکتوباتِ من تاتوانی مطالعه می کن وفرقی نیست میانِ آن سخن که فروتر است وبرتر است، که همه أزیک معدن آمده است آن نیز که تو پنداری که دانی هم مدخول بود باش تاتوراذوقی راست پیداگردد، آنگاه برادراکِ تواِعتماد بود. حالی خیری می کن، وازشر دور می‌باش چندان که می‌توانی

٧٤٩ – ونوشته بودی که المکافات فی الطریقة واجبةٌ. أی دوست! این غلط است، وکس نگفته است. وآنکه این گوید خطا گوید، الا که چیزی

1 ـ 2 مردانه . . . سر ما N ـ K / 3 ـ 4 ما را . . . دیده گان اندرده K ـ N / 3 به غمان ص 361 بیفما K / 4 وآنکه . . . جان اندرده ص 361 ـ N K / 6 آنگه K ـ N / أگر تو N اگر K / 7 ـ 8 بریدن گیری K ببری N / وزنار گبرکی بگسلی N ـ K / 8 ـ 9 تواند بود باقی K توانی یافت N / 10 وجاه ومال N ـ K / رسان N رساند K / 12 ازواه N ـ K / گرد بهتر گرد K کرده بهتر N / 13 ـ 16 مکتوبات . . . بود N ـ K / 16 دور می‌باش N پرهیز می‌کن K / 7 بودی N بودی نوشته بودی K / 18 گوید . . . گوید N گفت . . . گفت K .

دیگر خواهد که من پی نیفتم . من حیث الاصطلاح ، أگر به‌طریقت آن می خواهی که « وألَّوا استقامُوا علی الطَّریقةِ لأسقیناهُم مَاءً غدقاً » پس دراین طریقت مکافات واجب نیست . عیسی – عم – می گوید : من سَلَبَ إزارَكَ فاعطِهِ رِداءَكَ . ومَن ضَرَبَ خدَّكَ الأیمَنَ فحَوِّل إلیه خدَّكَ الأیسَرَ . لعمری خدایِ تعالی می گوید : « فمن اعتدَی علیکُم فاعتَدوا علیهِ بمِثلِ ما اعتدی علیکُم » أمَّا این أمرِ اباحت است نه أمرِ وجوب ، ندیدی که « فمن عفا وأصلحَ فأجرُهُ علی اللهِ » و « أن تعفوا أقربُ للتقوی » و « الکاظمین الغیظ والعافین عنِ النَّاس والله یحب المحسنین » وهمچنین می گوید : « وإن عاقبتُم فعاقِبُوا بمِثلِ ما عُوقِبتُم بِه » أما تمامت این آیت بین ! « ولئن صبرتم لهو خیرٌ للصابرین » .

۷۵۰ – جوان مردا ! این نکته نیکو بدان که کس نداند ونگوید إلا من شاء الله. خدا می گوید : «إنَّ الله یأمر بالعدلِ والاحسانِ » عدل این بود که حقِ خود بستانی . وإحسان آن بود که حقِ خود رهاکنی . اکنون مبتدی راکه در حظوظِ خودو درحدِ بشریت مانده بود ، وسعی کند درعمارتِ أسبابِ دنیا، احسان بهتر است از عدل ؛ من سلب إزارك فادفع إلیه رداءَكَ خطابست وا أهلِ بدایت ، وهم چنین « فمن عفا وأصلح فاجرٌ علی الله » ، « ولئن صبرتم لَهُو خیرٌ للصابرین » ، « والکاظمین الغیظ والعافین عن النّاس» أمَّا منتهی راکه از حظوظِ خود برخاسته است ، عدل بهتر از إحسان است . وهذا له سرٌّ عجیب .

1 که N – K / نیفتم N نمی افتد K / به طریقت N طریق K / 2 الجن 72 : 16 ك / پس N – K / 5 – 6 البقرة 2 : 194 م / 7 الشوری 42 : 40 ك / 7 – 8 البقرة 2 : 237 م / 8 آل عمران 3 : 134 م / 9 می N – K / النحل 16 : 126 م / أما N – K / 10 این N – K / بین N – K / النحل 16 : 126 م / 11 نیکو بدان N می دان K / 11 – 12 کس . . . گوید N – K / 12 النحل 16 : 90 م / 13 خود بستانی N بستانی K / 14 در حق N حق K / مانده بودو N – K / 15 – 15 در عمارت . . . دنیا N – K / 15 از N که K / فارفع إلیه N فاعطه K / 16 الشوری 42 : 40 ك / 17 النحل 16 : 126 م / آل عمران 3 : 134 م / 18 که N که سر K / خود . . . است N بر خواست K / از احسان N – K .

۷۵۱ – جوان مردا ! نیکْ گوش دار ! اگر کسی ازتو إزار بستاند ظلمی بکرد . شکرانهٔ آنرا که تورا أز این ظلم نگاه داشت ردایِ خود نیز اندر میان نه ، وآن مردرا بحِـــل کن ! تانفسِ تو رام گردد وحظوظِ خود درمیان نهـــد . چون حظوظِ تو أزمیان برخاست ، نفسِ تو قوی گردد وتوراحکم روان گردد ، وتو صاحب‌دلِ روزگار گردی ، پس هر که إزارِ توبستاند روابود که با أو احسان کنیو ردایِ خـود به‌وی دهی که تقدیر خود دادِ تو ازوی بخواهد وهیچ مسامحت نکند ، هم دردنیاوهم در عقبی . پس إحسان اینجـــا در عدل بود ، باید که تو إزارِ خود به نیکوتر وجهی ازوبازستانی واورا از بندِ تقدیرِ بی مسامحت بازرهانی ، چـه چون تونه إزارِ خود می‌طلبی بلکه راحتِ أو می‌طلبی ، این هم إحسان بود .

۷۵۲ – أمّا باید که به‌چشم شَفَقَت در خلق نگاه کنی چون پدر مشفق برفرزندِ خود. چون بدین مقام رسیدی که الشفقة علی خلق الله، تورا روی نماید، لابد اینجا کودكْ را ببباید زدن ، أگر نزنی جوربود نه إحسان وحقِ کودكْ راضایـع کرده باشی . مقصود آن است که باعثِ تو برزدنِ کودكْ نه‌هواو غضب‌و حظِ نفسِ خود بود ، چون چنین بود أگر نزنی عاصی باشی نه‌محسن. یا محمد ! «واغلظ علیهم» ، یا داود ! بشّر الصدیقین وانذر العاصین . والظلم وضع الشيء في غیر موضعه . آنجا که عدل باید کرد أگر إحسان کنی ظـــلم بود به‌صورتِ إحسان . ظلم راصورتی هست‌و حقیقتی ، وإحسان را نیز هم چنین صورتی هست‌و حقیقتی گاه شیطان صورتِ إحسان واتونماید ، ودر آنجـــا

1 از تو ازار N ازاو تو K / 2 شکرانه آنرا که N انك K / نگاه داشت N برهاند K / 2 ـ 3 نیز اندرمیان N در K / 3 تو K ـ N / 4 تو ازمیان N از تو K / گردد N بود K / دل K ـ N / 6 او K وی N / 7 خود K ـ N / عقبی N آخرت K / 8 باید N ـ K / تر N ترین K / 9 بی مسامحت باز N وبی مسامحق به K / نه N ـ K / 10 هم N همه K / 12 بر N در K / که K ـ N / 13 اینجا N آنجا که K / اگر K گر N / وحق K وچون N / 15 غضب K شهوت N / خود K ـ N / نه محسن N ـ K / 16 التوبة 9 : 73 م والتحریم 66 : 9 م / الصدیقین وانذر العاصین (تصحیح) العاصین وانذر الصدیقین N المؤمنین وانذر الصدیقین K / 18 نیز K ـ N / 19 صورتي . . . حقیقتي N ـ K .

حقیقتِ ظلم تعبیه کرده بود . وگاه صورتِ ظلم در حقیقت إحسان ازمردان و پیران دروجود آید . عاقلان دانند که این إحسان است نه ظلم ، چون حجامت طفلِ رضیع راو ما نند آن .

۷۵۳ – اینجا بدانی که مصطفا – صلعم – چرا گوید : من کان منکم آمراً بالمعروفِ فلیکن أمره ذلك بمعروف . جوان مردا ! بسیار کسان پندارند که أمرِ معروف می کنند وایشان من حیث التحقیق عاصی باشند . أمرِ معروف ونهی منکر انبیـــارا مسلم بود که از حظوظِ خود برخاسته بودند ، آنگاه التعظیم لأمرِ الله والشفقة علی خلقِ الله ایشان را برآن دارد که نگذارند که دروجود چیزی ناشایسته رود ، هم تعظیماً لأمر الله وشفقة علی خلق الله . أمّا أبلهی که نه معروف شناسدونه منکر داند از سرِهوای نفسِ بشریتِ خود خواهد که خودرا أزکسی بهْ آورد ، بروی بهعبارتی غلیظ منکری بی معروف درکار کند تالاجرم درحقِ مأمور جز زیادتِ جُرأتی نبود . ودرحقِ آمِرجز عُجبی زشت حاصل نبود .

۷۵٤ – حِسبَت أنبیارا آمده است و علما را ، نه أهلِ عادت را میخواهم بلکه أن قوم را میخواهم که « وجعلنا منهم أئمة یهدون بأمرنا لما صبروا » یعنی که أز مخالفتِ شهوات و هواو حظوظِ نفس بِبُری « وکانوا بآیاتنا یوقنون» یعنی همهٔ کارهای ایشان ، ایشان را علی أتم الوجوه مکشوف شده بود . پس از

1 کرده K ـ N / وگاه K گاه N / از مردان و N بر مریدان از K / 3 مانند K امثال N / 4 گوید N گفت K / منکم N ـ K / 5 بمعروف N ـ K / کسان K کس N / 7 مسلم N ـ K / خود N نفس K / آنگاه N آنگه K / 9 شایسته K بایسته N / 10 ونه K نه N / هوای K هواو N / 10 ـ 11 بشریت . . . بروی N خویش به K / 11 منکری K منکر N / 12 بي معروف در K به معروف بر N / تا K ثمرهٔ آن N / زیادت جر أتی K حیوانی N / 13 زشت K بی N / نبود N نشود K / 14 آمده است N بود K / 15 بلکه . . . هم N ـ K / السجدة 32 : 24 ك / 16 که از K در N / هواو K ـ N / نفس K بشری N / ببری K ـ N / السجدة 32 : 24 ك / 17 ایشان N ـ K / شده بود N شود K .

سَرِ علمی به‌کمال‌و أزسَرِ شفقتی برخلق بی باعثِ بشری ارشادی کنند « وممن خلقنا أمة یهدون بالحق وبهِ یعدلونَ » همین بود تا دانی . اکنون مثـل چنین است که المکافاةُ في الطبیعة واجبةٌ واین سخنِ حکمای متقدم است. ومعنیِ این مثل غامض است . وحالی کاغذ برسید ، ورنه دراین میدان مجالِ سخن است ، ونیکو مثـلی است ، یعنی دروجود ، همه به‌میزان حق می‌رود . « وکل شيءٍ عنده بمقدار » « وما ینزّله إلا بِقَدَرٍ مَعلُومٍ » وبالعدلِ قامتِ السّماواتُ والأرضین .

۷۵۵ – اگر کس مثلا تورا برنجاند به‌زبان یا به‌فعل ، وتو مکافات نکنی نه به‌زبان ونه به‌فعل ، سُنـّتِ أزلی چنان است که رَنجی به‌وی رسد ازجایِ دیگر. المکافات في الطبیعة واجبة ، أي في طبیعة الوجودِ ، واین همان است که « ولـَن تـَجِدَ لِسنةِ اللهِ تبدیلا » معنیِ واجب این بود که لا تبدیلَ لِکلماتِ اللهِ واینکه سنة الله می‌خوانیم همان معنی طبیعت است . وحالی بیش از این کاغذ نیست . أگر وقتی دیگر اتفاق افتد که واسَرِ إین سخن آیم ، آنچه وقت املا کند نوشته شود إنشاء الله تعالی وحده . والسلام علی من اتبع الهدی وصلی الله علی نبیّه وعبده محمد وآله أجمعین .

---

1 از سر K – N / بر K به N / ارشادی N ارشاد K / کنند K کند N / 1 – 2 الاعراف 7 : 181 ک / 4 مثل . . . است N غامض K / 6 الرعد 13 ک 8 م / الحجر 15 : 21 ک / 7 الأرضین N الأرض K / 8 – 9 به زبان ... به فعل N وتو مکافات نکنی K / 11 الاحزاب 33 : 62 م / 12 می‌خوانیم K – N / 13 دیگر K – N / که . . . آیم N – K / 14 انشاء . . . وحده K – N / والسلام . . . الهدی N – K / 15 وصلی . . . اجمعین K – N .

مجموعهٔ (K = جار الله) در اینجا چنین پایان یافته است : تمت الرسالات والحمد لله وحده وصلی الله علی محمد وآله . وقع الفراغ من کتابتها غداة یوم الاثنین الثانی والعشرین من شهر ربیع الآخر من شهور سنة ثمان وستین وستمایة . کتبه العبد الضعیف الراجي رحمة ربه اللطیف خلیل . رحم الله من نظر فیها ودعا لکاتبها ولصاحبها بالخیر . والله ولي الاجابة والسلام .

بسم الله الرحمن الرحيم

۷۵۶ – بهترین چیزها شکر است مرخدای راکه دارندهٔ دوجهان است ودانندهٔ آشکارا ونهان است . پس درود بر مصطفا که سیّد ولدِ آدم است ورحمتِ این عالم وآن عالم است ، وبراهل بیتش – عم – که نورِ شریعَت محمّد – صلعم – أند . وأز جهتِ خدا منصورو مؤیداند .

۷۵۷ – أمّا بعد : بدان که چون أهلِ ضَلالَت بسیار گشته‌أند ، واجب دیدم عنایت نمودن دربیانِ مذهبی که سلفِ صالح برآن بوده أند . وخواص‌و عوام را بدان اقتدا فرموده‌أند وکتابی کردم دراین معنی به‌تازی‌و « رسالتِ علائی » اش نام کردم از بهرخزانهٔ مولانا تاج الدّین علاء الدّوله . وچون ازآن کتاب بپرداختم ، این رسالت را به‌پارسی ساختم ازبهر پادشاه زاده جمال الدّین شرف الدّوله عزّ نصره . واین کتاب رانام « رسالت جمالی » کردم ، وتفصیلش درسه فصل یادکنم ، ان شاء الله .

۷۵۸ – **فصل اوّل** : بدانکه مثال پیغمبران مثال طبیبان است ، ومثالِ خلق بیماران ، ومثالِ قرآن مثالِ خزانه . دارویِ همهٔ بیماران آنجا بوَد ، وبرایِ این گفت حقّ تعالی : « ونُنَزِّلُ مِن القرآنِ ما هــو شفاءٌ ورحمة للمؤمنین » وهمچنان که هرکسی که به‌طبیب ایمان ندارد وهمه چیزها گزا نیده

---

1 بسم . . . الرحیم P I ومنها بسم . . . الرحیم L بسم . . . الرحیم وبه نستعین M / 7 ـ 8 وخواص . . . فرموده أند M ـ P L I / 7 ـ 12 دیدم . . . کردم . . . کردم . . . بپر داختم . . . ساختم . . . کردم . . . کنم P L I دیدیم . . . کردیم . . . کردیم . . . بپر داختیم . . . ساختیم . . . کردیم . . . کنیم M / 10 را P L I ـ M / 11 عز نصره P L I ـ M .

* * * نامهٔ صدو بیست‌و هفتم (رسالهٔ جمالی) P 52 . M 61 . L 55 a . I 40 * * *

خورد که طبیب أورا أزآن منع کند بیماری أو هر روز زیادت گردد ، همچنین کافران‌و فاسقان که به‌گفت أو – صلعم – کارنکنند وهرچه او گفت نکنند ، بیماری ایشان هرروز زیادت بوَد : وبرایِ این گفت « وأمّا الذین في قلوبهم مرضٌ فزادتهم رجساً إلی رجسهم » وجایی دیگر گفت : « في قُلوبهم مرضٌ فَزادَهم اللهُ مَرضاً » وچنانکه کسی که به‌طبیب ایمان دارد و گفتارِ أو کار بَندد ، هرروز تن‌درست‌تر باشد ، وإیمانش به‌طبیب زیادت گردد .

۷۵۹ – همچنین مؤمنان که أز قولِ پیغمبران ـ صلعم ـ کار کنند ، ایمانشان هرروز به‌طبیب‌و دارو زیادت باشد . وبرایِ این گفت حقّ تعالی : « والذین اهتدوا زَادَهم هُدًی » . ودیگرجای گفت : « لِیَزدادوا إیماناً معَ إیمانِهم » . وچنانکه طبیب معالجتِ بیمار دَر خورِ بیماری کند ، بعضی را دارویِ تلخ فرماید وبعضی‌را دارویِ شیرین ، وبعضی‌را دارویِ اندك‌و بعضی رابسیار ، همچنین ایزد تعالی خطاب می کند با پیغمبر – صلعم – که « وأنذِرْ عَشیرَتكَ الأقرَبینَ » معنی آنست که باعلیِ بوطالِب – که سپهسالارِ دین است – سخن بی‌محابا گو ، وخبرش ده أز قَهرو جَبَروتِ ما ، وبگو : که « إنّ اللهَ عزیزٌ ذُو انتقامٍ » .

۷۶۰ – باز صُهیب‌و بلال که شکسته دلان‌اند تقویت دِه به‌لطفِ ما وبگو : که « إنّ اللهَ عزیزٌ غفورٌ » . پس همچنین پیغامبر – صلعم – همین وصیّت می کند جماعتی را که میراث دارانِ أو أند از علما ، که کَلِّموا النّاسَ عَلی قدرِ عُقولِهم ، یعنی أگر باکسی أز عالمِ خوف باید گفت ،

---

2 گفت او P I گفتهٔ پیغمبران M L / 3 این I M P ـ L / 3 ـ 4 التوبة 9 : 125 م / 5 البقرة 2 : 10 م / 6 باشد P L I شود M / 9 ـ 10 محمد 47 : 17 م / 10 الفتح 98 : 4 م / 11 در خور بیماری P L I ـ M / را P L I در خور او M / 12 را داروی شیرین L را شیرین M داروشیرین P I / داروی اندك P L I اندك M / 13 ـ 14 الشعراء 24 : 214 ك / 15 ما P L I ـ M / 15 ـ 16 ابراهیم 14 : 47 ك / 17 باز L بار M با P I / دلان P L I ـ M / 18 عزیز غفور P I غفور رحیم M L .

أورا أز عالم رَجا مگویید ، که أورا هلاك کنید . وهمچنین باکسی که رجا براو غالب باشد ، أگر شماهم آن رجا باوی بگویید ، أورا هلاك کرده باشید . نه بینی که أگر کسی را سقمونیا باید داد ، أورا طباشیر دهند زیان دارد ؟ وگمان مَبر که این‌طامات بی‌معنی است که خلاصهٔ أوّلین‌و آخرین در نبوّت این است ، وبیشتر علمـــا به‌علمِ نبوّت راه نبرند ، وندانند که أفتیمون وأفیون در قرآن کجا باید جست . وهمانا گویی که این در قرآن کجا است ؟ وشرح کردن آن در قرآن روزگارِ دراز خواهد ، وخاطرِ همگنان رافهم نکند ، ولیکن در این آیت تأمّـــل کن که « ما فرطنا في الکتاب من شيء » یعنی که هیچ چیز نیست که در قرآن یاد نکردم ، ولیکن

ع : خورشید نه مجرم أرکسی بینانیست .

٧٦١ – وأگر نه آن بودی که مَعجونهای رَنگارَنگ بودی در قرآن خدای تعالی نگفتی که « قل کـُلٌ یَعمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ » معنی آنست که هربیمار از آن معجون خورَد که پیغامبر – صلعم – فرماید که این وی‌را سود دارد . یکی این معجون خورد که « فاعـلم أنـّه لا إلهَ إلّا الله » ویکی این خورد که « واقیموا الصلاة وآتوا الزکاة » ویکی این خورَد که « اتـّقوا اللهَ وذَرُوا ما بَقيَ مِن الرِّبا » ویکی این خورَد که « أنظرُوا ماذا في السّماواتِ والأرضِ » ویکی این خورَد که « فاعتَبرُوا یا أولي الأبصارِ » وبیشتر قرآن همه شرحِ معجونها ومطبوخها وشربتهای بیماریِ مختلفِ خَلق است .

---

1 ـ 2 با . . . اگر شما P L I اگر . . . شما M / 2 براو P L I بودی M / اورا P L I که اوورا M / 3 دهند P L I ندهند که اورا M / گویی که P L I که گویی M / 7 آن P L I ـ M / در از M ـ P L I / 8 ـ 9 الانعام 6 : 38 ك / 10 خورشید . . . ار P L I (و ص 411) خورشید چه جرم ار M / 11 ـ 18 که معجونها . . . است P M I ـ L (از اینجا تاپایان رسالهٔ جمالی وهشت نامه پس از آن تامیان نامهٔ (P 61 = 87 چ) از نسخهٔ L افتاده است . پیش گفتار بخش دوم ص 6 دیده شود / 11 معجونهـــا P I معجزها M / 12 الأسراء 17 : 84 ك / 13 بیمار P I بیماری M / پیغامبر P I پیغمبرش M / 14 محمد 47 : 19 م / 14 معجون . . . این P I ـ M / 15 البقرة 2 : 43 م / 15 ـ 16 البقرة 2 : 278 م / 16 ـ 17 یونس 10 : 101 ك / 17 الحشر 59 : 2 م / 18 همه P I ـ M / ومطبوخها وشربتها P I ـ M / است M I است بیت P .

أوّل‌و آخرِ قرآن، زِ چه باآمدو سین؟ یَعنی أندر رهِ دینِ رَهبرِ تان، قرآن بَس

٧٦٢ – وبه حقیقَت بدان که مردانِ مَرد که در علمهـای دیگر هزار هزار مَنزل ببرند در هرنفسی، چون دَر وادیِ علمِ نبوّت قدم زنند أز دشواریِ رَه سر گردان شوند.

آتش است این رَه أز آن أقدام سوزَد روزو شَب
جز به‌جان رفتن در این رَه یك قدم را بار نیست

پس کم از آن نباشد که إقتباسی کنی أز أنوارِ مشاعِلی که دَر موکِبِ أنبیا می‌فروزَند تاهَنجارِ رَه بیابی‌و گمراه نشوی.

٧٦٣ – **فصل دوم**: أز این جمله بدانی که بر پیغامبران‌و علما واجب است معالجت کردنِ بیماران، وهر کسی را درخورِبیماریِ أو، علاج شاید کردن. وأگر عالمی درخود بیماری بیند، علاج به‌دارویی کند که جاهل رانشاید. وخواصّ را معالجتِ عوام واجب است. وچون أهلِ بدعت بسیار گشتند، سلفِ صالح واجب دیدند اجماع کردن أز بهرِ عَوام بَراعتقادی که کس در آن طَعنی نکند، تا عوام فارغِ دِل باشند. وممکن بود ایشان را، به‌صنعتی مشغول شدن که عمارتِ دنیا بدیشان باز بسته است، پس روزگارِ خویش درطلبِ علم صرف نتوانند کرد که اگر کسی در علم خوض کند، کمترین شرطی آن است که هیچ علاقه در باطن ندارد، بازن‌و فرزندو مادرو پدروچیزهای دیگر که قاطع طریقِ أو بود. پس بعداز این اگر پنجاه سال عِـلم آموزَد بوَد که چیزی بداند، وأغلب آن بود که زندیقی بیرون آید.

I – 19 اول . . . آید L – P M I / 1 شعر از سنائي است / 3 قدم P I قوت M / 4 شوند I شوند بیت P M / 5 اقدام M اقدم P I / سوزد I بسوزد P سرزد M / 6 رایار نیست M (هم وزن‌و قافیه باص 142) باریست بس P I / 7 پس M – P I / مشاعلی P I مشاعل M / 8 هنجارره I اینجاره P هنجارراه M / 9 بدانی P I بدانسق M / پیغابران P I پیغمبران M / 10 علاج P I معالجت M / 11 خود P I خویشتن M / علاج P I معالجت خود M / 12 عوام M عالم P I / وچون P I چون M / 14 کس در آن M کسی در او P I / 16 طلب M – P I / 17 است P I بود M / 18 پس P I – M .

ونَعوذُ باللهِ مِن ذلك. وأز هیبتِ این صدمَت صدّیق أکبر همواره دردعا گفتی: اللّهمّ أرِنا الحقّ حقّاً، وأرزقنا اتّباعَهُ. وأرِنا الباطِلَ باطلاً وأرزقنا اجتنابَهُ.

٧٦٤ – پس عَجَب أز عوام، که هرگز یك ساعَت در طلبِ علم صرف نکرده با شَند، وخویشتن را برابَر کنَند باکسانی که روزو شب خونِ جگر خورَند، ودرطلَبِ هر مسأله چندان رَنج کشَند که کوه أز آن بگدازد، لا بَل که بر این اختصار نمی‌کنند وعلما را کافرو مُبتدع خوانند، وأهلِ علم در ایشان به‌چشمِ رحمت نگرند، وبه‌جوابِ ایشان مشغول نگردند، وزبانِ حال أز ایشان أز این معنی حکایت کند که:

فردا که بر منو تو وزد بادِ مهرگان
آنگه شود پدید که أز ما دو، مَرد کیست

٧٦٥ – **فصل سوم**: بدانکه کسانی که درکلام خوض کردند، مثالِ ایشان مثال بیمارانی بود که علّت ایشان به‌داروی حلال صِحّت نمی‌پذیرفت پس معالجت کردنِ ایشان به‌داروی حَرام به‌حکمِ ضرورت حَلال بود، ودر شرع خمر حرام است، ولیکن أگر بیماری بوَد که طبیبان گویند: شفای این در خمر خوردن است واگر خمر نخورد بمیرد، قطعاً أو را خمر حلال بود به‌إجماع همهٔ علمای دین. لا بل أگر نخورد عاصی بود، هم چنان که کسی بی این ضرورت خورد. وهم چنین گوشتِ خوكو مُردار حرام است، ولیکن به‌وقتِ ضَرورَت مُباح بود، هم چنین روا نبوَد که کسی کَلام خواند إلّا

1 ـ 19 ونعوذ . . . الا I M P ـ L / 1 ونعوذ P I نعوذ M / 7 خوانند P I می خوانند M / 9 وزبان P I لیکن زبان M / کند P I می کند M / که M ـ P I / 10 فردا I ببت فردا P بیت دردا M / مهرگان P I مهرجان M / 11 که از مادو M زمادو I زماوتو P / 12 فصل سوم بدانکه M فصل سوم P سوم I / 13 بیمارانی P I بیماران M / پذیرفت P I پذیرد M / 15 بود که طبیبان M که اطبا P I / 16 خوردن P I ـ M / 16 ـ 17 نخورد . . . أگر M ـ P I / 18 خوكو P I خوك M .

در ضرورت که در روزگارِ پیغمبر – صلعم – بِه‌کلام مشغول نبودَندی ، ونه به‌روزگارِ صحابه – رض – وپس أز ایشان فِرَقِ مبتدعه پدید آمدند وپیغمبر – صلعم – می گوید : کلُّ محدَثٍ بدعةٌ وکلُّ بدعةٍ ضَلالَةٌ . معنی آن است که هرچه پس أز مَن پدید آید که آن معهود نباشد أز من ، بِدعَت وضلالَت بود ، أز آن بِپرهیزید .

۷۶۶ – پس خوض کردن در کلام ، دو کس را حلال بود ، ودیگر همه کس را حرام بود . یکی عالمی راسخ که قدمی راسخ دارد دردین ، وبیند که مُبتدعان مستولی شدندو سخنِ ایشان إلا بِه‌کلام رَد نتوان کرد ، پس روا بوَد که أز بهرِ جوابِ خَصمان چندان کلام مطالعت کند که جواب ایشان بدان باز دَهد . ودیگر کسی که اعتقادِ أودَر خداو رسول به‌خلل بوَد ، أز سخن ها که شنیده بود أز مُبتدِعان ، وآن دردلِ وی تأثیر کرده بوَد ، وسخنِ واعظان أورا شفاندهد . وعلمایِ دین گویند که اگر این کس أز کلام قدری بخواند بداند که آن سُخنِ مبتدعان همه باطل است ، پس این کس را روا بوَد که أز کلام قَدری بَرخوانَد . وبیرون أز این دو کس ، کسی که کلام خوانَد وطلبِ تأویل ومتشابهات کند ، إین کس مُبتدِعو فتّان بوَد ، چنانکه حق‌تعالی می گوَید : « وأمَّا الَّذینَ في قلوبهم زیغٌ فیتَّبعون ما تَشابَهَ منه ابتغاء الفتنة » والسلام . والحمد لله رب العالمین . وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین .

پایان بخش دوم

---

1 ـ 18 در ضرورت . . . الطاهرین L ـ P M I / 1 پیغمبر P I مصطفی M / وبیند P I بیند M / 8 نتوان M نتوانی P I / 9 بهر M جهت P I / 11 وآن P I آن M / 12 اگر M ـ P I / 13 بخواند P I بر خواند M / است P I بود M / 14 را M ـ P I / 15 که M ـ P I / 16 ـ 17 آن عمران 3 : 7 م / 17 ـ 18 رب . . . الطاهرین M وحدوه وحده I وحده العزیز P .

Title Made in America.

Author Kouwenhoven, J. A.

Accession No. 4485

Call No. 973 K 849 M

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
207	Replace		
	27		
		1297	
37	31		